جلد اول

ظفرنامه

از تالیفات

مولانا شرف الدین علي يزدي

تصحيح و تحشيهٔ سالک مسالک صدق و سداد خیرخواه عباد

مولوي محمد الهداد

سابق مدرس بهرهٔ عربي مدرسهٔ كلكته

حسب الحكم اهالي حل و عقد اشياتك سوسايتي بنگاله

در

بپتست مشن پريس واقع كلكته

چاپ شد

۱۸۸۷ ع

۱۶۹

۱۷۳ ...

۱۷۵ ...رائن بکا پلستان

۱۷۷ ...حاربهٔ سپاه جته

رست جلد اول ظفرنامه

مقاله اول در ذکر صادرات افعال و واردات — صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

تمام گردید فهرست جلد اول از ظفرنامه

ظفر نامه

بســــــم الله الرحمن الرحيم

حمد اكثيرا مباركا لمن يوتی الملک من يشاء و ينزع الملک ممن يشاء و صلوة طيبة دائمة علی خاتم الانبياء و سيد الاولياء محمد و آله الاصفياء و اصحابه النجباء و عترته البررة الاتقياء

مقاله اول در ذكر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحب قراني انار الله برهانه

* نظم *

بنام خدائي كه از نام او است * كه مارا توانائي گفت و گو است

خداوند كل آشكار و نهــــان * نهان آشكارا بنــــزدش عيــــان

طرازنــــدهٔ پيكــــر آفتــــاب * نگارندهٔ نقش مارا بر آب

خدائي كه هستي مراورا سزا است * بجز هستي او فنا درفنا است

جهان مي نمايد كه هست ارچه نيست * بجز ظل هستي حق دان يكيست

زهي صنع کامل که از یک وجود * پدیدار شد هرچه هست انچه بود
زیک خم بر آورده صد گونه رنگ * فلک با شتاب و زمین با درنگ
زیک شاخ رست انچه بیني ببار * ز نرمي گل تا درشتـــي خار
اگر طالبــــي آفرینندهٔ را * میالا بغیرش دو بینندهٔ را
که هستي غیرش برای صواب * خیالیست همچون فریب سراب
یقین است کاول خدا بود وبس * درین خود نیفتد بشک هیچکس
مکن سهو کاخر همان اول است * ولی دیدهٔ عقل ما احول است
سوی ذاتش اندیشه را راه نیست * کزان عقل فرزانه آگاه نیست
سخن چون بذاتش رسد لب بدوز * بذکر صفاتش روان بر فروز

مالک الملکي که عون عنایت بي نهایتش مطعون من یفسد فیها و یسفک الدماء را بر سریر مصیر اني جاعل فی الارض خلیفة سروري آفرینش بفضیلت دانش و بینش کرامت نمود و اولاد امجادش را بتاج موفور الابتهاج و لقد کرمنا بني آدم سرفراز گردانید و در بحر و بر عالم مکنت تملک و تصرف و استعمرکم فیها ارزاني فرمود ولله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین توانائي که رایت اقتدار سلاطین کامگار باوج فرمان دهي و کشور ستاني بر افراخت و صفحهٔ[1] شمشیر مصقول پادشاهان جهان کشای را آینه چهره نمای عروس فتح و نصرت

(۱) در سه نسخه موجوده همچنین است و در دو نسخه موجوده بجای صفحه صحیفه است *

ساخت نضارت رياض شريعت را بآبياري تيغ آتشبار مجاهدان منوط گردانيد و سرسبزي نهال اسلام را بسرخ روئي حسام خون آشام غازيان مربوط فرمود قادري كه قهرمان تقديرش سحاب عنبرين نقاب را بچترداري سلطان پيغامبران فرمان داد و حامي (۲) حمايتش عنكبوت مبهوت را در معماري حصار سرور انبياء و رسل ... و توانائي بخشيد *

* نظم *

شهي چتر او ابر مشكين پرند * سر سدره از پاى تختش بلند
جهان داوري يثربش بارگاه * بشرق و بغربه امنش پادشاه
بعهدش زرفعت شده فرش عرش * پئ كرد نعلين او عرش فرش
شجاعي كه چون دست آرد بجنگ * كفش ريزة سنگ سازد خدنگ
خدنگش بكوري دشمن روان * ربايد ز اعداى ملت روان
بنزد انتقامش ز كفار حيف * قوي داشت دست نبوت بسيف
هزاران هزار آفرين و درود * زجان آفرين خالق هست و بود
برو باد و بر آل و اولاد او * بر اصحاب و احفاد امجاد او

اللهم صل علي سيدنا محمد و آله وصحبه بارك وسلم كلما ذكره الذاكرون و كلما غفل عن ذكره الغافلون قال الله جل و علا وربك يخلق ما يشاء و يختار و ماكان لهم الخيرة سبحان الله و تعالى عما يشركون پادشاه بي انباز و ملک عالم و عالميان بي تاويل و مجاز عظم سلطانه و بهر برهانه قادر مختار

(۲) در همان دو نسخه بعد لفظ حامي (كه) است *

است و مطاع بر نهان و آشکار هرچه خواهد آفریند و از آفریده هرکرا خواهد برگزیند سابقه عنایت ازلي چون رقم اختصاص بر صفحه حال بر گزیدهٔ کشد مقالید مقاصد و مرادات بقبضه اقتدار او سپارد و رابطه ارادت لم یزلي چون برفعت منزلت سروري تعلق گیرد عروج بر مدارج معالي بپای مکنتش آسان گرده و پرتو آفتاب تاییدات رباني چون بر ساحت سعادت مقبلي تابد انوار آثارش بسایه ابري که از بخار پندار معاندان در هوای خیال محال بندد پوشیده نگردد و نسیم رضا و رحمت صمداني اگر بر چمن اقبال دولت مندي وزد طراوت بهار گیتي نگارش بآسیب خزاني که از دم سرد حسودان خیزد نقصان و ذبول نپذیرد و نهال دولتي که پرورده جویبار توفیق الهي بود از تند باد حوادث روزگار گزند نیابد و کاخ رفعتي که بر افراخته لطف نامتناهي باشد بمنجنیق مکر و احتیال اختلال پذیر نگردد *

* بیت *

بزرگ کرده او را فلک نبیند خرد * عزیز کرده اورا جهان ندارد خوار

و مصداق این سیاق صورت حال حضرت صاحب قراني است که دربیان کیفیت آن شروع میرود و من الله العون و التوفیق و الهدایة الی سواء الطریق *

تشبیب سخن و ذکر شمه از مفاخر صاحب قراني

* نظم *

همایون شبي چون سواد بصر * همه ظلمتش روشني سر بسر

شبی قدرش از روز روشن فزون * مهش بدر و بدرش زکاهش مصون
کواکب همه سعد و مسعود حال * مبارک بتاثیر و فرخ بفال
مرا بخت فرخنده یار آمده * مراد دل اندر کنار آمده
بپرداختم مجلس از خاص و عام * بیارستم بزم عشرت بکام
بر افروخته شمع از نور فکر * خرد ساقی و می معانی بکر
فرازندهٔ ساز بزم سروش * سرایندهٔ نغمهٔ ذوق و هوش
همه شب بدینگونه عشرت کنان * دل کامیابم به پرورد جان
چو صبح سعادت دمیدن گرفت * نسیم عنایت وزیدن گرفت
خروس ظفر تاج نصرت بسر * بیفشاند بال و بگسترد پر
بهنگام دولت چو آواز داد * دلم مرغ اندیشه پرواز داد
و زان پس چو طوطی دهن باز کرد * ز صاحب قران قصه آغاز کرد
که آن شاه دیندار گیتی ستان * باندک زمان چون گرفت این جهان
چو زین بر سمند سعادت نهاد * بمردی کمر بست و عالم کشاد
ز سرحد چین تا بپایان روم * چه از مصر و شام و چه از هند بوم
چه ایران چه توران چه بحر و چه بر * بجای که بود از عمارت اثر
بنفس شریف خود آنجا رسید * بگیتی ستانی چو لشکر کشید
بهر جا سپاهش توجه نمود * نخست آن زمین نعل اسپش بسود
جهان گشت یکسر کران تا کران * چو فتح و ظفر لشکر از پی روان
بهر جا رسید و بهر سو گذشت * بتایید دادار فیروز گشت
خدائی جهان آفرین یاورش * همه خسروان جهان چاکرش

شده سر فرازان و را زیر دست * سپهرش پرستنده او حق پرست
فلک بندهٔ و آفتابش غلام * زمانه مطیع و جهانش بکام
مرادي که در خاطر آراستي * چنان رو نمودي که او خواستي
یقینش قوي بود و دینش درست * بجز دادگر یاري از کس نجست
بنیروی مردی وفرهنگ خویش * بگردون بر افراشت اورنگ خویش
نه رایش بتدبیر محتاج غیر * نه امضای رایش بجز محض خیر
بتدبیر کاریکه رو مي نمود * مشیرش جز الهام دولت نبود
هر آنجا که از لطف کردي نگاه * بلا را نبودي دران بوم راه
وگر آتش قهر افروختي * بیک شعله زان کشوري سوختي
بکوه از زکین سایه انداختي * چو یخ پیش خورشید بگداختي
بخشم ار سوی چرخ کردی نگاه * شده تیره رخسار خورشید و ماه
دم از کین او کس بعالم نزد * وگر زد دگر در جهان دم نزد
خلافش در اندیشهٔ کس نگشت * که جانرا وصال تنش بس نگشت
کس ازخط فرمان اوسر نتافت * که همچون قلم تیغ بر سر نیافت
چوبختش براورنگ شاهي نشاند * بعالم جز او تاجور کس نماند
همه پادشاهان آفاق پاک * بدر گاه او بنده یا زیر خاک
چو روی زمین شد بفرمان او * جهان غرقهٔ موج احسان او
سر گنج بکشاد و دست کرم * در فتنه بربست و پای ستم
بهر کس که روزي عطایش رسید * دگر نسل او روی حاجت ندید
بعهد همایون آن دادگر * بعالم نماند از تباهي اثر

و بیسداخت رسم فساد و فجور * ز گیتي بیکباره نزدیک و دور
بشد در شهر و مخزن نه در کوه و دشت * خیانت در اندیشهٔ کس نگشت
زر و مال عالم دران روزگار * تو گفتي ز مزد بدو دزد مار
امان در زمانش بحدی رسید * که منسوخ شد رسم بند و کلید
ز نقش کژی لوح گیتي زدود * همین راستي رسمنیش مهر بود
تو گفتي زمین سر بسر شد حرم * بر افتاد آئین ظلم و ستم
ببوم‌ي که باران عدلش بشست * دگر باره خار جفای نرست
ز مرآت دین زنگ بدعت زدود * ز باغ جهان خار عصیان درود
مرادش ز شاهي و فرماندهي * ز تخت بزرگي و تاج مهي
مراعات دین بود و تعظیم شرع * همین اصل دید وجزاین جمله فرع
همه کوشش بهر اسلام بود * دگر چیز ها دانه و دام بود
ندیدي کس از خویش و از اجنبي * گرامي تر از اهل بیت نبي
بجان معتقد بود سادات را * همان اهل تقوی و طاعات را
کجا کاملي بودي از اهل علم * تواضع نمودي مر او را بحلم
نکو داشتي اهل دستار را * بتخصیص مفتي دین دار را
چو اندیشهٔ کاري آراستي * ز خلوت نشینان مدد خواستي
بسوی مزار بزرگان دین * باخلاص رفتي ز راه یقین
چو کار بزرگش فراز آمدي * بخلوت سرای نیاز آمدي
توجه نمودي بدادار پاک * نهادي جبین تضرع بخاک
مناجات کردي و خواهش گری * ز حق خواستي نصرت و برتري

بسوز دل و آب چشم از خدا * طلب داشتي حاجت خويشتن
چو از هاتف دولتش بيخروش * صدائي اجابت رسيدي بگوش
روان سجدهٔ شکر کردي نخست * بصدقي تمام و يقيني درست
پس آنگه سر از سجده بر داشتي * لوائي کرامت بر افراشتي
ز گنجور کردي ذخائر طلب * ز بسياريش مانده گردون عجب
ببخشيدے از چند و از چون برون * کسي را که محتاج بودي فزون
نمانده دران بوم کس را جدا * دل از شادماني زبان از دعا
چو زان پس بمقصود پرداختي * قضا انچه او خواستي ساختي
همه ميل طبعش بخيرات بود * که روشن دل و کامل الذات بود
بسي بقعهٔ خير پرداخته * بايوان کيوان بر افراخته
چه از خانقاهات افگنده خوان * چه از مسجد جامع و غير آن
چنين بوده صاحب قرانرا حسب * در انديشه در شاه راه نسب
پدر بر پدر تا بآدم رود * همه پاي بر تخت شاهي نهد
کمالات آن شاه دريانوال * فزون بوده از هرچه بندي خيال
ببالاي قدرش قباي ثنا * چو تنگ است و کوته بوقت ادا
مرتب کنم حلهٔ شاهوار * که اخبار شاهش بود پود و تار
از اول کنم در ولادت شروع * که کي کرد خورشيد شاهي طلوع

گفتار در ولادت همايون حضرت صاحب قراني

از نص کلام قديم پادشاه عليم عظمت کبرياوُه و عمت نعماوُه
حيث قال عز من قائل فاراد ربک ان يبلغا اشدهما

و یستخرجا کنزهما رحمة من ربک مستفاد میشود که چون لطف فیاض علی الاطلاق از خزانه اعطی کل شیء خلقه ثم هدی خلعت محبت صلاح و میل نیکو کاری پیرایه قامت دولت و بختیاری سعادت مندی سازد از میامن برکات آن در احوال و اوضاع اولاد و اسباط امجاد او آثار گرامی و نتایج ارجمندی بظهور پیوندد و مضمون فرموده حضرت رسالت پناه ختمي عیله افضل الصلوات و اکمل التحیات و ان صلاح الرجل لیدرک البطن السابع بر صدق این معنی دلیلی واضح است و برهانی لایح و مطابق این اشارت و موافق این بشارت حال فرخنده مآل پدر نامدار حضرت صاحب قرانیست که جبله کریم امیر طراغای تغمده الله بغفرانه بر مودت و دوستی اهل صلاح و تقوی مفطور بوده چنانچه در مقدمه سبق(۱) ذکر یافته و مدت العمر بمجالست و مجاورت سعادت نشان آن طایفهٔ عالی شان رغبتی تمام داشته و شک نیست که انس و الفتی باین غایت بی مناسبتی ذاتی و آشنائی که در مجمع الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ایتلف واقع شده باشد صورت نه بندد * مصراع *

* با خود آورده ازانخانه بخود بر بسته *

لا جرم از برکت دانه دوستی دوستان حضرت عزت که در کشت زار

---

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یک کتاب بجای سبق سابق است *

صدق نیت آن کامگار ستوده آثار به پروش انبتها الله نباتا حسنا
بر آمده بود فضای صحرای فسیح المجال آمال از خرمن دولت
و اقبال و دخل کرامت و افضال مالا مال گشت * * بیت *
چو بخشش ز اقبال منشور داد * سپهرش یکی نامور پور داد
در عهد سلطنت قران سلطان خان تباشیر صبح پادشاهي از افق
عنایات الهي دمیدن گرفت و شعشعه اختر جهانباني از اوج عنایت
رباني درخشیدن اغاز نهاد و بتاریخ شب سه شنبه بیست و پنجم
شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمایة موافق سچقان ائیل که مبدأ دور
سالهای مغول است در ظاهر خطه دلکش کش از خدر طهارت مآب
تکینه خاتون که بآیین شرع مطهر درحباله آن نوئین دین پرور بود
آفتاب وجود حضرت صاحب قراني از مطلع والدت درخشنده آثار
طالع گشت وماه غره عالم افروزش از برج سعادت پایدار لامع شد *

* نظم *

بر آسمان بزرگیی هلالي از نو تافت * ببوستان معالي گلیی ز نو شکفید
درست مغربي خورنهاد بر رویش * سپهر چونکه بآن ماه پاره در نگرید
جهاني در صورت انساني بجهان آمد جهان نثار مقدم همایونش
ساختند و عالمي درکسوت فردی قدم در عالم نهاد علم پادشاهي
عالمش باوج اقتدار بر افراختند * * نظم *

* چو قدرش با سپهر افزود گردوني زیاده شد *
* چو ذاتش در جهان آمد جهاني در جهان آمد *

...مجامع لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يومرون
...ش از آسیب عین الکمال محفوظ ماند بتلاوت وان یکاد الآیه
...بودند و مسبحان صوامع و الملئکة يسبحون بحمد ربهم
و يستغفرون لمن في الارض تا پایه قدر رفعتش با قصی مدارج
کمال ترقی نماید با قامت و ظائف دعا مبادرت جستند *

* شعر *

که سر سبز باد این همایون نهال * که شد رستة در باغ جاه و جلال
جوان بخت باد او فیروز رای * توانا و دانا و کشور کشای
بتاج و بتختش جهان تازه باد * سر خصم او تاج دروازه باد
و از طلوع آن نیر سعادت پرتو سر حقیقت رویای صالحه که اشاره
حدیث صحیح بتصحیح آن تصریح نموده بظهور پیوست و صدق خواب
قاچولی بهادر که تومنای خان بتلقین (ارباب الدول ملهمون) تعبیر
کرده بود و قصه آن در مقدمه مسطور است محقق شد که کوکب
هشتم که بلسان تعبیر عبارت از صاحب دولتی بود از بطن هشتم
قاچولی بهادر که انوار سلطنتش جهات(۱) خافقین منور گرداند و بعد ازو
از میامن آثار عدل و انصاف اولاد و اخلافش همچنان روشن بماند
از مشرق فتح و فیروزی ظهور آغاز نهاد و زمانة از وفور سرور و بهجت
زبان تهنیت بفحوای * * نظم *

---

(۱) در بعضی نسخه بجای (جهات) و جنات و در بعضی نسخه جنبات است *

زہے خوابي که تعبیرش تو باشي * خوش آن آیت که تفسیرش تو باشي
بر کشاد از فرجبین خجسته اش همچو آفتاب مي تابید که سپهر
سریر سلطنت هفت اقلیم را هرچه زودتر آفتابي شود گیتي افروز
و از امارات طالع مسعودش چون صبح صادق روشن که شب پریشاني
عالم عنقریب از طلوع صبح دولتش روزي گردد خرم تر از عید و نوروز
و تحقیق این سخن آنست که چون در وضع قواعد سلطنت و رفع
مباني خلافت وجود مبارک آنحضرت آساس و بنیاد دولت
دودمان ثابت ارکان صاحب قران آخرالزمان بود و در طالع چنان
بنیادي هرآینه ثبات واستقرار بغایت مناسب افتد و احوال و اوضاع
عالم را از تغییر و انقلاب چاره نیست حکمت باهره یدبر الامر من
السماء الي الارض که در کارخانه تکوین و ایجاد نقش کتخداء
حوادث جهان کون و فساد بر بالا بسته چنان اقتضا فرمود که طالع
همایونش برجي باشد که ثباتش منافي انقلاب نبود و متحلي باین
صفت برج جدي است که ثبات در عنصریات بخاک منسوب است
و در فلکیات از سیارات بزحل و جدي با آنکه از بروج منقلب است
خانه خاکي زحل واقع شده و این غایت ثبات است در عین انقلاب
و دلیلي ازین قویتر براستمرار و استقرار متصور نیست چه نزد اهل
تحقیق مقرر است که نهایت کمال هر صفتي دران است که با ضد
خود معانق تواند شد چنانکه از تامل در نظم اسماي حسنی تعالت
و تقدست روشن مي گردد هو الاول و الآخر و الظاهر

و الباطن و هو بکل شيءٍ عليم وازين مقدمات لطيف غريب بوضوح پيوست که از براى طالع حوادث کونيي آنچه دران ثبات و دوام مطلوب باشد موافق تر برجي جديي تواند بود و شمامه صدق اين دعوى از حدائق حقائق از هار اسرار مقطعات حروف منزلهٔ قرآنيي استنشاق ميي‌توان نمود *

* شعر *

مرد بايد که بو تواند برد * ور نه عالم پر از نسيم صبا است
بالماس فکرت گهر سفته شد * سخن بين که در پرده چون گفته شد

لا جرم طالع فرخنده برج جديي اتفاق افتاد و صاحب جديي که علو مطلق از علويات ثلاث او راست چه برتر کوکبيست از کواکب سياره بحسب تسويه در دهم بود که هنگام ولادت ارفع محليي آنست از فلک دوار و لهذا خانه رفعت است و اقبال و منصب و اشغال و بحسب برجيت دريازد هم که خانه امانيي است و آمال تا اختر دولت خداوند طالع چون باوج سلطنت صعود نمايد بعلو قدر و رفعت منزلت برساير سلاطين روزگار فائق و برتر آيد و صورت هر مراد که بکلک اميد بر لوح انديشه نقش بندد بر حسب دلخواه بحصول پيوندد و نيراعظم که کوکب جلالت است و اقتدار در وتد رابع که خانه مقام است و قرار بمحل شرف خويش با عطارد چنانچه بمثابت دو آفتاب باشند از بيست و دوم درجه حمل رايت فتح و فيروزيي بر افراشته و منشور اقبال بتوقيع سعادت نگاشته تا هنگام طلوع آفتاب سلطنت در مقام اصليي خود ظهور فرموده همانجا مقر سرير پادشاهيي گرداند و آن

مملکت را در زینت و رونق و معموري و عظمت از ساير ديار و بلاد عالم بگذراند و مشتري که ينبوع سعادت وحافظ صورت باصريخ که کوکب قوت است و قدرت در پنجم طالع که خانه فرزند است افاضت عطيات ارجمند را متعاضد گشته تا از کثرت اولاد واعقاب سعادتمند ذوشوکت صورت دولت ابدپيوند قرنا بعد قرن باقي و پايدار ماند و سعد اصغر که درين طالع خجسته هم صاحب عاشر است خانه جاه واعتضاد و هم صاحب خامس خانه اولاد و احفاد بمحل شرف خويش که سوم طالع است و خانه اقربا در شانزدهم درجه حوت ساز سعادت از پرده ملايمت نواخته و قمر واسطه و صول تاثير علويات به سفليات اوست در چهاردهم درجه همان برج پرتو اتصال برو انداخته تا از موافقت فرزندان و خويشان منقبت سلطنت و پادشاهي باقصي مدارج کمال رسيده تا انقراض عالم از تطرق نقص و زوال ايمن ماند *

* نظم *

در احکام هفت اختر آمد پديد * که دنيا بدو داد خواهد کليد

لاجرم قابله قبول حقش بمهد سلامت و استقامت برآورده و دايهٔ لطف ايزدش بشير دلپذير تربيت و رعايت مي پرورد *

* بيت *

بناز دايهٔ بختش به بر در آورده * بشير کام ز پستان لطف پرورده

و چون ايام رضاع بگذرانيد و سن مبارکش بمبادي حد تمييز رسيد از رياض حرکات و سکناتش بوی سلطنت و جهانداري چون نکهت

رياحين از نسيم بهاري مي‌دميد و از مجاري گفتار و كردارش نور سروري و كامگاري چون بارقه برق از ابر آذاري مي درخشيد *

* نظم *

ببازي اگر نيزش آهنگ بود * حديثش ز ديهيم و اورنگ بود
بآئين فرماندهي داشت ميل * شدندي برش كودكان خيل خيل
شده كودكي بر سپاهش امير * يكي نصب گشتي برسم وزير
ز چوب و زني آدمي ساختي * بكاري ز هر سو برون تاختي
چنان فرض كردي كه فرمان نجست * بيرغو در آوردي او را نخست
چو روشن شدي جرم بر كهترش * بريدي و بر نيزه كردي سرش
سزا گفتي اينست تا كهتران * نه پيچند ديگر سر از مهتران
بجد بود مانده بازي او * ببازي نه بُد سرفرازي او

چون درديوان نحن قسمنا بپروانچه عنايت نفع درجات من نشاء منشور دولتش بطغراى جهان آراى و آتيناه الملك موشح گشته بود خاطر خطيرش بركوب باد پايان گيتي نورد و ممارست سواري و مباشرت آلات و اسباب نبرد ميلي تمام داشت و از ده سالگي تا عنفوان شباب روزگار بمداومت شكار و مباشرت رسوم و آئين رزم و پيكار ميگذاشت * بيت *

شب و روز در بزم بود و شكار * دل و جان در انديشهٔ كار زار

ذات مكارم آياتش مظهر لطف نامتناهي الهي و مكنون ضمير مستنيرش محض خير و نيك خواهي بود و آنچه بحسب ظاهر از آثار

قهر و سیاست در مبادي حال از بعضي اتباع و اشیاع عالم انطاعش صدور مي یافت چنانچه شرح پذیر خواهد گشت جهت ضرورات جهانگیري و لوازم کشور کشائي بود * * بیت *

ملک را اگر قرار خواهي داد * تیغ را بي‌قرار باید کرد

دلیل بر آنکه این سخن از تکلف بیگانهٔ و از ریا بریست و نه از قبیل تصنعات منشیانه و آرایش سخنوریست سر اشارت حضرت رسالت است حیث قال صلي الله علیه و سلم الولد سر لابیه چه از سلیل صلب همایونش داد گستري بر تخت خلافت است جاودان باقي باد که اگر گویند (من المهد الی اللحد) هرگز ازان حضرت موري آزرده نگشته است اهل عالم از نزدیک و دور باتفاق تصدیق نمایند * * بیت *

جهانداري که گوئي دولت او برد * سلیمان قدر و زو موري نیازرد

جوان بختي که با وجود جمعیت اسباب ترفه و کامگاري و آلات دولت و بختیاري یک لحظه اوقات قدسي ساعاتش بشیوهٔ ملاعب و ملاهي چنانچه شیمه سر خوشان شراب دولت و نشوهٔ جاه باشد آلوده نگردد بلکه روزگار سعادت آثارش مطلقا باداي فرائض طاعات و نوافل عبادات و تلاوت قرآن و غمخواري جهان و جهانیان صرف مي‌شود و هذه المعاني اظهر من الشمس و ابین من الامس خلافت پناهي که حشمت فریدون و شجاعت اسفندیار با عفت ذوالنون و عبادت مالک دینار جمع فرموده و ابهت و اقتدار خسروان کامگار

بامتابعت سیر گوشهٔ نشینان ولایت شعار در سلک توفیق انتظام داد *

* مصراع * * خداوندا نگهدار از زوالش *

هو السلطان الاعظم المطاع و الخاقان الاعدل الاکمل الواجب الاتباع رافع رایات الخلافة بالعدل و الاحسان راقم آیات الرحمة والرافة علی صحائف الامکنة والازمان آیة الله بین البرایا المجتهد في اعلاء کلمته العلیا مفیض النعم الظاهرة و الباطنة الموعود بلسان النبوة فی المایة الثامنة مشید مباني الشرع المبین ظل الله فی الارضین المخصوص باوفرالحظ من عنایة الاله الرحمن معین الحق و السلطنة و الدنیا و الدین ابو النصر شاه رخ بهادر سلطان خلدالله تعالی سبحانه ملکه و خلافته و سلطانه * چون خامه مشکین عمامه بعد ازین خصوصا در مقاله ثاني بذکر مناقب سنیه آنحضرت عطرسای خواهد گشت عنان بیان از شروع دران کشیده شد * ع * * کان نه بحریست که پایان و کناري دارد *

و باز از اولاد امجاد این حضرت آنچه چشم امید از مشاهده آن روشن است و نه بواسطه اخبار از دیگر دیار استماع میرود یوسف طلعتي مصر مملکت سلیماني را بمقامات ابراهیمي و منزلات اسماعیلي مشحون بمکارم اخلاق مصطفوي و مآثر بسالت و شجاعت مرتضوي علی المصطفی وعلیهم الصلوة و السلام عزیز کرده و آراسته است که * * بیت *

* خجسته ذات شریفش بصورت بشرست *

* تبارک الله گوئي که رحمتیست جسیم *

سلطنت پناهي که با آنکه در حسن سیرت و نقای سریرت خاصت معاش پسندیده را بطراز الولد الرشید یقتدي بوالده الحمید مطرز داشته بلکه در کمال حلم وکم‌آزاري مصدوقهٔ حسنات الابرار سیات المقربین بظهور رسانیده ذات ملکي صفاتش جامع اصناف فضائل و کمالات و منبع انواع فواضل و مکرمات است *

* شعر *

* ابکی و اضحک خصمه و ولیه *
* بالسیف والقلم الضحوک الباکی *
* الدر و الدري خافا جوده *
* فتحصنا بالبحر و الافلاک *

ذهن وقادش در ادراک دقائق حقائق و اسرار مفسر یکاد زیتها یضيء و لولم تمسسه نار و رای مشکل کشایش در کشف خفیات رموز و حل معضلات امور کاشف سر نور علی نور *

* نظم *

ملک سیرتي صورتش زآب وگل * پراز هوش مغز و پراز رای دل
نپو شد ز اغیار سرِّ قدر * که رایش نگردد ازان با خبر
زبان معجز بیانش که ترجمان ملهم توفیق است چون گاه تقریر بینه ان من البیان لسحرا روشن سازد *

* بیت *

* روح از نهیب آنکه مگروحی منزلست *

* اندر فتد بسجده که سبحان لم یزل *

چون از بنان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضل و احسان است در وقت تحریر آثار امتنان علم بالقلم مشاهده افتد *

* نظم *

عقل واله شود ودیده بماند حیران * دل منور شود وقوت روان یابد جان

اذا قال فالدر الثمین منظم * و ان خط فالوشی البدیع منمم

بکلک لطائف نگار بدایع آثار که شرفات قصر شرفش بکتابه نون والقلم وما یسطرون مزین است فحوای * * بیت *

* ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابی *

* سلطانی از اوصاف توحرفی ز کتابی *

بر در و دیوار روزگار بهر دیار بخوبتر صورتے نگاشته حاجت بیان نیست لا یحتاج الصباح الی المصباح و حبر خامه مکرمت صریرش در بطون اوراق مصاحف و مجلدات قرانی و در متون کتب و دروج بل بروج شموس و اقمار معالی و معانی جمال وکمال وفي ذلک فایتنا فس المتنا فسون بر نظر دیده وران اطراف و اکناف عالم به نیکوتر وجهی جلوه داده لاخبر بعد المعاینة * * بیت *

چه گویم در اوصاف این سرفراز * که هست آفتاب از صفت بی نیاز

و هرچند محقق است که * * نظم *

گر بگویم و اگر نه داند عقل * کین طراز قبای دولت کیست

اما چون قلم به نشر شمه از صفات محمدت آیانش زبان بآب حیات شسته اگر بذکر القاب همایون استسعاد یابد شاید * * نظم *

چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم * عجب مدار که آب حیات ازو زاید

غره جبین آفرینش و روشنی دیدهٔ اهل دانش و بینش خلاصه کارخانه ایجاد و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین *

* نظم *

نشانندهٔ شاه و ستانندهٔ گاه * روان گشته فرمانش بر هور و ماه

نگهدار کیهان و پشت مهان * سر تاجداران و شاه جهان

وارث ملک سلیمان سمي خلیل الرحمن المؤید من السماء المظفر علی الاعداء مطرز شعار شرع سید المرسلین قهرمان الماء و الطین المنظور بانظار الطاف الملک المنان مغیث الحق و السلطنة و الدنیا و الدین ابو الفتح ابراهیم سلطان خلد الله تعالی في مراضیه مآثر ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین دوارق فضله و احسانه * * نظم *

دران قسمت که بخششها نمودند * دو ابراهیم را رتبت فزودند

یکي دولت سرای ملت آراست * یکي شد کار ملک از عدل او راست

ازان گشت آتش سوزنده ریحان * وزین نار ستم شد نور احسان

ازان شد خانهٔ در مکه پر نور * وزین ملک سلیمان گشت معمور
شکست آن یک بت آزر بچستي * وزین شد دین احمد را درستي
شد اسمعیل آنرا کیش قربان * وز اسمعیل این قربان سر و جان
زهي نامي که هست از بخشش عام * حروف ابرویم ز آغاز و انجام
میان ابرویم زین نام ایمن * دو چشم هاي همت گشته روشن
جهان نامي ازین نامي بلنداست * سریر سلطنت زو ارجمند است
لا جرم زمزمه زبان حال و مقال صغار و کبار فحواي این گفتار است *

* نظم *

خدایا برحمت نظر کردهٔ * که این سایه بر خلق گستردهٔ
دعا گوي این دولتم بنده وار * خدایا تو این سایه پاینده دار

چون محل آنکه پرنیان بیان بزواهر جواهر مفاخر و مآثر آنحضرت مرصع گردد مقاله سیم است عنان قلم بصوب ثبت اخبار و آثار صاحبقران گیتي ستان انعطاف مییابد و نخست کیفیت طرز و نسق این تالیف و طریق ضبط و تحقیق آن باز نموده میشود و من الله العون و التایید انه حمید مجید *

گفتار در خصایص این تالیف و ذکر مزیتي چند که بآن متفرد است در میان اشباه و نظایر

تاریخ مفاخر و مآثر حضرت صاحب قراني بروجهي که مسوده آن مکمل شده و بي تغییري دران بزیادتي و نقصان به بیاض خواهد رفت از سایر تواریخ ارباب دولت و اقبال و اصحاب عظمت و جلال که

متقدمان و متاخران بنظم و نثر نوشته اند و بتازي و فارسي در سلک
بیان کشیده بسه گونه مزیت مخصوص است یکي وفور فواید و کثرت
نفع چه سود بخش تر میوهٔ که در بوستان تصانیف این فن و شاخسار
خصایص هر یک بانامل تامل توان چید آگاه گشتن است از غرایب
احوال و عجایب اتفاقات و انقلابات که در طي اطلاقات احکام تقدیر
بر دقایق حیل و لطائف تدبیرات مترتب شده باشد که هر آینه
انتقاش الواح ضمایر بآن اهل کیاست و دانش را مرآتي بود صواب
نماي که هنگام وزیدن ریاح دولت و فرصت در تحصیل مطالب
علیه و تکمیل مراتب سفینه چهرهٔ راي صایب دران توان دید و گاه
هبوب نکباء نکبت در بیرون شدن از مضایق اهوال و اخطار و تحرز
نمودن از طوارق احداث روزگار عکس تدبیري منجح دران مشاهده
توان کرد * * بیت *
جز عکس راي اهل سعادت گمان مبر * آئینهٔ که چهرهٔ نماید در و ظفر
و چون حضرت صاحبقراني از مبداء تاسیس کاخ سروري و
مالک ستاني تا غایت ترفیع شرفات قصر سلطنت و جهانباني
معظمات امور را مجموع بنفس همایون خود التفات مي فرمود
و با آنکه تمام ممالک اسلام از ایران و توران جولانگاه یکران فرمان
آنحضرت شده بود همت عالي نهمتش در هیچ حال از توسیع دائره
حکومت و تفسیح عرصهٔ مملکت شبي یاروزي غافل وذاهل نغنود
و نیاسود در اثناي سفر بود که از زین سمند لشکرکشي وکشور کشائي

بسریر پادشاهي و فرمانروائي برآمد و با سلطنت روی زمین هم
در اثنای سفر دعوت حق را اجابت نمود و تخت شاهي بتخته
تابوت رحمت نامتناهي الهي بدل شد نور الله مضجعه بانوار
الرحمة و الرضوان لا جرم چندان بدایع وقایع که آن موید
گیتي ستان را روی نموده و آن مقدار آثار غریب و اتفاقات عجیب
که بر رایهای رزین و تدبیرات اصابت آئین آن صاحبقران سعادت
قرین ترتیب پذیرفته از هیچ نامدار سپهر اقتدار از اساطین سلاطین
و عظماء ملوک کامگار عشر عشیر آن مروي نیست * * مصراع *

* و آنکه گوید که هست گو بنمای *

و مزیتي دیگر تبیین جزویات قضایا است و باز نمودن نقیر و قطمیر
آن چه بیان کیفیت هر قضیه و تفتیش از چگونگي وقوع آن
بتفصیلي که درین صحیفه ظفر التزام رفته در هیچ نسخه از تواریخ
ملوک متقدم و متاخر اتفاق نیفتاده با آنکه صاحب منظومه ترکي
گفته که بعضي از غرایب امور که آنحضرت بنفس مبارک خود
متصدي آن شده بود نگذاشت که بسلک تحریر در آید که شاید

* مصراع *

* که مردم بعد ازین باور نداد *

وحمل پر تکلف و تصلف نمایند وبدین سبب بسیاري از بدایع
وقایع و محاربات که آنحضرت را در اوائل احوال دست داده ناگفته
مانده و هرکه از مبادي تا مقاطع این کتاب بنظر تامل و تدبر در آورد

و از طور و طرز نظایر و احوال او واقف باشد یقین داند که اختصاص
او بدین دو فضیلت که اشارت بآن رفته امریست واقعي و دران
اصلا شایبه تکلف و سخن آرائي نیست * * نظم *

محک خود آزمایش بود * که معیار فم و ستایش بود
خرد زان محک گزین بي غبار * بداند نقود سخن را عیار

و مزیت سیوم حلیه صدقست و راستي و درستي قصص و اخبار
چه حضرت صاحب قران را درسفر و حضر پیوسته اعاظم ارباب
عمایم از سادات و علماء و فقهاء و اهل فضل و دانش از بخشیان
ایغور و دبیران فرس ملازم مي بوده اند و همواره جمعي از یشان
بر حسب فرمان قضا جریان هر چه وقوع مي یافت از صادرات
افعال و اقوال آنحضرت و واردات احوال ملک و ملت و ارکان
دولت همه را تحقیق نموده باهتمامي تمام قلمي میکردند و حکم
چنان بود بر سبیل تاکید که هر قضیه چنانچه در واقع بوده باز نموده
شود بي تصرفي دران بزیادتي و نقصان بتخصیص درباب اصالت
و شجاعت هر کس که اصلا مراعات جانب و مداهنت کرده نشود
خصوصا در آنچه بشهامت و صرامت آنحضرت تعلق داشته باشد
که دران بهیچ وجه مبالغه نرود وهم باشارت علیه آنحضرت اصحاب
بلاغت و براعت آنرا کسوت عبارت پوشانیده بنظم و نثر در سلک
تالیف مي کشیدند بهمان شرط که در ضبط آن رفته بود و بکرات
در مجلس عالي بسمع مبارک میرسانیدند تا وثوق تمام بصحت آن

حاصل مي شد و بدين نمط منظومه تركي و مولفي فارسي هريک
ازان مشتمل بر معظمات احوال و اوضاع آنحضرت رقم زده كلک نظم
و تاليف شده بود و بغير ازان بعضي از بندگان درگاه عالم پناه
متصدي تدوين تاريخ آنحضرت شده در تفتيش و تحقيق آن سعي
بليغ مي نمودند وفضلاى سخن پرداز درظل تربيت و رعايت
ايشان آنرا بنظم و نثر تركي و فارسي مرتب و مكمل ساخته
و پرداخته بودند و چون درين كتاب كه سبب تاليف و كيفيت
وضع مقدمه و مقالاتش در ديباچه سبق ذكر يافته نوبت بيان
باين مقاله رسيد حضرت سلطنت پناهي كه خامه بتجديد درين
مجال بذكر القاب خجسته فالش فايز گشت التفاتي كه بذات
شريف در جمع و ترتيب اين تصنيف از اول باز ميفرمود سمت
ازدياد و تضاعف پذيرفت و مجموع نسخ مذكور را از منظوم و منثور
تركي و فارسي از تمام ممالک طلبداشته جمع آمده بود و آماده
نهاده و هنگام توجه مبارک بآن شغل فرخنده سه طايفه مردم از
خواننده و داننده و نويسنده در حواشي بساط جلالت مناط از
سررشته احتياط باقامت وظايف خدمت قيام مي نمودند
و بخشيان تركي گوى سخندانان فارسي زبان هريک نسخه ازان
نسخها مي خواندند و هر واقعه جمعي كه گاه وقوع آن حاضر
بوده اند اوضاع چنانچه براى العين ديده بودند عرضه
ميداشتند و بعد از [illegible] مضمون نسخ و تقرير ارباب وقوف

و خبرت و تکرار استکشاف و استفسار تقریر و تحریر آن آنچه خاطر
عاطر آنحضرت بصحت و راستي آن جزم مي نمود بزبان درربار
گهر نثار ادا فرموده نویسندگان بقید کتابت در مي آوردند
وبتکرار آنرا باز خوانده محقق و مقرر مي گشت و اگر جزوي
امري در عقدهٔ ابهام و اشتباه مي ماند یا مخالفتي میان نسخ
و راویان واقع میشد رسل و رسائل باطراف ممالک ارسال میرفت
و از معتمدان صاحب وقوف که دران قضیه اعتمادي بر سخن
ایشان بیشتر بود استفسار کرده میشد و بدین طریق قصه قصه
تحقیق نموده در مجلس همایون قلمي مي گشت و چند نوبت
باز خوانده تصحیح مي یافت چنانچه جمع این تاریخ و نسق
وضع و ترتیب آن و ایراد هر قصه در محل مناسب که تالیف
کتاب عبارت ازانست مطلقا از حسنات حسن التفات و نتایج خاطر
فیاض آنحضرت است و بعد ازان بحسب فرمان بعبارتي که قرار
بران گرفته سمت تحریر مي پذیرفت و دگر بار در مجلس عالي
شرف اصغا مي یافت و بنوشته اول و نسخه اصل رجوع نموده در
تصحیح آن مبالغه باقصی الغایة میرفت و اصلاحي که بخاطر
همایون مي آمد کرده میشد و چون امر واجب الامتثال چنان
بود که هرچه در مسوده اولی که در مجلس نشانده قلمي مي شد
مجموع بهمان ترتیب نقل کرده شود وپي به نشستدر اصل قصه
بکم وبیش واقع نگردد و دران سواد انشاد و به بست رواقعه جمیع

مانید

جزویات آن تا ذکر اوقات رکوب و نزول در اسفار و تعیین منازل و تبیین مقادیر مسافات مواضع و مراحل همه باز نموده شود و در ایراد آنچه بتاریخ تعلق داشته باشد تکلفي در عبارت کرده نشود تا بـ تطویل نه انجامد و از وقوع تکرار که متوسلان ازان اندیشند مبالاتي چندان نرفت مگر در اشعار که تکرار دران همانا بسیار نباشد و چون حوادث و وقایع عالم بیکدیگر مرتبط و مشتبک است از بهر تحقیق مبادي احوال حضرت صاحب قراني بایراد حکایتي چند احتیاج است بنابران اول شروع دران کرده میشود و ما التوفیق الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

* ذکر خروج امیر قزغن *

چون قران سلطان خان ابن یسور اغلن در شهور سنة ثلث و ثلثین و سبعمایة موافق تخاقوائیل در الوس چغتای خان بر سریر خاني قرار یافت دست تسلط و تعدي برکشاد و پای طغیان از جادهٔ عدل و نصفت بیرون نهاد و الملک یبقی مع الکفر و لا یبقي مع الظلم خلایق از آسیب ظلم او بجان آمدند و مردم از نکابت بیدادش بفغان چه سیاست و قهر با فراط داشت چنانچه امرای و نوین را که بقرلتای طلب داشتي هرکس از غایت وهم در چهار خویش رسم وصیت بجای آوردي و بـ ازان متوجه شدي

* نظم *

زبس چه ...گیر * ز مردم سراسر بر آمد نفیر

امیر قزغن که از عظمای امرای عهد بود و او یماق او به بیعت
با بعضي امرای الوس چغتای اتفاق نموده یاغي شد و در سالي
برای تجمیع و ترتیب لشکر مشغول گشته عزم محاربه او کرد و قزان سلطان
خان چون واقف شد با لشکري متوجه دفع او گشت و از قهلقه
گذشته در صحرای قریه دره زنگي بتاریخ سنه ست و اربعین
و سبعمایة اتفاق محاربه افتاد و امیر قزغن را چشم زخم رسیده
یک چشم او بزخم تیري که از شست قزان سلطان خان گشاد
یافت تیره شد و از دیدن باز ماند و شکست یافت و قزان سلطان
خان بطرف قرشي باز گشت و دران زمان زمستان بود سرمای
عظیم شد و اکثر چهار پایان لشکر او تلف شدند و چون امیر قزغن
بران حال اطلاع یافت لشکر جمع آورده روی همت بدفع او نهاد
و متوجه قرشي شد و در سنه سبع و اربعین و سبعمایة با او جنگ
کرد و ظفر یافته اورا از میان برداشت و مدت سلطنت قزان
سلطان خان در ما وراء النهر و ترکستان چهارده سال شمسي بود
بعد ازو ممالکش در تحت تصرف امیر قزغن درآمد و دانشمند
آوغلن را که از نسل او گدای قا آن بود بجای او بخاني برگزید و بعد
بر دو سال اورا شونقار کرده بدارالقرار فرستا[illegible] ان قلي آوغلن
[illegible]ن سورغده و ابن دواخان را بر سریر خاني [illegible] نشستند
و به بست

* نظم *

* شاهي که چو بر سریر خا[illegible] [illegible] *
* دست و در جود وفتنه بک[illegible]

* با همت او حوصلهٔ دریا تنگ *

* با رفعت او مرتبهٔ گردون پست *

و مدت سلطنت او ده سال متمادي شد و امیر قزغن بضبط
مملکت و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حوایج
جمهور بنوعي قیام نمود که آثار مفاخر او طراز تواریخ سلاطین رفیع
مقدار زیبد و ذکر خصال پسندیده اش دیباچه مآثر ملوك گردون
[illegible]ار * * نظم *

جهان پروري [illegible] اش دین وداد * حلیم و خردمند و نیکو نهاد
[illegible] دل را سود ازو * خدا راضي و خلق خشنود ازو
رخنده آثارش دست هیچ ظالم حلقهٔ تشویش بر دو خانه
[illegible] نزد و پای هیچ ستم پیشه ساحت سرای کسي بکام
و مزا حمه نسپرد (۱) * * نظم *

* هر خوشدلي کز آهل جهان فوت گشته بود *

* آنوا بیک لطیفه قضا کرد روزگار *

* محتاج بود ملک به پیرایهٔ چنین *

* آخر مراد ملك روا کرد روزگار *

[illegible]ادهٔ قویم شریعت و منهاج مستقیم طریقت راسخ قدم بود
[illegible]ادق دم و وضیع و شریف از مواهب بیدریغش غریق نعم

---

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یک نسخه بجای آن
(مساحت ننمود) *

و مشمول کرم و از معظمات امور که در ایام او وقوع یافت آن بود که از جنگ سرای لشکر کشیده بدر هرات[1] آمد و شرح الحال بر سبیل اجمال آنست که چون بعد از وفات سلطان ابوسعید در تخت ایران از نسل جنگیز خان پادشاهي ذو شوکت نافذ فرمان استقلال نیافت و امرای ترک در خراسان عموم تسلط و استیلای که سابقا ایشانرا بود نداشتند و در الوس چغتای خان اواخر عهد قزان سلطان خان بود و بواسطه افراط سیاست و قهر خاطر مردم ازو بغایت رمیده و متنفر گشته چنانچه اشارتي بدان رفت ملک معزالدین حسین پسر ملک غیاث‌الدین را که در مقدمه ایمای باصل و نژاد ایشان رفته در هرات قوت و مکنتي تمام حاصل شد و شیخ حسین خوري و امیر وجیه الدین مسعود سربدال با لشکري آراسته از شجعان و ابطال از سبزوار متوجه او شدند و او نیز سپاه خود مترتب داشته روی جلادت بمقابله و مقاتله ایشان آورد و سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایة در زاوه لشکر جانبین بهم رسیده جنگي عظیم درپیوست و در اول شکست بر سپاه ملک افتاد و بسیار از یشان کشته شدند ملک با معدودي چند ببالای پشته بر آمد و اشارت کرد که رایت بر افراشته طبل فرو کوفتند و از لشکریانش که متفرق شده بودند سي صد سوار باو پیوستند ملک

---

(۱) درپنج نسخهٔ موجوده املای آن باین صورت است (هراة) و آن صحیح و درست نیست در عبارت فارسي کما لا یخفی *

مردم خود را دل داده گفت یک حمله دیگر می کنیم که ایشان
بغارت مشغول شده‌اند امیر مسعود را چشم بریشان افتاد روان
متوجه ایشان شد و شیخ حسین از عقب او میراند دران حال از
حسن اتفاق که دولت بحقیقت عبارت ازانست شخصي هم از
میان ایشان شمشیري بپهلوی شیخ حسین خوری فرو برد چنانچه
ازانجانب بیرون آمد و درزمان جان تسلیم کرد و او بامیر مسعود
سربدال گفته بود که اگر من درین کارزار کشته شوم توروان برگرد
و اصلا توقف منمای وچون شیخ حسین بروفق فالي که خود زده
بود سر در سرفضولي کرد ، امیر مسعود بنابر وصیت شیخ بی
توقف رو بگریز نهاد و سپاه ملک پس از شکست غالب گشته تیغ
انتقام در سربدالیان برگشته روز نهادند و غنیمت فراوان بدست
ایشان افتاد و ملک بعد از حصول مراد چون بتفقد سپاه خود
پرداخت هیچ دمچه نبود که کسي از یشان بقتل فیامده بود اما
بحکم الامور بخواتمها خلعت فتح وفیروزي از خزانه تنصر من
تشاء وانت العزیز الرحیم بر قامت سعادت او راست آمد
و چون مظفر و منصور باغنایم و فتوحات نا محصور بهرات معاودت
نمود نهال اقبال او نشو و نمای بکمال یافت و از بخار پندار در
هوای دماغش سحاب غرور و اعجاب تراکم پذیرفت و با آنکه
آبا واجدادش مجموع از یمن التفات شاهزادگان چنگیزي و حمایت
پسرای ایشان حکومت هرات کرده بودند او دم استقلال زد و باظهار

شعار سلطنت چون تخمیس نوبت و رفع چتر جسارت نمود و یکران اقتدار در میدان خاني تیز کرده چند کرت لشکر کشید و تا حدود اند خود و شبرغان تاخت کرد * * بیت *

چو خاني گرده از گوهر خزینه * بیا قوتي نشیند آبگینه

و چون از میامن عدالت و برد باري امیر قزغن ممالک ماوراء النهر بقرار خود باز آمد جمعي از مشایخ عظام جام که با ملک حسین قرابت سببي داشتند و از حرکات او که برتر از حد خود مي زیست راضي نبودند پیش امیر قزغن رفتند و ازو شکایت کردند و امراء ارلات و اپردي که ملک حسین با ایشان مصافي داشته بود و بسیاري از مردم ایشان را بقتل آورده بزبان تشنیع بسمع امیر قزغن رسانیدند * * نظم *

مگر نسل چنگیز خان بر فتاد * که کس گوهر شاه نارد بیاد
چنان غره شد غوري بد گهر * که جز خود نیارد کسي در نظر

امیر قزغن چون بر کیفیت حال ملک حسین اطلاع یافت فرمود که تا جیک را چه راه آن باشد که دعوي سلطنت کند و از فرمان پادشاهان سرکشد باد نخوت و غرور از دماغ پر پندار او به تیغ آبدار آتش بار بیرون کنم و بسم بادپایان آتش سرعت شهر و حصار اورا با خاک برابر کرده از خون پر دلانش جیحون سازیم وبدین عزم تواچیانرا باطراف ممالک فرستاد که عساکر از آب آمویه گذشته بمیعاد مقرر در بلخ جمع شوند و چون آن امر بنفاذ انجامید امیر

قزغن در رکاب بیان قلی خان روان شد و امراء الوس مثل امیر بیان سلدوز و محمد خواجه ایردی و ستلمش و امیر اولجایتو ایردی و امیر عبدالله پسر تایغو و شاهان بدخشان جمع آمدند و باتفاق روی توجه بصوب هرات آوردند و چون خبر بملک حسین رسید امیر آخر را با سیصد سوار بخبرگیری روان ساخت که تا آنجا که تواند برود و کیفیت احوال بازداند و اگر یقین شود که لشکر چغتای از آب عبور نموده است اصلا توقف نکند و سبک باز گردد و چون امیر آخر از آب مرغاب بگذشت و گذشتن لشکر توران زمین از جیحون محقق شد روان مراجعت نمود و پیش ملک حسین آمده عرضه داشت که *

* نظم *

قزاغن سپهدار ترکان رسید * ز توران بایران سپاهی کشید

بآلات پیکار و ساز نبرد * بگردنده گردون برآورد گرد

تو گوئی که کرده بفرمان دهی * همه ملک توران ز آمن تهی

ملک حسین سران سپاه و اعیان و اشراف مملکت خود را جمع کرده صورت واقعه بطریق مشورت با ایشان در میان نهاد که * * نظم *

سپاهی ز توران بایران رسید * که از گرد شان شید شد ناپدید

گروهی بر حمله کوه شکیب * گه حمله چون سیل اندر نشیب

نخستین مراعات جان کرده ترک * پس آنگه نهاده ز فولاد ترک

اصحاب ملک هریک را رائی رو می‌نمود چون سپاه توران هم بعدد زیاده بودند و هم در جنگ صحرا از ایشان دلیر تر ملک یارا نداشت

که لشکر بیرون برد چه اورا چهار هزار سوار بود و ده پانزده هزار پیاده و ملک نمیخواست که از ابتدا حصار و کوچه باغ پناه سازد که دلالت بر عجز و خوف کند و مخالفان چیره گردند لا جرم رای بران قرار گرفت که هم در ظاهر شهر روی بدشمنان آورند و در مقابله و مدافعه مردانه بکوشند و از جانب شرقي شهر از پای مرغ تا کهدستان دیواري بکشیدند و خندقي فرو بردند و اسباب و ساز محاربه و مقاتله از شهر بیرون برده جنگ را آماده گشتند و ملک حسین مردم خود را بر نبرد و پیکار تحریض میکرد که * نظم *

بکوشیم در جنگ مردانه وار * چه اندیشه از لشکر بي شمار
دل و زور و زهره بکار آوریم * جهان بر عدو تنگ و تار آوریم

و امیر قزغن با سپاه صف شکن از راه درهٔ پاشتان در آمده بکهدستان نزول کرد و روز دیگر با خان و امیر اولجایتو و ستلمش و دیگر امراء سوار شده در دامن گازرگاه ببالای پشته بلند بر آمدند و لشکر ملک را بنظر احتیاط در آوردند امیر قزغن فرمود که این تاجیک رسوم رزم و پیکار نمي داند این محل که او اختیار کرده لشکرش زود خواهد شکست[1] از دو جهت یکي آنکه هنگام حمله و آویزش ایشانرا سر بالا مي باید آمد و سپاه مارا زیر و دیگر آنکه چون آفتاب طلوع کند بر چشمهای ایشان خواهد تافت و مقابل خود را نیک نه بینند

---

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یك نسخه بجای آن این عبارت است (شکست خواهد یافت) *

و ازانجا بلشکرگاه خود باز گشته فرود آمدند و روز دیگر صفها راست کرده روی جلادت بشهر نهادند و چون بمعرکه رسیدند امیر قزغن بفراز پشته برآمد که تمام لشکر طرفین در تحت نظر او بود و سپاه خود را بجنگ امر فرمود بهادران توران زمین بیکبار حمله کردند و لشکر هرات نیز دست مقاومت برکشادند و جنگی عظیم در پیوست *

* نظم *

زمین از خون مردان موج زن گشت * سپرها خشت و جوشنها کفن گشت
دلیران سپه درهم فتادند * صلای مرگ در عالم بدادند
تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد * همه صحرای کین دریای خون شد

لشکر ملک بعد کوشش بسیار زار و زخم دار منهزم شدند و از عقب آب در زمینها انداخته بودند اکثر دران وحل اسیر اجل شدند وسپاه ترک از پس ایشان رسیده دست بردی عظیم نمودند و شکستی فاحش بر لشکر هرات افتاد ملک بشهر درآمد و سپاهش کوچه باغ متصل شهررا بکوشش فراوان ضبط نمودند و امیر قزغن با امرا و لشکر منصور و مظفر بعسکر خویش بازگشت و بعد ازان لشکر هرات از دیوار بست بیرون نمی آمدند روز دیگر امیر قزغن بنزدیک شهر آمد و بمحاصره مشغول شد و سپاه ظفر پناه هر روز بجنگ پیش می رفتند و تا شب هنگام نیران محاربه و قتال اشتعال می یافت *

* نظم *

بدینگونه چل روز پیکار بود * زمین پر ز خون و هوا تار بود

و چون ملک از مضیق محاصره در تنگ بود اکابر و اشراف شهر را
در میان داشت که قضیه بمصالحت رسانند مبني برآنکه ملک
درین مجال ایشانرا خدمتي کند و سال دیگر احرام اخلاص بسته
بدرگاه خان و امیر قزغن رود و عذر جرایم و تقصیرات گذشته
بخواهد و چون امیرقزغن حاکم عادل رحیم دل بود و دانست که رعایا
وعجزه در زحمت اند وخرابي تمام بحال آن ولایت راه یافته بصلح
رضا داد * نظم *

رعایای مسکین به تنگ آمدند * ز تنگي بکام نهنگ آمدند
نه کاریست پیکار وخون ریختن * نگشته درو کردن و بیختن

ملک حسین برسم پیشکش و ساوري[1] بسي چیز از اسپان آراسته
و اصناف خواسته از نقد و جنس و غیرآن بیرون فرستاد و وعده کرد
که چون امیر بمبارکي مراجعت نماید وبتختگاه فرود آید بنده
متوجه احراز سعادت زمین بوس گردد واین معني را بعهود
و مواثیق موکد گردانید و امیر قزغن بجانب ماوراء النهر معاودت
فرمود و این وقایع درشهور سنة اثنین و خمسین و سبعمایة که صورت
حرفیي آن ذنب باشد موافق توشقان ائیل اتفاق افتاد و بعد ازان
واقعه کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و وقعي که در خاطرها
داشت نقصان پذیرفت و سران سپاهش که اکثر غوري بودند

(۱) همچنین است در چهار نسخه و در یک نسخه بجای آن (ساوی) است
منسوب بساو بمعني باج و خراج *

بغایت مسلط شدند بقصد او اتفاق نمودند که اورا گرفته برادرش
ملک باقررا بجای او نصب کنند و ملک این معني دریافت
وقدرت بر دفع آن نداشت و خود را بصنعت(۱) نگاه میداشت
غوریان با یکدیگر اتفاق کرده بودند که چون ملک سوار شود فرصتي
نگاهدارند و او را بگیرند روزي ملک از بستان سرای خود سوار شده
بیرون آمد دید که غوریان با همدیگر فکری و عزیمتي دارند تفرس
نمود که همان زمان قصد او خواهند کرد و جمعي از بادغیس آمده
بودند و اسپي چند دربازار کرده و غابه بسودا و خرید و فروخت
آن جمع شده بودند درین حالت ملک را نظر بر ایشان افتاد غوریانرا
گفت این جماعت را بغارتید غوریان از غایت حرص بتاراج مشغول
شدند ملک فرصت غنیمت دانسته کوچه غلطي بایشان داد
و متوجه قلعهٔ اشکلچه شد که اجداد او در جلکاے هرات بطرف
جنوبي مایل بغربي شهر ساخته بودند و درانوقت معمور بود
و مشحون بذخایر بسیار و در شهور سنهٔ ثلث و خمسین و سبعمایهٔ
ملک برحسب وعده که کرده بود از اشکلچه عازم ما وراء النهر شد
و چون بآنجا رسید امیر قزغن مقدم او را باعزاز و اکرام تلقي نمود
و بانواع نوازش مخصوص گردانیده نوید داد که هرات را که غوریان
ببرادر او ملک باقرداده بودند باز ستانند وباو ارزاني دارد لیکن
امرای الوس با ملک بد بودند و در هر وقت امیر قزغن را بران

---

(۱) چنین است درچهار کتاب و در یك نسخه بجای آن (بحیله) است ٭

مي داشتند که او را بگيرد و چون اميرقزغن سخن ايشان نمي
شنيد اتفاق نمودند که ملك را بقتل آورند که بعد از وقوع کسي از
ايشان باز خواست نخواهد کرد و چون اميرقزغن ازانحال آگاه
گشت ملك را طلب کرد و از قصد و انديشه امرا خبر داده فرمود
که مصلحت آنست که هم امشب متوجه ديار خود گردي
تا گزندے بتو نرسد ملك وظيفه دعا وثنا بجاے آورده او را وداع
کرد و بمنزل خود باز گشت و چون شب در آمد سوار شده روی
توجه بصوب هرات نهاد وچون بدانجا رسيد بي دهشت بشهر
درآمد و در حصار بمسند حکومت نشسته کس فرستاد و ملك باقررا
گرفته محبوس کرد واز جمله وقايع که هم درين آيام وقوع يافت آن بود
که اميرزاده عبدالله پسر اميرقزغن از سمرقند لشکر مرتب داشته
بخوارزم رفت و آنرا تسخير کرد و اميرقزغن زمستان شالي سرای
را مخيم اقامت ساختي و در بهار بالزار قرادور پرداختي
و تا بستان و خزان در شهرمونك رايت توطن انواختي و بيشتر
اوقات صيد کردي و جانور انداختي روزي از مراعات حزم داهل
و از محافظت شرايط احتياط وتيقظ غافل با ده پانزده کس بي
سلاح از شالي سرای سوار شد واز جيحون عبور نموده در ارهنگ
آهنگ جانور انداختن کرد شاهانه شاهين صيد آئين را بشکار طيور
طيار پرواز مي داد ناگاه شاهباز اجل بقصد مرغ روح او از مکمن
اينما تکونوا يدرککم الموت کمين برکشاد وقتلغ تمور بورالداي

که او یماقش اوزنات بود و هم داماد امیر قزغن و از دیرگاه باز در مکمن کمین کین انتهاز فرصتي چنین مي نمود مجال یافت و با گروهي غدار برسر او شتافت و آن نامدار عدالت شعار را به تیر غدر انداخته بتیغ ظلم شهید گردانید واز امرا و خواص امیر قزغن طایفه که *

* نظم *

ره ورسم شان رزم وکین ساختن * هوس ریزش خون و خوتاختن
ره جامه شان روز وشب جای زین * زمین پشت اسپ وهوا گردکین

درعقب قتلع تمور تاخت کرده و درحوالي قندز باو رسیده او را درمیان گرفتند و بشمشیر انتقام گذرانیدند *

* نظم *

سر انجام غدار نبود نکو * بود بد کُنِشْ را جهان کینه جو

و امیر قزغن را بشالي سرای نقل نموده دفن کردند * مصرع *

روانش بمینو پر از نور باد *

و این وقایع در شهور سنه تسع وخمسین و سبعمایة موافق ایت ائیل دست داد *

ذکر حکومت امیرزاده عبدالله بن قزغن

بعد از حادثه امیر قزغن امیرزاده عبدالله از سمرقند آمده متصدي منصب پدر گشت و امراء بمتابعت و مطاوعت او اتفاق نمودند و در اوایل حال بیان قلي را برقرار سابق بخاني مقرر وممکن داشت و چون درزمان حیات پدر مدتي بسمرقند بسر برده بود و بمتنزهات دلکش آن دیار فردوس وش

خو پذیر شده خواست که مرکز رایت دولتش همانجا باشد
عازم سمرقند شد و بیان قلیخان را با خود به برد و هر چند
امیر قوتغو و دیگر امرا و ارکان دولت پدرش از راه نصح و دولت
خواهي عرضه داشتند که مقام اصلي را گذاشتن از رعایت حزم
دور است اصلا سودمند نیفتاد * * نظم *

* آنکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *
* بسیار بخاید سر انگشت ندامت *

و درانجا هم دران سال بنابر غرضي فاسد و نظري که با حرم بیان
قلیخان داشت بقتل او اقدام نمود وتمور شاه اوغلن پسر بیسون
تمور خان را بجای او بخاني به نشاند و نعش بیان قلي خان را
ببخارا نقل نموده بجوار مزار مکرم شیخ العالم شیخ سیف الدین
باخرزي قدس سره دفن کردند * * مصرع

* مرقدش پرنور باد ازشمع رضوان جاودان *

ذکر لشکر کشیدن بیان سلدوز
و شکست یافتن امیرزاده عبدالله

بحکم و من یعمل سوءا یجز به قتل بیان قلي خان برامیرزاده
عبدالله مبارک نیامد و امیربیان سلدوز لشکر جمع آورده از حصار
شادمان متوجه سمرقند شد و چون بحدود کش رسید امیر حاجي برلاس
بن بورلقي بن قموکه بن یسومنکا بن قراچار باتمامت سپاه خویش با و
پیوست و باتفاق برسر امیرزاده عبدالله آمدند و جنگ کرده او را

براندند برادرانش تمور شاه را که بخانی برداشته بود از میان برداشتند * نظم *

چو بدکردی مباش ایمن زآفات * که واجب شد طبیعت رامکافات

و امیرزاده عبدالله گریخته و از جیحون گذشته ببالای بقلان به اندراب رفت و درانجا بسر می برد تا وفات یافت اتباع واشیاع امیر قزغن مجموع متفرق شدند و امیربیان سلدوز و امیر حاجی برلاس که از نوئینان کامگار و امراء نامدار دران روزگار بمزید شوکت و اقتدار ممتاز بودند مملکت را در حوزهٔ تصرف آورده متصدی ضبط امور و نسق مصالح جمهور گشتند و امیربیان سلدوز مردی حلیم کم آزار بود اما بشرب مدام شغفی تمام داشتی و مانند غنچه و لاله بی صراحی و پیاله روزگار نگذاشتی چنانچه درسالی هفته هشیار نبودی و بغیر از نقش * مصرع *

* جز باده که یاد نیست دیگر باد است *

در آئینه پندار نه دیدی لاجرم باندک زمانی انیاب ذیاب شر و شور تیز شد و هرج مرج بحال مملکت راه یافت و از امرا و نوئینان هرکس در مقامی که بود بکلک پندار نیرنگ پیشوائی و فرمان روائی برصفحه تصور نگاشت و رایت استقلال و استبداد برافراشت هرکه تیغی داشت مرغ خیالش در آشیانه دماغ بیضه اندیشه سروری و کردن فرازی نهاد و هرکرا قوتی بیشتر بود شهباز آرزویش درهوای سودای سلطنت طیران می نمود شهرکش با توابع و لواحق که از سوالف ایام

بازتعلق بآبا و اجداد حضرت صاحب قراني و امير حاجي برلاس
داشت برقرار در تصرف ايشان بود و خجند در تصرف امير بايزيد
جلاير وبعضي از ولايات در تصرف امير حسين بن مسلا بن امير قزغن
و او باخيل و حشم تلاش منصب پدر ميكرد و اولجاي بوغاي سلدوز
در بلخ با قوم خود دم استقلال ميزد و در شيورغان محمد خواجه
اپردي كه اويماق او نايمان بود همين طريق مي سپرد وشاهان بدخشان
در كوه هاي خويش سربديگري فرو نمي آوردند و كيخسرو و اولجايتو
اپردي در ولايت ختلان وارهنگ همين سبيل داشت و امير خضر
يسوري كه يورت قديم او سرپول وتا تكفت از نواحي سمرقند بود مجموع
يسوريانرا جمع آورده ديگري را درحساب نمي گرفت و درميان اين
طوايف مختلف بكرات و مرات مقابله و مقاتله واقع شد و مردم بسيار
عرضه تلف گشتند ازانجمله محمد خواجه اپردي با امير ستلمش كه حاكم
قهستان بود و از قصد و محاربه ملك معز الدين حسين به تنگ آمده
بماوراءالنهر رفته بود و ازانجا باز گشته وباميرمحمد خواجه پيوسته و ميان
ايشان صداقتي عظيم حاصل شده بايكديگر عهد كردند كه باتفاق لشكر
بسر ملك حسين كشند بامضاے آن عزم لشكري عظيم ترتيب كرده
متوجه هرات شدند و ملك نيز لشكر خود جمع آورده باستقبال ايشان
روانه شد و محمد خواجه و ستلمش از غايت غرور و پندار با خود مقرر
كرده بودند كه چون ملك را به بينند بر او حمله كنند وتا سرش
از تن جدا نكنند عنان باز نه پيچند و چون ملك از آب مرغاب گذشته

در صحراے بیغو لشکر طرفین بهم رسیدند محمد خواجه و ستلمش تیغ کشیده پیش از همه حمله کردند و از غرایب اتفاقات دو تیر از صف لشکر ملك بر مقتل آن دو سردار آمد و هردو بر خاک هلاک افتادند و هیچ آفریده دیگر را گزندي نرسید * * نظم *

نه خاکي بخونِ کس آغشته شد * نه یک مور در زیر پي کشته شد

و لشکري بان کثرت و شوکت منهزم و پریشان گشت القصه بسبب هرج و مرج الوس چغتاي آتشِ بلا بالا گرفت و فتنه و آشوب انتشار یافت و رعایای بیچاره در کشاکش تشویش و پریشاني مبتلا و گرفتار ماندند *

ذکر لشکر کشیدن توغلوق تمور خان بمملکت ماوراء النهر

چون اوضاع ممالک ماوراء النهر از حدوث وقایع مذکور بهم برآمد توغلوق تمور خان بن اُوغُلْ خواجه بن دوا خان از نسل چغتاي خان که پادشاه جته بود و اورا بحسب نسب سلطنت آن ممالک میرسید حشم و اتباع خود جمع آورده لشکر بر آراست و در ربیع الثاني سنه احدی و ستین و سبعمایة موافق سُچْقان ائیل برسم کشور کشائي روي آرزو بسوي ماوراء النهر نهاد و از زمان وفات ترمه شیرین خان تا باین وقت که سي و سه سال بود درین قرن هشت خان در الوس چغتای خان پادشاهي کردند و چون توغلوق تمور خان بموضع چناق بالاق رسید که بقرب آب خجند واقع است از صحاري تاشکند با امرا و

ارکان دولت جانقي کرده صلاح امر دران دیدند که الغ تغتمور که اویماق او کرایت و حاجي بیگ که اویماقش از کنوت و بیکیجک که اویماقش قانغلي بود برسم منغلای از پیش روان شوند امراء ثلث بامتثال فرمان مبادرت نمودند و چون از آب خجند عبور کردند امیر بایزید جلایر قدم متابعت در راه موافقت نهاده با قوم خود بایشان پیوست و باتفاق روی عزیمت بصوب شهرسبز آوردند امیر حاجي برلاس لشکرکش و قرشي وآن نواحي را گرد آورده بعزم مدافعه و معارضه ایشان سوار شد و چون امضاء آن عزم مصلحت ندانست پیش از آنکه سپاه جانبین بهم رسند عنان توجه بصوب خراسان تافت

* نظم *

همي تا برآید بتدبیر کار * طریق سلامت به از کارزار

گفتار در مشورت حضرت صاحب قران با امیر حاجي برلاس و مراجعت نمودن از لب جیحون و ملاقات کردن باامرای توغلوق تمور خان

* نظم *

الراي قبل شجاعة الشجعان * هواول وهي المحل الثاني
فاذا هما اجتمعا لنفس حرة * بلغت من العلياء کل مکان

حکمت بالغه قادر حکیم تعالی و تقدس که وقوع هر امري بوجود سببي منوط گردانیده و حصول هر مقصودي بتوسط وسیله مربوط ساخته شغل خطیر سلطنت را که ظل مرتبه الوهیت است بدو

خصلت از خصال پسندیده انسانی باز بسته اول رای ثاقب که
چون شب حادثه نیک تیره شود به پرتو انوارش راه بمامن
نجات توان برد * * نظم *
برائی لشکرے را بشکنی پشت * بشمشیری یکی تاصد توان کشت
و دوم شجاعتی کامل که هنگام تلاطم امواج حروب و فتن بقوت
قلب و سکون حشا پای جلادت و ثبات توان فشرد * * بیت *
بجائی که کار اندر آید به تنگ * جگر باید انجا و لختی درنگ
و بحسب رتبت رای بر شجاعت اقدم است و افضل و فواید تدبیر
از عواید شمشیر و تیرانم است و اشمل تیغ اگر چه به تیز زبانی
آیتی است آیت فتح مبین از تلقین رای رزین اموزد سنان هرچند
بایوان میدان شمع سان درخشان است شمع ظفر از پرتو تدبیر
صواب افروزد حکم شمشیر اگر به پروانچه رای مستقیم نفاذ یابد
قبول آن بگردن دشمنان فرود آید و پیغام تیر اگر از تقریر تدبیر باشد
در دل خصم جایگیر افتد روشنی دیدهٔ اقبال از غبار معرکه افزاید
و در تاریکی معرکه روشنی رای مستنیر دستگیر آید * * نظم *
بهنگام تدبیر یک رای نیک * به از صد سپاه چو دریای ریگ
مصداق این سیاق آنست که چون امیر حاجی برلاس از توجه
سپاه جته متوهم شد و یورت قدیم را مهمل گذاشته عازم خراسان
گشت و از چول عبور نموده بکنار آب جیحون رسید حضرت صاحب
قرانی * * نظم *

جهاندار جم قدر گردون شکوه * قیامت نهیب و ستاره گروه
فلک قدر تیمور دریا نوال * که بادا برو رحمت ذوالجلال

به یقین دانست که اگر بیش ازین خویشتن داري مي کند وطن اصلي بیکباره زیر و زبر خواهد شد و مقام موروثي سمت قاعًا صفصفًا خواهد گرفت چه پدرش امیر طراغاي دران سال بجوار رحمت حق پیوسته بود * نظم *

پدر رفته و عم گریزان شده * ز بیگانه کشور پریشان شده
مخالف مسلط اُنُسْ درخطر * کشاده عقابِ بلا بال و پر

و درچنین حال با وجود آنکه سن مبارکش هنوز از حدود بیست و پنج سالگي تجاوز نه نموده بود و آئینه ضمیر منیرش از صیقل تجارب روزگار جلا پذیر نگشته راي مشکل کشایرا که مطرح انوار تاییدات الهي و مهبط اسرار عنایات نامتناهي بود بر کشف آن واقعه ها یله گماشت و سنت سنیه و شاورهم في الامر کاربند گشته برسم مشورت بر صفحه ضمیر امیر حاجي نگاشت که مملکت اگر بي حاکم بماند البته خللهاے فاحش باوضاع آن راه یابد و سکان و اهالي آن از صدمات قهر و غدر مخالفان بکلي مستاصل گردند *

* نظم *

ملک بي‌سر چون تنِ بیجان بود * حال تن بیجان یقین ویران بود

صواب آن مي نماید که چون شما بجانب خراسان خواهید رفت من بطرف کش باز گردم و الوس را استمالت داده ازانجا بخدمت

خان روم و امراء و ارکان دولت را به بینم تا ولایت خراب نشود
و رعایا که ودایع حضرت افریدگار اند بزحمت و تشویش نیفتند
امیر حاجي ازین سخن که نتیجه الهام رباني بود روائح سعادت
و اقبال استشمام کرد و آن راى را استحسان فرمود حضرت صاحبقران
عنان دولت بصوب ولایت منعطف داشته روان شد و چون بموضع خزار
رسید حاجي محمود شاه یسوري را دید که منغلاى لشکر جته
را غجرجي شده گروهي انبوه بتعجیل هرچه تمام تر مي آمدند
دندان طمع بنهیب و غارت آن ولایت تیز کرده و کیسهاے آز و آرزو
از پي ذخایر و اموال آن حدود و نواحي دوخته حضرت صاحب
قران بیاري دولت روزافزون او را تسکین فرمود که شما چندان
توقف نمائید که من بروم و با امراء ملاقات کنم و باستصواب ایشان
انچه یراق و مصلحت وقت باشد بتقدیم رسد کلام شریف آنحضرت
چون مطلقا از تلقین ملهم دولت آسماني بود چون حکم قضا
هرگز در هیچ باب بارد مقابل نشد لاجرم ایشان با کمال شغفي
که برفتن داشتند همانجا بایستادند و حضرت صاحب قران بسعادت
روان شد و چون بکش رسید امراء جته نیز بآنجا رسیده بودند
باامیران سه گانه ملاقات کرد و چون ایشان بارقه فرّ ایزدي در جبین
مبارکش مشاهده نمودند مقدم همایونش را بانواع اعزاز و اکرام
گرامي داشتند و اورا بر اظهار متابعت خان ستایشها نمودند و تومان
امیر قراچار و ایالت ولایت کش با توابع و لواحق براو مقرر شد

و از میامن رای عقده کشایش سیل قهر و بلا که رو بآن دیار نهاده بود بازگشت و باران لطف و احسان که امید ساکنانش ازان گسسته بود باریدن آغاز نهاد و مضمون * نظم *

غم از قبل تو شادمانی گردد * عمر از نظر تو جاودانی گردد
گر باد بدوزخ برد ازکوی تو خاک * آتش همه آب زندگانی گردد

بظهور پیوست مردم کوته نظر را تصور آن بود که این معنی دولتی عظیم است که آن حضرت را رو نموده اما قضا بهزار زبان بادا میرسانید که * نظم *

بوی تو نکرد است صبا فاش هنوز * تا بر تو وزد باد صبا باش هنوز

حضرت صاحب قران از پیش امراء جته مراجعت نمود و سایه التفات بر ضبط و محافظت الوس انداخت و بجمع لشکر از شهر سبز تا بکنار آب جیحون فرمان داد باندک زمانی سپاه بسیار جمع آمد و ازانجا نهضت فرموده بامیر خضر یسوری پیوست درین اثنا میان امراء جته مخالفت افتاد و با تمام لشکر خویش ازان نواحی کوچ کرده بازگشتند و باردوی توغلوق تمور خان پیوستند و امیر بایزید جلایر با اتباع خود بحضرت صاحب قران و امیر خضر یسوری ملحق شد *

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بعزم رزم امیر بیان سلدوز * و مدد خواستن از امراء *

امیر حسین نبیره امیر قزغن درین ولا از کابل توجه نموده آهنگ

جنگ امیر بیان سلدوز کرد و بترتیب و تجهیز لشکر مشغول شد
ردایلچي روان داشته از حضرت صاحبقراني و امیر بایزید جلایر
و امیر خضر یسوري مدد طلبید ایشان بعد از مشورت صلاح
دران دانستند که حضرت صاحب قراني و امیر خضر یسوري
ملتمس امیر حسین مبذول دارند و امیر بایزید متوجه توغلوق
تمور خان شود تا امراء جته را مجال بدگوئي و بد فرصتي نماند
امیر بایزید بامضای آن رای مبادرت نمود و چون بولایت خجند
رسید خبر شنید که توغلوق تمور خان با مجموع لشکر باز گشته
است و در کنار آب جو باغرق خود پیوسته ازان اندیشه که داشت
ایمن گشت و همان جا توقف نمود و ازان جانب حضرت صاحبقران
و امیر خضر با لشکري آراسته ٭ نظم ٭

بگه وقفه یک بیک صف دار ٭ بگه حمله سر بسر صفدر
چرخ از زخم تیغ شان بفزع ٭ مرگ از نوک رمح شان بحذر
با هزبران بیشه هم بالین ٭ با پلنگان کوه هم بستر

روی توجه بمعاونت امیر حسین آوردند و از قهلغه که آنرا در بند
آهنین گویند گذشته بامیر حسین رسیدند و باتفاق عازم حصار شادمان
گشتند که امیر بیان سلدوز آنجا بود و چون او قوت مقابله با ایشان
در حیز مکنت خود ندید بضرورت فرار اختیار کرد و روی بجانب
بدخشان آورد و ایشان در عقب او روان شدند و چون به بدخشان
رسیدند شاه بهاء الدین که والي آنجا بود بگریخت و مملکت در تحت

تصرف امیر حسین در آمد و بعد از ضبط و نسق آن کیقباد برادر
کیخسرو ختلاني را بیاساق رسانید و چون صحیفه آمال امیر حسین
از میامن امداد صاحب قران و امیر خضر بنقوش دولت و اقبال
زینت پذیرفت مراسم منت و سپاس داري بتقدیم رسانید و ایشان
بعزم معاودت روان شده روی سعادت بولایت خویش نهادند *

* نظم *

ظفر هم عنان نصرت اندر رکاب * ز بخت جوان خرم و کامیاب

و چون گذار امیر خضر بو ولایت و دیار حضرت صاحب قراني بود
مکارم خسروانه اقتضای آن کرد که مراسم مهمانداري بنوعي که لایق
آئین پادشاهان باشد بتقدیم رسد درموضع کشم بدخشان از پیش روان
شد و ازانجا تا بشهر سبز که پانزده روزه راه بیش است بچهار شبانروز
قطع فرمود و هنگام چاشت در الغ میدان که از ییلاق کش است نزول کرده
بترتیب طوی فرمان داد و چون امیر خضر بنزدیک رسید حضرت
صاحبقراني اشارت حدیث نبوي را علیه الصلوة و السلام که اکرموا
الضیف امتثال فرمود و مهمان را استقبال نمود و انچه از لوازم اکرام
و اجلال تواند بود باقصی الغایة بجای آورد بندگان حضرت صاحب
قراني اسباب طوی را مهیا و آماده داشته بودند و مجلس انس
و عشرت را مقدمات بهجت و مسرت انتظام داده * * نظم *

شد آراسته مجلس ارجمند * مهیا درو هرچه باشد پسند
خورش خورده شد جام برداشتند * ز جام طرب کام برداشتند

و بعد از طوی امیر خضر بولایت خود توجه نمود و حضرت صاحبقران در دار ابهت و جلال خویش استقرار یافت و آفتاب مرحمت و احسانش بردرو دیوار روزگار صغار و کبار آن دیار تافت * نظم *

منور شد از نور عدلش جهان * رعایا همه شاد و ملک آبدان

ذکر مدد خواستن امیر حسین از حضرت صاحب قرانی نوبت ثانی

در اثنای این احوال امیر توغاغ سلدوز با امیر حسین آغاز مخالفت نهاد و تیغ تمرد و عناد از بی آبی آب داد امیر حسین را چون پشت دولت باستظهار حضرت صاحب قرانی گرم بود معتمدی فرستاد و صورت واقعه با رای مشکل کشایش درمیان نهاد و امیر بایزید و امیر خضر یسوری را نیز ازان حال آگهی داد حضرت صاحب قران از فرط فتوت و مردی که شیوهٔ آن خسرو کامگار بود فی الحال بجمع سپاه فرمان داد و گروهی که در بزم رزم شمشیر زمرد فام را لب لعل خوبان طراز انگارند و تاب و پیچ کمندرا حلقه و چین زلف ماهرویان چین شمارند * نظم *

همه سپر تن و شمشیر دست و تیر انگشت
همه سپه شکن و دیو بند و پیل شکار
بسان دریا لیکن بحمله صاعقه فعل
که دید هرگز دریای صاعقه کردار

و باچنین لشکر جرار روی شوکت و اقتدار بصوب معاونت امیر

همنشین آورد و در موضع قهلغه امیر خضر با سپاه خود بموکب همایون پیوست و باتفاق روان شده در حصار بامیر حسین مقد دشمن چون پشه که پیش از رسیدن باد گریزد و مانند دیوار بي بنیاد که سیل بآن نارسیده از هم فرو ریزد گریخته بود امیر حسین مقدم فرخنده ایشان را باانواع اعزاز و اکرام تلقي نمود و رسم طوي و اغولمشي اقامت کرده هریك را بمستقر دولت خویش روانه داشت صاحب قران چون از در بند آهنین بگذشت خبر بمسامع جلال پیوست که امیر حاجي برلاس که هنگام یاس از هراس امراء جته بخراسان رفته بود باز آمده است و با امیر بایزید ملاقات کرده اتفاق نموده اند که لشکرها جمع کرده بسر خضر یسوری روند و امیر حاجي از پیش بکش آمده تا سپاه آن جانب را گرد آورد و چون رای عالم آرای ازین خبر آگاهي یافت با لشکری که بسعادت ملازمت رکاب همایون فایز بودند از پایان کش عبور نموده بامیر خضر پیوست و باتفاق روی توجه بصوب کش نهادند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران و امیر خضر یسوري با امیر حاجي برلاس و شکست یافتن او

چون امیر حاجي از توجه صاحب قران و خضر یسوری وقوف یافت سپاه جمع کرده از کش روان شد و جنگ را آماده گشت و در موضع اقیار لشکر طرفین بهم رسیدند * نظم *

پراز نالهٔ کوس شد مغز میغ * پراز آب شنگرف شد جان تیغ

دهاده برآمد ز هر دو گروه * بیابان نُبُد هیچ پیدا ز کوه
دلیران همه درهم آویختند * چو رود روان خون همي ریختند

بهادران هردو سپاه کوششی نمودند که زمانه از ذکر آثار رستم و اسفندیار شرمسار شد و بهرام تیغ گذار از فراز حصار فیروزه کار سپهر بزینهار آمده و از اعیان امرا اردوان بخشي عرضهٔ شمشیر فنا گشت و عاقبة الامر صبح ظفر از مطلع اقبال حضرت صاحب قران بي همال بدمید و نسیم فیروزي بر رایت نصرت شعار خسرو گردون اقتدار وزید و امیر حاجي ازانجا گریخته رو بجانب سمرقند نهاد و بامیر بایزید ملحق شد حضرت صاحب قران بالشکر شهرسبز و امیر خضر یسوریان عزم سمرقند جزم کرده از عقب او روان شدند در اثنای راه لشکرکش باجمعهم جادهٔ سعادت از دست داده پای جسارت به پی راه ضلالت نهادند و گریز بی هنگام نموده بامیر حاجي پیوستند و بغیر از امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قادان بن شرغه بن قراچار نویان کسی پیش حضرت صاحب قران نماند امیر خضر این معني را حمل بر مواضعه کرد و توهمي بي وجه بخاطر خود راه داد و چهرهٔ مصادقت و مصافات را بناخن بد گماني بخراشید چنانچه آثار آن از مجاري گفتار و کردارش مي ترابید حضرت صاحب قران را چون یقین گشت که امیر خضر یسوري هرچند بخضر معروف است راه صواب گم کرده ازو کناره جست وصلهٔ رحم را ملاحظه فرموده با امیرجاکو روانه شد و بامیر حاجي برلاس ملحق گشت و باتفاق

پیش امیر بایزید رفتند امیر بایزید از مقدم خجسته آنحضرت بغایت مبتهج و شادمان گشته رایت افتخار و استظهار بر افراشت و از اقامت وظایف ترحیب و تعظیم و لوازم اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت و لاغرو * * بیت *

آزاد بندهٔ که بود در رکاب تو * خرم ولایتي که تو آنجا سفر کني

گفتار در محاربه حضرت صاحب قراني با امیر خضر یسوري

حضرت صاحب قران چون مدتي بامیر خضر طریق مودت و مصادقت مسلوک داشته بود و از دقایق مراعات و محافظت جانب او در هیچ باب هیچ نکته فرو نگذاشته دران ولا که خدمتش از بدگماني خویش غدر و مکرے که اصلا پیرامون ضمیر منیر آنحضرت نگشته بود بر صفحه حال او کشید خاطر خطیرش از اندازه از و آزرده گشت چنانچه حمیت خسروانه بهیچ وجه تحمل آن غبن رخصت نمي داد و امیر بایزید و امیر حاجي خود آهنگ قصد او داشتند درینحال باتفاق لشکري گران ترتیب کرده متوجه امیر خضر شدند و حضرت صاحب قراني * * نظم *

آنکه چون آتش سنانش را * باد حمله دهد سرافرازے
فتح بیني که با زبانهٔ او * چون سمندر همي کند بازے

برسم منغلای از پیش روان شد و چون از عقبهٔ کش عبور فرمود در موضع سروش تلاقي لشکر جانبین اتفاق افتاد امیر خضر هرچند

میدانست که سر رشته دولت بخطا از دست داده است و روزگار برگشته اش دم بدم بگوش جان فرو میخواند * * نظم *

سالها جام جم بدست تو بود * چون تونشناختي كسي چه كند
برده بودي و داوت آمده بود * چون توكچ باختي كسي چه كند

اما ندامت را فایده نبود بتکلف جلادتي اظهار کرد و سپاه خود را مرتب داشته در مقابله بایستاد از طرفین کُورگه و کوس فرو کوفتند و دلاوران با نعره و خروش در هم آویختند * * نظم *

برچرخ برده بادهوا خاک معرکه * برباد داده آب حیات آتش سنان
پیکان چوعشق درحرم دل گرفته جای * حربه چون عقل قبهٔ سر ساخته مکان
گه تیر همچو غمزهٔ دلدار دلربا * گه نیزه همچو قامت جانانه جان ستان
برکشتگان معرکه بر رسم تعزیت * چشم زره چو دیده عشاق خون فشان
تا بر فوات جیش بناله سپرده مي * رخسارش از زبان سنان گشته پرده هان

هوای معرکه از گرد سپاه سیاه شد و زمین نبردگاه از خون دلیران لعل فام گشت امیرخضر چون طاقت مقاومت نداشت همچون روزگار دولت خود پشت برگردانید و مانند بخت برگشته روی فرار بصوب ادبار آورد * * بیت *

پلنگ دمان گرچه باشد دلیر * نیارد زدن پنجه با نره شیر

و امیر بایزید از میامن اقبال حضرت صاحبقرانی در مسند حکومت متمکن گشت و امیر حاجي نیز حاکم قوم خود شد * * نظم *

ظفر جوئي بگرد مقبلان گرد * که زود از مقبلان مقبل شود مرد

اما سر لطایف خفیه که در ضمن تقدیرات الهي مضمراست وعقول
بشري از فهم حکمت آن قاصر و بیخبر درین اثنا طریق صواب
از نظر بصیرت امیر با یزید پوشیده داشت و روز دیگر از بي دولتي
خیال محال بسته خواست که نسبت با حضرت صاحب قراني
غدري سگالد رای انور آنحضرت چون پیوسته مطرح انوار الهامات
رباني بود بحکم اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله در
مجلس آن شعبده را بفراست دریافت و ببهانه رعاف دست
پیش بیني گرفته بیرون آمد و في الحال سوار شد و بر پشت اسپ
ترکش بر میان و دل بر عون عنایت ملک دیان بست و روی
توکل به بیابان نهاده ازان ورطه مخوف خود را بکنار انداخت
آنرا که حامي حفظ الهي محافظت نماید از آسیب غدر معاندان
گزند نیابد و طایر دولتي که از آشیان عنایت ازلي پرواز کرد بدام
مکر و حیله بد فرصتان پای بند نگردد * بیت *

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای * نبرد رگي تا نخواهد خدای

و چون امیر حاجي برلاس از رفتن حضرت صاحب قران واقف شد
از پي او کس فرستاد و رای عقده کشایش را آگاهي داد که خبر
رسیده که عبد الله تایغو و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردي لشکر
فراهم آورده اند و اندیشه مخالفت و عصیان در سر دارند از آب
عبور ننمایند و لشکر چول را جمع آرند و ازینجانب نیز چوغام را
با انبوهي تمام از عقب خواهم فرستاد تا دفع فساد ایشان کرده

آتش فتنه بالا نگیرد * * مصرع *

* علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد *

و چوغام پسر ایلادوار بن اوچار بن لالا بن قراچار نویان بود و حضرت صاحب قران چون بر کیفیت آن حال اطلاع یافت با سپاه چول بي آنکه انتظار وصول چوغام کشد روی سعادت بدفع آن حادثه نهاد و امیر بایزید از جلکاي کش مراجعت نموده بخجند رفت و چون حضرت صاحب قرانی بحوالي ترمد رسید شیخ علي جرجرجي پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بالشکری پیش آمد و درموضع انکار اتفاق پیکار افتاد رسیدن لشکر بیکدیگر همان بود و شکست یافتن مخالفان همان دلاوران موکب ظفرپناه بحمله اول ایشانرا برداشتند و تا ترمد کهنه دوانیده متفرق و پراگنده گردانیدند و چون ازان جنگ به پرداختند ترمد کهنه را مخیم نزول همایون ساختند *

ذکر لشکر کشیدن توغلوق تمورخان بولایت ماوراءالنهر نوبت دوم

چون توغلوق تمورخان را داعیه سلطنت ماوراءالنهر دیگرباره دامن همت گرفت لشکر بیقیاس جمع آورده جمادی الاول (۱) سنه اثنین و ستین و سبعمایة موافق اودائیل (۲) روی توجه بان دیار نهاد و چون بخجند

---

(۱) همچنین است درپنج نسخه موجوده چنانکه مشهور نزد عوام است و آن خطا صواب (جمادي الاولی) است (۲) و در بعضے نسخه بجای آن (لُوی ئیل) *

رسید امیر بایزید جلایر کمر متابعت بر میان انقیاد بست و امیر بیان سلدوز نیز طریق اطاعت سپرده برسم استقبال تا بسمرقند بیامد و امیر حاجي برلاس با آنکه نوبت اول مخالفت کرده بود توکل شعار خود ساخته پیش خان رفت و درأثنای این حال خان بگرفتن امیر بایزید و کشتن او فرمان داد و امیر حاجي برلاس وهم و هراس بخود راه داده فرار اختیار کرد و رو بولایت کش نهاد و بعضی از الوس خود را کوچانیده از آب جیحون بگذرانید و از سپاه جته کشمیر با غلبه بتکا مشي او از عقب بیامدند و جنگي واقع شد و چوغام برلاس کشته شد و امیر حاجي متوجه خراسان گشت و چون بخوراشه رسید که قریه ایست در بلوک جوین از ولایت سبزوار جمعي از اشرار آنجا او را با ایدکو برادرش بیخبر گرفته بقتل آوردند و عنقریب بعد از فتح خراسان از آثار انتقام صاحب قران گیتي ستان بعد ازان که جماعتي از ایشان به تیغ قهر کشته شدند آن قریه بسیورغال از اقطاع وارثان امیر حاجي گشت و تا غایت اهالي آنجا بارکش و کارگذار ایشانند و از امراء جته امیر حمید که اویماقش کراکوت بود و از اقران و امثال خویش بکمال عقل و مزید کیاست و کفایت ممتاز پیش خان راهی تمام داشت و هرچه بر سبیل نصیحت و نیکو خواهي با خان گفتي مقبول مي افتاد درین حال شمه از کمال شهامت و صرامت حضرت صاحب قران بعرض خان رسانید و درباب ولایتي که بحسب ارث تعلق بآن حضرت داشت امان طلبید خان سخنان او را بسمع رضا اصغا نمود

و ایلچیی روان کرده حضرت صاحب قرانرا طلب فرمود و چون آنحضرت بحسب اشارت پیش خان آمد مقدم او را بانواع تربیت و نوازش گرامیی داشت و ایالت ولایت کش و تومان موروثیی باتوابع و لواحق باو ارزانیی فرمود و خان دران زمستان عزم رزم امیر حسین جزم کرده متوجه او شد و امیر حسین نیز لشکر فراهم آورده تا کنار آب وَخْش بیامد و آن موضع را مخیم عساکر خویش ساخت و چون خان از دربند آهنین گذشته بآن جا رسید و سپاه طرفین سپاهیی یکدیگر دیده صفها آراستند کیخسرو ختلانی با اتباع خود از امیر حسین رو گردان شد و صف ویران ساخته بلشکر خان پیوست امیر حسین چون آن حال مشاهده نمود رویی بهزیمت نهاد وخان مظفر و منصور از عقب او روان شد و از جیحون گذشته تا بقندز بیامد و لشکریانش اِیْل و الوس آن حدود و نواحیی را تا عقبه هندوکش غارت کردند و بهار و تابستان دران اطراف و نواحیی بگذرانیدند *

ذکر مراجعت توغلوق تمور خان بتختگاه خویش

چون پاییز درآمد متوجه سمرقند شد و در راه فرمان داد تا امیر بیان سلدوز را بیاساق رسانیدند و چون به سمرقند رسید و تمام ممالک ماوراء النهر به تحت تسخیر و تصرف در آمده بود مجموع امرا و نویینان اطراف بکام و ناکام سربر خط فرمان نهاد جماعتیی را که از فساد ایشان اندیشناک بود بیاساق رسانید و بعضیی را که محل اعتماد بودند بعنایت و تربیت اختصاص بخشید و پسر خود را الیاس خواجه اُغْلَن بحکومت آن دیار

نصب فرمود و غابهٔ تمام از امرا و لشکریان جته مقدم برهمه بیکیجیک
را بملازمت او نام زد کرد و حضرت صاحب قرانرا بصنوف تربیت
و عواطف مخصوص داشته پیش پسر بگذاشت و چون از مجاری
احوال و اوضاع آن حضرت آثار شهامت و صرامت تفرس مي نمود
ضبط امور آن ممالک را برای رزین او مفوض فرمود و خود درعین
جلالت و کامگاري بمستقر سریر سلطنت باز گشت * * نظم *
ظفر ملازم و نصرت قرین و دولت یار * قوي بطالع فرخنده پشت استظهار

گفتار در توجه نمودن حضرت صاحب قران بطلب امیر حسین

قال الله تبارک و تعالی سنة الله التی قد خلت من
قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا حضرت ملک علام که
ذوالجلال و الاکرام است گلزار لطف دلفروزش بي خار قهر جگردوز
نیست و انوار انعام عامش خالي از شوایب ظلام انتقام نه * * شعر *
یصرفهم فی قبضتین ولا ولا * قبضة تنعیم و قبضة شقوة
فراز اوج تؤتي الملک را نشیب حضیض و تنزع الملک
در مقابل است و کشادگي فضاي یبسط الرزق لمن یشاء
را بستگي مضیق و یقدر له معادل * * مصراع *

گنج و مار و گل و خار و غم و شادي بهم اند

لاجرم سنة الله جاری شده که چون عنایت بي علت بعلوشان

برگزیدهٔ تعلق گیرد اورا در مبادی احوال بانواع شداید و بلا آزمایش نمایند و چون ظهور سر ان الارض لله یورثها من یشاء در مظهر جلوه گری اغاز نهد اورا باصناف مشقت و عنا پرورش دهند * * نظم *

اول شکسته باش که اوج سریر ملک
یوسف پس از مجاورت قعر چاه یافت

آدم صفی نبینا و علیه الصلوة و السلام که پدر همه است تا برهنگی ینزع عنهما لباسهما نکشید خلعت گران مایه فاجتباه ربه بطراز فتاب علیه مطرز نشد و حضرت خاتم انبیاء علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که بهترین همه اوست چون برکربت غربت و زحمت مهاجرت مصابرت فرمود منشور بلند پایه انا فتحنا لک فتحا مبینا بتوقیع وینصرک الله نصرا عزیزا موشح گشت * نظم *

وصال دوست طلب می‌کنی بلاکش باش
که خار و گل همه با یکدگر تواند بود
کسی بگردن مقصود دست حلقه کند
که پیش تیر بلاها سپر تواند بود

و از نظایر این تشبیب مجاری احوال حضرت صاحب قرانی است که چون توغلوق تمورخان از دیار ماوراء النهر باز گشت و تقدم امرا و مردم جته بامیر بیکیجک مسلم داشته بود و کفایت مصالح اهالی آن مملکت بحسن تدبیر حضرت صاحب قرانی باز گذاشته امیر بیکیجک برحسب فرموده خان نمی زیست دست تظلم و بیداد برگشاده

و از سر بي باكي پاى جسارت براه عدوان و طغيان نهاد و حضرت صاحب قراني چون مشاهده فرمود که یاساق خان برقرار نماند و حال ملک باختلال خواهد انجامید اقامت دران دیار مصلحت ندید عزم طلب داشتن امیر حسین جزم کرد و روی همت بلند جناب براه آورد و چون از امیر حسین خبری ظاهر نبود بتفحص حال او در بیابانها و چولها میگشت تا در برابري خیوق بسر چاه سانغچ بار رسید و ازانجا باتفاق پیش تکل حاکم خیوق رفتند آن بد نهاد و غدار خواست که ایشانرا بگیرد * * نظم *

کز سرشت بد نیاید جز بدي * از بدان دوري گزین گر بخردي

ایشان بران مکر واقف شدند و ازانجا سوار گشته با شصت نفر روی توکل بطرف پایاب نهادند تکل با هزار سوار مکمل از عقب ایشان تاخت آورد و چون برسید از اول روز جنگ در پیوست زبان تیغ آیت کل من علیها فان بگوش جان میخواند و صفیر تیر پیغام کل نفس ذائقة الموت بنزدیک و دور مي رسانید از اتباع حضرت صاحبقران امیر طغي بوغا برلاس و امیر سیف الدین را بعد از کوشش بسیار اسپ از کار باز ماند و هردو دران ریگستان پیاده بماندند و ایلچي بهادر را نیز اسپ از پا درآمد و همچنان از غایت مردانگي روی از پیکار نمي تافت و تیر در کمان نهاده پیاده میرفت

* نظم *

خروشان چو شیر و پلنگ و نهنگ * پیاده درآیند هر سه بجنگ

حضرت صاحب قران که جبلهٔ مبارکش بمحافظت و غمخواری
زیردستان مجبول بود کمان از دست او بستد و زه را پاره کرد تا دست
از جنگ بازدارد و از آسیب غدر آن بی‌باکان عرضه تلف نگردد
و دلاوران هردو طرف تا بحدی کوشیدند که از هزار کس که با تکل بود
پنجاه سوار بیش با او نماند و ازینجانب که شصت نفر بودند
هفت سوار ماند امیر حسین دست جلادت برآورده برسر تکل تاخت
و بشمشیر صاعقه کردار * نظم *

دُرَفش تکل را بدو نیم کرد * دل رزم جویان پراز بیم کرد

و چون سپاه تکل بر امیر حسین ریختند حضرت صاحب‌قران
با تیغ ظفر پیکر نصرت نشان حمله کرد و مجموع را متفرق گردانیده
امیرحسین را بیرون آورد و چون روان شدند آن مدبران دیگربارہ مجتمع
گشتند و از عقب ایشان درآمده بجنگ مشغول شدند و اسپ
امیر حسین را بزخم تیر بینداختند و چون او پیاده ماند خاتونش
دلشاد آغا پیاده شد و اسپ را باوداد و حضرت صاحب قران که *

* نظم *

زهامون شب تیره بر چرخ پیر * کشد سرمه در چشم سوزن به تیر
عقابیست تیرش که در مغز ترک * بچه فتح باشد ورا بیضه مرگ
روی شجاعت بلشکر دشمن آورده * * بیت *

* روان راست خم کرد و چپ کرد راست *

* فغان از خم چرخ چاچی بخواست *

* چو پیکان ببوسید انگشت شاه *
* گذر کرد بر دیدهٔ کینه خواه *
* قضا گفت گیرو قدر گفت ده *
* فلک گفت احسنت و مه گفت زه *

تیر نخست برروی رزمه[1] آن سپاه زد و از[2] پشت زین برروی زمین انداخت و دیگران را بسهم پیکان جانستان از مسافت سر تیر چون مور بر روی قیر برجای باز داشته امیرحسین را سوار ساخت و ازانجا روان گشته بچول در آمدند بعدد اختر سیاره هفت نفر دران هفت سه کس از نحس اکبر منحوس تر و شبانه که نزول کردند سرِّ لطف خفي که عطارا بصورت بلا فرا نماید و حلاوت شفا را در دواء تلخ مذاق تعبیه فرماید مقتضي آن شد که بقیهٔ اسباب صوري بکلیي از میان بر خیزد تا دستِ توجه از سرِ اخلاص بی‌غبارِ واسطه در دامنِ فضل و رحمتِ پروردگار آویزد * * نظم *

* خدای عز و جل را بضمن هرچه کند *
* لطیفه ایست که کس را ازان خبر نبود *

از همراهان سه نوکر خراساني بل سه غول بیاباني درصورت انساني

---

(۱) همچنین است در اکثر نسخه لیکن در بعضے کتاب بجای آن (زمرة) دیدهٔ شد و همین صواب معلوم میشود (۲) چنین است در اکثر نسخه و دریک نسخه این عبارت است (ویکي را از پشت زین الخ) بزیادت (یکي را) بعد واو عاطفه و همین صحیح است کمالا یخفی *

بودند در چنان حالتي اسپان ايشانرا گرفته بگريختند و خاك چنين ننگي بر فرق نام خود ريختند * * مصرع *

* کم است از سگي آنکه نشناخت حق *

حضرت صاحب قران که اين همه نقشهاي بوالعجب طلسم گنج دولت بي پايان او بود اصلا ازان واقعهٔ دهشت و حيرت بخاطر خود راه نداد *

* نظم *

* عالم علوي و سفلي زير و بالا گر شود *

* او نه آن کوهي که هرگز ترسد از زلزال خويش *

با دل قوي و خاطر کشاده رفقا را تسلي داد و الجاي ترکان آغا را که خواهر امير حسين و حرم محترم آن صاحب تاييد بود همراه کرد با يک نوکر روي توکل نگويم براه بلکه بفضل بي انتهاي اله نهاد و چون از چول بيرون آمد بجوفي رسيد که يورت فوجي از ترکمانان بود اهل حشم بانگ شرارت بر يکديگر زده گرد شدند و سر راه بگرفتند حضرت صاحب قران از وفور غيرت و حميت خسروانه حرم عفت پناه را در پناه حفظ الهي بچاهي که غله دران ريزند پنهان کرد و نهنگ درياے فتح و قصرت را يعني شمشير آبدار آتش کردار * نظم *

* کز بس که دل شگافت گرفت است نور دل *

* وز بس که جان ربود گرفت است لطف جان *

از ميان برکشيد و روان بي انديشه رو بايشان آورد يکي ازان جماعت حاجي محمد نام حضرت صاحب قراني را بشناخت و ترکمانانرا از

جنگ منع نمود و اسپی مناسب کشیده آنحضرت را سوار کرد و با
ترکمانان آن شب منزل خویش را از فرّ وجود همایونش غیرت فزای
بزمِ سپهر ساخت و وظیفه خدمتکاري بقدر وسع بجای آورد روز دیگر
حضرت صاحب قراني که * بیت *

* به بخشش کف او ساعتي وفا نکند *
* اگر ستاره درم گردد و فلك ضراب *

دستِ همت بنوازش ایشان کشاد و یک قطعه لعل گران بها و دو تومغاء
یافته از لولوی لالا که قیمت آن خراج مملکتي بود بایشان داد
حاجي محمود مذکور سه سر اسپ و ما یحتاج مهیا داشته غجرجي
نامش سارق قولانجي ملازم کرد و حضرت صاحب قران پیش امیر
حسین مراجعت فرمود و اورا سوار ساخته بموضع محمودے برفتند
دران چول چاهي که از ترشح آبش نهال حیات را تازه توان داشت
فرود آمدند و قریب دوازده شبانروز دران منزل توقف نمودند *

* بیت *

* در رنج توان یافت بزرگي و بلندي *
* نرگس شرفِ تاج زر از رنجِ سپهر یافت *

ذکر غدر علی بیگ جون غربانی (۱) با امیر حسین و صاحبقرانی

دران وقت که امیر حسین و حضرتِ صاحب قراني در موضع

---

(۱) همچنین است در سه نسخه و در دو نسخه بجای آن (جاني قرباني)

محمودے بودند علي بيگ بن ارغونشاه چون غربائي از وضع ایشان آگاهي یافت و چون خامه جف القلم بما هو کاین برجریده حال آن لئیم بد فعال نگاشته بود که بانواع عقوبت و نکال گرفتار آمده به بدترین وجهي نیست شود و شامت قبح سیرتش باتباع و اشیاع او سرایت کرده همه در ذل آوارگي و بیچارگي تلف و ناچیز گردند سرنوشت بد اورا بران داشت که شصت سوار مسلح را مرتب ساخت و بتاخت برسر امیر حسین و حضرت صاحب قران فرستاد و بیخبر ایشانرا گرفته بماخان بردند و در خانهٔ تاریک که از اسباب وحشتش چندان کیک بود که راندن آن بپاي مردي دست اصلا میسر نمي‌شد بند کرده باز داشتند گوهر شاهوار تا چند گاه درحبس صدف بسرنبرد پاي مراد بر گوشهٔ تاج سلاطین کامکار نتواند نهاد و لعل آبدار تا مدتي در زندان کان پرورش نیابد دست مقصود در کمر سروران رفیع مقدار نتواند زد و گل احمر نکهت جان پرور در تنگناي غنچه یابد و مشک اذ فر شمامه عطر گستر از بستگي نافه کسب کند * * بیت *

* شمشیر را زحبس چه بازار بشکند *
* آئینه را چه عیب زآئینه دان بود *
* عمریست تا برابري زر همي کند *
* آهن ازان شرف که چو آخر زمان بود *
* اورا چنان بلند شود دست اقتدار *
کو پاي بوس حضرت صاحب قران بود *

محمد بیگ برادر بزرگ علي بیگ چون ازان حرکت ناپسندیده آگاه شد بیقین دانست که نتیجهٔ آن جسارت وخامت عاقبت و پریشاني روزگار تواند بود و شاخ آن گستاخي البته روزی ثمرهٔ ندامت و خسارت بار آورد * بیت *

گر از کوه پرسي بیابي جواب * که شاخ خطا میوه ندهد صواب

از حدود طوس براے امیر حسین و حضرت صاحب قران تحف و هدایا فرستاد و برادرش را بزبان پیغام سرزنش و ملامت بسیار کرد و مبالغه نمود که در زمان ایشانرا رها کرده عذر خواهي نماید و بقدر وسع و امکان تدارک و خاطرجوئي بجای آورد اما چون علي بیگ را پردهٔ شقاوت بدیده بصیرت فرود آمده بود چهره صواب را مشاهده نتوانست کرد * نظم *

* نصیحت همه عالم چو باد در قفص است *

* بگوش مردم نادان چو آب در غربال *

و از لوم طبیعت آن تحف و هدایا را که برادرش فرستاده بود خود برگرفت و پس از شصت و دو روز ایشان را بیرون آورده رها کرد و در خوردناءت همت خود اسپي لاغر و شتري عنکبوت پیکر بداد * نظم *

گرد پیري نشسته بر پشتش * کثرت سن شکسته دندانش

شب مولد اوان دعوت نوح * روز پیرے زمان طوفانش

دران ولا مبارک شاه سنجري بادشاه دولت با حضرت صاحب قران

طریقه اخلاص و هواداري مسلوک داشته با فرزندان پیش آنحضرت آمد و تمهید معذرت نموده اسپان نیکو کشید و خدمات پسندیده بجای آورد نه پس از دیر ازان دانه نیکوکاري که بر زمین سعادت پاشید ریاض دولتش بسبزه پیروزي آراسته گشت و ازان ممر بمناصب ارجمند و حکومت شهرهای معتبر فایز شد * * نظم *

* چون همان بد روی البته که خواهي کِشتن *
* برتو بادا که همه تخم نیکوئي کاري *

حضرت صاحبقران تمام آن اسپانرا پیشکش امیر حسین کرد *

* نظم *

* اگر بزرگ عطا بود ازو غریب مدان *
* نهاد بحر بزرگ است ازان بزرگ عطاست *

گفتار در جدا شدن حضرت صاحبقران از امیر حسین و توجه نمودن بطرف کش

بعد ازان امیر حسین و صاحبقران بر سبیل مشورت اندیشه کردند رای ایشان بران قرار گرفت که امیر حسین بطرف گرمسیر هیرمن روانه شود و حضرت صاحبقران بصوب ولایت و الوس خویش مراجعت نماید و موعد ملاقات گرمسیر هیرمن باشد پیش تومن و او امیر هزاره نکودري بود برحسب اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله بامضاي آن عزم نهضت نمودند و امیر حسین روی توجه بجانب

گرمسیر هیرمن آورد و حضرت صاحبقران بصوب ولایت کش روان شده
و چون از آب گذشته ببخارزندان که از قرای بخاراست رسید مهد
عصمت پناهی اولجای ترکانرا درانجا باز داشت و بحکم آنکه ماه دولتش
در سپهر سلطنت هنوز هلال روزافزون بود حال اقتضای سیر پنهانی
میکرد پوشیده ازانجا روانه گشت و بمیان ولایت و ایل درآمد تموکه
قوچین از وصول آنحضرت آگاه شد و باده پانزده کس باحراز سعادت
پایبوس شتافت صاحبقران کامگار بآن جماعت عازم خزار گشت
وصبح گاهی که خسرو سیارگان از کمین گاه مشرق پرتو انداخته
مراکب کواکب را از مرغزار سپهر براند گله اسپ از بالای خزار براندند
و نماز دیگر باقوبی رسانیدند و از آب جیحون گذرانیده بچول وریگستان
درآمدند و چون هوا بغایت گرم بود در کنار آب و سایه جنگل مدت
یک ماه توقف نمودند و درانجا مهد اعلی الجای ترکان از بخارزندان
توجه نموده بحضرت صاحب قران پیوست و بعد از یکماه ناگاه سیاهی
سپاهی از دور پیدا شد حزم که رعایت آن بر ذمهٔ همت ارباب دولت
واجب است اقتضاے آن کرد که از آب بگذرند صاحب قران کامگار
بعون پروردگار سوار شد و بادپاے همایون در آب جیحون راند *

* نظم *

بآب اندر افگند مرکب روان * بتایید حق شاه صاحب قران
همان مرکب مهد عصمت پناه * درآمد بآب از پی اسپ شاه
همه بندگان نیز در تاختند * فرس را بجیحون در انداختند

چوکشتي همي راندند اسپ را * بنیــــروی شاهِ مظفـــر لوا
گذشتند مجموع ازان رود بار * باقبـــالِ کیخســروے روزگار
جهانرا فلک مژده داد از نوے * که شد تازه آئین کیخسروے
کسي را که ایزد نگهدار اوست * سعادت بخشک و بتر یار اوست

و من یتوکل علي الله فهو حسبه و بعد از گذشتن آب بچول
در آمدند و چند روزی به نشستند تا ایل و الوس از ییلاق مراجعت
نمود و آنجا خالي ماند حضرت صاحب قران میل ییلاق فرمود
و مدت یک ماه دران موضع توقف نمود و ازانجا عنان عزیمت بصوب
سمرقند انعطاف داد و چون برسید در خانه خدر معلي قتلغ ترکان
آغا که خواهر کلان آنحضرت بود بسعادت نزول فرمود و موافق عدد
(حم) چهل و هشت روز آنجا بگذرانید و چون بعضي مردم را برحال
فرخنده مآلش اطلاع افتاد و زمانه بافشای آن سر زبان برکشاد بیتوقف
سوار شد و بجلکهٔ کش درآمده در دهي اچغي نام قطب وارساکن
شد تا فلک الافلاک چهل و هشت نوبت دیگر گون عالم برآمد و بعد
ازان بدولت و اقبال بر نشست و شب درمیان بکنار آب آمویه راند
و درانجا باتمور خواجه اغلن و بهرام جلایر بهم رسیدند و برحسب
وعدهٔ که حضرت صاحب قران بامیر حسین فرموده بود باتفاق عازم
قندهار شدند و تقدیر موافق تدبیر آمده درهیرمن پیش تومن
که وعده گاه بود بامیر حسین پیوستند و بهرام جلایر گریخته بطرف
هندوستان رفت *

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت صاحب قران بجانب سیستان

درینوقت والي سیستان دشمني داشت که مقابله و مقاتله باو در حیز قدرت و مکنت خود نمي دید از سر عجز و انکسار دست تضرع و اضطرار بدامن دولت و اقتدار امیر حسین و صاحب قران کامگار استوار کرده صورت واقعهٔ خود عرضه داشت کرد ایشان بحکم آنکه فریاد رسي ضعفا و درماندگان بر ذمهٔ همت صاحب دولتان واجب است باهزار مرد آراسته هریک دربیشه کارزار شیري زیان و در دریای معرکه نهنگي جانستان متوجه صوب سیستان گشتند والي آنجا باقامت رسم استقبال استعجال نمود و بعد از تقدیم شرایط خدمت متقبل شد که اگر از میامن امداد ایشان اساس شوکت دشمنش انهدام پذیرد وجان تاریک او ازان ورطهٔ هایل خلاص یافته شمع دولتش درگیرد مبلغي خطیر از نفایس جواهرو کرایم اموال بشکرانه در نظر آورد و مدت العمر رهین منت و درمقام خدمت باشد ایشان برحسب اشارت اغاثة الملهوف فین صدقة عنان عزم بجانب رزم دشمن تافتند و به تیغ آبدار دمار از روزگار مخالفان برآوردند و اگرچه والي سیستان را حوصله آن نبود که بعهد خود وفا نماید و آنچه تقبل نموده بجای آرد *

* نظم *

زهرکس ناید این کز ابر همت * نهال عهد را سرسبز دارد

و چون امیر حسین و حضرت صاحب قران ازان باز گشتند سپاهي گران از سکزیان برسر راه آمده پای جسارت از طریق ادب بیرون نهادند و دست بی‌باکي بمحاربه و قتال برکشادند * * نظم *

دِهادِهِ خروش آمد و دار و گیر * هوا دامِ کرگس شد از پرِ تیر
تو گفتي زمین موج خواهد زدن * وز موج بر اوج خواهد زدن

حضرت صاحب قران * * نظم *

که چون دست بردي بتیر وکمان * نرستي کس از تیر او بی گمان

بشهابِ ناوکِ دیده دوز جگر سوز بسي از سکزیان دیوسار را بخاک هلاک انداخت * * نظم *

* بهر تیری از شست صاحب قران *
* تن جنگ جوی بپرداخت جان *
* کسي را که زد تیغ سندان شگاف *
* دو پیکر نمود از سرش تا بناف *
* کسي را که زد گرز بر فرق سر *
* گله خود کرد از شکم سر بدر *
* بنوکِ سنانِ گره بر گره *
* بسي کرد خفتان گرد آن زره *
* زبادي که آمد ازان گرز و دست *
* بسي گُرد را پشت و گردن شکست *

ایشان بیکبارگي روی قصد بآن حضرت آوردند و باتفاق تیر باران کردند

و دست مبارک آنحضرت که مقدر بود که بوسه جای لب پادشاهان عالم و منبع فیض ارزاق بنی آدم باشد از زخم تیری آزرده گشت والحق چنان دستي را از آسیب چشم زخم چاره نباشد دست کلیم الله را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چون کرامت واضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء مدخر بود نخست از شعلهٔ آتش کافري بسوخت *

* نظم *

* هر دست که از خار جفا زخم نبینند *
* از شاخ اماني گل مقصود نچینند *

* شعر *

مهلا فتلک ید تعود بطنها * فیض النوال و ظهرها تقبیلا

جهان فغان برآورده نزدیک بود که اشک نجوم از دیدهٔ سپهر فرو بارد و قضا مرهم جراحت دستي ازان دست همان دانست که زمام حل و عقد امور عالم مطلقا بقبضهٔ اختیار و اقتدار او سپارد و عنقریب چنان شد ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و چون سپاه سکزیان از صدمات حمله دلاوران لشکر منصور از هم فرو ریخته متفرق شدند امیر حسین و صاحب قران بگرم سیر معاودت فرمودند آنحضرت جهت معالجه دست مبارک در مُخَیَّم توسن توقف نمود امیر حسین با نود کس متوجه بقلان شد و چون بحوالي آنجا رسید آجوني که برادر کوچک بیکیجک بود با لشکر بسیار راه بر او به بست و جنگ در پیوست و سپاه امیر حسین از انبوهي گروه دشمن بستوه آمده

بشکست و امیر حسین باضطرار فرار اختیار کرده با دوازده کس چهار سوار و هشت پیاده بموضع شبرتو مراجعت نمود *

گفتار در صحت یافتن حضرت صاحب قران و توجه نمودن بصوب ارصف

چون چشم زخمي که دست مبارک صاحب قراني را دست داده بود بپایمردي و اذا مرضت فهو یشفین بسر آمد و جراحت براحت و زحمت برحمت مبدل گشت آنحضرت با تمور خواجه اغلن و بیست وچهار مرد دیگر روی توجه بصوب ارصف نهاد و چون بکهمرد رسید و خبر امیر حسین وکیفیت حالات او استماع کرد نوکري سوبنج نام را پیش او فرستاد تا مژدهٔ صحت سلامت رسانیده مقرر سازد که در ارصف اتفاق ملاقات افتد و در اثنای راه میان ارصف و کهمرد صدیق برلاس که از نسل ایلدر بن قراچارنویان بود و با پانزده چاکر دیگر بعزم ملازمت حضرت صاحب قراني مطیه توفیق دربادیه طلب رانده بودند بمقصود رسیدند آنحضرت صدیق را بجانب امیر حسین روانه داشت که هرچه زود تر مي باید آمد و خود بسعادت براند در اثنای طریق از طرف ارصف سپاهي صد سوار بنمود حضرت صاحبقران پیادهٔ جست برگماشت تا حال ایشان باز داند و چون خبرگیر معلوم کرد که قزانچي پسر حسن است که آوازه آمدن امیر حسین بنواحي بقلان شنیده است و متوجه شده روان ببالاے پشته برآمد و چرخي زد رای نکته دان صاحبقران ازان حرکت تفرس

نمود که آن جماعت موافق اند نه مخالف از طرفین بتعجیل براندند
و بعد از تلاقي مجموع در رکاب همایون آنحضرت عازم ارصف گشتند
و بعد از وصول و نزول در ارصف جمعي را بقراولي فرستاده صبحگاهي
خبر آوردند که از دور سیاهي جمعي سواران مي نماید حضرت
صاحبقراني بتایید رباني سوار شد و از پس ایشان گشته ازطرف
راست درآمده و سوال فرمود که شما چه کسانید گفتند که فوجي از
نوکران فلان کسیم یعني صاحبقران آنحضرت پیش راند توغلوق خواجه
برلاس و امیر سیف‌الدین و آتشه و توتک و جماعتي دیگر از متعینان
بودند قریب هفتاد نفر که بعزم ملازمت آنحضرت روی اخلاص براه
خدمتکاري نهاده بودند چون بدانستند که مصدوقه * نظم *
گر در رهِ عاشقي قدم راست نهي * معشوقه باوّل قدمت پیش آید
روی نموده پیاده گشته مراسم زمین بوس بتقدیم رسانیدند و چون
آنحضرت بمنزل همایون معاودت فرمود روز دیگر از طرف کهمرد
گروهی پیدا شد و بعد از تفحص شیر بهرام بود که هنگام توجه
حضرت صاحب قران از مخیم تومن درانجا تقاعد نموده بود و بعد
ازان پشیمان شده و از عقب روان گشته و چون صدیق و سویخ بشارت
صحت و نهضت حضرت صاحب قران بامیر حسین رسانیدند اورا از
گلبن آمال غنچهٔ اقبال شگفیدن گرفت و از چمن اماني نسیم شادماني
وزیدن آغازید و بي‌توقف کمر عزیمت بسته سوار شد و در خدمت او
لم غولي بود با صد و سي سوار و محمود کاي با صد و پنجاه پیاده در

ارصف بآنحضرت بهم رسیدند و یکدیگر را کنار گرفته بر بساط انس
و الفت قرار جستند و بتذکار احوالي که هریک را در مدت غیبت
روی نموده بود سخن در پیوستند و چون آگاهي یافتند که منکلي
بوغا سلدوز در قلعهٔ اولاچو نشسته و دل در عداوت بسته قصد آن
حصار کردند شیر بهرام بواسطه صداقتي که با منگلي بوغا داشت
تقبل نمود که برود و اورا نصیحت کرده بیاورد و باین معني امضاء آن
قصد در تعویق انداخته خود روان شد و چون منکلي بوغا بران حال
اطلاع یافت فرار بر حصار اختیار کرد و برفت و مقارن این حال
سیصد مرد از قوم دولان جاون که هزار خلم است و از قدیم باز در عداد
اتباع و اشیاع دودمان حضرت صاحب قران بوده برسیدند و در سلک
دیگر ملازمان انتظام یافتند و مواد شوکت و اعتضاد لشکر سمت ازدیاد
پذیرفت و ازان محل روان شده در درهٔ صوف نزول کردند واملس
پسر تومن با دویست کس تاخت آورده بود بآن حوالي که اسپان
ولایت بلخ را براند چون از حال امیر حسین و حضرت صاحب قران
وقوف یافت بایشان ملحق شد آنحضرت تموکه را با سه کس بطرف
قهلغه فرستاد تا خبری باز داند او چون از معبر ترمذ گذشته بقهلغه
رسید دید که لشکر جته ولایت را غارت کرده مي گشتند و تموکه
بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود دوچار خورد و بعد از
رسم آغوش و پرسش اورا خبر دادند که خانه و فرزندانت بهمین
نزدیکي فرود آمده اند و مبالغه بسیار نمودند که بخانه خود رود

و زمالي فرزندان و کسان خويشتن را به بيند آن صادق مردانه اصلا
قبول نکرد که چون مخدوم از خانه دور است خدمتگار را نشايد که
بخانه خود درآيد * نظم *

* از چنين طايفه آموز آدب خدمت را *
* که بهر کام که خواهي برسي از خدمت *

و امير حسين و حضرت صاحبقران از درهٔ صوف کوچ کرده بدرهٔ کزآمدند
و بميدان اولجي بوغا نزول فرمودند و درانجا استماع افتاد که امير
سليمان برلاس و امير موسي و امير جاکو برلاس و امير جلال الدين
برلاس و امير هندوکه برلاس با جماعتي خبر حضرت صاحبقران
شنيده اند و با جته مخالفت نموده از ميان ايشان بيرون آمده اند
و بترمذ رسيده تولان بوغا را روانه کردند تا شبگير کرده از جيحون بگذرد
و ايشانرا کيفيت احوال اعلا[illegible] کوچ کرده [illegible]
درآمدند امير ابوسعيد پسر [illegible] بوغا سلدوز که از قلعه اولاچو
گريخته بود و پيش ابوسعيد مذکور که داماد او بود رفته و حيدر
اند خودي هرسه با شش هزار مرد مکمل کمر عداوت بسته و دست
جلادت کشاده صبحگاهي بمعسکر ظفر پناه رسيدند و برلب آب سياه
که درميان فاصل بود جوشان و خروشان فرود آمدند و از طرفين گذار
آب را گرفته کمين کردند صاحب قران ظفر تيغ برحسب اشارت
الحرب خدعة بنفس مبارک بکنار آب رفت و بهرگونه سخنان
هوشمندانه و حکايات فريبنده آب تسکين بر آتش صولت و حدت

ایشان ربخت و هرآینه کاردان صاحب تایید هنگام حدوث وقایع بحسن تدبیر و لطف تقریر آن مقدار مصالح دولت رعایت نماید که از دست اقتدار هزار شمشیرزن خنجرگذار بر نیاید * * نظم *

* کارها راست کند عاقلِ کامل بسخن *

* که بصد لشکرِ جرّار مُیَسَّر نشود *

سپاه آنطرف لب آب درهٔ کز گرفته می رفتند و لشکر نصرت شعار کنار بکنار جوی قوت میراندند و از جانبین محل گذار می جستند و مجال جنگ را مترصد فرصت بودند تا برابر بلخ رسیدند *

گفتار در جنگ امیر حسین و حضرت صاحبقران مويد مظفر با ابو سعید و منکلی بوغا و حیدر

چون عساکر طرفین بمقابل بلخ رسیدند از هر دو جانب جوی عبدالله را درمیان گرفته صف برکشیدند و میمنه و میسره و قلب مرتب داشته جنگ را آماده گشتند و از امارات دولت دران حال امراء که در ترمذ بودند برسیدند و بحضرت صاحب قران پیوستند و تموکه نیز برسید و احوال و اوضاع که تحقیق نموده بود عرضه داشت و آنروز از وقت پیشین تابشب آتش حرب و قتال سمت التهاب داشت و اشتعال و میان جان و تن و تیر و جوشن رسم فراق بود و وصال مبارزان هردوطرف بریکدیگر تیر باران کردند که از زخم پیکان رخنه درخانه حیات بسیاران افتاد * * نظم *

زهر تیر کز شست پرواز کرد * تنی را ز پیوند جان باز کرد

و دران روز تموکه زخم دارشد و شب هنگام * نظم *

که در پردهٔ کوه رفت آفتاب * سر روز روشن درآمد بخواب

فرود آمدند از دوجانب سپاه * بزرگ را نشاندند بر پاسگاه

روز دیگر که شهسوار پیروزه مضمار سپهر از قنطرهٔ افق گذشته سپاه انجم را هزیمت داد و لشکر جانبین باز درجوش و خروش آمده صدای غریو کورگه و کوس درخم این طاق آبنوس افتاد حضرت صاحبقران بعون تائید آسمانی حمله کرد و از پول گذشته روی قهر و کین بآن لشکر جنگجوی نبرد آئین آورد و ایشان هرچند بعدد بسیار و هنگام پیکار پیل افگن و شیر شکار بودند باسطوت حملهٔ آن موید کامگار جز فرار چاره ندیدند و گروه چنان انبوه از یک حملهٔ خسرو گردون شکوه بستوه آمده ازهم فرو ریختند و چون شب روسیاه از پیش تیغ آفتاب بگریختند * بیت *

* ستاره گرچه بود بیشمار پشت دهند *

* چو مهر یک تنه روی آورد سوی پیکار *

امیر حسین و صاحب قران کامگار بعد ازان فتح نامدار عرض سپاهی که ملازم بودند باز دیدند دو هزار سوار در شمار آمد حضرت صاحب قران با جمعی از ایشان از پیش روان شد و چون بکنار جیحون رسید از معبر ترمذ بکشتی گذشته قراول بجانب قهلغه فرستاد تا خبری باز داند و لب آب را مخیم نزول همایون ساخت قراولانرا تعب و کوفتگی راه از رعایت شرایط حزم ذاهل گردانیده و خواب

برایشان غالب شد تا لشکر آجونی[1] برادر کوچك بیکیجک برسید
و ازیشان بگذشت حضرت صاحبقران باعتماد قراول منتظر نشسته
و سپاه بخیمهای خود غافل آسوده ناگاه یاغی با قراول بهم آمیخته
برسیدند * * نظم *

جهان جو چو سازد قراول روان * نزیبد بجز مردم کاردان
دلیر و سبک حمله و تیز هوش * بهر کار سر تا قدم چشم و گوش
وفا باشد و راستی کیش شان * بود کاهلی کافری پیش شان

لشکر را دران حال چون مجال آن نشد که فراهم آمده بمقابله
مخالفان درآیند بضرورت بکشتی درآمدند و خیمها را گذاشته از آب
می گذشتند و حضرت صاحبقران با چند کس در جزیره بمحاربه
و مدافعه مشغول گشت و چندان توقف نمود که لشکریان تمام از آب
بگذشتند و بعد ازان خود عبور فرمود * * نظم *

که پیوسته آن شاه عالم پناه * بهرحال بودی پناه سپاه

و مدت یکماه ایشان ازینطرف آب و لشکر مخالف ازان طرف آب
در مقابل یکدیگر به نشستند و پس از ماهی حضرت صاحبقران
بسوختن کشتیها فرمان داد و ازانجا کوچ کرده متوجه خُلم شد که از
حدود بلخ است ودران محل با امیر حسین و بقیه لشکر بهم رسیدند *

گفتار در توجه نمودن امیرحسین و حضرت صاحب‌قران

(۱) همچنین است در ۳ نسخ و در یك نسخه بجای آن (آچولی) *

بجانب طالقان[1] و بدخشان و صلح کردن پادشاهان

امیر حسین و حضرت صاحب قران باتفاق عازم قندز گشتند و درانجا ایل و الوس بورلدای را جمع آورده عنان عزیمت بجانب بدخشان تافتند و چون بطالقان رسیدند و آب شور مذاق نفاق را از چاشني والصلح خیر شیرین ساختند پادشاهان بدخشان از در مصالحت در آمدند و تلخي وحشت و مخالفت که هرآینه موجب ترش روی دولت تواند بود بکلي مرتفع شد و ازانجا بطرف ارهنگ باز گشتند و درانجا از آب بجانب سالي سرای عبور نموده متوجه ختلان شدند و بچول درآمدند و از چول گذشته موضع دشت کولک مخیم نزول فرخنده گشت شبانه که بحکم و جعل الليل سکنا طباع میل آرمیدن کند بعد ازانکه حضرت صاحب‌قران بعزم استراحت تخفیف جامه فرموده بود پای مبارکش از سآمت صحبت موزه پرداخته امیر حسین باستدعای حضور آنحضرت کس فرستاد و چون متوجه شده بمجلس درآمد از حاضران پولاد بوغا بود و شیر بهرام امیر حسین با حضرت صاحب قران شکوه شیر بهرام آغاز نهاد که در چنین وقتیکه بدشمن رسیده ایم عزم ایل خود کرده جدائي مي‌جوید و بپای مروت و وفا طریق موافقت و ولا نمي پوید صاحب‌قران کامگار اورا انواع نصیحت فرمود و سرزنش نمود اما جواب او بر فحوای * ع *

* من گوش استماع ندارم لمن یقول *

---

(۱) در اکثر نسخه (طایقان) است بجای طالقان *

محصور بود امیر حسین را هرچند ازان لجاج و استبداد نایرهٔ غضب اشتعال مي یافت بحسب مقتضای حال تحمل اولي دانست *

* نظم *

هرچند توانا بود و قادر مرد * هم گاه گهي خشم فرو باید خورد

آخرالامر شیربهرام بصوب بلجوان روان شد درینحال خبر بتحقیق پیوسته بود که توغلغ[1] سلدوز و کیخسرو لشکر جته را سوکرده بابسي امراء جته پیش آمده اند و تمور پسر تویکان و ساریق و شنکوم و توغلوق خواجه براد رحاجي بیگ و کوچ تمور پسر بیکیچک و دیگر امراء هزاره وقوشون با بیست هزار مرد از سرجالا تاپول سنگین نشسته اند و ازین جانب بیش از شش هزار مرد در معسکر همایون حاضر نبود صاحب قران موید پاک اعتقاد مصدوقه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بگوش صدق و اخلاص از هاتف توفیق مي شنید و در آینهٔ دولت روز افزون که بصیقل تائید آسماني جلاي ظفر یافته بود بدیده یقین مي دید * * نظم *

که گر بحر گیتي شود پر نهنگ * وگر کوه و صحرا بود پر پلنگ

کسیرا که یار است بخت بلند * نیابد ازان یک سر مو گزند

یاد و هزار مرد دلاور روی توکل بسوی دشمنان آورده از پیش روان شد و در سر پول سنگین سپاه جانبین بهم رسیدند از وقت چاشت که رایت سلطنت و الضحي برافراشتند تا آن زمان که پرچم سنجق

---

(۱) همچنین است در اکثرنسخ و در بعضی (توغلوق) و در بعض (توغلق) *

و اللیل اذا سجی شانه زدند آتش پیکار از زبانه نار حامیة حکایت میکرد و زمین کروفر پیاده و سوار تفسیر اذا زلزلت الارض زلزالها میگفت صفیر تیر صدای فاتبعه شهاب ثاقب در گوش جان می انداخت و بریق سنان صورت یکاد البرق یخطف ابصارهم بردیده دل جلوه میداد زبان تیغ تحقیق معنی مسحا بالسوق و الاعناق برهانی قاطع بادا میرسانید و از واقعه گران وقع چماق درشان نزول القارعة ماالقارعة حجتی واضح باقامت می پیوست و آن روز تا بشب دلاوران رزم آزمای از هردو جانب درسر پول تا بحدی کوشش نمودند که نم طاقت در جگر جلادت هیچ بهادر نماند شب که از طرفین بموافقت شهسوار گردون عنان از میدان برتافتند و کثرت سپاه مخالف بیش از اندازه بود حضرت صاحب قران بالهام دولت متیقن شد که شمشیر شجاعت را تا بصیقل رای روشن نزدایند چهره ظفر دران نتوان دید و تیر جلادت اگر نه از شست تدبیر کشاد یابد از صدای صفیرش بشارت نصرت نتوان شنید خاطر خطیر براندیشه تدارک آن واقعه گماشت تا کلک تائیدش صورت بهبود برلوح ضمیر منیر نگاشت *

گفتار درگذشتن حضرت صاحب قرانی از آب پول سنگین وگریختن لشکر جته

حضرت صاحب قران امیر موسی و امیر موید ارلات و اوج قرابهادر

را با پانصد مرد که یکي از هزار باز نخوردهي برسر پول سنگین
در مقابله لشکر خصم باز داشت و بنفس مبارک با هزار و پانصد سوار
که غبار عرصهٔ پیکار را سرمه دیده آرزو دانستندی در ضمان اقبال روی
سعادت از بالای آب بمیدان اسن نهاد و درمیان اسن میدان و رسن کش
نیم شب از آب بشناه بگذشتند و روی بکوه آوردند روز دیگر قراول
یاغي را از اثر پای اسپان معلوم شد که لشکر از آب گذشته است و ازان
معني دغدغه در ایشان پیدا شد و چون شب درآمد * نظم *

جهان درسر آورد کحلي پرند * سرمه درآمد بمشکین کمند

حضرت صاحب قران کشور کشای عدو بند فرمان داد تا بر بالاي
کوهها بلند آتش بسیار افروختند سپاه مخالف را از مشاهده آن
ترس و هراس غالب شد و پای ثبات و قرار از جای برفت و ازسر
دهشت پای خوف بمرکب فرار نهادند و عنان عزم بدست اضطرار
داده روي ادبار بصوب گریز آوردند و بعون پروردگار چنان لشکر جرار
که در مقابل یك سوار ده جنگجوی تیغ زن نیزه گذار پیش بوده
بي کلفت رزم و پیکار ازهم فروریخت و الله یوید بنصره من یشاء
زهي فروغ رای اصابت شعار نصرت آثار که ازپرتو آتشي که ازدور
افروزد خرمن شوکت و شکیبائي جهاني مخالف کینه دار با چندین
اُمراء و سردار بسوزد * * نظم *

آنجا که یک پیاده فرو کرد حزم[1] او * ملکی توان گرفت بنیروی یکسوار

---

(۱) همچنین است دراکثر نسخه و دریک نسخه (حزم جنگ) و دربعض (پای حزم) *

و نه عجب آنرا که عنایت باری یاوری کند که با او برابری کند و برگزیدهٔ که عزیز کرده پروردگار باشد بدخواه او بضرورت خوار و برگشته روزگار بود * * نظم *

بد اندیش آن شاه گیتی فروز * نباشد مگر خوار و برگشته روز

و چون دشمنان بهم برآمده رو بگریز نهادند حضرت صاحبقران بالشکر نصرت نشان چون شیرژیان و سیل بیپایان خروشان و جوشان از بالای کوه فرو تاختند و تا میدان گجرات تکامشی کرده به تیغ عمر فرسای و رمح جانگزای دمار از روزگار ایشان برآوردند * * نظم *

دران ره ز بس کز عدو کشته شد * بیابان همه پشته بر پشته شد

و دران محل مظفر و منصور بشادمانی و سرور نزول فرمود وامیرحسین نیز با بقیه لشکر از عقب برسید از میامن نسایم این فتح ارجمند نهال اقبال بلند و شاخ دولت قوی گشت و روضهٔ آمانی و آمال را طراوتی تازه و نضارتی بی‌اندازه بقوی روی نمود رایت استظهار همگنان باوج اقتدار برآمد و شوکت و شکوه شاه و سپاه یکی در هزار شد * بیت *

سپه را همه دست و دل شد قوی * باقبال صاحب‌قران از نوی

و چون رتبت بیشی و برتری در میدان سلطنت و سروری حضرت صاحبقران را مقدر و مقرر شده بود باز با دوهزار مرد از پیش روان شد و چون بقهلغه رسید اهالی کش و آن حوالی فوج فوج گریخته می‌آمدند و بملازمان سعادتمند می‌پیوستند آنحضرت از جمله دوهزار مرد که همراه آورده بود سیصد مرد گزیده را ملازم رکاب همایون ساخته

روی عزیمت براه آورد و دیگرانرا بتوقف درانجا فرمان داد و ازان سیصد سوار دویست مرد با امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و بهرام جلایر و امیر جلال‌الدین برلاس و امیر سیف‌الدین و یولتمور بصوب کش روان ساخت و فرمود که چهارقوشون شوند و هر سواري در بند شاخ بسیار برگ از هردو پهلوي اسپ در آویزد تا غبار انگیزد و گرد فراوان برخیزد و داروغه اگر آنجا باشد بگریزد ایشان برحسب فرموده کاربند شدند و تدبیر موافق تقدیر افتاد چون بحوالي کش درآمدند داروغه جته ازان غبار ترسیده بود و گریخته ایشان بشهر کش درآمده بضبط آن مشغول شدند زهي عنایت بینهایت الٰهي در باره آن مشید ارکان پادشاهي گاه از افروختن اخگري لشکري شکسته میشود و گاه از انگیختن غباري دیاري مسخر میگردد * * مصراع *

* چشم بد دور که بالا تر ازین ممکن نیست *

و دران حال مخیم اقامت الیاس خواجه خان تاش آریغي بود که در چهار فرسنگي کش واقعست اعیان امراء نامدار مجموع ملازم و سپاهي بیرون از حد و شمار در سلک اجتماع منتظم و دران وقت توغلوق تمور خان در مستقر سریر خاني خویش در گذشته بود و الغ توق تمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خانرا بالوس باز برند تا بضبط جای پدر قیام نماید حضرت صاحب قران با صد سوار که بسعادت ملازمت مستسعد بودند شبگیر کرده بخزار آمد و چون روز شد و پویندگان از رسیدن جمشید بجانب مشرق آگاه گشته در حرکت

آمدند مردم از وصول همایون آنحضرت خبر یافته باحراز دولت زمین بوس شتافتند آنحضرت بجمع سپاه خزار و کش فرمان داد و تا خواجه سالبریرا چَغْداوُل ساخت و با عساکر گردون مآثر بطرف چکدالیک بازگشته روان شد و چون بآنجا رسیده بسعادت نزول فرمود شیخ محمد پسر بیان سلدوز با هفت قوشون لشکر بآنحضرت پیوست و دران محل هفت روز توقف افتاد و امیر حسین و سپاه آنچه با او بودند و آنچه حضرت صاحب قران در قهلغه گذاشته بود برسیدند و شیر بهرام که در دشت کولک جدا شده و بایل خود رفته بالشکر ختلان بعد از چهل و سه روز غیبت هم درانجا ملحق شد امیر حسین و حضرت صاحبقرانی باتمامی لشکر ازانجا کوچ کرده متوجه خزار گشتند و درانجا بمزار متبرک خواجه شمس[1] (طاب مثواه) در آمدند و از روح مقدس آن بزرگ دین استمداد همت نموده عقد موافقت بعهد و پیمان مستحکم گردانیدند و سوابق دوستی و اخلاص را با لواحق یگانگی و اختصاص موکد ساختند * مصراع *

* آری باتفاق جهان میتوان گرفت *

گفتار در خواب دیدن حضرت صاحبقرانی و بآن تفاول نمودن و آهنگ جنگ الیاس خواجه خان کردن

قال النبی صلی الله و علیه و سلم الرویا الصالحة جزء

(۱) در چهار نسخ (رمس) بجای شمس *

من ستة و اربعين جزءا من النبوة ارادت قديم از عنايت عليم
حكيم تعالی و تقدس چون رقم اختصاص بر ناصيه اخلاص صاحب
دولتي كشيده قامت اقبالش را از خزانه انا جعلناک خليفة فی
الارض بخلعتي فاخر بيارايد آيينه ضمير منير اورا بصيقل توفيق
زدوده بانوار تحقيق منور سازد تا عرايس اسرار غيبي درانجا چهره
نمايد و مخدرات مغيبات امور در نظر شعورش پيش از وقوع و ظهور
نقاب اشتباه بكشايد و از دريچهای عالم غيب كه روح انساني
ازان ممر كيفيت احوال آينده پيش ازانكه واقع گردد تواند ديد
روزن خيالست چنانچه از مضمون حديث مبارک كه ثبت افتاد
مستفاد ميگردد * * نظم *

* ز نقش بند خيالم خوش آمد اين معني *
* كه صورتي بنگارد بشكل دلبر ما *

يوسف صديق علي نبينا و عليه الصلوة و السلام صورت اذعان اخوة
و ابوين كه نص كريمه و رفع ابويه علی العرش و خرّوا له
سجدا ازان خبر ميدهد بسالها پيش از وقوع ازين دريچه ديده بود
و بشارت فتح مكه شرفها الله تعالی كه مضمون همايون لقد صدق
الله رسوله الرويا بالحق بهبيان آن ناطق است بر ضمير وحي
پذير سلطان پيغمبران عليه و عليهم الصلوة و السلام هم ازان ممر نقش
بسته بود و اين كرامت بحسب مهمات ملكي و مصالح پادشاهي
اساطين سلاطين و اعاظم ملوک و خواقين را از راه وراثت خلافت صوري

دست میدهد چنانچه حضرت صاحب قراني را روی نمود چه
دران حالت که کاری چنان هولناک پیش آمده بود و به لشکری
از سپاه دشمن بسیار کم با ایشان مقابله و مقاتله مي بایست کرد
روزی وقت چاشت دران باب تاملی مي نمود درانثنای آن اندیشه
خوابش دربود آوازی شنید صریح بزبان فصیح که شاد باش
و غم مخور که خدای تعالی شما را نصرت و فیروزي کرامت فرمود
و چون از خواب انتباه یافت از برای دفع اشتباه از حاضران پرسید
که دریندوقت هیچ کس اینجا سخني گفت همه گفتند نه بیقین
پیوست که آن سخن از هاتف غیب بگوش هوش او رسیده
و آن نسیم بشارت شمیم از گلشن لطف عمیم الٰهي وزیده اعتمادش
بعون تایید رباني واثق تر شده و با دلِ قوي و خاطرِ کشاده پیش
امیر حسین آمد و صورت واقعه باز نمود و همگنانرا از استماع
این بشارت مواد استظهار و استبشار سمت تضاعف پذیرفت
و دلِ تابع و متبوع که چون غنچه گرفته بود ازین آگاهي چون گل
از نسیم صبح گاهي بشگفت * * نظم *

ز فکر خاطرِ شاه و سپاه بود نژند * ازان بشارتِ فرخنده شادمان گشتند

گفتار در محاربه امیر حسین و حضرت صاحبقران با لشکر جته و ظفر یافتن بر ایشان

امیرحسین و حضرت صاحب قران بعد از اقامتِ وظایفِ شکر

و ستایش پادشاه پادشاهان جل و علا بسعادت سوار شدند و در ترتیب
و تعبیهٔ لشکر شرایط حزم رعایت نموده دو قُول مرتب داشتند
امیر حسین دست راست آراسته بیّرقِ ظفر پیکر بر افراخت
و حضرت صاحب قران چون هنگامِ نبرد همه دل بود جانب چپ
مرکزِ رایتِ نصرت شعار خویش ساخت و باین آئین صفها راست کرده
روان شدند و لشکرِ دشمن که در تاش آریغی بود بهمین منوال
دو قُول تعیین کرده میسره از قرّالیاس خواجه خان و امیر حمید
زینت یافت و میمنه را بشکوه امیر توق تمور و امیر بیکیچک
آذین بست و از جانبین لشکر یسال کرده روی کینه و پرخاش
بسوی قصد یکدیگر نهادند * * بیت *
بجنبش درآمد زمین و زمان * تو گفتی بخواهد پریدن جهان
ز آوازِ اسپان و گردِ سپاه * نه خورشید تابنده روشن نه ماه
سپه یکسره نعره برداشتند * سنانها بابر اندر افراشتند
در موضع قبی (۱) متی سپاه طرفین بهم رسیدند و غریو کُورگه با نعره
دلیران در گنبد گردون پیچید اول از مقابل حضرت صاحب قرانی
هراولان لشکر مخالف از غروری که بر بسیارے و کینه گذاری خود
داشتند مرکبِ مبارزت درمیدانِ مسابقت جهانیدند آنحضرت
قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون آساسِ دولتِ خویش استوار
گردانید و رکابِ نصرت انتساب گران داشته سبک دستِ تائید

---

(۱) همچنین است در سه نسخه و در دو کتاب (قبا) *

به تیر وکمان یازید و چپ را الف و راست را دال ساخته *

* نظم *

خدنگش الف ازخمِ نون ودال * روان کرد بر سینهٔ بد سگال

وسپاه بموافقت شاه چون ستاره درخیل ماه از چرخ کمان شهاب پیکان آتش فشان بجان دشمنان روان گردانیدند کلک تیر تفسیر وجعلناها رجوما للشیاطین بخون پردلان چنان تحریر کرد که ازحال ایشان بتصویر سودای و خرواله سجدا صلي گشت بهادرانِ لشکرِ مخالف که از حدت آتش کینه چون باد مي آمدند مانند آب باران رو بمرکزِ خاک آوردند بعضی آبِ حیات برباد فنا داده و چندی از تابِ زخمِ پیکانِ آتشبار سینهٔ پر کینه برخاک نهاده * * نظم *

چنگ جو کز باد پندار آتشِ کین برفروخت
زخمِ پیکان آبرویش همچو خون برخاک ریخت

از مشاهیر کشتگان دومسا بود از قومِ بهرین که در بحرِ کین نهنگی مردم خوار بود و در بیشه پیکار شیری پیل شکار و چنپو از خاصگان ملک خانِ که شاه و سپاه او را ماده استظهار دانستندي و مایه اعتضاد و افتخار و از افتادگان توق تمور بهادر بود و بیکی برادر بیکبیچک و دولت شاه و دو شاهزاده دیگر که هریك سرور لشکری و پناه سپاهي بودند * * نظم *

نماند از دلیران کسی برقرار * همه کشته یا خسته افتاده زار

سپاه طرفین بیکبارگي بارگي برانگیختند و درهم آویختند و هوای کارزار برکارِ زار مخالفان چون زره بهزار دیده خون میریخت *

* نظم *

* برفتند از جای یکسر چو کوه *
* دِهادِه بر آمد زهر دو گروه *
* بیابان چو دریای خون شد درست *
* تو گفتي ز روی زمین لاله رست *

و چون صدمات حمله رزم آزمایان متواتر شد و امواجِ بحرِ بلا متلاطم گشت بموجب وعدۀ مبشرِ غیبي با حضرت صاحب قراني اولیای دولت را میامن الحمد لله الذي صدقنا وعده شامل روزگار گشت و اعداء وافر شوکت را معني ثم ولیتم مدبرین صورت حال آمد چنان لشکرِ جرار که بکثرتِ شمار از قطراتِ امطار و اوراقِ اشجار نشان میداد از اندک لشکري چون اوراقِ خزاني و قطراتِ بارانِ نیساني باطراف و اقطار متفرق و پراگنده گشت ما النصر الا من عند الله الیاس خواجه خان و امیر بیکیجک و اسکندر اغلن و امیر حمید و امیر یوسف خواجه دستگیر شدند اما خان را وفاداري که در جبله اتراک مرکوز است دستگیر آمد و تني چند از لشکر که او را گرفته بودند بشناختند و بي آنکه سرداران سپاه را خبر شود او را با بیکیجک سوار ساخته رها کردند و دیگر گرفتگان درقید إسار گرفتار بماندند و همان شب صاحب قران شبگیر کرده

تا آب یام براند و درانجا باز سر راه بر دشمنان بگرفت و بسیاری از ایشان کشته شدند * * نظم *

* ز خون آب در جوی چون باده شد *
* بکهٔ کهربــــا لعل و بیجـــاده شد *

و امیر جاکو و امیر سیف الدین برحسب فرمان متوجه سمرقند شدند و این فتح ارجمند در شهور (سنة خمس و ستین و سبعمایة) موافق لُوی‌ئیل اتفاق افتاد صاحبقران کامگار که همت بلندش در هر کار تا آنرا بمنتهای مراد نرسانیدی نیارمیدی بمشورت امیر حسین با شیر بهرام ایلغار کرده درعقب روانه شد و از آب خجند گذشته تاشکنت را مخیم نزول همایون ساخت و از برای دفع عین الکمال چند روزی نیل عارضهٔ مزاجي بر رخسار دولت کشیده شد * * بیت *

هرچه را چشم در پسند آرد * چشم زخمي بدان گزند آرد

و حضرت صاحب قران و امیر حسین را هریک در محلي که بودند اندک مرضي طاري گشت و عن قریب از شفاخانه و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمومنین مبدل گشت و مهد علیا اولجای ترکاني بسعادت و کامراني از گرمسیر آمده * * مصراع *

* بلقیس عهد سوی سلیمان رسید باز *

و حضرت صاحب قراني بعزم مراجعت از آب خجند عبور فرمود و بقصد شکار جرگه رخت اقامت چند روزی انداخت و امیر حسین

نیز در موضع دزق[1] بمیل شکار و ترتیب جرگه موافقت نمود و از هر دو طرف روان شده در آقار قمار مشی کردند و روزی چند برحسب *
* مصراع * * وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی *
بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و ازانجا بسعادت و اقبال سوار شده بصوب سمرقند معاودت نمودند و آن خطه فردوس آئین را بفرّ قدوم بهجت افزای مملکت آرای آذین بستند دیده امید اهالی آن دیار از غبار موکب همایون ایشان روشنائی پذیرفت و کسری که از لکد کوب حوادث روزگار بحال صغار و کبار راه یافته بود از مراهم مراحم و نوشداروی استمالت و نوازش مومیائی یافت *

* شعر *

الحمد لله علی انعامه * قد رجع الحق الی مقامه

گفتار در قورلتای کردن امیر حسین و حضرت صاحب قرانی و برداشتن کابلشاه اوغلن را بخانی

چون مملکت ماوراءالنهر و ترکستان با توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء قوم جته مستخلص شد اعیان امراء بزرگ و نویان رفیع مقدار حکومت و فرمان دهی یکدیگر را گردن اذعان و انقیاد نمی نهادند و چون هریک از پیشوایان قبایل سنگین را پشت اس[illegible] بکثرت اتباع و اشیاع خویش گرم بود مجموع سر اطاعت[illegible] [illegible]اری بیک کس فرو نمی آوردند و سنة الله جاریست [illegible]ـه هر کثرتی را که

---

(۱) در بعض نسخه (دزق) و در بعض (زرق) و در بعض (ورق) *

جهت وحدتي نباشد كه حافظ آن بود زود بفساد انجامد و هر مملكت را كه والي نبود كه مجموع اهالي آن امتثال اوامر و نواهي او را واجب و لازم شمرند و از حكم و فرموده او بهيچ وجه تجاوز روا ندارند نظام احوال و اوضاع آن البته اختلال پذيرد * * نظم *

* جهان بی جهانبان تن بی سراست *
* تن بی سر از خـــاک ره کمتراست *

بنابرين اميرحسين و حضرت صاحب قران با يكديگر مشورت كرده مصلحت دران ديدند كه از نسل چغتاي خان يكي را بخاني بردارند و جهت امضاي آن عزم هم دران سال (سنة خمس و ستين و سبعماية) جميع أمراء و نويان را جمع آورده قورلتاي كردند و درباب سلطنت و كفايت مهمات مملكت سخن راندند و راي بران قرار گرفت كه كابلشاه اوغلن پسر دورجي بن ايلچيكدي بن دواخان را كه از دَهْمِ آسيب تقلبات روزگار بحصار شعار فقر و لباس درويشي در آمده بود ازان كسوت بيرون آرند و قامت اقبالش را بخلعت عالي طراز خاني بيارايند و از براي اتمام اين مهم * * نظم *

* یکی جشن کردند با زیب و ساز *
* که در وصف آن قصه گردد دراز *
* ز سیـــم و زر و نعمت و خواستـــه *
* همه صحن گیتي بدُّ آراسته *

باتفاق كابلشاه اوغلن را برتخت سلطنت نشاندند و برسمي كه آيين

سلاطین ترک است او را کاسه داشته * * نظم *

همه سرفرازان و گردن کشان * بیکبار نه بار زانو زدند

و امیر حیدر اندوخودي را که دربند بود بزندهٔ حشم سپردند و همان شب کار او بساخت و تخت وجودش را ازوالي حیات بپرداخت * * نظم *

نخیزد دگر چون درآید بسر * کسي کز حدِ خود نهد پا بدر

و چون آن دیار از قدیم باز منسوب بحضرت صاحب قران و دودمان عالیشان او بود مکارم ملکات ملکانه اقتضاء اکرام اضیاف میکرد امیرحسین را طوي داد و گماشتگان حضرتش جشني آراستند که زهرهٔ رامشگر ازنظارهٔ آن ساز حیرت نواخته باداء این نوا مترنم گشت * * نظم *

* این چه بزم است مگر گلشنِ کامست اینجا *

* خضر در آرزوي جرعهٔ جامست اینجا *

* نعمت آماده و اسبابِ تنعم وافر *

* مجلسِ خاص و طرب خانهٔ عامست اینجا *

* نغمهٔ سازِ سعادت طرب‌افزا شب و روز *

* گردشِ ساغرِ انعام مدامست اینجا *

عاطفت شاملش همگنانرا بنوازش‌هاي درخور مراعات فرمود و امیرحسین را پیشکش‌هاے لایق کشید * * نظم *

زهرچیز کان بود شایسته تر * ز اسپ و زتیغ و کلاه و کمر

و چون پدر امیر حمید را با پدر حضرت صاحب قران سوابق مودت و دوستی ثابت بود بحکم (مودة الآباء قرابة الابناء) دران طوی با امیر اولجایتو اپردی که آینه خرد و کیاستش از کبر سن بصیقل تجربهٔ گوناگون نجلا یافته بود و همگنان هنگام سوانح امور بر رای مشکل کشایش رجوع نمودندی درباب خلاص امیر حمید و اسکندر اوغلن مشورت فرمود و ابقای مهجهٔ ایشانرا از امیر حسین التماس نمود و امیر حسین هرچند مقتضای رایش فحوای این نظم بود *

* نظم *

دشمن چو بدست آمده از پای درآور * تا باز بدندان نبری دست ندامت

لیکن از برای خاطر شریف آنحضرت دست رد بسینه آن ملتمس بازنه نهاد و بخلاص ایشان رخصت داد و با اینهمه چون ایشانرا وعده لکل اجل کتاب نزدیک رسیده بود آن معنی مفید نیفتاد و چون امیر حسین بعزم یورت قدیم متوجه سالی سرای شد حضرت صاحبقران سعادت قرین امیر داود و امیر سیف الدین را بفرستاد تا امیر حمید را بند برداشته باعزاز و اکرام بیاورند بایزید و ایمن که امیر حمید در دست ایشان بود چون امیر دوگانه را از دور بدیدند گمان بردند و بعض الظن اثم که ایشان از برای کشتن امیر حمید می آیند مبادرت نموده یکی گرزی زد اورا و یکی شمشیری و امیر حمید شهید را از شهد نجات که بلب امید رسیده بود زهر ممات بکام جان فرو رفت لامرد لقضاء الله ولا معقب

لحکمة   * نظم *

* ز جوی هرکه قضا باز بست آب حیات *

* ز جام خضر نه بیند مگر خمار ممات *

و چون امیر حسین ازین حال آگاه گشت گفت کار نوکر و کهتر درین قضیه از مهتر بهتر و ایلچی را بتعجیل روان ساخته اسکندر اوغلن را طلب داشت و بیاساق رسانید *   * مصراع *

* با تیر قضا سپر نباشد *

و دران زمستان امیرحسین و حضرت صاحبقران هریک بمستقر دولت و کامرانی خویش آرام جستند مجاری امور و احوال بروفق امانی و آمال و کؤس امانی و آمال از زلال دوستکامی و اقبال مالامال و الحمد لله المنعم المفضال *

گفتار درجنگ لای و شرح کیفیت آن

از چمن خارنمای گل آرای مودای عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم نسیم بشارت بمشام جان شکستگان معرکه مکاره و احزان میرسد که حکمت قاهرهٔ الٰهی تواند بود که عرایس مطالب و مقاصد بکسوت مکاره و شداید جلوه دهد و لطایف نعمت و عطارا در مایدهٔ نقمت رعنا پیش آرد *   * نظم *

* عاشقی کا گاه گشت از لطف پنهانی دوست *

* هرچه پیش راهش آید خار یا گل خیر اوست *

بسیار دولت که سبب ظهور او آثار نکبت باشد و بسی جمعیت

و کامرانی که موجب آن نامرادی و پریشانی بود * * نظم *

بسا رخنه که اصل محکمیهاست * بسا اندُه که در وی خرمیهاست

بسا قفلی که بندش ناپدید است * چو وابینی نه قفل است آن کلید است

و از اشباه و نظایر این احکام مجاری احوال حضرت صاحبقرانیست

درین مقام که چون فصل زمستان که آن حضرت در مستقر دولت

خویش قرین سعادت و اقبال آرمیده بود بآخر رسید و قهرمان بهار

سنجق لاله بوافراخته سپاهِ سبز خفتان نباتی را بمیدان باغ

و بستان کشید * * نظم *

* لشکر کشید بادِ صبا سوی جویبار *

* و آماده ساخت آلت و اسباب کارزار *

* پیکان ز غنچه کرد مرتب سپر ز گل *

* داده زره بآب و سنان نیزه کرده خار *

خبر آمد که لشکر جته باز عزیمت اینجانب کرده متوجه شده اند

حضرت صاحب قران روی همت بجمع لشکر آورده کس فرستاد

و امیر حسین را ازان حال آگاهی داد امیر حسین بفرمود تا پولاد

بوغا و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی و ملک بهادر باسپاه

ایلغار کرده هرچه زودتر بحضرت صاحب قرانی ملحق شوند و چون

ایشان بآنحضرت پیوستند بالشکری که گاهِ حمله گردون صولت

و هنگامِ سیر سیّاره نهضت باتفاق روی توجه بسوی دشمن نهادند

و چون بموضع آقار رسیدند ملاحظه حالِ خیول و دوابّ کرده

چند روز دران علف زار توقف نمودند و ازانجا کوچ کرده روان گشتند
و از آب خجند گذشته فرود آمدند و امیرحسین سپاهي گران
جمع آورده از عقب ایشان بشتافت و چون بکنار آب رسید و ازان
جانب منغلای لشکر مخالف نزدیک شده بود حضرت صاحب قران
درمیان چیناس و تاشکنت لب آب را مخیم نزول ساخت
و سپاه را فرمان داد که به تورا و چر جای خود را مستحکم گردانیده
شرایط حزم و احتیاط بجاے آورند و امیر حسین با تمامي لشکر
در عقب بودند از آب سیحون عبور نمودند و بمورچل خود
فرود آمدند و ازان طرف نیز سپاه مخالف بکنار آب بادام رسیده
نزول کردند امیر حسین و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نموده
روان شدند و چون قراول طرفین یکدیگر را دیدند بترتیب لشکر
مشغول شده صفها بیاراستند بردست راست امیرحسین رایت
شوکت بعَیّوق برافراشت و قنبلش تبلانجي ارلات بود و هراول
اولجایتو اپردی و شیربهرام و پولاد بوغا و فرهاد اپردی و ملک بهادر
و دیگر بهادران نامدار و حضرت صاحبقران که جان عالم بود
دل کردار درجانب چپ ماهچهٔ سنجق ظفر پیکر را ثالث
نیرین گردانید و در قنبل امیر ساربوغا را با قوم قبچاق تعین فرمود
و در هراول تمور خواجه اوغلن مقرر شد و امیر جاکو و امیر سیف الدین
و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر بهادران شمشیر گذار درقول
بداشت و باین آئین * نظم *

لشکرِ کین کش و جلادت کیش * بشمار از سپاهِ دشمن بیش

پیش راندند اما بر رفق و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم
از عقاب اعجاب سالم نماندند چه جته در مصاف قبي متن با آنکه
بکثرت افزون بودند از سپاه این طرف شکستي عظیم یافتند
این نوبت که لشکر اینجانب بیش ازیشان بودند بنیاد کار برحیله
نهادند و بسنگ جده که خاصیت آن از بدایع صنع افریدگار است
توسل جسته جده گردند * * نظم *

نبُدْ لشکرِ جته را تابِ جنگ * با فسون گري چاره جستند و سنگ
بسنگ جده مرد افسون پژوه * جهان ساخت از باد و باران ستوه
بغرّید ابر و فغان کرد باد * یکـي صاعقـه در جهان اوفتاد

و باآنکه آفتاب در جوزا بود ناگاه سپاه سیاه جوشن ابر * * نظم *

باد در زیر ران سلیمان وار * رعد غران و برق آتش بار

از کمین گاهِ قضا بمیدانِ هوا تاخت و غریو کورگهِ رعد در طاق نگون
نیل گون گردون انداخت ناوکِ برق از کمانِ رعد بهرسو کشاد داد
و از باران تیر ساخته تیرباران آغاز نهاد روزگار را دران ایام عشق
فتنه و آشوب تازه گشته بود چندان آب از دیده سحاب فرو ریخت
که طوفان بر خواست * * نظم *

طوفان ازان دیار برآمد تو گفتي ابر * آندم شنیده بود صدای دعای نوح

از بسِ آب و نم که بخاك فرو رفت گاو زمین چون ماهي در آب
شناور شد و دست و پای اسپان معرکه پیمای چنان درلای نشست

که پوستین شکم شان با پشت زمین رو و استر گشت از غلبهٔ رطوبت
پی براستخوان کمان علت استرخا پیدا کرده برعشه انجامید و چون
مفلوج لقوه زده سست شد و اطرافش بگردید طایر تیر را پر فرو ریخته
و منقار از کار افتاده و از کثرت نم پوشیدنی و دیگر اسباب چنان
گران شده که نه سوار قوت حرکت داشت و نه پیاده و با وجود
این حال سپاه این طرف از فرط حمیت و دلاوری پیش میرفتند
و لشکر مخالف برجایی خود قرار گرفته نمدها بر سر کشیده بودند
و بقدر امکان جامه و سلاح را از وصول باران محافظت مینمودند
و چون لشکر پایشان رسیدند نمدها از سر بیندا ختند و با سپاه آسوده
و سلاح محافظت نموده چنگ در جنگ آویختند *

* نظم *

غوو ها و هو از دو لشکر بخاست * جهان پرده داده شد از چپ و راست
خروش یلان و دم کره نای * چنان شد که چرخ اندر آمد ز پای
بدان رستخیز و دم زمهریر * خروش یلان بود و باران تیر
زجان سوزی پیلک موشکاف * نهان گشت در مهرهٔ پشت ناف
ز دلجوئی ناوک دیده دوز * نفس در مجاری تن سینه سوز
حضرت صاحب قران بتایید ربانی از میسره حمله کرد و میمنهٔ
مخالف را که قنبل آن شنگوم نویان برادر امیر حمید بود بشکست
و الیاس خواجه خان از مشاهده این حال رو بگریز نهاد اما چون
زمانه پای از راستی بیرون نهاده بود چپ لشکر مخالف نیز

که قزلباش شیراول و حاجي بیگ بود بر راست این جانب
غالب آمد و تیلانجي و زنده حشم را رانده بامیرحسین رسانیده
قول او بهم برآمده متفرق شدند و روی بگریز آوردند شیر بهرام و پولاد
بوغا پای ثبات استوار داشته داد مردي دادند و چون حاجي بیگ
میمنه این جانب را پیش کرده میراند فرهاد و اورنگتمور از مشاهده
آن حال متحیر بایستادند ازان طرف امیر شمس الدین نیز
با گروهي انبوه دست جلادت از آستین تهور بر آورده کوششهاے
مردانه نمودند حضرت صاحبقران را نایره حمیت اشتعال یافت
و بدست مقدرت مآب تایید انتساب * * نظم *

ز تیغ آتشي برکشیده چو آب * کزو خیره شد چشمهٔ آفتاب
روان کرد مرکب چو غرنده شیر * ز آهن کلاه اژدهائي بزیر

با هفده قوشون برایشان تاخت و از باد حمله آتش بیم در خرمن
قرار ایشان انداخت امیر شمس الدین از هراس صولت آنحضرت
عنان اقتدار از صوب پیکار برتافته روی عجز و انکسار بجانب فرار
نهاد و لاغرو * * نظم *

هرکرا شد یقین که حملهٔ اوست * پای هستیش برکمان باشد

امیرحسین را از ظفر حضرت صاحب قران پشت استظهار قوي
گشت و باز سپاه خود را جمع کرده باستاد * * نظم *

ز پیروزی شاه لشکر شکن * سپه را دگرجان درآمد بتن

حضرت صاحب قران تابان بهادر نوکر خود را پیش امیر حسین

فرستاد که صلاح وقت دران مي‌نمايد که امير پيش آيد و باتفاق
حمله کرده ارکان شوکت دشمنان متزلزل سازيم که ايشانرا قوت مقابله
و مکنت معارضهٔ اصلا نماند و چون از قوت طالع صاحب قران
سعادت مآل کوکب اقبال امير حسين آغاز رجعت نهاده بود
و روز دولتش بشام نکبت نزديک شده بر حسب نص ان الله
لايغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم درين ايام طبيعت او
از قرار معهود تغير يافته بود اخلاق ناپسنديده و افعال نکوهيده
ازو بظهور مي‌پيوست چون تابان بهادر بنزد او رسيد بعد از سفاهت
زباني او را چندان بزد که بيفتاد حضرت صاحب قران باز ملک
و همدمي را که از بهادران امير حسين بودند بسوے او روانه داشت
که البته پيش مي‌بايد آمد تا فرصت فوت نشود ديگرباره چون
پيغام شنيد ايشانرا بزد و دشنام داد و زبان تجبر و استبداد بوعيد
و تهديد برکشاد که مگر من گريخته ام که مرا پيش مي خوانيد اگر شما
غالب مي‌شويد و اگر دشمن گمان مي‌بريد که کسي از دست انتقام
من جان خواهد برد ملک و همدمي آزرده خاطر از نزد او برگشتند
و پيش حضرت صاحب قران شتافته در عنان همايونش آويختند که
اصلا درکار اين پيکار سعي نمي بايد نمود و درين باب بيش ازين
نکوشيد آنحضرت از سخن ايشان تجاوز نفرمود و دست اهتمام باز
کشيد و چون ميسرهٔ هردوطرف مقابل خودرا رانده بود و از پي روان
شده لشکر از هم گذشته بودند و سپاه هردو جانب بجاي يکديگر رسيده

هرکس آنجا که بود فرود آمد * * نظم *

جهان جو فرود آمد از بارگي * همان لشکرش نیز یکبارگي
بتدبیر آسایش آورد رای * نجنبید تا روز روشن ز جای

و دران شب امیرحسین چند نوبت باستدعای حضور صاحب قران کس فرستاد و چون خاطر مبارک آنحضرت از حرکات بیجایگاه او باز مانده بود اجابت ننمود و التماس مبذول نیفتاد * * نظم *

دگر روز کین ترک سلطان شکوه * ز دریای چین کوهه بر زد ز کوه
گرایند شد هر دو لشکر بخون * علم بر کشیدند چون بے ستون
دم نای بر خاست چون رستخیز * سنان مرگ آسوده را گفت خیز
قضا با سر نیزه انباز شد * نهنگ بلا را دهن باز شد

و چون دلاوران نبرد آزمای از جانبین بهم ریختند و در یکدیگر آویختند شکست بر لشکر جته افتاد پشت بدادند و رو بگریز نهادند و سپاه این طرف از پی گریختگان چون جان ایشان از تن ناتوان روان گشت و چون روزگار سر آشفته کاري داشت درین حال توق امیر شمس الدین که از وجدا مانده بود با فوجی سپاه که سرگشته مي گشتند پیدا شد و لشکر این جانب که از عقب گریختگان مي شتافتند عنان بر تافتند و روی توجه بآن توق نهادند و سپاه شکسته باز جمع شد و یکباره حمله آورده زلزله در زمین و زمان افتاد * نظم *

ز هر سو تکاور بر انگیختند * بشمشیر در یکدیگر ریختند
ز پیکان همه خودها شد زره * سنان در دل و دیدها شد گره

زمانه چنانچه رسم بی ثباتی اوست رایتی که از دولت بر افراخته بود به نکباء نکبت نگونسار کرد و لشکر این جانب بعد ازانکه غالب گشته بود رو بگریز نهاد *

* نظم *

سپهر تند را هست اینچنین کیش * نماید راحت و رنج آورد پیش

در آشوب تگ و تاز هزیمت خلقی بسیار در لای و گل فرو ماندند و دشمنان زبون شده چیره گشتند و تیغ کین بمراد دل براندند و قریب ده هزار کس عرضهٔ تلف گشت و کان امر الله قدرا مقدورا و این واقعه در اول رمضان سنه (ست و ستین و سبعمایة) موافق بیلان ایل روی نمود و بحسب اتفاق قران هشتم از قرانات مثلثه هوائی که در برج عقرب واقع شد و منجمان آنرا قران مسترقه خوانند دران نزدیکی شده بود و این سخن از برای تتمیم قصه ثبت افتاد نه بقصد اسناد آثار باوضاع فلکی اذ لا موثر فی الوجود الا الله

چون امراء ازانجا باز گشته بکش رسیدند و هرکس ازیشان عزم آن کرد که ایل خود را از جیحون بگذراند امیر حسین حضرت صاحب قران را گفت که خانه و ایل از آب گذرانیدن مصلحت است آنحضرت جواب فرمود که ایشان بعزم گذشتن رفته اند اما مراهمت رخصت نمی دهد که ولایت را بگذارم که بکلی لکدکوب غدر و بیداد بیگانگان گردد یکبار دیگر سپاه جمع آورده با مخالفان در معرض مقابله خواهم آمد و امیر حسین ازانجا متوجه سالی سرای شد و چون برسید تمام ایل و اتباع خود را کوچانیده از آب عبور کرد و از پشتها

و عقبها گذرانیده بموضع شبرتو اقامت نمود و خبر گیران بر گماشت تا اگر از توجه سپاه جته آگاه گردد بجانب هندوستان رود و صاحب قران کامکار چون دانست که امیر حسین از کش روان شد روی همت بجمع لشکر آورد و بحسن تدبیر دوازده قوشون مرتب ساخت و تمور خواجه اوغلن و چاورچي(۱) و عباس بهادر را با هفت قوشون ازان برسم منغلای روانه سمرقند گردانید و درانجا چاورچي بشرب مشغول شد و سورت شراب در و تاثیر کرده برحسب * شعر *

* الراح کالریح ان مرت علی عطر *
* طابت وتخبث ان مرت علی الجیف *

نیران شرارت که در کانون اندورنش افروخته بود از روزن دهان زبانه زدن گرفت و داؤد خواجه و هندوشاه را تخویف کرد که فلان کس یعنی حضرت صاحب قران بخاطر دارد که شما را گرفته پیش امیر حسین فرستد و اوبی توقف شما را نیست خواهد ساخت ایشانرا خوف و هراس غالب شد و فرار اختیار کرده بجانب دشمن شتافتند و چون بموضع کوکنگ رسیدند از لشکر جته کبک(۲) تمور پسر الغ توق تمور و شیراول و انکرچاق پسر حاجي بیگ برسم منغلای پیش آمده بودند ایشانرا غجرجي شده بسر تمور خواجه اوغلن و چاورچي و عباس آوردند و ایشانرا هزیمت داده عقد جمعیت آن سپاه از هم فروگسست حضرت صاحب قران چون ازان حال آگاه

---

(۱) در بعضی نسخه (چاورجي) ۰ (۲) در بعضی کتاب (کیپک) ۰

گشت دانست که درکار دولت هنوز عقده تعویق باقیست و سخت کوشي فایده نخواهد داد * * شعر *

* علی المرء ان یسعی لتحسین حاله *

* و لیس علیه ان یساعده الدهر *

از آب آمویه عبور فرمود و بلخ را مخیم نزول همایون ساخت تومان و ایل خود را که متفرق شده بودند جمع آورد و تومان کبک خان و تومان اولجي بوغای سلدوز را نیز گرد آوري فرمود و جمعي را بضبط و محافظت کنار آب نامزد کرد تا شرایط حزم و احتیاط مرعي داشته از سوانح امور بتقدیر و تقدیر با خبر باشند و تمور خواجه اوغلن را بجریمه تقصیری که ازو صدور یافته سیاست فرمود و بانتظار طلوع آفتاب دولت و جهانباني بصبوح عشرت و کامراني مشغول گشت * نظم *

* هردم که تواني که بعشرت گذراني *

* فرصت شمرای خواجه درین عالم فاني *

ذکر محاصره کردن لشکر جته سمرقند را

چون لشکر جته بسمرقند رسید و دران وقت حصاري نداشت مولانا زاده سمرقندي و مولانا خردك بخاري و ابو بکر کلوي نداف اهل شهر را تحریك نموده بکوچه بند و محافظت شهر مشغول گشتند و مدتي بی شکوه پادشاهي قاهر آن رعیت مردانه با چنان لشکر جرار غدار داد گیر و دار دادند و بمقابله و مدافعه مخالفان بنوعي قیام نمودند که دست تسلط و استیلای ایشان بدامن عرض

و مال اهالي آن شهر نرسيد و چون مردم از تمادي ايام محاصره
نيک تنگ آمده بودند لطف چاره ساز درماندگان تبارک و تعالی
فريادرسي فرمود و نسيم روح بخش فان مع العسر يسرا از مهبّ
رحمت الهي وزيده وبا در اسپان جته افتاد و چندان اسپ هلاک
شد که از چهار سواريکی را پيش الاغ نمانده و بدان سبب عاجز
و متحير مانده از همانجا بضرورت باز گشتند و اکثر ايشانرا ترکش
بر پشت بسته پياده مراجعت بايست نمود و چون محافظت
ملک و مقابله با چنان لشکری که امثال آن کارها در خور همت
ملوک و حوصله نايبان ايشان تواند بود از دست رعايا برآمد
جمعي را که قوت و اختياری بيشتر داشتند باد غرور در سرپندار
افتاده پای جسارت از پايهٔ خود بر تر نهادند و دست تغلب وتعدي
بخونريزي و فساد انگيزي بر کشادند * * مصرع *

* يارب مباد آنکه گدا معتبر شود *

و دران وقت که لشکر جته آهنگ باز گشتن کرده بودند حضرت
صاحب قران عباس بهادر را جهت استکشاف اوضاع جته بقهلغه
فرستاده بود و احوال ايشانرا بعد از تفتيش و تحقيق بصورتيکه
گفته شد عرضه داشت آن حضرت کرد و چون رای عالي بر مراجعت
سپاه جته اطلاع يافت پيش امير حسين کس فرستاد تا او را ازان
حال آگاهي داده باز نمايد که عزيمت اين طرف مي بايد کرد
و چون فرستاده خبر برسانيد امير حسين را بهجت و سروري بيش

از حد روی نمود فی الحال از شبرتو کوچ کرده متوجه سالی سرای شد و حضرت صاحب قران خانه و ایل خود را از آب گذرانیده بیورت قدیم فرستاد و بعزم استقبال امیر حسین سوار شد و در سر جلکای بقلان اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته رسم مراعات از جانبین بتقدیم پیوست و از گذشته و آینده سخنها گفته شد و در باب حال ماضي و مستقبل گهرها بالماس مشورت سفته گشت و رای بران قرار گرفت که اول بهار باتفاق متوجه سمرقند شوند و حضرت صاحب قران بسعادت معاودت نمود و از جیحون گذشته و منازل طی کرده بقرشي نزول فرمود و سبب اشتهار آن شهر بقرشي آن شد که کبک خان در دوفرسخي نسف و نخشب قصرے بنا نمود و مغول قصر را قرشي خوانند و آن حضرت فصل زمستان درانجا توقف اختیار نموده بعمارت حصار قرشي فرمان داد وبفردولت روز افزون هم دران زمستان تمام شد * * نظم *
هرچه دلش خواست قضاراست داشت * رست روان تخم امیدي که کاشت

گفتار در نهضت ارجمند امیر حسین و حضرت صاحب قران بسعادت مند بجانب سمرقند

اول بهار که جمشید گردون سریر خورشید از شرف سرای ناهید نهضت نموده سایهٔ وصول به بیت الشرف خویش انداخت وضحاک فیروزه تخت گل با لشکر سبزه و ریاحین حدود و اطراف

حدایق و بساتین را مخیم نزول ساخت * * نظم *

* چهار سوی چمن لشکرِ بهار گرفت *

* بنفشه رنگ و سمن بوی وگل نگار گرفت *

* صبا نقاب ریاحین مشک بیز کشاد *

* درخت مروحهٔ شاخِ سیم بار گرفت *

امیر حسین و حضرت صاحب قران بر حسب وعده که داشتند رایت عزیمت بصوب سمرقند بر افراشتند و چون با وفور جلالت و تمکین ظاهر آن خطه فردوس آئین را مضرب خیام نزول ساختند اهم مهمات دولت و دین دفع سربدالان بے باک شناختند که درین مدت عرصهٔ خالي را باقدام بغي و طغیان پیموده بودند و بانواع حرکات شنیع از قتل و نهب و غیرِ آن اقدام نموده فرمان بگرفتن مجموع ایشان نفاذ یافت رای صواب نمای حضرت صاحب قران کشور کشای خلاص مولانا زاده را مصلحت دانست و او را از آسیب قهر امیر حسین در گذرانید و دیگرا نرا در کان کل که معسکر ظفر قرین درانجا بود به تیغ سیاست بگذرانیدند و چون در دیوانِ قضا به پروانچه قدر مثبت و مقرر شده بود که چنانچه ظهور آفتاب بعد از خفای کواکب مي باشد آفتاب سلطنت حضرت صاحب قرانیي بعد از زوال و انعدام امیر حسین طلوع نماید درین وقت اسبابِ ادبار و نکبتِ امیر حسین روز بروز دست فراهم مي داد ازانجمله حرص و آز و خسّت و نیاز که اصلا نه لایق

طور سروران گردن فراز است در نهاد او غالب شد و بهمگي همت
جمع مال و اندوختن ذخاير را طالب آمد تا بحدی که بر امراء
و ملازمان حضرت صاحب قران چشم طمع سیاه کرد و باسم امیر جاکو
و امیر سیف الدین و اقبوغا و ایلچي بهادر و دولتشاه بخشي
مبلغی خطیر رقم زد و باستخلاص آن محصل گماشت و چون بآن
نزدیکي واقعه جنگ لای گذرانیده بودند و بیشتر اموال و ذخایر
عرضه تلف و تاراج گشته بود دست مکنت ایشان بتدبیر تمامي
وجهی که او کیسه طمع بران دوخته بود نمیرسید همت خسروانه
حضرت صاحب قران اقتضاء آن کرد که ایشانرا مساعدتی فرماید
مبلغی عظیم از زر و سیم بوجه مطالبه ایشان مبذول داشت
و ازانجمله یاره و گوشواره مهد اعلی اولجای ترکان آغا بود و چون
امیر حسین آنرا بدید باز شناخت که ازان خواهر اوست اما نعل
حرصش چنان بر آذر بود که حق برادري و خواهري فرو گذاشت
و دست ازان باز نداشت * نظم *

* با چنین همت نیاید راست کار سروري *
* پست همت در جهان هرگز نیابد برتري *

و با این همه سه هزار دینار کپکی وجه که رقمزده بود باقي ماند
صاحب قران دریا نوال بازاء آن اسپان خاصه خویش پیش کش
کرد امیر حسین چون دانست که اسپان خاصه آنحضرت است
قبول نکرد و تمهید معذرت نموده گفت من بسالی سرای میروم

و پیش نهاد خاطر آنست که از نقود مبلغی لایق جهت خواستاري دختر بخوارزم فرستم پیش حسین صوفي اگر برسم مساعدت این وجه را نقد کرده از عقب من روانه گرداني شاید و چون امیر حسین بجانب سالی سراي روانه گشت حضرت صاحب قراني درکش که مستقر دولت روز افزون بود اقامت فرمود و آن وجه را نقد کرده از عقب امیر حسین بفرستاد و بعزم شکار سوار شد *

گفتار در وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحب قران بواسطهٔ افساد مفسدان

بعد ازان شعبده باز روزگار طرح بازي از نو در انداخت و بمهرهٔ مکر در عرصهٔ تزویر منصوبهٔ تازه بساخت چه خاطر مردم بواسطهٔ حرکت بےقانون از امیر حسین متنفر شده بود و نهال کینه اش از ریاض سینها سر بر زده و همه میدانستند که تا حضرت صاحب قران با او متفق است هیچ کس قدمِ جسارت در راهِ مخالفت او نتواند نهاد لا جرم افساد آغاز نهادند و امیر موسی و علي درویش پسر بایزید جلایر که ...ادر زن او بود و فرهاد باتفاق سرحلقهٔ مکر و حیل بر کشادند و به آرده خاتون سخن کرده مکتوبي نگاشتهٔ کلکِ کذب و بهتان بامیر حسین فرستادند و آرده خاتون از خواتین ترمشیرین خان بود و دختر او که مادر علي درویش

بود در حبالۀ امیر حسین و مضمون آن تزویر نامه که سمت ما هذا الا افک مفتری داشت آنکه فلان کس یعني صاحب قران نسبت با خان و با تو که امیر حسیني اندیشۀ مخالفت و جدال دارد و بناخن نخوت سر سرکشي و استقلال مي خارد از کردار و گفتار تو بغایت آزرده خاطر است و ملول و عزمِ رزم جزم کرده است و بترتیبِ مقدمات آن مشغول و چون امیر حسین بران نوشته بے حقیقت واقف شد آن صورت وحشت انگیز را با خان درمیان نهاد و به یرلیغ او کسي فرستاد تا حضرت صاحب قران وجمعی که آن معني باز نموده اند بسمرقند پیش آرده خاتون جمع آیند و بغور آن سخن رسیده حقیقت امر باز نمایند حضرت صاحب قران چون ساحت حالش از غبار آن افترا مبرا و معرا بود هیچ اندیشه ازان ننمود و بےتوقف متوجه سمرقند شد و امیر موسی و علي درویش و فرهاد چون از توجه آنحضرت خبر یافتند از بیمِ فضیحت و نکال و خوفِ خجالت و انفعال روی ازان هنگامه برتافتند و روان بجانب خجند شتافتند * نظم *

بهر جا که رو آورد راستي * فروغِ دروغ آورد کاستي

اما چون آن سخن گوش زده امیر حسین شده بود و تحقیق نا کرده بماند صاحب قران موید دانشور برای انور که از تلقینِ الهامِ دولت بر دقایقِ امور و خفیاتِ اسرار اطلاع داشت اندیشه کرد

که بحکم من یسمع یخل اختر هر خبر که از افق گوش بر آمده
پرتوش از روزن صماخ بکاخ دماغ تابد البته عکسش بر پیشگاه ضمیر افتد
و دل ازان اثر یابد و اگر نیز جای گیر نیاید و نپاید وساوس هواجس
نفساني ترانه اگر و مگر سراید و امیر حسین را خود در اصل مزاج
تلوني تمام هست شاید که ازان معني حزازة در خاطر او مانده
باشد و بےشک ریش را اگرچه سر فراهم آید اثرش بماند بعد ازین
بر جانب او اعتماد کردن بفتوای حزم که امتثال امرش بر ارباب
دول واجب است حرام مي نماید بنا بران خاطر خطیرش
دران باب تاملی مي نمود و بگام اندیشه فراز و نشیب آن قضیه
مي پیمود و شیر بهرام و بهرام جلایر خود بر امیر حسین اعتماد نداشتند
و پیوسته در معامله او نقش چاره بر لوح تدبیر مي نگاشتند
تا روزی حضرت صاحب قران مکنون ضمیر منیر با ایشان
درمیان نهاد و در آرزو بر روی امید ایشان باز شد و رازي که
پیشتر از خوف آنحضرت در سینهٔ انتظار پنهان میداشتند بےحجاب
بزبان آوردند که امیر حسین را دل با هیچ یک از ما راست نیست
و رای صواب درین باب بر مخالفت او منحصر است هرچه زود تر
بترتیب لشکر اشتغال مي باید نمود که البته او بر قصد ما جازم است
و بعد از فوت فرصت پشیمانی چه سود * * نظم *

* آن کس که پند عقل بسمع رضا شنید *
* پل پیش ازان به بست که سیلاب در رسید *

و چون ایشان برین معني اصرار نمودند و مبالغه فزودند دغدغهٔ
که حضرت صاحب قران را از خاطر مبارك سر برزده بود اشتداد
یافت و با ایشان در مخالفت امیر حسین اتفاق نموده عهد
بستند و قرار بران شد که شیر بهرام بختلان رود که یورت اصلي
او بود و بجمع سپاه مشغول گردد و حضرت صاحب قران درین
طرف بترتیب و تجهیزِ لشکر قیام نماید و شیر بهرام هنگام توجهِ
ختلان شخصي عادل نام از نوکران صاحب قران گردون غلام
همراه ببرد و از مردمِ خود تات[1] خواجه را باز داشت تا هرگاه
که عادل بیاید تا خواجه برود و سپاه طرفین از حال یکدیگر
آگاهي یابند و چون شیر بهرام بختلان رسید لشکر خود را جمع کرده
و ببالای ییلاق پس ترك برآمد و درانجا متحصن شده اظهارِ
مخالفتِ امیر حسین آغاز نهاد امیر حسین با او طریق مکر و فریب
پیش گرفت و او را بعهدے از اساس دولت خود سست تر
ازان بالا فرود آورد و مطیع و منقاد ساخت و چون حضرت
صاحب قران ازان معني خبر یافت بشیر بهرام مکتوبي نوشت
محصلش آنکه بنیادِ مخالفت تو نهادي و یاغي گري آغاز کردي
و اکنون باو پیوسته خود را نیک مرد مي‌سازي زود باشد که
جزای توهم او دهد و پشیماني فایده ندهد و همچنان شد و ازین
جانب حضرت صاحب قران بهرام جلایر و امیر جاکو و عباس

(۱) همچنین است در دو نسخه و در اکثر نسخ (تا خواجه) ه

بهادر را لشکر داد و بطرف خجند فرستاد تا ایل جلایر ضبط کنند و امیر موسی و علي درویش پسر بایزید را که سبب این مخالفت افساد و تزویر ایشان بود بگیرند و چون ایشان ازین معني آگاه شدند بگریختند و بهرام الوس جلایر جمع آورد و بر ولایت خود حاکم شد و از خوف آن که از عهدهٔ مخالفت خان و امیر حسین مشکل توان بیرون آمد بے وقوف حضرت صاحب قران با جماعتی که یک جهت او بودند سوار شد و مردم علي درویش را بقتل آورده ایل خود را براند و بطرف جته روان شد *

گفتار در رفتن صاحب قران فیروزي اثر بسمرقند جهت جمع آوردن لشکر

حضرت صاحب قران سعادت قرین بجانب سمرقند نهضت فرمود تا لشکر آن طرف جمع آورد و درین اثنا امیر سلیمان و چاورچي که اول تحریک سلسله مخالفت با امیر حسین ایشان مي کردند گریخته پیش او رفتند و چون امیر خضر یسوري وفات یافته علي برادر او و الیاس و حاجي محمود شاه با مجموع یسوریان کمر اطاعت و انقیاد بسته در سلک بندگان حضرت صاحب قران انخراط یافتند و آن حضرت قراو هندوکه برلاس را در سمرقند داروغه گذاشت و بعزم معاودت سوار گشته بسعادت روان شد [illegible]وکه از بخت هندو صفت واژون بگریخت و پیش

امیر حسین رفت و قرا چون از ضبط و نسق کار عاجز بوده خود را بدیوانگی داد * مصراع * * چارهٔ کو بهتر از دیوانگی *
و دران وقت که حضرت صاحب قران بعزم جمع سپاه از دولتخانه روان شد مهد علیا اولجای ترکان آغا عارضه مزاجی داشت و درین مدت مفارقت جانِ نازنینش بموافقت آنحضرت از خانه تن غیبت نموده بود و بجوار رحمت آمرزگار پیوسته و زمانه در وصف حالش بهزار زبان بادا رسانیده که * بیت *

* جای آنست که حوران بهشت از دیده *
* بر سرِ او همه بادام سیاه اندازند *
* چون به بینند تنِ نازکش اندر تابوت *
* سنبلِ زلف ببرند و براه اندازند *

خاطرِ بزرگوار صاحب قران کامگار از وقوعِ آن حادثه اندوه آثار بغایت پریشان گشت و دیدهٔ واقعه دیده‌اش چون دستِ دریا نوالش گوهر افشان شد * * نظم *

* از سیلِ اشک بر سرِ طوفان واقعه *
* خونابه قطره قطره بشکلِ حباب شد *

وچون تدبیرِ آن کار از حیّزِ اقتدار و اختیارِ اخیار و اشرار بیرون است دستِ وقار و اصطبار بحبلِ متین انا لله و انا الیه راجعون استوار داشت * * نظم *

بهرکاری از نیک و بد چاره هست * بجز مرگ کش چاره ناید بدست

و از اعقاب سلطنت انتساب صاحب قران کامیاب دُرِّ درج ابهّت و تمکین سلطان بخت بیگم از صدفِ عفت و جلالت آن بانوی بلقیس آیین است * نظم *

بهشت برین باد ماوای او * دران روضه آراسته جای او

و چون امیر حسین خبر این واقعه پر وحشت که فی الحقیقة مقدمه ماتمِ دولت و آغاز انهدامِ بنیان رفعت او بود بشنید هم از جهت میل و محبت طبعي که لوازمِ قرابتِ نسبي است خارِ مصیبت و اندوهش در جانِ غمگین نشست و هم ازان جهت که علاقه خویشي سببی که با حضرت صاحب قراني داشت بکلي گسسته شد پشتِ امیدواري و استظهارش بشکست حال پریشانش بزبانِ تحسر و درد بفحوای این نظم نوحه گري آغاز کرد * نظم *

* خواهر بخاک رفت و برادر پر(۱) آذر است *
* بادش بدست و دستش ازین نوحه(۲) بر سر است *
* و آنکس که خویش بود و باو پشتِ دل قوي *
* بیگانه گشت و این غم ازان غصه بد تر است *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بعزم رزم امیر حسین

---

(۱) چنین است دریک نسخه و در پنج (بر) بجای پر (۲) چنین است در پنج نسخ و در یک (غصّه) بجای نوحه *

در پاییز (سنة سبع و ستین و سبعمایة) موافق ایت ایل حضرت
صاحب قران لشکري گران * بیت *

همه شیر در بیشهٔ کار زار * نبرد آزمایان خنجر گذار

ترتیب کرده بآهنگِ جنگِ امیر حسین سوار شد و امیر
سیف الدین را با گروهی انبوه منغلای ساخته درمقدمه روان
گردانید و امیرحسین چون شیربهرام را بمکر و حیله فریفته
در دام تلبیس انداخت و مطیع و منقاد ساخت تصور مي کرد
که با حضرت صاحب قران نیز همان منصوبه توان باخت هیهات
هیهات * بیت *

جهان پهلوان شاهِ گردون غلام * ببازیچه سر در نیارد بدام

دریغولا ملک بهادر و عبد الله پسر(۱) او را با عهد نامه پیش
آنحضرت فرستاد و سخنان فریب آمیز پیغام داد که تا غایت
باتفاق یکدیگر بکلیات امور اشتغال نمودیم و از میامنِ اتفاق گوی
تقدم از میدان اقران و امثال ربودیم چنان سزد که فیما بعد
همان طریق سپرده شود و برین عهدنامه اعتماد کلي نموده هیچگونه
دغدغه بخاطر راه ندهد و چون لشکر منصور از قهلغه گذشته بایسون
مخیم نزول گشت ملک بهادر و عبد الله برسیدند و بشرفِ
بساط بوس استسعاد یافته پیغام امیر حسین و عهدنامهٔ او عرضه
داشتند و درخواست صلح و آشتي آغاز نهادند صاحب قران

(۱) در بعض نسخ (زبیررا) بجای (پسراو را) *

سعادت قرین از الهام دولت فرصت آیین دانسته که * * ع *

* تکیه بر عهد وی و باد صبا نتوان کرد *

آن عهدنامه را وقعي ننهاد و آن سخنان بسمع قبول راه نداد اما یسوریان از بیم آنکه حکایت مصالحت شاید که بجائی رسد اندیشناک شدند و خواستند که از موکب ظفر پناه تخلف نمایند دران حال امیر جاکو و امیر عباس که با بهرام جلایر بخجند رفته بودند برسیدند و باتفاق دیگر امراء مصلحت دران دانستند که کلان تران یسوریان را که اندیشهٔ مخالفت کرده بودند بگیرند رای آفتاب اشراق حضرت صاحب قران که از تایید آسماني پرتو انوارش در هر کار جز بر بهبود نیفتادی بآن معني رضا نداد و زبان دولت به بیان حکمت بر کشاد و محصلش آنکه این قضیه در صبح نهارِ سعادت و اقبال و غرهٔ بهارِ سلطنت و استقلال ما واقع شده اگر بگرفتنِ ایشان گردِ نسبتِ غدر بدامنِ احوالِ ما نشیند دیگران پناه باین درگاه نیاورند و کارِ کشورستاني و جهانباني چنانچه باید انتظام نیابد کاخِ دولت اگر بر آساسِ نیکوکاري بنا کنند کنگرهٔ قدرش از طاق مقرنس گردون بگذرد و نهالِ اقبال اگر از جویبارِ عدل و احسان آب خورد شاخِ رفعتش میوهٔ کامراني بار آرد و سایه سعادتِ دو جهاني گسترد و بعد از ارشاد بندگانِ هوا خواه یسوریان را استمالت و نوازش فرموده اجازت مراجعت ارزاني داشت و دیگر لشکریانرا

بباز گشتن رخصت داد و ازانجا بسعادت معاودت نمود قرشي
از فرّ نزول همايونش رتبت سپهر برين يافت و امير حسين
لشکری انبوه جمع آورده با شير بهرام متوجه آنجانب شد
مبارکشاه و شيخ محمد پسربيان سلدوز روی دل بقبله اخلاص
حضرت صاحب قراني داشتند اما چون سپاه امير حسين
بتعجيل در رسيدند بضرورت با ايشان پيوستند *

ذکر مکر و حيله امير حسين و فرستادن خضر خزانه دار را بمصالحت جستن

امير حسين خضر خزانه دار را با مصحفي که بآن سوگند
خورده بود پيش حضرت صاحب قران فرستاد که مخالفت
ميان ما موجب ويراني مملکت و پريشاني رعيت است
و يقين ميدانم که جبلت تو بر نيک خواهي مسلمانان و مرحمت
با زير دستان مفطور است و آن معني روا ندارد صلاح دران
مي بينم که لشکر اين جانب در چغانيا توقف نمايند و ازان طرف
در خزار و هريک با صد مرد در تنگ چکچک بهم رسيم و تجديد
عهد مصادقت و موالات کرده نوعي شود که بعد ازين مفسدانرا
ميان ما مجال مداخلت و افساد نماند و تا ما بيکديگر نميرسيم
مملکت قرار نخواهد يافت صاحب قران صايب تدبير بنور راي
منير مي دانست که نقد آن عهد بر محک امتحان عياري و بنيان
آن پيمان را هنگام آزمايش اعتباري نخواهد بود * * بيت *

زبان مي دهد مار در زينهار * ولی هست دندان او زهر دار
ليکن چون امراء متفق الکلمه بران بودند که مصلحت درمصالحت
است و بهبود در موافقت بروفق راي ايشان بنياد معامله بر عهد
و ميعاد امير حسين نهاد و لشکر را در خزار بگذاشت و سيصد
مرد کار ديده مکمل را با اسپان اعتمادي اختيار فرموده روان شد
بعزم آنکه دويست سوار از براي رعايت حزم بَدِهٔ نو بگذارد و با صد
کس به تنگ چکچک رود که وعده گاه است و ازان طرف امير
حسين درنوندك شير بهرام را بکشت و همان شد که حضرت صاحب
قران فرموده بود * نظم *

* تفسير قضا است قول ارباب دول *
* ديگر نشود هرانچه ايشان گويند *

و سه هزار سوار گزيده بايلغار روانه جانبِ صاحب قران گردانيد
تاجيکی از غلامانِ آنحضرت درميان ايشان بود بگريخت و بتعجيل تمام
بشتافت که صورت حال بعز عرض همايون رساند و چون آنحضرت
بَدِهٔ نو نزول فرمود آن تاجيک شامگاهي برسيد و اتفاقا بردر منزل
مبارک نوکري بهرام نام حاضر بود که در تجربه وقايع و حوادث
ممارستي نداشت چون صورت با او بگفت از قلت خرد و خُبرَت
آنرا وقعي ننهاد و پنداشت که امراء همه در صلح ميکوشند
و اين خبر موجب وحشت نبايد رسانيد آنشخص را
بزد و براند و خود دم در ز و سواران امير حسين سحرگاه چون

سیل شتابان در رسیدند حضرت صاحب قران از حسن اتفاق پیش از وصول ایشان بعزم توجهِ وعده‌گاه سوار شده بود چون از رسیدنِ لشکر آگاه گشت روان براند و چون به تنگه حرم رسید مردمِ خود را گذرانیده راه بر دشمنان ببست و جنگ در پیوست * نظم *

برآمد خروشِ ده و دار و گیر * چو باران ببارید زوپین[1] و تیر

شد از آب گلرنگ شمشیرِ شاه * همه لاله گون خاکِ ناوردگاه

و چون بزخم تیغ آبدار و قوت بازوی کامکار آن لشکرِ غدار را باز داشت ازانجا روان شد و باز دشمنان حمله آورده جنگ کنان میرفتند تا بموضع قاتلش که هردو آب چکدالیک آنجا بهم میرسد وازانجا مخالفان را یارای پیش آمدن نماند * ع *

* خایبًا خاسرًا باستادند *

و چون خبرِ این غدر بخزار رسید لشکر که آنجا بودند مجموع متفرق شدند * نظم *

* ندانم که این چـــرخ گردنده را *
* خم آورده پشتِ شتـــا بنـــده را *
* چه شد کین شتر کربها درخور است *
* خرف گشت یا خود بخواب اندر است *

(۱) چنین است در پنج نسخه و دریک نسخه بجای زوپین (شمشیر) است زوپین بروزن چوبین نیزهٔ کوچک که سرآن دوشاخ باشد و در قدیم بآن جنگ می کردند *

حضرت صاحب قراني با اندک مردمي که پيش او مانده بودند
از خزار گذشته بقرشي نزول فرمود و با امراء مشورت نموده
مصلحت دران دانستند که از براى محافظت حريم حرمت
که مدار ناموس و حميت بران است کوچها را نقل کنند بماخان
و در جوار سنجريان که ايشان با حضرت صاحب قران سوابق
هوا خواهي و خدمتکاري داشتند و بر اخلاص و يک جهتي ايشان
وثوق حاصل بود بگذارند و بعد ازان از سر فراغ خاطر روي
همت بتدبير کار دشمنان آرند و چون راى بران قرار گرفت شب
هنگام همان روز چاه اسحق را که در برون بوردالبغ واقع است
وعده‌گاه ساخته هرکس بمحل و ماواى خود شتافت و مهمات
ضروري را کفايت نموده هم دران شب با کوچ روان شد روز ديگر
لشکر امير حسين بقرشي رسيدند و امير موسى و امير هندو شاه
بحصار درآمده بساط اقامت بگستردند و چون صاحب قراني
بچاه اسحق آمد چندان توقف فرمود که خواص و خدم که وعده
داشتند جمع شدند و ازانجا کوچ کرده بطرف ماخان روان گشتند
و از آب آمويه گذشته بچول درآمدند حضرت صاحب قراني پيش
هريک از ملک هرات و محمد بيگ جون قربانى ايلچي فرستاده
تا بر احوال ايشان اطلاع يابد که در چه مقام اند و از رفتن ايلچيان
تا باز آمدن دو ماه و نيم سرچاه شيرآب را مخيم نزول همايون
ساخت و دران مدت هر کاروانى که از خراسان متوجه ماوراء النهر

بود و آنجا رسید بازداشت و چون ایلچیان مراجعت نمودند از لطایف تدبیر که در خاطرِ خطیر نقش بست آوازه انداخت که ملک هرات ما را طلب کرده است و کاروانیانرا اجازت رفتن داد و هم دران حال سوار شد و برابر ایشان روی توجه بصوب هرات نهاد بازرگانان چون بقرشي رسیدند خبر دادند که ایشان بهرات رفتند پیش ملک امیر موسی بران خبر که جماعتی بی غرض باتفاق از دیده باز مي گفتند اعتماد نمود و از قلعه قرشي بیرون آمده لشکر را جمع آورد و با هفت هزار سوار بموضع بیمراغ نزول کرد و عزم داشت که باوزکند رود و ملک بهادر نیز با جمعی امرای قوشون و پنج هزار سوار قروناس از پیش امیر حسین آمده بودند و از خزار گذشته در قرغاشون تویه و گنبد لولي نشسته *

گفتار در توجه نمودن صاحبقران بجانب قرشي

قال الله سبحانه و تعالی و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و قد جعل الله لکل شیء قدرا

مجاري امور عالم و هرچه واقع مي گردد از نیک و بد بیش و کم نتیجه تقدیر ملک قدیر است و در حیز تسخیر پادشاه بی وزیر و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر

* نظم *

اگر پای پیل است و گر پرِ مور * ازو یافت هریک ضعیفي و زور

چو نیرو فرستد بتقدیر پاك * بموری زماری برآرد هلاك
گلِ هر مراد در گلزار امانی از نسیم عنایت ربانی شگفتن گیرد
و دیگر اسباب درمیانه بهانه و طغرای ظفر و نصرت بر فتح مانه
هر دولت خامهٔ تایید ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم
رقم زند و کثرت لشکر و وفور شوکت درین کارخانه افسانه * * نظم *

* این مستیٔ تومستیٔ مستِ دگر است *
* وین هستیٔ توهستیٔ هستِ دگر است *
* رو سر بگـریبـان تفکـر در کش *
* کین دستِ توآستینِ دستِ دیگر است *

پس هرکرا دیده بصیرت از سرمه توفیق روشنائی یابد و پرتو
انوارِ این معانی برجامِ فرجام نمای ضمیرِ منیر او تابد بهرکار
که پیش آید و بهر مهمِّ خطیر که رو نماید دستِ اعتصام در حبل
متین توکل استوار سازد و رایت عزم بقوت بازوی و افوض امری
الی الله برفرازد * * نظم *

بیزدان پناهد بهر نیک و بد * بدرگاهِ او استعـانت برد

هرآینه برحسب و هو حسب من یتوکل علیه بر درِ
هر مراد که حلقه آرزو بجنبانند بی توقف بکشاید و روی امید
بهر جانب که آرد وفودِ مقصودش دو اسپه استقبال نماید *

* نظم *

نشد کس بر اسپِ توکل سوار * که اورا نشد صیدِ دولت شکار

دلیلی روشن بر درستی و راستی این سخن صورت حال خجسته مآل حضرت صاحب قرانی است که چون کاروانرا که توقیف نموده بود اجازت رفتن فرمود و بحضور ایشان متوجه بصوب هرات شد بعد از روان گشتن ایشان بمنزل مبارک مراجعت فرمود چندان توقف نمود که کاروان ازانجا بقرشی تواند رفت و بعد ازان عزم انتقام دشمنان جزم کرده کمر کوشش و اجتهاد برمیان مردی بست و درانحال زیاده از دویست و چهل و سه کس ملازم آن حضرت نبودند بر حسب اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله از کمال اخلاص و صدق نیت توکل بر خدای نصرت بخش کرده با آن نفر اندک متوجه قرشی شد که در حوالی آن دوازده هزار سوار با چندین امراء و سردار در کمین کین آماده رزم و پیکار نشسته بودند و این امریست ورای طور شجاعت و دلاوری و بیش از اندازه پهلوانی و بهادری * * نظم *

* هست مخصوصان درگاه الهی را بسی *

* حالهای بوالعجب کان در نمی یابد کسی *

و چون شبگیر کرده بکنار آب آمویه رسید هم دران شب بنفس مبارک با چهل کس اسپ در آب رانده بشناه بگذشتند و قریه خستار را در میان گرفتند تا کسی خبر بجائی نبرد و ازانجا کشتیها گرفته بآن طرف آب فرستاد تا بقیه لشکر بکشتی عبور نمودند و از خواص دلاوران که دران یورش ظفر کردار ملازم بودند

سپهور غتمش اوغلن بود و امیر داؤد که اریماقش دوغلات بود و کلان تر خواهر حضرت صاحب قرانی قتلغ ترکان آغا در حباله داشت و امیر جاکو برلاس و امیر موید ارلات که دیگر خواهر آنحضرت شیرین بیگ آغا در حباله او بود و امیر سار بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین تکوز و عباس بهادر قبچاق و آقبوغا بهادر نایمان و محمود شاه بخاری و چون ازانجا روانه شدند شب به بوردالیغ رسیدند و ایلچیان امیر موسی آنجا بودند ایشانرا بگرفتند و آن شب بوردالیغ را مرکز وار احاطه کرده آنجا توقف نمودند و روزدیگر ایوار کرده روی جلادت براه آوردند و درشب بموضع قرد کهنه فرود آمدند روز دیگر راهها ضبط نموده کمین کردند وهر که آمد تا آب بردارد او را موقوف داشته باز نگذاشتند و شب هنگام بسعادت سوار شده بشیرکنت آمدند امیر جاکو درانجا عرضه داشت که مصلحت دران می بینم که متوکلانه بر امیر موسی شبخون بریم اگر او را بدست آوریم ساحت مراد بپای کامگاری سپریم حضرت صاحب قرانی بترجمانی ملهم تایید آسمانی فرمود که مردم مابس اندک اند اگرنعوذ بالله چشم زخمی رسد باز جمع شدن مشکل باشد شما همین جا توقف نمایید تا من بقرشی روم وجای در آمدن و بر آمدن احتیاط نمایم وبراق کار اندیشیده بیایم از هاتف دولت بگوش همت می شنید * بیت

چون مهر بخود سپه شکن باش * یاری ده خویش خویشتن باش

في الحال بسعادت و اقبال سوار شد و مبشر و عبدالله را ملازم
خود ساخته چون برقِ خاطف بقرشي راند و بلبِ خندقِ قلعه
فرود آمد و آبِ خندق بسيار بود اسپانرا بمبشر سپرد و از ممرّ ترناوی
که بربالای خندق انداخته آب بقلعه ميرفت بنفس مبارک
تا بزانو بآب در آمد و دريائي در مختصر آبي روان شده بخاک
ريز برآمد و عبدالله نيز ازعقب شتافته دوم آن يگانه آفاق شد
و چون بدروازه رسيدند که در جانب خزار است صاحب قران
سر افراز دست بردر زد و معلوم شد که پشتش بخاک انباشته اند
باز گشت و اطراف و جوانب بارو را بنظر احتياط در آورده جائيکه
ديوارش پست تر بود باز جست و عبدالله را نمود که محل
نردبان نهادن اينجا است و هم ازان ممر که آمده بود معاودت
نمود و بتعجيل هرچه تمام تر پيش لشکر شتافت و باز با ايشان
هم دران شب بقرشي راند و چهل وسه کس را بمحافظت اسپان
باز داشت و صد مرد را با نردبانها که از بوردالیغ آورده بودند
از همان راه که فرموده بود بحصار فرستاد و با صد مرد ديگر بدروازه
مترصد فتح الباب دولت باستاد دلاوران که برحسب رای اصابت
شعار بخاک ريز حصار برآمده بودند در همان محل که عبدالله را
نموده بود نردبانها نهادند و ببالای بارو برآمدند و با شمشيرهای
کشيده بصوب دروازه شتافتند و چون آنجا رسيدند نگاهبانان را مانند
چشم و دلِ معشوق و عاشق مست و خراب يافتند تيغ ازيشان

دریغ نداشتند ویکی را زنده نگذاشتند و درویش (۱) بکه بغد دروازه را به‌تبر شکست و حضرت صاحب قران فرمان داد که برغو کشیدند *

* نظم *

بفرمود تا دل پر از کین کنند * دم اندر دم نای روئین کنند

و بی توقف باسپاه در قلعه تاختند و به غریو دار و گیر زلزله دران حصار انداختند اهالي قرشي را از نفیر برغو خواب از چشم جسته درد تحیر بسر بر آمد و تیر تدبیر صاحب قران کشور گیر از کشاد دولت بر نشانهٔ ظفر آمد لشکر منصور بضبط قلعه مشغول گشته زن و فرزند امیر موسی و اتباع او را دستگیر کردند و مردان را در چاه و زندان مقید گردانیدند و محمد بیگ پسر امیر موسی که حضرت صاحب قران اورا بعد ازین بشرف مصاهرت خویش سرافراز گردانید خرد سال بود آنحضرت فرمود که پوشیده مجال گریز دهند تا چون بپدر رسد لشکرش از بیم و هراس پراگنده شوند محمد بیگ در همان شب بپدر ملحق شد اما ایشان ازین معني انهزام بخود راه ندادند و متفرق نشدند امیر موسی در زمان پیش ملک بهادر کس فرستاد و او را از صورت واقعه آگاهي داد و بیک دیگر پیوسته لشکرها جمع آوردند و باتفاق روان گشته چون روز به نیمه رسید با دوازده هزار سوار حصار را مرکز وار درمیان گرفته بودند امیر

---

(۱) چنین است در پنج کتاب و در یک نسخه بجای آن این عبارت است (قفل دروازه را به تبر بشکستند) *

موسی که اوماقش (۱) تایجوت بود مقابل دروازه شهر فرود آمد و ملک
با لشکر قروناس محاذي دروازه طرف خزار نزول کرد و حضرت
صاحب قران بنفس مبارک محافظت دروازه شهر را متصدي
گشت و امیر ساربوغا ملازم بود و امیر داؤد و امیر موید و امیر
سیف الدین را بضبط دروازه خزار فرمان داد و سیور غتمش اغلن
و امیر عباس و حسین بهادر و آقبوغا و دیگر امراء را در بارو
و برجها باز داشت امیر موید ارلات با سي مرد از دروازه بیرون
رفت و بوان سپاه کینه گذار زد و به تیغ آبدار آتشبار داد مردے
داده کار نامه رستم و اسفندیار را در نظر روزگار خوار کرد و شصت
سر اسپ ازیشان گرفته بحصار در آورد * * بیت *

* بفرشاه برون رفت و رزم ساز آمد *
* سوار کُشته و اسپان گرفته باز آمد *

درین اثنا دورکه بهادر چون دولت از مخالفان روی برتافته بقلعه
درآمد و در سلک بندگان سعادت قرین منتظم شد حضرت صاحبقران
عزم کرد که همان روز بیرون فرماید و بقوت بازوی کامگار و زخم
شمشیر ظفر فکار دشمنان را بروز ستاره بنماید امیر سیف الدین را از
قواعد نجومي و احکام رمل وقوفي بود عرضه داشت که امروز توقف
نمودن اولی مي نماید فردا وقت چاشت ساعتي بغایت مسعود

---

(۱) چنین است در شش نسخهٔ موجوده لیکن از لغت ترکي و غیره
محقق میشود که قبل میم یای حطي ساکن باید *

است آن سخن محلِّ قبول یافت و عزمِ بیرون رفتن موقوف ماند و از جانب مخالف تیزکچي بهادر با دویست کس همه درها(۱) و سپرها برداشته بنزدیک دروازه آمدند و رعایت حزم را شب آنجا بودند و چون رایتِ صبح از کمین گاهِ افق برافراختند ایلچیي بوغا بهادر و آقتمور بهادر پول دروازه را بینداختند و با پنجاه مرد از قلعه بیرون آمده بي‌خبر بر سرِ دشمنان ریختند و به تیغِ سرافشان و خنجرِ جانستان خاک معرکه با خون بر آمیختند * بیت *

چکا چاکِ خنجر بگردون رسید * ز فرشي روان‌خون بجیحون رسید

بفرمانِ حضرت صاحب قران علي شاه و درویشک برغوچي با بیست سوار بمعاونت پیادگان سوار افگن از حصار بیرون تاختند و آتشِ کین و رایتِ فتح مبین * مصرع *

* بر افروختند و بر افراختند *

از مخالفان طغي بوغا بهادر با شمشیر کشیده حمله کرد و آقتمور بهادر راه او گرفته بیک ضربش از پا در آورد و در سپاه امیر موسی جواني اوزبکي بود بغایت متهور و دلاور پندارِ پهلواني در دماغ و غرورِ جواني در سر گرزي که کوه البرز از تاب زخمش بلرزیدي در چنگ آهنگِ جنگ کرد قران بوغا از سرِ تهور پیش رفته هردو دست او را چنان بگرفت که پای از جای نتوانست داشت

(۱) چنین است در پنج نسخ و دریک نسخه بجای آن (درعها) صحیح کرده شده است *

تا یکی دررسید و او را بشمشیر هلاک بگذرانید * * نظم *

هرآنکو بمردیٔ خود دل نهاد * زناگه غرورش دهد سر بباد

و امیر ساربوغا و ایلچی بهادر کمانِ کین بزه درآوردند و از بالای دروازه تیرباران کردند * * نظم *

زشستِ خدنگ افگنان خاست جوش
کمان گوشها گشت همراز گوش

هوا پر ز زنبور شد تیر پر
خدنگین تن و آهنین نیشتر

تیرِ بهادران از بالای حصار چون کارِ دشمنان رو به نشیب آورد و جانِ مخالفان از نقبی که پیکان می‌زد بیرون جسته عزمِ عالم بالا میکرد *

* نظم *

ز پیکان دلِ جنگ جویان بخست
ز انبوهِ جان راهِ گردون به بست

سپاهِ دشمن از بیم تورها انداخته کیپنگها(۱) در سر کشیده بجستند و بخندقی که از برای حزم و احتیاط کنده بودند پناه جستند لشکر منصور ایشانرا ازانجا نیز رانده از خیمهای شان بگذرانیدند و در کوچهای شهر دوانیدند * * نظم *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجای کیپنگها (کبکها) است کیپنگ لفظ ترکی است بمعنی جامه و کبک مرادف کول است یعنی پوستینی که از گوسپندِ پیر سازند *

گریزان شدند از دلیران همه * چو از شیر غرنده آهو رمه

باز از سپاه دشمن توکل با صد مرد از طرفي دیگر حمله آورد و پیادگان مخالف دست جلادت به تیر باران کشاده لشکر ظفر قرین را برگردانیدند صاحب قران کامگار با پانزده سوار از حصار بیرون تاخت و سپهر از بیم بلرزید و فرّ دولتش بهادران را قوتي تازه و شوکتي از نو بخشید ایلچي بوغا و بهرام متوکلانه روی بتوکل نهادند و او پاره دیوار را پناه ساخته بود و نشسته ایلچي بوغا از بالای دیوار شمشیر برو حواله کرد و او سر کشیده رو بگریز نهاد دران حال از جمله دلاوران لشکر منصور خراساني نادانسته شمشیر فرود آورد و روز حیات بهرام از آسیب حسام او بشام رسیده کارش تمام شد و لا مرد لقضاء الله * * نظم *

گر نیست اجل دشمن جان یار ملک خوست
چون وعده رسد دوست چو دشمن بکُشَد دوست

آخر الامر از فر دولت روز افزون امیر موسی با هفت هزار سوار که درین جانب بباد حمله پیاپي آتش پیکار افروخته بودند آب روی ناموس ریخته و خاک عار برفرق روزگار خود بیخته از پیش اندك نفری از عساکر گردون مآثر پشت دادند و رو بگریز نهادند و مجموع پراگنده و متفرق گشتند اما ملک بهادر با پنج هزار مرد از لشکر قروناس از طرف دروازه خزار هنوز استاده بودند حضرت صاحب قران موید مظفر گیتي ستان با شصت کس روی شجاعت بسوی ایشان

آورد مالک چون دید که آنحضرت متوجه انتقام اوست پای قرارش از جای رفته دست عجز در دامن فرار آویخت و بی آنکه شمشیر بر کشد سپر انداخته روان بگریخت و بقبتول خود شتافت که در گنبد لولي بود حضرت صاحب قران عنان دولت بآن صوب تافت و چون شیر غران از عقب او روان شد ایشان چون سیاهي سپاه آنحضرت از دور بدیدند درانجا هم نتوانستند ایستاد متفرق و پریشان گشته رو بگریز نهادند زهے عنایت بے نهایت الٰهي وزهے فیض فضل و رحمت نا متناهي که یک کس را بمزید لطف مخصوص گردانیده آن مایه قوت و شجاعت ارزاني دارد که با دویست وچهل و سه مرد باختیار نه برسبیل اضطرار روی مقابله و مقاتله بدوازده هزار سوار خون خوار همه دشمنان کینه دار نهد وچون برسد بدو شبانه روز شهر و حصار ازیشان بستاند و اهل و عیال اسیر کرده مال و منال بتالاند(۱) وهمه را بزخم تیغ آبدار آتشبار متفرق و پراگنده گرداند و همچنان بنفس مبارک درپي ایشان تازد و بهادران را اندازد و اسیر سازد و این حکایتي است واقعي که صحتش بتواتر پیوسته و درمجلس تحریر بعضی ازان مردم که براے العین این احوال مشاهده کرده اند بي مداهنت تقریر مي کنند نه از قبیل لاف و گزاف که فردوسي درشاهنامه برای سخنوری و فصاحت گستری بربعضي مردم بسته و درنظم

(۱) یعني غارت و تاراج کند و دریک نسخه بجای بتالاند (غارت کند) است *

قصه یوسف علي نبینا و علیه الصلوة و السلام خود معترف شده وانصاف داده که *   * نظم *

زهر گونهٔ نظم آراستم * بگفتم دران هرچه خود خواستم
اگرچه دلم بود ازان بامزه * همي کاشتم تخم و بیخ بزه
ازان تخم کشتن پشیمان شدم * زبان را و دل را گره بر زدم
که آن داستانها دروغ است پاک * دوصد زان نیرزد بیک مشت خاک
برین مي سزد گر بخندد خرد * زمن خود کجاکي پسندد خرد
که یک نیمهٔ عمر خود گم کنم * جهاني پر از نام رستم کنم
چه باشد سخنهاي برساخته * شب و روز اندیشه پرداخته

والحق این معذرت وانصاف ازان بدیع مقال بي همال هم از دلایلِ وفورِ فضل و کمالِ اوست *   * نظم *

که جاوید فردوسي آسوده باد * بجائي که نامش بآن مژده داد

القصه چون بنیروي اقبال فرخنده فال رایتِ شوکت و اقتدارِ معاندان که باوج تجبر واستکبار برافراشته بودند نگونسار شد و نقوشِ مباهات و افتخارِ معارضان که باستظهارِ کثرتِ اعوان و انصار برلوحِ تصور و پندار نگاشته داشتند بآبِ تیغِ آتشبار بکلي شسته گشت لشکرِ مخالف یکبارگي پشت عجز بهزیمت داد و امیر و نوکر و سردار و لشکر روي اضطرار بصوب فرار نهادند حضرت صاحبقران امیر جاکو و امیر حاجي سیف الدین را فرمود تا تنگ چگچک تکامشي کرده از گریختگان آنچه توانند بدست آورند ایشان دران باب اندک توقفي

روا داشتند صاحبقران کامیاب چون آفتاب که بي لشکر بر حشر اختر زند و چون شیر که بسر پنجهٔ قوت خویش شکار افکند بي درنگ از پي مخالفان تاخت کرد و امیر داوٗد چون ظفر در مقدمه روان شد و از طرف یافي صد سوار دلاور که قفاي لشکر خود را نگاه میداشتند از آمدن ایشان آگاه گشتند و دوقُوشون شده جُرنغار شان ایلچي بوغا را رانده بر گردانیدند و بُرنغار بر صاحبقران کامگار حمله آورد نهنگ مردم خوار یعني شمشیر آبدار آتش کردار در دریاي دست حضرت صاحب قراني آغاز سر افشاني کرد ایشان چون پشه از پیش باد صرصر چنان گریزان شدند که از مشاهده آن سپاه جرنغار نیز که جلادتي نموده بودند و ایلچي بوغا را رانده از بیم في الحال بگریختند و کوتلها و اسپان ایشان همه بدیگر غنایم عساکر منصوره مضاف شد * * نظم *

بهر جا که رو کرد صاحب قران * ظفر تاخت با او عنان در عنان

و آرزو ملک آغا که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسي بود باملک بهادر همراه گشته گریخته میرفتند صاحب قران فلک اقتدار از عقب ایشان روان شد و ملک را آواز داد که از سر خون تو اگرچه ریختني است گذشتم عورات را از خود جدا گردان ملک چون مژدهٔ امان جان شنید بامتثال فرمان مبادرت نمود و قضیه من نجا براسه فقد ربح را غنیمت شمرده ازیشان جدا گشت و چون باد بشتاب برفت عورات همچنان مي تاختند و صاحب قران سپهر اقتدار یک تنه آفتاب وار ازپي ایشان میرفت و با ایشان نوکري بود عاشق تاز

نام کمان و تیر در دست وگرچه دران کار دستی نداشت و چون
حضرت صاحب قران نزدیک میشد تیر در کمان نهاده می کشید
و نمي انداخت آنحضرت از اندیشه آنکه او تیر اندازي نیک
باشد و اگر زخمي رسد محل ملامت و سرزنش بود که از براي طمع
در زن و مال زخم خورد احتراز می کرد و بسیار پیش نمیراند
ناگاه از قضا بار گیر جهان نوردش را جو گرفت و برجاي بماند
و دران حال دولتشاه بخشي برسید وسپر در سر کشیده از پي
عورات بدوانید آن شخص که کمان داشت بضرورت تیري بینداخت
وعیب وعارش دران کار ظاهر شد دست از کوشش باز داشت
و با زنان رو بگریز نهاد و دولت شاه هرچند از عقب ایشان تاخت
نرسید و دران وقت آرزو ملک آغا حامله بود نه ماهه بقومان
آغا و همانا سعادت آن فرزند ارجمند بود و السعید من سعد في
بطن امه که دست تعرض قاصدان بایشان نرسید چه در محکمه
قضا عقد ازدواج آن بانوي عالي شان با حضرت صاحب قران رقم
تقدیر یافته بود چنانچه مشروح بوضوح خواهد پیوست و آنحضرت
از آقوبي که قریب قزلقاق است مراجعت فرموده معسکر ظفر پناه
را از فرّ نزول همایون بیاراست و امیر جاکو و امیر سیف الدین ازان
توقف که در امتثال امر نموده بودند خجلت زده و پشیمان شدند و تا
فرمان قضا جریان بجا آورده باشند ببالای آب جکدالیک در عقب
دشمنان تا تنگ چکچک بتاختند و هزاره جلایر و جمعي دیگر را

که گریخته می رفتند باز گردانیده بیاوردند * * نظم *

بر هرطرف که چشم نهی جلوهٔ ظفر * و ز هرجهت که گوش کنی مژدهٔ سرور

حضرت صاحب قران آن زمستان قرشي را بسعادت و سلامت محل توقف و اقامت ساخت و سایه مرحمت و احسان برحال اهالي و سکانِ آن دیار انداخت رعایا را استمالت نمود و بسعي درباب عمارت و زراعتِ ولایات اشارت فرمود ومحمود شاه را بحکومت بخارا فرستاده تا آن طرف راضبط کرده معمور گرداند و خراج و اموالِ آن بخزانه عامره رساند و نیکپی شاه را که در خراسان پریشان مي گردید نشان فرستاده طلب نمود وآمویه را با توابع باو ارزاني داشت واز میامنِ تربیتِ آن حضرت حاکم جای خود گشته بضبط آن مشغول شد و علي یسوري که با یسوریان سرگردان مي گشت در بخارا بمحمود شاه که داماد او بود پیوست حضرت صاحب قران چند نوبت علي ویسوریان را تفقد فرموده طلب داشت و ایشان بسعادتِ امتثال مستسعد نگشتند و امیرموید حرم خود را شیرین بیگ آغا بطرف ماخان روان کرد و ترمچي بخشي نیز کوچ خود را با ایشان بفرستاده و در اثناء طریق راه غلط کردند وبسي اسپ و الاغ ازان سبب تلف شد تا کسي را که خبیر بود دران راه بفرستادند و ایشانرا سرکرده در ماخان به اغرق همایون رسانید *

ذکر لشکرکشیدن امیرحسین بجانب حضرت صاحب قراني

چون امیر موسی از هدمهٔ جلادتِ بهادرانِ حضرت صاحب قران

هزیمت یافت با سپاهِ شکستهٔ بسوی امیر حسین شتافت و صورت واقعه را درست باز راند امیر حسین ازان معنی متعجب بماند و بغایت هراسان و اندیشناک شد و بتعجیل هرچه تمام تر لشکر خود را جمع آورده از سالی سرای متوجه آن حضرت گشت و امیر اولجایتو اپردی و جهانشاه پسر تایغو و پولاد بوغا و ده هزار مرد قروناس با امیر موسی از پیش روان ساخت و ایشان از قهلغه گذشته به نزدیك تنگ چکچك فرود آمدند و به ترتیب کارِ رزم و پیکار مشغول شدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع یافت بعزم شبخون متوجه ایشان گشت و از راه یلغوز باغ که در دشت وراغ در فراز و نشیب آن *   * مصرع *

* گفتی که لقمه ایست جهان در دهانِ برف *

بآهن نعل اسپانِ خاره سم سیم برف بوسندان زمین کوفته سکهٔ چستی و چالاکی زدند و چند کس را از راهِ بالا بزبان گیری ارسال فرمود تا کیفیتِ احوال دشمنان بتحقیق باز دانند ایشان بیست مرد از طرف یاغی گرفته بیاوردند و بعد از استکشافِ خبرِ لشکر چنان معلوم شد که ایشان در شب از تنگ چکچک عبور کرده در جکدالیک فرود آمده اند صاحب قران کامگار رعایت حزم را باز کسی فرستاد و بعد از تحقیق به یقین پیوست که امیر موسی و امیر اولجایتو و دیگر امراء ده هزار سوار مکمل را ترتیب داده بر بالای آق قیا صفها کشیده استاده اند حضرت صاحب قران را دران وقت زیاده از

دویست کس ملازم نبود به نیروی شجاعت صف لشکر بر آراست و روی توکل بر ایشان نهاد و چون لشکر یکدیگر را بدیدند از طرفین سورن انداختند حضرت صاحب قرانی از الهامِ تایید آسمانی اندیشه فرمود * نظم *

کس از آزمایش نیابد جواز * نشیب آیدش چون رود بر فراز

بعد از چنان فتحي نامدار که تا انقراضِ عالم طغرای کار نامه پادشاهانِ گردون اقتدار و دیباچهٔ مناقبِ جهانداران در هر روزگار خواهد بود اقدام بر چنین جنگي نمودن مصلحت نیست علی الخصوص در مبادی حال چه بتجربه که آئینه یقین نمای عقل است روشن شده که هر دولتِ عظیم که آستینِ مآثرش بطرازِ ثبات مزین و نامه مفاخرش برقمِ دوام مُعَنون خواهد بود مبادي آنرا از تقلباتِ گونا گون چاره نباشد بدرِ عالم افروز فتح بدر را در عقبِ هلال واقعه جگر سوز احد از کوه بر آمد و آفتابِ جهان تاب سلطنت سلیمانی را ابر استیلاء دیو کبر به پیش در آمد * نظم *

دولت آن به که اُفت و خیز بود * دولتِ تیز رست خیز بود

لا جرم آن حضرت دران حال چون دشمن آگاه شده بود و مجال شبیخون نمانده مراجعت اولي دانست از راهِ کوردنک روانه شد و لشکرِ مخالف بآن غلبه و کثرت اگرچه معاینه دیدند که ایشان اندك نفري بیش نیستند اصلا از جای خویش پیش نیامدند و کس از عقبِ ایشان نرفت حضرت صاحب قران بقرشي معاودت

فرمود و ازانجا متوجه بخارا گشت علي يسوري و محمود شاه
اقامتِ رسمِ استقبال واجب دانستند و بقدمِ عبوديت پيش آمده
وظيفه خدمتگاري بجاى آوردند و موكبِ همايون بسلامت و
سعادت بشهر بخارا نزول فرمود امير جاكو بسبب آنكه پيش ازين
محمود شاه را بردمِ اسپ بسته دوانيده بود و پيش و پس چوب
زده ادبي بليغ كرده برجانبِ او اعتماد نداشت و بصورتِ دولت
خواهي برخاطر خطير حضرت صاحب قراني مي نگاشت كه
مصلحت وقت توجه صوب خراسان است و هرچند مبالغه نمود
آنحضرت قبول نفرمود امير جاكو و امير سيف الدين وعباس بهادر
متفق شدند و بے استجازه بطرف خراسان بماخان رفتند بعد از
چند روز خبر ببخارا رسيد كه منغلاي امير حسين امير موسي و امير
اولجايتو با لشكرِ گران نزديك رسيده اند حضرت صاحب قران
با علي يسورے و محمود شاه فرمود كه صلاحِ دولت و مملكت
و مقتضاے شجاعت و جلادت آنست *   * نظم *

كه ما لشكر از شهر بيرون بريم * بران جنگ جويان شبيخون بريم

ايشانرا قوتِ ارتكاب آن امر خطير نبود اتفاق ننمودند و عرضه داشتند
كه ما بندگان مصلحت دران مي بينيم كه جاى را نگاه داريم و چون
دشمن برسد بدفع و معارضه ايشان قيام نماييم حضرت صاحب قران
چون آثارِ خوف و بد دلي ازيشان مشاهده فرمود و بر ثباتِ قدمِ
ايشان نيز وثوقي نداشت ازانجا نهضت نمود و عازم خراسان شد

و چون بلب آب آمویه رسید از اتفاقات حسنه ده کشتي از بالای آب مي آمد فرمان داد تا آن کشتیها بگرفتند و از آب عبور کرده و بچول درآمده و از مرو گذشته در ماخان بسعادت و اقبال به اغرق همایون پیوست *

ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را

چون امیر حسین با لشکر ببخارا رسید علي و محمود شاه باستظهار معاونت اهالي شهر بضبط و محافظت حصار مشغول شدند و لشکر بیرون حصار را درمیان گرفته جنگ در انداختند و مردم شهر جلادت نموده از دروازه کلاباد بیرون آمدند و روی جسارت بمحاربه ایشان نهادند امیرحسین از راه خداع و مکر با لشکر هزیمت نموده تا مزار شیخ عالم سیف الدین باخرزي قدس سره باز گشتند مردم تاجیک بتصور آنکه لشکر گریخته میرود بی تحاشی با اسلحه و تبر و فلاخن از پی ایشان بشتافتند لشکر باز گردید و بیک حمله همه را تا دروازه رانده بسیاری ازان زیاده سر انرا بدست قهر از پا درآوردند و بقیة السیف که بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون بردند و تیر و کمان انداخته بسوراخها و کاه دانها خزیدند و دم درکشیدند *

* نظم *

* هر سر سبک که او نه نشیند بجای خویش *

* از دست روزگار به بیند سزای خویش *

علي و محمود شاه خواستند که باز حشري جمع آورند و بمحافظت شهر قیام نمایند هرچند دران باب سعي نمودند و مردم را طلب داشتند کسی بسخن ایشان التفات نکرد شب بضرورت دروازه باز کرده بیرون جستند وراه ماخان پیش گرفتند آستین دولت از دست فرصت داده بودند دامن عجز بدندان اضطرار گرفته ازپی مي بایست دوید *

* نظم *

* شوربختي که دهد دامن اقبال از دست *
* زود باشد که ازان غصه گریبـــان بدرد *

امیرحسین بکاول ازعقب ایشان روان کرد و تا کنار آب تاخته بیشتر نوکران ایشانرا فرود آوردند و تمام اموال وچهارپایان باز گرفتند علي و محمود شاه سوار وجمعي نوکران پیاده به بسی مشقت جان بیرون بردند و از آب عبور نموده بچول درآمدند و از مرو گذشته در ماخان بسعادت بساط بوس حضرت صاحب قران مستسعد گشتند از هرگونه تقصیرات خویش منفعل و شرمسار و بالطف و مرحمت آنحضرت خوشدل و امیدوار مراحم خسروانه جرایم ایشانرا رقم عفو کشیده نوازش بسیار فرمود و باسپ وجامه سرافراز گردانید و بعزم شکار سوار شده ایشانرا در سلک ملازمان انتظام بخشید و امیرحسین راچون بخارا مسخر شد چند روز درانجا توقف نمود و بعد ازان امیر خلیل را با دیگر امراء و لشکرے غلبه بمحافظت آنجا باز داشت و بسالی سرای مراجعت نمود و حضرت صاحب قران فرمان داد

تا نیستانهای ماخان را آتش زده بسوختند و چون باز از نو سبز شد اسپانرا فربه گردانیدند *

گفتار در عبور نمودن حضرت صاحب قران از آب آمویه و گرفتن نیکپی شاه و تاخت فرمودن بر لشکرِ قروناس و شکستنِ ایشان

درین اثنا بمسامع آن حضرت رسید که نیکپی شاه که از میامنِ التفات بندگانِ حضرت از ذل آوارگي خلاص شده و در آمویه و توابع که جای اصلي اوست بعز حکومت تمکن یافته بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی پای از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده و سر بطغیان و عصیان بر آورده و هرکرا میداند که احرامِ توجه این حضرت بسته از نوکرانِ آنحضرت وغیرهم مي گیرد و محبوس داشته نمي گذارد که بگذرد حضرت صاحب قران را از استماعِ این خبر نایرهٔ غضب اشتعال یافت و از راهِ تورت کول با شش صد مرد شبگیر کرده روان شد و چون بلبِ جیحون رسید هنگام آب خیز بود و سیل بغایت بسیار و تیز * * نظم *

* بدیدار کُه موج و دریا نشیب *
* بتگ چرخ کردار و طوفان نهیب *
* چو باد از شتاب و چو آتش ز جوش *
* چو مار از شکنج و چو شیر از خروش *

آن حضرت بنفسِ مبارک محل گذر طلب کرد و نظر احتیاط

بهر طرف آورده و برده از پایان بوردالیغ جای گذار اختیار فرمود
و امراء را فرمان داد که با چهار صد سوار بطرف نشیب آب روان
گردند و خود با دویست کس چاشتگاه بر آب زده آخر پیشین ازان
جانب بشناه بیرون آمدند و ازانجا شبگیر کرده سحرگاه اطراف
و جوانب آمویه که نیکپی شاه آنجا بود فرو گرفتند و او مردی دلیر
بود پهلوان و چابک سوار تیر انداز سخت کمان دست جلادت
از آستین کوشش برآورد اما شامت کفران نعمتش دامن دولت
گرفت و سعادت یاری نکرد اول تیرکه بینداخت زه کمانش بگسست
و تیرش بر سپر خطای[1] بهادر آمد و دورکه و خطای بهادر در رسیدند
و او را دستگیر کردند سبحان الله زه کمان گوئی از تار پیمان خود
تافته بود که بس زود بگسست و تیر مکر از چوبهٔ تدبیر خود تراشیده
بود که بسپر خطا باز خورد حضرت صاحبقران فرمان داد تا کشتیها
بآن طرف روان کردند امراء با چهار صد مرد که بر حسب فرمان
بآن طرف آب بودند بکشتی بگذشتند حضرت صاحب قران را
در اثنای این احوال معلوم شد که لشکر قروناس در نواحی بخارا
نشسته اند همت عالی اقتضای آن کرد که بعطفه عنانی خرمن
جمعیت ایشان بباد تفرقه بردهد به نیروی تایید شبگیر کرد و بموضع
پیرمس بایشان رسید * * بیت *

---

(۱) چنین است در سه نسخه و در سه کتاب دیگر بجای آن (ختای)
بتای قرشت است *

دو لشکر چنان درهم آویختند * که از آهن آتش فرو ریختند
تو گفتی هوا لاله کارد همی * ز پولاد بیجاده(۱) بارد همی

باد حملهٔ سپاه نصرت پناه از گرد راه خاک ادبار بر دیدهٔ شوکت مخالفان پاشید و نسیم فتح از مهب عنایت الهی بر رایت ظفر پیکر وزید امیر خلیل که مقدم لشکر قروناس بود مقهور و مغلوب شد و تمام لشکر متفرق و پراگنده شدند * * نظم *

* دولتش بسیار ازینها کرد و تا باشد کند *
* کین هنوز از پرتو صبح جمالش لمعه ایست *

موکب همایون ازانجا مظفر و منصور در کهف حفظ ملک غفور بسعادت معاودت فرمود و از آب گذشته مدت یکماه بر سر چاههای موضع قراول توپه توقف نمود و ازانجا عازم ماخان گشت و نیکپی شاه نقد روان جان بحواله دیوان قهر و انتقام از وجه جنایت کفران نعمت بقابض ارواح فرود آورد * * مصراع *

* هرکس که چنان کند چنینش آید پیش *

و هرآینه * * نظم *

* هرکو ز ولی نعمت خود روی بتابد *
* روزی بکشد کیفر و چاره نیابد *

گفتار در فرستادن صاحب قران گردون جلالت امیر جاکو را پیش ملک حسین برسالت

(۱) بیای مجهول ـ سنگریزه ایست سرخ که ما نند کاهربا جذب کاه کند *

چون حضرت صاحب قران از مرو گذشته ماخان مضرب خیام نزول همایون گشت امیر جاکو را برسالت پیش والي هرات ملك حسین فرستاد ملک مَقْدَمِ او را باعزاز و احترامِ تمام تلقي نموده از شرایطِ مراعات و محافظتِ جانب او هیچ دقیقه فرونگذاشت و نسبت با حضرت صاحب قراني اظهار هواداري و محبت جاني کرده درباب موافقت و مظاهرت مبالغه ها نمود و استدعا فرمود که من بسرخس مي آیم اگر ایشان ازان طرف تشریف آرند بنیادِ مودت و موالات استحکام پذیرد و عقدِ موافقت و ارکانِ معاضدت بعهد و پیمان موکد و مشید گردد و چون امیر جاکو مراجعت نموده آن سخنانرا بعرض رسانید و حضرت صاحب قران پیش ازان مصاحب امیر حاجي برلاس بآن طرف رسیده بود و برعادتِ ناپسندیده و شیمه غدر که ازان دودمان در هر زمان بظهور آمده اطلاع یافته چه امیر نو روز پسر ارغون آغا که در زمانِ سلطنتِ قران خان صاحبِ حَلّ و عقد ممالکِ خراسان بود عمِ ملک حسین ملک فخرالدین که پدرش ملک شمس الدین کرت او را درقلعه خستار غور بند کرده بود از پدرش طلب داشت و از قلعه خلاص کرده تربیت فرمود و دخترِ برادرِ خود را امیر حاجي باو داد و حکومتِ هرات باو تفویض فرمود و کارِ او ازان تربیت بالا گرفت و چون مزاج قران خان با فساد بدگویان بر امیر نو روز متغیر شد و برادر و خویشان او را در آذربایجان بقتل آورد و امیر قتلغ شاه مغکغوت و دیگر امراء را

بقصد امیر نوروز بخراسان فرستاد او بنابر حقوق بسیار که بر ملک
فخرالدین داشت و پیوند که با او کرده بود از طوس پناه بهرات برد
و ملک فخرالدین با او تجدید عهد کرده بغلاظ ایمان موکد گردانید
و با این همه چون امیر قتلغ شاه بدر هرات رسید ملک فخرالدین غدر
ورزید و امیر نوروز را بدو سپرد و بقتل آوردند و برادر ملک فخرالدین
ملک غیاث الدین که پدر ملک حسین بود در عهد سلطان ابوسعید
با امیر جوپان سلدوز که مربي او بود همان طریقه سپرد و او را
و پسرش را جلاو خان که از سلطان ابوسعید گریخته پناه بدو برده
بودند و بایشان عهد کرده به بیداد بکشت و عجب تر آنکه امیر
جوپان پیوسته نکوهش رای امیر نوروز کردي که بطایفهٔ غدار پناه
برد وسعت پشت اسپ بضیق چهار دیوار حصار بدل کرد و خود
عاقبت همان کرد که اوکرد بعینه همان دید که او دید اذا جاءالقضاء
عمی البصر * بیت *

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه زیرکان کور گشتند و کر

واین حکایت در مقدمه بتفصیل گزارش پذیرفته غرض آنکه حزم
و کاردانی حضرت صاحب قراني بعد از اطلاع برین معاني رخصت
ملاقات و مخالطت با ملک نمي داد ومحاسن خصال خسروانه روا
نمي داشت که مباسطت و تودد او بعدم التفات و اعراض کلي مقابل
گردد بنا برین فرزند ارجمند نور حدقه سلطنت و جهانداري و نور
حدیقه ابهت و کامکاري امیر زاده جهانگیر را مبارک شاه سنجري ملازم

کرده پیش ملک فرستاد و بروفق اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها سخنان محبت امیز مهر انگیز اورا جوابي مناسب آن پیغام داد که چون بردین داري و نیکو کاري ملک وثوق و اعتماد حاصل است فرزند را پیش او فرستادیم و متعلقان را با اغرق درین مملکت خواهیم گذاشت و درخاطر چنان است که عنان عزیمت بصوب دیار اصلي معطوف گردد یقین که دررعایت و محافظت ایشان انچه مقتضاے مکارم ملکانه باشد بظهور خواهد پیوست * * ع *

* نباید از بزرگان جز بزرگي *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قراني بماوراء النهر و شکستن لشکر امیر حسین

چون سابقهٔ عنایت رباني منشور سعادت حضرت صاحب قراني را بطغراى فحواي بهجت افزاي و جعلنا کم خلایف فی الارض موشح گردانیده بود همتِ بلند جنابِ آنحضرت سر نهمت بآن فرو نمي آورد که همچون سلامت جویان بما مضي قرار گرفته بمجرد انتظام اسباب دولت و کامراني قناعت نماید و مانند آسایش پرستان فرصتِ عیش غنیمت شمرده لذّاتِ جسماني طلبد و بزمِ عشرت و شادماني آراید * * شعر *

نحن اناس نعشق المکارما * لسنا نحب الشعر والمباسما

درین وقت باوجود آنکه تمامت ممالک ماوراء النهر در حوزهٔ تصرف و تسلط مخالفان و معاندان بود و درهر موضعي گروهي انبوه از لشکرِ

دشمن تمکن یافته هرکس جاي خود را بجد تمام محافظت مي نمود
صاحب قران سپهر اقتدار عزم آن دیار جزم کرده باستظهار عون پروردگار
سوار شد و باشش صد کس شب گیر کرده روي توکل براه آورد وچون
از آب جیحون بگذشتند شبگیر کرده نزدیك صبح به نیستان رسیدند
وان روز در اندرون چهار باغي کمین کرده توقف نمودند تا اسپان از رنج
راه بر آسودند و از موضع جویباري شبگیر کردند و از طرف خزار قرشي
را در میان گرفتند وجمعي از نوکران امیر موسي آنجا بودند همه را
دستگیر کرده در قید اسار در آوردند خویشان قیصر وانا بخلك و کوده
و اردو شاه باقوم خود بگریختند وکدورکه وشیخ علي بهادر بابا زرگانان
بتصور آنکه از یاغیانند جنگ کردند وغالب شده چهار تنگ کمخا
غنیمت گرفته پیش حضرت صاحب قران آوردند آنحضرت فرمان داد
تا تمام آنرا بصاحبانش باز گردانیدند و بکم و بیش دران تصرفي نرفت
و ازلشکر قروناس پنج هزار مرد درموضع قوزی منداق نشسته بودند
وامیر سلیمان یسوری بایشان ملحق شد وبراتخواجه و هندو شاه نیز
بالشکر بایشان پیوستند وانا بخلك وکوده از [illegible] خزار گذشته پیش
ایشان رفتند وحضرت صاحب قراني ازین احوال آگاهي نداشت
آفتاب زردی از قرشي بسعادت سوار شد ونیم شب به نوقت رسید
ودرانجا خبر لشکر قروناس وکثرتي که پیش ایشان جمع آمده بشنید
وجانب حزم رعایت نموده فيالحال از میان عمارات و دیوارها بیرون
فرمود و آن شب در ظاهر نوقت بصحرا توقف نمود * * نظم *

دگر روز چون گنبدِ لاجورد * بر آورد و بنمود یاقوت زرد
رایتِ نصرت شعار ازانجا بسعادت روان گشت درین اثنا امیر جاکو از اسپ بیفتاد و چنان آزرده و مجروح شد که مزاجش از نهجِ استقامت انحراف یافت حضرت صاحب قران سی سوار مکمل همراه او کرده بماخان فرستاد و روی همت راسخ آساس بجنگ قروناس آورد امراء و بهادران همه دران عزم متفق و یکدل شدند مگر علی یسوری که آن رای را مستصوب نبود و مصلحت نمی دانست خویشانش این معنی بعرض صاحب قران رسانیدند و آن حضرت اورا بجبر تکلیف کرده سوار ساخت و شیخ علی بهادر و آقبوغا بهادر را با شصت مرد برسم منغلای روان گردانید و از جانبِ مخالف هندو شاه با سیصد سوار مقدمهٔ لشکر بود منغلای جانبین بهم رسیده دریکدیگر آویختند و بباد حمله آتشِ پیکار افروخته بآبِ تیغ خاکِ معرکه با خون بر آمیختند * * نظم *

چو ابر و هوا درهم آویختند * چو باران زتن خون فرو ریختند
زخونِ دلیران و گردِ سپاه * زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

تاییدِ آسمانی سپاهِ حضرت صاحب قرانی را با قلتِ عدد فتح و فیروزی کرامت فرمود و منغلای دشمن را رانده بقُول ایشان رسانیدند و چون این فتح روی نمود آنحضرت فرود آمد و اسپانرا آسایش دادند و در همان روز وقت پیشین بسعادت سوار شد و شش صد مرد را هفت قوشون ساخت و چون سپاه ظفر پناه از معارضان بعدد بسیار

کم بودند لشکریان را دل داده استمالت نمود و جهت ترغیب ایشان بکوشش و نبرد بلفظ گوهر بار در آورد که امروز روزِ بزم وعشرتِ مردان است * * نظم *

* بزمِ مردان عرصهٔ رزم است وعشرت داروگیر *

* باده خونِ دشمن وجامِ دمادم تیغ وتیر *

وامیر داؤد وامیر ساربوغا و حسین برلاس وامیر سیف الدین وعباس بهادر وآقبوغا بهادر و هندو وایلچی ودورکه وشیخ علی بهادر وعلی یسوری وجوبین ومحمود شاه هریک را بجای خود باز داشت وبنفس مبارک بقراولی پیش رفت وچون یاغی نزدیک رسید جرنغار وبرنغار تربیت داده قُوْل را بفرّ شکوه خویش بیاراست وفرمود که هنگام جنگ باید که سه جوق شده حمله بریم وچون سپاهِ طرفین دستا دست شدند مولانا بدرالدین وپسرش بگریختند وعلی یسوری با دو نوکر رو بگریز نهاد حضرت صاحب قرانی بتایید ربانی حمله کرده * * نظم *

در افگند خود را دران کارزار * چو شیری که گور افگند در شکار

چو خورشید تیغش درخشنده شد * عدو چون ستاره پراگنده شد

کسی را که ایزد بود کارساز * زیاری لشکر بود بی نیاز

شکست آن جهان جوی نصرت پناه * چنان لشکری را باندک سپاه

لشکری بآن کثرت وشرکت ساعتی داد مقاومت نداد ند وازیک حمله صاحب قران گیتی ستان پشت فرار نموده رو بهزیمت نهادند سپاهِ

ظفر پناه تکامشي کرده تا جکداليك برفتند وکلانتوان ايشانرا بدست آورده بسي غنايم از چهارپايي وغير آن بگرفتند *

* بيت *

جو آن بدسگالان هزيمت شدند * سپه بي نياز از غنيمت شدند

ازانجمله اولجايتو طايخاني وپولاد که با حضرت صاحب قراني سوابق دوستي و اخلاص داشتند دربندولا با مخالفان موافقت نموده آمده بودند لشکريان ظفر قرين ايشانرا به تيغ کين بگذرانيدند و سرها بريده پيش صاحب قران آوردند ووقوع اين حال از کمال مرحمت و افضال بر خاطرِ همايونش گران آمد و فرمان داد تا جسد ايشانرا بشهر کش نقل کنند وعلماء وصلحاى آنجا بر ايشان نماز گزارند وبا وجود عداوت و عصيان که ازيشان بظهور انجاميده بود حقوق دوستي سابق باين مرتبه رعايت کرده شد *

* نظم *

بروزگار همايونِ او محقق شد * که چيست معني لفظِ مکارم الاخلاق

و بعد ازان فتح ارجمند همت عالي عزم آن کرد که دشمنان را مجال نداده برانند و بجلکاى حصار رسانند و لشکرِ آنجا جمع کرده رو بجنگ امير حسين آورند قوتِ قلبِ امراء برفعتِ همتِ آن حضرت وفا نمي کرد باتفاق زانو زده عرضه داشتند که درخواست هواداران دولت خواه و صواب ديد بندگانِ درگاه آنست که اين عزيمت فسخ پذيرد و عنان توجه بصوب سمرقند معطوف گردد عواطف خسروانه سخن ايشانرا بسمع رضا اصغا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قراني بجانب سمرقند بسعادت و كامراني

صاحب قران كامگار لشكر كش و نواحي آن جمع آورده متوجه سمرقند شد و تومال جوق ايغور و طغي شاه را در ولايت كش باز داشت تا بضبط اموال ديواني قيام نموده بسويت و راستي از رعايا مستخلص گردانند و چون رايت نصرت شعار بحوالي سمرقند رسيد اوج قرا بهادر با سپاه امير موسي بيرون آمد و كنار آب رحمت گرفته باستاد حضرت صاحب قران لشكر ظفر قرين را مرتب داشته ميمنه و ميسره بياراست و بنيروي دولت قاهره بيك حمله همه را متفرق گردانيد و آقتمور بهادر از عقب اوج قرا شتافته شمشيري زد اورا كه تمام تيرهاش قلم شد و اوج قرا بهادر از بالاي زين خود را پيچيده شمشير حمايل دار فرود آورد و برسر اسپ آقتمور بهادر زد چنانچه اسپ از پاي درآمد و سوار پياده ماند و اوج قرا گريخته بشهر درآمد صاحب قران نصرت قرين بموضع رقين نزول فرمود و اوج قرا يكهزار و پانصد مرد مرتب و مكمل ساخته باهنگ جنگ بيرون آمد سپاه ظفر پناه صاحب قران گردون اقتدار چون شير غران ببوي شكار روي جلادت بايشان نهادند ايشان از غايت [illegible] هراس پيش از جنگ بگريختند * نظم *

ديارست [illegible] توقف نمود * رخ از دور بنمود و برگشت زود

و چون لشكر گريخته بمحلهاي شهر رسيدند و دربندها را تنگ كرده بودند و كوچها را چوب انداخته چنانچه سوار را مجال گزار نبود از

غایتِ دهشت و ترس اسپان را با زین بتعجیل می کشیدند و تمام
زینها شکسته شد و نکبت زده و مقهور بشهر درآمدند * نظم *

چو نکبای نکبت بایشان وزید * گریزنده هرکس بکنجی خزید

حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال چند روزی در سغد جنت مثال
بموضع فرین کنکر و ساغرج توقف فرمود درین اثنا استماع افتاد
که اولجایتو و پولاد بوغا با لشکر قروناس متوجه شده می آیند بعد
ازین خبر طغی شاه از کش گریخته رسید و تقریر کرد که جمعی بی
خبر بر سرِ ترماجوق تاخته او را گرفته اند و بقتل آورده حضرت
صاحب قران ازانجا نهضت نمود و با لشکر بهرام انتقام بکنار آب یام
فرود آمد و ارغون شاه بورد الیغی که اورا بخبرگیری فرستاده بود بیامد
و یکی را گرفته بیاورد و چون ازو خبر پرسیدند زانو زده جواب داد
که اولجایتو و پولاد بوغا باب توم نشسته اند و امیر حسین با لشکرِ
گران بقرشی رسیده در آینه رای صواب نمای حضرت صاحب قران
که بصیقل توفیق جلا یافته بود مصلحتِ وقت چنان روی نمود
که بحکم الامور مرهونة باوقاتها چند روزی با روزگار ساز کاری
کرده شود تا هنگامِ آن درسد که دشمنانرا بحسام انتقام سزای لایق
درکنار توان نهاد و ما ذلک علی الله بعزیز * نظم *

یاقوت همی قیمت ازان افزاید * کز سنگ بروزگار بیرون آید

بنابرین لشکریرا که ازکش و آن نواحی جمع آورده بود رخصتِ
مراجعت ارزانی داشت و با ششصد سوار که ازان سوی آب

باز ملازم رکاب نصرت انتساب بودند بطرف پایان آب سمرقند روان شد و امیرحسین پیش ازین بامیر موسی پیغام کرده بود که سر راه حضرت صاحب قرانی بگیرد و امیر موسی و اوج قرا بهادر با لشکر در کوکلدار آچیغی فرود آمده بودند و جنگ را آماده گشته و چون آنحضرت برسید لشکر فیروزی آثر حمله کردند و ایشان چون پشه از پیش باد صرصر جسته رو بگریز نهادند و بهزار حیله خود را بسمرقند انداختند حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت شبگیر کرده بساغرج راند و سحرگاه اسپان را آسایش داده سوار شد وشب هنگام درقرچق فرود آمد زمانی برآسود و ازانجا کوچ کرده وقت صبح در موضع تره پونی نزول فرمود و چاشتگاه ایوار کرده شب در میان یکوکنلک رسید و از آب خجند گذشته شب آنجا توقف فرمود و چون کیخسرو وبهرام جلایر که پیش خان جته رفته بودند ازانجا کوچون تمور وشیراول را سر کرده هفت هزار مرد جته آورده بودند و در تاشکنت نشسته حضرت صاحب قران روی توجه بآن صوب آورد و چون فرمان خان نفاذ یافته بود که لشکر وایل آن ولایت پیش بهرام جمع شوند او بحکم یرلیغ دران ولایت مستولی شده بود و چون هوای تاشکنت از غبار موکب همایون آن حضرت عطرسا گشت و بهرام پیش ازین نسبت با حضرت صاحب قرانی دم از موافقت و هوا داری میزد و بر مخالفت امیرحسین با آن حضرت عهد بسته بود و بتقویت و معاونت بندگان حضرت صاحب قران بر ایل و تومان خود حاکم

شده و بر معارضان غالب آمده درین ولا تصور بندگان حضرت آن بود
که او حقوق سابق مرعي دارد و بعهدِ خود وفا نموده در معامله
معارضه و مقابله با امیرحسین بجان بکوشد و او خود اصلا ازان در
در نیامد و نسبت با حضرت صاحب قران رسم خدمتی لایق بتقدیم
نرسانید و با این همه مواضعي که دران نواحي بخاصه شریفه
آنحضرت تعلق داشت بعلت آنکه مال از برای خزانه خان جمع
مي کنم تصرف مي نمود * * نظم *

گفتم که لب تو جان فزائي گندم * افسوس که طرۀ تو دل نیز ببرد

لا جرم غیرت حضرت صاحب قران زبان عتاب باو برکشود و فرمود
که من بسبب موافقت تو مخالفت با خان و امیرحسین آغاز
کردم و بسي خرابي ازان ممر بولایت راه یافت و رعایت جانب
دوستي نموده ترا ازان حال که خود میداني بحکومت رسانیدم و بر
معارضان غالب و مسلط گردانیدم و امروز که اندک قوتي داري
باعتماد عهد و پیمانِ تو اینجا آمدم و مروت و مردمي تو این است
امید بکرم خدای مراد بخش دارم که ترا دگربارۀ بر درِ خود خوار
و محتاج به بینم و عن قریب چنان شد * * مصراع

* و آن خود چه مراد بود کو جست و نیافت *

و امیرکیخسرو از مقدمِ حضرت صاحب قران مبتهج و شادمان گشته
آنحضرت را بخانه برد و طوي داد و آنچه از وظایف هوا خواهي
و جانب داري تواند بود بجای آورد و امیرکیخسرو دران وقت

که پیش توغلوق تمور خان رفته بود خان او را بدامادی خود گرامی گردانیده بود و تومان قتلغ دختر عم زادهٔ خود بیسون تمور خان ابن ابوکن را باو داد و او را ازان حرم محترم صبیهٔ بود رقیه خانیکه نام حضرت صاحب قران درین ولا او را برای فرزند ارجمند امیرزاده جهانگیر خواستاری فرمود و بساط عیش و کامرانی گسترده مدت یکماه بعشرت و شادمانی گذرانیدند *

ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب حضرت صاحب قران و شکسته بازگشتن ایشان

درین وقت خان و امیر حسین با لشکری بے قیاس از قروقاس از شهر سبز گذشته سالار بلاق را مخیم نزول ساخته بودند و امراء معتبر مثل امیرموسی و شیخ محمد پسر بیان سلدوز و اولجایتو پسر اپردی و دیگر بهادران را با بیست هزار سوار بعزم رزم حضرت صاحب قران از پیش فرستاده و ایشان از سمرقند عبور نموده در کنار آب بلنغور فرود آمده بودند و چون امیرموسی و دیگر امراء و بهادران آن سپاه بکرات از حضرت صاحب قران دست بردها دیده بودند و هراس لشکر منصور در دل ایشان جای گرفته سه فوج لشکر از پیش روان کرده بودند تا هر گروهی بر سر راهی نشسته بمحافظت آن طریق قیام نمایند ملک بهادر با سه هزار مرد بموضع سوزن گران آمده بود و آن را نگاه می داشت و جهانشاه با هزار و پانصد سوار در رباط ملک بود و خرمش با هزار مرد در موضع دزق راه تبی قذق محافظت

مي نمود صاحب قران گردون اقتدار چون همگي استظهار بعون عنايت پروردگار داشت از بسياري سپاه دشمن انديشه نمي كرد *

* نظم *

چو سرسبزيش داد يزدان پاك * ورا از سپاهي دشمن چه باك
يكي تن كه با او بود كردگار * نبايد كه انديشد از صد هزار

درين حال باتفاق كيخسرو دو هزار مرد چته همراه كرده روي توكل بدفع مخالفان نهادند و آن حضرت با پانصد مرد از پيش روان شده و از موضع خاوص بيرون آمد و از آب خجند گذشته شبگير كرد و بر جهانشاه و سپاه او شبخون آورد و ايشان را متفرق و پريشان گردانيد و هم دران روز بموضع دزق تاخت و خرمن را رانده وكوفته تمامي اموال ايشانرا بباد تاراج برداد و درانجا زماني توقف فرمود تا اسپان بياسايند و سيصد دوشتي چته را با غنيمتها كه فتوح روزگار شده بود همانجا بگذاشت و بياري تاييد رباني پاي عزم در ركاب توكل آورد و با دويست كس روي همت ملكانه بسوي ملك بهادر نهاد و سي مرد جلد كار ديده از پيش روان ساخت و دوكس را از طرف دست راست و دوكس بطرف چپ بقراولي بفرستاد و بنفس مبارك با صد و شصت و شش سوار در عقب ايشان براند مخالفان چون سي مرد آراسته ديدند كه بي انديشه مي آينده انديشناك شدند و گمان بردند كه مگر لشكر مغول رسيد وغلبه درعقب است سپاه ملك بهم برآمد و روي بگريز نهاد لشكر منصور از پي ايشان تاخته دران چول بسياري از ايشان

را فرود آوردند و چون گریختگان با میر موسی و شیخ محمد و اولجایتو رسیدند ایشانرا بیم و هراس صاحب‌قران دردل وجان قرارگرفته بود *

* مصرع * * گلِ نم دیده را آبی تمام است *

با وجود آنکه بیست هزار مرد مکمل داشتند خوف برایشان غالب گشت و هم دران شب بی توقف شبگیر کردند حالت یوم یفر المرء من اخیه صورت حال ایشان شده کس بکس ناستاد وهر یک از بیم جان بیخود ولرزان می‌تاختند تا پیش امیرحسین دریندولا امیر کیخسرو از عقب حضرت صاحب قرانی کس فرستاد که لشکر جته مسلمانان را غارت کرده و برده گرفته از دزق باز گردیدند و من با صد مرد در رباط منتظر شما نشسته‌ام از وصولِ این خبر گرد ملال بر خاطرِ مبارک آنحضرت نشست و روان بازگشته بامیر کیخسرو پیوست وفرمود که مسلمانان را دردست کافران اسیر گذاشتن روا نباشد و چون رای عقده کشایرا بر تدارک آن واقعه گماشت صلاح دران دید که شصت مرد گزیده کاردان را بفرستد تا از طرفِ کوه خود را بلشکرِ جته نمایند باشد که ایشان متوهم‌شده بشتاب بگریزند واسیران را بآسان ترو جهی ازربقه تسلط کفار خلاص توان کرد آن تدبیر صورت تقدیر بود که خامه عنایت پروردگار بر لوحِ ضمیر آن مرید کام گارنگاشت همان که آن شصت مرد روان شده سیاهی خود را از جانب کوه بنمودند لشکر جته اسیرانرا باهرچه غارت کرده بودند بگذاشتند و بی‌توقف بتاخت بگریختند سپاهِ منصور اسیرانرا با غنایم بی زحمتی بدست آورده

مراجعت نمودند و بدان تدبیرِ لطیف اسیرانِ مسلمانان از تعرض استیلاء کافران خلاص یافتند * * نظم *

نه برحدیقهٔ رایش وزیده باد غلط * نه برصحیفهٔ عزمش نشسته گرد فتور

حضرت صاحب قران بعد ازان نهضت فرمود و از آبِ سیحون عبور کرده در موضع خمرک نزول فرمود چون امراء و لشکریانِ امیر حسین شکسته و برسوائی خسته و پریشان و تازان پیش او رسیدند آتشِ خشمش بر افروخته رایتِ ملامت و زجر بر افراخت و ایشان را سرزنشها کرده گناه کار ساخت و خود از سرکین چون شیر غرین باخان روان شد و چون بآق کوتل رسید از تمام لشکر ده هزار مرد نام دار که در شجاعت و مردانگی هریک خود را ثالثِ رستم و اسفندیار می دانستند بتعیین برگزید و ایشانرا بر جنگ تیز کرده این سخن گسترید * * نظم *

که باید که مردانه جنگ آورید * جهان برجهان جوی تنگ آورید

و برسم منغلای روان ساخته مبالغه کرد که بتعجیل از آبِ خجند بگذرید و آتشِ کین را بباد حمله افروخته با دشمن نبرد آورید * نظم *

سراسر همه دل پر از کین کنید * زکین ابروان را پر از چین کنید

گفتار در گریختنِ لشکر امیرحسین از هیبتِ حضرت صاحب قرانی و بازگشتنِ امیرحسین

چون خبرِ توجه لشکر امیر حسین بحضرت صاحب قران رسید

شامگاهي بود جهان از فراقِ آفتاب و تراکمِ حجاب چنان تاریک که فلک با چراغِ ماه راه نمي‌دید وسحاب از دیده ودمِ حسودِ دولت روز افزون مایه گرفته برقي عظیم مي بارید هوا چون راي مخالفان تیره تر از قار و ابر چون دست دریا نوال صاحب قران سیم بار * * نظم *

* هواپرزمیغ و زمین پرزبرف * زلب ره نبردي سوی‌گوش حرف * عالي حضرت گردون صولت * * بیت *

دران حال شد بي توقف سوار * به نیروے تایید پروردگار

و امیرکیخسرو چون دولت درین کاریار وباتفاق با پانصد مرد روے توکل براه آورده نیم شب بگذار بارسین رسیدند وگذارها را گرفته فرمان شد تا برغو کشیدند و چون قوتِ دولت آسماني هیبتِ حضرت صاحب قراني در دلها انداخته بود چنان لشکري بآن کثرت و شوکت چون رَمَهٔ وحش بمجرد آوازي بهم بر آمدند وهم دران شب از گذارِ آب شبگیر کرده بازگشتند و پیش امیر حسین رفتند * * نظم *

سپه گشته پیشِ سپهبُد خجل * سپهبُد هم از بختِ خود منفعل

و درین اثنا بهرام جلایر بي اشارت و استصوابِ حضرت صاحب قران کامیاب و کیخسرو از تا شکنت با لشکر جته باز گشت و بجانب سیرام رفت و چون اغرق صاحب‌قران و (۱) ازان کیخسرو پیش بهرام بود

---

(۱) چنین است درپنج نسخهٔ ودر یك نسخهٔ لفظ (ازان) قبل کیخسرو نیست *

ایشان نیز از عقب با مردم خود عنان عزیمت بآنصوب تافتند و چون بسیرام رسیدند در قریه چمی کنت اغرق خود را یافتند و بهرام پیش از وصول حضرت صاحب قران ازانجا رفته بود آنحضرت ساربوغا و آقبوغا بهادررا بجانب جته پیش امیر شمس الدین و حاجی بیگ فرستاد بطلب لشکر و بعد از تامل و استشاره در اختیار موضع قشلاق کیخسرو باترار رفت و حضرت صاحب قران با شش صد مرد خاصه بازگشته زمستان بسعادت و اقبال در تاشکنت که فردوسی در شاهنامه آنرا بهشت کبلک خوانده و چاچ و شاش نیز گویند بگذرانید خان و امیر حسین چون درین مدت هرچند کوشیدند دست سعی شان بدامن مراد نرسید و در عرصه معارضه هر منصوبه که از وفور شوکت وکثرت سپاه به نشاندند به بیذق تدبیرے که دولت حضرت صاحب قرآنی فرو کرد ازهم برشد درین هنگام که لشکر زمستان هجوم کرد و بساط کافوری برف در بسیط گیتی بگسترد بضرورت باز گشتند و در سمرقند پولاد بوغارا با جمعی بهادران بضبط آنجا بگذاشتند و خود با خان بارهنگ سرای رفتند و فصل زمستان دران جا بسر بردند *

گفتار در مصالحت امیر حسین و حضرت صاحب قرانی

چون فصل شتا بآخر انجامید و رسولان صبا و شمال آوازهٔ رسیدن لشکر بهار در انداختند و نصیحت گویان قمری و هزار درباب مصالحت

گل با خار فصلها پرداختند سار بوغا و آقبوغا بهادر که حضرت صاحب قران ایشان را بجانب جته فرستاده بود باز آمدند و خبر آوردند که از جته لشکری انبوه میرسد و چون آنحضرت بحقیقت صاحب قران بود و موید من عند الله و در هر وقت باندک سپاهی لشکرهای گران می شکست و بی کثرتی کارهای بزرگ از پیش می برد و امور غریب از دولتش بظهور می پیوست امیرحسین را دایماً دل در تدارک خاطر او بود و درباب مصالحت با او سعی می نمود و چون اول بهار شد و خبر شنید که لشکر جته بمعاونت آنحضرت خواهد آمد اندیشه کرد که اگر از جانب جته لشکری به سپاه او پیوندد کوه آهنین بمثل پیش باد حمله اش پره کاهی نسنجد و مارا بکلی دست از جهان بباید شست و دل از جان برگرفت * نظم *

* آنکه بی لشکر ازین گونه جهان برهم زد *

* چون سپاهش برسد خود که تواند دم زد *

وصلاح دران دانست که بعلماء و مشائخ خجند و تاشکنت توسل جسته ازیشان استدعاء نمود که باتفاق با حضرت صاحب قرانی از در دینداری و مسلمانی در آمده معارضه و مجادله که درمیان ایشان است بموافقت و مصالحت رسانند و غبار وحشت و آتش فتنه که درمیان برخاسته و برافروخته است بزلال موعظت و نصیحت فرو نشانند اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی بمقتضای نص وان طایفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما

دُرّاعهٔ موافقت پوشیده دست صلاح از آستین صدق بر آوردند و بهای اخلاص پیش آن سرور صاحب قران آمدند و بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا عرضه داشتند که چون بندگان را کمال دانش و دین داری و مرحمت و نیکو کاري حضرت صاحب قران بیقین معلوم است به درخواست حاجتي که متضمن خیر و صلاح دنیوي و اخروي مسلمانان مي دانند جسارت مي نمایند حال آنکه مخالفت میان شما و امیر حسین خود موجب ویرانی مملکت و پریشانيِ رعیت است و چون ستیزه بجای رسد که شما لشکر بیگانه را درین دیار راه دهید دست تعرض کفار بخون و مال مسلمانان دراز شود و اگر ایشانرا غلبه و استیلائی که مبادا هرگز دست دهد با شما هم وفا نکنند * نظم *

ستیزه بجائي رساند سخن * که ویران کند خاندانِ کهن

امید بتوفیق الٰهي که پیوسته رفیق حال شما بوده و خواهد بود چنان است که بر حسب فرموده والصلح خیر زنگ کدورتي که بر آینه مصادقت و دوستي طرفین نشسته بمصقل مصالحت جلا پذیرد تا عرایسِ مصالحِ ملک و ملت و سلامت وامنِ لشکري و رعیت در صفای آن چهره بنماید واز حسنِ اتفاق دران نزدیکي حضرت صاحبقران بخواب دیده بود که در آبِ خجند سیل بسیار در آمده بود و او درمیان آب بر سرِ چوب پاره نشسته بودی و بسجده در افتاده و از فریادرس درماندگان خلاص و نجات طلبیدی و از غایت

دهشت از خود غایب شده و چون چشم باز کردی خود را بساحل
آب دیدی از طرف سمرقند و در عقب نظر کردی دریا همچنان
جوشان مشاهده نمودی و چون از خواب برآمد رای مبارکش بالهام
دولت آن سیل جوشان را بلشکر تعبیر فرمود و صورت نجات که در
جانب سمرقند دیده بود دانست که آنچه مراد است هم ازان طرف
بحصول خواهد پیوست در خاطر خویش روی توسل و امیدواری
از جانب جته بکلی گردانید چون درین هنگام آن گروه گزیده مصالحت
التماس نمودند و دران باب مبالغه فرمودند در محکمه رای صواب
نمای آنحضرت بدو گواه عدل ثابت شد که خیر در سلوک جادهٔ
موافقت و مصالحت است و چون خاطر شریف بران نهاد اندیشه فرمود
که اگر جمعی درمیان آمد و شد نمایند و گفت و گو کنند این کار
مدتی در حیز توقف و تاخیر بماند همان به که خود پیش امیرحسین
روم و بحثی که باشد رو برو گفته و شنیده هرچه زودتر غبار کدورت
ازمیان برخیزد * بیت *

هزبرانی که شیران شکارند * پیام خود بپای خود گذارند

لاجرم نوکری پنجشنبه نام را جهت اعلام قصدی که فرموده بود
پیش امیر حسین فرستاد و بنفس مبارک چنانکه شیمه و وار آن
موید کامگار بود که کارهای کلی همه بنفس همایون خود ساختی
روی صدق بسوی کعبهٔ صفا نهاده بی توقف و اندیشه روان شد و از
سیحون عبور کرده متوجه سمرقند شد و چون بآنجا رسید و آفتاب

غرّهٔ مبارکش ظاهر شهر سمرقند را منور گردانید وقت طلوعِ آفتاب
بود خواست که بشهر در آید شخصی از شهر بیرون آمد و خبری
غیر واقع رسانید که امیر حسین وفات یافته است حضرت صاحبقران
بعد از استماع آن سخن بشهر در آمدن مصلحت ندانست عنان توجه
بصوب شادمان تافت و چون بشادمانی بشادمان رسید با چند
قوشون از لشکرِ امیرحسین که از مقابل می آمدند دوچار خورد
و چون روی قصد بآن حضرت نهادند دفع صایل را بنیروی تایید
حمله کرد و ایشانرا رانده منهزم و متفرق گردانید و ازانجا بآبِ یام آمده
نزول فرمود و زمانی توقف نمود تا اسپان چریده سیر شدند وبسعادت
سوار شد و چون بموضع ئیازی رسید امیر موسی هزاره غانچی
که تعلق بخاصه او داشت و دیگر سپاه جمع آورده با لشکری پیش
آمد بهادرانِ این طرف او را از قصد و نیتِ حضرت صاحب قران
خبر دادند که عزم ملاقات امیرحسین دارد تا کدورتی که درمیان آمده
بصفا مبدل شود امیر موسی بکثرت لشکر مستظهر بود آن سخن
مسموع نداشت غافل ازانکه عمده درباب محاربه و جنگ مردی
و مردانگی سردار است نه بسیارے لشکرِ جرار * * مصراع *

* پشت سپه گران سواری دارد *

و با آنکه چند بار خود را آزموده بود باز لشکر آراسته آهنگ جنگ
کرد حضرت صاحب قران امیر سیف الدین و خطای بهادر را با
پنجاه مرد فرستاد که از عقب ایشان درآمده حمله آورند و بنفس

مبارک با هفتاد کس پیش ایشان بگرفت لشکرِ امیر موسی چون
دیدند که سپاه از پس و پیشِ ایشان درآمد و دست برد این سپاه
بکرات دیده بودند و مرارتش چشیده فی الحال منهزم شدند کانهم
حمر مستنفرة فرت من قسورة متفرق و پریشان گشتند لشکرِ
منصور از پی ایشان روان شده بسیاری را بتیغ قهر بگذرانیدند بسی را
فرود آورده از قتل در گذرانیدند و درین اثنا حضرت صاحب قرانی
جهت تفقدِ دولتخانه ارغون شاه بوردالیغی را با بیلاکات لایق
بجانب ماخان روان فرمود و درین حال از پیش خبر آمد که لشکر
امیر حسین رسید حضرت صاحب قرانی مراجعت نمود وهمان
شش صد مرد را مرتّب داشته بر بلندی باستاد و لشکرِ قرونیاس
سی قوشون سواران گزیده میمنه و میسره آراسته در رسیدند و در
مقابل صفها برکشیدند و از جانبین سورن انداختند * نظم *

خروشی برآمد ز هر دو طرف * که لعلی شد از بیم دُر در صدف

حضرت صاحب قران مرا سپاه ظفرپناه زمانها توقف نمودند تا آن
بهادران بکارے که این سپاه از برای آن پیموده اند و زحمت کشیده
در آیند و دست بکشیدند کسی سر بر نیاورد و پای پیش ننهاد
آنحضرت ایشان را بگذاشت و با دلاورانِ خویش مراجعت نمود
و شبگیر کرده از آبِ کوهک بگذشت و سحرگاه بقیفار شقشار نزول
فرمود چون پیش ازین نوکری پنجشنبه نام بسالی سرای پیش
امیر حسین فرستاده بود که سخن مصالحت برساند دران موضع

بانتظار معاودت او توقف نمود چون پنجشنبه بامیرحسین رسید و خبری که پیوسته گوش امید او بر راه انتظار آن بود برسانید آن معنی را غنیمت شمرد و بر التزام موافقت و ترک مخالفت سوگند یاد کرده عهد بست و توران شاه را با پنجشنبه بفرستاد تا عهد ازین جانب نیز مستحکم شود حضرت صاحب قران عباس بهادر را با توران شاه روان کرد و امیرحسین با عباس بهادر تجدید عهد کرده پیمان را با یمان مؤکد گردانید و امیر موسی و اولجایتو را با ده هزار مرد بفرستاد و با ایشان مبالغه کرد که خاطر فلان کس یعنی حضرت صاحب قران بدست آورده با او صلح کنید و سعی نموده البته نوعی سازید که میان ما ملاقات شود و چون ایشان از قهلغه و کش گذشته در پایان سمرقند بقریه کمش کنت که مزار متبرک علی اتا قدس سره آنجاست فرود آمدند حضرت صاحب قران بعلی آباد سغد نزول فرموده بود ایشان بدرخواست مصالحت کس فرستادند و آنکس از آب کوهک عبور کرده پیش حضرت صاحبقران آمد و بشرف بساط بوس استسعاد یافته حکایت درخواست امراء درباب مصالحت بعرض رسانید و قرار بران شد که آنحضرت با صد کس و امیر موسی و امیر اولجایتو با صد کس بهم رسند و ملتمس ایشان مبذول افتاده صلح کنند و چون این سخن بامراء رسید فی الحال سوار شده با صد مرد متوجه گشتند و حضرت صاحب قران با دویست مرد توجه نمود و چون بیکدیگر نزدیک شدند ملازمان آنحضرت عرضه داشتند

که امراء صاحب وجود امیرحسین اینها اند که بپای خود بدام آمده اند
اگر اینها را بدست آوریم دیگر اورا قوت مقاومت با ما نماند و بکلي
ویران و مستاصل شود گردش چرخ نقشي موافق نموده فرصت
غنیمت مي باید شمرد همت عالي آن حضرت آن سخن را تمکین
نکرد و فرمود که عهد شکستن از مردی نیست * * بیت *

* از عهده عهد اگر برون آید مرد *
* از هرچه گمان بري فزون آید مرد *

و چون امیرموسی و امیراولجایتو بحضرت صاحب قران رسیدند زبان
انصاف بعذر خواهي برکشادند و ازجانبین عهد مودت و دوستي
تازه کرده وحشت و کدورت بکلي از میان برخاست و حضرت
صاحب قران تسلي خاطر ایشانرا بوثاق امیرموسی فرود آمد
و بقاعده سابق بساط وانبساط و یگانگي مبسوط گشت و بعد ازان
لشکر خود را اجازت داده باز گردانیدند و خود نیز بخانهای خویش
معاودت نمودند و آنحضرت بجانب کش توجه نموده بسعادت
واقبال دران خطه جنت مثال نزول فرمود اصول و اهالي آنجا
باحراز دولت پای بوس مبادرت نموده بانواع عنایت و نوازش
سرافراز گشتند * * نظم *

باقبال به نشست صاحبقران * زفرش همه مملکت شادمان

ذکر لشکر کشیدن امیرحسین بجانب بدخشان

دران وقت شاهان بدخشان با خان وامیر حسین یاغي بودند

امیر حسین لشکر کشیده بسرِ ایشان رفت و شاهان نیز سپاهِ خود جمع آورده پیش آمدند و لشکر طرفین در مقابل یکدیگر به نشستند و چون ملک حسین والی هرات از مخالفتِ شاهانِ بدخشان و توجه امیر حسین بجانب ایشان آگاه شد لشکری گران بطرف بلخ روان کرد تا ایل و الوس آنجا را غارت کنند حضرت صاحب قران را برین حال اطلاع افتاد از کش با سپاه ظفر پناه روی توجه بدفع ایشان نهاد لشکرِ ملک را چون از توجهِ آنحضرت خبر شد شَبُرغان و بلخ را تاخُلم تاخت کرده بتعجیل باز گشتند حضرت صاحب قران از معبرِ ترمذ عبور فرموده و چون خراسانیان باز گشته بودند عزم دیدنِ خان و امیر حسین کرد و چون امیر حسین را از توجهِ آنحضرت آگاهي دادند با شاهانِ بدخشان صلح کرده رکن باز گردید و در قُندُز اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته غبار وحشتی که درمیان بود بکلي مرتفع شد و چند روز متصل طویها کرده بعیش و عشرت مشغول شدند وازانجا نهضت فرموده به ییلاق اشکمش رفتند و حضرت صاحب قران بماخان کس فرستاد تا امیرزاده جهانگیر با اغرق بخطه دلکش کش توجه فرماید *

نظم

* روان گشت فرمانِ صاحب قران *
* که اغرق بسوی کش آید روان *

گفتار در لشکر کشیدنِ امیر حسین و حضرت صاحب قران بکابلستان

چون دران وقت پولاد و آقبوغا بیسود پشتِ استظهار بحصار کابل باز گذاشته پای از جادهٔ انقیاد بیرون نهاده بودند و سر از ربقهٔ اذعان کشیده دم از مخالفت میزد امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکری گران مرتب داشته بعزم توجه آن جانب سوار شدند و چون از عقبه هندوکش گذشته بکابل رسیدند پولاد و آقبوغا مقابله و معارضه را آماده گشته بحصار تحصن جستند و لشکرِ اینجانب حصار را مرکزوار درمیان گرفته جنگ در پیوستند * * نظم *

چو بارانِ نیسان بهنگام جنگ * ببارید ازان باره سنگ و خدنگ
تو گفتی شد آن باره ابرِ مُطیر * تگرگش همه سنگ و بارانش تیر

حضرت صاحب قران روی همتِ عالي بقهر دشمنان آورده ایشانرا عاجز و مضطر گردانید وبهادرانِ نصرت پناهش داد مردي و مردانگي داده خطای بهادر و شیخ علي بهادر باپسی دلاوران دران جنگ زخم دار شدند و چون آن حضرت بنفس مبارک متصدي کارزار شده بود مخالفان را بضرورت کارزار گشت و لشکرِ ظفر قرین حصار را بحرب و ضرب بکشادند و پولاد و آقبوغا را دستگیر کرده به بستند * * نظم *

سپه را چو صاحب قران پشت بود * نگینِ سعادت در انگشت بود
خدا داد شان از عنایت ظفر * بر اعدای بیسود کوته نظر

وبعد از فتحِ حصار و قهرِ مخالفان و ضبطِ دیار مظفر و کامگار

باز گشتند و درین اثنا امیر حسین با حضرت صاحب قرانی بر سبیل مشورت سخن راند که داعیه دارم که بلخ را نشستن جای سازم و قلعهٔ هندوان را که در وقت معموری پاسبان بامش با هندوی فلک همراز بودی و از ترشح آب خندق عمیقش گاو زمین در شناوری با ماهی هم باز * نظم *

* گردون چو خاک و خاک چو گردون همی نمود *
* از پستی و بلندی آن خندق و حصار *

بحال عمارت باز آورم حضرت صاحب قران بحکم المستشار موتمن او را از امضای آن رای منع فرمود و قصه عمش امیر عبدالله یاد داد که بعد از واقعه امیر قزغن عزم توطن سمرقند جزم کرد و امراء و دولتخواهانش عرضه داشتند که ولایت خود را گذاشتن و درمیان بیگانگان وطن ساختن از طریق حزم دور است چه اگر کارے افتد مردم بیگانه بکار نیایند و مدد کاری ننمایند واو نصیحت نیکخواهان را نشنید و عاقبت بسخن ایشان برسید و دید آنچه دید * بیت *

* هرکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *
* بسیار بخاید سر انگشت ندامت *

و این اندیشه که تو بخاطر آورده بعینه همان حکم دارد و عاقل بعد از چندان تجربه چنین فکرها در خیال نیارد * * مصرع

* مکن مکن که پشیمان شوي و سود ندارد *

امیر حسین این سخنان را مسلم داشت و معترف شد که منشاء

* نظم *

چو داریم در کشور خود عدو * بدیگر دیار از چه آریم رو

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت صاحبقران بجانب بدخشان

چون بنیروی دولت از اندیشهٔ سپاه جته فراغت حاصل شد
امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکر از نو مرتب داشته متوجه
بدخشان شدند و چون از جیحون عبور نموده وقول و منغلای آراسته از
طایخان و کلاوکان بگذشتند وکشم که از توابع بدخشان است مضرب خیام
نزول گشت حضرت صاحب قران چنانچه مقتضای تقدم ذاتی
آنحضرت بود از پیش بایلغار روان شد امیر حسین پسر خود جهان ملک
را همراه آنحضرت بفرستاد وخود باخان درکشم توقف نمود و ازانجانب
بدخشانیان عقبه گرگس را گرفته پیاده شدند و باستادند بتصور آنکه
بعقاب تیر مرغ را نگذارند که ازانجا گذار یابد و بمجرد آنکه سیاهی
سپاه حضرت صاحب قران بدیدند وهم بر ایشان غالب شده رو بگریز
نهادند * نظم *

غبار موکب منصورش از دور * شکست آرد بخصم ار هست فغفور

و باز در عقبه جرم جلادتی نموده باستادند و چون رایت ظفر پیکر
بنزدیک رسید آنجاهم توقف نیارستند کرد فرار اختیار کردند و از آب
جرم گذشته پول را خراب ساختند و گذارهای آب را گرفته باستادند
حضرت صاحب قران از هر جای محل گذار جست و فوجی از مردم

خود را به پنهانی بگذرانید وچون ایشانرا ازگذشتن لشکر خبر شد پای قرار شان ازجای برفت و بطرف بالای بدخشان گریختند و دردره ازنبج که جای بغایت تنگ است و دو آب عظیم آنجا بهم می‌پیوندد چپرها بستند ومجموع شاهان دران محل باستادند وچون عساکر گردون مآثر روی شجاعت بآنجا نهادند ایشان پشت داده ازان محل نیز بگریختند و بطرف قنعرالنک رفته از سراب جیحون بگذشتند و گذارهای آب را گرفته باستادند منغلای لشکر ظفرقرین از عقب ایشان بشتافتند و جنگ جلادت بجنگ یازیده آن سراسیمگان را ازآنجا هم براندند و شاه شیخ علی بدخشانی را دستگیر کردند و گلهاے اسپ وگوسفند ایشان را گرفته مفصل آنرا بعرض نواب حضرت صاحب قرانی رسانیدند وجماعتی از بدخشانیان گریخته بودند و دردره جمع شده آنحضرت جهان ملک را باانبوهی از لشکر بفرستاد و ایشانرا غارت کرده اولجهٔ بسیارگرفتند وچون بازگشتند بدخشانیان درتنگنائی سرراه ایشان گرفته جنگ درپیوستند و نیران قتال اشتعال یافت جهان ملک بگریخت و مخالفان چیره گشته هرچه ایشان غارت کرده بودند بازگرفتند و بعضی را بقتل آوردند و شش صد وسی سوار را فرود آورده اسپ و جبه ازهمه بستدند و چون ایلچی بشتاب تاخته صورت این حال بعرض صاحب قران رسانید نایرهٔ حمیت خسروانه برافروخت و بی توقف بنفس مبارک سوار شد و ببالای کوه برآمد و از هول خبرآن واقعهٔ هایله بیشتر لشکر منهزم گشته از موافقت کردن دران امر

خطير تخلف نمودند صاحبقران مويد كامگار با سيزده كس سرِ راهي
تنگ كه ممرِّ ايشان بود بگرفت و دستِ شجاعت از آستين تاييد
آسماني برآورده دست بردے نمود كه فلك دوار حيران و مريخ خنجر
گذار را انگشتِ تعجب در دندان بماند * * نظم *
گرآن جنگ رستم بديدي بخواب * شدي از نهيبِ ويش زهره آب
خدا هركرا سرفرازي دهد * مپندار كانرا ببازي دهد
و بعد از كوششِ بسيار بزخم تيغ ظفر نگار لشكريانرا از آسيبِ استيلاے
مخالفانِ چيره گشته باز رهانيد و از زبان مبارك آنحضرت كه ترجمان
ملهم دولت بود منقول است كه اين همه جنگ كه من كرده ام وكارها
كه مرا پيش آمده است بسختي آن جنگ نديده ام و ازان جانب
ديگر باره پنجاه پياده سپرها بر سر كشيده رو بآنحضرت نهادند و
به نزديك آمده تيرباران كه بر جانِ مخالفان مي‌بايست سوي صاحب
قران روان كردند و دويست مرد ديگر بامدادِ ايشان از عقب مي‌آمدند
قوت طالع صاحب قران ايلچي بوغا را نيرو بخشيد و پياده درميان
ايشان دريد وچند تاجيك را سيلي بر گردن زد و بنكتهٔ داني و چرب
زباني بايشان گفت آن شخص را كه مي‌بينيد فلان كس است يعني
صاحب قراني و اسيران شمارا خلاص كرده باز مي دهد اين جنگ
بيهوده چرا مي‌كنيد اگر كشته شويد يا اسير گرديد گناه در گردن شما
خواهد بود تادانيد (۱) پياده گان چون نامِ همايون آنحضرت بشنيدند دست

(۱) چنين است در پنج نسخه و دريك كتاب (تادانيد) نيست *

جسارت از جنگ باز داشتند و سرِ مسکنت فرود آورده لبِ ادب را
باقامتِ رسم زمین بوس بیاراستند دوکس ازیشان بپای بیچارگی
پیش آمده بتضرع وزاري از حضرت صاحبقراني امانِ جان طلبیدند
اشارت عَلِیّه نفاذ یافت که آنچه از اسپ و جبه لشکریان گرفته اید همه
را جمع کرده علی الصباح بیارید و بسپارید تا اسیرانِ شما را بشما بخشیم
ایشان اطاعت فرمان را انگشتِ قبول بردیده تسلیم نهادند * نظم *
که ما بندگانیم و فرمان تراست * سخن بر سر و حکم بر جان تراست
وظیفه دعا وثنا بجای آورده باز گشتند و صاحب قران گردون اقتدار
مظفر و کامگار * * نظم *
فتح و ظفر ملازم و اقبال و بخت یار * در سایهٔ محافظتِ لطف کردگار
بمعسکرِ همایون نزول فرمودند بدخشانیان تمام آنچه از سپاهِ اینجانب
ستده بودند جمع کردند و بسي پیش کش از تقوزهای اسپ مرتب
ساختند و روز دیگر همه را بر داشته * * ع *
* جگر از نهیب خونین و لب از امید خندان *
متوجه آستان نصرت آشیان حضرت صاحب قران شدند و بعد از انکه
مراسم بندگي اقامت کرده غنایم را باز رسانیدند و پیشکشها بکشیدند
مرحمت خسروانه بخلاصِ اسیرانِ ایشان فرمان داد وآنچه لشکرے غلبه
که بغیر از کشته وخسته شش صد وسي سوار از ایشان اسیر گشته بباد گم
ناموسي داده بودند آن موید کامگار بسیزده کس از مخالفان ظفریافته
چیره شده بضرب شمشیر باز ستد وپیشکشها بغرامت بر سر * * نظم *

چگویم ازان خسرو و کارِ او * که بیش از شمار است آثارِ او
سعادت که اقبال را رهبر است * عنانش بدستِ عنایت درست
بلشکر نه بست است فتح و ظفر * که هست آن عطیه زجائي دگر
و بعد ازان بسعادت و فیروزي ازانجا مراجعت نمود و چون درظلِّ حفظ و حمایت رحیم رحمان درشهر بدخشان نزول فرمود تیرکجي جلایرو بعضي مردم که گریخته بودند و آنجا رسیده در معرضِ خطاب و عتاب افتادند امراء خواستند که یرغوي ایشان موقوف مانده بعد ازمعاودت پرسیده شود غیرتِ خسروانه تحمل نفرمود و باحضارِ ایشان فرمان داد بعد از پرسشِ گناه همه را پس و پیش چوبِ یاساق زدند * مصراع *

* و آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

در اثناي توقف حضرت صاحبقراني دربدخشان امیر حسین پیش او کس فرستاد که شیخ محمد سلدوز وکیخسرو آمده واتباع و اشیاعِ خود را جمع آورده اند ورایتِ مخالفت برافراشته وفرونشاندنِ آتشِ این فتنه * نظم *

کار شمشیرِ آبدار تو است * شیوهٔ بخت کامگار تو است

امیدوار که درین کار توقف روا نداري وبتعجیل بیائي وخود با خان بسالي سراے باز گشت *

گفتار در مراجعت صاحب قران از بدخشان

چون خبرِ جسارت ومخالفتِ شیخ محمد بیان سلدوز وکیخسرو بحضرت صاحب قران رسید بعزمِ مراجعت از بدخشان سوار شد و بسعادت

و اقبال روان گشت و چون همه میدانستند که مرکزِ مدارِ دولت و ظفر رایتِ فتح آیتِ حضرت صاحب قرانی است * * مصرع *

* بهر جانب که باشد نصرت آنجا است *

شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو نیز دستِ امید بدامنِ دولتش دراز کرده مکتوبی بآنحضرت نوشته بودند و اندیشه خود را عرضه داشته درخواستِ مدد و معاونت کرده و آن مکتوب در راه بدست امیر حسین افتاده بود و حضرت صاحبقرانرا ازان معنی آگاهی دادند و چون بارهنگ رسید و درکنارِ آب با امیر حسین ملاقات فرمود امیر حسین اظهار بشاشت و شادمانی کرد و از وظایف تعظیم و تکریم هیچ دقیقه فرو نگذاشت اما حضرت صاحب قرانرا در خاطر آنچنان بود که چون بناء مصادقت و مصافات بعهد و پیمان موکد شده امیر حسین آن مکتوب را درمیان آرد و ما فی الضمیر خود را پنهان ندارد که از نشانه صفای خاطر باز نمودنِ راز است * * شعر *

* الخل کالماء یبدی ما فی ضمایره *
* مع الصفاء و یخفیها مع الکدر *

* بیت *

دوست چون آب است اگر صافی بود اسرار خویش
می نماید روشن و چون تیره شد پنهان کند

امیر حسین اصلا اظهارِ آن نکرد و هیچ ازان بزبان نیاورد و حضرت صاحبقران را ازین معنی حزازه در خاطرِ مبارك پدید آمد و چون

نصیحت محض شفقت و نیك خواهی است اما توفیق قبولش رفیق نگشت و فحوای * بیت *

بسا شمع روشن که دودے نداشت * نمودم بدار او سودی نداشت

وصف الحال آمد و بعزم آن کار ناکردنی که از جمله اسباب نکبت و ادبار او بود روی توجه ببلخ نهاد و با وجود آنکه مقرر چنان بود که از مراجعت کابل حضرت صاحب قران بمستقر دولت خویش فرماید ازانحضرت التماس موافقت کرد و همراه ببلخ برد و همین که آنجا رسید عمارت حصار هندوان و حفر خندق آن پیش گرفت و یساق انداخته تمامت رعایا و لشکری بجدے هرچه تمامتر مشغول گشتند واهالی و متوطنان شهر بلخ را مجموع بقلعه در آورد و شهر خراب بماند و این قضیه درشهور سنه (تسع وستین وسبعمایة) موافق بیچین ئیل بود درین اثنا خبر آمد که لشکر جته باز متوجه این طرف شده می‌آیند امیر حسین میدانست که ظلمت امثال این واقعه بانوار آثار شهامت و صرامت حضرت صاحب قرانی انکشاف یابد توجه او را بصوب ماوراء النهر ضرورے دانسته گفت *

* نظم *

کی بجائی رسد چنین کاری * بی زد و گیر چون تو سرداری

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بمحاربه سپاه جته

چون توجه سپاه جته متحقق شد حضرت صاحب قران متوجه

ماوراء النهر گشت و با امیر موسی از جیحون عبور نموده روی جلادت
بدفع دشمنان آوردند و لشکرِ جته بتاشکنت رسیده بودند و چون
زمستان دررسید همانجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران با امیر
موسی از سمرقند گذشته در مقرقرا قشلاق کردند و امیر حسین نیز با
باقی لشکر از عقب آمده درجلکای کش بنشستند و از اتفاقاتِ حسنه
میان امراءِ جته اختلاف افتاد قمرالدین که اویماقش دوغلات است و
کبک تمور و شیراول با بعضی لشکر بقصد حاجی بیگ ارکنوت متفق
گشتند و حاجی بیگ بران اطلاع یافته بآهنگِ جنگِ ایشان برنشست
و ایشان نیز سوار شدند و چون نزدیک بیکدیگر رسیدند با هم هم سخن
شده باز گردیدند و قمرالدین و کبک تمور حیله کردند و با اتباعِ خود
بازگشته بگریختند و حاجی بیگ بسرِ شیراول رفت و او را بقتل
آورد وازین جهت لشکرِ جته بهم برآمده متفرق شده باز گشتند وآن مهمِ
خطیر از میامنِ دولت حضرت صاحب قران بی کلفت زحمتی
کفایت شد * * بیت *

چو در لشکرِ دشمن افتد خلاف * تو بگذار شمشیرِ خود در غلاف

بعد ازان حضرت صاحب قران و امیر موسی پیش خان و امیر حسین
کس فرستادند که چون لشکرِ جته پریشان و پراگنده باز گشتند مصلحت
آنست که از عقبِ ایشان بشتابیم وچون دران زمستان شاهانِ بدخشان
تاخت آورده بودند و قندز را غارت کرده باز گشتند امیر حسین
عزیمتِ صوب بدخشان وسرانجامِ معاملۀ آن طرف کردن اولی دانست

بمنزل فرخنده باز گشت سه کس درآمدند باتفاق عرضه داشتند که امیر
حسین غدري بخاطر آورده قصد گرفتن شما دارد و هرچند این سخن
موجب زیادتي حزازه شد اما ازانجا که کمال تمکن و قوت نفس آن
مويد صاحب دولت بود هیچ گونه تغییر بخود راه نداد و این حکایت
را وقعي ننهاد و از عقب آن شخصي بیامد و مکتوبي رسانید که
عادل سلطان که دران وقت خان او بود بحضرت صاحبقران نوشته
بود مضمونش آنکه امیر حسین با امیر موسي گفته است که فرصت
نگاهداشته هنگام مجال ترا بگیرد با وجود آمارات و علامات سست
عهدي و غدر اندیشي امیر حسین که از چندین وجه بظهور رسیده
همچنان حضرت صاحب قران از قوت تایید آسماني اضطراب بحال
خود راه نداد و آن مکتوب را پنهان داشته خاطر مبارک را تسلي
فرمود که اگر امیر حسین را غدري بخاطر بودي هم در مجلس
اول بنفس خود اقدام نمودي امثال امیر موسي را کجا قدرت
آن باشد که مرا تواند گرفت *

* نظم *

* روبه چگونه شیر عرین را کند شکار *

* زنهار ازین حدیث دل خود دژم مدار *

و بعد ازین اندیشه بعزم ملاقات امیر حسین سوار شد تا حقیقت
آن سخن را بمشافهه ازو باز داند و بیحجاب از کیفیت آن استفسار
نموده دغدغه مرتفع گرداند و چون بامیر حسین رسید او هم سوار
بود و بکنار آب جیحون استاده و مقارن وصول آنحضرت ازان

طرف آب کشتي رسید و شخصي بتعجیل بیرون آمده آهسته بامیر حسین گفت که یاغي نزدیك رسیده لشکر آماده می باید داشت امیر حسین چون آن سخن بشنید غیر از روان کردن حضرت صاحب قران چاره ندید صورت واقعه باآنحضرت درمیان نهاد و گفت تدبیر این قصه همانست که بے توقف باسپاه خود از آب بگذري و لشکر منغلای را مرتب داشته بدفع دشمنان قیام نمائي که زنده حشم و دیگر سرداران که از پیش رفته اند از عهده آن کار چنانچه باید تفصي نمي توانند نمود * * نظم *

* نه هرکسي که کُلَه کج نهاد و تند نشست *

* کلاه داري و آیین سروري داند *

حضرت صاحب قران بالشکر خود از آب بگذشت و آنچه دلخواه او بود بحصول پیوست و چون بزنده حشم و سپاه منغلای رسید لشکر آراسته وصفها مرتب داشته روی همت بدفع و قهر دشمنان نهاد ایشان چون از توجه آنحضرت واقف شدند روان روی گردانیده پشت بهزیمت دادند * * نظم *

گور چندان زند ترانه دلیر * که بذالد بقهر پنجهٔ شیر

کیخسرو گریخته براه تیرتکین بطرف الای رفت و زنده حشم در عقب او تکامشي نموده روان شد و شیخ محمد بیان سلدوز براه زري بجانب خجند گریخت و حضرت صاحب قران تکامشي فرموده او را تا خجند براند و او از سیحون گذشته بطرف تاشکنت

و اقرار شتافت و رایتِ فتح آیتِ آنحضرت ازانجا بسعادت معاودت نموده مظفر و منصور درکش نزول فرمود و بعونِ تایید الٰهي در مستقر دولت روز افزون قرار گرفت * * نظم *

* امید تازه و دولت قوي و بخت جوان *

* مراد حاصل و دشمن زبیم در غمِ جان *

و امیر حسین چون از آثارِ دولت و یمنِ مساعدتِ حضرت صاحب قران از شرّ استیلای دشمنان امان یافت ازارهنگ ببلخ آمد و حصارِ هندوان را مرکزِ رایت دولت خویش ساخته ساکن شد *

گفتار در سببِ مخالفت حضرت صاحبقران باامیر حسین نوبت ثاني

طوطی نطق وحي پرداز همراز فاوحی الی عبده ما اوحی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ازمصران هو الا وحي یوحی شکر این گفتار هدایت آثار در کامِ جان امتِ بلند رتبت نهاده اذا اراد الله شیأ هیاء اسبابه یعني چون ارادتِ باري تعالی و تقدس ببودنِ چیزي و پیدا شدنِ حالي تعلق گیرد اسبابِ وقوعِ آن آماده و مهیا گرداند و مقدماتِ حصولش مرتب و پرداخته سازد * * نظم *

هر آن کار کانرا درآید زمان * مهیا شود جمله اسبابِ آن

براه اربود نوعي ازبستگي * کشایش پذیرد بشایستگي

و چون در دار السلطنة و جعلناکم خلایف في الارض منشي

جف القلم بما هو كاين به پروانچه نصيب برحمتنا من
نشاء منشور خلافت روی زمين باسم همايون رسم صاحب قران
سعادت قرين نوشته بود و به نشان ما يفتح الله للناس من
رحمة فلا ممسک لها رسيده و بقانون قويم ذرية بعضها
من بعض و الله سميع عليم مقرر شده که از ميامن سلطنت
و جهانباني خانواده بزرگوارش جهان و جهانيان در سايه عدل
و احسان و ضمان امن و امان تا دامن آخر الزمان آسوده
و شادمان روزگار گذرانند اسباب پادشاهي و استقلال آنحضرت
از مکمن غيب بنوعي روی مي نمود که ديده بصيرت عقل دران
حيران و انديشه عقلای عالم در فهم حکمت آن سرگردان مي ماند

* نظم *

بنوعي شدي کار او ساخته * مرادش ز هر گونه پرداخته
کز انديشه اش عقل حيران شدي * چه هر چيز کو خواستي آن شدي

و چون برحسب فرموده السلطان ظل الله في الارض منزلت
عظيم الشان سلطنت سايه مرتبه الهي است و لا اله الا الله
وحده لا شريک له اقتضای سرّ اين معني چنانست که
شغل خطير سلطنت اصلا شرکت بر نتابد و منقبت جليل
جهانداري با انبازي تمشّي نيابد * بيت

بزم دو جمشيد مقامي که ديد * جای دو شمشير نيامي که ديد
تنگ بود مملکتي بر دو شاه * کس نشنيده فلکي با دو ماه

بنا برین سنة الله جاري شده که چون فیاض موهبت انا مکنا له في الارض ارادت فرماید که رایت دولت صاحب شوکتي باوج شاهي بر افرازد و میدان ربع مسکون جولانگاه یکران فرمان او سازد نخست هر سرکه در مجال سوداي سروري باشد به تیغ فنا بر دارند و هرکس را که اندیشه سرکشي و برتري بخاطر راه یابد زنده نگذارند * * بیت *

سر نکشد شاخ نواز سروبن * تا نزني گردن شاخ کهن

تا نشود رهگذر چشمه پاک * آب نزاید ز دل چشمه خاک

و در هنگام طلوع تباشیر صبح سلطنت و مبدأ ظهور ابهت و جلالت حضرت صاحب قراني قومي ترکسي دران اطراف و اکناف که داعیهٔ حکومت و سروري داشت امیر حسین بود لاجرم اسباب زوال او هم از اخلاق و افعال او باندک مدتي دست فراهم داد اولاً حرص مال و امساک بغایت کمال بر مزاج او غالب بود و تند خوئي و درشت گوئي با غرور و پندار و نخوت و استکبار جمع کرد * * نظم *

ره مردمي نزد او خوار شد * دلش بندهٔ گنج و دینار شد

و باین واسطه خاطر مردم بکلي ازو متنفر گشت و روی دلها از راه مودت و موالات او برگشت * * بیت *

کمر بستهٔ آز و جویای کین * بگیتي زکس نشنود آفرین

و تا رکن شوکتش بموافقت حضرت صاحب قران قوي بود مردم

را سازگاري با او ضروري بود چه هرکه اظهارِ مخالفت او کرده
پای جلادت پیش نهاد سرازدستِ انتقامِ آنحضرت جز ازراهِ
گریز بیرون نتوانست برد و در هر کار که او را پیش آمد و هر حال
که رونمود آنحضرت با او طریقِ موافقت و معاونت حسب
الامکان بپای مردي و مردانگي مي سپرد تا غایتي که چون عادل
سلطان خان از امیر حسین متوهم شده مي گریخت و او را گذار
بر حوالي کش بود حضرت صاحب قران از عقبِ او شتافته
و جنگ کرده اورا بگرفت و پیش امیر حسین فرستاد و میانِ ایشان
نسبتِ صداقت و دوستي بعلاقهٔ قرابت و خویشي موکد شده بود
اما باطنِ امیر حسین از غایله مکر و غدر اندیشي خالي نبود
و با وجود آنکه از مخالفتي که پیش ازین میانِ او و حضرت
صاحب قراني واقع شده بود بسی پشیماني کشید وبچندین
وسیله باز بمصالحت رسانید وعهد وپیمان بغلاظ آیمان موکد
گردانید درین هنگام دگربار از تلونِ مزاج خویش و افسادِ پولاد
بوغا که خویش او بود و امیر خلیل عهد و سوگند را یکسو نهاده
مکر و حیله آغاز کرد وکس فرستاد که از ایل و الوس آنحضرت
هرکرا اسمي باشد ازکش و آن نواحي کوچانیده ببلخ نقل کنند
و بعلت آنکه امیر موید درسرِ شراب پسر چاورچي را زده هلاک
گردانید و بگریخت کسی را فرستاد تا حرمِ او شیرین بیگ آغا را
که خواهرِ حضرت صاحب قراني بود ببلخ برد و امیرزاده جهانگیر

را که حضرت صاحب قراني پيشِ او گذاشته بود بفرستان وبآنحضرت پيغام داد که اميرموسی را با کوچ پيش ما بفرست حضرت صاحب قراني را خود از حکاياتِ قصدِ او که هم بمشافهه و هم بکتابت رسانيده بودند و نهان داشتنِ مکتوب کيخسرو و شيخ محمد بيان سادوز که مصدق آن سخن بود حزازه بخاطرِ مبارك راه يافته بود و چون اين حرکات با آمارات وعلاماتِ سابق جمع گشت رای عالي را روشن و محقق شد که امير حسين خاطر گردانيده است و انديشه قصد و غدر دارد وبيش ازين مساهله ومدارا کردن مصلحت ندانست * بيت *

نبايد غنودن چنان بے خبر * که ناگاه سيلي در آيد بسر

بجائي نخسپد عقابِ دلير * که آبي توان هشت اورا بزير

سنتِ سنيه مشاورت را رعايت نموده با امير موسي وخواصِ محرمان ودولت خواهانِ خويش درميان نهاد که امير حسين باز آغاز مکر و حيله کرده فکرهای عجب مي انديشد و ازو غافل بودن مقتضای حزم نيست حاضران چون اين سخن بشنيدند امير موسي و امراء و ارکانِ دولتِ آنحضرت مثل امير داؤد و امير ساربوغا و امير جاکو و امير موبد و حسين بهادر و امير سيف الدين و عباس بهادر و امير آقبوغا و ايلچي بهادر و شيخ علي بهادر و دولتشاه بخشي ايغور همه باتفاق زبان برکشادند که بر عهدِ امير حسين اصلا اعتماد نيست و او دربندِ قصد و غدر است و مبادا که چون فرصت فوت شود تدارك

آن نتوان کرد و ندامت فایده ندهد البته در مخالفت با او یک دل و یکجهت می باید شد و بهمگی همت متوجه تدبیر کار او بودن

* نظم *

بپاسخ کشادند یکسر زبان * دعا و ثنا کرده زیب بیان
که چون غدر شد (۱) در دل کینه خواه * چه خار و خسکش بر آید براه
تو نیز آتش کینه را برفروز * که فرخ بود آتش کینه سوز
بد اندیش تو هست بیدادگر * به پیچد رعیت ز بیداد سر
قلم در کش آیین بیداد را * کفایت کن از خلق فریاد را

و امیر جاکو و دولت شاه بخشی دران معنی مبالغه از حد گذرانیدند حضرت صاحب قران سخن ایشان مسموع داشت و امیر موسی بآنحضرت عهد هواداری و یکجهتی تازه کرد و مجموع دل بر مخالفت امیر حسین نهادند و بحکم اقتضای وقت علی برادر خضر یسوری را بیاساق رسانیدند و الخیرة فیما یقضی الله *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قرانی و ظفر یافتن بر امیر حسین بعون عنایت ربانی

چون از هر گونه دلایل و علامات محقق شد که امیر حسین نقض عهد اندیشیده باز قصد غدر دارد و طبل شعبده در زیر گلیم نفاق می زند تا فرصت یافته مراد خود بحیله بدست آرد حضرت صاحبقران را بحکم وجوب دفع صایل که بشرع ثابت شده ضرورت

---

(۱) چنین است در یک نسخه و در اکثر نسخه (چوشد) بجای (شد در)

گشت که در تدبیرِ کارِ او سعي فرماید و پیش از انکه اختیار نمانده بآنچه تواند قیام نماید و چون همتِ بلند جنابش رخصت نمي‌داده که بنیاد کار بر حیله و نفاق که منشاء آن عجز و اضطرارست نهد پشتِ توکل بعون عنایت رباني قوي داشته روی همت بدفع امیرحسین نهاد و مردانه اظهارِ مخالفت کرده بجمع سپاه فرمان داد شیخ محمد بیان سلدوز که گریخته از آبِ سیحون گذشته بود و به اترار رفته هند و قرقوره قبچاق را بطلب او فرستاد و چون سپاهِ نصرت پناه برحسبِ فرمان قضا جریان بدرگاهِ سپهر اشتباه آمدند قول و منغلای را ترتیب کرده امیرموسیٰ را در قول بداشت و بنفسِ مبارک در خجسته تر زماني و فرخنده تر طالعي از کش نهضت فرمود و با گروهي از بهادران از پیش روان شد * نظم *

* ظفر قرین و فلک بنده و ملک داعي *
* امید تازه و دولت قوي و بخت جوان *
* فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار *
* سپهر پیش رکاب و زمانه زیرعنان *

و چون بخزار رسیدند امیرموسیٰ چنانچه عادتِ او بود توهمی بی جایگاه بخود راه داده پیمان بشکست و گریخته بجانب سمرقند بازگشت حضرت صاحب قران سایهٔ التفات بکار او نینداخت و سیورغتمش اغلن را با امیرمؤید و حسین برلاس و جمعي از دلاوران برسم منغلای از پیش روان ساخت و قول را بفرِ شکوه همایون آراسته

روان گشت و چون مغلانی از قهلغه گذشته بترمد رسید مغلانی لشکر امیرحسین که هند و شاه و خلیل سرکرده پیش آمده بودند سپاهی ایشان را دیده رو بگریز نهادند و از آب آمویه گذشته متوجه بلخ شدند و چون حضرت صاحب قران قرین تایید آسمانی بموضع بیا که در سه فرسخی ترمد واقع است نزول فرمود عالی جناب نقابت قباب مرتضی اعظم اکرم المستغنی بکمال جلالته عن الاوصاف و الالقاب سید برکت که از عظمای شرفاء مکه معظمه بود و دران عصر غرهٔ جبین سادات روی زمین و واسطه عقد زمرهٔ گزین آل طه ویس ذات شریف او بود * * شعر *

شمس ضحیها هلال لیلتها * در تقاصیرها زبرجدها

بی قصد و عده و مواضعه دران منزل همایون بمحض اتفاق پیش آمد و طبل و علم که اظهر علامات سلطنت و پادشاهی است مهیا و آماده هدیه حضرت صاحب قرانی ساخت و بتلقین ملهم توفیق زبان سعادت گشاده سرود بشارت از پرده کرامت بنواخت * * نظم *

که حفظ الٰهی نگهبان تست * جهان از کران تا کران آن تست

بزن گوی دولت که میدان تراست * خدای جهان را چنین است خواست

و زبان مبارکش دران حال گویا ترجمان تقدیر الٰهی و واسطهٔ تقریر عنایت نا متناهی بود که مضمون بشارتش نه تغییر پذیرفت و نه در حیز تاخیر افتاد * * نظم *

چو صاحبقران خیمه زد در بیا * قضا گفت بادولت او بیا

بیامد روان دولت و زد رقم * که زان آستان بر ندارد قدم
چو دولت رخ شاه فرخنده دید * جوان شد که دولت بدولت رسید
نه از دولت آن شاه شد ارجمند * که شد پایهٔ دولت ازوی بلند
چو دولت ازین خاندان شد تمام * نه دولت بود گر رود زین مقام
زهی دولت دولت نیک بخت * که گشت از قضا وقف این تاج و تخت

حضرت صاحب قران ازان اتفاق غریب که در فاتحهٔ دولت روز افزونش رو نمود برطبق اشارت الفاتحة ام الکتاب بحصول غایات امانی و اقبال درهرباب واثق و مستظهر شد و دست تولا و اعتصام در دامن اعلام دولت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار کرده مقدم آن شعبهٔ دوحهٔ نبوت را بغایت اجلال و تعظیم تلقی نمود و از صدق نیت و صفای طویت آنحضرت میان ایشان انس و الفتی پدید آمد که آن بزرگوار برکت آثار در تمام ایام حیات همچو دولتی که مژدهٔ وصولش خود آورده بود مصاحبت و مجالست آنحضرت باختیار اختیار فرمود و بهیچ حال ازان امر تخلف ننمود و بعد از وفات هردو دریک قبه آسوده و روی بی ریای حضرت صاحب قران همچنان بجانب اوست یعنی * * نظم *

* فردا که هرکسی به شفیعی زنند دست *
* مائیم و دست و دامن اولاد مصطفی *

اللهم صل علی المصطفی و آله و اصحابه و احبابه

و بارک و سلم و حسن عقیده و کمال اخلاص که حضرت صاحبقران را نسبت با مطلق اهل بیت بوده اشهر واظهر ازانست که بشرح محتاج باشد وشرح آن خود کجا توان داد و آثار آن خصلت گرامي که مزد رهانیدن خلایق از ظلمات ضلالت ورسانیدن بنور هدایت که رهیدن ازشقاوت ابدی و رسیدن بسعادت سرمدي ازان توان یافت بنص قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی منحصر است دران الحالة هذه بحمدالله در خانواده بزرگوارش باقیست و امید برحمت بی نهایت پروردگار جلّ وعلا چنانست که چون آب دولت درین جوی که بحر احسان است ازان چشمه سار جاري شده بقای جریانش تا انقراض عالم بادوام دولت دین ایمن از نسخ و انصرام متصل و مستدام باشد ان شاء الله بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام * نظم *

چو از دولتي دین بود استوار * سزد گر بماند چو دین بر قرار

القصه حضرت صاحبقران از بیا نهضت فرموده بطرف جغانا بالاے آب جغان رود روان شد و چون در جغانا بسعادت نزول کرد امیر جاکو را بجمع لشکر اطراف فرمان داد او بامتثال امر مبادرت نموده متوجه شد سپاه آن نواحي را از سلدوز و غیرهم جمع آورده روانه اردوی همایون ساخت و خود عازم جانب ختلان گشت تا قضیه لشکر آنجا نیز سرانجام کند و چون رایت نصرت شعار بگذار اویاج رسید شیخ محمد بیان با هندوی قرقره رو بصوب فرمان نهاده

آنجا بموکب همایون پیوستند و بسعادت دست بوس مبارک سرافراز گشتند و چون از آب جیحون عبور فرموده موضع خلم مخیم نزول فرخنده گشت هزارهٔ آنجا بمعسکر همایون پیوستند و امیر اولجایتو که امیر حسین اورا درقندز گذاشته بود و شاه شیخ محمد والي بدخشان که حضرت صاحب قران کسی را بطلب او فرستاده بود با لشکر برسیدند و بعز نوازش آنحضرت استسعاد یافتند و چون همه را خاطر از امیر حسین رمیده بود و ازو ایمن نبودند از توجه حضرت صاحب قران بدفع او بغایت خرم و شادمان بودند و بشاشتها اظهار کرده ستایشها نمودند که *

* بیت *

* زخصمت همه مملکت گشته سیر *
* بخصم افگني پای ورنه دلیـــر *
* تو سرو نوی خصم بید کهن *
* کجـــا سرکشد بید با سروبن *
* به دیبای این دولت تازه عهد *
* عروس جهان را بیارای مهد *

و امیر کیخسرو که ولایت خود ختلانرا گذاشته و از بیم امیر حسین بطرف الای گریخته بود چون از عزم صاحب قران آگاه گشت فرحان و شادمان بمعسکر ظفر پناه پیوست و امیر جاکو نیز با لشکر ختلان برسید *

* نظم *

* بفرمان ز هر کشورے مهترے *
* بدرگهٔ رسیدند با لشکرے *
* دران دشت جائی نشستن نماند *
* همان موضع اسپ بستن نماند *

و تمام أمراء و نوینان الوس چغتای کمر مطاوعت و انقیاد حضرت صاحبقران بر میان جان بسته بتقدیم مراسم هواداری و خدمتکاری اتفاق نمودند * نظم *

* کمر بسته گردن کشان بنده وار *
* بدرگاه آن خسرو کامگار *

حضرت صاحبقران جمعی بهادران کاردان را برسم منغلای از پیش روان ساخت و از جانب امیر حسین نیز جماعتی پیش آمده بودند شیخ علي بهادر که * نظم *

* بنوک سنان پیل برداشتي *
* سپاهی بیک حمله برگاشتي *

چون ایشانرا بدید تیغ کین برکشید و چون شیر غرین حمله کرد *

* نظم *

* به پیوست رزمی گران کز سپهر *
* گریزنده شد ماه و بگریخت مهر *
* برآمد دهٔ و دار و گیر و گریز *
* ز هر سو سرافشان شد و ترک ریز *

و خطای بهادر که * * نظم *

* در آهنگ چون شیر غرنده بود *

* که درجنگ شمشیر برنده بود *

از طرف دیگر حمله آورد و سپاه مخالف را از جای برداشته بزانند و شیخ علي بهادر جوپان سربدال را دستگیر کرده بیاورد و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده آن لشکر انبوه گروه گروه از دامن کوه شادیان شادمان و ثنا خوان *

* نظم *

همه دل پر از مهر صاحب قران * کمر بر میان و ثنا بر زبان روان شدند و بلب آب دره کز نزدیك قلعه اربز فرود آمدند و حضرت صاحب قران سیورغتمش اغلن را باسم خاني موسوم گردانید و لشکر مرتب ساخته بسعادت و فیروزي متوجه شهر بلخ شد و زنده حشم پسر محمد خواجه مغلاي لشکرایردي از شبرغان رسیده بمعسکر ظفرپناه پیوست و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب شهر درآمدند و قلعه بلخ را که بهندوان مشهور است درمیان گرفته کورگه زدند و سورن انداختند * * نظم *

چو شاه جهانگیر گردون نهیب * در آورد لشکر زبالا بشیب سپاهي چو مور و ملخ بی شمار * رسیدند ناگه بشهر و حصار غریوی بر آمد ز توران گروه * که لرزان شد از هول شان دشت و کوه و از قلعه نیز سوار و پیاده بسیار بعزم رزم و پیکار بیرون آمدند

و از هردو جانب حمله کرده جنگ درپیوست * * نظم *

سواران روان درهم آمیختند * پیاده بکین درهم آویختند
زمین گشت خَرد و جهان شد سیاه * بلرزید مهر و بترسید ماه
نگارنده از خون سنانها زمین * کشاینده مرگ از کمانها کمین
برین گونه تا شب نیامد فراز * نچیده کسی دامن از جنگ باز

و دران روز امیرزاده عمر شیخ با آنکه در سن شانزده سالگي بود مرکب جلادت درمعرکه رانده آثار شجاعت و نجابت بظهور رسانید و از کشاد قضا تیری بر پشت پایش آمد که از زیر قدم سر بدر کرد * چابکدستان صنعت جراحي سیخي گرم کرده آن جراحت را چنان داغ کردند که سیخ از دیگر طرف بیرون آمد و آن شاهزاده دلاور با وجود صغرسن هیچ اضطراب بخود راه نداد * * مصرع *

* وزان پرهنر بی هنر چون بود *

روز دیگر که خسرو سپاه سیاره بعزم تسخیر قلعه فیروزه پارهٔ گردون رایت صبح از جانب مشرق برافراخت و حشوی که بربالای آن حصار خودنمائي مي کردند همه را بیکبارگي از عرصه ظهور گم ساخت * * نظم *

گرفته خسرو فیروزه اورنگ * حصار هندوان[1] ظلمت آهنگ
از جانبین دگربارہ بعزم جنگ کمرکینه تنگ به بستند * * نظم *

---

(۱) چنین درپنج نسخه و دریک نسخه (هندوان را) بزیادت را قبل ظلمت *

* لشکرِ نصرت قرین از درِ صاحبقران *

* عون الهي معین فتح مبین هم عنان *

برنشستند و غریو کوسِ نبرد و غبار جولان اسپان میدانِ نَوَرد گوش و دیدهٔ کیوان و بهرام خیره و تیره گردانید * * نظم *

بغرید برکوس جـــرمِ هزبر * دمِ نای رویین برآمد بابر
پر از اژدها کشت گردون زگرد * پر از شیر غرندہ هامون ز مرد

از قلعه جمعی از خاصگان امیرحسین جلادتي نموده بیرون آمدند و ازباد حمله دلاوران نیرانِ محاربه وقتال اشتعال یافت

* نظم *

* یکي را تن افتادہ بی پا و دست *
* یکی را سر و مغز از گرز پست *
* عقیقی شد از خون بفرسنگ سنگ *
* فرو ریخت از چنگ خرچنگ جنگ *

امیرحسین ازمشاهده آن کارزار کارِ خود را زار دید و تدبیرِ واقعه بیرون از حیزِ قوت و اقتدار * * نظم *

* ز دهشت درِ قلعه برخود بهبست *
* فروشسته ازدولت و ملک دست *

حضرت صاحب قران پیش او کس فرستاد که اگر برجانِ خود بخشایشی میکني طریق آنست که قدم برجادہ انقیاد نهادہ بیرون آئي امیرحسین را کار بحدِّ اضطرار رسیدہ بود اذعان نمود

پسر بزرگ را با خان که برگزیده بود بیرون فرستاد که سلوک جادهٔ متابعت را کمر مطاوعت بسته‌ام التماس آنست که از سر خون من درگذری و متعاقب آن دیگری بفرستاد حضرت صاحب قران را بزبان عجز و مسکنت پیغام داد که چون دولت از من برگشته است و قرین روزگار تو گشته * * نظم *

* نصیب تو ملک است و فرمان روائی *

* مرا بهره از بخت بد بی‌نوائی *

بکلی دل از ملک و مال و حشمت و اقبال برداشته ام و خاطر بر تحمل رنج و عنا و مشقت و بلا گماشته درخواست همین است که مرا راه دهي تا بیرون روم و بجانب کعبه معظمه توجه نمایم حضرت صاحب قران ملتمس او را مبذول داشته بفرمود که هیچ آفریده متعرض او نشود تا بیرون آید و هرجا که خواهد برود امیرحسین دیگربار پیغام فرستاد که فردا بیرون میروم و دل خواهم آنست که عهد کنید که کسی قصد جان من نکند حضرت صاحب قران بر حسب دلخواه او عهد کرد و قضیه بران قرار یافت که روز دیگر بیرون آید و بسلامت برود و چون امیرحسین را نقض عهد درنهاد بود و مقرر است که *

* مصراع * * هرکس همه را چو خویشتن مي داند *

بران سخن اعتماد ننمود و هم دران شب پیاده با دو نوکر از قلعه بیرون آمد * * نظم *

نه عزم درست و نه رائي صواب * دل پر نهیب و سری پرشتاب
از غایت وهم و حیرت ندانست که کجا میرود و بشهر کهنه افتاد
و چون روشنائي صبح آغاز غمازي نهاد از بیم جان بمناري
که در میان مسجد آدینه بود برآمد و پنهان شد و فحوای نظم
مولانا جلال الدین رومي قدس سره * * بیت *

* بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد *
* که نهان شدم من اینجا مکنیدم آشکارا *

وصف الحال آمد و چون متقاضی اجل که حجتش در محکمهٔ
قضا بنشان لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون مسجل شده
در رسیده بود کوشش مفید نیامد و بحسب اتفاق شخصی را
اسپی گم شده بود و بهر طرف در طلب آن مي شتافت و نمي
یافت در خاطرش افتاد که ببالای مناره برآید و اطراف
و جوانب را احتیاط نماید باشد که گم شده خود را باز یابد
و چون بمناره برآمد امیرحسین را دید و بشناخت امیرحسین
که در زمان رفاهیت و امن دیناری بخنجر گذاري و نانی
به پهلوانی نمي داد از خوف سر یك مشت مروارید بواه آن
شخص نهاد و تقبل نمود که اگر ازان ورطه خلاص یابد رعایت
او حسب المقدور بجای آورد و بزاری درخواست کرد
و سوگند داد که حال او باکسي نگوید و پنهان دارد آن کس
او را بعهد و پیمان ایمن گردانید و روان از مناره فرود آمد و دوان

پیش حضرت صاحب قران شتافت و صورت واقعه و حکایت وزاري ودرخواست امیرحسین بتفصیل باز راند وعذر خود تمهید کرد که چون بنده را قوت پنهان داشتنِ این معنی نبود بعز عرض رسانیدم و چون امراء و سپاه ازان حال آگاه گشتند سوار و پیاده بتعجیل رو بمسجد نهادند امیرحسین چون از بالای منار توجه مردم مشاهده کرد دست امید از جانِ شیرین شسته بپای دهشت ازانجا فرود آمد وهم درمسجد از سرِ خوف بسوراخی پنهان شد و از بخت پشت برکرده گوشهٔ از جامه اش بیرون بماند - طلب کارانش درجست وجو شرایط احتیاط مرعي داشته پیدا کردند و دست بسته پیش حضرت صاحب قران آوردند دولت برسم ثنا زبان برکشاد که *   * نظم *

* کسی که گردن از امرت کشید گردونش *
* بآستان تو اکنون کشان کشان آورد *

و اقبال برسبیل دعا ندا در داده که *   * نظم *

* سری که از تو به پیچد بریده باد چو زلف *
* دلی که از تو بگردد سیاه باد چو خال *

حضرت صاحب قران نخواست که بهیچ وجه از عهد تجاوز نماید با امراء گفت من ازخونِ او گذشته ام و بساطِ انتقامِ او در نوشته و چون او را از مجلسِ همایون بیرون بردند امیرکیخسرو ختلاني زبان تظلم برکشاد که امیرحسین برادرِ من کیقباد را کشته است

بفرمایند که اورا بمن سپارند تا بمقتضای شرع اورا بقصاص رسانم حضرت صاحب قران کیخسرو را تسکین فرمود که ازین دعوی بگذر که خون برادر تو او را نخواهد گذاشت * * بیت *

تو بد کنندهٔ خود را بروزگار سپار * که روزگار ترا چاکریست کینه گذار

و در اثنای این حالات تذکرِ حقوق مصادقت و موانستِ قدیم و یادِ وصلت و قرابت که بواسطه مهد علیا اولجای ترکان میان حضرت صاحب قران و امیرحسین واقع شده بود شعله حزن و اندوه در کانون اندرون آنحضرت بنوعی برافروخت که برحسب *

* مصرع *

* هرگه که بسوزد جگرم دیده بگرید *

آبِ تحسّر از دیدهٔ مبارکِ آنحضرت چکیدن گرفت پیرکار دیده چاشنی روزگار چشیده امیر اولجایتو از مشاهده آن حال اندیشه کرد که چون حضرت صاحب قران درین مقام است امیرحسین ازین ورطه جان خواهد برد و مبادا که چون فرصت از دست برود روزی دستِ ندامت باید گزید * * بیت *

سنگ دردست و مار برسرِ سنگ * نه ز دانش بود فُسوس و درنگ

پنهان بامیر کیخسرو و امیر موید اشارت کرد و ایشان از مجلس بیرون آمدند و بی طلبِ رخصت از حضرت صاحب قرانی سوار شده بتاختند و کارِ امیرحسین بساختند و تنِ او را از جان و جانِ خود را از اندیشه بغی و طغیانِ او بپرداختند و چون آن قصاص

بحکم شرع متوجه او بود حمایت حضرت صاحب قرانی مفید نیفتاد و زبانِ حالِ آنحضرت را درین قضیه این دو بیت پسند آمد * * بیت *

نمیخواستم تا بران بے وفا * زهولِ سپاهِ من آید جفا
ولی هرکه اودل دگرگون کند * سزدگر سپهرش جگرخون کند

و امیرحسین را در گنبد خواجه عکاشه دفن کردند و لشکرِ منصور روی تسلط و استیلاء بقلعه هندوان نهاده آنرا بتحتِ تصرف در آوردند و دو پسرِ امیر حسین خوانند(۱) سعید و نوروزسلطان را بآتشِ کردارِ او سوخته آبِ حیات شان برخاکِ هلاک ریختند و خاکِ وجودِ شان بباد فنا بر رفت و دو پسر دیگرش جهان ملك و خلیل سلطان بجانب هندوستان رفتند وهم درانجا نیست شدند و خانی را که امیرحسین نصب کرده بود به تیغ هلاک خونش ریختند *

* مصراع *

* آتش چو درگرفت تر و خشک را بسوخت *

و خواتین و متعلقان امیرحسین را با تمامت خزاین و دفاین که بدستِ حرص و امساک جمع کرده بود و اندوخته پیش حضرت صاحب قران آوردند * * نظم *

آنکه با مهرِ خازنش روید * هرچه ز اجناس بحروکان باشد
وآنکه با داغ طاعتش زاید * هرکه زابنای انس وجان باشد

---

(۱) دربعض نسخه (خاوند) و دربعض (خانه) است بجای (خواند) *

حضرت صاحب قران از خواتین امیر حسین سرای ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا دختر بیان سلدوز و اسلام آغا دختر خضر یسوری و طغی ترکان خاتون را رقم اختصاص کشید و سونج قتلغ آغا دختر ترمه شیرین خان که حرم بزرگ امیر حسین بود به بهرام جلایر داد و دلشاد آغا را بزنده حشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را بامیر جاکو و دیگر قمکانرا هریک بکسی نام زد فرمود و دخترش را بایلچی بوغا برادر تابان بهادر داد و فرمان جهان مطاع نفاذ یافت که اهالی شهر که با امیر حسین درقلعه بودند باز بشهر کهنه روند و درانجا عمارت کرده توطن سازند و قلعه را بجاروب غارت پاک رفته ویران کردند و خانهای امیر حسین را چون نهال آمال و اقبالش از بیخ بکندند * * نظم *

نشان از در و برج و بار و نماند * مرآن درد را هیچ دارو نماند

سرای سپنجی برین سان بود * یکی خوار و دیگر تن آسان بود

یکی بر فراز و یکی بر نشیب * یکی با فزونی یکے با نهیب

بیا تا ز دنیای دون بگذریم * بدانش جهانی بدست آوریم

که شادی آن جاودانی بود * نه چون این غم آباد فانی بود

اللهم وفقنا لما تحب و ترضي و جنبنا عما تكره و تسخط والحمد لله رب العالمين *

گفتار در جلوس حضرت صاحب قرانی بر تخت سلطنت و جهانبانی

قال الله تبارک و تعالی الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور مالک الملک بارگاه کبریا جل و علا که امضای حکم تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بپروانچه لطف و قهر او است ملک و دین را در مشیمه حکمت تواماں و در مهد قدرت رضیع لبان گردانیده چمن ملک را طراوت سعادت جز از چشمه سار میامن دین چشم نتوان داشت و چشمه سار دین را زلال احکام بے حسام سیاست نیام والیان ملک جریان نیابد * * نظم *

* سر سبزي نهال سعادت بباغ ملک *
* بے چشمه سار شرع مطهر طمع مدار *
* لیکن زلال چشمهٔ دین کي شود روان *
* بے سایهٔ سیاست شاهان کامگار *

بنابرین شایسته سریر سلطنت و جهانداري وسزاوار افسر فرمان دهي و کامگاري صاحب دولتي تواند بود که پیش نهاد همت عالي رتبتش تقویت دین مستبین بود و نصب العین ضمیر منیرش تمشیت احکام شرع سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین سعادتمندي که چون درخت بختش در گلشن سلطنت بالا کشد بهترین میوه اش اقامت مراسم امر معروف و لوازم نهي منکر شنا شد و چون نهال اقبالش از جویبار حکومت و فرمان روائي

سرسبز و شاداب گردد تازه ترین نوباوه اش ایصالِ خیر و نفع و استیصالِ شرّ و ضرّ شمارد آینه دولتش چون صیقل توفیق بزداید در و جز صورتِ نیک خواهي و نیکو کاري ننماید و شمع جلالش چون از لمعه عنایتِ رباني بر شود پرتوِ انوارش بشارع شرع مستقیم را هبر آید بباد حمله آتشِ پیکار ازان برافروزد که بیخ ظلم و ستمگارے بسوزد و به تیغِ آبدار ازان برخاکِ معرکه خون ریزد که غبارِ فتنه از هر گوشه بر نخیزد زبردستي ازان جوید که زیر دستان را حمایت نماید و بیشي بر همه از براے آن طلبد که در باره کم مایه عنایت فرماید سرافرازي دران داند که از پاے افتادهٔ را دستگیري تواند کرد و پاے در طلب سروري بآن قصد کشاید که تا چاره کار سرگشته از دستِ قدرتش بر آید نهالِ کامگاري در جویبار اقتدار از براے آن نشاند که تا در بهارِ معدلت شگوفه مکرمت شگفاند و گلبنِ پادشاهي را بآبیاری تیغ ازان سرسبز دارد که تا بدستِ مرحمت خار بیداد از پاے مظلومان برآرد * * نظم *

بود کامش از شاهي و برتري * رعیت نوازي و دین پروري
باحسان کند خاطرِ خلق شاد * جهان یکسر آباد دارد بداد

لاجرم بعد از فتح بلخ مجموع امراء و نوینانِ الوس چغتاي که آنجا جمع آمده بودند مثل امیر شیخ محمد سلدوز و امیر کیخسرو ختلاني و امیر اولجایتو اپردي و امیر داود دوغلات و امیر ساربوغا جلایر

و امیر جاکو برلاس و زنده حشم ایردی و امیر موید ارلات و شاه شیخ محمد والی بدخشان و حسین بهادر و دیگر امراء و سرداران باتفاق اعاظم ساداتِ روزگار که فرمودهٔ انی تارک فیکم الثقیلن کتاب الله و عترتی مشعر است بوجوب ملاحظه جانب ایشان مثل سید برکت و خانزادگان ترمد خان زاده ابو المعالی و برادرش خانزاده علی اکبر همه یکدل و یک زبان گشته حضرت صاحب قرانی را که در تقویتِ دین و تمشیتِ مسلمانی از سلاطین عصر ممتاز بود سایشته پادشاهی و جهانبانی دانسته سرِ انقیاد بر خطِ فرمان نهادند و باتفاق بآنحضرت بیعت تازه کرده میان و زبان بچاکری و ثنا گستری به بستند و بکشادند * * نظم *

که ای فرِّ فرخنده ات زیب گاه * ترا زیبد آیین تخت و کلاه
دلِ ما یکایک بفرمان تست * همه جانِ ما زیر پیمان تست
سزاوار شاهی کیهـــان توئی * گزین دلیران و شیران توئی
تو شستی بشمشیر هندی زمین * بآرام بهنشین و رامش گزین

و در زمانی که جهان از جور استیلای قهرمان شتا خلاص یافته سلطانِ گردون سریر آفتاب بتخت شرف برآمد و در ممالک بساتین از برای خسرو ریاحین اورنگ فیروزه فام گلبن را به فیروزی بیاراستند فراشِ ظفر بترتیب آئین جلوس همایونش قیام نموده عرصهٔ گیتی را از غبار وحشت و اندوه پرداخته سراپرده بسطتِ جاه را پیرامون بسیط ربع مسکون درکشید و قبهٔ بارگاهِ رفعت و جلال را از سایه بانِ سپهر

گذرانیده بساط امن و امان بگسترید سریر سلطنت را بچهار قایمه دوام و قرار و احتشام و افتخار ممکن و استوار ساخت و تاج شاهي بجواهر عزت و شوکت و یواقیت حشمت و عظمت مرصع کرده بپرداخت * * نظم *

بروزیکه نیك اختري یار بود * نمودار دولت بدیدار بود
گزیده ترین روزی از روزگار * چو عید همایون بفصل بهار

مهندس تایید آسماني تقویم سعود سعادت را از جداول زیج عنایت استخراج نموده باصطرلاب فتح و فیروزي ارتفاع اختر خجسته فال اقبال باز جست * * نظم *

و زان پس بفرخنده تر طالعي * سعودش عطا بخش بی مانعي
برافراخت صاحب قران تاج زر * بر افروخته تخت شاهي بفر
کمر بست با فر شاهنشهي * جهان سربسر گشت او را رهي
بدان را ز بد دست کوتاه کرد * روان را سوئي روشني راه کرد

نوینان و امراء رعایت رسومي که در جلوس سلاطین میان ایشان متعارف است بتقدیم رسانیده باتفاق زانو زدند و زبان به تهنیت و ثنا بر کشادند * * نظم *

زر و گوهرش بر سر افشاندند * و را شاه صاحب قران خواندند

و دران زمان سن مبارك آنحضرت بسي و چهار سال شمسي ترقي نموده بود و این اتفاق همایون در روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارك رمضان الذي انزل فیه القران (سنة احدی و سبعین و سبعمایة)

موافق ایت ائیل چنانچه ناظم جوش و خروش بتلقین سروش هوش زیور گردن و گوش روزگار ساخته * * نظم *

زهفتصد فزون رفته هفتاد و یک * قضا گفت شه را که الملک لک
جهانرا که میداشت پستی خراب * برآمد ز مشرق بلند آفتاب
مهی را که پرتو زکش می نمود * فلک داد رفعت که خورشید بود
تمور آمدش نام یعنی حدید * و من شانه فیه باس شدید
تمورِ طواغی(۱) شهِ شیر مرد * خدیوِ جهان گیر گیتی نورد
وزان پس جهان گیر شرقی نژاد * جهان را جوان کرد از عدل و داد
قضا شمع اقبالِ او برفروخت * عطارد کمربند جوزا بسوخت
قدربخت اورا چو شد مشتری * بیاموخت ناهید خنیا گری
دمش با مسیحا چو همخانه شد * برو شمع خورشید پروانه شد
درخشنده شمعي برآمد ز میغ * ز خور تاج بسته ز مریخ تیغ
سعادت قران همچو برجیس شد * ز رفعت مکانش چو ادریس شد
زمین را سراسر همه صحن خاک * بششت آب شمشیرش از ظلم پاک
تبر تیشهٔ تیغِ او بی گزند * ز باغِ جهان بیخ آفت بکند
شکوهِ سپاهش بگرزِ نبرد * برآورد از کوه البرز گرد
چو کاف ار بحدّت برد نام قاف * پذیرد ز تیغ زبانش شگاف
عدو کو برو خون گری زهر خند * کزو پایهٔ تخت شد سر بلند
درین باغ هرشاخ کو سر کشید * سرش زد بشمشیر و بیخش برید

(۱) چنین است در چهارنسخه و در دونسخه (طواغای) است بجای طواغي *

در اول عزیمت سوی بلخ کرد * همه عمر دشمن زغم تلخ کرد
سر و پای خصم و سرا و وطن * زر و سیم اعدا و فرزند و زن
بخست و ببست و بکند و بسوخت * گرفت و نهاد و خرید و فروخت

و از بدایع اشارات و کرایم بشارات آنکه اساس تاریخِ این جلوسِ همایون بر چهار رکن عظیم از حروف منزلهٔ قدیم واقع شده که صدر سورة البقرة که سنام کلام ملک علام افتاده موشح است بآن در ضمنِ این اتفاقِ حسنه بسی امیدواریست عالم و عالمیان را بدوامِ ایام این دولت و خلودِ روزگار این سلطنت که بی تکلف و مداهنه نسبت با دیگر روزگار و ازمنه راست چنانست که حریم حرمِ شریف نسبت با دیگر دیار و امکنهٔ بسیط زمین و زمان ببساط امن و امان آراسته و ریاضِ احوال عباد و بلاد از خارِ تعرض و تغلبِ اهل فساد و عناد پیراستهٔ نهالِ آمالِ خلایق از رشحاتِ عدل و احسان میوهٔ مقصود بار آورده و سایهٔ رفاهیت گسترده و کشت زار امانی و آمالِ خاص و عام از قطراتِ غمامِ انعام دانه هر مراد در خوشه آرزو پرورده از کژی و ناراستی جز در ابرو و زلفِ خوبان اثری نمانده و از فتنه و آشوب غیر غمزه و طرهٔ ماه رویان از جانبی خبری نرسیده * * بیت *

* گردون فروکشاد کمند از میان تیغ *
* و ایام برگرفت زه از گردنِ کمان *

ایزد تعالی و تقدس کافه اهل اسلام را از میامنِ نَصَفَت و مرحمتِ
این دودمان نامدار * * مصرع *

* تا چرخ را مدار بود ارض را قرار *

متمع و برخوردار داراد بحق محمد و آله الاطهار و چون حضرت
صاحب‌قران تختِ سلطنت و جهانبانی را بفر شکوهِ همایون
زینت بخشید و بشارت * * بیت *

* سریرِ سلطنت اکنون کند سرافرازی *
* که سایه بر سرش افگند خسروِ غازی *

گوش زمانه از زبانِ قضا شنیـــد * * نظم *

سرِ گنج بکشاد صاحب قران * نه‌چندانکه آنرا شمردن توان
به‌بخشید چندانکه شد آز سیر * ز بخشش نترسد خدیوِ دلیر

مجموع کلان تران و سردارانِ الوس چغتای را از امراء و ارکانِ
دولت بانواع نوازش و تربیت سرافراز گردانید و منزلت
برافراخت و تمامت ذخایر و نفایسِ امیرحسین را علاوه
جزایلِ مواهب و عطایای بی‌دریغ ساخت و همه را اجازتِ
انصراف ارزانی داشت تا هرکس بمقام خویش بازگردد
و شاهین عدل و نصفت را در هوای آن دیار پرواز دهد *

گفتار در مراجعت صاحب‌قران موید ارجمند از بلخ و انشاء فرمودن قلعه و حصار سمرقند

رای عالم آرای حضرت صاحبقران مراد پسر چوغام برلاس را

بحکومت بلخ و توابع نصب فرمود و عزم مراجعت جزم کرده
در ضمان حفظ الهي * مصراع *
روشن دل و داد گستر و شاد * روی توجه بصوب کش نهاد
و برآب جیحون که از بلخ تا بدانجا هشت فرسخ است بکشتي
پول بسته بسعادت بگذشت و درجلکای دل کش کش برلب آب
خشکا مرغزار خشمش را مخیم نزول همایون ساخت دیدهٔ اولیای
دولت را نورِ بهجت و سرور افزوده و سینهٔ اعدای مملکت را
نیرانِ ویل و ثبور فرسوده شاهِ عالم پناه مدت دو ماه * نظم *

* بعز و ناز دران منزلِ بهشت آیین *
* که هست غیرتِ نزهت سرای خلد برین *

توقف فرمود بساطِ عیش و عشرت چون سماطِ فضل و مکرمت
علی الدوام بکام گسترده و گوهرِ هر مراد که در بحرِ امید کنجد
در صدفِ دولت برحسبِ آرزو پرورده * نظم *
بفرخ ترزمان شاهِ جوان بخت * بدار الملک خود شد برسرِ تخت
جهان را از عمارت داد یاري * ولایت را ز نقده رستگاري
و در اثنای آن خواص بندگان و هوا داران که درین مدت
بوظایف خدمتگاري و جان سپاري قیام نموده بودند و اسامي
ایشان مکرراً ذکر کرده شد همه را بعواطف و مراحمِ پادشاهانه
اختصاص بخشید و بصنوفِ مواهبِ سنیه گرامي داشته بمراتب
و مناصب علیّه رسانید * نظم *

زدریا دلی شاه گردون شکوه * نوازش بسی کرد با آن گروه
سران سپه را که بردند رنج * بخروارها داد دینار و گنج
غنی کرد شان از زر اندا‌ختن[1] * زنو هر زمان خلعتی ساختن[2]
و هرکسی را برحسب حال تومان و هزاره مقرر گردانید و بقدر
قابلیت و استعداد خلعت منصبی بر قامت استحقاق برید
ازانجمله امیر داؤد را ضبط و داروغگی سمرقند علاوه عمارت
و منصب دیوان و دیگر تربیتها فرمود و امیر جاکو و امیر
سیف الدین و امیرعباس و اسکندر و عالم شیخ و علقه قوچین
وارد شیرقوچین و قماری ایداق برادر تموکه قوچین را امارت
لشکر و تواجی گری که تالی منصب سلطنت است پیش
اتراک تفویض فرمود و امیر ساربوغا و حسین برلاس و امیر آقبوغا
و حاجی محمود شاه و ایلچی بهادر و دولت شاه بخشی را
امیر دیوان ساخت و ختای بهادر و شیخ علی بهادر و آقتمور
بهادر و تابان بهادر و دکنه و بختیشاه و قراهند و تکتلک
و اپاچی کلته و قزان بوغا ارسلان و دورا بهادر را مقدم سپاه
گردانید و ختای بهادر و شیخ علی و آقتمور را بزرگ و کلان تر
بهادران ساخت و برین منوال هرکسی باندازه رتبت و استیهال
بشغلی لایق و راهی مناسب مخصوص گشت * * نظم *

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و در یک کتاب (اندوختن) (۲) چنین
است در پنج کتاب و در یک نسخه (دوختن) است بجای ساختن *

تایید الٰهیش چو یاریها کرد * عالم بگرفت و کامگاریها کرد
هربنده که در رکاب اوروزی رفت * برمرکب سروری سواریها کرد
و هم در خلالِ آن احوال بسعادت و اقبال روي ابهت و جلال
و سلطنت و استقلال بخطه فرخنده فال فردوس مثال سمرقند
آورد و آن شهر گزیده را که از شهرتِ نزاهتِ دشت و طراوتِ
اشجار و حصانت عمارات و سلاست انهار طیره هر دیار و غیرت
فزای سایر بلاد و امصار است مرکزِ رایتِ دولت گردانیده
پاے تخت ساخت و به بناء قلعه و حصار و انشاء عمارات عالي
و قصور زرنگار فرمان داد و سرکارها بر امراء بخش فرموده امیر
آقبوغا را بصرف اهتمام در اتمامِ آن شغل نصب فرمود و چون
مجاري امور سلطنت بر وفق مرام انتظام یافت همت کیوان
رفعت آن حضرت بتدارکِ خللها که در ایامِ سابق بواسطه ترک
تاز حوادث روزگار باحوالِ آن دیار راه یافته بود التفات نموده
نسیم مرحمت و رافت از مهبِّ نَصَفَت و عدالت وزیدن گرفت
و سحابِ انعامش که چون انعامِ سحاب عام بر کشت زار امید
همگنان باریدن آغاز نهاد و باندک مدتي سمرقند بمیامنِ
مکرمت و معدلتِ آن جهاندار دین پرور از غایتِ آبادانی
و کثرت اهالي و سکان و بسیارے صادر و وارد از اطراف و اکنافِ
کیهان بمرتبه رسید که از آوازهٔ آن مصر بامنقبت اهبطوا مصرا
فان لکم ما سألتم جامه رشك در نیل زد و بغداد را هرچند

بدار السلام که لقب بهشت است موسوم شده از سرشک حسد
و غیرت پیوسته سیلي بر چهره روانست * * بیت *

از پی رشك بر سمرقندش * دجله اشکیست بر رخ بغداد

و امیر موسي که هنگام توجه حضرت صاحب قران بجانب بلخ
در راه چون نکبت از موکب همایون تخلف نموده باز گشت
چون خبر فتح آن حضرت بشنید گریخته بطرف ترکستان رفته بود
در اثنای این احوال حضرت صاحبقران چنگي قوچین را بطلب
او فرستاده وچون باو رسید قضیه بجنگ انجامید و امیر موسی
شکست یافته بگریخت و بتنگي بالا رفته دریيلاق وکوهستان
سرگردان میگشت تادگر باره امیر قزلغاج برادر حسین برحسب
فرمان قضا جریان با جماعتي متوجه او شد و چون امیر موسی
سپاهي ایشان بدید بی توقف بگریخت و امیر قزلغاج درپی
او شتافت امابدو نرسید و امیرموسی باد و حرم خود از آب
جیحون گذشته بشبرغان پیش زنده حشم رفت و آغاز اغوا و افساد
نهاد و بآنجا رسانید که زنده حشم عنقریب زنده نماند و حشمش
در تحت تصرف دیگران در آید * * نظم *

* از صحبت بد بد تو هم صحبت بد باشد *
* وین نکته یقین داند آنرا که خرد باشد *

گفتار در قورلتای حضرت صاحب قراني در عین اقبال وکامراني

در تیرماهِ همین سال حضرت صاحبقران جهان کشای جهت قورلتاي بجمع آمدن امراءِ تومانات و هزارجات مثال داد مجموع برحسبِ فرمان چون اقبال و دولت وظفرو نصرت روي بدرگاه عالم پناه آورده جمع آمدند * * نظم *

زاطراف شاهان وگردن کشان * رسیده بدرگاهِ صاحب قران

مگر زنده حشم پسر محمد خواجه اپردي که چون دولتش بر گشته بود چون نکبت تخلف نمود آنحضرت ایلچي فرستاد تا او را از وبالِ عصیان ترسانیده بقُرِلْتای طلب دارد و چون ایلچی بدو رسید و سخن برسانید که اگر درمقامِ اطاعت و انقیادي بي توقف بآستان سلطنت آشیان مي باید شتافت زنده حشم زبان تملق باظهار ایلچی برکشاد که * * بیت *

* من بندهٔ فرمانم گر خواند و گر راند *

* شمشیر و کفن برکف گر میکُشد او داند *

و ایلچي را اعزازو اکرام تمام کرده باز گردانید قرار برآنکه او نیز از عقب روان شود اما بآن وعده وفا نکرد و ازان جانب کسی آمد و از سرِ وقوف بمسامع عليّه رسانید که زنده حشم بتحقیق از جادهٔ انقیاد برگشته و پیشتر ازین امیربیرم شاه ارلات و پسرش تیلانچي که با امیرحسین درمقام یاغي گري بودند چون خبرِفتح حضرت صاحبقران شنیدند مبتهج و شادمان گشته از طرفِ خراسان رري اطاعت و هواداري بدرگاهِ سلطنت

پناه نهادند و چون زنده حشم ازان معنی آگاه گشت از طریق
مکر و غدر با اسباب صحبت و عشرت از ساوري و شراب و ما يتعلق
بهذا الباب بسر راهِ ایشان آمد و در موضع دلیه ییلاق ایشان را
طوي داد و در حالِ استیلای سورتِ شراب پدر و پسر را بگرفت
و بند برپای نهاده بدست برادرِ خود پیر محمد سپرد و بحضور
مردم با او گفت که ایشان را ببارگاهِ حضرت صاحب قران رسان
و در خفیه با برادر مواضعه داشت که ایشان را نیست سازد
پیر محمد هردو را نیم روزه راه ببرد و در شب کارِ ایشان ساخته
همان شب باز گردید و پیش براد ر آمد چون صاحبقرانی برین
احوال اطلاع یافت امیر اولجایتو را فرمود که برو و خویشِ خود
را ملامت و سر زنش کرده نصیحت کن و بیاور تا نهالِ حیاتش
بجنبش صرصرِ قهر ازبیخ برنیاید پیرکاردیده قماش خود را
مي‌شناخت بزبان معذرت عرضه داشت که من ازان مي اندیشم
که نصیحت با او سودمند نیفتد و مرا درمیان خجالت باید
برد اگر رای عالي صواب بیند پسرم خواجه یوسف بکفایت این
مهم کمربندگي بندد حضرت صاحب قران عذر او را مسموع
داشته تابان بهادر و خواجه یوسف را بفرستاد تا زنده حشم را
طریق صواب ارشاد کرده بیاورند و چون ایشان بشبرغان
رسیدند آن خود رای عاقبت نااندیش ایشانرا بگرفت
و مقید گردانید *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بجانب شبرغان

چون حضرت صاحب قران از جسارت نمودنِ زنده حشم دران قضیه و بی باکي او آگاهي یافت آتش خشم از کانونِ حمیت پادشاهانه زبانه زدن گرفت و با تمام لشکر از کش متوجه او شد پرچم رایت همایون را مشاطه عون رباني پیراسته و بازوی دولت روزافزون بتعوید تاییدات آسماني آراسته و چون از آب جیحون عبور نموده خاک شبرغان از شرفِ بوسیدنِ نعل بادپایانِ لشکر منصور سر بگردون کشید زنده حشم بقلعه آنجا که در شاهنامه بسفید دزْ مذکور است تحصّن جست و روی رای خطا از صوب صواب گردانیده پشت تمنع بآن حصن حصین باز گذاشت * نظم *

زان حصاري که طرف بارهٔ او * در علو از ستاره دارد عار
صحن[1] او حصن اخترِ ثابت * بومِ[2] او بام گنبدِ دوّار

عساکر گردون مآثر غران و جوشان گرد قلعه برآمده کورگه فرو کوفتند و از غریو کوس و کره نای و نعره و خروشِ بهادران نبرد آزمای زمین و زمان چون بید از تند باد و زان بلرزید زنده حشم

---

(۱) چنین است در سه نسخه و در دو نسخه (صحن او صحن) و در یك نسخه (حصن او حصن) (۲) چنین است در دو نسخه و در سه کتاب (بوم او بوم) و در یك نسخه (بام او بام) *

را از مشاهدهٔ آن حال دود تحیر بسر برآمد و آتش خوف و هراس
در خرمن تمکن و ثبات افتاد چاره همان دید که دست عجز
و مسکنت در دامن تضرع و زاری آویخت و با میر اولجایتو توسل
نموده او را شفیع انگیخت * * بیت *

عذر به آذرا که خطائی رسید * آدم ازان عذر بجائی رسید

امیر اولجایتو بپایه سریر سلطنت مصیر آمد و در موقف اعتذار
و استغفار ایستاده بگریه و زاری درخواست کرد که چریدهٔ جریمه
زندهٔ حشم چون قدم در دایرهٔ ندم نهاده و از نادانی و تبه کاری
خویش پشیمان شده مرقوم رقم عفو و اغماض گردد و سپاه ظفر پناه
بسعادت معاودت نمایند تا بعد از تسکین غلبهٔ حیرت و دهشت
بقدم خدمتگاری و طاعت گذاری با شمشیر و کفن بدرگاه گردون
اشتباه آید و در سلک دیگر بندگان انتظام یابد حضرت صاحب
قران فرموده البرکة فی مشایخکم ملاحظه نموده شفاعت
و درخواست امیر اولجایتو را بقبول تلقی فرمود و از خون زندهٔ حشم
درگذشت زندهٔ حشم امیر موسی را که تیغ مخالفتش تیز کرده
فسان افسون او بود بیرون آورد و به بندگان حضرت سپرد و اسلام
برادر کوچک خود را بملازمت موکب همایون فرستاد و حضرت
صاحب قران پای عزم برکاب معاودت درآورد و لشکریان را
اجازت مراجعت بمواضع خویش ارزانی داشت و چون بفتح
و فیروزی بشهر سبز باز آمده بمستقر دولت و اقبال نزول فرمود

نقوشِ جرایم و زلات امیر موسی را بزلالِ عفوِ گناه سوز فروشسته حامی لطف پادشاهانه بمراسمِ استمالت و اعزازِ او قیام نمود و اورا طوی داده بخلعتهاے فاخر سرافراز گردانید و ایالت ایل اورا باو تفویض فرموده بمنتهای امید رسانید و لاغرو * * بیت *

* ز ابتداءِ عهدِ عالم تا بدورِ پادشاه *

* از بزرگان عفو بود است از فرودستان گناه *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب‌قران لشکر را بجانب ترمد و بلخ

چون زنده حشم را سابقهٔ قضا رقمِ وخامت عاقبت بر صحیفهٔ قسمت کشیده بود با وجود چنان مرحمتی که حضرت صاحب قران نسبت با او کرامت فرمود باز وسوسهٔ دیو غرورش از راهِ موافقت ببرد و پای جسارت از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده عنانِ آرزو از سرِ بیهوشی بدست پندار سپرد و العجب که خانزاده ابوالمعالی دران کار که روزگار بهزار زبان هرزمان باد ا میرسانید *

* مصراع *

* مکن مکن که پشیمانیت ندارد سود *

با او متفق شد و نه عجب * * نظم *

چو گمراهی حوالت آید * معجز سبب ضلالت آید

و با نفاق الوس بلخ و ترمد را بغارتیدند و چون پرتو خبرِ این

خطا که ازیشان واقع شد بساحت ضمیر منیر حضرت اعلی افتاد
خطای بهادر و ارغون شاه بورالیغی را بالشکری * * نظم *
همه با دلِ شاد و با سازِ جنگ * همه گیتی افروز و با نام و ننگ
همه رزم جویان و نیزه گزار * همه جنگ جو از درِ کارزار
گرایندهٔ تاج و زرین کمر * نشانندهٔ شاه بر تختِ زر
با یلغار بفرستاد تا بدفع شر وفساد ایشان آثار مردمی و مردانگی
بظهور رسانند و دامنِ احوالِ رعایا که ودایع پروردگارند از خارِ
تعرض متغلبانِ ستمگار ایمن گردانند و چون امراء با سپاهِ ظفرپناه
بترمد رسیدند مردمِ آن طرف برآبِ آمویه ازکشتیها پول بسته
بودند وجماعتی ازمخالفان درشب گریخته ازپول گذشته بودند
وپول را ازان سر ویران ساخته و چون یاغی سیاهی لشکر نصرت
قرین بدیدند روی زرد گشته از بیم بگریز نهادند و ازهولِ جان
عنان بجانب پول تافته بشتافتند و ازسرگذشت شبانه غافل روان
به پول راندند و چون بمیان پول رسیدند آن طرف پول خراب
یافتند وبهادرانِ لشکر منصور ازعقب ایشان رسیده دستِ تایید
بتیر باران کشادند و آن روز برگشتگانرا * * نظم *
زپس تیر و ازپیش دریای آب * روان درنهیب و اجل درشتاب
نه امید رحم و نه برگِ ستیز * نه یارای بودن نه راهِ گریز
بسیاری ازایشان بزخم تیغ سپری شدند وبسیاری درآب ریخته
ازجان بری گشتند و اندکی ازیشان چنانچه از ده یکی نبودی

بمشقت بسیار جان بکنار انداختند و زنده حشم گریزان بشبرغان
در آمد و آنرا محکم کرده پشت استظهار از روی پندار بدیوار حصار
بازداد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران گیتی ستان امیر جاکو را بمحاصرهٔ شبرغان

حضرت صاحب قران چون از تحصن زنده حشم در قلعهٔ شبرغان
آگاهي یافت امیرجاکو را بمحاصرهٔ آنجا نام زد فرمود و او
با لشکر از آب گذشته پیرامون حصار شبرغان فرو گرفتند و برسم
محاصره گرداگرد حصار فرود آمده زمستان آنجا بگذرانیدند
و زنده حشم چون مار مرده در سوراخ مانده سر بیرون نتوانست
کرد و چون کوکبهٔ سپاه بهار دررسید * * نظم *
کردند نظاره را عروسان چمن * سرها زدریچهای چوبین بیرون
زنده حشم سابقهٔ دوستي قدیم که با امیرجاکو داشت وسیله
ساخت و از قلعه بیرون آمد و دست عجز و اضطرار بدامن
حمایت او استوار کرد و سرخجالت را از گریبان ندامت
برآورده بپای اعتذار و استغفار باستاد و امیرجاکو او را بنوید
مرحمت حضرت اعلی امیدوار گردانیده همراه خود کرد
و روی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و چون امراء از آمدن
ایشان وقوف یافتند صورت حال بعز عرض حضرت صاحب قران
رسانیدند و چون زنده حشم برسید تمام امراء مقدم او را

بمراسم اعزاز و اکرام تلقي نمودند و امیر جاکو او را باتفاق
امراء و نوینان بشرف بساطبوس حضرت اعلی رسانیده لطف
و مرحمت پادشاهانه شفیع جرایم او ساختند زبان عفو حضرت
صاحبقران اورا بتشریف خطاب گرامي داشته فرمود که ما
از سر گناهان تو گذشته خون ترا بخشیدم توهم برجان خود
ببخشای و دیگر سودای محال بدماغ راه مده که دولت
خلعتی است که از دولتخانه یختص برحمته من یشاء
هرکس را که خواهند پوشانند دست آرزوی هرکس بسعي
و کوشش بدامن آن نرسد * * نظم *

* هر سرے شایستهٔ تاج بزرگي کی بود *
* گر نسازی با قضا سر در سر سودا کني *

و بعد ازان که سرش را بکلاه امان از گزند و گوشش را بگوشواره
نصیحت و پند بیاراست و او را نوازش فرموده انواع مواهب
و رغایب از کمر زرین و اسپ تازي و شتر بسیار و استر قطار و گوسفند
بی شمار دربارهٔ او ارزاني داشت و مرتبهٔ او را بلند گردانید
و او کمر خدمتگاري بسته در سلک ملازمان انخراط یافت *

گفتار در نهضت همایون حضرت
صاحب قران بجانب جته بار اول

در سنه (اثنین و سبعین و سبعمایة) مطابق تنگوز ئیل حضرت
صاحبقران یورش جانب جته پیش نهاد همت عالي ساخت

* نظم *

با سپاهی ظفر طلیعهٔ آن * کارسازش مهیمن دیّان
بسعادت نهاد روي براه * نصرتش هم عنان بعون اِلٰه

و چون از سیحون عبور فرمود کمزه و اورنگ تمور ایل شده حلقهٔ بندگي و خدمتگاري در گوشِ انقیاد و طاعت گذاري کشیدند و چون آن ایل و الوس بتحتِ تصرف و تسخیرِ بندگان حضرت درآمد صاحب قران کامگار کپك تمور را بضبط و نسق آنجا نصب فرمود * نظم *

بسعادت قرین و فتح و ظفر * عون و تاييد ایزدي یاور

بمستقر سریرِ سلطنت و مسندِ خلافت معاودت نمود و درهمان ایام خبر رسید که کپك تمور بکفرانِ نعمت اقدام نموده باقدامِ جسارت بساطِ سرکشي و یاغي گري مي سپرد و دران وقت بهرام جلایر بموجبی که در تاشکنت هنگام عتاب بزبان تمنای حضرت صاحب قران گذشته بود درسلك بندگان درگاه جهان پناه و ملازمان آستان کیوان اشتباه انخراط داشت فرمان جهان مطاع بنفاذ پیوست که او و امیر عباس و ختای بهادر و شیخ علي بهادر بعزم رزم کپک تمور روان شوند و آتشِ عصیان و طغیان او را بآبِ تیغ جان ستان فرونشانند امراء و بهادران بامتثال امر مبادرت نموده روی جلادت براه آوردند و چون بیاغي رسیدند و در مقابل یکدیگر صف کشیدند ایل بهرام جلایر باتفاق

امیر صدهٔ ایشان تیرکجي که عداوت قدیم داشت با بهرام غدر اندیشیده خواستند که اورا بگیرند بهرام را بران حال اطلاع افتاد و با امراء که همراه بودند درمیان نهاد و شرایط احتیاط مرعي داشته ناوک قصد ایشان به نشانهٔ مقصود نیامد وهم دران حال که سپاه جانبین صف کشیده استاده بودند ختای بهادر با شیخ علي بهادر درباب مصلحت جنگ و رعایت حزم سخنی گفت شیخ علي آنرا مسموع نداشت ختای بهادر از تصور آنکه مگر پهلوان سخن اورا حمل بر بند دلي کرده آتش غضبش اشتعال یافت و شمشیر کشیده و از آب عایشه خاتون عبور نموده بیک تن تنها بر صف دشمنان زد و چندی از ایشان را بینداخت و چون ایشان بسیار بودند شیخ علي بهادر نیز از عقب او درآمد و بر دشمنان حمله برد و ختای بهادر را بتکلف ازمیان مخالفان بیرون آورد و هردو بسلامت بلشکر خویش پیوستند و امثال این امور که درواقع از بدایع وقایع است جز از آثار دولت موید صاحب قران نتواند بود *

* مصرع * * بدولت توان کرد این کارها *

و امراء در همان کنار آب با دشمنان صلح کرده بازگشتند و در اثنای راه جماعتی از ایل جلایر که دربارهٔ بهرام غدر اندیشیده بودند بیاساق رسانیدند و چون بسعادت بساط بوس استسعاد یافتند حضرت صاحب قران از مصالحت و مراجعت

ایشان غضب فرمود *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحبقرانی بجانب جته نوبت ثانی

چون بر حسب فرمودهٔ ان الله تعالیٰ یحب معالی الهمم و یبغض سفسافها همت بلند جناب صاحب قران کامیاب در هر کاری که شروع افتادی جز بحصولِ غایت و نهایتِ آن رضا ندادی از مساهله که امراء با مخالفان کرده بودند و عرصه معارضه و محاربه بصلح ریخته استنکاف داشت یعنی * * نظم *

* سگ کیست روباه ریزیده چنگ *
* که با شیر صلحش بود روز جنگ *

لاجرم بنفس مبارک عزم آن صوب جزم فرموده یرلیغ همایون درباب جمع آمدنِ سپاه بهرطرف روان شد و عساکرِ منصور از اطراف و اکناف درحرکت آمده * * نظم *

سپاه انجمن شد بدرگاهِ شاه * نبرد آزمایان نصرت پناه
زریگِ بیابان فزون از شمار * برزم اندرون شیر دشمن شکار
سپاهي سراسر چو غرنده میغ * بجنگ اندرون همچو برنده تیغ
روان کرد لشکر شهِ نیک بخت * چو ریگِ بیابان و برگِ درخت
بجنبش در آمد سپاهي که کوه * گدازان شد از گرمیِ آن گروه

ورایت ظفر نگار بسعادت از سیرام و نبکي بگذشت از میامن

تولاي که آنحضرت بدودمان مبارك مصطفوي عليه و عليهم الصلوة و السلام داشت از کرامت نصرت بالرعب مسيرة شهر محظوظ گشته لشکر مخالف بمجرد آوازۀ توجه آنحضرت از هم فرو ريخته بگريختند صاحب قران کامگار با لشکر جرار تا موضع سنکريغاج برفت و سپاه ظفر قرين را اسير بسيار و غنيمت فراوان بدست افتاد و رايت فتح آيت با کرايم غنايم بيرون از حصر و شمار در کنف حفظ پروردگار باز گشت و در موضع آدون کوزي امير موسى و زنده چشم با وجود سوابق الطاف و لواحق اعطاف که حضرت صاحب قران در باره ايشان بکرات ارزاني داشته بود باز آغاز مکر و غدر انديشي کردند و با پسر خضر يسوري ابو اسحاق دران باب مشاورت نموده عهد بستند و بمصحف سوگند خوردند که چون بموضع قراسمان رسند حضرت صاحبقران را در هنگام شکار بحيله بگيرند با آنکه عقل بر ايشان و آن انديشه پريشان مي خنديد * * نظم *

مکن تيره رائى که شير ژيان * بروباه بازي نگردد زبون

و خانزاده ابو المعالى ترمذي و شيخ ابو الليث سمرقندي که پيشتر ازين درباب مخالفت آنحضرت با يکديگر سخن کرده بودند با ايشان اتفاق نمودند کسى که ازان معني آگاهي داشت صورت حال را بکلك عرض بر صحيفه ضمير منير حضرت صاحب قران نگاشت فرمان قضا جريان باحضار ايشان نفاذ

یافت و همه را در مقام خطاب بزانو درآورده سخن پرسیدند
وعصیان و غدراندیشي ایشان ثابت شد و چون مهد علیا
سراي ملك خانم خواهر زاده امیرموسی بود و مخدرهٔ تتق
عصمت وابهت عکه بیگي نامزد پسراو شده بود حضرت صاحبقران
با او گفت که گناهی عظیم است که از تو بظهور پیوسته لیکن
چون میانِ ما و تو پیوند است آنرا رقمِ عفو کشیدیم و ازانتقامِ آن
گذشتیم * نظم *

مراعات پیوند و ریشِ سفید * ترا داد بر زندگاني امید
وگرنه بفرمودمی تا سرت * بد اندیش کردي جدا از برت

وخانزاده را فرمود که چون سلسلهٔ نَسَبت متصل است با
اهل بیت رسول الله صلوات الله و سلامه علیه وعلیهم اجمعین
بهیچ حال روا نداریم که غبارِ آسیبی بدامنِ روزگار تو نشیند
و تو ترکِ فضولي نمي کني مصلحت آنست که ازین ولایت
بیرون روی و شیخ ابوالليث را بسفر حجاز امر فرمود و پسر خضر
یسوري چون برادرِ زن امیرسیف الدین بود بشفاعت و درخواستِ
او ازان ورطه خلاص یافت و نقوشِ جرایمِ او بزلالِ مراحم
خسروانه شسته گشت و یرلیغ لازم الاتباع صادر شد تا زنده هشم را
بند کرده بسمرقند بردند و در محبسي بازداشتند که راه بیرون
آمدنش مسدود بود که * نظم *

عدو کشته یا بند و زندانه به * بکین بیخ و بنیاد آن کنده به

چه از دیدهٔ دوربین عقل که کشایندهٔ بند شك و نمایندهٔ راه یقین است پوشیده نماند که مار در جیب داشتن و دشمن را دوست انکاشتن از حساب حزم و عاقبت اندیشي دور است *

* نظم *

نکند از درندگي توبه * گرگ تا نشکنند دندانش

نکند مار ترک زخم زدن * تا نکوبند سر بسندانش

و چون حضرت صاحبقران بسمرقند که مقر سریر سلطنت ابد پیوند بود معاودت نموده باقبال و سعادت نزول فرمود حکومت شبرغان و جای زنده حشم را به بیان تمور پسر آقبوغا داد *

* نظم *

* سعادتش بهمین گونه رود[1] روی زمین *

* ز خسروان بستاند و به بندگان بخشد *

گفتار در ایلچي فرستادن حضرت صاحب قرانی پیش والي خوارزم حسین صوفی

چون حضرت صاحبقران بعون تاییدات رباني مم از قبضهٔ تسلط و استیلای مخالفان استخلاص فرموده و نسق الوس چغتای اشتغال نمود و از مدت پنج شش سا کاث و خیوق را والي خوارزم حسین صوفي پسر ین

(۱) چنین است در چهار نسخه و در یك نسخه (ملك) و در بعض (جمله) بجای (رود) است *

نه او بماقش غونکغرات(۱) بود تصرف مي نمود همت خسروانه
سایه التفات بران حال انداخت و علقه تواچي را با جمعی
برسم رسالت پیش او فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق
بالوس چغتای دارد و درین مدت آنرا بے خداوند یافته در
حوزهٔ تصرف آوردهٔ اکنون مي باید که آنرا با تمام توابع و لواحق
بتصرف گماشتگانِ این جانب بازگذاري تا طریقِ مودت
و دوستي بین الجانبین کشاده ماند و اسبابِ موافقت و معاضدت
آماده گردد علقه تواچي چون بخوارزم رسید و به تبلیغ رسالت
قیام نموده مودای پیغام را چند نوبت بعرض رسانید حسین صوفي
درمیدان خالي گوی مراد زده بود و از چیره دستي شهسواران
میدانِ دولت غافل جواب گفت که من این ولایت را به تیغ
مسخر کرده ام هم بتیغ از من توان ستد *

* نظم *

* عروس ملک که مهوش بریده اند بتیغ * بیرون
* مگر به تیـغ مراو را طلاق بتـوان داد * بسوری

او ازان فرستاده مراجعت نمود و آن جواب نا صواب در پایهٔ سریر
خسروات مآب معروض افتاد حمیت خسروانه داعیه توجه
بند کرد او در خاطر خطیر آنحضرت انداخت ورع و مسلماني
آمدن شر جلال الدین کشي رحمة الله علیه که با کمالِ علم و تقوی

---

(۱) علهو کذین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجای آن (قونکغرات) است *

و فضیلت درس و فتوی شرف ملازمت حضرت صاحبقرانی را طراز خلعت سایر مفاخر ساخته بود روا نمي داشت که بواسطه یک کس اهل مملکتي درمعرض تفرقه و تشویش افتند ازان حضرت بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا رخصت طلبید که بخوارزم رود و حسین صوفي را بهر گونه موعظت و نصیحت از خواب غفلت بیدار کرده نوعي سازد که خون و مال مسلمانان عرضه تلف نگردد حضرت صاحبقران ملتمس او را مبذول داشته اجازت رفتن ارزاني فرمود مولانا جلال الدین روی نیک خواهي بخوارزم نهاد تا بیرفق و آزرم آن مهم را کفایت فرماید و چون بآنجا رسید وظایف نصیحت و خیراندیشي چنانچه از علماء دانشور و ایمه دین پرور سزد بتقدیم رسانید و در تسکین مادهٔ آشوب و اطفاء نایرهٔ فتنه سعي بلیغ نمود و آن معاني را بهر گونه مواعظ دل پذیر موکد ساخت و بشواهد آیات و احادیث موید گردانید اما چون محل قابل نبود فصاحت و براعت قایل سودمند نیفتاد و نتیجه نداد *

* مصراع *

* چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال *

حسین صوفي از قبول سخن ابا کرد و بحبس آن بزرگ حقاني در حصار جرات نمود و چون این خبر بمسامع علیه رسید * بیت *

بفرمود تا جمع گردد سپاه * بفرخنده درگاه عالم پناه

گفتار در نهضت همایون صاحبقران بعزم رزم بجانب خوارزم

در بهار سنه (ثلث و سبعین و سبعمایة) موافق سچقان ئیل که سلطان طبیعت از ادرار ابر آذاری لشکر الوس بساتین و صحاری را غرق انعام عام گردانید و سپاه نباتي را که از سعي تواجیان نشو و نما و تردد جارچیان شمال و صبا از هرطرف در حرکت آمده بودند ❊ ع ❊

❊ خلعت رنگ رنگ پوشانید ❊

حضرت صاحب قران لشکر گیتي ستان را جمع آورده اُوکلکا(۱) داد ❊

❊ نظم ❊

در گنج بکشاد و روزي بداد ❊ بآئین کشورکشایان داد

و از سمرقند نهضت نموده در صحاري قرشي شکار فرموده قبي متن را معسکر ظفر قرین ساخت و ملک غیاث الدین پیرعلي پسر ملک معز الدین حسین که بعد از وفات پدر در ذي قعده (سنة احدي و سبعین و سبعمایة) حاکم هرات و غور و قهستان و توابع آن شده بود حاجي وزیر را با تحف و هدایاي فراوان از اسپان تازي و استران رکابي و قطار و مهار و اقمشه و رخوت بسیار برسم پیشکش پایه سریر اعلی روانه داشت و ازانجمله اسپي بود نقره

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض (اولکا) و در بعض (کلکا) بعض (اکلکا) ❊

خنگ موسوم بخنگ اغلن بازین زر * * نظم *

بهیکل چو فیل و بهیبت هزبر * به پستی چو سیل و ببالا چو ابر
ز آسیب گوش و سُمَش گاه تک * نشان بر رخ ماه و پشت سمک
هر آنجا که در خاطر آرد سوار * کند پیش از اندیشه آنجا گذار

و حاجی وزیر درین محل برسید و بعز بساط بوس استسعاد یافته صورت اخلاص و هواداری و یک جهتی و خدمتکاری ملک بعز عرض رسانید عواطف پادشاهانه فرستاده را بخلعت و انعام سرافراز گردانید و بملک نوازشنامه بانواع عواطف و مراحم نوشته با خلعت و بیلاک مصحوب معتمدی همراه او گردانید ورای مملکت آرای امیر جاکو برلاس را بحکومت قندز و بقلان و کابل و آن نواحی فرستاد و جمعی از لشکریان با او همراه ساخت و ایل بورالدای را که یورت ایشان آنجا بود باو داد و امیر سیف الدین را بمحافظت سمرقند و رعایت مصالح آنجا بازداشت و بنفس مبارک با سپاه ظفر پناه در کنف حفظ اله متوجه خوارزم شد * * نظم *

همی رفت منزل بمنزل چو باد * سری پر زکینه دلی پر ز داد
ظفر هم عنان و سعادت قرین * عجرچی همه راه فتح مبین

و چون رایت فتح آیت از بخارا گذشته برلب آب جیحون بموضع سه پایه رسید قراول دشمن پیش آمده بودند قراول ... منصور حمله برده ظفر یافتند و ایشان را دستگیر کرده بیاو

و بمفتوحه فتح بیاساق رسانیدند * * نظم *

که اندازه گیرند کار آگهان * ز آغازِ هر کار فرجامِ آن

و چون ازانجا بسعادت روان شده بحصار کات رسیدند بیرم یساول و شیخ موید که از قِبَلِ حسین صوفي یکی درانجا داروغه بود ویکی قاضي باتفاق دروازه حصار را استوار کردند و بضبط و محافظت آن مشغول گشتند و عرّادها بر افراشته و خود را بکارے که بهیچ کار نمي آمد وا داشته سپاه نصرت پناه گرد حصار بر آمده دست قلعه کشائي از آستین توانائي بیرون آوردند وپای جلادت بسعادت پیش نهادند * * نظم *

چواز هردو رو جنگ پیوسته شد * درِ آشتي برجهان بسته شد
وزان سو برین لشکرِ تیز جنگ * ز قلعه همي تیر بارید و سنگ
ولیکن نیـــامد یکی کار گر * که یاري دهِ شاه بُد دادگر

غیرتِ پادشانه حضرت صاحبقران فرمود که مناسب نباشد که غلام حسین صوفي را بگذاریم که روز بشب رساند و او را بدست نیاریم وفرمان داد تا لشکریان هیمه و خاشاک جمع آورده خندق را به پنباشتند و خود بنفسِ مبارک بکنار خندق آمد و کوچه ملک را اشارت فرمود تا بخندق در آید و چون اواز غلبه و هم نتوانست که بآن کار اقدام نماید خماري[1] یساول را اشارت فرمود و او بے توقف بخندق در آمد * * نظم *

---

(۱) چنین است درچهارنسخ و دردو کتاب بجایش (قماري) است *

دلاور کند کار در کارزار * زبد دل نیاید هنر وقت کار
و مبشر وتا خواجه نیز از عقب او برفتند لشکریان چون این
صورت مشاهده نمودند روان بخندق درآمده رو بفصیل نهادند
اول شیخ علي بهادر دست در دیوار فصیل زده خواست که برآید
مبشر پای اورا بگرفت تا او نیز برآید و نتوانست وهردو
بخاک ریز افتادند شیخ علي دگرباره متوجه شد و بفصیل برآمد
ویکی ازان جانب نیزه بدست او زد جهان پهلوان نیزه را
بگرفت وبشکست وتیغ برسر اوراند و سپاه نصرت پناه از
هرطرف راه کرده بحصار درآمدند و کلانتران ایشان را بگرفتند
وبشمشیر آبدار آتش بار دمار از روزگار مخالفان باد پیمای
خاکسار برآوردند * * نظم *
بسی تن که بے سر شد از تیغ تیز * نه دست نبرد و نه پای گریز
هرآنکو نشد کشته از تیغ و تیر * ببردند غارت گرانش اسیر
زن و بچه وخان ومان هرچه بود * گرفتند و تاراج کردند زود
روز دیگر مرحمت جبلي حضرت صاحبقران بخلاص اسیران فرمان
داده و ازانجا بسعادت کوچ کرده بصوب خوارزم روان شد و کوچه
ملک را بغرامت تقصیري که در خندق رفتن کرده بود چوب
یاساق زدن فرمود و بردم خربسته بسمرقند فرستاد و غیاث الدین
ترخان از نسل قشلیق که چنگیزخان اورا ترخان کرد بود
و خواجه یوسف اولجایتو هردو را منغلای لشکر ساخته بادیگر

بهادران از پیش روان گردانید ایشان چون بجوی کرلن رسیدند
منکلی خواجه و کلک باجوقی از سپاه یاغی آنجا بودند بهادران
بباد حمله آتش پیکار بر افروختند و منغلای حضرت صاحب قران
بیمن دولت قاهره چنانچه عادت معهوده آن سپاه نصرت پناه بود
غالب آمدند و مخالفان را هزیمت داده در پی کردند و بسیاری
ازیشانرا بدست آورده از پای درآوردند صاحبقران گردون
اقتدار لشکر ظفر شعار را فرمان داد تا ازانجا ایلغار کرده
باطراف و جوانب روان شدند و تمام ولایات خوارزم را غارت
کردند * نظم *

سپاهش چو آهنگ ایلغار کرد * ولایات یاغی نگونسار کرد
بغارت گری چون کشادند چنگ * بیفتاد آن کشور از آب و رنگ

حسین صوفي از مقاومت عاجز بود محافظت نفس خود را
غنیمت دانسته بحصار خوارزم درآمد و کس بیرون فرستاده
بتضرع و استکانت امان طلبید و باشارت رای صواب مي خواست
که در استرضاء خاطر بندگان حضرت بجان کوشیده آتش فتنه را
فرو نشاند کیخسرو ختلاني را مادهٔ عداوت و حسد که در باطن
داشت و بحکم ضرورت پردهٔ نفاق بران مي پوشید در حرکت آمد
و قاصدي پوشیده پیش حسین صوفي فرستاد که اصلا اعتماد
منمای و در دوستي مکشای و لشکر مرتب داشته از دروازه
بیرون آی تا من ازینجانب برگشته با تومان خود بتو پیوندم

حسین صوفي بآن سخنانِ بی حاصل که محض افساد و اضلال بود فریفته شد و از لشکري و رعیت کثرتي تمام از شهر بیرون آورد وکوس و نقاره فرو کوفته سورن انداختند و برلبِ جوی قاون که در دو فرسخي خوارزم واقع است صف کشیده رایتِ عناد بر افراختند و دران حال بیشتر عساکر گردون مآثر از هر طرف بجیقون(۱) رفته بودند حضرت صاحب قران باقي لشکرکه حاضر بودند ترتیب داد و کورگه و برغو زده متوجه شد و میمنه و میسره را آراسته بکنارِ آب قاون که درمیان فاصل بود مقابل دشمن بایستاد * نظم *

دو لشکر برابر کشیدند صف * دلیران همه برلب آورده کف
بیاراسته میسره میمنه * کشیدند نزدیک دریا بُنه
زرخمِ تبرزین و کُوپال و تیغ * ز دریا بر آمد یکی سرخ میغ

ایلچي کلته و پشائی و سقار جرغتو مرکب در آب راندند و اسپان کشتي سان درزیرِران آن دلاوران روان شده ازانجانب بیرون آمدند و لشکرِ یاغي نیز حمله آورده جنگ درپیوست و شیخ علی بهادر نیز با پنج نوکر از آب بگذشت و بر خواجه شیخ زاده حمله برده او را بگریزانید و امیر موید و ختای بهادر و آقتمور بهادر بهمان طریق از آب عبور نمودند و ایلچي بهادر نیز مي گذشت اما چون مدتِ عمر مقدرش تمام گشته بود غرق شد و سودای

(۱) چنین است درپنج نسخ و دریک نسخه بجایش (بجوقول) است *

وكان من المغرقين صورت حال او گشت حضرت صاحبقران
کامیاب مي خواست که باد پای آتش آهنگ از سطح خاک
بآب راند شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمد * * نظم *
کزین پس همه نوبتِ ماست رزم * ترا جای تخت است و هنگامِ بزم
و خود روان اسپ در آب راند و شناه کنان بسلامت ازان طرف
بیرون رفت و خانزاده ترمد ابو المعالي نیز از عقب همین طریق
سپرد و آن دلاوران ظفر پیشه از اطراف و جوانب حمله بردند
و دشمنانرا رانده و در پی کرده بدروازه رسانیدند * * نظم *
سپاهِ بد اندیش برگشت زار * گریزان همي رفت سوی حصار
پس اندر سپاهِ جهاندار شاه * دمان و زنان بر گرفتند راه
مخالفان از بیم جان پناه بحصار جستند و دروازه به بستند و لشکرِ
ظفر قرین بفتح و فیروزی پیرامن شهر فرود آمدند و عساکرِ گردون
مآثر که بحیقون رفته بودند با غنایم بسیار و مال و اسباب بی
حدّ و شمار باز آمدند و قلعه را محاصره کرده به نشتند و حسین
صوفي در اندرون حصار پشیمان و پریشان روزگار مانده دران
چند روز * * بیت *

* چنان دستِ غم حلقِ جانش فشرد *
* کزان درد نادیده درمان بمرد *

و بعد از وفات حسین صوفي برادرش یوسف صوفي بجای او
متمکن گشت * * بیت *

یکی چون رود دیگر آید بجای * جهان را نمانند بی کد خدای

گفتار در مصالحت حضرت صاحب قران با یوسف صوفی و خواستاری نمودن خانزاده از برای امیرزاده جهانگیر

چون از یوسف صوفي تا غایت ترک ادب با بندگان حضرت صادر نشده بود وسائل انگیخت و دست ضراعت در دامن موافقت و متابعت آویخت و مراد راوآق صوفي پسر ینغدای را از شکربیگ دختر خان اوزبك دختری بود سوین[(۱)] بیگ نام بخانزاده مشهور * نظم *

که تا مهر آدم بحوا فتاد * چنان با نوا از نسل ایشان نزاد
ز دریای خاني گزین گوهری * فرشته نهادی پري پیکری

راي جهان آرای حضرت صاحب قران آن لولوي صدف شاهي را با گوهر کان پادشاهي امیرزاده جهانگیر در سلك ازدواج کشیدن مناسب دانست و قران ناهید سپهر خاني با برجیس آسمان سلطنت و جهان باني را دلیل حصول سعادت و کامراني شناخت سخنی که فرستادگان یوسف صوفي در باب اظهار انقیاد بعز عرض رسانیدند بقبول تلقي فرمود و بنیاد مصالحت و مصافات بران پیوند همایون نهاد یوسف صوفي آن معنی را

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجایش (سون) و در بعض نسخه (سوسن) و در بعض کتاب بجایش (شیرین) است *

غنیمت شمرده برغبتی تمام تقبل نمود که آن کریمهٔ خدرِ عصمت و ابهت را اسبابِ فراخور مهیا ساخته هرگاه که اشارت علیه بنفاذ پیوندد روانهٔ درگاه عالم پناه گرداند وقضیه بران قرار یافته مجادله وعناد بمجامله و وداد مبدل شد و رایت نصرت شعار مظفر و کامگار ازانجا مراجعت نمود و چون حضرت صاحبقران در ضمان حفظ ملک دیان تعالی و تقدس بجلکهٔ خاص نزول فرمود یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که درهمان روز کیخسرو ختلانی را گرفته بدیوان مظالم حاضر کنند و نوینان و امراء یرغوی او را بپرسند و چون بامتثالِ امر قیام نموده قضیهٔ او را نیکو تحقیق و تفتیش نمودند از جهت قاصدی که پیش حسین صوفی فرستاده بود و او را بر مخالفت و عصیان داشته چنانچه ذکر کرده شد و از دیگر جهات گناهان او ثابت شد و بعد از ثبوتِ چند گناه او را بند کرده بسمرقند بردند و بنوکران امیر حسین سپرده ایشان او را بقصاص امیر حسین بقتل آوردند و تومان ختلان را حضرت صاحب قران به پسر شیر بهرام محمد میرکه که خویش کیخسرو بود ارزانی داشت وحضرت صاحبقران آن زمستان در مقر سریرِ سلطنت بدولت و عشرت بگذرانید و بساط عدل و احسان بربسیط زمین و زمان بگسترانید * * نظم *

* خرم ز بختِ خویش بتایید ذوالمنن *

* گیتی ز یمنِ معدلتش فارغ از محن *

گفتار در لشکرکشیدنِ حضرت صاحب قران بخوارزم نوبت ثانی

خاتمه کتاب مجید آسماني که مشتمل بر استعاذه از شرِ وسوسه شیطان سیرتان انسان صورت دلیلي روشن است برین معني که از امهات مفاسدِ عالم جلیسِ سو و همنشینِ بد است و از مویدات و شواهدِ این سخن آنست که دران هنگام که کیخسرو ختلاني را بگرفتند سلطان محمود پسر او وابو اسحق پسرِ خضر یسوري و محمود شاه بخاري گریخته بخوارزم رفتند پیش یوسف صوفي و در مجلسِ او راه سخن یافته آغاز اغوا و افساد نهادند و خاطر او را بهر گونه وسوسه از طریقِ مستقیم مودت و ولای حضرت صاحب قران بگردانیدند و او از شامتِ وساوسِ ایشان بشکستنِ عهد و پیمان که نه شیمهٔ بزرگان و نه وارِ مردان است اقدام نمود وهم دران پاییز تاخت کرده ولایتِ کات را خراب کرد واهالي آنرا پراگنده گردانید و روزگار بزبانِ تعجب بگوشِ او میرسانید * * بیت *

مي دانستم که عهد و پیمان را تو * درهم شکني ولے بدین زودي نه

بنابرین چون سپاهِ ستمگار ظالم نهاد شتا پشت بنمود و سلطانِ عدالت شعار بهار اظهار آثارِ شوکت و اقتدار آغاز نهاد حضرت صاحبقران در رمضان سنه (اربع و سبعین و سبعمایة) موافق لوی ئیل[1] بظاهر قرشي که در نخشب کش واقع است لشکر اطراف

---

(۱) چنین است در بعض نسخه و در سه نسخه بجایش (اوی) است *

وجوانب جمع آورد * * نظم *

سپاهی ز ریگ بیابان فزون * وز اندیشهٔ هر محاسب برون
گروهی نه پردل که یکباره دل * نه پوشیده آهن که آهن کسل

وبسعادت واقبال روی ابّهت وجلال بصوب خوارزم آورده روان شد وچون از ریگستان گذشته یوسف صوفي را خوف وهراس غالب شد واز کردار نکوهیدهٔ خویش پشیمان گشت واز هرگونه وسیلها انگیخته بتضرع وتشفع امان طلبید وتقبل نمود که مخدره تُتُقِ عصمت وجلالت خانزاده را اسباب تجمل وحشمت چنانچه باید ولایق آید آماده داشته هرچه زودتر روانه دارد حضرت صاحب قران از مکارم ملکات ملکانه صحایف جرایم او را رقم عفو کشید وبسعادت ازانجا معاودت فرمود وچون بسمرقند که مستقر سریر سلطنت ومرکز رایت خلافت بود محفوف بحفظ الهي وصنوف الطاف نامتناهي اتفاق نزول افتاد بترتیب مقدمات زفاف وتهیه اسباب طوي مثال داد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امراء را بطلب مهد اعلی خانزاده بجانب خوارزم

درشوال (سنة خمس وسبعین وسبعمایة) موافق بارس ئیل هنگام بهار که سلطان هفت اقلیم گردون مستقر شرف خویش را

* مصرع *

* بفر طلعت گیتي فروز آذین بست *

و قهرمان طبیعت سرافرازان قوای نامیه را بآوردن عروس گل
سوری نامزد کرد * * مصراع *

* مهد فیروزهٔ گلبن بصد آیین آراست *

حضرت صاحب قران امیر یادگار برلاس که از نسل لالاء بن قراچار
بود و امیر داؤد وزن امیر اولجایتو را * * بیت *

سرفرازان زاده فرزانه * با هدایای پادشاهانه

روانه جانب خوارزم گردانید تا مهد اعلی خانزاده را مصحوب
وفودِ سعادت و اقبال مبدرق بجنود عون و تایید ذوالجلال
بسمرقند آورند و چون امراءِ مذکور بخوارزم رسیدند یوسف صوفی
مقدمِ ایشانرا بمراسمِ اعزاز وتکریم و لوازمِ اجلال و تعظیم تلقی
نموده از شرایطِ حرمت و جانب داری هیچ دقیقه نامرعی
نگذاشت * * بیت *

ز جانب داری و تعظیم و اعزاز * فرو نگذاشت چیزی آن سرافراز
وایشان برعایت رسم طوی بنوعیکه شایسته چنان قضیه تواند
بود قیام نمودند و هدایا و تبرکات که همراه داشتند * * نظم *

ز دینار و یاقوت و مشک و عبیر * ز دیبای زربفت و خز و حریر
ز چینی نسیج و خطائی پرند * گذشته ز اندازهٔ چون و چند
زر و زیور و گوهرِ شاهوار * و زان گونه چیزی که آید بکار
بسی جامهای گرانمایه نیز * پرستنده و اسپ و هرگونه چیز
برسانیدند یوسف صوفی نیز جشنی خسروانه مرتب داشته

طوي داد و خانزاده را مشایعت نموده بصوب درگاه عالم پناه روان داشت با ترتیبي لایق و تجملي فراخور * * نظم *

چه از تاج پر مایه و تخت زر * چه از یاره و طوق و زرین کمر
بسی زیور از گوهر شاهوار * بسی خاتم و یاره و گوشوار
بسی درج و صندوق با قفل زر * پر از لعل و یاقوت و در و گهر
ز پوشیدني و ز گستردني * ز هر چیز کان بود آوردني

کَت و خیمه و خرگه و کُنْدُلان * ز هر گونه چندانکه صد کاروان و امراء مذکور کسی را بتعجیل روانه سمرقند گردانیدند تا خبر توجه ایشان بعرض ماثلان پایه سریر اعلی رساند و چون صورت حال عز ملاحظه حضرت صاحب قراني یافت کرایم اخلاق خسروي باعث اعزاز مقدم شریف آن نهال روضه خاني شد قرتقا خاتون که عروس پسر قیدو خان بود با دیگر خواتین و مجموع نوئینان و امراء را باقامت رسم استقبال اشارت فرمود * * نظم *

پذیره شدندش همه سرکشان * بشادي درم ریز و گوهر نشان
هوا سربسر مشك سارا گرفت * زمین مرج تا مرج دیبا گرفت

و سادات و قضاة و علماء و مشایخ و سایر اکابر و اشراف و اعیان مملکت تا موضع کات استقبال نمودند * * نظم *

مهان جهان کارساز آمدند * پرستنده از پیش باز آمدند
جهان سربسر گشته آراسته * همه راه پر نُزْل و پرخواسته

زمین باغ فردوس دیدار شد * هوا ابر بارنده دینار شد
و درباب رعایت ترحیب و تکریم وصولِ همایونش بعد از تقدیم
وظایفِ ضراعت و ادب رسوم طوي و نثار و پای انداز منزل
بمنزل متصل بآییني کرده شد که تا حجله سپهر از جمال عروس
ناهید زینت یافته نظیر آن کم اتفاق افتاده باشد * * نظم *
بهر منزلي مجلسي ساختند * بهشتي نو آیین به پرداختند
سران پیش پایش برآموده جنگ * هوا پرگهر شد زمین رنگ رنگ
و چون خاطرِ اهالي و ساکنانِ آن دیار که باطنِ مملکت عبارت
از آنست از میامنِ عدل و مرحمت حضرت صاحبقران بنور امن
و حضور و زیور بهجت و سرور آراسته بود مناسب نمود که
بموافقتِ آن اتفاقِ مبارک ظاهر آن دیار موافق باطنش گردد
و صورت مطابق معني شود دار السلطنت سمرقند را بانواعِ
تکلفات غریب و تجملاتِ لطیف عجیب آذین بستند * * نظم *
پذیره شدن را چو برخاستند * همه کوی و برزن بیاراستند
و چون کافه مردم را دل که سلطانِ کشور بدن است در پناهِ آن دولت
روز افزون از اندیشه ترک تاز حوادث روزگار فراغت یافته بود
اعضا نیز که رعایای کارگذار آن کشور اند وسر ایشان دران شغل
دست از تکلیفِ کسب و زحمت کار باز رستند و درِ دکانها
یکبارگي بستند بستگي که پیس ازان در کار مردم بودی دران
ایام فرخنده فرجام حواله درکارخانها شد و کشادگی که وقتي

دستِ ستم داشتي دران فرصت روزي دهانِ قرابه ولبِ پيمانه گشت و نام و نشان غم چنان گم شد که بادۀ غم گسار بيكار ماند

* مصراع * * وليکن شب و روز در کار بود *

و شادي و فرح چنان غالب و عام افتاد که کسی را بمفرح ياقوتي ميل نمي شد * * مصراع *

* مگر آنکه از لعلِ دلدار بود * * نظم *

همه شهر جشن و همه سور سور * بهر گوشۀ صحبت بهر جا حضور
همه مملکت گشته عشرت سرای * مُغَنِّي زهر پرده عشرت سرای
سرائی جهان را نوائي سرود * فرستاده هر دم بشادي درود

و مهد قيدافه عهد خانزاده مرصع بجواهرِ الطاف الٰهي و مکالِ بجمالِ تاييدات نامتناهي بمبارك قرطالعي سمرقند را از فرِّ قدوم سعادت گستر غيرت تختگاه بلقيس گردانيد * * بيت *

* ازبس پرند چيني و ديبای زرنگار *
* وز کثرتِ جواهر و دينار بی شمار *

که برسم پای انداز و نثار بگستردند و برافشاندند زمين و آسمان از ديدۀ جهان بين نظارگيان پوشيده و پنهان ماند * * بيت *

بُخارِ نثارش زدريای دست * چو بر شد هوا از گهر ابر بست

ذکرِ زفاف اميرزاده جهانگير با خدر معلیِ سوين بيگ خانزاده

کمربستگانِ درگاه سلطنت پناه بترتيبِ مقدماتِ طوی و تهيه

اسباب آن قیام نموده چندان سرا پرده و خیمه و خرگاه و سایبان طناب در طناب کشیده شد و فرشهای گونا گون گسترده گشت

* نظم *

همه پشت زمین شد روی دیبا * همه زیر فلک بالای خیمه و جهت بزم خاص و مجلس زمرهٔ اختصاص * * نظم *

و ثاقی مدور بسان سپهر * سپهری پراز ماه و ناهید و مهر درون و برونش مغرق بزر * مرصع بیاقوت و دُرّ و گهر ز دیبا تتق بسته کرد اندرش * پراز کوی[1] عنبر سر و چنبرش[2] یکی تخت زرین گوهر نگار * نهادند در خرگهِ شهریار زده تکیه صاحب قران کامیاب * چو برطارمِ چارمین آفتاب شهان و مِهان و سرانِ سپاه * شده انجمن بر درِ پادشاه زمین سر بسر شیره در شیره شد * جهان گشته حیران فلک خیره شد کرشمه ساقیانِ شیرین کار با نشوهٔ شراب تلخ مذاق خوش گوار یار شده دست بغارت گری عقل و هوش برآوردند و نغمهٔ سرود مطربانِ خوش آواز با آهنگ نوای هرگونه رود و ساز راست گشته پرده دری عشاق مدهوش آغاز نهادند * * نظم *

دران بزم گه شادیی آراستند * مهانرا بخواندند و می خواستند نمودند مهر و فزودند کام * گزیدند یار و گرفتند جام

(۱) چنین است در اکثر نسخ و دریک نسخه بجایش (بوی) است

(۲) چنین است در اکثر نسخ و دریك نسخه بجایش (گردنش) *

هوا گشت از دود عود آبنوس * زمین چون لب دلبران جای بوس
جهان دار صاحب قران کام ران * به نیروي دولت به بخت جوان
زر و جامه و گوهر شاهوار * ببخشید بیرون ز حدّ و شمار
بدین گونه چندی ببزم شهي * همي کرد هر روز گنجي تهي

و در اثناء آن چون اسباب و مقدمات چنانچه سزد و زیبد در غایت کمال و نهایت جمال دور از آسیب عین الکمال آماده و مرتب بود * نظم *

بفرمود تا موبدان و ردان * ستاره شناسان و هم بخردان
شوند انجمن پیش تخت بلند * ز راز سپهرش پژوهش کنند

بعد از رعایت احتیاط در اختیار وقت در مجلسي خاص مشحون باکابر و خواص از اعیان مملکت و ارکان دولت آن مخدره تتق عفت و ابهت را با میرزاده جهانگیر بموجب شرع مطهر مصطفوي علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمبارکي و طالع سعد عقد نکاح بستند و هرسو زبان تهنیت و دست نثار بثنا خواني وگوهر افشاني برکشادند * بیت *

همه سرفرازان و گردن کشان * ز هرسو ثنا خوان و گوهر فشان

و چون خسرو انجمن انجم بخلوت خانه خاور خرامید و جهان معجر کحلي مرصع شب در سر کشید * نظم *

شبي کز صفا چون شب قدر بود * ز صد ماه و سالش فزون قدر بود
همي کرد بخشش سعادت سپهر * مه و زهره بودند ناظر بمهر

کواکب بخوبی بهم متصل * مزاج چهار اُسْطُقُسْ معتدل خلوت خانه زفاف سعادت اتصاف که از فیضِ فضل الٰهی بجواهرِ الطاف وحلی اعطاف آراسته بود محل اجتماع نیرین سپهرِ سلطنت وبرج مقارنهٔ سعدین آسمانِ ابهت و جلالت گشته

* بیت *

دهانِ ناشتا از لقمه بر شد * صدف شایستهٔ یکدانه در شد
لب ازیاقوت شاهی چون برآسود * ز راندر بوته رفت(۱) و سیم پالود
چو مرغِ تشنه زد برچشمه منقار * ازو آبِ حیات آمد پدیدار

واین جشن فرخنده و قضیه مبارک دراواخر سنه (خمس وسبعین وسبعمایة) اتفاق افتاد و الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و خاتم النبیین

گفتار در نهضتِ همایون حضرت صاحبقران بجانب جته نوبت سیوم

در روز پنجشنبه غره شعبان سنه (ست و سبعین و سبعمایة) حضرت صاحبقران لشکرِ ظفرقرین جمع آورده بتایید رب العالمین متوجه جانب جته شد چون رباطِ قطعان محلِ نزول همایون گشت آفتاب از غایت برودتِ هوا سر در سنجاب سحاب کشید و ابر از دستِ دریا نوال شاه گوهر افشانی و سیم باری آموخته پیوسته باران و برف می بارید *

* بیت *

---

(۱) چنین است در یک نسخه و در پنج نسخ بجایش (برد) است *

* هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف *
* گفتی که لقمه ایست جهان در دهان برف *
* مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است *
* اجرام کوهها شده پنهان میان برف *

شدت سرما بمرتبه رسید که قوای بدنی از کار ماند نه دست را داد وستد از دست برمی خاست نه پای در آمد شد قدم می توانست کشود و مردم از محافظت چهارپایان عاجز گشتند که جان شیرین در خطر بود و بدین واسطه مردم بسیار بمردند و بسی از چهارپایان تلف شد حضرت صاحب قرانی را مرحمت و اشفاق بران داشت که ازانجا مراجعت فرمود و مدت دو ماه در سمرقند توقف نمود تا سورت برودت هوا بشکست و باز در دوشنبه غره شوال موافق اوایل توشقان ایل تشحیذ حدود عزیمت فرمود و عساکر منصور را مرتب داشته جبه دید و متوجه جانب جته شد و امیرزاده جهانگیر را برسم منغلای از پیش روان گردانید و شیخ محمد بیان سلدوز و عادل شاه پسر بهرام جلایر که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب قران ایالت ایل جلایر را باو تفویض فرموده بود ملازم موکب ظفرقرین شاهزاده ساخت و چون از سیرام گذشته بموضع جارون رسیدند یکی را از جته گرفته پیش حضرت صاحب قران فرستادند و چون کیفیت حال قمرالدین که او یماقش دوغلات بود ازو پرسیدند خبرداد که او لشکر خود

جمع کرده در موضع کوک توپه نشسته است و انتظار حاجي بیگ
مي کشد و از توجه لشکر شما آگاه نیست فرمان اعلی بنفاذ
پیوست که منغلای بی توقف روان شوند و خود نیز بتعجیل از عقب
براند و چون قمرالدین از رسیدن عساکر گردون مآثر واقف شد توقف
نتوانست نمود بمحلي حصین که آنرا برکه فوریان خوانند پناه
جست و آن سه دره است بغایت مغاک و سه رود خانه عظیم
آنجا جاریست قمرالدین با سپاهش از دو دره گذشته در دره سیوم
فرود آمدند و راهها استوار گردانیدند شاهزاده جهانگیر لشکر
عدوبند کشور کشاي را یاسامشي کرده بر سر او راند و طنطنهٔ
صداي کورگه و نقاره در طاس گردون انداخته بهادران پیش
رفتند و عقاب روح شکار تیررا از آشیان کمان پرواز دادند و بعد
ازان که بزخم پیکان جان ستان بقیه نیروی بازوی کامکار خویش در دل
دشمنان بنشاندند در مقابل ایشان فرود آمدند سپاه قمرالدین را
پیغام تیر در خاطر نشسته بود چون شب درآمد مجموع رو بگریز
نهادند چنانچه هنگام صبح از لشکر جته هیچ کس آنجا نمانده بود
بهادران فتح آیین تکامشي کرده بسیاری ازان لشکر بی دین را بقتل
آوردند و چون خسرو سیارگان رایت ارتفاع برافراخت حضرت
صاحب قران با باقي لشکر رسید امیرداؤد و حسین و اوج قرا بهادر
را از پی یاغي بفرستاد وایشان برحسب فرمان بنشیب آب ایله روان
شدند و حسین درآبی غرق شده شعلهٔ حیاتش فرو نشست و چون

بایل یاغی رسیدند ایشانرا غارتیده مال و منال و چهارپایان ایشانرا بگرفتند و هزارها که ایل شدند کورن کرده بسمرقند فرستادند حضرت صاحب قران بقصد استیصال مخالفان تا موضع پای تاق(۱) عزیمت بفرمود و امیرزاده جهانگیر را با فوجی از سپاه نصرت پناه بفرستاد تا در طلب قمرالدین و دفع او سعی بلیغ نموده او را بدست آورد شاهزاده برحسب فرمان روان شد هزارهای جته را که در موضع اوج فرمان مقام داشتند بغارتیدند و قمرالدین را در کوهستان یافته درپی کردند و ازایل و الوس رانده و بیرون کرده تمام مواضع و منازل او را بتاختند و از جمله خاتون امیر شمس الدین تویان(۲) آغا و دختر او دلشاد آغا را بگرفتند شاهزاده کس فرستاد و آن معنی را بعز عرض حضرت صاحبقران رسانید آن حضرت ازمدت پنج ماه و سه روز بازدران مقام توقف اختیار فرموده بود و چون این خبر بهجت افزای بمسامع علیه رسید ازانجا کوچ کرده ببالای قراقسماق برآمد و امیرزاده جهانگیر بسعادت معاودت نموده دران محل بشرف پای بوس سرافراز گشت و غنایم بسیار از برده و اسپ و گوسفند پیش کش کرد و دلشاد آغا را بدولت بساط بوس حضرت اعلی جوان بخت

(۱) چنین است دراکثر نسخ و دریک کتاب بجایش (طاق) با طای حطی است (۲) چنین است دراکثر نسخ و دریک نسخه بجایش (بویان) بیای موحده است ٭

و دل شاد گردانید * * بیت *

که پیوسته صاحبقران شاد باد * هزارش کنیزک چو دل شاد باد

و با وجودِ صغرِ سن از فرِ اقبال صاحبقران چنان کاری بزرگ از دستِ او بر آمد * * مصرع *

وزان دولت اینها نباشد غریب

و حضرت صاحبقران ازانجا نهضت فرموده بآب باشي فرود آمد و ازانجا بصحرای اریه یازي نقل نموده چند روز بعشرت و کامراني توقف فرموده و مبارک شاه مکریت که از امیران هزاره بوده و از هوا خواهانِ قدیم آنحضرت مراسم طوي و تقوز بتقدیم رسانیده بانواعِ خدمتهای شایسته تقرب جست * * بیت *

کمربسته در بندگي استوار * بدرگاه فرمان دهِ کامکار

و عاطفتِ پادشاهانه ایل سالار اغلن و حسین را که درین سفر سپری شده بود به پسرش خداداد ارزاني داشت *

گفتار در زفافِ همایون حضرت صاحب قران فرمان روا با سرادق ابهت پناه دلشاد آغا

قال الله تبارک و تعالی فانکحوا ماطاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع چون سعتِ رحمت الهي جوازِ تعدد انکحه و جمع میان ازواج بصیغهٔ امر کرامت فرموده صاحب قران جوان بخت را دران منزل خجسته و صحرای دل کشای داعیهٔ امتثالِ امر تناکحوا تکثروا دامن همت گرفت

و همای رغبتش سایه سعادت بر شعبهٔ دوحهٔ امارت دلشاد آغا
انداخت بندگان درگاه بترتیب اسباب طوي و اقامت مراسم
آن قیام نمودند * * نظم *
یکی جشن فرخنده آراستند * می و رود و رامشگران خواستند
فروزنده جشني که خورشید و ماه * نظاره شدند اندران جشن گاه
بروزی که طالع برومند بود * نظرها سزاوار پیوند بود
جهان جوی بررسم آبای خویش * پري چهره را کرد همتای خویش
زمانه زبانِ بهجت به تهنیت کشوده و فلک از برای رسمِ نثار
دامان بزواهرِ جواهر برآموده * * نظم *

* تا درین بزمِ همایون گوهر افشاني کند *
* آسمان از بدو فطرت پر جواهر داشت جام *

دولتِ شادکام خاص و عام را صلای عشرت درداده و از اسبابِ
عیش و کامراني هرچه درخیالِ آمال و اماني گنجد بمرادِ دل
مهیا و آماده بهرطرف که دیدهٔ آرزو نگاه میکرد * * بیت *

گلی بی آفتِ بادِ خزاني * بهاري تازه برشاخِ جواني

ساغرِ زرنگار پر از شرابِ ارغواني برکف نهاده آیاق مي داشت
و بهر جانب که گوشِ هوش باز میشد * * بیت *
یوسف صفتي نبوده درچاه * برده رخش آبِ زهرهٔ و ماه
سازي بقانون عشرت ساز کرده صدای نوای این سرود دربزمِ
ماه وعشرت سرای زهره مي انداخت * * بیت *

که صاحب قران جاودان شاد باد * دلش خرم وملکش آباد باد
وبعد ازان ازان مقام نهضت فرموده وازیسي دهان عبور
نموده اوزکند مضرب خیام نزول همایون گشت ومهد علیا
قتلغ ترکان آغا با حواشي ونوینان و امراء از سمرقند استقبال
نموده دران محل بعز بساط بوس استسعاد یافتند ومراسم
تهنیت ونثار بتقدیم رسانیده بطوی و عشرت مشغول شدند
وچون از اوزکند روان شده بخجند رسیدند عادلشاه پسر بهرام
جلایر کمر خدمتکاري بدست ضرورت بسته حضرت صاحب
قرانرا طوي داد واسپان راهوار کشید وبحسب ظاهر خدمات
پسندیده بجای مي آورد امادل دگرگون کرده مي خواست
که درا ثنای طوي غدري اندیشد حضرت صاحب قران را چون
حفظ رباني درهمه حال نگهباني میکرد بالهام دولت ازآثار
وعلامات واوضاع مجلس آن مکرپوشیده را تفرس نمود واز
مجاري حرکات وسکنات غدر اندیشان خبث باطن ایشان
دریافت درحال ازمجلس برخاسته سوار شد وباردوی همایون
معاودت فرموده فرود آمد ودران وقت که آن حضرت متوجه
قمرالدین بود شیخ محمد بیان سلدوز وعادلشاه جلایر وترکن
ارلات عهد کرده بودند که اگر مجال یابند حضرت صاحب
قرانرا بگیرند * * ابیات *

وآنرا که خدا نگاه دارد * آسیب کسي برو نیارد

کارش همه وقت[1] نیک سازد * وز غصه حسود جان گدازد

لاجرم آنحضرت قرین عنایت ازلی و تایید لم یزلی بمستقر سریر سلطنت بسلامت وسعادت معاودت فرمود ولشکریانرا اجازت انصراف ارزانی داشت و بنفس مبارک بزنجیر سرای که در دو منزل قرشی واقع است بجانب غربی نزول فرموده در آنجا قشلاق کرد و در همین زمستان عادل شاه احرام بساط بوس بسته بدرگاه عالم پناه آمده و بمروفق فاعترفوا بذنبهم صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل که کرده بودند بزبان خود بعرض رسانید حضرت صاحبقران چون بران معانی اطلاع یافت از رای صایب و حسن تدبیر آن را ناشنیده انگاشت و عادلشاه را بعنایت بادشاهانه سر افراز گردانید و چون زمستان بآخر انجامید و یوسف آفتاب را یونس وار مضمون فالتقمه الحوت صورت حال آمد یرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که سپاه ستاره عدد مریخ رزم بعزم یورش خوارزم بدرگاه خلافت پناه جمع آیند و چون تمام نوئینان و امراء با لشکرها از اطراف وجوانب توجه نموده * نظم *

سپه شد بدرگاه شاه انجمن * نبرد آزمایان لشکر شکن

حضرت صاحب قران بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز و پرسیدن یرغوی او فرمان داد وچون بعد از پرسش گناه او روشن

---

(۱) چنین است دریک نسخه و درپنج نسخ بجایش [بخت] است *

گشت روز بختش تاریک و رشته عمرش باریک شد و او را ببرادر هری ملک سلدوز که خویش او بود و به تیغ بیداد او هلاک شده سپردند تا او را بقصاص برادر همان شربت چشانید و فحوای * * مصرع *

* یکروز بخر آنچه فروشي همه سال *

بشنوانید و دو پسر بایزید جلایر علي درویش و محمد درویش را نیز بیاساق رسانیدند وهل نجازي الا الکفور و ایالت تومان سلدوز و ضبط و نسق آن بشهامت و صرامت آقتمور بهادر مفوض گشت *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب خوارزم نوبت سیوم وهم از راه مراجعت کردن بواسطه یاغي شدن ساربوغا و عادلشاه بن بهرام جلایر

در اول فصل ربیع سنه (سبع و سبعین و سبعمایة) مطابق لوی ئیل که از فرمان سلطان طبیعت سپاه گیاه از هرطرف جنبیده در روش افتادند و سردار شگوفه بمحافظت شهر و حصار باغ و اشجار نصب گشته لشکر سبزه روی فیروزي بصحرا نهادند *

* نظم *

لشکر سبزه بفیروزي سلطان بهار * سوی صحرا زده رایات همایون آثار
آب غرق زره از صنعت زرّاد صبا * گل سپر ساخته و خار شده نیزه‌گذار

حضرت صاحبقران بتلقین دولت اقبال آیین خویش و تدبیر
رای دوربین عاقبت اندیش * * بیت *

عزم خوارزم جزم کرد بحزم * همتش برگزیده رزم به بزم

امیر آقبوغا را بضبط سمرقند بازداشت و امیر سار بوغا و عادل
شاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امراء هزاره را
با سی هزار سوار بجانب جته فرستاد و فرمان داد که در طلب
قمرالدین سعی و کوشش بلیغ نموده هرجاکه یابند او را نیست
گردانند * * بیت *

زگردان وجنگ آوران سی هزار * برفتند جویندهٔ کار زار

و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ افریدگار متوجه خوارزم
گشت * * نظم *

با سپاهی برون ز حیّز حصر * در شجاعت همه یگانهٔ عصر
تند شیران بیشهٔ پیکار * صفدر و تیز جنگ و تیغ گذار

و چون در کنار آب جیحون موضع سه پایه از وصول ماهچه
رایت سپهر فرسایش رشک طارم چهارم گشت ترکن ارلات
بالشکر خود ازان سوی آب متوجه معسکر همایون بود و چون
مسافت عمر مقدرش بپایان رسیده بود باندیشه ناصواب
بازگشت و بطرف کرزوان بیورت خود گریخت حضرت صاحب
قران پولاد را با جماعتی در عقب او بفرستاد و ایشان شب و روز
رانده و ازانه خود گذشته برلب آب فاریاب باو رسیدند ترکن

و برادرش ترمش با اتباعِ خود لبِ آب گرفته بجنگ مشغول شدند * * نظم *

باستاد دشمن که کوشد دلیر * همان کوششِ گور با نره شیر
بجائي که شیران بر آرند چنگ * چه یارای روبه که استد بجنگ

و چون شکست برایشان افتاد پراگنده و گریزان گشتند و لشکرِ ظفرقرین از عقب ایشان روان شدند پولاد تنها به ترکن رسید و اسپ ترکن بازمانده بود روان فرود آمد و اسپِ پولاد را بیك چوبه تیر ببند اخت و پیش ازانکه راست باستد تیری باو حواله کرد و از کلاه خودش بگذشت چنانچه آسیبي بسرش نرسید پولاد تیزگشته روی جلادت باو نهاد و درهم آویختند و پولاد بفرِاقبال صاحب قران ترکن را بر زمین زده سرش از تن جدا کرد * * بیت *

سرِ کینه جو از تنِ بد نهاد * بخنجر به برید و برگشت شاد

و امان سربدال درپی برادرش ترمش تکامشي کرده او را بدست آورد و کارش بساخت * * بیت *

سرش را همان دم زتن بازکرد * دد و دام را از تنش سازکرد

و سرهردو را بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند آری آستان سلطنت آشیان حضرت صاحب قران حواله گاه سرِ سروران دوران بود

* نظم *

هرسرکه بپای خود نبرفت آنجا * بدستِ دیگران رسانیده شد

* بیت *

* سری که نیست بران آستان جبین فرسا *
* حواله اش نکند چرخ جز بسنگ جفا *

و از جماعت امراء که حضرت اعلی ایشانرا بجانب جته فرستاده بود سار بوغا و عادل شاه چون ولایت خالی یافتند اندیشهٔ خطا کرده ختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و همدمی[1] که حضرت صاحب قران اورا در اندگان بداروغگی گذاشته بود بایشان موافق شد و ایشان ایلِ خود جلایر و قبچاق را جمع آورده عازم سمرقند شدند و حصارِ شهررا محاصره آغاز نهادند اهالی شهر بزخمِ تیر دیده دوز و ناوکِ جگرسوز نگذاشتند ایشانرا که گرد شهر بگردند امیر آقبوغا که در شهر حاکم بود صورت واقعه را عرضه داشت استادگان پایه سریر سلطنت مصیر کرد و موکب همایون از کات گذشته بخاص رسیده بود که این خبر بمسامع علیه پیوست و از همانجا مراجعت نمود و امیرزاده جهانگیر را منغلای ساخته از پیش روان گردانید و بنفسِ مبارک با قولِ لشکر از عقب توجه نمود و چون ببخارا رسید عساکر گردون مآثر را ترتیب داده و آراسته ازانجا نهضت نمود و برباط ملک نزول فرمود و شاهزاده بموضع کرمینه بدشمنان رسید و از جانبین صفها برکشیده جنگ در پیوست *   * نظم *

---

(۱) چنین است دراکثرِ نسخ و دربعض کتاب بجایش [معتمدی] است *

پر از نالهٔ کوس شد گوش دهر * بیفشاند شمشیر کین زهر قهر
تو گفتی که الماس مرجان فشاند * چه مرجان که در کین همه جان فشاند

امیرزاده جهانگیر بیاری تایید نعم النصیر که پیوسته در ضمان فتح و نصرت این دولت ابد پیوند بوده و هست بر مخالفان غالب آمد و ایشان گریخته بدشت قبچاق رفتند و به ارس خان پناه بردند و ملازم آن درگاه شدند و حضرت صاحبقران مظفر و کامیاب بمستقر سریر سلطنت مآب بسعادت نزول فرمود و الوس جلایر را بامراء قسمت کرده متفرق و پراگنده ساخت و امیرزاده عمر شیخ را بحکومت اندگان فرستاد عادلشاه و ساربوغا بملازمت ارس خان قیام نمودند و آخر الامر عرق شرارت و فساد شان بحرکت آمد و در وقتیکه اُرُس خان به ییلاق رفته بود عزم گریز کرده تیغ غدر از نیام بی وفائي بر کشیدند و با اوچي بی که گماشته خان بود جنگ کردند و اورا بقتل آورده ازانجا بگریختند و به الوس جته پیش قمرالدین رفتند و اورا برفتنه و فساد تحریص نمودند * بیت *

از جوهر بد همه تباهي خیزد * شور و شر و افساد و مناهي خیزد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب جته نوبت چهارم

چون ساربوغا و عادلشاه بقمرالدین ملحق شدند و در هر وقت آتش کینه دیرینه که در نهاد او بود و بباد اغوا

و افساد تیز میکردند قمرالدین لشکر کشیده بولایت اندگان در آمد و هزاره قداق از امیرزاده عمرشیخ رو گردان شده باو پیوستند و شاه زاده درکوه متحصن گشته شخصی دانشمند نام را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و صورتِ حال عرضه داشت که یاغی با غلبه تمام برسید و اندگان را زیر و زبر گردانید آنحضرت را از استماع آن خبر نایره غضب اشتعال یافت و درحال عازمِ آن طرف گشته بتعجیل براند و چون قمرالدین از توجهِ آن حضرت آگاه شد پای قرارش ازجای رفته بی‌توقف بازگردید و از موضع آت باشی ایل و خانه را گریزانیده خود با چهار هزار سوار آراسته در کمین گاهی توقف نمود چون حضرت صاحب قران بآن موضع رسید و از کمینِ قمرالدین آگاهي نداشت امراء را با تمام لشکر از عقبِ دشمن روان گردانید و از نامدارانِ سپاه پنج هزار مرد با جمعي سرداران مثل امیر موید و ختای بهادر و شیخ علي بهادر و آقتمور بهادر بماندند ختای بهادر و شیخ علي بهادر در بابِ استیصالِ مخالفان سخنی مي‌گفتند و حکایت منجر شد ببهادري و پهلواني و شعلهٔ عصبیّت افروخته گشت و ایشان نیز از پی دشمنان تاخت کردند و دیگران هم موافقت نمودند چنانچه با حضرت صاحب قران زیاده از دویست کس نماند درین حال قمرالدین فرصت غنیمت شمرده با چهار هزار سوار کینه دار

تیغ گذار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین بی محابا کشیده
روی انتقام بحضرت صاحب قران نهاد آن حضرت را ملهم
دولت روزافزون مصدوقه کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله بگوش جان رسانیده هیچ گونه وهم و اضطراب
بخاطر مبارک او راه نیافت و مردم خود را استمالت نموده
دل باز داده که ظفر و فیروزي از بخشش ملک وهاب
است نه از بسیاری لشکر و اسباب مردانه مي باید کوشید
که اگر اندک سستي پیش آریم کار از دست برود * * نظم *
بگفت این و برکرد مرکب زجای * بمیدان درآمد بعون خدای
همي زد بتیغ و بگرز گران * همي تافت در حمله هرسو عنان
بهر حمله خیلی فگندي نگون * بهرزخم جوئي براندي زخون
بهم شان بر افگند یکبارگي * همي راند تا قلب که بارگي
بدین گونه آن خسرو ارجمند * بگرز و به تیغ و سنان و کمند
شکست و برید و فگند و به بست * سرانرا سر و گردن و پا و دست
و چون صاحب قران کامگار دران کارزار بنفس مبارک
خود مبادرت نموده کوششی فرمود که امثال آن جز نتیجۀ
تاییدات آسماني نتواند بود سپاه نصرت پناهش نیز داد
مردي و مردانگي دادند و باندك نفری چهار هزار سوار
نامدار کینه گذار را برهم شکسته منهزم و پراگنده گردانیدند *

* بیت *

* نباشد چنین کارها سرسری *
* که یزدان دهد نصرت و برتری *

واگر در مجاری احوال و اوضاع آنحضرت و غرایب اطوار و آثار از سر خبرت و وقوف تامل کرده شود بیقین پیوندد که ظاهر و باطن آن بزرگوار گردون اقتدار مطرح انوار تاییدات الهي بوده چه آنروز که بحسب ظاهر از اعضاء و جوارح صوري آن حضرت چنان اثری بظهور پیوست بحسب باطن شبانه که دریچهای حواس بحکم و جعلنا النوم سباتا بهپرده خواب بسته ماند و نفس قدسي سرشت متوجه باطن گشت از صفای آئینه ضمیر منیر صورت شیخ برهان الدین قلج رحمة الله و رضوانه علیه بطریق رویای صالحه که یک جزء از چهل و شش جزء است از نبوت مشاهده نمود و بادب تمام پیش او رفته درباب فرزند ارجمند امیرزاده جهانگیر که او را بیمار در سمرقند گذاشته بود استمداد همت نمود که پسرم را از خدای تعالی در خواه شیخ فرمود که با خدا باش و اصلا متعرض ذکر فرزند نشد وچون از خواب درآمد دانست که آن قضیه نه بر وفق دلخواه خواهد بود و از غایت نگراني خاطر یول قتلغ راکه دبیر خاص آنحضرت بود با نوشته بتعجیل از سنگ کول بفرستاد تا خبری بتحقیق بیاورد و چون او روانه شد باز دربارهٔ فرزند خواب پریشان دید ملال خاطر

مبارکش زیاده گشت امراء و ملازمان را فرمود که گمان میبرم
که از فرزندِ خود یکبارگي جدا مانده ام حالِ او از من مپوشید
ایشان بزانو درآمده بغلاظ و شداد سوگند خوردند و بطلاق
و عتاق موکد گردانیدند که ما بندگان را ازان معني وقوف
نیست و از حالِ شاهزاده خبر نداریم و چون ازانجا کوچ
کرده روان گشتند در سنکر یغاچ باز به قمرالدین رسیدند و جنگ
در پیوست و دیگر باره هزیمت یافته بگریخت و امیر اوچ قرا
او را تکامشي کرده از عقبِ او روان شد و چون پارهٔ
راه برفتند قمرالدین با هشت نوکر باز گشت و او را در
میان گرفته اسپش را بزخم تیر بینداختند و او را نیز زخم
بسیار رسید و عاقبت پیاده و خسته بجان امان یافت
و دستِ پولاد بهادر دران جنگ از زخم تیر مجروح گشته
بود از قضا آتشي دران راه افتاده بود پولاد بهادر خواست
که آن آتش را باز نشاند و از کثرتِ حرکت زحمتِ
جراحتش زیاده شد بآن رنج درگذشت *

ذکر وفات امیرزاده جهانگیر

چون حضرت صاحب قران از اتاقم مراجعت فرموده
و از سیحون عبور نموده بدار السلطنة سمرقند رسید تمام ارکان
دولت و اعیان مملکت و اکابر و اشراف * * نظم *

* همه جامه کرده سیاه و کبود *

* زخونِ دل از چشمها رانده رود *

* همه برسر افشانده از غصه خاک *

* چو جامه همه سینها کرده چاک *

برسم استقبال مبادرت نمودند و مجموع خلایق همه سرها برهنه ساخته و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن انداخته از شهر بیرون و از گریه در موجِ خون آمدند خروش و ولوله * بیت *

* دریغ آن جهانگیر با دین و داد *

* که شد همچو گل در جوانی بباد *

از ایوان کیوان گذرانیده وصدای نوحه * بیت *

* دریغ آن چنان خسروِ کامگار *

* که رفت و سر آمد برو روزگار *

بگوشِ سبحه طرازان گنبد گردون رسانیده حضرت صاحبقران را از مشاهده آن حال آنچه بگواهي ضمیر الهام پذیر گمان مي برد بیقین پیوست * بیت *

* چو آگه شد از مرگِ فرزند شاه *

* جهان بر جهان بینِ او شد سیاه *

* دو رخساره پر اشك و تن سوگوار *

* دژم کرده بر خویشتن روزگار *

سر تا سر مملکت که از فرِ قدوم حضرت صاحبقران گلشنِ

بهجت و سرای سور و سرور بایستی از هول آن واقعه جهان
گداز دل سوز محل ماتم و انجمن شیون گشت * * بیت *

* بماتم نشستند یکسر سپاه *
* همه جامها شان کبود و سیاه *
* سر سرکشان گشت پر تیره خاک *
* همه دیده پر خون و دل چاک چاک *
* همه انجمن زار و گریان شدند *
* چو بر آتش تیز بریان شدند *

حضرت صاحب قران ازین واقعه بحکم اولادنا اکبادنا
بغایت محزون و کوفته خاطر شد اما چون رای عالی
محیط بود برآنکه فنای هر ممکنی از قبیل واجبات است
و دوام و بقاء هر محدثی از مقوله ممتنعات اشارت بشارت
آئین و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا
انا لله و انا الیه راجعون مرهم آن جراحت ساخت و رَوح
رُوح شاه زاده سعید مرحوم را انواع خیرات و مبرات تقدیم
فرمود و اصناف صدقات بمستحقان رسانیده رسم آش
و اطعام فقراء و مساکین با قامت پیوست و کالبد شریف او را
بکش نقل کرده درانجا مدفون ساختند و عمارتي بغایت عالي
و دلکش بپرداختند * * بیت *

زبهرش گزین مرقدی ساختند * بآئین شاهان بپرداختند

مدت عمرش بیست سال بود و ازو دو پسر ماند امیرزاده سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری که بعد از وفاتِ شاهزاده مرحوم بچهل روز بوجود آمد و واقعه وفاتِ او در سنه (سبع و سبعین و سبعمایة) موافق لوی ئیل دست داد و امیر سیف الدین را از وقوعِ این حادثه خاطر از کار و بار این جهانِ غدار ناپایدار متنفر گشت و از حضرت صاحب قرانی اجازت طلبیده متوجه حجاز شد ٭

گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران ظفرقرین بسرِ قمر الدین

چون حضرت صاحب قران بواسطهٔ ملال واقعه فرزند سایه التفات از تدبیرِ مصالحِ سلطنت و ضبطِ امور مملکت باز گرفت ٭ ٭ نظم ٭

که این دنیای[1] دون نیرزد بآن ٭ چه از بهرِ آن رنجه دارم روان
برای یکی توده خاکی نژند ٭ چرا داشت باید دلِ خود بهبند
چرا بهر کاری چنین مختصر ٭ دوانید باید بهر بوم و بر

اعیان امراء و نوئینان در پایه سریرِ خلافت مصیر حاضر شده زمین عبودیت بلبِ اخلاص بوسیدند و بزبانِ دولت خواهی عرضه داشتند که حکمتِ قادرِ جهان آفرین تعالی و تقدس نظام

---

(۱) در بعض نسخه بجای (دنیای دون) (رازدنیا) است ٭

عالم را بوجود پادشاهانِ کامکار منوط گردانیده و واسطهٔ امن
وامان بنی آدم که مقصود از آفرینش ایشانند معدلت
وسیاست جهانداران رفیع مقدار ساخته * * نظم *

اگر خنجرِ شه بود در نیام * زعالم برافتد حلال و حرام
وگر تیغ سلطان شود تیره رنگ * بپوشد رخ آئینهٔ دین بزنگ
بود پادشه سایهٔ ذوالجلال * وزان سایه باشد جهان را جمال
فروغی زعدلِ شهِ کامیاب * جهانرا به از پرتوِ آفتاب
فلک تا بود سجده گاهِ ملک * بود نیک و بد اقتضای فلک
همه نقد گیتی نثارِ تو باد * عروسِ جهان درکنارِ تو باد

اگر پیش نهاد خاطرِ همایون رضای پروردگار است آنرا هیچ
وسیله به از داد گستری و رعیت پروری متصور نیست چه اکمل
واعلمِ اولین وآخرین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
حاصل یک ساعت ازعمر که بداد دادن صرف کرده شود
برعبادت شصت ساله وهفتاد ساله ترجیح فرموده * * بیت *

عدل کن زانکه درولایتِ دل * در پیغمبری زند عادل

حضرت صاحبقران سخنِ بندگان را چون منشاء آن محض
اخلاص وهوا خواهی بود بسمع قبول تلقی نمود وروی همت
بتدبیرِ مصالح مملکت آورده بترتیب وتجهیزِ لشکر فرمان داد
درینولا خبر رسید که عادلشاه جلایر با چند کس درکوهستان
قراچوق سرگشته می گردد حضرت صاحب قران برات خواجه

کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده سوار بطلب او فرستاد و ایشان از سمرقند شبگیر کرده روان شدند و چون با ترار رسیدند ازانجا جماعتی بیرون کرده دران کوهها بجست و جوی عادلشاه اشتغال نمودند او را در موضع آق سوما بدست آورده بیاساق رسانیدند و آق سوما میلی است که دربینی کوه قراجق ساخته‌اند جهت دید بانی که ازانجا بطرف دشت قبچاق احتیاط می نمایند و ساربوغا که با او از جادهٔ صواب انحراف نموده یاغی شده بود و گریخته بعد از دوسال بهدایت عقل راه نمای باز بدرگاه عالم پناه آمد و مراحم پادشاهانه جرایمش را عفو فرموده ایالت قوم او بدو ارزانی داشت و رای عالم آرای امیرزاده عمر شیخ را با امیر آقبوغا و ختای بهادر و دیگر امراء امر فرمود که بقصد قمرالدین روان شوند و در قلع و قمع او بجد تمام کوشیده حسب المقدور دران باب سعی نمایند ایشان بموجب فرموده توجه نمودند و بتعجیل هرچه تمام تر روان گشته در بیابان قوراتو بقمرالدین رسیدند و بیمن دولت قاهره تیغ زمرد فام را در جنگ او گونه یاقوت رمانی دادند و مخالفان را چهره از بیم کهربائی گشته چون کاه از صدمهٔ تند باد وزان متفرق و گریزان شدند و چون قمرالدین بگریخت لشکر منصور ایل و الوس او را غارت کرده با اولجه و بردهٔ بسیار باز گشتند *

* بیت *

سپاه شاه رعیت نواز خصم گداز * بهر کجا که رود با غنیمت آید باز

گفتار در نهضتِ همایون با صولت گردون وکثرت انجم بجانب جته نوبتِ پنجم

چون سپاهِ نصرت شعار با غنایم بسیار از یورش طرف جته باز آمدند حضرت صاحبقران دران سال دگر باره عزیمت آنجانب فرمود و محمد بیگ پسرِ امیر موسی که بشرفِ مصاهرتِ آن حضرت سرافراز بود و امیر عباس وآق تمور بهادر را برسمِ منغلای روان ساخت ایشان برحسب فرمان شب و روز رانده در بوغام آسي کول بقمرالدین رسیدند و بیلک جنگ مردانه اورا گریزانیده ایلش را ببادِ تاراج بردادند و مردمش را اسیر کرده برده گرفتند وصاحب قران کام گار بنفسِ مبارکِ خود تا موضع قوچقار نگامشي کرده برفت ودران موضع بمسامع علیّه رسانیدند که توقتمش اغلن از اروس خان متوهم شده روی امید بدرگاهِ عالم پناه آورده است و میرسد حضرت صاحب قران امیر تومن تمور اوزبك را باقامتِ رسم استقبال فرمان داد تا اورا باعزاز واکرامِ تمام بیاورد وخود بسعادت از راه ایناغو مراجعت نموده در اوزکند فرود آمد و ازانجا عزیمت کرده قرین دولت واقبال بسمرقند

نزول فرمود و امیر تومن تمور توقتمش اغلن را بیاورد
و امراء و ارکان دولت اورا بحضرت صاحب قران رسانیدند
آنحضرت مقدمِ اورا عزیز وگرامي داشته مکارمِ اخلاق
پادشاهانه درباب ترحیب و تکریمِ او هیچ دقیقه نامرعي
نگذاشت و بعد از اقامتِ رسم طوي چندان مال از زر و جواهر
و خامت و کمر و اسلحه و اقمشه و اسپ و شتر و خیمه و خرگاه
و کوس و علم و خیل و حشم و سایر اسبابِ حشمت و بزرگي
باو و اتباعِ او داد که * * مصراع *

* وصفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم *

و او را از غایتِ احترام و اهتمام پسر خواند *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران توقتمش اُغلن را بحکومتِ اترار و صیران

عالي همت صاحب قران دریا نوال تمام صیران
و سغناق را بتوقتمش اغلن ارزاني داشت و چون توقتمش
درانجا متمکن شد قتلغ بوغا پسرِ اُرُس خانِ لشکري گران
بسرِ او کشید و میان ایشان جنگ واقع شد و از طرفین
کوشش بسیار نمودند و باوجود آنکه قتلغ بوغا در مصاف
تیر خورد و بآن زخم هلاک شد شکست برجانبِ توقتمش
افتاد وایل او را غارت کردند و او گریخته پیش حضرت
صاحب قران آمد آن حضرت او را زیاده از نوبتِ اول

اعزاز و اکرام فرموده تمام اسباب شوکت و شاهي مرتب داشته باز گردانید وچون بصیران رسید ازان جانب توختقیا پسر بزرگ ارس خان باچند شاهزاده جوجي نژاد و علي بیگ و دیگر امراء معتبر لشکري بي قیاس ترتیب داده روی انتقام بسوی او نهاده در رسیدند * * نظم *

سپاهی گران یکدل و کینه جوی * سوی توقتمش اُغلَن آورده روی
زانبوه و کثرت چومور و ملخ * گرفتند کوه و بیابان و شَخ
بمیدان کین فوج فوج آمدند * چودریای جوشان بموج آمدند

وچون توقتمش اغلن لشکر خود را آراسته بمقابله ایشان در آمد و جنگ در پیوست سپاهش هزیمت یافته رو بگریز نهادند واو گریخته بکنار آب سیحون رسید واز بیم جان جامه بیرون کرده خود را در آب انداخت وقرانجي بهادر درپی او کرده بکنار آب رسید ودست او را به تیر مجروح گردانید واو از آب بشناه گذشته برهنه وبی کس وزخم دار بجنگلي در آمد وبر روی خاک وخاشاک بیفتاد واز غرایب اتفاقات حضرت صاحبقراني آیدکو برلاس را بجانب او روان کرده بود که او را نصیحت کند تا درکار ملک مردانه و دلیر باشد ودردفع دشمن رعایت حزم بجای آورده صوبه خود را ضبط نماید از قضا امیر آیدکو را بحسب اتفاق شب دران جنگل گذارافتاد

و آوازِ ناله بگوشِ او رسید و چون تفحص نمود توقتمش را
دید برهنه و مجروح بی خود افتاده * * بیت *

* ز خاکش بستر و خاشاک بالین *
* بتلخی شسته دست از جانِ شیرین *

روان فرود آمد و مراعاتِ او و غمخواري جراحتش بواجبي
نموده ماحضري موافق حال او از ماکول و مشروب و ملبوس
پیش آورد و حسب المقدور آنچه وظیفه اهتمام و دل بستگي
بود مرعي داشت واورا بحضرت صاحب قران رسانید
و آنحضرت دران وقت ظاهر بخارا را محلّ اقامت گردانیده
بود وچون برحالِ توقتمش اطلاع یافت بتجدید آنچه از
مراحمِ پادشاهانه چنان صاحب قران سزد کرامت فرمود
واسبابِ حشمت وکامگاري اورا دگرباره کما ینبغي مرتب
داشت دَرین اثنا آیدِکُو که او یماقش منغوت بود واز امراءِ
الوس جوجيِ ازاُرُس خان گریخته بیامد وخبر رسانید که
ارس خان لشکرها جمع کرده متوجه این جانب است و توقتمش
رامي طلبد ومقارن آن حال ایلچي ارس خان کبک منغوت
وتولوجان نیز رسیدند وپیغام ارس خان رسانیدند محصّلش
آنکه توقتمش پسرِ مرا کشته است وگریخته بولایتِ شما آمده
دشمنِ مرا بسپارید واگرنه محل جنگ تعیین کرده * * مصراع *

* روان رو سوی کارزار آورید *

حضرت صاحبقران زبانِ همت خسروانه بجواب برکشاد که او پناه بمن آورده است و من او را نخواهم داد * * نظم *

هرآن کز غمِ جان و بیمِ گناه * بزنهارِ این خانه آرد پناه
اگر جان رود برسرِ کارِ او * ندارم روا رنج و آزارِ او

و اما حکایتِ جنگ اسبابِ آن آماده و مهیا است * * نظم *

برو از من بگو پیشِ اُرُسْ خان * ز باران مرغِ آبي را مترسان
دلیرانِ مرا جنگ است پیشه * که شیرانند و دشتِ رزم بیشه
نترسد مرد کار از پیشهٔ خود * نه شیرِ خشمناک از بیشهٔ خود

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بجانب اُرُس خان

حضرت صاحب قران چون ایلچیان ارس خان را باز گردانید همت عالي را بر تجهیز و ترتیب لشکر گماشت و امیرجاکو را جهت ضبطِ تختگاه سمرقند باز داشت تمامي الوس چغتای را جمع آورده هم در اواخرلوی ئیل متوجه ارس خان شد * * نظم *

زبس جنبشِ لشکرِ بی‌کران * زمین گشت جنبان تر از آسمان
و زانبوهي لشکرِ دستِ چپ * شده روز روشن چو تاریک شب
ززخمِ سُمِ لشکرِ دستِ راست * زکوه و کمر بانگ و فریاد خواست
سپاهي که شد قلب ازو ارجمند * که داند خود او راکه چون بود و چند

توان ریگهای بیابان شمرد * ولی لشکرِ شاه نتوان شمرد
و چون از سیحون گذر کرده صحرای اترار مخیمِ عساکر نصرت شعار
گشت ازان طرف ارس خان تمام الوس جوجي را فراهم آورده
بسغناق که تا اترار بیست و چهار فرسخ است رسیده فرود آمد *

* نظم *

* سپاهي شمارش برون از حساب *
* کران تا کرانِ جهان چون سحاب *
* سر آکنده از خشم و دل پر ز کین *
* با برو ز تندي برآورده چین *

روزگار خواست که گردِ آن فتنه فرو نشیند و گرمي آتشِ کین
تسکین پذیرد ابری برانگیخت * * ع *

* از کران تا کران فرو بسته *

و چندان برف و باران بباريد که اگر نه آب از شدتِ سرما
بهم بستي از جميع جوانبِ زمین سیل بمحیط پیوستي *

* بیت *

آب شد بسته ورنه گوی زمین * همچو لولو در آب جستي چرخ
برودت هوا بغایتي رسید که اعضاء و جوارحِ حیوانات مطلقا از
ناطق و عجم از جنبش باز ماند و این حال قریب سه ماه
متمادي گشت و آن دو لشکرِ جرار بلکه دو بحر بي کنار برابر
یکدیگر نشسته دران وقت کس را مجال حرکت نشد حضرت

صاحب قران یارق تمور و ختای بهادر و محمد سلطانشاه را که از ملکِ هرات گریخته پیش حضرت صاحبقران آمده بود فرمود که بتعجیل تمام برسرِ دشمن شبیخون بزند و ایشان برحسب فرموده با پانصد مرد بتاخت روان شدند و شب در راه با پسرِ ارس خان تمور ملک اغلن دوچار خوردند و با او زیاده از سه هزار سوار بود وهم دران شب نزدیک صبح جنگ درپیوست *

* نظم *

* پراز بیم شد مغز و پرکینه دل *
* زدل خواست خون و زخون خاست گل *
* سرِتیغ چون خون فشان میغ شد *
* دلِ میغ پرتابشِ تیغ شد *

و لشکرِ منصور برقرار معهود ظفر یافته دشمنان را منهزم و مقهور گردانیدند و از دست وکشاد شست ایلچي بوغا پای تمور ملک اغلن بزخم تیري مجروح گشت و دفع عین الکمال را دران مصاف امیر یارق تمور و ختای بهادر رهرد و شهید شدند و چون لشکرِ ظفر قرین بفتح و فیروزے مراجعت نمودند یرلیغ عالم مطاع نافذ شد که محمد سلطان شاه بخبر گیري بشتابد و او امتثالِ امر نموده شخصی را بگرفت و بیاورد و امیر مبشر نیز بهمین شغل مامور گشت و او هم شخصی را گرفته بیاورد و چون کیفیتِ حال تفحص کرده شد معلوم گشت که از جانب

مخالف دو بهادر نام ایشان الغ سایقین[1] و کیچیک[2] سایقین[1]
با صد مرد بخبر گیری باین طرف فرستاده اند و دریتولا
آقتمور بهادر والله داد بهادر در شهر اترار بودند ولشکررا
تغار مي دادند و ایشان را در بیرون شهر با جماعت یاغي که
بخبر گیری باین طرف آمده بودند اتفاق ملاقات افتاد
وبا آقتمور زیاده از پانزده کس نبود آقتمور بهادر به
پشت گرمي دولت قاهره صاحب قران روی جلادت
بایشان نهاد وچون جنگ در پیوست فریب مخالفان را
هزیمت اختیاري نموده عنان از جنگ برتافت تا دشمنان
از پیش روان گشته تیز شدند وصف یسال کرده ایشان بهم
بر آمد بعد ازان تیغ پندار سوز از نیام انتقام برکشیده
ورو باز کرده برسر ایشان تاخت ودوکس ازنامداران
را بینداخت وایشان را برهم شکست وانچه بپای مردي
اسپ جان بیرون بردند خود را در جرها وجویها انداختند
وکپکچي یورنجي برادر زاده آقتمور بهادر ساتقین کوچك
را بقتل آورد و ساتقین بزرگ را هندوشاه دستگیر کرده
زنده پیش حضرت صاحب قران آورد ومعلوم شد که ارس
خان منهزم باز گشته است وقراکیبک را بجای خود

(۱) چنین است دراکثرنسخ ودربعض بجایش (ساتقین) است (۲) چنین است دراکثرودربعض نسخه بجای آن (کیچك) ودربعض (کیچیک) است ٭

گذاشته حضرت صاحب قران هند و شاه را بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گردانیده بنفس مبارک متوجه دشمن شد و قراکیبک نیز رفته بود و چون کسی از مخالفان دران نواحی نماند بسعادت و اقبال ازان یورش با سپاه مراجعت نموده در جلکه کش به اردوی همایون خویش نزول فرموده و درانجا هفت روز توقف نمود * بیت *

بخت جوان همدم و نصرت قرین * دولت فرخنده اثر همنشین

گفتار در تاخت کردن حضرت صاحبقران بالوس اروس خان

صاحب قران گیتی ستان بعزم رزم اروس خان بسعادت و اقبال ثابت ارکان سوار شد و توقتمش اغلن را غجرجی ساخته روان گشت و بتعجیل تمام شب و روز راند * پس از پانزده روز صبح دوشنبهی بجیران قمش رسید و ایل دشمن بی خبر نشسته بودند لشکر منصور ایشان را غارت کرده غنایم بسیار از اسپ و شتر و گوسفند و برده گرفتند و از حسن اتفاق ارس خان بی کلفت کوشش بندگان حضرت درگذشته بود و خار مخالفت او از شاهراه دولت اقبال آیین برخاسته و پسر بزرگ او توختنه قیا بجای او نشسته و او نیز درین اثنا از پی پدر برفت حضرت صاحب قران توقتمش اغلن را تقویت و تمشیت فرموده پادشاهی تمام دشت قبچاق و الوس

جوجي بدو ارزاني داشت و اورا مجموع اسباب سلطنت
و كامگاري مهيا و مرتب ساخته دران مملكت باز گذاشت
و اسپ خنگ اغلن نام كه برق آتش پاى از رشك سرعت
سيرش سوختي و باد گيتي نورد جهان پيماى از سبك خيزى
او جستن آموختي * * نظم *

از انديشهٔ دل سبك پوى تر * زرائي خردمند ره جوى تر
شتابندهٔ ازپيش و رهبرز پس * جهندهٔ رهان و گريزنده رس

باو بخشيد و فرمود كه برين اسپ گاه فرصت بدشمن مي رسي
و وقت گريز كس بتو نمي رسد و عنان عزيمت بصوب سمرقند
معطوف داشته باقبال وسعادت از دشت قبچاق معاودت
نمود و بدولت و كامراني در اوايل ايلان ئيل (سنة ثمان وسبعين
و سبعماية) بمستقر سرير جهانباني نزول فرمود وبعد از مراجعت
حضرت صاحبقران از جانب دشت تمور ملك اغلن بخاني
نشست و با لشكرگران متوجه توقتمش خان شد و بعد از مقابله
و مقاتله بسيار شكست برجانب توقتمش خان افتاد وبران اسپ
كه حضرت صاحب قران باو ارزاني داشته بود جان بدر برد
و پس از مشقت بسيار يك سواره تنها بآنحضرت رسيد و از يمن
نظر دور بين صاحب قران كامگار آن اسپ نامدار سبب نجات
آن شاهزاده شد همت پادشاهانه حضرت صاحب قران سايه
اهتمام برتدارك حال توقتمش اغلن انداخت و بتاريخ اواخر

(سنة ثمان و سبعين و سبعماية) موافق ایلان ئیل اسباب حشمت و شاهي او کما ینبغي مرتب داشته امراء بزرگ مثل تومن اوزبک و بختي خواجه پسرش و اوزبکتمور و غیاث الدین ترخان و نبکی قوچین همراه او بسغناق فرستاد تا او را بخاني بردارند امراء بامتثال امر مبادرت نموده توقتمش اغلن را در سغناق بتاریخ مذکور برتخت خاني نشاندند و رعایت رسم بجای آوردند *

* مصرع *

* نثارش بآیین برافشاندند *

گفتار در طلوع اختر شاهي از مطلع فضل نامتناهی الهی یعنی ولادت همایون حضرت خلافت پناهی امیر زاده شاهرخ

در اواسط همین سال ایلان ئیل که ریاض سلطنت حضرت صاحب قران از رشحات چشمه تایید ملک دیان سبحانه و تعالی نضارت و طراوتي تمام یافته بود و نهال اقبالش از ترشح زلال افضال ذو الجلال بحدّ اعتدال و نشو کمال رسیده چنانکه خان نشان گشته بلبل سعادت برگلبن منقبت بنواے * بیت *

شاه صاحبقران که بندۀ او * در جهان پادشه نشان باشد

مترنم شد درخت بختش در جویبار دولت فرخنده آثار میوه مراد بار آورد و از تخم آرزو که دهقان امید در کشت زار

فهب لی من لدنک ولیاً افشانده بود دخل انا نبشرک بغلام بحصول پیوست و میامن اتفاق لم نجعل له من قبل سمیا شامل اسم همایون آمده کرامت و آتیناه الحکم صبیا وحنانا من لدنا و زکوة وکان تقیا بران مرتب گشت وبتاریخ یوم الخمیس چهاردهم ربیع الآخر سنه (تسع و سبعین و سبعمایة) که مفتح ایام فرمان دهي وکشورستاني و غرۀ روزگار خلافت وجهانباني بود دیدۀ دولت حضرت صاحب قراني از فیض فضل رباني در بلده محفوظه سمرقند که مستقر سریر سلطنت وکامراني بود بنور طلعت فرخنده فرزند ارجمند روشن گشت که واسطۀ بقاء دودمان جاودان استداد ش وجود مبارک او شد ورابطه دوام ایام دولت ابد میعادش ظهور خجسته فرجام او *

* نظم *

چو از مادر مهربان شد جدا * سبک تاختندش بر پادشا
جهان بخش را لب پر از خنده گشت * که خورشید اقبال تابنده گشت
جهاني گرفتند پرورد نش * برآمد بناز و بزرگي تنش
پرستندۀ کش به برداشتي * زسر تا قدم در گهر داشتي
روان بر سرش چتر دیبا بُدي * بزیر پیش مشک سارا بُدي
از جبین آفتاب آیینش چون شعشه نور از چهره خورمید رخشید

* نظم *

که میمون کند تخت را زیر تاج * فرستندش از هفت کشور خراج

در آفاق کشور کشائي کند * جهان در جهان پادشاهي کند
همایون نظر کوکبي سعد بود * که از برج اقبال شه رخ نمود
صورت اوضاع فلکي در وقت ولادت خجسته اش چنان افتاده
که اهل احکام نجومي از ملاحظه آن بحصول غایات اماني
و آمال و وصول باعلي مدارج عظمت و جلال بي ترددي
استدلال نمایند چه نوبت ظهور از افق شرقي که طالع را مي
باشد نخستین دولت خانه سعد اکبر که از منظر سعادتش دریچه
نظر تمام دوستي از یکطرف بر تخت سلطان هفت اقلیم گردون
کشاده است و از یکطرف به بیت الشرف او رسیده و صاحب
طالع که سعد اکبر است تا افاضت تمام سعادت را ضامن تواند
شد سعد اصغر را با خود یار کرده هر دو باتفاق در خانه امید که
میزان مجموع دفعات مقاصد دنیوي و اخروی همان است
جمع آمده تا صاحب طالع را محفوف بشرف سلطنت و عز
و جلالت هر مراد که از طریق آرزو قدم در ساحت امید نهد
بي توقف با حسن صور و ایسر وجوه بر منصه حصول جلوه گر
آید چنانچه هرکس از نزدیک و دور بدیده یقین مشاهده مي
نماید و نیر اعظم که کوکب سلطنت و جلالت است عالي تر
محلي در فلک دران حال که آنرا وتد عاشر خوانند و خانه جاه
و پادشاه را همان دانند مقرّ سریر سلطنت ساخته و افسر رفعت
بوسط السما بر افراخته و صاحب آن منزل که دستور ممالک

افلاک است درانجا که نسبت باوهم خانه است و هم شرف در غایت قوت و بهجت بخدمت حاضروآثاراین معاني برکافه عالمیان بی شبه روشن است و ظاهرزحل که اختر ثبات و وقار است درو تد رابع که خانه مسکن وقراراست قرارگرفته وآرمیده و قمرکه واسطهٔ وصول اثرعلوی برسفلي او را شمارند هم درانجا باوجِ استقبال برآمده وبکمالِ بدري رسیده تا پیوسته در مقامِ عزت و مقرِ خلافت دراوج رفعت وکمال حشمت وابهت بی تزلزلي وتشویشي متمکن تواند بود وصحتِ این حکم نیز از غایت ظهورمستغني است ازگفت وشنود ومریخ خنجردار شمشیر گذار دروتدِ سابع که مقابلِ طالع است و خانه شریک و منازع تیغ انتقام بزهرقهرآب داده تا هرکه پای از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده سرِمقابله و معارضه برآرد بی توقف جوهرِ روح بدستِ قابض ارواح سپارد وهرکه درین معنی شکي بخاطر آورد هم درآیینه حال خود صورت یقین مشاهده کند واز جوهرین (۱) عقدهٔ راس که ارباب این صناعتش ینبوع فزایش وافزوني شناسند دربیت المال واقع شده و عقدهٔ ذنب که مایه کاهش وکمي دانند درخانه خوف وبیم ووقوعِ این اثرنیز بغایت واضح است ذلک تقدیر العزیز العلیم وگمان نمي‌افتد که در هیچ وقت اهلِ احکام نجومي را بردرستي قواعدِ خویش

---

(۱) چنین است دریک نسخه ودرپنج کتاب بجایش (جوزهرین) است *

دلیلی چنین بین بوده باشد وسخن در سهام و دیگر امارات که امهات آثار را مستند بآن سازند نه مقتضای این مقام است با آنکه اینها همه نشانه چند است که مردم صورت بین از روی قیاس وتخمین بعضی امور جزوی از و استنباط نمایند اما آنچه درین محل بوی انسی بمشام جان اصحاب معنی رساند از گفتار هدایت آثار عندلیب شاخسار او تیت جوامع الکلم چشم توان داشت حیث قال صلی الله علیه وسلم ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مایة سنة من یجدد لها دینها و چون محل ثبت تفاصیل مواقف و مآثر آن حضرت مقاله دوم است و مقصود درینجا ذکر مولد همایون این حدیث در اول آن مقاله اعاده خواهد یافت که شمه از شرح آن گذارش پذیرد ومن الله العون و التوفیق *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران توقتمش خان را بجنگ تمور ملک خان و ظفر یافتن برو

در نوبت اول که توقتمش اغلن از ارس خان رو گردان شده روی التجا بحضرت صاحب قرانی آورد اوروکتمور[1] با او آمده بود و بعنایت حضرت صاحب قرانی اختصاص یافته

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در دو نسخه (اورونك تمور) و در بعض کتاب (اوزبک تمور) است *

و در غیبت او ارس خان هزاره اورا مدتي سیور غال کرده
بود و دران وقت که توقتمش از تمور ملک منهزم شد اوزوکتمور
در جنگ افتاده آنجا بماند اورا گرفته پیش تمور ملک بردند
و تمور ملک خون اورا بخشیده رها کرد وبعد ازمدتي که
درمیان ایشان بفلاکت بگذرانید روزی پیش تمور ملک خان
زانو زده درخواست کرد که ایل وکسان اورا باز دهید
تا خانرا کوچ دهد تمور ملک ملتمس اورا مبذول نداشت و با
او گفت که اگر میخواهي بایست و اگر میخواهي برو و اوزوکتمور
درهمان زمستان گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد و در
سمرقند بعز بساط بوس فایز گشته بعنایت پادشاهانه سرافراز
شد و کیفیت اوضاع تمور ملک عرضه داشت که شب و روز بشرب
خمر مشغول است و تا چاشتگاه درخواب مي باشد و اگر صد مهم
ضروري مي باشد کس را مجال آنکه اورا ازخواب غفلت برآرد
نیست و ازین سبب مردم را امیدواري باو نمانده و مجموع
الوس جوجي توقتمش خانرا جویانند حضرت صاحب قران
کسي را بسغناق فرستاد پیش توقتمش خان که روان بو سر تمور
ملک خان رود و تمور ملک خان دران زمستان در قراتال
قشلاق کرده بود و توقتمش خان برحسب فرمان لشکر آراسته
متوجه او شد و چون بآنجا رسید میان ایشان جنگی عظیم واقع
شد و ازمیامن اقبال حضرت صاحب قران شکست

تیمور ملک افتاد و توقتمش خان غالب آمده دردشت قبچاق
بجای پدران بر تخت نشست وارس خواجه را برسانیدن
خبر فتح بحضرت صاحب قران فرستاد آنحضرت از وصول آن
خبر مبتهج و شادمان گشته چند شبانروز بعشرت و شادمانی
گذرانید و ازبرای تعمیم سرور مجموع محبوسان و بندیان را
خلاص فرمود و ارس خواجه را بانواع عنایت و عاطفت
مخصوص داشته بخلعت وکمرسرافراز ساخت * بیت *
فرستاده را اسپ ودینار داد * زهر گونه چیز بسیار داد
واورا باز گردانید وتوقتمش خان بسغناق باز آمد وقشلاق
آنجا کرد و چون قهرمان بهار دررسید و سپاه سبزه و ریاحین
بسوی باغ و بساتین کشید توقتمش خان لشکری کران مرتب
ساخته روان شد و مملکت سرای وایل مماق مسخر گردانید
و شوکت و حشمت او روی در ترقی نهاد و از میامن تربیت
حضرت صاحب قران تمام الوس جوجی بحوزه تصرف و اقتدار
او درآمد * * بیت *
شرف خواهی بگرد مقبلان گرد * که زود از مقبلان مقبل شود مرد

گفتار در ایلچی فرستادن حضرت صاحب قران گیتی ستان بخوارزم

دران سال که حضرت صاحب قران زمستان در اترار

مقابل ارس خان نشسته بود یوسف صوفي ازمآلِ حال
نیندیشیده بد فرصتي کرد و لشکر بجانب بخارا فرستاد تا آن ولایت
را بتاختند و هرچه یافتند عرصه تاراج و غارت ساختند حضرت
صاحب قران جلارتیي را با ایلچي گري پیش یوسف صوفي فرستاد
و پیغام داد که بعد از اتفاق خویشي و پیوند موجب مخالفت
چیست یوسف صوفي ایلچي را بگرفت و محبوس گردانید
و چون حضرت صاحب قران ازان کردار نا پسندیده آگاه شد *

* نظم *

دبیرِ هنرپیشه را پیش خواند * بفرمود کز خامه گوهر فشاند
سرِنامه کرد آفرینِ خدای * که او بود و باشد همیشه بجای
کسی را که او کرد فیروز بخت * بماند برو کشور و تاج و تخت
کرا خوار گیرد بماند نژند * نتابد برو آفتابِ بلند
وزان پس چنان راند پاسخ دبیر * چو از مشك تر زد رقم بر حریر
کز آیین شاهان و رسمِ مهان * مگر این قدر داند آن نکته دان
که بر ایلچي کشتن و بند نیست * جز این هرکه گوید خردمند نیست
ز گوشت نیاید بسوی دماغ * ز قرآن مگر نصّ الا البلاغ
فرستاده راکن روان بی درنگ * مکن شکرِ عیش خود را شَرَنگ
مپرور نهالي که خار آورد * پشیماني و رنج بار آورد
وچون مکتوب بمهر مبارک موشح گشته قاصد مراحل نورد
بیوسف صوفي رسانید او بي مشورتِ عقلِ صواب اندیش آن

قیچ را نیز بند کرد و باز دست جسارت بتحریک سلسله فتنه بگشاد و توی بوغای دزد را باجمعی به فرستاد و شتران ترکمانان را که در نواحي بخا را بودند براندند و ببردند * * بیت *

چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار

ودر اثنای آت ئیل امیر حاجي سیف الدین از سفر حجاز معاودت نموده باستیلام عتبه حریم دولت و اقبال صاحب قران بی همال استسعاد یافت و احوال و اوضاع ملوك طوایف را که دران عصر بر ممالک ایران استیلاء یافته بودند بعز عرض همایون رسانید و درهمین سال حضرت صاحب قران مهد اعلی تومان آغا را که سلیل صاحب امیر موسی بود بر مقتضای شریعت غراء بعقد نکاح در آورد * * بیت *

جهان را ازین عقد فرخنده فال * بیفزود صد گونه جاه و جلال

وکمال عاطفت آنحضرت مقتضي آن شد که ازبرای تطییب خاطر آن ملکي نهاد حوراء نژاد نزهت آبادی بهشت مثال ترتیب کرده شود فرمان قضا نفاذ صدور یافت و درجانب غربی سمرقند بعدد خانهای کواکب دوازده باغ را بهم انداختند و یکی ساختند ودران قصری عالي برافراختند وبپرداختند و جهت مطابقت اسم و مسمي بباغ بهشت موسوم گشت و حضرت صاحب قران زمستان درزنجیر سرای قشلاق فرمود *

گفتار در لشکرکشیدنِ حضرت صاحب قران بخوارزم نوبت چهارم و فتح آن

چون یوسف صوفي پای جرأت از طریق مراعات بیرون نهاد و ازسرِ غرور دستِ تطاول بهرگونه بی حفاظي برکشاد حضرت صاحب قران را ضربان عرق حمیت باعث قصد انتقام گشت و در شوال سال هفت صد و هشتاد هجري مطابق اول قوي ئیل * * بیت *

وقت تحویل آفتاب بحوت * این شده درج و آن شده یاقوت

لشکرِ فتح آیین را بعزم رزم خوارزم ترتیب داد * * نظم *

* لشکري آن را ظفر لشکر کش(۱) و نصرت یزک *

* نه یقین بر طول و عرض آن سپه واقف نه شک *

* از سنانِ نیزها شان در خطر روي سماک *

* وز گزندِ نعل اسپان رخنه بر پشتِ سمک *

و چون بسعادت و اقبال از قشلاق زنجیر سرای در ضمان حفظ ذوالجلال نهضت فرموده بخوارزم رسید لشکرِ نصرت شعار از اسکي اکوز عبور نموده شهر را درمیان گرفتند و کورگه زده سورن انداختند و برحسب فرمان رعایت احتیاط را حصاري دیگر برافراختند و از جمیع جوانب سوبهای خود محکم گردانیدند

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و دریك نسخه بجایش (شکن) بدون واو بعد شکن است

و هر صبح و شام سورن انداخته هرد و روز از نهیب جنگ و پیکار زلزله در زمین و زمان می افتاد و برحسب یرلیغ عالم مطاع چندی از سپاه ظفرپناه باطراف و اکناف آن دیار تاخت کرده غنیمت بسیار از دختران گلعذار و اسیران کارگزار و اسپان راهوار و شتر و گوسفند بیرون از اندازه حصر و شمار بیاوردند و درین اثنا یوسف صوفی نوشته بحضرت صاحبقران فرستاد مشتمل بر آنکه تا چند مردم از طرفین در عذاب باشند و بواسطه دوتن چندین هزار مسلمانان عرضه تلف گشته عالمی خراب گردد وظیفه آنکه ما هردو قدم در میدان مردی نهاده *

* نظم *

توکل بالطفِ خدائی کنیم * بکوشیم و بخت آزمائی کنیم

به بینیم تا این شتابان سپهر * درین داوری بر که گردد بمهر

ز بازیچهٔ چرخ گیتی فروز * که پیروز گردد که برگشته روز

که برگردد از رزمگه سربلند * دلِ دوستانِ که گردد نژند

حضرت صاحب قرانرا این معنی بغایت ملایم مزاجِ مبارك افتاد و مبتهج و مسرور گشتهٔ فرمود که من از خدای تعالی همین می خواستم و بی تعلل و توقف از سرِ صدق و توکل *

* نظم *

بپوشید صاحب قران ساز جنگ * نشست از برِ بارگیِ بی درنگ

بخفتان بیاراست فرخ برش * یکی مغفرِ خسروی برسرش

و شمشیر بسته سپر حمایل کرد و بسعادت سوار شده روی توجه بسوی حصار آورد نوینان و امراء پیش آمدند وزانو زده درخواست کردند که رفتن بندگي حضرت مصلحت نیست صاحب قران نامدار بسخن ایشان التفات ننموده روان گشت امیر حاجي سیف الدین را غایت اخلاص و هواداري عنان تماسك از دست وقار درربود و بی اختیار زانو زده دست درعنان آنحضرت زد وبزبان دولتخواهي عرضه داشت که تا بندگان زنده باشند چگونه شاید که بندگي حضرت بنفس مبارک خود مباشر جنگ شود * * بیت *

چو خسرو بتنها کند کارزار * چه باید درین دشت چندین سوار

حضرت صاحب قران را نایره غضب برافروخت و اورا دشنام داده شمشیر برکشید و حواله کرد امیرحاجي سیف الدین دست از عنان بازداشت وپای بازپس نهاد و آن حضرت از سر وثوق و استظهار بتاییده الٰهي تنها براند تا بکنار خندق وآواز داد که یوسف صوفي را بگویید که برحسب التماس تو آمده ایم بقول خود وفا نمای و بیرون آی تا به بینم که خدای رهنماي کرا نصرت مي بخشد یوسف صوفي بترسید و از گفته پشیمان گشته دم درکشید حضرت صاحبقران تحریک او را دگر باره آواز داد که هرکه بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگاني و هرچند ازین مقوله سخنان تعبیرامیز گفتند تا باشد

که ناموسش دامن گیر شده بیرون آید یوسف صوفي را محافظت
جان از رعایت ناموس اولی نمود و الحق درین معني معذور
بود * * نظم *

که گر لشکرِ جمله عالم بجنگ * همه پیل گردند و شیر و پلنگ
چو از دور بینند فرهنگِ او * نیارند رفتن سوی جنگِ او

از غایت شرمندگي روی جواب هم نداشت صاحبقران کامگار
زمانها توقف نمود و چون کس از بالای بارو دم نمي زد بمعسکرِ
همایون معاودت نمود جهانیان از کمالِ شجاعت و دلاوري
آنحضرت متعجب مانده ستایشها نمودند * * نظم *

همه یکسره خواندند آفرین * که بی تو مبادا زمان و زمین
همه سودمندي ز گفتار تست * خور و ماه روشن ز کردار تست

و هم دراثنای آن احوال از طرف ترمد خربزه نوباوه بحضرت
صاحب قران آوردند مکارمِ اخلاق ملکانه فرمود که یوسف
صوفي برابر ما نشسته است نصیبی ازین نوباوه بر طبقی زرین
نهاده پیش او فرستید امراء عرضه داشتند که طبق زرین ضرورت
نیست بظرفی چوبین بفرستیم همت پادشاهانه رخصت نداد
و چون برحسب فرموده آنرا بطبق زرین نهاده بکنار خندق
بردند از بالای بارو پرسیدند که بر طبق چیست بردند ه گفت
خربزه نوباوه است که حضرت صاحب قران برای یوسف
صوفي فرستاده است و آنرا برکنارِ خندق گذاشته بازگشت

ایشان آنرا پیش یوسف صوفي بردند واو از رکاکت رای خربزها را فرمود که از بالای بارو درآب انداختند و طبق را بدربان بخشید بعد ازان سرداري حاجي نام دروازه باز کرده با لشکری مستعد پیکار از مردان کاربیرون آمده امیرزاده عمرشیخ با بهادراني که ملازم رکاب همایون او بودند شمشیرها کشیده حمله کردند و ازآب بشناه گذشته آتش پیکار برافروختند *

* نظم *

بهرجا که ایشان نهادند پی * توگفتی درافتاد آتش به نی
سرتیغ درچرخ مه تاب داد * سنان باغ کین را زخون آب داد
زمین را زخون بازنشناختند * همي اسپ برکشتگان تاختند
ز چاک تبرزین وجرکمان * زمین گشت لرزان[1] تر از آسمان
همه رزمگه گشته بد کوه کوه * بهم برفگنده ز هر دو گروه
چنین تا فروشد سپهری درفش * زشب گشت زربفت گردون بنفش

بهادران نبرد آزمای ازهردوجانب داد مردي و مردانگي دادند وبسی ازسوار خاک هلاک افتادند و مردم بسیار از طرفین زخم دارشدند و آخرالامرلشکر خوارزم ستوه آمده رو بهزیمت نهادند و بحصار درآمدند و ایلچي بوغا وانوشیزوان پسر آقبوغا کوششهای مردانه نموده هردو را زخم رسید و چون ایشانرا بالشکرگاه همایون آورده بمعالجه مشغول شدند ایلچي بوغا

---

(۱) چنین است دراکثرنسخ ودربعض نسخه بجایش (گردان) است

صحت یافت و انوشیروان درگذشت بعد ازان عساکر نصرت نشان برحسب فرمان قضا جریان منجنیق ترتیب کرده بر افراختند و بضرب سنگ قصر یوسف صوفي را ویران ساختند یوسف صوفي را از مشاهده این حال وهم و هراس مستولي شده بجای دیگر نقل کرد و مدت محاصره سه ماه و شانزده روز متمادي شد اما روز بروز آثار دولت و علامات غلبه و نصرت عساکر منصور بظهور مي پیوست یوسف صوفي را از استیلای عوارض نفساني از اندوه و حیرت و خوف و ضجرت مزاج از جادهٔ صحت و استقامت منحرف گشت و مرضي مهلک طاري شده بان درگذشت * * بیت *

* زبس خوف و غیرت (۱) زغم جان برد *
* سراسیمه گشت و بزاري بمرد *

و این قضیه هم از نوادر اتفاقات دولت حضرت صاحب قراني است چه دران روز که آنحضرت بنزدیک حصار تنها فرموده بود تا با یوسف صوفي جنگ کند و او بیرون نیامد بر زبان مبارک راند که هرکه بقول خود وفا نه نماید او را مرگ به از زندگاني و هم دران چند روز تقدیر الهي وفات او بر حیات او ترجیح نهاد و چون گرگ فنا پیراهن حیات یوسف صوفي را پاره کرد شیران بیشهٔ ظفر و پلنگان قله مردي و هنر یعني بهادران

---

(۱) چنین است در چهار نسخ و در دو نسخه بجایش (حیرت) است *

لشکر صاحب قران تاجور در روز چهار شنبه روی شجاعت
و جلادت بشهر نهادند و از اطراف و جوانب جنگ درانداخته
حصار را رخنها کردند و درآمدند * * نظم *
چو کردند گرم آتشِ رزم را * فگندند باروی خوارزم را
جهانی که نامِ وی از گنج بود * پر از در و گوهر یکی گنج بود
مسخر شد از سعی کُند اوران * به نیروی اقبال صاحب قران
شمال و جنوب و صبا و دبور * به‌برد این بشارت بنزدیک و دور
زمه تا بماهی برآمد غریو * که پیروز شد شاه گیتی خدیو
عساکرِ منصور دستِ تسلط به نهیب و غارت برکشادند و هرچه
اسم مال بران افتد از صامت و ناطق بباد تاراج بردادند *
* نظم *
بقتل و بغارت برآورده دست * سرای سران جمله کردند پست
زن و کودکان شان ببردند اسیر * بکشتند جمعی به شمشیر و تیر
عماراتش را مضمون عالیها سافلها صورت حال آمد و از
اماکن و مساکنش مصدوقه اذا زلزلت الارض زلزالها
و اخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد * * نظم *
لبِ بام کرده زمین بوس در * ستونها زهیبت برفته ز جا
سرآورده دیوار سوی سجود * چو عابد که ترسد ز قهر خدا
دراز منع مردم شده توبه کار * امان رفته از قفل و گنجینها
و تمام اشراف از دانشمندان و موالی و حفاظ و اصناف

پیشه کاران را خانه کوچ بشهرکش فرستادند * * بیت *

زن و کودک و مردم پیشه کار * ببردند با خویشتن بی شمار

واین فتح نامه اردر قوی ئیل موافق سنه (احدی و ثمانین وسبعمایة) دست داد حضرت صاحب قران گیتی ستان مرکب تیز گام دولت زیرران و ظفردر رکاب و نصرت همعنان روی معاودت بمستقر سریر سلطنت و خلافت نهاد و چون بمحل عظمت و جلال بسعادت و اقبال نزول فرمود آن زمستان درزنجیرسرای اتفاق قشلاق فرمود * * بیت *

* حاصل شده ز دولت انواعِ کامرانی *

* آماده و مهیا اسبابِ شادمانی *

گفتار دربنای حصار شهرکش و عمارتِ آقسرا

ازبعضی کتبِ تواریخ منقول است که مدینه کش در سوالفِ ایام مجمع کبار علماء اسلام بوده واز محدثان نامدار سه امام بزرگوار دران دیار توطن فرموده اند ابو محمد عبدالله بن حمید بن نصرالکشي و عبدالله بن عبدالرحمن الدارمي السمرقندی و ابوعبدالله محمد بن اسمعیل البخاري رضی الله عنهم و رضوا عنه ودران روزگار اهل عالم ازبرای اقتباسِ انوار فضایل از اطراف و جوانب بدان بلده طیبه توجه مي نمودند ازانجمله ابو الحسین مسلم بن حجاج

القشيري النيشاپوري بآنجا فرموده و از عبدالله بن حميد الكشي استفاده نموده وبسياری از ايمه و افاضل درانجا بوده اند همه را مجلسِ درس و افاده بود و ازين جهت كش را قبة العلم والادب لقب شد وبواسطه طراوت ونضارت بساتين و مرغزار كه هنگام بهار تا بام وديوارِ آن شهر وديار سبزه می رويد بشهر سبز اشتهار يافته ودر اواخر سنه (احدي وثمانين وسبعماية) موافق بيچين ئيل اوايل فصل ربيع كه معمار بهار قوای ناميه را بعمارت شهر سبز و مرغزار بر گماشت وقصر گلبن را شُرفات اغصان باوج رفعت برافراخته بنقوش فيروزه كار اوراق وشمسهٔ زرنگار گل بنگاشت * * نظم *

معمار چمن فگند بنياد حصار * پيرامنِ شهر سبز گلزار زخار
وآنگاه دران مملكتِ خلد آثار * پرداختهٔ قصرگل بصد زيب ونگار

حضرت صاحب قران كامگار جاىگهٔ دلكش كش را كه * * نظم *

* هوای فضايش چو خلدِ برين *
* گواهي دهد عقل و دانش برين *
* گلـــش مشـــک سارا و آبش گلاب *
* خوشا در چنان جای عهدِ شباب *

مقر سرير سلطنت گردانيده به بنای حصار شهر سبز فرمان داد و آنرا بر امراء و لشكريان قسمت كرده * * مصراع *

* بطالعي که بناي حصار را شايد *

بنياد نهادند و در اندرون شهر بر حسب فرمان قضا نفاذ قصری
اساس افگندند که چون بر افراخته وپرداخته گشت *

* نظم *

* علو کُنگُرهٔ آن بغايتی برسيد *
* که آسمان را از چشم اختران افکند *
* شب سياه فروغِ بياض ديوارش *
* موذنانرا از صبح در گمان افگند *
* بخرد فروشُد صد بار وهم در انديش *
* که تا کمند نظر چون بران توان افگند *
* چو خشت عرصهٔ او داشت رنگ فيروزه *
* فلک بمغلطه خود را دران ميان افگند *

عمارتی رفيع بآئيني بديع که تا معمار قدرت و السماء بنيناها
بايد وانا لموسعون از ابداع والارض فرشناها فنعم
الماهدون پرداخته مهندس سال خورده گردون بنائي چنان
با آنکه بارها گرد جهان گرديده نديده * * بيت *

اززمين سرکشيده سوی سما * گشته نامِ شريفش آق سرا

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران
ظفر قرين امير حاجي سيف الدين را
بهرات بطلب ملک غياث الدين

حضرت صاحب‌قرانی از قشلاق ایلچی پیش ملک غیاث‌الدین
پیرعلی فرستاده بود که اول بهار امراء و نوئینان بزرگ بقرلتای
جمع خواهند شد ملک نیز می باید که حاضر گردد و چون
فرستاده آنجا رسید ملک با او طریق ادب و رعایت جانب
مرعي داشته تعللی نمود که اگر امیر حاجی سیف‌الدین
تشریف دهد بنده دستِ استظهار بفتراک مصاحبت او زده
بخدمت شتابد بظاهر این سخنان می گفت و در واقع
بغایت ترسان و لرزان بود حضرت صاحب‌قران ملتمس او را
مبذول داشته امیر حاجی سیف‌الدین را در شهور سنه
(احدي وثمانين وسبعماية) بفرستاد و چون بهرات رسید
ملک مقدم او را بترحیب و تعظیمِ تمام تلقی نموده او را
مدتی ببهانه ترتیب پیش کش و تهیه اسباب سفر توقیف کرد
و بجد بلیغ از اطراف غله بحصار می کشانید و بیک سال پیش
ازین پیرامون هرات شهربندی دوران دو فرسنگ از نو بنیاد
کرده بود و بجدّ تمام در اتمام آن سعي مي نمود چنانچه بسی
محلات و باغات که بیرون حصار قدیم بود داخل اندرون
شهر شد بتصور آنکه مکر تیر تقدیر را بسپرِ کوشش و تدبیر
دفع توان کرد هیهات هیهات * * مصراع *

* با ناوک دیده دوز تقدیر *

سپر آهنین با کاغذ نم یافته و حصارِ سنگین با پردهٔ عنکبوت بافته

سمت مساوات دارد * * رباعي *

* با تیر قضا سپهر نجوید هوشیار *

* با حملهٔ تقدیرچه صحرا چه حصار *

* خفتان ز رضاگزین حصار از تسلیم *

* با خیل حوادث چوافتد پیکار *

و چون امیر حاجي سیف الدین آنچه ملك بکلك اندیشه برلوح خیال مي نگاشت از صحیفه احوال و اوضاع او برخواند اورا بحال خود رها کرده روی معاودت بپایه سریر اعلی آورد و آنچه از احوال ملك تفرس نموده بود عرضه داشت وهم در اثنای این حالات علي بیگ بن ارغون شاه چون غرباني بر حسب اشارت صاحبقراني کمربندگي بسته بدرگاه عالم پناه آمد ومراحم پادشاهانه باوجود سوابق جرایم که ازو صدور یافته بود نقوش زلات او را بزلال عفو واغماض فروشسته مقدم او را گرامي داشت وبانواع نوازش والطاف اختصاص بخشید ودختر اورا ازبرای امیرزاده محمد سلطان رقم قبول کشید وطوی داده بکرات خلعت پوشانید وبا او درباب توجه بجانب هرات برسبیل مشورت سخن پیوست و قرار بران شد که اول بهار جهت یورش هرات حاضر شود علي بیگ این معني راالتزام نموده بعهود و مواثیق موکد گردانید مرحمت

حضرت صاحبقراني او را بصنوف عنايت و تربيت سرافراز داشته رخصتِ مراجعت كرامت فرمود و او بمحلِ خود معاودت نمود * * بيت *

چوز انعامِ خسرو سرافراز شد * بمنزلگهِ خويشتن باز شد

گفتار درفرستادنِ حضرت صاحبقران اميرزاده ميرانشاه را بخراسان

ازانوار مشكات كلمات نبوی مصطفوی حيث قال صلی الله عليه و سلم ان الله تعالی يحب معالی الهمم و يبغض سفسا فها روشن مي شود كه همای همت برگزيدگان حضرت عزت سايه التفات جز بر عظايم امور و كرايم مهمات نيندازد و در هرمقصد ازمقاصد غايتِ كمال آن مطمحِ نظرِ قصد و نيت ساخته به فرود ازان رضا ندهد و نسازد ازكوهِ شكوه بلند همتانِ صاحب تاييد صدائی جز فحوای *

* شعر *

* ونحن اناس لا توسط عندنا *

* لنا الصدر دون العالمين او القبر *

بر نيايد و ازآوثار اوطار و اقتدارِ ذوی الاقتدار نوائي غير از مودای * * نظم *

گردن چرا نهيم جفای زمانه را * همت چرا كنيم بهرِكار مختصر

دریا و کوه را نگذاریم و بگذریم * سیمرغ وار زیر پر آریم بحر و بر
یا با مراد بر سر گردون نهیم پای * یا مردوار بر سر همت کنیم سر
بگوش روزگار نرسد لاجرم چون مدارج دولت حضرت
صاحب قرانی بعون تاییدات صمدانی بمراقی و معارج
پادشاهی و جهانبانی عروج نمود علو همت و غیرت سلطنت
بحکم السلطان ظل الله روا نمیداشت که دیگریرا دران
منقبت متعالی منزلت مشارکت و مساهمت تواند بود
و از السنه و افواه استماع افتاده که بر زبان همت عالی
نهمت آنحضرت بسیار گذشتی که عرصه ربع مسکون در خور آن
نیست که آنرا دو پادشاه باشد * * بیت *

* سلطان یکی سزد که خدای جهان یکی است *
* دنیا به نزد همت فرزانه اندکی است *

و دران روزگار با یران زمین در هر مملکتی طایفهٔ خروج
کرده بودند و اساس سلطنتی انداخته و بتمادی ایام
فرصت قوت و مکنتی تمام یافته و رایت استقلال و استبداد بر
افراخته بنا برین چون دولت روز افزون آنحضرت از تسخیر
و ضبط ممالک توران بپرداخت و تمام الوس چغتای و الوس
جوجی در تحت تصرف گماشتگان کامیابش قرار گرفت روی
عزم قضا امضا بصوب تسخیر ایران آورد و در خریف همین
سال بیچین موافق سنه (اثنتا و ثمانین و سبعمایة) فرزند ارجمند

782

امیرزاده میرانشاه را با آنکه هنوز در سن چهارده سالگي بود بحکم الشبل في المخبر مثل الاسد بحکومت خراسان نامزد فرمود و امیر جهانگیر براد را امیر حاجی برلاس و امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا و امیر عثمان عباس و محمد سلطان شاه و قماري براد ر تموکه و تابان بهادر و ارس بوغا براد ر ساربوغا و بیر حسین برلاس و حمزه پسر امیر موسی و محمد قزغان و ساریق اتکه و مظفر پسر اوچ قرا و دیگر امراء با پنجاه قوشون سوار که از لشکر نصرت شعار اختیار فرموده بود ملازم موکب همایون گردانیده همه را خانه کوچ بصوب خراسان روان ساخت * * شعر *

* قان الجیاد لخمس عشرة حجة *
* و لذاته ان ذاک في اشغال *

* بیت *

شهنشه چو شایسته بیند پسر * سزد گر بر آرد بخورشید سر

شاهزاده عالمیان بر حسب فرمان با آن سپاه گران در ضمان امان و حفظ یزدان عنان یکران ظفر جولان بجانب ایران معطوف گردانید * * نظم *

ز توران دلیران پرخاش جو * شتابان با یران نهادند رو
سپاهی چو مور و ملخ بی شمار * همه تیغ داران خنجر گذار
چو لشکر سوی رود جیحون رسید * غبار سواران بگردون رسید

بفرمـــان شهــزادهٔ دادگر * مهندس برآورد دست هنر
بکشتی پلی برگذارکلـف * کشیده چو برآب مدّالـف
زجیحـون بران پل بعون اِله * گذشتند بی وهم توران سپاه

پاییز و زمستان دربلخ و شبرغان شادمان و کامران بگذرانیدند و دراواخر زمستان از ولایت ملک بادغیس را بتاختند و مال بسیار و اسپ و نعمت بی شمار فتوح روزگار عساکر نصرت شعار شد *

* نظم *

شد ازقرّآن شاه نوخاستـه * زبهر خواستـه لشکرآراسته
زاسپ و زمال وزگستردنی * سپه گشت ازبس غنیمت غنی

و چون آفتاب به نیمهٔ حوت رسید علي بیگ ایلچی فرستاده درپایهٔ سریراعلی عرضه داشت که اگربرحسب فرموده رایت ظفر پیکر بطرف هرات توجه نماید بنده میان بخدمتگاري بسته عساکر منصوررا غجرجی باشد *

* بیت *

غلامي کنم لشکرِ شاه را * بمژگان برروبم همه راه را

گفتار درلشکرکشیدنِ حضرت صاحب قران سعادت قرین بآیران زمین

۷۸۲ھ

دراوایل تخاقوئیل مطابق اواخرسنهٔ (اثنتا وثمانین وسبعمایة) بقرب فصل بدیع ربیع که سلطان عدالت شعاربهار لشکرآراسته ریاحین وازهار رادرعرضه گاه فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها احضار فرموده

و تمام روی زمین را ازکران تا بکران بتایید صنع وانبتنا فیها من کل زوج بهیج تسخیر فرمود * * نظم *

* سلطانِ ربیع را چو عدل است آیین *
* بگرفت بخرّمی همه روی زمین *
* در هرطرف از سبزه سپاهی آراست *
* وز معدلتش گشت جهان خلد برین *

حضرت صاحب قران گیتي ستان عزم توجه ایران جزم فرموده با حضار عساکر وکتایب از اطراف و جوانب فرمان داد و پیش از جمع آمدن سپاه متوکلا علی الله بمبارک تر طالعي روان شد * * بیت *

* اسپِ دولت زیرران چترِ ظفر بالای سر *
* فتح و نصرت پیش و پس عونِ الٰهي راهبر *

و عساکرِ منصور از هرطرف و هرجانب متوالي و متعاقب بموکبِ همایون مي پیوست * * نظم *

چو دشت از گیا گشت چون پرنیان * به بستند گُردانِ توران میان
سپاهی بیامد ز ترکان گزین * همه تیغ دارانِ خاور زمین
ز ختلان و از ترمد و ویسه گرد * ز هرسو شده لشکر کسن گرد
ز خاور بجنبید تا باختر * تو گفتي که گیتي برآورد پر
زمین آن سپه را همي بر نتافت * بران بوم کس جای رفتن نیافت
و چون بعد از چند کوچ * * نظم *

سوی جیحون رسید با لشکر * شاه صاحب قران دین پرور
کاردانان بکشتی و زورق * جسر بستند بر کنار ذُرَق (۱)
ز آب جیحون گذشت و آمد تیز * در خراسان فگند رستاخیز
تمام عرصه دشت و صحرا از خیام و اعلام و طویله و سپاه و بُنَه و بارگاه مالا مال شد *
* نظم *
زبس کثرت خلق و جوش سپاه * سرا پردهٔ و خیمه و بارگاه
چنان گشت گیتی ز نزدیک و دور * که ره بسته شد بر صبا و دبور
زمین گشت جنبان چو ابر سیاه * تو گفتی همي بر نتابد سپاه
وچون حضرت صاحب قران باند خود رسید از صدق نیت و صفای طویت بدیدن بابا سنکو که از زمرهٔ اولیاء و اصحاب جذبه بود فرمود و او از سر جذبه و جنون که داشت سینهٔ گوشت بطرف آن حضرت انداخت آن حضرت آنرا بشگون گرفته گفت خدای تعالی خراسان را که سینه روی زمین گفته اند بما ارزانی خواهد داشت و همچنان شد و ازانجا بسعادت و اقبال روان گشت از کوچ و نزول آن کثرت بی اندازه مصدوقه ان زلزلة الساعة شیء عظیم هرروز از تازه مشاهده می رفت واز خروش کوس وکرنای و غریو کورگه و فغان جلاجل و رویین درای صدای فحوای یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض در گوش

(۱) در بعض نسخه بجایش (گذار دَرَق) ودر بعض (گذار درَق) است *

کیوان می افتاد و ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در قلعه سرخس بود چون از توجه رایت کشورکشای واقف گشت احرام اخلاص بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بعز بساط بوس فایز شده بانواع نوازش و سیورغامشي شرف اختصاص یافت و چون بعد از قطع مراحل و منازل از مرو رود که بمرغاب اشتهار یافته گذشته درچکدالیک که یازده فرسخی هرات است نزول فرمود وکس بطلب علي بیگ فرستاد تا سپاه خود جمع آورده هرچه زودتر بموکب ظفرقرین ملحق گردد علي بیگ چهره عهد را بناخن بیوفائی بخراشید و در اطاعت فرمان تعلل و تهاون ورزید وپای جسارت از سر غرور برتراز حدّ خود نهاد وبا آنکه خود نیامده فرستاده را نیز اجازت مراجعت نداد و چون ملک غیاث الدین پیرعلي بآن زودي نیشاپور را از سربداران انتزاع نموده بود و بسیاری از لشکر او دران جانب بودند حضرت صاحبقران عنان عزیمت بصوب جام وکوسویه تافت تا لشکر آنجانب بملک ملحق نتواند شد و چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی که سردار آنجا بود استقبال نموده بعز بساط بوس سرافراز گشت واهالي آنجا را از عبور عساکر گردون مآثر ضرری نرسید و صاحبقران دین پرور پاک اعتقاد بعزم زیارت مولانا اعلم اورع زین الدین ابوبکر تایبادي که از علماء

متورع آن روزگار بود بتاپباد نزول فرمود و بصفای نیت و خلوص طویت صحبت آن یگانه روزگار دریافت و مولانا مشار الیه زبان نصیحت کشاده آن حضرت را سخنان سودمند فرمود و آنحضرت او را وداع کرده و بسعادت و اقبال بازگشته متوجه هرات شد *

گفتار در تسخیر قلعه فوشنج

چون رایت فتح آیت بقلعه فوشنج رسید عساکر نصرت نشان برحسب فرمان قلعه را مرکزوار درمیان گرفتند و چون در خندق حصار آب بسیار بود سه روز توقف کرده بترتیب اسباب پیکار و تحصیل آلات فتح حصار اشتغال نمودند * نظم

* بروز چهارم که سلطان مهر *
* که تاجش زنور است وتختش سپهر *
* بتسخیر این قلعهٔ سبز فام *
* برآورد تیغ شعاع از نیام *

یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که هرکس از مقابل خویش روی قوت و اقتدار بحصار آورده آتش پیکار برافروزند و به تیغ آبدار آتش بار دشمن خاکسار باد پیما را بشعله قهر بسوزند * نظم *

* سپه کار پیکار بر ساختند *
* کورگه زده سورن انداختند *

* چو غرنده شیر و چو برنده تیغ *

* کسی را نبُد جان ز فرمان دریغ *

بهادران سپاه بسناچها[1] و چوبها چون باد وزان از آب خندق گذشته بخاک ریز حصار بر آمدند و آتش فنا در خرمن هستی مخالفان زده آب حیات شان بر خاک هلاک ریختند و خاک وجود شان بباد نیستی بردادند حضرت صاحب قران که پیوسته بجوشن توکل و مغفر توفیق آراسته بود بی جبه بیک دگله گرد حصار میگردید و دلاوران نبرد آزمای را بر جنگ تحریض فرموده فرّ حضور مبارکش ایشانرا قوتی تازه و قدرتی بی اندازه می بخشید و از بالای حصار سنگ و تیر چون قطرات باران از ابر مطیر فرو می بارید چنانچه دو تیر بر سپر حضرت صاحب قران رسید * * بیت *

ز پیکان پولاد و پرّ عقاب * سیه گشت رخشان رخ آفتاب

و امیرزاده علی پسر امیر موید که جمال منقبتش بحلی چون حضرت صاحب قران آراسته بود و ایکو تمور بلکوت و عمر پسر عباس و مبشر و دیگر بهادران * * مصرع *

* به نیروی مردی و مردانگی *

پیش رفته بفصیل رسیدند و دست جلادت در دیوارها زده بفصیل بر آمدند و هرچند از طرف دشمنان تیر و سنگ برایشان بارید

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (بشاخها) است *

روی شجاعت بر نتافتند * * قطعه *

* لشکر خسرو دین دار بهنگام نبرد *

* هرچه مقدور بشر هست توانستندے *

* وآنچه درجنگ بباید همه میدانستند *

* بجز از پشت نمودن که ندانستندے *

و شیربیشه شجاعت ومردی شیخ علي بهادر وبرادر کوچک او سلطان وخسرویکه و میرک پسر ایلچي شمشیرکین کشیده بدست دلاورے حمله کردند و بیکبار روی بدروازه نهاده از آب خندق بگذشتند و بقوت بازوی کامگار وزخم شمشیر صاعقه کردار تا دروازه رفته با دشمنان دست وگریبان شدند وایشانرا مقهور و منکوب گردانیده در دروازه باز گشادند و لشکر منصور از اطراف وجوانب رخنها کرده بقلعه درآمدند وبقیة السیفي که از مخالفان روز برگشته مانده بودند مجموع را به تیغ انتقام بگذرانیدند و دست تسلط بغارت و تاراج برآورده قلعه را از هرچه بود بپرداختند وخراب ساختند * * شعر *

* دز تودهٔ خاك واهل دز جمله هلاك *

* ای بخت خجسته احسن الله جزاک *

واین فتح ارجمند نزد زیرکان هوشمند که اشارت زبان رمز دریابند بشارتي بود عظیم بندگان حضرت صاحب قران راچه اول جائي که درفاتحه عزیمت ایران زمین همت آنحضرت

متوجه تسخیر آن شد - این قلعه بود و حقیقت آنکه حصنی
بود بغایت حصین باره اش از بلندي سر بآسمان برکشیده
و فصیلی در غایت استحکام پیرامن آن گردانیده و استواریش
بمرتبه که حصاری برروی زمین بآن محکمی هیچ رونده در هیچ
جا ندیده بیرونش بخندقی عمیق وآب بسیار محفوف واندرونش
بگروهی انبوه ازمردان کار وبآلات واسباب کارزار و ذخیره
بی شمار مشحون وبا این همه بجنگ اول که سپاه نصرت پناه
درانداختند بآسانی مسخر شد و این معنی بروفق فرموده
الفاتحة ام الکتاب علامت آنست که تمام ممالک ایران باندک
زمانی بی کلفت وزحمت چندان درتحت تصرف وتسخیر
بندگان کامگارش قرار یابد وآنچه در اول امر رونموده آخرکار
همان بود * * نظم *

* دیده مي باید وگرنه هرچه ظاهر میشود *
* سرّ عالم سربسر دروی هویدا کرده اند *

ودرین قضیه دفع چشم بد را الیاس وبعضی لشکریان هنگام
جنگ درآب خندق غرق شدند * * نظم *

* سپند اگرچه درآتش نهند ورسم این است *
* سپند لشکر صاحبقران درآب بسوخت *

گفتار در تسخیر شهر هرات

چون خاطر مبارک حضرت صاحبقران از اندیشه قلعه

قوشنج بپرداخت عنان عزیمت بجانب هرات معطوف گشت و ملک غیاث الدین را دیو غرور باستواری حصار و بسیاری اعوان و انصار فریفته اسباب مقاومت و مقابله مهیا و آماده گردانیده روز چهارشنبه که لشکر ظفر قرین بآنجا رسید باغات را خراب کردند و دیوارها بینداختند و شهر را از اطراف و جوانب درمیان گرفتند و کورکه زده سورن انداختند و یرلیغ همایون صدوریافت که درمقابله حصار خندقی رعایت حزم را فرو برده جای خود محکم سازند امر عالی را بامتثال تلقی نمودند و حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال سوار شده گرد شهر و بارو دوران می فرمود و مداخل و مخارج آنرا بنظر احتیاط مطالعه می نمود مخالفان کمر کین بسته در دروازه بگشادند و جماعتی غوریان همه مردان کار و پیل انگنان شیر شکار بیرون آمدند و جنگی عظیم درپیوست *

* نظم *

* حدت دندان رمح زهرهٔ جوشن درید *

* صدمهٔ آسیب گرز تارک مغفر شکست *

* شست به پیغام تیر خطبه جان فتح کرد *

* دست بایمای تیغ منبر پیکر شکست *

امراء نامدار و بهادران تیغ گذار به تخصیص قمار شاه برلاس دران روز جنگهای مردانه کردند و دشمنانرا تا در دروازه رانده ایشانرا مقهور و مغلوب گردانیدند و خلق بسیار بقتل آمدند *

* نظم *

شد از کشته پرپشته بالا و پست * بتاراجِ جان مرگ بکشاده دست
بباريد چندان نمِ خون زتيغ * که باران بسالي نبارد ز ميغ
وچون جهان از ماتمِ کشتگان پلاسِ سياه شب در گردن انداخت از بيرون و اندرون طَلايه برگماشتند و از هردو طرف تا روز پاس داشتند و بهادران لشکر منصور تورها و چپرها گرفته هيچ دقيقه از شرايط حزم فرو نگذاشتند * * بيت *
دگرروز چون گنبذ لاجورد * برآورد و بنمود ياقوت زرد
سپاه نصرت پناه سوار شدند و صف کشيده برابر حصار بايستادند اما آن روز اتفاق جنگ نيفتاد * * نظم *

* چو بنوشت شب فرش زربفت راغ *
* شده چرخ طوطي صفت همچو زاغ *
* چنان تيره گيتي که از لب خروش *
* ز بس تيرگي ره نبـــردي بگوش *

فوج مخالفان از دروازه انصاري که در شهر بند نوبود بقصد شبخون بيرون آمدند و سه کس را بقتل آورده بتعجيل باز گشتند و سوی حصار شتافتند * * نظم *
دگر روز چون چشمهٔ آفتاب * فروشست از چشمها گرد خواب
شهِ خاور از پرده بالا گرفت * زمين از ثرَی تا ثريا گرفت
چاشتگاه روز جمعه لشکر ظفرقرين * * بيت *

همه سر پر از خشم و دل پر زکین * با بروی مردی در افگنده چین
آهنگ جنگ کردند *
* بیت *
جهان شد پر آوای بوق و سپاه * همه بر نهادند از آهن کلاه
توگفتی زمین شد سپهرِ روان * همی بارد از تیغ هندی روان
زگردِ سواران هوا بست میغ * درخشنده چون برق پولاد تیغ
زمین شد بکردار کشتی بر آب * توگفتی سوی جنگ دارد شتاب
امیرارس بوغا و شوریده براد رمبشر با فوجی از لشکر نصرت شعار
در زیر حصار استاده سعی می نمودند که ببالا بر آیند و دشمنان
از بالاے حصار کوششهاے مردانه میکردند و در محافظت
اطراف و جوانب آثار جلادت و مردانگی بظهور می رسانیدند
صاحبقران کامگار بسعادت و اقبال سوار شده بنظاره کارزار
و مشاهده کوشش نبرد آزمایان تیغ گذار توجه فرمود بهادران
نصرت آئین را که همیشه در معارك و مهالک جانبازی
و سراندازی عادت جلادت ایشان بود از شکوه حضور مبارک
آنحضرت نیروی قوت یکی هزار شد و دست بردها نمودند که
ناسخِ آثارِ رستم و اسفندیار گشت فرمان قضا جریان از انحضرت
صدوریافت که از اطراف وجوانب جنگ سلطانی در انداخته
حمله آورند امیرایکو تمور و مبشر و سونجک برادر ختای
بهادر بی توقف پیش رفتند و دلاوران از هرطرف بپای حصار
در آمدند و تیر و سنگ اهل حصار را بسپر بلکه بدوش و سر گرفته

پیش رفتند و نردبانها برباروبها ده بالا رفتن گرفتند و چند دلاور بنزدیك کوشک مرغني از ممري که آب آنجیل بشهر درمي آید درآمدند و چون شهر بلد بسیار بزرگ بود مردم ازحال یکدیگرخبرنداشتند و آنروز ملك غیاث الدین درپشت دروازه که درسر پول آنجیل بود کوششهای مردانه نمود اما حرکة المذبوح بود و فایده بران مترتب نشد و از پردلان عساکر منصور اول کسی که آن روز حایز قصب السبق مردی شد و بفصیل برآمد خلیل یساول بود و امرای برنغار و جرنغار هریک از مقام خود حمله آورده جنگ کنان بفصیل برآمدند و بهادران دردروازه را چون دل دشمنان شکسته باندرون حصار ریختند و مانند باد خزان که برگ رزان ریزاند مخالفان را از بالای باره و سوربنشیب ماتم و ثبور انداختند * بیت *

هرکه گردن پیچد از صاحبقران * سور او ماتم شود سودش زیان

چون سپاه شه بکین بشتافتند * دشمنان از سورماتم یافتند

ملك غیاث الدین ازنهیب استیلاء آن سپاه آتش آهنگ پیروز جنگ بگریخت وبشهر اندرون درآمد عساکر منصور قریب دوهزارکس از لشکراو گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند مراحم پادشاهانه بشکرانه فتح وفیروزي خواست که اهالي آن مملکت از آسیب قهر سپاه قیامت نهیبش امان یافته بسلامت بمانند رقم عفو برصحایف احوال ایشان کشید

وبفرمود تا حکم واجب الاتباع مکرر قلمی شود که هرکه
در مسکن خود آرمیده بفصیل و باره نرود او و اهل و اولاد
او در امان باشند و هرکه خلاف آن ورزد هرچه بیند از خود
بیند و هرچندی ازان گرفتگان را نوشته آرزانیی داده رها کنند
بندگان حضرت بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و چون آن
جماعت خلاص یافته بجای خود باز گشتند و بحصار در آمدند
و رعایا و سکان شهر ازان حال واقف شدند گوشهای کاشانه
غنیمت شمرده دست از فضولی باز داشتند و خیال بیهوده
از سر بیرون کرده پا در دامن سلامت کشیدند * * بیت *

* سلامت ار طلبی از فضول دست بدار *

* وگرنه شاخ فضولی ندامت آرد بار *

و چون ملک بحصار اندرون در آمد خواست که چاره سازد
و باز طرح مقابله در اندازد منادی داد که مردم بفصیل و باره
برآیند و در محافظت حصار سعی نمایند هرچند در بازار
و محلات بگردیدند و آواز رسانیدند کس التفات ننمود و هیچکس
سخن هیچکس نشنود ملک دانست که جز تسلیم چاره نیست
همان روز مادر خود را سلطان خاتون دختر طغی تمور خان
و پسر بزرگ خود امیر پیر محمد را اسکندر شیخی که گویند
از نسل بیژن بود همراه کرده بحضرت صاحبقران فرستاد مکارم
اخلاق خسروانه ایشانرا بنوازش و تربیت اختصاص بخشید

و ملک زاده را بخلعت وکمر سرافراز گردانید و ایشانرا استمالت فرموده باز گردانید و فرمود که ملک را بگویید که بیرون آید اگر بر مقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر بجنگ گرفته شود موجب تخریب مملکت و تضییع اموال و دماء اهالی آن گردد و وزر و وبال آن در گردن ملک باشد و اسکندر شیخی را باز داشت و احوال و اوضاع ازو استفسار نموده بر قضایای اندرونی چنانچه واقع بود اطلاع یافت و کوشک باغ زاغانرا بنزول همایون مقر سریر سلطنت گردانید و ملک غیاث الدین روز دیگر بتهیه بیرون آمدن مشغول شد و روز یکشنبه از حصار و مضیق پندار بیرون آمد و چون بشرف بساط بوس استسعاد یافت پای ادب در جادهٔ انقیاد نهاده زانو زده و سرِ تسلیم فرود آورده دست خضوع و خشوع در دامنِ اعتذار و استغفار آویخت *

* نظم *

* بد اندیش را چون شد آشفته بخت *
* بیامد سر افگنده تا پای تخت *
* زبانرا بپوزش بیاراسته *
* ز کردار بد عذر ها خواسته *

حضرت صاحب قران اورا امان داده نوازش نمود و بخلعت خاص و کمرِ مرصع مخصوص فرموده باز گردانید روز دیگر سادات و مشایخ و ایمه و اشراف و اکابر بیرون آمدند و عز بساط بوس

دریافته بوظیفه دعا و ثنا قیام نمودند و این فتح ارجمند در محرم سنه (ثلث و ثمانین وسبعمایة) موافق توق ئیل اتفاق افتاد و رایت نصرت شعار ازانجا کوچ کرده بشرقي هرات بمرغزار کهدستان نزول فرمود و چند روز توقف نموده بنقل خزاین و ذخایر که ملوک غور بسالها اندوخته بودند فرمان داد * نظم *

زهر گونهٔ گنج آگنده بود * ز دینار و ازگوهر نابسود
زتخت گرانمایه و تاج زر * کمرها مرصع بدُرّ و گهر
زرزینه آلات و سیمینه ظرف * زهرگونه گون تحفهای شگرف
زدیبای زربفت خروارها * زدیگر نفایس بانبارها
بفرمودهٔ شاه مردان کار * شترها کشیدند در زیر بار
بصحرا کشیدند آنهـا همه * روانست حکم شبان بر رمه

و یرلیغ لازم الاتباع بتخریب حصار بیرون و اندرون هرات نفاذ پیوست * * بیت *

* چوشهــر از خزاین بپرداختنــد *
* حصــارش سراسر بینداختنــد *
* حصارــے که بُد کهنه و سال خورد *
* همان را که از نو ملک راست کرد *
* همان و همین با زمین گشت راست *
* که صاحبقران را چنین بود خواست *

و برسم امانی مبلغی براهالي شهر حواله رفت و بچهار روز نقد

شد و مولانا قطب الدین پسر مولانا نظام الدین که مقدم ایمه و علماء آن مملکت بود باد ویست کد خدای معتبر را از شهر و ولایت تعیین کردند که با کوچ بشهر سبزروند و داروغه ترمذ تمورتاش که برادرزادهٔ امیر آقبوغا بود بجهت نقل ایشان نام زد شد و دروازهای آنرا که مغرق بود بآهن و مزین بنقوش و کتابه بکش نقل کردند و الی یومنا هذا درانجا منصوبست و ملک را حصاری دیگر بود در غایت محکمي و استواری که آنرا قلعه اشکلچه می خواندند و امان کوه نیز گفتندی به پسر کوچک خود امیر غوری که اورا در دلاوری و مردانگي و کاردانی و فرزانگی برامثال و اقران خود فایق میدانستند سپرده بود صاحب قران کامگار اشارت فرمود که برو و پسرت را بیاور و اگر نیاوری و تو نیز بقلعه درآئی آنچه شدنی باشد خود مشاهده نمائي ملك بموجب فرموده بپای قلعهٔ اشکلچه رفت و اندیشه را برحل آن اشکال گماشته پسر را بحسن تدبیر فرود آورد و بسعادت بساط بوس رسانید و او نیز از عواطف پادشاهانه بخلعت و اعزاز گرامي و سرافراز گشت *

گفتار در توجه رایات نصرت آیات بجانب طوس و کلات

چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران ازین قضایا به پرداخت امیر جهانشاه چاکو را با جمعي از سپاهِ ظفرپناه جهت تسخیر

نیشاپور و سبزوار بآنجانب روانه ساخت و قضیه علي بیگ و جهت همت عالي شده عنان عزیمت را بصوب کلات و طوس معطوف داشت و چون در راه بمزار صاحب الدعوة ابو مسلم مروزي رحمة الله علیه رسید کمالِ اخلاص و صفای عقیدت باعث اقامت رسمِ زیارت شده فرود آمد و استمداد همت نموده از حضرت حي لایموت تعالی و تقدس نصرت و تایید خواست * * نظم *

خدای جهانرا ستایش نمود * بدرگاه او دست حاجت کشود
بهر کار ازو خواستي یاورے * کزو دید پیروزی و برترے

و علي بیگ را آوازه توجه آنحضرت سیل اضطراب و اضطرار در خانه ثبات و قرار انداخته بود و با دلي در کشاکشِ امید و بیم بد و نیم روی مطاوعت و انقیاد بمعسکر ظفر مآب نصرت معاد آورده درین اثنا برسید و گردِ خجالت و انفعال بر چهره حال نشسته بشرفِ بساط بوس استسعاد یافت و خواجه علي موید سربدال سبزواري نیز چون از توجه لشکرِ منصور آگاهي یافت بی توقف بدرگاه عالم پناه شتافت عاطفت خسروانه هردو را بنواخت و باعزاز و اکرام مخصوص گردانیده کمر و شمشیر داد و خلعتهای فاخر پوشانید * * نظم *

بریشان درِ مرحمت باز کرد * همین و همان را سرافراز کرد
کمر داد و شمشیر و تشریف خاص * بدل جوئیش یافتند اختصاص

و از انجا بسعادت و اقبال سوار شده بجانب اسفراین که گماشتگان امیرولي داشتند روان شد و مقارن وصول که مردم هنوز بتعیین یورت و مقام و اندیشه نزول و ضرب خیام مشغول بودند حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که کار شهر بسازند عساکر نصرت شعار بی توقف چپرها و سپرها گرفته روی بحصار نهادند و رسیدن و فتح کردن یکی بود حصار را رخنها کرده درآمدند و خلق بسیار بقتل آوردند و عمارات مطلقا از حصار و خانه و مسکن و کاشانه با زمین هموار گشت *   * نظم *

چو قهرِ سپاهش بر آورد دست * همه خلق شد کشته و شهر پست
حصار و بیوت و مساکن نماند * بجز نامي از اسفراین نماند

حضرت صاحب قران ایلچي بمازندران پیش امیرولي فرستاد محصل رسالت آنکه اگر بي اندیشه باحراز سعادتِ بساط بوس شتابد بعنایت و عاطفت مخصوص گشته رفعت و سربلندي یابد و اگر تقاعد نماید و نیاید درِ محنت و بلا برروی خود گشاید امیرولي در ترحیب و تعظیمِ ایلچي شرایط ادب بجا آورده نوشته که همراه داشت ببوسید و بر سر نهاد و اظهار متابعت و انقیاد نموده بآمدن و دولتِ ملازمت دریافتن وعده داد *   * نظم *

که از من ببوسي زمین شاه را * فروزنده افسر و گاه را
بگسترثنا و ز من عرضه دار * کزین بر نیاید بسي روزگار

که بر حسب فرمان صاحب قران * بیایم ببندم بخدمت میان
و صاحب قران کامگار ازانجا بتایید کردگار سوار شد و به ییلاق
اغولجاتو برآمد و چند روزي توقف نمود تا اسپان و دیگر
چهارپایان لشکریان * نظم *
دران مرغزار چو خلد از نوی * برآسوده فربه شدند و قوی
وزان خاطر لشکري شاد شد * ز اندیشهٔ مرکب آزاد شد
و دراثناء این احوال ازاهالي خوراشه که پیش ازین سبق
ذکر یافته که بقتل امیر حاجی برلاس وایدکو برادرش جسارت
نموده بودند جمعی ازاشرار را بقتل آوردند و عاطفت پادشاهانه
آن موضع را بمحمد درویش پسر ایدکو وعلی درویش نبیره امیر
حاجی ارزانی داشت والی یومنا هذا در تصرف متعلقان
ایشانست *

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران کشورکشای عدوبند بدارالسلطنة سمرقند فردوس مانند

حضرت صاحبقران بمبارکي و طالع سعد ازانجا نهضت فرمود
و ممالک خراسان را که بتحت تسخیر و تصرف درآمده بود
ضبط و نسق نموده ملک هرات و دیگر حکام آن ولایات را هریک
بجای خود مقرر داشته بازگردانید و امیر شیخ سبزواری را
که پیش از فتح خراسان ازملک گریخته بود و پناه به بندگان

حضرت صاحبقران آورده و سالها بدولت ملازمت رکاب همایون استسعاد یافته منصب پیش وائي سبزوار ارزاني داشت وتابان بهادر را داروغه آن ولایت ساخت وروی توجه بتخت سلطنت پناه آورده کیوان در هفتم ایوان سپهر بمهر غبار از پرچم رایت رفعت آیتش مي افشاند وبرجیس درششم پایه منبر اخضر گردون دفع چشم بد را وان یکاد مي خواند شحنه پنجم حصار فیروزه کار آسمان بد خواه دولت پایدارش را ازدار هلاك وبوار مي آویخت وجمشید خورشید در چهار بالش چرخ چهارمین زواهر جواهر اجلال وتمکین برفرق روزگار همایون آثارش برسم نثار میریخت ناهید نغمه سرای درسیوم عشرت سرای سما پرده سه گاه(۱) راست کرده عشاق وار آوازه نوای تهنیت این فتح بزرگ درداده * * بیت *

* رسید خسرو صاحبقران سوے توران *
* خجسته رایت ورای وگزیده نام ونشان *
* جهان بکام وفلك بنده وملک داعي *
* امید تازه ودولت قرین وبخت جوان *
* فتوح سوی یمین وسعود سوي یسار *
* سپهر پیش رکاب وزمانه زیر عنان *

وپیر دبیر از بالای دوم سریر فلك زبان قلم وقلم زبان بتحریر

(۱) چنین است در اکثر نسخ ودریك نسخه بجایش (گانه) دیده شد *

و تقریر ثنا و دعا بر گشاده که *   * بیت *

* خراسان چه باشد جهان را درست *
* بصاحب قران داده اند از نخست *
* جهان هفت کشور ورا بنده باد *
* سرش برتر از ابر بارنده باد *
* همی روز روشن (۱) فزون باد بخت *
* بد اندیش اورا نگون تاج و تخت *

برید تیزگام ماه از نخستین کشور هفت اقلیم علوی ناچخ زرین و سپر سیمین هلال و بد رتعظیم جلال وقدرا ورا ساخته وطنطنهٔ طرّقوا طرّقوا در عالم انداخته تا رایت ظفر پیکرش باین آئین و تمکین بشهر سمرقند درآمد غبار موکب همایونش دیدهٔ امید اهالی آن دیار را روشنائی بخشید و فیض بی دریغ عدل واحسانش قاطبهٔ سکان وقطان مملکت را فرا رسید *   * بیت *

کس از اهل شهرو ولایت نماند * که منشور احسان او بر نخواند

و زمستان ببلدهٔ فاخرهٔ بخارا فرموده بساط اقامت بسعادت وسلامت بگسترد و قشلاق درعین کامرانی و شادمانی آنجا کرد *   * شعر *

* بر کف نهاده جام می آرزو مدام *
* دست امید درخم زلف عروس کام *

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در دو نسخهٔ بجای روشن (روزش) است *

و امیرزاده میرانشاه که برحسب فرموده بسرخس رفته بود برادر ملک غیاث الدین ملک محمد را گرفته بسمرقند فرستاد و قشلاق آنجا کرد *

ذکر وفات اکه بیگی

زمانه را از طراوتِ گلشن آراسته آن دولت و حشمت و نضارتِ روضهٔ پیراسته آن بهجت و عشرت عرق غیرت در حرکت آمد و برسم اوضاع عالم که بحکم تقابل اسماء الهي سرور بی غم و سور بی ماتم نمي باشد * * مصراع *

گنج و مار و گل و خار و غم و شادي بهم اند

گردِ ملال برساحتِ احوال آن فرخنده فال نشاند حضرت صاحب قراني را درپسِ پرده عصمت دختری بود طغی شاه نام که اورا بزبان عطوفت و نازا که بیگی خواندی گوهر ذات شریفش را با محمد بیگ پسر امیرموسی درسلک ازدواج کشیده و بانوئي بآن جمال وکمال چشم زمانه وگوش روزکار درهیچ عصراز اعصار ندیده و نشنیده * * نظم *

بهشتي بُد آراسته پرنگار * چو خورشید تابان بخُرّم بهار
روانش خرد بود و تن جان پاك * تو گفتي که بهره ندارد زخاك

حسن سیرتش که بازیبای صورتش جمع بود در ریاض خاطر فیاض حضرت صاحب قران همه تخم محبت و مهرباني کاشتی لاجرم آن حضرت اورا بیش ازانداره دوست داشتی و در

اثناء آن احوال نهالِ مزاج غنچه گلبن و اقبال و شعبهٔ دوحه سلطنت وجلال از نهجِ اعتدال انحراف یافته عرضِ مرضي صعب طاري گشت و وجودِ شریفش از حلیه صحت و حله سلامت عاطل و عاري ماند و چون وقتِ نزول امري که شاه و گدا و عاجز و توانا در وجوبِ قبول آن یکسانند رسیده بود هرچند در معالجه سعي نموده شد مفید نیفتاد و ودیعت حیات عاریتي را بمقتضای اجل موعود بازداد انالله و انا الیه راجعون وازو یک پسر ماند نام او سلطان حسین * * نظم *

جهان تا به پروردیش درکنار * وزان پس ندادي بجان زینهار نهاني ندانم ترا دوست کیست * برین اشکارا بباید گریست حضرت صاحب قران که قوت وتمکینش هنگام وقوع وقایع و مصایب فحوای * * نظم *

* عالمِ علوی و سفلي زیر وبالا گو شود *

* من نه آن کوهم که هرگز ترسم از زلزالِ خویش *

بزبان راستي و درستي باداد رسانیدي از حدوث این واقعه هایله چنان متالم و متغیر شد که یکباره عنان التفات از دنیا و ما فیها برتافت جهاني ازان مصیبت جگرسوز اندوه اند وز جامه چاک و تارک پرخاک ساختند و پلاسِ سیاه درگردن افگنده از بس گریستن و نوحه کردن خون در جگر کوه سنگین دل انداختند * * بیت *

خونِ شفق از دیدهٔ گردون بچکید *

* مه روی بکند و زهرهٔ گیسو ببرید *

* شب جامه سیه کرد دران ماتم و صبح *

بر زد نفسِ سرد وگریبان بدرید *

و بر آیین شرع مطهر ترتیب تجهیز و تکفین فرا خور کرده *

* نظم *

تنِ شهسوارش[1] بتختی ززر* مرصع بهر گونه دُر و گهر
بشستند و خود پاك بود آن سرشت * نها لیست گفتی زباغِ بهشت
کفن کرده از پرنیان و حریر* بر آموده کافور و مشک عبیر
نهاده بتابوتی از چوبِ عود * سپرده برضوانِ ربّ ودود
بکش برده آن نعشِ رحمت نگار * نهادند در مدفنِ نام دار
ز نورِ رضا باد روشن روان * بخلدِ برین شادمان جاودان

حضرت صاحب قران بعد از اقامت رسم و آیین تعزیت و اطعام فقراء و مساکین ترویح روح نازنین آن مرحومه را انزلها الله من الفرادیس فی اعلی علیین دست تصدق بصدق برگشاد و غمام انعام عامش باریدن گرفته از فیض خیرات و مبرات بکافه ارباب استحقاق آن مایهٔ خواسته تا خواسته رسید که بوسیله تقریر و تحریر شرح عشر عشیر آن نتوان داد * * نظم *

نه چندان عطایا بدوریش داد * که از چند وچونش توان کرد یاد

---

(۱) چنین در دو نسخه و در دو نسخه بجایش (شاهوارش) دیده شد *

و درین اثنا از طرف خراسان خبر آمد که علي بيگ با امير ولي متفق شده او را برآن داشته است که لشکر بدر سبزوار کشيده و علي مويد را محاصره ميدهد حضرت صاحب قران را از واقعهٔ فرزند عزيز صورت بي ثباتي و کم اعتباري دنيا بنوعي در نظر بصيرت نقش بسته بود که تمام عالم بحذافيرها پرديده همتش هيچ مي نمود تا بعربده يك دو بدمست که از نشوهٔ شراب غرور در بزم پندار و هوس بيخودے کنند چه افتد *

* مصراع * آيا تو کجا و ما کجائيم

اصلا آن حکايت ملتفت اليه راي منيرش نگشت و از ورودِ آن خبر در حالِ سعادت مآلش هيچ گونه تبديل و تغيير راه نيافت *

* بيت *

سرائي که بايد شدن زان برون * نيرزد بچندين فُسوس و فسون

و چون از مشيمه مشيت ازلي دين و ملك توامان آمده اند و ضبط امور آن برادر بي معاونت اين خواهر متمشي نمي گردد مهد عليا قتلغ ترکان آغا که خواهر حضرت صاحب قران بود و از و بس بزرگتر قوت تحمل اين اوضاع نداشت در حضرت برادر زبان اشفاق بنصايح دلپذير برگشاد که چون واقعهٔ ضروري که سبب ملالت و سآمت خاطر خطير است بهيچ تدبير تدارك پذير نخواهد گشت جانب رعايت مصالح مملکت بيکبارگي فرو گذاشتن که هرآينه بفساد بلاد و تفرقه و پريشاني عباد مفضي

شود ازکسوت صواب عاری می نماید دل مبارک ازان اندیشه می باید پرداخت و ضبط امور مملکت و کفایت مهمات سلطنت را وجهۀ همت بلند جناب ساخت و بجانب مازندران وکلات نهضت نموده جمعی را که از سر غرور پای جسارت از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده دست بی باکی بر آورده اند بهر عقوبت که ازان صعب تر نباشد از قتل و نهب و تخریب اماکن و مساکن ادبی چنان کردن که عبرت و پند دیگران گردد تا هم گناه گاران بجزای خود رسیده باشند و هم بی گناهان نیک بخت بموجب السعید من یتعظ بوعظ غیره بوسوسه دیو غرور از راه نروند و خود را و دیگران را در معرض بلا و عذا نیندازند *

* بیت *

برو دشمنان را چنان کن ادب * که یابند امان دیگران از غضب
بدی را جزا هرکه بیند که چیست * بکردار خویشش بباید گریست

مودای این کلمات چون منشأش محض نیک خواهی و مهربانی بود در خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر تاثیر کرد و دواعی نهمت پادشاهانه در حرکت آمده حدود عزیمت صوب خراسان و مازندران تشحید فرمود * * بیت *

پیل را هندوستان آمد بیاد * باز آغاز جهانگیری نهاد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بایران زمین نوبت ثانی

حضرت صاحب قران درمیان همان زمستان بجمع سپاه فرمان داد و لشکر آسمان جنبش ستاره عدد برآراسته باز روی سعادت ازینجا را بصوب ایران نهاد نسیم فیروزي از طره پرچم رایت نصرت شعار چون باد نوروزي از روایح گلزار مشام روزگار را مشک آگین کرده انوار فتح و ظفر از ماهچه اعلام ظفر پیکرش مانند بارقهٔ حسن از چهره سروقدان ماه منظر دیده دولت را روشنائي بخشیده * * نظم *

ز توران برآمد دگرباره جوش * بایوان کیوان رسیده خروش
سپاهي بجنبید گز حصرِ آن * یقینم که عاجز بماند گمان
ز هرسو شده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد ز هرگونه موج
گروهي دلاور چو شیرِ ژیان * همه دل پر از کینِ ایرانیان
چنین لشکرے با چنان پادشاه * روان شد شتابان بعونِ اِلٰه
چو آمد بآمویه لشکر ز دشت * که آنجا زجیحون بباید گذشت
بکشتي در آمویه پل ساختند * هنر پیشگانش به پرداختند
چو از بستنِ پل گشادند راه * ازان آب بگذشت شاه و سپاه
جهانگیر صاحب قران سرفراز * بایران زمین لشکر آورد باز
نهیب سپاهش بهر مرز و بوم * فتاده ز چین تا باقصای روم
گرا وکردي از مشرق آهنگ حرب * عدو خواب آشفته دیدي بغرب

چون از راهِ ماخان عبور نموده حوالي کلات مخیم عساکر گردون مآثر گشت امیرزاده میرانشاه با سپاه ظفرپناه از

سرخس آمده بمعسکر همایون پیوسته و ملک غیاث الدین بالشکر از هرات توجه نموده باردوی همایون ملحق شد و علي بیگ پیش از وصول رایات نصرت آیات تعلقات خود را با اهل و لایت بحصار کلات در آورده بود * * بیت *

* ز بیم سپاه آنچه بودش یلَه *
* هَیونان و از گوسفندان گلَه *
* ز خیل و حشم آنچه زان داشت باک *
* بحصنِ کلات اندر آورد پاک *

صاحب قران کامگار را ملاحظهٔ علاقهٔ پیوند تحریک سلسلهٔ عاطفت کرده نخواست که علي بیگ و ولایتش مصبّ سیل قهر و سخط گردد پیش او کس فرستاد که سبب این خوف و هراس چیست مي باید که اندیشه خطا اصلا بخاطر خود راه ندهد و باستظهار تمام بی تعلل بیاید تا قضیه بمخالفت نینجامد و اگرنه هرچه بیند از خود بیند لقد اعذر من انذر علي بیگ را چون هنگام فرو نشستن چراغ دولت بود بانوار مصباح آن نصایح که از مشکات مرحمت تافته بود راه بجادهٔ صواب نبرد و بر وفق ساوي الی جبل یعصمني پشتِ پندار و منیي بحصانت و محکمي حصار (۱) کلات باز گذاشتِ و باحراز سعادتِ ملازمت نشتافت * * بیت *

---

(۱) در چهار نسخ بجایش (کوه) بنظر آمد *

کسی را که روز بد آید به پیش * به پیچد سر از راهِ بهٔ بود خویش

حضرت صاحب قران از صوب کلات مراجعت نموده به کرن که از توابع ابیورد است نزول فرمود و بلشکر منصور جای رسانید که عنان عزیمت بجانب ولی معطوف خواهد گشت و پی غلط داده بیخبر بکلات راند * * نظم *

* چو بهمن بزابلستان خواست شد *

* چپ انداخت آوازه وزراست شد *

علي بیگ و اتباعش را از مراجعت رایت فتح آیت ازانصوب و آوازه توجه بجانب مازندران امنیي حاصل شده بود و مجموع گله و رمه و اسپ و گوسفند و دیگر چهارپایان از حصار بیرون آورده و در علف خوارها (۱) رها کرده تمامت آن عرصهٔ غارت و تاراج گشته فتوح روزگار لشکر ظفر شعار شد و درمقابل دروازهٔ کلات که مشهور است بدروازه چهارده (۲) جهت نزول همایون شاه قبه بارگاه باوج * * مصراع *

* سقف فیروزه فام گلشن ماه *

برافراخته شد و رمح سنجق ظفر پیکرش درساحت دولت فرو زده پای قرارش چون خار پرکار بمرکز زمین استوار گشت * * بیت *

---

(۱) چنین است دراکثرنسخ و دربعض کتاب بجایش (زارها) دیدم

(۲) چنین است دراکثرنسخ و دربعض‌نسخه بجایش (چهار) است *

فروزد بماهي و برزد بماه * بن نیزه و قبهٔ بارگاه

وسپاهِ فتح آثار کلات را چون حوادثِ روزگار از اطراف وجوانب فرو گرفتند امیرزاده میرانشاه در برابر دروازهٔ دهچه نزول فرمود و امیرزاده علي که پسر امیرمویَد ارلات بود درگذار لهره فرود آمد و امیرحاجي سیف الدین در بند ارغون شاه را محل نزول ساخت و امیرزاده عمرشیخ بدروازه دیگر رایت جلادت برافراخت نهیب صولت آن دلاوران قیامت آشوب ارکان تمکن علي بیگ را متزلزل گردانید و از سرِ عجز و اضطراب بپایه سریر اعلی عرضه داشت که از افعال ناپسندیدهٔ خود خجلت زده و شرمسارم و دلیري آنکه بی تمهید معذرتي بخدمت شتابم و سعادتِ بساط بوس دریابم ندارم اگر مراحم پادشاهانه مسامحت نماید و آن حضرت با نفري اندک بدروازه تشریف فرماید بنده بدولت پای بوس سرافراز گشته دستِ ضراعت بدامنِ عفو گناه سوز یازیده جرایم و زلات را باعتذار و استغفار تدارک نماید حضرت صاحب قران ازکمالِ مرحمت بي پایان ملتمس او را باسعاف مقرون گردانید وروزي تعیین فرموده با پنج سوار بدِ حصار تشریف حضور ارزاني داشت و آن حصار را راهي بود باریک وتنگ دردره هولناک که تیغ کوهش در سَمَک از سماک گذشته بود و درعمق بسَمَک رسیده ومسافت میان نشیب و فرازش از ثری تا بثریا

کشیده *   * بیت *

تیغش به نشیب برده آهنگ * زان سوی سمک هزار فرسنگ
تیغش بفراز برده خرگاه * زان سوی فلک بسالها راه

علي بیگ را چون آمدن آنحضرت باندک نفری معلوم شد شرارت نفس و خبث طبیعت بلکه عدم دولت و قلت سعادت اورا بران داشت که اندیشه غدر و مکر کرده جمعي بدفعل را درکمین گاهها برگماشت که اگر مجال یابند از سربی باکي دست یازي کنند و خود بعهد وفا ننمود و بیرون نیامد غافل ازین معنی *   * بیت *

* کانرا که هست حفظ الهي نگاهبان *
* ازگردش سپهر نیاید برو زیان *
* کاخ سعادتی که شد از فضل حق بلند *
* از منجنیق حیله نیاید برو گزند *

حضرت صاحب قران بعد از زمانها که در وعده گاه توقف نمود مراجعت فرمود و از حمایت عنایت رباني برحسب و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون بد اندیشان کور گشته کس را مجال آن نه شد نه در آمدن و نه درباز گشتن که دست از پا خطا کرده بیك سرمو آسیبي رساند *   * نظم *

آنرا که خدا نگاه دارد * گر سنگ ز آسمان ببارد

حاشا که با و رسد گزندی * و آشفته شود زنا پسندی

لاجرم آنحضرت بسعادت و سلامت بمعسکر همایون باز آمد *

* نظم *

جهان جو فرود آمد از کوه بور * برفتند گردان با نبوه بور
گرفتند یکیک برو آفرین * که ای نامور شهریار گزین
چه بهزاد که باز آمدي تن درست * بآب مژه رخ نبایست شست

و چون نقض عهد و غدر اندیشي علي بیگ بظهور پیوست نایره غضب حضرت صاحب قران برافروخت و یرلیغ همایون بنفاذ پیوست که لشکر منصور جنگ در اندازند و اشارت علیه صادر شد که بهادران دلاور از محلي چند معین بحصار کلات برآیند سپاه ظفر پناه امتثال فرمان را کمر جان سپاری به بستند و هرکس از موضع خویش پیش رفته آنچه در وسع مکنت و مقدرت او بود کوشش نمود و در اوایل ربیع الاول سنه (اربع و ثمانین و سبعمایة) موافق ایت ئیل شب سه شنبه جماعتی از مکریتیان و لشکر بدخشان که ایشان در کوه روی با کبک دري برابري کردن عار شمارند و در کمرگردی از پهلوی مساوات زدن با رنگ و پلنگ ننگ دارند فرمان شد که بحصار برآیند آن گروه في الحال روی جلادت براه نهاده همدران شب بکوه برآمدند و جمعي دیگر نقاره فرو کوفته و یرغو کشیده به دروازه رسیدند *

* نظم *

زبانگ تبیره میان دوکوه * دل کرگس اندر هوا شد ستوه
سوار و پیاده بزرین کمر * همه تیغ دار و همه نیزه ور
روان اندر آمد گروها گروه * دلیران رسیده میان دوکوه

حضرت صاحب قران جمعي از دلاوران لشکر را اختیار فرموده از پیش خود روانه داشت و جماعتي از بهادران و مقربان مثل آقتمور بهادر و ایکو تمور از راه لهره بکمر کوه برآمدند وآقتمور دشمنان را رانده بقله برآمد که بر مخالفان مشرف بود و ایکو تمور بسر خصم که در مقابل او بود نیزه رسانید و دیگر بهادران و رزم آزمایان لشکر ظفر قرین هرکس از جای خود حمله کرده مقابل خود را براندند و ببالای کوه برآمدند * نظم *

زبس نعره و نالهٔ کره نای * توگفتي جهان اندرآمد زجای
همه سنگ مرجان شد و خاک خون * بسي سروران را شده سرنگون
زخون چشم گیتي همي نم گرفت * زبس کشته پشت زمین خم گرفت

وعمر عباس و مبشر با چند کس پیش رفته بودند و درکمري ایستاده دشمنان برایشان حمله کردند حضرت صاحب قران جمعي از دلیران لشکر را بفرستاد تا مخالفان را بزخم تیغ جان شکار و نیروی بازوی کامکار منهزم و متفرق گردانند و عساکر منصور چون آفتاب وقت ظهور از کوه برآمدند و دشمنان مقهور منکوب گشته بتضرع وزاری امان طلبیدند علی بیگ را کارد اضطرار باستخوان رسید و باز از در استکانت و انکسار درآمد و کس پیش حضرت

صاحب قران فرستاد و بتشفع و تضرع درخواست کرد که لشکر منصور دست استیلاء و ستیز از جنگ و خون ریز باز کشند تا من فردا بپای اطاعت و انقیاد بیرون آمده زمین عبودیت را سجده گاه جبین ضراعت و مسکنت سازم و برین معنی عهد و پیمان بست و پیمان را بایمان مغلظه موکد گردانید و نیک روز و محمد شیخ حاجي را که از اعیان امراء جون غربان بودند با دخترش خوانده سلطان که نامزد امیرزاده محمد سلطان شده بود بفرستاد و ایشان در مقام ادب زانو زده زبان تضرع بشفاعت بر کشودند عواطف پادشاهانه درخواست او را بحسن قبول تلقي نمود وباز عهد علي بیگ را در محل اعتداد و اعتبار آورده فرمان داد که سپاه نصرت پناه دست کین از پیکار باز داشته تیغ انتقام را درحریم نیام آرام دهند و ازانجا موید و مظفر بمعسکر نصرت مقر معاودت نمود وبسعادت نزول فرمود و نیک روز و محمد ملازم رکاب همایون بلشکرگاه ظفر پناه آمدند روز دیگر چون سلطان سیارگان بر سبز خنگ فلک سوار شده افسر استعلاء و اقتدار برافراخت و مخالف سیاه روی شب خوار و زار گشته معجر مشکین از سر بیند اخت * بیت *

خور از کوه بفراخت زرین کلاه * شب از سر بینداخت شعر سیاه

حضرت صاحب قراني محفوف بتائید آسماني سوار شد و در دروازه کلات را ازفر حضور سعادت گستر غیرت حصار فیروزه کار

چرخ اخضر گردانید علي بیگ بپای ضرورت و اضطرار از حصار
چون مار از پوست بیرون آمد و روی تضرع بخاک استکانت
نهاده بگناهان خود اعتراف نمود و بحامیي مراحم پادشاهانه
توسل جسته امان جان طلبید و چون منشور آن حاجتش در
دیوان عفو بتوقیع انجاح موشح گشت و دل از جان برداشته
را دگربار برامید زندگاني بست زبان معذرت بخواهش
گري بر کشاد که امروز از ملازمت رکاب همایون معاف باشم
تا فردا باردوی اعلی شتابم و سعادت بساط بوس دریابم
سعت مرحمت حضرت صاحب قران آن ملتمس را نیز رقم
اسعاف کشید و عنان سعادت بصوب معاودت پیچیده بمنزل
مبارک خویش فرمود علي بیگ را چون روز اقبال بشام زوال
رسیده بود بخت برگشته بهیچ حال نمي گذاشت که قدم توفیق
برطریق صواب استوار دارد * * بیت *

* هرکرا از بخت واژون روز دولت شد سیاه *
* طالع شوریده نگذارد که آرد سر براه *

باز اندیشه خطا پیش نهاد پند ار باطل کرده درشب راه
لهره و دیگر ممرها که عساکر منصور از انجا برآمده بودند محکم
گردانید و کشف کرد ار سر در حصار سنگین کشیده دیگر عهد
بشکست و یاغي شد من لم یجعل الله له نورا فماله من نور
حضرت صاحب قران بعد از چهارده روز از انجا کوچ کرده

بحصار قهقهه که درمیان باورد و کلات واقع است و خراب بود فرمود و بعمارت آن فرمان داد سپاه ظفرپناه بروشبانه روز آنرا معمور ساختند وحاجي خواجه را باجماعتی ازمردان کار آنجا به نشاند سیورغتمش خان و امیرزاده علي وکلانتر بهادران شیخ علي را با تومانهای خود ازجانبی دیگر بمحافظت راههای کلات تعین فرمود تا از جمیع جوانب راه آمد و شد بر ایشان بسته آن حصار را لحد کردار محبسي سازند که نه هیچ کس بیرون تواند آمد و نه هیچ کس پیش ایشان تواند رفت تا چیزی تواند برد * * بیت *

* آن را که دل زصدق و صفا زندگي نیافت *
* در گور به وگرچه دمي سرد مي زند *

ذکر در فتح قلعه ترشیز

حضرت صاحب قران چون حصار کلات را بحسن تدبیر مدفن مخالفان مرده دل ساخت کمند اندیشه صواب انجام را برکنگرهٔ فتح قلعه ترشیز انداخت و روي عزیمت مبارک بآنصوب آورده رایت نهضت همایون برافراخت و ازپسي دبان گذشته بخیوشان درآمد و مهد علیا دلشاد آغا را بواسطه عارضه مزاجی که طاري شده بود بجانب سمرقند باز گردانید و در ضمان حفظ افریدگار * * نظم *

بفرخنده ترطالعي شد سوار * جهاندار صاحب قران کامگار

بدولت روان گشت با لشکرش * سپهر و سپهر آفرین یاورش
چو جوشنده بحر و خروشنده سیل * بترشیز و آن بوم و برکرد میل
بعون الهی چو آنجا رسید * سپه گرد قلعه رده بر کشید
قلعه ترشیز حصنی بود نامدار و حصاری بغایت محکم و استوار
در ولایت قهستان بلندی باروی آن بمرتبهٔ که پاسبانش اگر
بکنکره برآمدی از آسیب شیر فلک در خطر بودی و ژرفی
خندقش بحیثیتی که اگر در بُنش سبزه دمیدی از تعرض گاو زمین
امان نیافتی از پنهای خندقش عقاب بیک پرواز نتوانستی
گذشت و مرغ برکنکره اش اگر توانستی رسید از شدت حرارت
آفتاب نتوانستی نشست * * نظم *

* فلک مثال حصاری که سدّ اسکندر *
* بُدی به نسبت او نسج عنکبوت نزار *
* بغایتی ز بلندی که عقل نتوانست *
* کمند فکر فگندن بطرف بام حصار *
* ز محکمی بطریقی که منجنیق سپهر *
* بسنگ حادثه کاهش نکندی از دیوار *

و محافظان حصار دران روزگار سدیدیان بودند که ملک
غیاث الدین آن قلعه را با میرعلی سدیدی سپرده بود و سدیدیان
جماعتی غوریان بودند ببهادری و حصارداری مشهور و در واقع
ایشان طایفه بودند در شیوه شجاعت و بهادری بحد کمال

و در دلاوري و پهلواني بی شبه و مثال و قلعه از کفایت
و تدبیر ایشان از ذخیره بسیار و انواع آلات حرب و اسباب
پیکار مالا مال و گروهي انبوه درانجا متحصن شده مستعد
و آماده قتال و جدال • • نظم •

• چنین حصار که یارد[1] گشاد جز ملکی •
• که پیش خدمت او بست روزگار کمر •
• چنین سپاه که یارد کشید جز شاهي •
• که شد درست بد ورسم و دین پیغمبر •

صاحب قران کامگار ملک غیاث الدین را فرمود که اینها نوکران
تو اند و این قلعه تو بدیشان داده چون تو مطیع امر و حکم
ما شدي ایشان چرا سربازمي زنند ملک غیاث الدین گفت
از بی عقلي و ملک بپای حصار رفت و چند انکه ایشانرا
نصیحت نمود بسخن ملک از قلعه بزیر نیامدند فرمان قضا
جریان نفاذ یافت و لشکر گیتي ستان قلعه را مرکزوار درمیان
گرفته فرود آمدند و تومانات و هزارجات صوبهای خود را
مرتب و مستحکم گردانیده بجنگ مشغول شدند و با آنکه آتش
میوهٔ زمستانست ایشان در تابستان که مردم از شدت حرارت
هوا مي سوختند پیوسته آتش پیکار مي افروختند و حضرت
صاحب قران هرروز سوار شده گرد قلعه برمي آمد و مداخل

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجایش (داند) است •

و مخارج آنرا احتیاط می فرمود مهندسان کاردان برحسب فرموده منجنیقها بساختند و عراده ها راست کرده برافراختند و فرمان شد تا نقبچیان چیره‌دست نقب درخندق آبرید* آنرا ازآب خالی ساختند ودرزیر حصار نقبها بنیاد انداختند عساکرگردون مآثرازاطراف جنگ درپیوسته دست بردهای مردانه می نمودند و اهل حصار نیز درمقابله کوششهاے دلاورانه نموده آنچه غایتِ شجاعت و نهایتِ مردانگي وجلادت تواند بود بتقدیم میرسانیدند * * نظم *

گردها کرده چشم گیتي کور * کوسها کرده گوش گردون کر

تیغ چون مور و کشته چون‌لاله * روی چون‌گل شده چو نیلوفر

خارپشتي شده زنیزه و تیر * اجل جان شکار عمر شکر

آخرالامر اعوانِ دولت روزبروز زیاده بزخم سنگِ منجنیق وعراده باره و فصیلِ حصاررا چنان درهم شکستند که مصدوقه فجعلنا عالیها سافلها مشاهده افتاد سدیدیان را ازان حال پشتِ دل بشکست و دریافتند که اقبال حضرت صاحب قران امریست آسماني و مقاومت با آن دولت بجلادت و پهلواني ممکن نیست از درعجز و ناتوانی درآمده بجان امان خواستند وزبانِ تضرع و انکسار بپوزش و اعتذار بیاراستند عواطف خسروانه ایشان را امان بخشید و بعنایت و استمالت ایمن و امیدوار گردانید ایشان ازقلعه بیرون آمدند و بسعادتِ بساط بوس

استسعاد یافته بمراسم بندگی و خدمتکاری قیام نمودند صاحب قران چون در ایشان آثار مردانگی و فرزانگی مشاهده فرموده همه را بانواع تربیت و نوازش مخصوص داشته سیورغالات وانعامات پادشاهانه ارزانی داشت و بر ضبط و محافظت حصارها و قلعهای سرحد ترکستان نامزد فرمود * نظم *

چو سلطان کند بندهٔ را پسند * میان بزرگان شود سربلند

و چون ایشان بخانه کوچ روانه آن جانب شدند داروغگی ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه بسارق اتکه مفوض گشت *

ذکر رسیدن ایلچی فارس

درین ولا والی فارس جلال الدین شاه شجاع که غره جبین دودمان مظفری و واسطه عقد ملوک آن دیار دران روزگار او بود از ارشاد ملهم دولت بعرض اخلاص و هواداری بندگان پایه سریر اعلی مبادرت نمود عمرشاه که از وجوه امرای او بود با مکتوبی مضمونش بعد از دعا و ثنا عرض ضراعت و اخلاص واظهار دولت خواهی و اختصاص روانه درگاه عالم پناه گردانید و برسم پیشکش بسی ظرایف و تحف از جواهر نامدار ولآلی شاهوار و قناطیر مقنطره از زر و دینار مقرون بصنوف اقمشه فاخره و تنسوقات و اجناس ثمین واسپان تازی با برگستوان واستران راهوار با زینهای زرین و اشتر رکاب و قطار با رخوت نفیس و آلات گزین و سراپرده سقرلاط و خرگاه و خیمه و سایه بان

همه از نفایس اقمشه در غایت تکلف و تزیین مصحوب آن فرستاده بفرستاد و چون عمرشاه بدرگاه سلطنت پناه رسید وبشرف بساط بوس مستسعد گشت رسم انجا مشی بجای آورد و مکتوبی که همراه داشت بعز مطالعه نواب کامیاب رسانیده تحف وهدایا که آورده بود بعد از عرض تسلیم بندگان حضرت کرد صاحب قران کامگار اورا بنواخت وبانواع احسان بیدریغ از زر وخلعت واسپ گرامی بلند پایه ساخت وجواب مکتوب مشتمل بر وفور عنایت و عاطفت کرامت فرموده اورا مقضی الاوطار وامیدوار باز گردانید وکس خود را با بسی تحف وهدایا همراه او پیش والی فارس فرستاد تا اورا بعواطف ومراحم خسروانه معتضد ومستظهر ساخته مخدره پرده عصمتش را جهت فرزند ارجمند امیر زاده پیر محمد پسر امیرزاده جهانگیر خواستاری نماید واساس مودت ومصادقت که درمیان آمده بقرابت ومصاهرت موکد گشته استحکام پذیرد واستمرار یابد ٭

٭ بیت ٭

محبت به پیوند چون شد قوی ٭ شود تازه شاخ امید از نوی

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب مازندران

چون حصار ترشیز برحسب دلخواه بندگان حضرت در سلک تسخیر انخراط پذیرفت ودر تحت تصرف گماشتگان

انضباط یافت رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار بصوب مازندران روان شد * * بیت *

* از صف لشکر فگنده جنبش اندر دشت وکوه *
* وز تفِ خنجر فگنده جوشش اندر بحر و بر *

و چون از راهِ روغي عبور نموده کبود جامه و شاسمان مخیم نزول همایون گشت والي مازندران امیر ولي از اطلاعِ بران معني دهشت و حیرت شامل حالِ خود یافت و از مقربانِ خود امیر حاجي و دیگر نزدیکان را با نواع پیش کشها از تقوز وتحف و هدایا بفرستاد و بساطِ اعتذار با قدامِ تخشع وانکسار سپرده بعاملانِ دیوان لطف پادشاهانه عرضه داشت که همگي درخواست همین است که بنده را درین مجال معاف داشته عساکرِ منصور در ضمانِ تایید رب غفور عنانِ توجه ازین دیار بر تابند تا کمینه را سکینهٔ امن و اطمینان حاصل شده بخاطر کشاده احرام کعبهٔ اقبال دربندد و از عقب شتافته زمین عبودیت را بجبین اخلاص بفرساید و بقیهٔ عمر کمرِ خدمتگاري را زیورِ میان بختیاري ساخته بمراسم جان سپارے قیام نماید * * بیت *

یکی بنده باشم بدرگاهِ شاه * بخدمت به بسته میان سال وماه

کرمِ بی دریغ آن حضرت صحیفه ملتمس او را رقمِ اسعاف کشید و از خزانه سماحتِ خسروانه قامتِ حاجتش را خلعتِ قبول پوشانید * * بیت *

کرم بین که دشمن چو کرد التجا * مراد دلش سربسر شد روا

در همان اثنا از کلات خبر آمد که شیخ علي بهادر کمرها و ممرهای آن قلعه را تحقیق کرده شبی بی آنکه امیرزاده علي را آگاهي دهد با چندی از نوکران خاصهٔ خود نهفته بحصار کلات بر آمد و چون هوا از غبار ظلمت شب تیرگي داشت راه گم کرده بکمري بلند باز خورد و دشمنان واقف گشته بشتاب درآمدند و کمرها و گذارها گرفته مدافعه و مقابله را آماده شدند جهان پهلوان روی شجاعت بایشان نهاد و از طرفین سورن انداخته جنگي عظیم در پیوست * * نظم *

* زبس خروش برافتاده کوه را لرزه *
* زبس نهیب فرو رفته آسمان را دم *
* زبان گردان چون زلف دلبران درتاب *
* دهان مردان چون چشم سفلگان بي نم *

تا در آشیان ترکشها از طایر تیر نشاني مانده بود زاغ کمان از هوای دست دلاوران گوشه گیر نشد و تا زبان تیغ در کام انتقام سراسر دندان نگشت بهادران را سختي جزده و دار و گیر دلپذیر نیفتاده * * نظم *

تیر جان یافته زوصل کمان * تیغ باریده خون ز هجر نیام
آن نشسته چو نور در احداق * وین روان همچو روح در اجسام

و چون جعبها از تیر چون کف کریمان از دنا نیر خالي ماند و تیغ

وسپر چون دلِ اهل هنر و احوالِ مردم دانشور شکسته و مُبَتَّر گشت و بسیارے از مردمِ طرفین سپری شدند جمعي از سرِخیر اندیشي پای صلاح درمیان نهاده بدست یاري توفیق آب تسکیني بر آتشِ فتنه افشاندند و غبارِ بلا که ببادِ حمله پرخاش جویان از خاکِ معرکه برخاسته بود فرو نشاندند و ازجانبین عهد مصافات بسته علي بیگ و شیخ علي بهادر ملاقات کردند و برسمِ مصالحت یکدیگررا درکنار گرفتند و وحشت و کدورت از میان برخاسته از عناد و ستیزه کنار جستند و علي بیگ اورا بخانه خود فرود آورده آنچه از لوازمِ اعزاز و جانب داري تواند بود بجای آورد و با او طرح مصاحبت شبا روزي در انداخته چشم آن داشت که بوسیله شفاعتِ او عفو حضرت صاحب قران گناهان اورا درگذارد * * بیت *

* زین محترم شفیعي آنرا که کرد یاري *

* شاید که با گناهش باشد امیدواري *

حضرت صاحب قران چون التماس والي مازندران که از درِ اطاعت و انقیاد در آمده درخواست کرده مبذول داشت بسعادت و اقبال عزم مراجعت فرموده از راه شملغان و چرمغان عبور نموده مرغزار رادکان را مضربِ خیام سلطنت و محل سراپرده عظمت گردانید و درانجا شیخ علي بهادر و جماعتي که با او بودند باردوي همایون ملحق شدند و چون شیخ علي بهادر

علي بیگ را با شمشیر و کفن بشرف بساط بوس رسانیده زانو زده خون او درخواست کرد مرحمت پادشاهانه گناه او را عفو فرمود و بعنایت و نوازش مخصوص گردانید و شیخ علي بهادر را ملحوظ نظر عنایت و تربیت گردانیده رادکان را سیورغال او فرمود و سبزوار را بعلي موید سربدال مسلم داشت و فرمان داد که ملک غیاث الدین را با فرزندان و علي بیگ را با متعلقان بسمرقند برند و مجموع جون غربانیان را بر امراء قسمت نموده خانه کوچ بماوراء النهر نقل کنند *

گفتار در مراجعت صاحب قران اسلام پناه بجانب تخت گاه

چون ممالک خراسان از دغدغه مخالفان یکبارگي صافي شد و گماشتگان امیرزاده میرانشاه بر تمامِ آن بلاد و دیار متمکن و صاحب اختیار شدند رایت نصرت نشان حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال متوجه مستقر سریر سلطنت و جلالت گشت و عساکرِ منصور را اجازت داد که بمواضع خود باز گردند و هرکس درخانه خود بیارامد و بتعجیل روان شد و چون غبار مرکب همایون سرمه دیدهٔ امید اهالي سمرقند آمد و آن مملکت از فرِ نزولِ مبارک آنحضرت غیرتِ باغ ارم و روضه جنان گشت علي بیگ و امیر غوري پسر ملک غیاث الدین و ملک محمد برادرش را بند کرده باندگان پیش امیرزاده

عمر شیخ فرستاد و چون غربا نیانرا بتاشکنت و ملک غیاث الدین
را با پسر بزرگش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت و درین
زمستان از تصادم تقدیرات الهي در هرات حادثه موحش رو
نمود و تفصیل قضیه آنست که پسران ملک فخر الدین محمد
و برادرش درزمان استیلاء و حکومت ملک حسین و پسرش
ملک غیاث الدین اعتباري و اختیاري نداشتند و درغایت
فلاکت و بے وضعي روزگار میگذاشتند و چون حضرت صاحب
قران هرات را فتح فرمود ایشان درپایه سریر اعلی حال خود
عرضه داشتند که ما بندگان با ملک حسین ابنای اعمامیم و او
و پسرش ملک غیاث الدین تمام اسباب و املاک پدران ما
بدست تغلب و تسلط فرو گرفته این بیچارگان را بکلي ضایع
و محروم بگذاشتند مرحمت پادشاهانه ایشان را بنواخت
و حکومت غور به برادر بزرگتر ملک محمد ارزاني داشت
و هم دران ولا ابو سعید اسپهبد که غوري بچه بی باك بود
و ملک غیاث الدین اورا بند کرده و ده سال بران گذشته
از میامن التفات آنحضرت خلاص یافت و در اواخر سنه (اربع
و ثمانین و سبعمایة) که امیرزاده میران شاه باامراء بکنار
مرغاب درموضع پنج ده که به پندی مشهوراست قشلاق
فرموده بود ملک محمد از محض جنون و جهالت روی
شقاوت بتیه ضلالت آورد و با جمعي غوریان ازو جاهل تر

متوجه هرات شدند و ابوسعید اسپهبد نیز خر درمیان گله انداخته بایشان پیوست و چون بهرات رسیدند حشري از ارذال و اوباش سر در پی ایشان نهادند و داروغگان و محصلان و نوکران امراء که هریک بمهمي بآنجا رفته بودند باتفاق بحصار اختیارالدین در آمدند و آن بی‌باکان عاقبت نا اندیش درشهر افتادند و دست تعدي و بیداد بهرگونه شر و فساد برگشادند و ازجمله بدر حصار آمدند و هیزمي چند جمع کرده آتش دران دردند جماعت ترکان که دران حصار بودند ازان حال متوهم شدند و جریده بي چیزي که بنظر طمع شریري درآید خود را بزیر مي انداختند که جان بسلامت بیرون برند و از آسیب تعرض آن ملاعین امان نمي یافتند وچون این خبر با میرزاده میرانشاه رسید امیرحاجي سیف الدین و امیر آق بوغا را با فوجي از لشکر ظفرقرین بتعجیل روانه هرات گردانید و خود نیز با لشکر متوجه شد و چون امراء برسیدند غوریان بمقابله و مدافعه پیش آمده درسر کوچه خیاوان جنگ واقع شد و شکست بر مخالفان افتاد و بسیاری از ایشان کشته شدند و اندکي زار و زخم دار درشهر گریختند و درشب از هم فرو ریخته متفرق و پراگنده شدند و امیرزاده میرانشاه نیز برسید و سپاه نصرت پناه تیغ سیاست از نیام انتقام کشیده جمعي کثیر از بي باکان بقتل آوردند و از سرهای کشتگان

مناره ساختند و باوج عبرت و اعتبار برافراختند * مصراع *

* هرکس که چنان کند چنین آید پیش *

وچون پرتو این خبر در سمرقند از ممر انهای امیرزاده میرانشاه بر پیشگاه خاطر آگاه حضرت اعلي تافت یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و ملک غیاث الدین که در ارک سمرقند محبوس بود و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیرغوری و علي بیگ جون غربانی در اندگان مقید بودند هر چهار عرضه چهار تکبیر فنا گشتند و از مصدوقه و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة نموداري مشاهده افتاد ولا مرد لقضاء الله *

ذکر وفات حضرات دلشاد آغا و قتلغ ترکان آغا

در سال هفتصد و هشتاد و پنج هجري مطابق تنگوز ئیل حرم محترم حضرت صاحب قران دلشاد آغا از غم آباد دنیا رحلت نمود و مرغ روحش بامتثال امر ارجعي الی ربک راضیة مرضیة بال کشود و بعد از چند روز مهین خواهر آن حضرت قتلغ ترکان آغا که از خواتین روزگار بانواع خیرات و اصناف مبرات امتیاز داشت و معمار همتش بقاع خیراز مدارس و خوانق پرداخته از فیض احسانش طبقات خلایق محظوظ و بهره ور بودند دعوت حق را اجابت فرمود

وازتنگنای دارغرور بفضای دلکشای سرای سرور انتقال نمود * * نظم *

* دردا که مصر عصمت و حشمت خراب شد *
* وآن نیل فضل گستر دولت سراب شد *
* ماتم سرای گشت سپهــر چهار مین *
* روح القدس بتعزیت آفتاب شد *

واورا درجوار مزار شاهزاده قثم بن العباس رضي الله عنهما دفن کردند حضرت صاحب قران را از حدوث این واقعه حزني عظیم بخاطر مبارک راه یافت واندوه بیش از اندازه گرد ضمیر منیر برآمد مراسم تعزیت بآیینی تمام اقامت افتاد وثواب روح مطهر ایشان را ازفواضل صدقات حضرت صاحب قران آن مایه مواهب بارباب استحقاق رسانید که شرح نتوان داد وچون رای عالم آرای آنحضرت از غایت ملال وکلال عنان اندیشه از اشغال دنیوي بکلي برتافت واصلا پرتو التفات براحوال مملکت وتدبیر مصالح سلطنت نمي انداخت سادات وعلماء و مشایخ و صلحاء مثل سید برکت وخواجه عبد الملک وشیخ زاده ساغرجي اتفاق نموده بحضرت گردون بسطت حاضر شدند و زبان دولت خواهي بوعظ ونصایح برکشوده خاطر مبارکش را بلطایف واشارات ازاحادیث وآیات ونوادر حکایات

تسلي دادند و بکفایت مهماتِ رعایا و لشکري و اشاعتِ آثارِ معدلت و دادگستري که میامن ساعتي از زمان که بآن صرف شود در میزانِ معرفت و ایقان برعباداتِ عمر رجحان دارد ترغیب نمودند صاحب قران کامگار یتیمه انا لله و انا الیه راجعون را تمیمهٔ بازوي اصطبار ساخته روی همت بلند جناب بتدبیر مصالح ملک و ملت آورد *

گفتار در فرستادنِ لشکر بجانب جته

حضرت صاحب قران درهمان سال تنگوز امیرزاده علي را با لشکری بقلع و قمع اشرار جته که بیشتر از حلیه اسلام بی بهره بودند نامزد فرمودهٔ بطلب قمرالدین که برافروزندهٔ شعله شرارت ایشان بود روانه گردانید و خود متوجه کش شد و چون امیر زاده علي با سپاه روان شد در راه طایفه بهرین که دریای فتنه را نهنگ و کوهِ فتاکي و بی باکي را پلنگ بودند کمین غدر گشاده اغرق امیرزاده علي را بغارتیدند و او شکسته باز گشت و پیش حضرت صاحب قران آمد آنحضرت شیخ علي بهادر و سیف الملوک پسر امیر حاجي سیف الدین و اتلمش و ارغون شاه اختاجي را با سپاهی دررزم جان ستان و سرپاش بقصد انتقام آن بی باکان روان گردانید و چون بزودي ازیشان خبری نیامد امیر جهانشاه جاکو و ایلچي بوغا و شمس الدین اوج قرا و صاین تمور بهادر را باده هزار سوار درعقب ایشان بفرستاد

و چون با تاقم رسیدند امراء که پیشتر رفته بودند جماعت بهرین را یافته و بسیاری از یشان بقتل آورده و تالان و برده کرده و بازگشته در انجا برسیدند و چون امیرجهانشاه ماموری بود که در طلب قمرالدین سعي نماید ایشانرا مجموع بازگردانیده باتفاق از ایسی کول گذشته تاکول توبه بجست و جوی قمرالدین برفتند و چون او را جائی نیافتند مراجعت نموده در پاییز بسمرقند رسیدند و درپایه سریر اعلی باحراز سعادت زمین بوس سر افتخار بآسمان رسانیدند *

گفتار در نهضت صاحب قران ممالک ستان بطرف مازندران و رفتن بجانب سیستان

صاحب قران گیتي ستان درهمان پاییز حدود عزیمت مازندران را تشخیص فرموده روی همت بلند جناب بتجهیز و ترتیب لشکر آورد و سپاه بیکران که هنگام حمله غیرت گردون و گاه شمار از عدد ثوابت و سیاره افزون * * نظم *

* چو شیر پردل و در زیر بارهای چو پیل *

* چو مور بی‌حد و در دست نیزهای چو مار *

* چو باد حمله برو همچو کوه حمله پذیر *

* چو رعد نعره زن و همچو برق تیغ گذار *

بر آراسته بمبارکی و طالع فرخنده سوار شد و در ضمان حفظ و تایید

ملک دیان بصوب مازندران روان گشت و ماهچه سَنجُق ظفر پیکرش باوج سپهر افراخته ثالث نیرین شد و طنطنهٔ صیت قیامت نهیبش زلزله درجهان انداخته درجنبات خافقین افتاد و چون بعد از قطع مراحل و منازل بترمذ رسید برسانیدن تغارِ لشکر فرمان قضا جریان صدور پذیرفت و بر معبرِ آنجا پل بسته عبور فرمود و چون کنارِ آب مرغاب محل نزول همایون گشت امیر جاکو که برحسب فرمان متصدی حکومت کابلستان بود از عقب آمده بسعادتِ بساط بوس مستسعد گشت و مهمات ملکی که داشت بعزعرض رسانیده باز ازجهتِ ضبط و نسق سرحد خود مراجعت نمود و چون درین اثنا خبر آوردند که قومی گرم سیرے نکودری دم از مخالفت میزند و شیخ داؤد سبزواري که عاطفت حضرت صاحب قراني او را به پیشوائي سبزوار بلند پایه و سرافراز گردانیده بود کفران نعمت پیش گرفته دستِ جسارت بقتل تابان بهادر که داروغه آنجا بود دراز کرده و یاغي شده و چون امیرزاده میرانشاه ازان حال آگاهي یافت امیر آقبوغا را از هرات با لشکر بطرف سبزوار فرستاد و امیر حاجي سیف الدین بامدادِ او از عقب روان شد و ایشان سبزوار را محاصره کرده مسخر گردانیدند و مردم بسیار بقتل آوردند و شیخ داود گریخته ببالای قلعه بدرآباد که برقله کوهي واقع است برآمد و متحصن شد والحالة

هذه امیر حاجي سیف الدین و امیر آقبوغا بمحاصره آن مشغول اند چون این اخبار بمسامع علیه صاحب قران کامگار رسید و اهالی سیستان نیز مخالف بودند شیخ علي بهادر و اوج قرابهادر را بالشکری مرتب بطرف امیرولي فرستاد تا درمقابل اونشسته آن سرحد را ضبط نمایند و عنان توجه همایون بصوب سیستان معطوف داشت و چون موکب ظفرقرین در اوایل رمضان سنه (خمس وثمانین وسبعمایة) بهرات نزول فرمود ومردم آنجا با غوریان اتفاق نموده اظهار مخالفت کرده بودند چنانکه سبق ذکریافته مال اماني بر ایشان حواله رفت ورایت نصرت شعار محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه سبزوار شد و چون آن دیار مخیم نزول صاحب‌قران کامگار گشت یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت وقلعه را نقب زدند و شیخ یحیی خراساني برسر نقبچیان ایستادگي نموده شیب آنرا چون خانه زنبور مجوف ساختند وقلعه بنوعي از هم فرو ریخت که بیشتر مردم که درانجا بودند هلاک شدند وشیخ یحیی نیز بزیردیواري بماند وقریب دو هزارکس را اسیرکرده زنده بر بالای یکدیگر نهادند و بگل وخشت استوار کرده منارها برآوردند تا عالمیان ازسطوت قهرآگاهي یافته خود را بوسوسه دیوغرور درچاه ویل وثبور نینداازند و چون خاطرخطیرصاحب قران جهانگیرازان قضیه به پرداخت عساکرگردون مآثر مرتب

داشته مغفلای بجانب سیستان روان فرمود و از عقب ایشان
با لشکر نصرت پناه روی ظفر براه آورده * * نظم *
بشبگیر برخاست آوای کوس * شد از گردِ لشکر سپهر آبنوس
همي رفت آن لشکرِ نامدار * سواران شمشیرزن صد هزار
خروشان و جوشان گروها گروه * گهِ حمله باد و برِ حمله کوه
شاه جلال الدین والي فراه هواخواهي بندگان درگاه را گوشوار
افتخار ساخته از حصار بیرون آمد و رایتِ فرخنده فال را بقدم
استعجال استقبال نمود و پیشکشهای لایق نسبت با غایت
قدرت و مکنت امثال خویش از ملوک و حکام نه نظر با علو
رتبتِ محل و جلالتِ قدر و مقام * * مصراع *
* که آن بر نیاید ز دستِ کسی *
بعرض گاه اخلاص و اختصاص آورد و قبای بندگي
و خدمتگاري را که آرایش قامتِ اقبالش بود بکمر اطاعت
و جان سپاري بیاراست و چون حضرت صاحب قران با فتح
و نجاح في جیش من الافراح از فراه روان شد و گرد موکب
کشورکشایش در تنِ گیتي بجای روان آقتمور بهادر را با جمعي
از امراء قوشونات فرمان داد که حوالي سیستان را تاخت
کرده غارت کنند و چون بامتثال امر بشتافتند تا درِ دروازهٔ
سیستان بباد تاراج بررخت و اموال و غنایم بسیار فوق الحساب
مزید سعت و جمعیت معسکر سعادت مآب گشت و چون رایتِ

تا بید پرچم از موضع اوک عبور نموده آن لشکر جوشن در تیغ گذار بقلعه و حصار زره رسیدند برحسب فرمان قضا جریان جنگ در انداخته درهمان روز مسخر کردند و از مخالفان پنج هزار کس در اندرون جمع شده و از تفرقه جان گذاشته جنگی عظیم کردند و بیشتر بزخم تیر و شمشیر سپری شدند و ازکشته پشته برهم انداختند و از سرها منارها ساختند * نظم *

* در دست اسپ پاره شد ازکشته پارها *
* و آویخت قد نیزه ز سر گوشوارها *
* تا کار خصم نیز شد از دولتش بلند *
* از کشته پشتها و ز سرها منار ها *

گفتار در محاصره شهر سیستان و فتح آن

صاحب قران گیتي ستان از حوالي حصار زره لشکر بآئین یسال آراسته روان شد و با جمعي از خواص لشکر از پیش براند و چون مسافت تا بدروازه اندکی ماند ببالای پشته از ریگ بر آمد و شاه شاهان و تاج الدین سیستاني با جمعي از پیش شاه قطب الدین بیرون شتافته از سعادت پای بوس سربلندي یافتند و از در عبودیت و خدمتگاري در آمده بتضرع و زاري سخن قبول خراج و باج عرضه مي داشتند و حضرت صاحب قران با ایشان دران باب بسخن مشغول بود که ناگاه دشمنان لشکرآراسته از دروازه بیرون ریختند و آهنگ

جنگ کرده متوجه شدند حضرت صاحب قران دو هزار سوار مکمل را در کمین باز داشت و محمد سلطان شاه را فرمود که با سپاهي اندک پیش رود و با دشمنان جنگ در انداخته و خویشتن را گریزان ساخته بطرف دست راست روان شود وچون برحسب فرموده کاربند شد مخالفان چیره گشته دلیر از عقب ایشان درآمدند و بکمین گاه رسیدند آن دو هزار سوار مکمل بر ایشان تاختند و جنگي عظیم واقع شد مخالفان پیاده بودند و بزخم خنجر اسپ بسیار مجروح ساختند و چندي بکشتند و خلقي انبوه از ایشان از تیغ انتقام برخاک هلاک افتادند و بقیه که بماندند بزخم شمشیر براندند و بدروازه رسانیدند * نظم *

* زبس خون که با خاک آغشته بود *
* بچشم ظفر لاله زاری نمود *
* زمین را ز خون باز نشناختند *
* همي اسپ برکشتگان تاختند *

وچون شهسوار معرکه سپهر از هول آن رزم گاه بحصار مغرب شتافت و صانع تقدیر از تار و پود تاریکي و ظلام کسوت مشکین فام * بیت * و جعلنا اللیل لباسا ببافت *

لشکر از جنگ دست باز کشید * تا ز مشرق سپیده دم بدمید
باز چون آفتاب سر بر زد * برسرِ خویش کوه خنجر زد

لشکر آراست شاه عالم گیر * بفلک برشده خروش و نفیر
حضرت صاحب قران قول را بفر شکوه پادشاهانه بیاراست
و میمنه بظل رایت فتح آیت امیرزاده میرانشاه زینت یافت
واز امراء بزرگ امیر حاجي سیف الدین و آقبوغا بهادر
و دیگر نوئینان ملازم بودند و قنبل میسره امیرساربوغا و در
پهلوي او خدا داد پسر حسین و عساکر منصور برتمام اطراف
وجوانب حصار محیط گشته کورگه فرو کوفتند و برغو کشیده
سورن انداختند و در پیش خود خندقي ساختند و برلب
خندق منڈوها (۱) نشاندند * نظم *

باز در وقت آنکه ظل زمین * کرد برموکب شعاع کمین
عرض داده سپاه انجم را * شب ظلمت شعار ظلم آیین
ده هزار کس از مردم اندرون بعزم شب خون بیرون آمدند و
بحسب اتفاق در برابر امیر شمس الدین عباس و برات
خواجه افتادند ایشان بگذاشتند تا آن بي باکان از خندق
گذشته بخیمه و خرگاه رسیدند و اسپ و شتری چند را بخنجر
تلف گردانیدند بعد ازان از اطراف تیرباران کردند و بسیاری
ازیشان را برخاک هلاک انداختند و بعضي خسته و جسته در
اندرون حصار گریختند روزدیگر که جمشید منو چهرمهر بعزم تسخیر

(۱) چنین است دراکثرنسخ و دربعض کتب بجایش (هندوها)
و دربعض (منڈوهات) دیده شد *

حصار زبرجد نگار سپهر لواء ضیاء برافراخت و شهربند گردون را
بتیغ جهان ستان عالم اقطاع شعاع از حشر اختر و مواکب
کواکب بپرداخت * * نظم *

کشید از کمین تیغ کین شاه مهر * بپرداخت زانجم حصار سپهر

بفرمان سلطان صاحب قران * خدیو جهان بخش گیتي ستان
لشکر فیروزی اثر روی بشهر آورده از هرجانبي جنگ در
انداختند و از آهن تیغ بر سنگ دلهای بیدریغ آتش پیکار
افروخته رایت تسخیر برافراختند امیرزاده علي با پانصد
سوار حمله کرده تا دروازه که مقابل ایشان بود مخالفان را
رانده در اندرون تاختند دلاوران زاول زمین همه را چین
تصور رستمي در جبین پندار و کین روی تهور بایشان نهاده *

* مصراع *

* دل از اندهِ جان بپرداختند *

و جماعتي از عقب در آمدند و از هرطرف دست جلادت
گشاده راه دروازه بران فوج از سپاه ظفر پناه که دلخواه چرخ
فیروزه جز فیروزی ایشان نبود به بستند و آن بهادران نصرت
آیین شمشیر کین را بدست تایید بر کشیده داستان پورد ستان
را بیاد زاولستان آوردند * * نظم *

ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پیاپی ز تنها روان
رسیده بلب جان جنگ‌آوران * ولي تیغ را لب رسیده بجان

دران حال آق تمور بهادر با هزار سوار هریک با جرأتِ رستم و قوتِ اسفندیار عنان ریز با هول رستاخیز بدروازه شتافتند و بزخم تیغ بلند آوازه محافظان دروازه را مقهور و مغلوب کرده براندند وجمعی را که راه بر سپاه نصرت پناه بسته بودند متفرق ساختند و امیرزاده علي با قوشون بیرون آمدند و مظفر ومنصور بمعسکرِ همایون پیوستند شاه قطب الدین بدانست که قوت مقاومت با سپاه گردون صولت ستاره کثرت از حیز قدرت ومکنت او بیرونست از راهِ ضرورت و اضطرار از حصار بیرون آمد و درساحتِ دولت صاحب قران کامگار روی تضرع بخاک استکانت وانکسار نهاده زبان حالش بفحوای این نظم مترنم گشت که * * نظم *

گردشِ چرخ جز بکام تو نیست * کوه را تابِ انتقام تو نیست
چه کنم چون بجان رسد کارم * از تو هم سوی تو پناه آرم

مرحمت پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او گسترده او را بجان امان بخشید وبعنایت و نوازش مخصوص گردانید * * نظم *

باعفو خسروانه چه سنجد گناهِ خصم * دریا زباد گردفشان تیره کي شود

حضرت صاحب قران یکتائی و دگله پوشیده بی جبه براسپِ کُرَنگ * * نظم *

* کُه اندام و مه تازش و چرخ گرد *
* زمین کوب و دریا بر و ره نورد *

* گهِ شیههٔ رعد و گهِ پویه برق *
* بیک تاختن طی کند غرب و شرق *

سوار شد و با پانزده کس جهت تفحصِ لشکر بطرف جرنغار توجه فرمود ناگاه بیست هزار مرد از جهالِ سیستان با وجود آنکه حاکم ایشان بیرون آمده ملازم پایه سریر اعلی بود به تیر و کمان بر بالای بارو برآمدند و دست یکدیگر گرفته خود را از حصار بزیر انداختند و دستِ فتاکی برآورده روی بی باکی بسپاه نصرت پناه نهادند صاحب قران کامگار چون آن حال مشاهده فرمود عنان یکران بصوب قول تافته متوجه ضبط لشکر شد مخالفان تیرباران کردند و اسپ صاحب قران مجروح گشت و چون بمنزل همایون رسید اشارت فرمود تا شاه قطب الدین را بند کردند و لشکر را مرتب داشته بنفسِ مبارک عزم رزم کرد امراء بدستِ اخلاص عنان مرکب فلک شکوه گرفته زانو زدند و بزبان هوا خواهی عرضه داشتند که بندگان را سالها است که از میامن دولت ابد پیوند اسباب حشمت و کامرانی مهیا و آماده گشته روزگارِ بجهت و شادمانی میگذرد تا یکی از ما زنده باشد روا نمی داریم که آنحضرت مرتکب امری شود که مظنه خطر تواند بود * * بیت *

* هزار جانِ گرامی غریق نعمت و ناز *
* فدای شاه فلک اقتدار بنده نواز *

و چون حضرت صاحبقران بدر خواست بندگان عنان باز کشید امراء از قلب و میمنه و میسره بیکبار حمله کردند و بزخم پیکان آتش بار و شمشیر آبدار دمار از روزگار آن باد پیمایان خاکسار برآوردند و اکثر ایشان را بزیر سم خاره فرسای ستوران تلف و ناچیز گردانیدند و خسته و جسته چند که بهزار مشقت از چنگال مرگ برستند بحصار گریختند و در دروازه به بستند سپاه ظفر قرین بیک حمله دیگر بفصیل بر آمده رخنها کردند و شهر را تسخیر کرده حصار را بینداختند و اماکن و مساکن را خراب و ویران گردانیده بقیه سپاهیان را که مانده بودند کار بساختند *

* نظم *

گشادند رزم آوران دست قهر * بکشتند خلق و بکندند شهر
تلف شد زن و مرد و برنا و پیر * زصد ساله تا کودکان بشیر

حضرت صاحب قران چند روز توقف فرمود و بنقل اموال و خزاین شاهان فرمان داد * * نظم *

زمال دستان و سام سوار * شترو‌ارها برنهادند بار
ز دینار و از گوهر نا بسود * ز تخت و زگستردنی هرچه بود
ز زرینه و تاجهای بزر * ز سیمینه و گوشوار و کمر
ز اسپان تازي بسیمین ستام * ز شمشیر هندي بزرین نیام
همان برده و بدرهای درم * ز مشک و زکافور و هر بیش و کم

و هرچه دران دیار بود از خزف تا گوهر شاهوار و از نفایس

اجناس تا میخ در دیوار بباد تاراج بررفت و برق غارت بر بیش و کم آن ولایت گرفته خشک و تر در هم سوخت *

* نظم *

زبیش وکم ونیک وبد خوب وزشت * زمانه دران بوم چیزی نهشت
نه کس ماند ونی شهروني خواستة * ازان بوم و بر کرد برخاسته
رسید از بر و بوم زابلستان * سوی روح رستم پیامی که هان
سر از خاک بردار وایران به بین * بکام دلیران توران زمین (۱)

واین فتح ارجمند در شوال سنه (خمس و ثمانین و سبعمایة) موافق تنگوز ئیل اتفاق افتاد وآفتاب درجدي بود شاه قطب الدین وکلانتران آن ناحیه را بسمرقند فرستادند وقضات وعلماء وصلحاء را کوچانیده بحصار فراه روانه داشتند وبهادران رزم آزمای که از چشمهٔ تیغ آبدار نهال فتح وفیروزي را سبز وسیراب گردانیده بودند بعنایت وتربیت حضرت صاحب قران سرافراز گشته بانواعِ مواهب و عطایا اختصاص یافتند *

* نظم *

همه زابلستان بتاراج داد * مهان را همه بدره وتاج داد
بتخصیص آنرا که مردي نمود * عطای گران داد ورتبت فزود

وحکومتِ ناحیه سیستان را بشاه شاهان ارزاني داشت *

---

(۱) دردو نسخه بجاي زمین (ببین) دیده شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب بست

رایت نصرت نشان بعد از فتح سیستان ازانجا نهضت فرموده متوجه بست شد و در راه عساکر مظفرلواء قلعه طاق را مسخر کردند و ویران ساختند و چون لب آب هیرمن (۱) مضرب خیام نزول همایون گشت از زلزلهٔ جوش سپاهِ تسلط نشان و آسیب صدمهٔ استیلاء تخریب ایشان لرزه بربند رستم افتاد چنانچه مفاصلش ازهم برآمد و آنرا نیز خراب کرده ازان هم اثری نماند * بیت *

* چه رستم که با شاهِ صاحب قران *
* زکیخروش کس نجوید نشان *

و رایت نصرت شعار ازراه کوکه قلعه روان گشت و درین اثنا خبرداد ند که تومن نکودري یکران عزم جانب کیچ و مکران را تنگ کشیده رای اصابت شعار صاحب قران کامگار امیرزادهٔ میرانشاه را بطلب تومن و کفایت مهم او نامزد فرمود و امیر محمد پسر شیر بهرام که مصاهرت حضرت صاحب قرانش طراز اکمام احتشام بود و امیرحاجي سیف الدین و شیخ علي ارغوني برلاس و سونجک بهادر ودیگرامراء رادررکاب او روانه داشت وایشان درضمان

(۱) در بعض نسخه بجاي (هیرمن) (هیرمند) است *

دولت قاهره ایلغار کرده روز و شب براندند و چون از چول گذشته بچلکای قرن در آمدند تومن با حشم نکودرے دران صحرا فرود آمده بودند چون از وصولِ لشکر خبر یافت سوار شده بمعرضِ جنگ و مقابله در آمد امیر حاجی سیف الدین ملاحظهٔ آشنائی قدیم وکبرسن نموده اورا بزبان حرمت آوازداده پرسش کرد و بطریق نیک خواهی گفت که بی دهشت بپایهٔ سریر اعلی می باید آمد که هیچ اندیشه نیست و اصلا مخالفت نورزید تومن را پیمانهٔ عمر پرشده بوده نصیحت از زبان نیک خواه مسلم نداشت و بجنگ اقدام نموده باشارتِ زبان نیزه جان تسلیم کرد و سرش را بدرگاه عالم پناه فرستادند * بیت *

* آنجاست حوالهگاه سرهای سران *
* هرسر که بپای خود نیاید ببرند *

حضرت صاحب قران سمند دولت ابد پیوند زیر ران باد ریای لشکر همه نهنگان جان ستان قلب شکن ببالای آب هیرمن روان شد چین طرهٔ پرچم رایتش را تبت نافهٔ ظفر و شعله رزم افروز دشمن سوز سنان بندگانش را فتح و فیروزی سمندرو چون وقت دولت حضرت صاحب قران مقتضی آن بود که هرکه نسبت بآن حضرت باساءت ادبی جسارت نماید البته سزای آن بابلغ وجهی بیابد ملک ممقتو که هنگام

مراجعت امیرحسین و حضرت صاحب قران از سیستان
تیری بدست دریا نوال آن حضرت زده بود درین ولا
با پیکشها بدرگاه عالم پناه آمد و همین که چشم مبارک
آن حضرت بروافتاد اورا باز شناخت وچون از مجلس
همایون بیرون رفت اشارت علیه از قهرمان انتقام صدوریافت
واورا گرفته تیرباران کردند * * مصراع *

* وآن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

وبعبور و مرور عساکر منصور حصار ممقتو و قلعه سرخ مسخر
گشت و در قلعه هزار پر(۱) از صده توقای از ایل تومن سه هزار
مرد جمع آمده بودند و راههای آن کوه را ضبط کرده درانجا
متحصن شده وچون از سعادت اسلام بهره نداشتند دست فساد
برآورده بودند و مسلمانان از شر ایشان بتنگ آمده لشکر
مظفرلوا کشورکشا چون بدانجا رسیدند قلعه را درمیان گرفته
جنگ درانداختند * * نظم *

* شده از گرد سپه چهرهٔ ایام سیاه *
* کوه بی زلزله در زلزله(۲) ز آشوب سپاه *
* بس که با خاک شد آمیخته خون تا دم حشر *
* بجز از لاله ازان گل ندهد هیچ گیاه *

بهادران کوششهای مردانه نمودند و بمعونت دولت

(۱) در بعض نسخه بجایش (میز) (۲) دردونسخه بجایش (لرزه) است *

روز افزون قلعه را با آن منافعت[1] و محکمي بقهر مسخر گردانیدند و متمردان که درآنجا بودند بعضي را از بالاي کوه در انداختند و بعضي را بتیغ گذرانیده از سرهاي ایشان منارها ساختند * * نظم *

* کوس اذان درداد و آنگه نیزه قامت برکشید *
* شد زتکبیرِ زبانِ دشنه دشمن در سجود *
* شد زسرهای مخالف بس منـــار افراخته *
* چون بمسجد طاعتي زیشان نیامد در وجود *

و ازانجا عنان توجه همایون بقلعه دهنه تافته شد و آن قلعه را ایل تماجي گرفته بودند و بتمت ضبط و حیطه محافظت درآورده جیش نصرت آیین درانجا نیز کوششهای مردانه نموده قلعه را بنیروي بازوي جلادت و مردانگي بگشادند و ایشان را مجموع بقتل آورده از سرهاي مقتولان منارها ساختند تا موذن اقبال صیت اذان فتح و فیروزي در عالم اندازد و سر افرازانِ قامت انقیاد را درمتابعت امام صاحب قران خم داده بوظایف طاعت گذاري قیام نمایند و بعصیان نگرایند *

گفتار در پیکار جماعت او غانیان بدکردار

پیش ازین او غانیان ازکوه سلیمان کس فرستاده بودند

---

(۱) در دو کتاب بجایش (منانت) دیده شد *

اظهار مطاوعت[1] کرده و شحنه طلب داشته درین اثنا خبر آمد
که قدم از جادهٔ سعادت بیرون نهاده یاغي شده اند رایت
نصرت شعار بجانب ایشان روان شد و همان روز که لشکر
منصور بآنجا رسید بر حسب یرلیغ لازم الاتباع جنگ
در انداختند * * نظم *
زجوش سپاه و خروش نفیر * چو اطفال ترسیده گردون پیر
شده عمرها کوته وکین دراز * دم اژدهای فلک مانده باز
خدنگ از دل جنگیان کینه دوز[2] * سپر مغز کاف و سنان سینه دوز
رزمي عظیم واقع شد و امیرزاده علي وایکو تمور و جماعتي
از سپاه ظفرپناه زخم دار شدند و نیکبي شاه پسر مبارک شاه
برد اغولي عز شهادت یافت و آق تمور بهادر را از مشاهده
آن احوال عرق شجاعت در حرکت آمد و شعلهٔ غضب
بر افروخت در حضرت خدیو صاحب قران زانو زده رخصت
طلبید که در راه خدمتگاري آنحضرت جان فدا کرده سربازي
کند مرحمت حضرت صاحب قران را چون کمال جلادت
و مردانگي او معلوم بود از اندیشهٔ آنکه خود را عرضه تلف
سازد اجازت نفرمود و بسیاري از قوشونها چون طاقت
مقاومت نداشتند جاي را خالي گذاشتند مگر رمضان خواجه

(۱) در بعض نسخه بجایش (متابعت) مکتوب است * (۲) در سه نسخه بجایش (توز) دیده شد

که روي از مصاف برتافتن محرم دانست و جان قربان مردمي و مردانگي کردن عید انکاشت وچون کوه پا برجاي ثبات قدم نموده از محلِ خود نجنبید حضرت صاحب قران بخت خواجه اوزبک و شمس الدین عباس را اشارت کرد که حمله کنند وعید خواجه کمین کرده درپناه سنگي استاده بود چون دشمنان را برو گذار افتاد یکي از ایشان را موي گرفته فرو کشید و برزمین زد و سرازتن جدا کرده بحضرت صاحب قران آورد درسنِ کودکي چنان مردانگي بظهور رسانید وبهادران از اطراف حمله کرده دست بردي نمودند که بهرام خون آشام را از نهیب پاي ثبات ازجاي برفت و بعون تایید آسماني و فرِّ دولت غراي صاحب قراني قلعه را تسخیر کرده مجموع آن بدکرداران قاطع الطریق را ازانجا فرود آوردند و برهزارجات و قوشونات بخش کرده همه را بیاساق رسانیدند * * نظم *

ازان زمرهٔ گمرهِ راه زن * یکي را نماندند جان دربدن

وصاحب قران کامگار ازانجا سوار گشته درکنف حفظ پروردگار متوجه قندهار شد وجهانشاه بهادر و مبشر و اسکندر شیخي را با سپاهي * * نظم *

* شهاب صولت ودریا شکوه وباد نهیب *

* زمانه بسطت وگردون توان وکوه شکیب *

پیش ازین بقندهار فرستاده بود و چون ایشان بقندهار رسیدند اطراف و جوانب حصار را فروگرفته محاصرهٔ آنجا آغاز نهادند و جنگ در انداختند از میامن دولت قاهره شهررا بقهر بگشادند و سردار آنجا را بقیهٔ اسار آورده بپایهٔ سریراعلي فرستادند و باشارت قهرمان قهراورا بردار کردند

* بیت *

بفرمود فرمان دهِ کامگار (۱) * که سردار بردار کردند زار

و چون صاحب قران سپهر اقتدار بقندهار نزول فرمود جهانشاه جاکورا بنوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و از دریاي عطا به بخشش بي کران محظوظ و بهره ور گردانید واورا با لشکری آراسته بحصار قلات فرستاد وچون امیر جهانشاه با سپاه بآنجا رسید اسباب محاصره ساخته بجنگ مشغول شدند و نقبچیان چیره دست قوي بازو از اطراف وجوانب حصار و بارو درکار آمدند وحوالي آن را تمام خالي کرده بیند اختند وچون حصار را تسخیرکرده بکلي خراب گردانیدند ازانجا مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکرِ همایون پیوستند ودرین ولا امیرزاده میرانشاه نیز ازراه خستارو رباط ساطان محمود بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید *

* نظم *

(۱) دربعض کتاب بجاي کامگار (روزگار) است *

بدرگاه باز آمد از هر دیار * بفتح و ظفر لشکر نامدار
مخالف شده طعمهٔ تیغ قهر * ممالک مسخر چه قلعه چه شهر

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران موفق سعادت مند بدار السلطنة سمرقند فردوس مانند

چون تمام سیستان و زاولستان با توابع و لواحق بتحت تسخیر و تصرف بندگان حضرت در آمد و دران نواحی از مخالفان کسی نماند و هیچ متنفس خلاف رضای بندگان حضرت نفسی نراند * بیت *

* میان سینه و لب سالها بود دربند *
* هر آن نفس که نباشد رضای شاه بلند *

در زمانی که خسرو کواکب مواکب آفتاب روی توجه بخانهٔ شرف و تمکین آورد و سلطان گل با کوکبهٔ ریاحین عازم تختگاه چمن و دار السلطنة بساتین گشت حضرت صاحب قران را داعیه معاودت بدار الملک سمرقند از همایون خاطر ار جمند سر برزد و ایالت قندهار و ضبط و نسق آن دیار بسیفل برلاس قندهاری تفویض فرمود و ایل تومن را بسیفل نکودری ارزانی داشت و چون دران زمستان امیر جاکو بجوار رحمت حق پیوست جای اورا به پسرش امیر جهانشاه مفوض فرمود و امراء لشکریان را اجازت انصراف داده از اغرق جدا شد و پای عزیمت برکاب استعجال در آورد و بدست تایید عنان سعادت

و اقبال بصوب تخت گاه خجسته مآل معطوف داشت و در کنف حفظ ذو الجلال از انهار و جبال عبور نموده چنان مسافتي بعيد را بچهارده شبانه روز که مدت سیر ماه است از سرحد هلال تا بمقصد کمال طي کرده در مستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود و تمام خواتین و نویینان و طبقات اکابر و اماجد از امراء و اشراف و اعیـــان بعد از اقامت مراسم زمین بوس زبان بهجت و استبشار به تهنیت فتوحات نامدار که روی نموده بود برگشادند و رسم نثار و پیشکش باقامت رسانیدند و بشکرانه سلامت ذات بزرگوار خسرو گردون اقتدار سجدات شکر بادا رسانیده صدقها دادند درین ولا از وفق سلطنت برقی درخشید و از آسمان پادشاهي شهابي ثاقب لامع شد و حضرت صاحب قران را پسری در وجود آمد و بسلطان ابراهیم موسوم گشت خواتین و امراء نثارها کردند * بیت *

هوا جمله ابر گهـــر بار شد * بسیط زمین فرش دینار شد

و طویهای بزرگ کرده شادیها نمودند و مدتی در بزم عشرت و شادمانی ساغر بهجت و کامراني پیمودند و آن فرزند هم درس طفولیت ودیعت روح راکه از موهبت ثم انشاناه خلقا آخر بار سپرده بودند بطهارت کل مولد یولد علی الفطرة بی آلایشي که طاري شود باز سپرد حضرت صاحب قران بعد از سه ماه که در مقر سلطنت بعظمت و ابهت بگذرانید همت

عالي نهمتش تشحيذ حدود عزيمت مازندران اقتضا نمود *

گفتار در نهضت همايون حضرت صاحب قران بجانب مازندران

در سنه (ست و ثمانين و سبعماية) موافق سچقان ئيل در ضمان حفظ و تاييد حفيظ ديّان روي توجه با يران آورده بصوب مازندران روان شد * * نظم *

* جهان جو چوهر[1] جاكه شد كام يافت *
* ز توران دگر سوی ايران شتافت *
* سرِ رايتش بر گذشت از فلك *
* ظفر جيش فرخنده اش را يزك *
* سپه راند تا سوی ترمذ رسيد *
* هنر پيشه برآب جسری كشيد *
* بران پل چو لشكر ز جيحون گذشت *
* همه ملك ايران پر از بيم گشت *

و چون قبة الاسلام بلخ مخيم نزول مبارك شد چند روز توقف فرمود چه برحسب فرمان قضا جريان لشكرِ اطراف و جوانب متوجه معسكر همايون بود * * نظم *

پياپي ز هر جانبي لشكرے * سپاهي گرانمايه با سرورے
بدرگاه عالم پناه آمدند * همه دل پر از مهر شاه آمدند *

---

(۱) در بعض نسخه بجای (چوهر) (بهر) مكتوب است *

سپرداروجوشن دران صدهزار * شماره بلشکرکه آمد سوار
یکی لشکر آمد زهر سو ببلغ * کزآوازه شد عیش بدخواه تلخ
و پیش ازین چنانچه در محلش یاد کرده شد دختر والي فارس جلال الدین شاه شجاع را جهت امیرزاده پیر محمد جهانگیر خواستاري رفته بود و در اوایل سنه (خمس و ثمانین و سبعماية) اوزن اولجایتو و حاجي خواجه را برسالت بفارس ارسال فرموده که اورا بیاورد دربن وقت ایشان برسیدند خدرعصمت مآب جلالت انتساب نبیره شاه شجاع راباتجملي تمام بمرکز اعلام دولت بر دوام رسانیدند صاحب قران گردون غلام را وصول شاهزاده دران هنگام ازطریق تفاول و شکون ملایم خاطرهمایون افتاد مهد اعلی خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مقدم او را باعزاز و اکرام تلقي نموده نثارها کرده و طوبها مرتب داشته شادیها نمودند * * نظم *
سرا پرده و خیمه آراستند * مي و رود و رامشگران خواستند
مي ارغواني بزرین قدح * کشوده نقاب از جمالِ فرح
سرودِ مغني زآهنگ ساز * صلا داده ناهید را نوش و ناز
جهان پرصدای نوای سرور * بگردون رسیده بخارِ بخور
نمانده زاندوه و غم درجهان * نشاني مگردر دلِ دشمنان
و چون حاجي خواجه دران سفرپای از حد خود فراترنهاده بود و زندگاني نه بقاعده کرده منهیان صورت بی راهیِ او بعز

عرض رسانیدند و بعد از پرسش و ثبوت گناه شحنه قهر بقتل او فرمان داد * نظم *

قدم بر تر از پایهٔ خود نهاد * ازان رو سرِ خویش بر باد داد
بدرگاه سلطان هرآن کز ادب * به پیچد رسد روز عمرش بشب

* شعر *

* وما السلطان الا البحر عظما *
* وقرب البحر محذور العواقب *

و چون سپاه از اطراف جمع آمدند حضرت صاحب قران عرض دیده لشکر را ترتیب داد و روی سعادت و اقبال براه نهاد *

* نظم *

درِ گنج بگشاد و روزی بداد * سپه بر نشاند و بنه بر نهاد
سپاهی که دریا و صحرا و کوه * شد از نعل اسپانِ ایشان ستوه
خروشِ سواران واسپان زدشت * ز بهرام و کیوان همی در گذشت

و چون بآب مرغاب رسیدند خدرمعلی خانزاده که حرم امیر زاده میرانشاه بود برسم استقبال از هرات بیامد و امیرزاده خلیل سلطان دو ماهه بود مهد اعلی سرای ملک خانم خانزاده را طویهای سنگین داد و امیرزاده خلیل سلطان را جهت پرورش بستد و صاحب قران کامگار مهد جلالت مآب تومان آغا را داردوی همایون باز داشت و سرای ملک خانم و دیگر خواتین را بسمرقند باز گردانید . و ازان موضع نهضت

فرموده براه برکه تاش درآمد و بسرخس نزول فرمود و چون
از سرخس روان شده از باورد بگذشت و به نسا رسید معلوم شد
که کوتوال امیرولي قلعه درون را محکم کرده با جماعتی آنجا
متحصن شده اند شیخ علي بهادر و سونجک بهادر و مبشر و دیگر
امراء که منغلای لشکر بودند بموضع کاوکرش بقراول امیر ولي
رسیدند و صف کشیده ومیمنه و میسره آراسته جنگ درپیوستند
مبشر پای جلادت پیش نهاده حمله کرد و دشمنان درمقابل
تیري انداختند که برد و دندان اوآمد و بشکست و از طرف
حلقش بیرون رفت آن دلاور باوجود زخمي چنان باز حمله
کرد و بیک ضرب سر دشمن را بخاك معرکه انداخت و دشمنان
هزیمت یافتند صاحب قران کامگار بازاء آن کار مردانه که ازو
صدور یافت همان موضع کاوکرش را بهوت بري سیورغال او
گردانید و چون ازانجا روان شده بقلعهٔ درون رسیدند آنرا
درمیان گرفتند و از اطراف جنگ در انداخته في الحال
مسخر گردانیدند وکوتوال و لشکریان امیر ولي که آنجا بودند
مجموع را بتیغ فنا بگذرانیدند * * بیت *

* قلعه و قلعه نشین از مدد داور پاک *
* آن مسخر شده بی زحمت واین گشته هلاك *

حضرت صاحب قران ازانجا روان شده از دهستان جیلاون
عبور فرمود و از آب جرجان گذشته بشاسمان فرود آمد * * نظم *

سراپردهٔ شاه صاحب قران * کشیدند در دشت مازندران
زبس خیمه و خرگه و سایبان * زخورشید روی زمین بی نشان
هوا نیل گون گشت و دشت آبنوس * بجوشید دریا ز آواز کوس
و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که از امراء هزاره و صده
مچلکا ستدند که از قوشوناتِ خود جدا نشوند و بی اجازت
بجائي نروند و اگرنه مستوجب قتل باشند و همچنین فرمان شد
تا بر جویها و آبها پل بستند و هر روز مقدار فیم فرسخ کوچ مي
کردند و درختان بیشها را بریده راه مي ساختند * * نظم *
گذرگاه لشکر چو بر بیشه بود * دلِ نامداران پر اندیشه بود
سپه را بفرمود صاحب قران * که بندند دررهٔ کشائي میان
چو شیران بآن بیشه پرداختند * درختان بکندند و ره ساختند
و چون قراول طرفین بهم رسیدند باد حمله دلاوران آتش پیکار
برافروخت و آب تیغ آتش بار آب حیات را بر خاکِ هلاک
ریخته خرمن زندگاني را بآتشِ قهر مي سوخت * * بیت *
ز چهره بشد شرم و آیین مهر * همه گرز بارید گفتی سپهر
همه تیغ و ساعد زخون گشته لعل * خروشان شده خاک در زیر نعل
و دران جنگ از دستِ جلادت حاجي محمود شاه یسوری
آثار مردانگي بوضوح پیوست و دستش بزخم شمشیر مجروح
گشت و آقتمور بهادر و پسرش شیخ تمور جنگهای مردانه کردند
و بهر طرف که روی آوردند صف مخالف برهم زده پای ثبات

شان از جای ببردند * * نظم *

قوي بود پشت و دلش هم قوي * بپیروزئی دولت خسروی
کسی را نبد پای با او بجنگ * اگر شیر پیش آمدی ور پلنگ

تا مدت بیست روز بدین وضع هر روز جنگي عظیم واقع میشد در روز بیستم عساکر منصور از پل درویش بگك شتند و امیر ولي جلادت نموده پیش آمد و حسب المقدور کوششهای مردانه نمود و تا نم قوت در جگر توانائی داشت پای ثبات در جنگ بیفشرد و چون مقابله با جنود سعود آسماني و وفود عون و عنایت رباني از حیز قدرت و مکنت انساني بیرون است امیر ولي آخرالامر مغلوب گشت و پشت هزیمت نموده روی عجز بصوب گریز نهاد لشکر ظفر قرین از عقب او لجام ریز در تاختند و بسیاری از بهادران لشکر او را دستگیر کرده برج تن از کبوتر روح بپرداختند * * نظم *

برآمد ز شور سپه رستخیز * نبد دشمنان را مجال گریز
همه راه اگر دشت اگر پشته بود * پر از خسته و جسته و کشته بود

ذکر شبخون آوردن امیر ولی

چون سپاه نصرت پناه ازان رزم فراغ یافته فرود آمدند اشارت علیه صادر شد تا تومانات و قوشونات در ضبط و احکام جایهای خود شرایط حزم و احتیاط مرعي داشته در پیش خود خندقی فرو برند و از چپرها فصیل ساخته در پیش فصیل

سیخها استوار گردانند و چون روز بآخر رسید رای عقده کشای
حضرت صاحب قران که در لوح حال صورت وقایع مستقبل
مشاهده نمودي از لشکر فتح آیین سی قوشون اختیار فرمود
و کمین گاه تعیین نموده در انجا باز داشت و چون شب در آمد
جهان از استیلای سودا ٭ بیت ٭

٭ چو هندو بقار اندر اندوده روی ٭
٭ سیه کرد جامه فروهشت موی ٭

امیر ولي با سپاه بسیار از مازندران دیو سار بعزم شبیخون از
حصار بیرون آمد و بر دست راست لشکر که محل نزول امیرزاده
میرانشاه بوده سورن انداخته با سپاه حمله کرده و بخندق رسیده
چپرها و سیخها که تعبیه رفته بود بضرب شمشیر و نیزه بینداختند
اما بسیاری از لشکرش بربالای هم در خندق افتادند امیر
زاده میرانشاه بنفس خود حمله آورد و فرمود تا لشکر منصور
تیرباران کردند و دریں حال سي قوشون که در کمین مستعد
حرب ایستاده بودند بیرون تاختند و با تیغ کین روی بایشان
نهادند و امیر ولي پیشتر گفته بود تا دران راهها چاه بسیار
کنده بودند و سیخها تعبیه کرده و آب دران انداخته و ازین
نوع حیلها پرداخته چون دران تیره شب لشکرش از زخم
شمشیر سپاه ظفر پناه رو بگریز آورده باز گشتند بسیاری دران
چاهها افتاده هلاک شدند و فحوای من حفر بیرا لاخیه

وقع فیه صورت حال گشت و مصدوقه ولا یحیق المکر السیئ الا باهله بظهور پیوست * بیت *

مکن بد که از بد نیابی امان * مکن چاه تا خود نیفتی دران

حضرت صاحب قران امیرایکوتمور را طلب داشت و چون حاضر نبود تفحص حال او فرموده گفتند بنکاولی(۱) ایشان در عقب روان شده است * نظم *

سپاهِ سحر چون علم برکشید * همان حرف شب را قلم درکشید
بگسترد طاؤس خورشید پر * فرو برد زاغِ گریزنده سر

لشکرِ کامیاب مظفر بشهر استرآباد رسیدند * نظم *

سپاهِ جهانگیر صاحب قران * رسیدند غران بمازندران
برافراخته نیزه و گرز و تیغ * زده بر سرِ دشمنان بی دریغ
زن و مرد تا کودکِ شیرخوار * ندیدند از تیغ شان زینهار

و این محاربه در شوال سنه (ست و ثمانین و سبعمایة) دست داد و امیرولی را وهم و هراس غالب شده درهمان شب با اندک نفری از سپاه زنان و فرزندانِ خود را برداشت و از راه لنکر بطرف دامغان روان شدند و خواتین و اولاد را در قلعه کرد کوه بگذاشت و خود بجانب ری توجه نمود صاحب قران کامگار لشکری جرار با خدایداد حسینی و شیخ علی بهادر

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجایش (بنگامشی) مکتوب است *

و عمر عباس و قماري ایناق و دیگر بهادران در عقب او بفرستاد و ایشان بتعجیل تمام راندە درري باو رسیدند و او از بیم جان خود را بولایت رستم دار انداخت که در جنگلهاش از تشابك اشجار نسیم راگذار بدشواري تواند بود و در قله کوههاش از بلندي زمزمه مسبحان افلاك توان شنید و ولي بواسطه حصانت آن مواضع از آسیب قهر لشکر منصور خلاص یافت و او پسر شیخ علي بیسود بود از امراء طغي تمور خان و در ان وقت که سربدالان دست غدر بقتل آن پادشاه دراز کردند ولي در مجلس ایستاده بود بگریخت و بنسا رفت و پدرش هما نجا کشته شد ولي در انجا قوت گرفته با سترآباد آمد و آن ولایت را در تحت تصرف درآورده و مستولي گشت و لقمان پادشاه پسر طغي تمور خان از خوف او مدتي هراسان وگریزان مي‌گشت و در آخر بملازمت موکب همایون حضرت صاحب قران استسعاد یافت مرحمت پادشاهانه درین هنگام که شهر استرآباد در قبضهٔ تصرف و تسخیر بندگان حضرت آمده آنجا را بوی ارزاني داشت * بیت *

بدرگاه او هرکه کرد التجا * همه کار او شد بخوبي روا

گفتار در توجه رایت منصور خسرو آفاق بتایید مهیمن خلاق بجانب عراق

بعد ازان حضرت صاحب قران امیر آقبوغا و امیر ارج قرا

را با اغرق و لشکر تعیین فرمود که در استرآباد قشلاق کنند
و از هرده مرد سه مرد برگزید و بملازمت رکاب همایون نام زد
کرد و بسعادت و اقبال سوار شده متوجه مملکت ري شد و چون
موکب نصرت مآب بجلکه ري درآمد سلطان احمد شیخ اویس
جلایر در سلطانیه بود همان که از توجه حضرت صاحب قران
خبر یافت پای ثباتش از جای رفت و قلعه را محکم گردانیده
جمعي از معتمدان را با پسرخود آقبوغا آنجا بگذاشت و خود
فرار اختیار کرده بجانب تبریز روانه شد و زبان زمانه را این
قول دلپذیر راست ترانه گشت * * نظم *
کای خسرو دین پرور اسلام پناه * شایسته افسرے و زیبندهٔ گاه
یکساله ره از تو دور بگریزد خصم * از جنبش لشکرت چوگردد آگاه
و عمرعباس با شصت سوار عنان جلادت بصوب سلطانیه تافتند
و با آنکه در راه برفي عظیم و سرمای بیش از اندازه بود بآنجا
شتافتند مخالفان را چون از توجه لشکرفیروزی اثر خبر شد دانستند
که با صدمهٔ سیل مقاومت کردن و با شیر ژیان پنجه انداختن
نه مقتضای فرزانگي است راه گریز را بصوب صواب نزدیکتر
شناختند و آقبوغا را برداشته بطرف تبریز تاختند هنوز ایشان
از قلعه تمام بیرون نیامده بودند که عمرعباس با شصت مرد
برسید دلاورانه شمشیر برکشید و از کمال شجاعت و مردانگي
بقلعه درآمد و بضبط و محافظت آن قیام نمود یرماقچي نامي

بري فرستاد تا خبر آن فتح ارجمند را در پایه سریر اعلی
[illegible]ضه دارد حضرت صاحب قران تمام زمستان درري با قبال
و ک[illegible]ني بگذرانید ٭

گفتار در نهضت حضرت صاحب قران بصوب سلطانیه

در اول بهار طراوت شعار که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعه
عالي محل حمل نهضت فرمود و بهادر تیزتاز صبا ازهواداري
خسرو ربیع جهانگشا قلعهٔ غنچه را بی آنکه سنان بخون لاله
رنگین گرداند بچستي و چالاکي بکشود ٭ ٭ نظم ٭

صبا بقلعه گشائي غنچه بست کمر ٭ بفر دولت شاه ربیع عدل سیر
نکرد خار سنانرا بخون لاله خضاب ٭ حصار غنچه شده فتح باذخیره زر
حضرت صاحب قراني محفوف بتایید آسماني بجانب
سلطانیه نهضت فرمود و دران حال سارق عادل که از عظماء
امراء شیخ اویس بود و پیش ازین شاه شجاع او را از سلطانیه
با خود برده بود و بعد از وفات او که در روز یکشنبه بیست
ویکم شعبان سنه (ست و ثمانین و سبعمایة) چنانچه شمارهٔ
حیف از شاه شجاع - ازان خبر میدهد و قوع یافت ملازم
پسرش سلطان زین العابدین بود عنایت حضرت صاحب
قران بآمدن او اشارت علیه ارزاني داشت و او برحسب

٭ مصراع ٭

* ازشاه یک اشارت ازما بسر دویدن *

مشیاً علی الراس ازشیراز باحراز سعادت بساط بوس شتافت
وبعد از وصول بمراحم پادشاهانه بلند پایه وسرافراز گشته
بصنوف سیورغالات و انعامات اختصاص یافت وآنحضرت
ایالت مملکت سلطانیه وآن ولایات را باو رجوع فرمود
و محمد پسر سلطان شاه را با لشکری آنجا باز گذاشت مامور
بآنکه آن سرزمین را ضبط نموده اطراف ونواحی آن را
بحوزهٔ تصرف درآورد بعد ازان حضرت صاحب قران در
شهور سنه (سبع وثمانین وسبعمایة) موافق لوی ئیل از سلطانیه
مظفر و موید و کامکار بسعادت مراجعت فرمود و بکوهستان
رستم دار درآمد ملوک آن ولایت را نه قوت مقاومت بود
با سپاه نصرت آیت ونه توفیق ملازمت آستان کیوان رفعت
بضرورت امان جان از گریز جستند و پیش از وصول عساکر
منصور بجستند * * بیت *

بدی رزم صاحب قران رستخیز * امان خانهٔ جان خصمش گریز

و چون ولایت بی دغدغه منازعی و معارضی میدان یکران
استیلای و تصرف بندگان حضرت صاحب قران شد ایشان
دست تسلطت و نهب و غارت یازیده * * بیت *

هرچه آن را توان ستود ببود * دست تاراج ازان زمین بربود

و غنایم بسیار بیرون از حد شمار بر فتوحات عساکر گردون مآثر

فزود * * بیت *

مدام این سپاهِ خجسته مآل * غنیمت کشد یا سرید سگال

و امیر ولی از موضع جالوس روی حیرت بدار الامان فرار آورده صاحب قران بعزم تسخیر ولایت آمل و ساری عطفۀ عنان بآن جانب فرمود و از طرف کوهستانِ آن ولایت متوجه شد درین اثنا سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام و ولات آن دیار بودند از درِ انقیاد و اذعان درآمده نایبان خود را با نثار و پیشکش و خراج بپایه سریر خلافت مصیر فرستادند و نقدِ متابعت بسکه مبایعت تمام عیار ساخته سکه و خطبه آن ممالک بفر القاب همایون حضرت صاحب قران سکه بر زر زدند و بلند آوازه گردانیدند حضرت صاحب قران ایشان را بمتابعت لقمان پادشاه که آن حضرت حکومت ولایت استرآباد باو داده بود امر فرمود تا طریق موافقت و متابعت مسلوک داشته از صواب دید تجاوز نه نمایند *

گفتار در مراجعت حضرت فرمان ده ربع مسکون بتختگاه همایون

چون تمام ممالک مازندران و ری و رستم دار تا سلطانیه در حوزۀ تسخیر و تصرف بندگانِ حضرت قرار یافت رایت نصرت آیت از آنجا بصوب مستقر سریر سلطنت روان شد عکس ماهچه سعادت پیکرش جذبات خافقین را با نوار فتح و ظفر منور

گردانیده و نسیم عنبر شمیم از طرهٔ پرچم مشکبارش نکهت نصرت و فیروزی باطراف و اکناف عالم رسانیده و چون موکب همایون از جیحون عبور کرده بدار السلطنة سمرقند رسید صبح سعادت و اقبال از افق امانی و آمال اهالی آن دیار بدمید حضرت صاحب قران آن تابستان آنجا بسعادت و کامرانی بگذرانید و زمستان در زنجیرسرای بعشرت و شادمانی قشلاق فرمود و دران زمستان توقتمش خان لشکری گران قریب نه تومان اکثر کفار و همه بی رحم و ستمکار با دوازده اوغلن جوجي نژاد سرایشان بیگ فولاد و از امراء عیسی بیگ و بغلي بی قزانچي و دیگر نوئینان از راه دربند به تبریز فرستاده و چون ایشان از شروان گذشته بآذربایجان در آمدند و حوالي تبریز را فرو گرفتند در شهر حاکمي صاحب وجود که در امثال این وقایع کاري ازو بیاید نبود رعا و اهالي آنجا جهت محافظت اهل و عیال خود باتفاق امیر ولي که شکسته و گریخته آنجا رفته بود و محمود خلخالي جوانب و حوالي شهر را مستحکم گردانیده بدفع صایل که شرعاً واجب است مشغول گشتند و قریب یک هفته بمدافعه و مقابله قیام نمودند عاقبت آن لشکر غدار بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند و ولي و محمود خلخالي گریخته بخلخال رفتند و لشکریان دست استیلاء بنهب و غارت بر آوردند و از جور و بیداد و فجور

و فساد بهرچه در تصور آید اقدام نمودند و از ذخایر و اموال
و نفایسِ اجناس آنچه در چنان شهری بسالها جمع آمده بود
بمدت ده روز برباد تفرقه و تلف رفت *

* بیت *

* چنین است رسمِ سپنجی سرای *
* تو هرچند خواهیش مي آزمای *

هم دران زمستان غارتها جمع کرده و بردها گرفته ازهمان راه
که درآمده بودند بازگشتند و چون خبر این واقعه بمسامع
علیه حضرت صاحب قران رسید غدر و بیدادي که برمسلمان
رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و سایه التفات بضبط
ممالک ایران انداختن بر ذمتِ همتِ خود واجب دانست
چه دران وقت صاحب شوکتی که فرمانش برتمام بلاد ایران
جاری باشد نبود و بواسطه اختلاف کلمه حکام دشمنان را از
اطراف دندان طمع تیز مي شد و امثال این بلا یا بر رعایای
بیچاره میرسید * * نظم *

شاه را چون عدو بود هرسوی * ملک پرفتنه و عنا باشد
چون شبانان بهم در آویزند * رمه از گرگ دربلا باشد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم یورش سه ساله بجانب ایران

در سنه (ثمان و ثمانین و سبعمایة) موافق بارس ئیل حضرت

صاحب قران عزیمت جانب ایران تصمیم فرموده یرلیغ عالم
مطاع نفاذ یافت که تواجیان بجمع سپاه ظفرپناه قیام نمایند
بر حسب فرمان لشکر از اطراف وجوانب روی توجه بدرگاه
گردون اشتباه آوردند آن حضرت بعد از جمع و ترتیب عساکر
منصور امیر سلیمان شاه بن داؤد و امیر عباس و دیگرامراء
را جهت ضبط ما وراء النهر در سمرقند باز داشت * * بیت *

* وزان پس جهاندار چرخ اقتدار *
* بفرخنده تر طالعی شد سوار *
* بتایید حق شاه صاحب قران *
* زتوران شده سوی ایران روان *
* دلیرانِ توران زمین کینه خواه *
* نهادند روی شجاعت براه *
* گروهی بدریای کوشش نهنگ *
* بمردی زرستم فزون گاه جنگ *
* زمین خُرد شد زیر سمِّ ستور *
* گرفته جهان یکسر آشوب و شور *
* شده پر ز لشکر همه کوه و دشت *
* رَوارو ز چرخِ نهم درگذشت *

و چون از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل قطع کرده
[illegible]دت و فیروزی بفیروزه کوه رسید سید کمال الدین والی ساری
استقبال

پسر خود سید غیاث الدین را با لشکر بدرگاه عالم پناه فرستاد
تا در سلک دیگر ملازمان موکب همایون منخرط باشد و چون
راي مشکل کشاي آنحضرت که جام جهان نماي دولت بود
از احوال و اوضاع وُلات وحکام اطراف استفسار و استکشاف
مي فرمود و حکایت ملک عزالدین که حاکم لُرکوچک بود
و بدکرداري و راه زني که آن طایفه بي باک مي کردند
بمسامع علیه رسانیدند و پیشتر ازین کاروانیرا که متوجه حجاز
بود و بولایت ایشان رسیده زده بودند و غارتیده و خبر آن
حرکت ناپسندیده بحضرت صاحب قران رسیده و در خاطر
خطیر خطور یافته که هنگام مجال انتقام حجاج که یاتین من کل
فج عمیق ازان قاطعان طریق بکشد درین ولا که بتجدید صورت
افعال قبیحه ایشان عرضه داشتند همت عالي نهمت اقتضاء
آن کرد که بصاعقهٔ سیاست خرمن مکنت و اقتدار آن اشرار
سوخته خار فساد و بیداد ایشان از راه مسلمانان برخیزد لاجرم
فرمان قضا جریان نفاذ یافت و تواجیان از هرده نفر لشکری
دو مرد کار اختیار کرده مرتب داشتند صاحب قران کامگار
اغرق گذاشته بسعادت سوار شد و با آن سپاه مرتب مکمل
متوجه صوب لُرستان گشته بتعجیل هرچه تمام تر براند و بعد از
وصول بفرمود تا وروجرد و حوالي آنرا غارت کردند و
خرم آباد را که حصني حصین و پناه گاه متمردان و قطاع الطریق

آن سرزمین بود مسخر کرده بکلي ویران ساختند و اکثر آن دزدان را بدست آورده از سر کوهها فرو انداختند و دران ایام آقتمور بهادر و عمر عباس و محمد پسر سلطان شاه بواسطهٔ عفونت هوا بلکـــه بحکم سابقهٔ قضا بیمار شدند و از دار غرور بسرای سرور رحلت نمودند و خواجه علي موید سربدال را در بعضی ازین معرکها زخمي رسید و بعد از مدتی بآن زخم سپرے شد *

* بیت *

چنین است آیین گردنده دهر * نه لطفش بود پایدار و نه قهر
نه پرورد کس را که آخر نکشت * که در مهر نرم است و در کین درشت

حضرت صاحب قران بعد از تسخیر ولایت لُرکوچک و قطع شر و فساد قطاع الطریق ازانجا نهضت فرمود و در جالکه نهاوند با غرق همایون که از عقب مي آمد ملحق شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب آذربایجان

دران اثنا بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد جلایر لشکری جمع کرده از بغداد به تبریز آمده حضرت صاحب قران اغرق را با بعضی سپاه بشیخ علي بهادر گذاشته در همان روز بسعادت سوار شد و با لشکری جرار ایلغار فرموده متوجه تبریز گشت و چون سلطان احمد از توجه آن حضرت واقف شد مجال توقف نیافت و چون پشهٔ ضعیف نهاد که پیش از وصول تند باد گریزد از تبریز

گریخته بجانب بغداد شتافت * * نظم *

بهر جاکه صاحب قران رو نهاد * مثل زد خرد پشه و تند باد
که پیش از وصولِ شهِ کامیاب * گریزان شدی دشمن از اضطراب

حضرت صاحب قران امیر حاجي سیف الدین را با دیگر امراء ولشکریان بتکامشي درپی او بفرستاد و چون ایشان بسلطان احمد رسیدند از غایتِ دهشت و اضطرارِ تمام کوتل و بار و بنه گذاشته از میان بیرون رفت سپاه ظفر پناه چون از ضبط مجموع اسباب و ارختهٔ او بپرداختند بتعجیل هرچه تمام تر از عقبِ او روانه شده سورن انداختند و الیاس خواجه پسر شیخ علي بهادر با اندک نفری از سپاه از نخجوان گذشته در موضع نملک زار بسلطان احمد رسید و با او غلبهٔ بسیار بود جنگی عظیم واقع شد و از طرفین جماعتی مجروح شدند و از انجمله الیاس خواجه را زخمي رسید که از کوشش باز ماند و بدان سبب سلطان احمد خلاص یافته جان از ان ورطه بیرون برد و جراحت الیاس خواجه که از امراض تفرق اتصال است بسوء المزاج اصل بدن مفضي شد و بیماري صعب بر مزاج او استیلاء یافت اما از میامن دولت ابد پیوند بصحت مبدل گشت *

* نظم *

* مرض قوي و خطرناک بود لیکن یافت *
* بیمن دولتِ صاحب قران ز نو جاني *

* چو رُست از همه دردی بماند درپایش *
* بدفع آفتِ عین الکمال نقصانی *

و دران واقعه در نخجوان قتل و کوشش بسیار واقع شد از جمله شعله آتش انتقام قماري ایناق در گنبد ضیاء الملک قریب پانصد کس بکاه دود عرضه تلف گشتند حضرت صاحب قران ممالک آذربایجان را بتحتِ تسخیر و تصرف درآورد و بحوالی شنب غازان نزول فرمود اکابر و اشراف آنجا مثل سید رضي و خواجه حاجي محمد بند گیرخطاط و قاضي غیاث الدین و قاضي عبداللطیف و غیرهم کمربندگي بسته مراسم عبودیت بتقدیم رسانیدند و برحسبِ فرمان مالِ امان براهالي تبریز حواله رفت و محصلان بتحصیل آن قیام نموده بتمام وکمال مستخلص گردانیدند و رایت نصرت شعار آن تابستان درتبریز و نواحي آن توقف نمود و فرمان لازم الاتباع بقتل سارق عادل نفاذ یافت واو را در زیر دیواري کرده بنه و ارخته اش را غارت کردند و از اصناف هنرمندان و پیشه کاران هرکه در قسمي از اقسام مشهور و معروف بود همه را خانه کوچ بسمرقند فرستادند و دران اثنا امیرولي را که ازبیم جان گریخته سراسیمه مي گردید در ولایت خلخال محمود خلخالي اورا گرفته بقماري اینان سپرد و قماري اینان او را بیاساق رسانیده سرش را بدرگاه عالم پناه آوردند

و چون فصل خریف در آمد ضبط تبریز بمحمد سلطان شاه مفوض گشت و رایت نصرت نشان بصوب نخجوان روان شد و از مرند و دره دز عبور نموده و از آب ارس بپول ضیاء الملك گذشته فرود آمد و آن قنطره ایست در زیر طاق ابکون گردون طاق افتاده وکس نظیر آن در جهان نشان نداده چه در ولایت نخجوان بقرب قریه جولاهه که درانجا آب ارس از دامن کوهی میگذرد پلی از سنگ تراشیده در غایت استواری و استحکام و نهایت همواری و حسن نظام بنوعی ساخته و پرداخته اند که مهندس عقل دراک از مشاهدهٔ آن حیران میماند و از جمله طاقهای آن دو طاق چنان عالی و وسیع افتاده که عرض یکی بتخمین شصت گز باشد و زیاده وازان یکی که پاره تنگ تراست دروقت بی آبی بتحقیق احتیاط رفته پنجاه و پنج گز شرعی است چه در غیرزمان طغیان سیل تمام ارس از طاق بزرگتر میگذرد که متصل است بکوه و فراز آنرا چنان بکوه پیوسته اند که زیرآن خالی مانده وآن را کاروان سرای ساخته اند و از هرطرف پل دروازه از سنگ بر آورده اند وبغایت خوبی برافراخته و چون رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده بحصار کرنی رسید عساکر گردون مآثر جنگ دراندا خته آن حصار را بکشودند و شیخ حسن راکه پیشوای ایشان بود گردن بسته بحضرت آوردند و ازانجا نهضت نموده بحصار سرمالو که بکنار آب ارس واقع

است رسیدند و اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ در
انداختند و به نیروی دولت قاهره حصار را بغلبه و قهر مسخر
کرده خراب و ویران ساختند تومان ترکمان را که بزرگ آن
قوم بود گرفته و بسته بدرگاه عالم پناه آوردند و ازانجا کوچ کرده
بقارص رسیدند و آن حصاری بغایت محکم و استوار بود تمام از
سنگ وشخصی پیروز بخت نام که حکومت آنجا تعلق باو داشت
بحصانت حصن و محکمی جای مغرور گشته قلعه را مستحکم
گردانیده بود و مدافعه و مقابله را آماده شده حضرت
صاحب قران فرمان داد تا لشکر فتح قرین اسباب و آلات حرب
مهیا داشته برتمام حصار محیط گشتند و از همه جانبی کورگه
زده سورن انداختند ازان طرف نیز دست جلادت بر آورده
و پای مقاومت فشرده در دفع و منع ایشان هربازیها نمودند
و جنگی در پیوست که تا بهرام خون آشام بکوتوالی قلعه زبرجد
فام حصار فلك موسوم است واقعه بدان هولناکي کسی یاد
نداشت آخرالامر نسیم فیروزی از مهب دولت غراء وزیدن
گرفت و والي آنجا از نهیب صولت بهادران گردون سطوت
مضطرب و مضطر گشته از در عجز و مسکنت درآمد و باقدام
عبودیت و بندگي طریق اطاعت و انقیاد سپردن گرفت
مجموعهٔ قهر عساکر منصور آن حصار را غارتیده با زمین هموار
او را بیاساق

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بغزو گرجستان

خطاب مستطاب ملك ذوالجلال با افضل واکمل اهل فضل وکمال صلی الله علیه وعلی آله خیر آل حیث قال جل جلاله عزمن قایل یاایها النبي حرض المومنین علی القتال دلیلي است قاطع بر فضیلت محاربه ومقاتله با اعداء دین وفرقه ضلال ونص وفضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم برهاني ساطع بر مزیت جهاد وعلو رتبت غازیانِ مجاهد بنفس ومال لاجرم حضرت صاحب قران را از بدوِ حال باز پیوسته قصد ونیت ضمیر منیر غزا بود ودرین ولا آن نیت از قوت بفعل آورده روی همت عالي نهمت بصوب تفلیس آورد واز قلعهٔ قارص نهضت فرموده ببالای موضع آق بغرا بر آمد در موسمي که غلبهٔ سرما بغایت رسیده بود وشدتِ برودتِ هوا بنهایت انجامیده *

* نظم *

* چرخ پوشیده رخِ خویش بسنجاب سحاب *
* درپسِ پرده شده مهرِ جهانتاب مقیم *
* اثر آتشِ سوزنده چنان شد باطل *
* کاندرو گشت عیان معجزهٔ ابراهیم *
* گر برافشانده شدي سوی هوا باده وآب *

* آمدي باز یکی لعل و یکی دُرِّ یتیم *

پیوسته ابر از هوا چون دستِ کریمان سیم می پاشید و کوه از
آسیب سرما چون دلِ مخالفانِ بی دین از بیم می لرزید
در چنان حال موکبِ همایون از راه کیتو بشهر تفلیس رسید
گرجیان کافرکیش باستواري حصار خویش مغرور گشته
قلعه را استحکام تمام داده بودند و جنگ را اماده شده
حضرت صاحب قران اشارت بشارت قرین قاتلوهم یعذبهم الله
بایدیکم و یخزهم بسمع جان وآذان اذعان شنیده بایقاد
نیران محاربه ومقاتله فرمان داد امراء کامکار وبهادران نامدار
برحسب فرموده اسبابِ جنگ حصار مرتب داشته میمنه
و میسره و قلب وجناح برآراستند و برحصار محیط گشته
بغلغله تکبیر و تهلیل کوس شریعت محمدي علیه الصلوة والسلام
فرو کوفتند واز اطراف وجوانب تورها و چپرها پیش برده
جنگ در انداختند * * نظم *

خسروِ دین پرور صاحب قران * چون بغزا بست کمر در میان
دست زد و تیغ ظفر بر کشید * غلغلِ تکبیر بگردون رسید

دلاورانِ لشکرِ اسلام به نیت صادق و سعي تمام کوششهای
مردانه نمودند و بتاییدِ نصرت و ینصرکم علیهم و یشف
صدور قوم مومنین آن حصار بکشودند و بموجب امر
اقتلوهم حیث ثقفتموهم آن کفار خاکسار را بزخمِ تیغ آبدار

آتش بار مآویهم جهنم و بیس القرار فرستادند و والي ایشان ملك بقراط را اسیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند فرمان واجب الاتباع برطبق فشدوا الوثاق صادر شد که او را بند کرده نگاه دارند * بیت *

چون علمِ کفر نگون سار شد * سرورِ کفار گرفتار شد
رایتِ اسلام شد افراخته * شرک ز بنیاد بر انداخته

صاحب قران کامگار بعد ازان فتح نامدار ازانجا روان شد و چون از تفلیس بگذشت خاطر مبارکش نشاط شکار فرموده برحسب اشارت علیه امراء رفیع مقدار و عساکرِ نصرت شعار از برنغار و جرنغار جرگه انداخته تمـــام دشت و کوه آن صحاري و نواحي فرو گرفتند و بعد از چند روز که جرگه بهم رسید چندان حیوان از گوزن و آهو و دیگر انواع بهایم و سباع دران جرگه جمع آمده بود که صورت و اذا الوحوش حشرت قبل از وقوعِ اذا الشمس کورت برای العین مشاهده افتاد وبعد ازانکه حضرت صاحب قران و شاهزادگان و نوینان به ترتیبي و اساسي که معهود است بمیان جرگه در آمده صیدي چند بیند اختند و از نشاطِ شکار بهره اختند سایر سپاه و لشکری بحلقه درآمدند و کس نماند از قوی و ضعیف توانا و ناتوان که تیر امیدش بصید مقصود نرسید و دست آرزوش بگردنِ مراد حلقه نشد و بسیارے ازان جمله بود که بی زحمت

و مشقت بدست مي گرفتند و آنچه فربه بود مي کشتند و آنچه
لاغر بود رها مي کردند و از بس نخچیر که افگنده شد سپاه از
حمل آن عاجز آمده بسیار ازان بگذاشتند چنانچه مدتی
سباع و وحوش و طیور ازان محظوظ و بهره مند بودند *

* بیت *

مدتی وحش و طیر را پس ازان * فلک از کشته میزبانی کرد

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران علی الاطلاق بطرف قرا باغ از برای قشلاق

حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت و اقبال نهضت
فرموده در ضمان حفظ ذو الجلال روان شد و عساکر نصرت
شعار حصن و قلعهٔ بسیار که دران گذار و حوالی آن دیار در
تصرف کفار فجار بود بقوت بازوی کامگار و زخم تیغ آبدار
آتش بار مسخر گردانیده آن مواضع را از خبث وجود آن
ملاعین بد کردار پاک گردانیدند و دست تسلط و اقتدار
بنهب و غارت برآورده غنایم بی حد و شمار فتوح روزگار
آن سپاه فرخنده آثار گشت و چون ولایت شکي مضرب خیام
موکب همایون شد حضرت صاحب قران از برای قلع و قمع
کفار لشکر نصرت شعار را فوج فوج بهر جانبي روان فرمود امیر
جهان شاه با بعضي امراء برحسب فرمان تمام لگزیان را

تاخت کرده بغارتیدند و بسیاری ازیشانرا بتیغ جهاد بگذرانیدند * * نظم *

بسی کافران را به تیغِ غزا * بکشت آن سپاهِ مظفر لوا
غنیمت نه چندانکه شاید شمرد * سپه با بسی برده زانجا ببرد

و امیر محمد درویش برلاس با گروهی انبوه از سپاه گردون شکوه بکوهستان شکي درآمدند و جماعتی را که قدم بجادۀ مطاوعت ننهاده بودند دران کوهها بدست آورده اسیر و منقاد ساختند و هرچه داشتند بباد غارت وتاراج برداند

* نظم *

سپاهِ مظفر دران کوهسار * برآورده ازجانِ دشمن دمار
بتاراج بردند بسیار چیز * چاولجه گرفته بسی برده نیز

و ارغون شاه اختاجي و رمضان خواجه بافوجی از لشکرِ ظفر قرین بولایت تنکغوت شتافته آثار کمال غلبه واستیلاء از قتل واسر و غارت بظهور رسانیدند * * بیت *

کجا بود کان لشکرِ نامدار * بشد غالب ازعونِ پروردگار

و امیر محمد بیگ و امیر موسی با غلبه سوار همه شیرانِ بیشۀ پیکار بولایت آق جب رفتند وآن مواضع را بحوزه تسخیر وضبط درآوردند * * بیت *

بهرجاکه رفتند ازان سرزمین * مظفر شدند آن سپاهِ گزین

و حضرت صاحب قران بنفسِ مبارک با سایر لشکر فیروزی

اثر دامن البرز کوه روان شد و فوذ عنایت ربانی همعنان دولت روز افزون و جنود تاییدات آسمانی ملازم رکاب همایون عساکر منصور رایت غزو و جهاد به نیروی بازوی صدق نیت و حسن اعتقاد برافراخته و نصرت دین مبین و کوری کفره لعین را غلغله تکبیر و تهلیل در جهان انداخته *

* نظم *

* چون کوکبهٔ شاه جهانگیر درآمد *
* از هر طرفی غلغل تکبیر برآمد *
* هرجا که سپاهش بسعادت گذر آورد *
* در روضهٔ دین شاخ کرامت به برآمد *
* روشن شد از انوار هدایت افق دین *
* تاریکی کفران و ضلالت بسرآمد *

و امراء نامدار و بهادران پیل افگن شیرشکار که جهت تسخیر ولایت کفار و دفع فساد و شر اشرار باطراف و جوانب رفته بودند بسیاری از بیدینان را بتیغ بگذرانیدند و قلاع و حصون ایشان مسخر کرده و ویران گردانیده و غنیمت فراوان در تحت ضبط و تصرف در آورده در موضع قبله باردوی اعلی پیوستند * * نظم *

* بسوی اردوی اعلی بفتح باز آمد *
* سپاه خسرو غازی زهر بلاد و دیار *

* گرفته قلعه و کنده حصار و کشته عدو *

* بدست کرده غنایم فزون زحد و شمار *

و قلعهٔ سرخ را نیز مسخر کرده و با زمین هموار ساخته بقراباغ سرخاب آمد و ازانجا کوچ کرده بکنار آب کر نزول فرمود و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست تا ازنی و خاشاک نوالها پیچیده بر آبِ کر پل بستند و چون صاحب قران غازي بالشکرِ منصور از آب عبور نمود عنان عزیمت همایون بجانب بردع معطوف گشت و ایل آن ولایت مسخر و ایل شد * * نظم *

بهرجا که صاحب قران برگذشت * مسخر شد وهرکه بُد ایل گشت

جهان آفرینش که پرورده بود * جهان بحروبرنامزده کرده بود

و در قراباغ بقراط تفلیسي را که پیش ازین بقید و حبس او حکم جهان مطاع صدور یافته بود احضار فرمود و بر وفق اشارت ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبانِ مبارک مقال که ترجمان ملهم دولت و اقبال بود بمواعظِ حکمت امیز بر کشود و اورا بدینِ قویم محمدي و طریق مستقیم شرع مصطفوی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات دعوت فرمود و ازمیامنِ انوار نصیحت و ارشادِ آن حضرت نور هدایت ازروزن توفیق دردرون تاریک آن گمراه تافت و از برکتِ شربت انفاس عیسوي خاصیتش بقراط که در سرسام ضلالت مشرف هلاکتِ شقاوت ابدي بود بصحت

عقیدهٔ صافي فا یزگشته حیات سعادت سرمدي یافت و زباني که مدة العمر از معلم فابواه یهودانه و ینصرانه تلقین ان الله ثالث ثلثة آموخته بود بشهادت فاعلم انه لا اله الا الله گویا شد ومضمون ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین را تصدیق نموده باداء کلمه طیبه توحید رطب اللسان گشت و در سلک سعادت مندان کنتم خیر امة اخرجت للناس انتظام پذیرفت * بیت *

دل از نور توفیق بینا شده * زبانش بتوحید گویا شده

بقراطِ زرهي که حضرت داؤد پیغامبر علي نبینا و علیه الصلوٰة والسلام در زرّاد خانه و علمناه صنعة لبوس بسر انگشت والنا له الحدید پرداخته بود و باتفاق(۱) ان اعمل سابغات و قدر في السرد مکمل و مستحکم ساخته داشت آنرا با دیگر تحف و تبرکات بحضرت صاحب قران آورده پیش کش کرد همت پادشاهانه بحکم والمولفة قلوبهم افاضت فیض عواطف و مکرمت بی دریغ درباره او واجب شناخت حکومت مملکتی که باو تعلق داشت با دیگر ضمایم و مضافات باو ارزاني فرمود و یرلیغ عالم مطاع کرامت نموده اجازت انصراف علاوه دیگرالطاف واعطاف ساخت و باصناف عطایا و مواهب بی پایان اختصاص بخشید چنانچه اکثر

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و در یک نسخه بجایش (بایقان) دیده شد *

اتباع و اشیاع و اهالي آن مملکت میل بملت حنفیه زهرا
کرده بسعادت اسلام استسعاد یافتند و دربن ولا والي
شروانات امیر شیخ ابراهیم که بفخامت قدر و نباهت ذکر
و مکارم اخلاق و قدم خاندان از ملوک زمان ممتاز بود
بارشاد عقل و دلالت دولت کمر عبودیت و خدمتگاري
برمیان اخلاص و هواداري بسته از راه انقیاد و متابعت
بدرگاه اسلام پناه شتافت و بمساعدت سعادت شرف بساط
بوس که مقصد اقصي سلاطین روزگار بود دریافته پیشکشهای
لایق و تقوزهای موافق بعز عرض رسانید و از جملهٔ لطایف
که ملهم دولتش تلقین نمود آن بود که در هنگام عرض تقوز که از
هر نوع نفایس و تبرکات نه نه مي کشید هشت مملوک زرخریده
بمحل عرض رسانید و خود درمیان ایشان استاده تقوز بنفس
خود تمام کرد صورت اخلاص او در نظر حضرت صاحب قران
موقع قبول و ارتضا یافت و او را بتربیت و نوازش خسروانه
سرافراز گردانیده تمام ممالک شروان با توابع و لواحق باو
ارزاني داشت و بمیامن آن تربیت شروان شاه روزگار شد
و ملوک کیلانات که باستظهار حصانت و محکمی کوه و جنگل
و بسیاري آب و لای از قرنهای بعید باز اطاعت پادشاهان
نمي کردند درین ولا نسبت با بندگان حضرت صاحب قران
از در متابعت و اذعان درآمده پسر و کسان خود را با تحف

و هدایا بپایه سریر اعلی فرستادند و اظهار مطاوعت و فرمان برداري کرده باج و خراج تقبل نمودند و درین اثنا شیخ علي بهادر که بمحافظت اغرق همایون مامور بود با اغرق از راه اردبیل بقراباغ رسید حضرت صاحب قران آن زمستان درانجا بسعادت و اقبال بلب آبِ ارس قشلاق فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران ببردع و رسیدنِ خبر حرکت لشکرِ دشت

چون فصلِ شتا بآخر آمد و آوازهٔ هجوم لشکرِ ربیع در عالم افتاده سپاه سبزه وگیاه درحرکت آمد در اوایل سنه (تسع و ثمانین و سبعمایة) موافق توشقان ایل رایت نصرت شعار صاحب قران کامگار بصوب بردع نهضت نمود و مقارن این حال آوازه در افتاد که توقتمش خان اظهار عصیان کرده لشکری از راه دربند روان گردانیده است و صورت قضیه آن بود که علي بیگ قونکغرات و اوروک تمور و آقبوغای بهرین که از عظماء امراء الوس جوجي خان بمزید عقل و نیک اندیشي ممتاز بودند پیوسته توقتمش خان را بسخنان نصیحت امیز ازرایهای فاسد باز داشته بطریق صواب راهنمائي میکردند و ازانجمله همواره اورا بر مراعاتِ حقوق حضرت صاحب قران و سلوک جادهٔ ادب نسبت با بندگانِ آن حضرت تحریض مي نمودند که خانرا پادشاهي الوس جوجي و جای پدران

از میامن دولت حضرت صاحب قران بقبضه قدرت و اقتدار
درآمده و این بزرگی و سرافرازی که برمزید باد مطلقا از
ممر تربیت و عنایت آن حضرت حاصل شده و انواع عواطف
و مراحم که در هرباب ارزانی داشته اند زیاده ازان است
که شرح توان داد وظیفه آنست که این معانی را نصب العین
ضمیر گردانیده دایما بخدمات لایقه بآن حضرت تقرب نمائی
و از شرایط سپاس داری و حق گذاری هیچ دقیقه مهمل
نگذاری که هرآئینه شکر نعمت مستوجب مزید رفعت و بسطت
مملکت گردد و نیز بر اوضاع عالم اعتمادی چندان نیست اگر
العیاذ بالله روزی حریف دولت را پای بسنگ نامرادی
برآید بدست گیری عنایت آن حضرت پشت امید باز توان
داد و از پهلوی اقبالش جبر اختلال حال توان کرد و از
برکت اخلاص آن دولتخواهان رونق ملک و سلطنت توقتمش
خان روز بروز در ترقی بود تا اوروک تمور و آقبوغا درگذشتند
و جماعتی تلبه مغولیان که مخصوص توقتمش خان بودند
و قرانجی که پدر خود را کشته بود پیش او راهی تمام یافتند
و علی بیگ را با وجود تقرب مفسدان اختیاری نماند و از
شامت اغوا و افساد ایشان توقتمش خان از راه صواب بیفتاد
و پای از جاده موافقت و مخالصت حضرت صاحب قران
بیرون نهاده سر بطغیان و عصیان برآورد و یاغی شد و لشکری

گران را تجهیز کرده بآذربیجان فرستاد و چون اخبار باز بمسامع علیه رسانیدند که فوجی از سپاه بیگانه را دران طرف آب گردیده اند حضرت صاحب قران شیخ علي بهادر و ایکوتمور وعثمان عباس وجمعی دیگر از امراء و لشکریان را فرمان داد که از آب کر گذشته کیفیت حال را تحقیق نمایند و فرمود که چون ما را با توقتمش خان عهد و پیمان درمیان است اگر آن گروه که دیده اند از لشکر او باشند در جنگ مبادرت منمایید و پیش دستي مکنید و چون ایشان بر حسب فرموده روان گشتند آن حضرت بتلقین ملهم دولت امیرزاده میرانشاه و امیر حاجي سیف الدین را با جماعتی امراء و لشکریان از عقب ایشان بفرستاد و چون امراء که پیش تر رفته بودند از آب کر گذشته بسپاه یاغي رسیدند و بیقین پیوست که لشکر توقتمش خان اند بنا بر فرمان حضرت صاحب قران جلادت و تیز جنگي که شیمه و عادت ایشان بود بتقدیم نرسانیدند و جانب حزم فرو گذاشته حساب از جنگ برنداشتند و باز گشتند دشمنان آن معني را حمل بر ضعف کرده چیره گشتند و روان برایشان تاخته تیرباران کردند و جنگ در انداختند ایشان هم بدفع صایل مشغول شدند و جنگی عظیم درپیوست *

* نظم *

زهرسو چو تنگ اندر آمد سپاه * یکی ابر گفتي بر آمد سیاه

که باران او بود شمشیر و تیر * جهان شد بکردار دریای قیر
و چون امراء این جانب از اول جنگ را در حساب نگرفته
بودند جای توقف ایشان در وقت جنگ پیشه بود و آب
و مجال کر و فر نداشتند و بدین سبب قریب چهل کس ازیشان
کشته شد و برخلاف معهود آن دلاوران را که سرآمده روزگار
بودند چون زلف دلبران شکستی روی نمود اما بعینه چون
شکست طرهٔ پرشکنج ماه رویان بود که در شکستگی سکه بردرست
دل ربائی زند و در عین پریشانی بند جمیعت هوشمندان را
بتاراج دهد و لهذا گفته اند * بیت *

چون زلف بتان شکستگی عادت کن * تا صید کنی هزار دل در نفسی

دران اثنا امیر زاده میرانشاه با سپاه ظفر پناه از آب
کر گذشته دررسیدند بهادران نامدار ازیمین و یسار حمله
آورده بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر صاعقه کردار دمار
از روزگار دشمنان برآوردند و چون مخالفان را پای قرار از
جای رفته رو بفرار نهادند و لشکر منصور ایشان را تکامشی
کرده تا آن سوی دربند پراندند و بسیاری ازیشانرا دستگیر
کردند امیرزاده میرانشاه آن گرفتگان را بند کرده بدرگاه
عالم پناه فرستاد و شوریده برادر مبشر دران جنگ زخم دار
شده بود و بعد ازانکه اورا باردوی اعلی آوردند بجوار
رحمت حق پیوست و چون اسیران سپاه مخالف را بپایه سریر

اعلی رسانیده بزانو در آوردند صاحب قران کامگار از کمال تمکین ووقار سایه التفات برجزای بدکرداري ایشان نینداخت و ملحوظ نظرِ عفو و اغماض گردانیده توقتمش خان را برقاعدهٔ پیشین پرسش فرمود و بزبانِ عاطفت و نصیحت راند که میان ما حق پدر فرزندیست جهت چه بود که بدین حرکت نا مناسب اقدام نمود و بی موجبي لشکر باین جانب فرستاد و چندین هزار مسلمانِ بی گناه عرضه تلف گشتند مي باید که بعد ازین از امثال این کردار نا پسندیده محترز باشد و بعهد و پیمان وفا نموده فتنه که در خواب رفته بیدار نسازد و این نصیحت که بر زبان مبارک آن موید کامگار گذشته موافق حدیث نبویست حیث قال صلی الله علیه و سلم الفتنة نایمة لعن الله من ایقظها و بعد از گزارشِ این کلام لطایف نظـــام مرحمـــت پادشاهانه فرمان فرمود که آن اسیران را خلاص گردانیده زرو جامه بدهند و بدرقه همراه کرده از عساکر منصور بگذرانند و بطرف دشت قبچاق که جای ایشانست روانه سازند *

* بیت *

دوستان را کجا کني محروم * توکه بادشمنان نظرداري

و امیرزاده میرانشاه از آب کر عبور نموده در کنار آب باردوی اعلی معاودت نمود و اردو ازانجا کوچ کرده رایت نصرت شعار زهرسوچوتذکر ضمان حفظ و تایید پروردگار متوجه کوکجه تنگیز شد * بیت *

* در ضمانِ حفظ یزدان در پناهِ عدل خویش *
* لطف و قهرش گاه و بیگه نیک و بد را نوش و نیش *

ذکر قدوم اعلی سرای ملک خانم از طرف سمرقند باشاهزادگان ارجمند

چون موکب همایون مقارن فتح و ظفر بکوکچه تنگیز رسید مبشر اقبال مژده رسانید که مهد اعلی سرای ملک خانم با امیر زاده شاه رخ و امیرزاده خلیل از سمرقند احرامِ حرم امن و امان و قبلهٔ ملوک و سلاطینِ عهد و آوان یعنی آستان خلافت آشیان حضرت صاحب قران بسته میرسند آنحضرت را از وصولِ این بشارت ریاض بهجت و شادمانی نضارتی تازه پذیرفت و در حدیقهٔ آمال و امانی غنچه مسرت و شگوفه کامرانی بشگفت داعیهٔ دیدنِ فرزندان بحکم اذا دنت المنازل زاد شوقي چنان بر خاطرِ مبارك مستولی شد که اغرق را در کوکچه تنگیز گذاشته برسم استقبال پای توجه در رکاب استعجال در آورده بی توقف روانه گشته درموضع مرند شمامهٔ عرار و رند و ضال مشام آمال را معطر ساخت و در انجا اتفاق ملاقات افتاده دیدهٔ امید از مشاهده جمالِ مقصود منور گشت رسمِ نثار اقامت کرده چندان زر و جواهر بر افشاندند که دست ملازمان سعادت مند از جمع آن به ستوه آمد و پیشکشهای ارجمند کشیده آن مایه از اسباب و تجملات بمحل

عرض رسید که دیدهٔ سپهر از نظارهٔ آن خیره گشت صاحب قران
کامگار ازانجا سوار شده بسعادت و اقبال بازگشت وبجانب قلعهٔ
النجق که گماشتگان سلطان احمد محافظ آن بودند توجه نمودند
و بعد از وصول چون سه روز بگذشت یرلیغ همایون بنفاذ پیوست
تا امراء و لشکریان در شب بکوه برآمدند و دیگر روز جنگ در
انداخته فصیل زیرین را بغلبه و قهر بگرفتند و خراب گردانیدند
و ایشان از بیم جان گریخته ببالای قلعه برآمدند و اهل قلعه که
ازبی آبی وقلت حیا یا غی گری بحد گرفته انقیاد نمی کردند
ازبی آبی و تشنگـــی بجان رسیــده در صدد هلاک بودند
بضرورت از در عجز و بیچارگی درآمدند و سوگندها خورده
عهد کردند که فرود آیند و قلعه سپارند لشکر منصور دست از
جنگ بازداشته ازکوه فرود آمدند و پیش از بیرون آمدن
مخالفان ابری پدید شد و یکشبانه روز باران عظیم بارید
و مجموع ابگیرها وحوضهای ایشان پرآب شد وچون ازان آب
انتعاش یافتند عهد شکسته بقول خود وفا ننمودند حضرت صاحب
قران محمد میرکه پسرشیربهرام و اوج قرابهادر را تعیین فرمود
که قلعـــه را حصار دهند و بسعادت مراجعت نموده باغرق
همایون پیوست و پیش ازین شیخ علي بهادر را بمحاصرهٔ قلعه
با یزید فرستاده بود بعد ازان امیرحاجي سیف الدین و امیر
ایکو تمور را با لشکري بمدد ایشان فرستاد و باتفاق قلعه را

درمیان گرفته نقب زدند و آب آنرا دزدیده از اطراف
وجوانب جنگ درانداختند و باندك زماني مسخر ساخته
خراب وویران گردانیدند و حاکم قلعه را بسته بحضرت آوردند *

* بیت *

لشکر صاحب قرانِ کامگار * شاه کیوان رفعتِ چرخ اقتدار
بردرِ آن قلعهٔ گردون شکوه * چون برآشفتند وقتِ کارزار
قلعه بگشادند وویران ساختند * خصم را بستند وآوردند خوار

گفتار در توجه رایت نصرت نشان بدفع فساد قرا محمد ترکمان

درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که ترکمانان دست
تعدي وطغیان بایذای مسلمانان درازکرده قافلهٔ حجاز
ودیگرکاروانیان را متعرض مي شوند و هیچ کس بامن وسلامت
ازان راهها گذر نمي تواند کرد حضرت صاحب قران بقصد دفع
فساد آن بدکرداران ازجلگهٔ نخجوان نهضت فرموده متوجه
ایشان شد و فرمان همایون صادر گشت که محمد میرکه که
بمحاصره النجق مامور بود بموکب گیتي ستان ملحق شود
ودر راه فرمان داد که اغرق بآله طاق (۱) رفته درانجا
توقف نمایند وبنفس مبارک با لشکرِ نصرت شعار ایلغار فرمود

(۱) دربعضی نسخه بجایش (بآله باق) و دربعض کتاب (بآله تاق)
و دربعض (باکه تاق) مکتوب است *

و چون بحصار بایزید که آنرا قلعه آیدین نیز گویند رسید سپاه ظفرپناه انچه از الوس آیدین دران نواحي مانده بود غارت کردند و چون ازانجا گذشته بقلعه اونیک رسیدند که مصر پسر قرا محمد آنجا بود تمام ایل وحشم ترکمان که دران حوالي ونواحي درکوه ودشت بودند بغارتیدند و چون ازانجا عبور نموده بارزروم رسیدند قلعه آنرا درهمان روز مسخر کرده کنار آب چپا چور مخیم نزول همایون گشت وایلچي بجانب آرزنجان فرستاده طهرتن راکه والي آنجا بود بایلي وانقیاد دعوت فرموده چون فرستاده بارزنجان رسید طهرتن مقدم اورا به تعظیم و ترحیب تلقي نموده انچه ازلوازم ادب وجانب داري تواند بود بتقدیم رسانیده ازدر مطاوعت وفرمان برداري درآمده خراج قبول کرد وایلچي را بانواع رعایت وخدمت خشنود ساخته بازگردانید وحضرت صاحب قران سه فوج از لشکر ظفر قرین را گزین کرده فرمان داد که بطلب قرا محمد پدر قرا یوسف ترکمان روان شوند برحسب فرموده امیرزاده میرانشاه با گروهي از سپاه ظفرپناه *

* نظم *

* همه چو گوهر شمشیر غرق در آهن *

* دلیر وصف رو رزم آزماي قلب شکن *

* همه به تندي چرخ و نهیب رستاخیز *

* بگاه کینه جهان سوزتر ز آتش تیز *

متوجه شده با یل وحشم آن مفسدان متمرد در آمدند و تمام اموال و چهارپایان از اسپ و شتر و گوسفند و غیر آن غارت کرده بسیارے از زنان و دختران ایشان را اولجه گرفتند و مظفر و منصور باز گشته بموکب همایون پیوستند و محمد میرکه با گروهی دیگر از مردان کار و دلاوران تیغ گذار هم بدان مهم روان گشت و بحسب اتفاق ممر ایشان برکوهستان واقع شد و بدرهای تنگ درآمدند و دشمنان واقف شده سرراه بگرفتند و بعد از جنگ و کوشش فراوان به نیروی دولت حضرت صاحب قران ازان مضیق خلاص یافته باردوی اعلی مراجعت نمودند و شیخ علي پسر ارغوی برلاس و اقبال شاه برغوجي و تیلك[(۱)] قوچین * * بیت *

دلیران گرد افگن شیرگیر * خرو شنده با جوشن و تیغ و تیر

و فوجی دیگر را از سپاه سرکرده روی جلادت بجست و جوی قرا محمد نهادند و در کوهی عظیم محکم و جاي سخت باو رسیدند و بمحاربه و قتال اشتغال نموده کوششهای مردانه کردند و جنگ بسیار واقع شد و لالا خواجه دران رزم بقتل آمد و چون خصم بآن کوه عظیم برآمده بود و از جنگ فایده متصور نه امراء با سپاه بمعسکر ظفر پناه آمدند صاحب قران

(۱) در بعض نسخه بجایش (بیلک قوجني) دیده شد *

کامگار دیگر بار جهانشاه بهادر را با لشکری جرار بایلغار فرستاده واو با ایل ایشان رسیده دست استیلاء بغارت و تاراج برآورده مال بسیار و مراکب و اسلحه بی شمار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار گشته مظفر و کامگار باردوي اعلی ملحق شدند * نظم *

* زبس غارت و الجه وچار پای *
* دران دشت شد برسپه تنگ جای *
* ز بسیارے برده و خواسته *
* سراسر شد آن لشکر آراسته *

وشاه ملک پسر غیاث الدین برلاس بی اشارت وفرمان حضرت صاحب قران بطرفی رفته بود اورا دربیابانی کشته افتاده یافتند وآن حضرت ازانجا متوجه صحرای موش گشت وایل والوس آن نواحي را غارت کرده بشهر اخلاط رسید وتمامت اهالي آن ولایت را مطیع و منقاد گردانیده درحیز ضبط آورده وچون ازانجا روان شده بشهر عادل جوز رسید والي آنجا از در اطاعت وفرمان برداري درآمــده باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بسعادت بساط بوس مستسعد گشت ونثارهای فراخورکرده و پیشکشهای لایق کشید وبمساعدت دولت خود را درزمرهٔ بندگان درگاه منخرط گردانید وعاطفت پادشاهانه اورا بمزید تربیت و نوازش اختصاص بخشید

وولایت والوس اورا باوارزانی داشت وازانجا نهضت فرموده ازکنارکول با تمامی لشکر ازبند ماهی گذشته در آله طاق درمرغزار باقا[1] سرای باغرق همایون پیوست *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب وان ووسطان

رایت ظفرپیکر ازانجا متوجه وان ووسطان شد وملک عزالدین شیر[2] ازصدمهٔ لشکرقیامت نهیب بقلعه وان درآمد وآن حصاریست بغایت محکم واستوار برسرکوهی بلند واقع شد ویک طرفش بآب دارد * * نظم *

* زموج دریا سنگ بناش چون مینا *
* زنقش مهرگل بارهاش چون مرجان *
* هزار سال زباران بروزیان نرسد *
* بجای قطره اگرباره از هوا سندان *
* ملوک وازرسیدن بآن گسسته امید *
* عقاب گاه عروجش فگنده بال توان *

عساکرِ منصورروی جلادت بتسخیرآن نهاده قلعه را ازجانب خشکی درمیان گرفتند وبه ترتیب اسبابِ محاصره وجنگ حصار مشغول شدند ملک عزالدین بعد ازدوروز به تعلیم

(۱) دریک نسخه بجای باقا (اباق) است (۲) دره وکتاب بجای شیر(شیرازي) است *

دولت از حصار فرود آمد و بسعادت بساط بوس سرافراز
گشت اهل قلعه از غایتِ غوایت و نهایتِ شقاوت طریق
عصیان پیش گرفته یاغي شدند و راه حصار را استوار کرده
مدافعه و مقابله را آماده گشتند *

* نظم *

بوسواس شیطان و جهل و غرور * ز راهِ سعـــادت فتادند دور
کســی را که شد تیره روزِ بهی * باد بار خود کوشد از ابلهی
شتـــابد بپای شقـــاوت روان * بسوی هلاکِ تن و فوتِ جان
سپاه مظفر لوا برحسب یرلیغ قضا مضا عراده و منجنیق ساخته
و افراخته جنگ دراند اختند *

* نظم *

زبس شپ شپِ تیر و جرّ کمان * زمین گشت لرزان تر از آسمان
ز پرواز پیکان هوا تیره گشت * همي آفتاب اندران خیره گشت
وبه نیروی دولت قاهرهٔ حضرت صاحب قران آن حصار
نامدار که عُنقا را قتدار هیچ کامگار بهیچ روزگار در هوای تسخیر
آن پرواز نجسته بود بمدت بیست روز بغلبه و قهر مسخر
گردانیدند وبسیاری از متمردان جاهل را بقتل آوردند
وبسی را دست و گردن بسته از بالای کوه دراند اختند
وجهان را از خبثِ وجود آن بدکرد ارانِ فساد پیشه بپرداختند *

* نظم *

زگردان جهان را به پرداختند * بسی را زکوه اندراند اختند
شد ایمن زشر و فساد آن دیار * بیمنِ جهاندار چرخ اقتدار

ودرین اثنا ایلچي طهرتن ازار زنجان رسیده تحف وهدایای بسیار ازنقود واجناس وپیشکشهای لایق از اسپانِ نامدار واسترانِ راهوار بعزعرض رسانیدند مضمون رسالت اظهار بندگي وخدمتگاري ورسوخِ قدم درمقام هواداري واطاعت گذاري * * نظم *

که صاحب قران راکمین بنده ام * بخدمت کمر بسته تا زنده ام
نیاید ز من جز پرستندگي * کنم بندگانِ ورا بندگي

حضرت صاحب قران اورا نوازش پادشاهانه فرموده یرلیغ عالم مطاع ارزاني داشت که ایالت آن ولایت برقرار با ومفوض باشد ایلچیان اورا با منشورِ حکومت وخلعتِ خاص بازگردانید * * نظم *

هرکه در آمد زدرِ طاعتش * یافته شایستگي تاج وگاه
وانکه کشید از خطِ فرمانش سر * شد چو قلم سرزده وروسیاه

وفرمان عالي بصدور پیوست که قلعهٔ وان را خراب سازند وآن قلعه از بناهای شداد عاد است که برقلهٔ کوهی رفیع منیع به گچ وسنگ برآورده هروصله سنگ ازان بمثابه کوهی واستحکامش بمرتبه که یادگار اند خودي که از امراء تومان بود با قلبهٔ لشکریان متصدي تخریب آن شده هرچند سعي نمود یك سنگ ازان کنده نشد * * نظم *

سپهرش بدوران نسازد خراب * وگر کوه بارد بروسالها

توگوئي کز اقبال صاحبقران * اساسش فگند اوستادِ قضا

حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت معاودت نموده بمبارکي و طالع سعد بسلماس رسيد و ملک عزالدين را بعنايت خسروانه سرافراز گردانيده ولايت کردستان را باو مسلم(۱) داشت وازانجا قرين عون و تاييد الٰهي بی توقف روان شد و درين اثنا حاکم ارمي تيزک بسعادتِ بساط بوس رسيده و درمقام انقياد و فرمان برداري مراسم بندگي وخدمتگاري بتقديم رسانيد عاطفت سلطان گيتي ستان کشوربخش ولايت ارمي را باو ارزاني داشت وکنيزکي صاحب جمال باو بخشيده *

* نظم *

* کافتاب ازشرمِ اورخ زرد بود *

* صبح راازشوق اودم سرد بود *

* زينِ زلفش آفتابِ روی او *

* کرده روشن چين يک موی او *

* چون گشادي درج لعل ازخنده باز *

* مردهٔ صد ساله کردي زنده باز *

و چون صاحب قران کامکار ازمراغه عبورکرده بگيلان نزول فرمود چند روزدرانجا توقف نمود وپيش ازين مراحم خسروانه کس فرستاده بود و والي شيراز زين العابدين پسر

---

(۱) دربعض نسخه بجای مسلم (ارزاني) مکتوب است *

شاه شجاع را طلب داشته که چون پدرِ مرحوم تو با ما دم از
هواداری و یک جهتی میزد و در هنگام وفات عرضه داشتی
مشتمل بر سفارش تو نوشته وجهه همت آنست که اثر آن
بنوعی ظهور یابد که عالمیان از نزدیک و دور مشاهده نمایند
می باید که درین ولا که موکبِ ما باینجا رسیده و مسافت
نزدیک است بی توقف بیاید تا بعنایت و عاطفت مخصوص
گشته چنان باز گردد که دوستانش بلند پایه و سرافراز گردند
و دشمنانش از حسد در سوز وگداز افتند و چون سیاق سخن
بذکر مکتوب شاه شجاع منجر شد صورت آن بر سبیل استطراد
ثبت افتاد *

ذکر مکتوبی که جلال الدین شاه شجاع در حالِ وفات بحضرت صاحب قران نوشته بود

هو الحی لا اله الا هو له الحکم و الیه ترجعون

عالی حضرت گردون بسطت مملکت پناه معدلت شعار
مکرمت آثار نوئین بزرگ کامگار اعتضاد سلاطین گردون اقتدار
شهسوار مضمار عدل و احسان اعدلِ اکاسرهٔ زمین و زمان
المنظور بانظار عنایة الملک الدیان قطب الحق و
الدنیا و الدین امیر تیمور کورگان خلد الله ملکه و سلطانه
ملاذ قیاصرهٔ گیتی دار و ملجاء جبابرهٔ چرخ اقتدار باد و در تعظیم
اوامر آسمانی و تحری مراضی سبحانی موفق و موید و حق

جل و علا آن یگانه جهان را از مقاصد دینی و دنیوی باعلی مدارج مرادات و اقصی مراتب مرامات رسانادہ (بمنه القدیم وطوله العمیم) بعد از تبلیغ ادعیه صالحه و اثنیه فایحه که وسیله مخلصان حقیقی باشد انها می گرداند که چون بر آرای ارباب الباب روشن و مبرهن است که دار دنیا محل حوادث و مکان صوارف است و اصحاب عقول بزخارف مموّہ آن التفات ننمودہ اند و نعیم باقی را بر جهان فانی راجح داشته و بحقیقت دانسته که فنای هر موجودی از قبیل واجبات است و بقای هر مخلوقی از مقوله ممتنعات چند روزی که از بارگاہ مهیمن بیچون عزشانه و عظم سلطانه منشور تعز من تشاء موقع بتوقیع تؤتی الملک من تشاء ارزانی داشته اعنّه اختیار فوجی از بندگان خدای تعالی بقبضه اقتدار این ضعیف نحیف دادند برحسب قدرت و امکان در اعلاء اعلام دین و امضاء احکام شرع مبین و اتباع اوامر سید المرسلین (صلوات الله و سلامه علیه الی یوم الدین) کوشیدہ و استقامت احوال رعایا و زیردستان را (خالصا لوجه الله تعالی) مطمح نظر همت خود ساخته بعون عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی آنچه مقدور بودہ معیشت با کافه خلایق بوجهی کردہ شد که شمهٔ بسمع مبارک رسیدہ باشد و چون نسبت با جناب معدلت پناهی عهد مصادقت

و عقد مخالصت بروابط خلود منعقد شده بود فتوح روزگار
دانسته در ابقاء آن راسخ دم ثابت قدم زیست و پیوسته مکنون
خاطر و مکتوم ضمیر آن بوده که * * بیت *

* بقیامت برم آن عهد که بستم با تو *
* تا دران روز نگوئي که وفای تو نبود *

و ازان حضرت علی التعاقب والتوالي زلال الطاف و سلسال
اعطاف چنانچه عالمیان را مشکور و مستحسن باشد مترشح
بوده و این معني موجب مباهات مي دانست درین وقت
که از بارگاه کبریا نسیم دعوت و الله یدعوا الی دار السلام
بمشام جان رسید و متقاضي ولن تجد لسنة الله تحویلا
حلقه طلب بر در دل زد که * * بیت *

* عرش است نشیمن تو شرمت ناید *
* کآئي و مقیم خطهٔ خاک شوي *

و بحمد الله تعالی هیچ نگراني و حسرت در دل نمانده است
و با وجود انواع زلت و تقصیر و اصناف آثام و اجرام که لازمه
وجود انسان است هر آز و آرزو که در مخیلهٔ تصور بشري
مرتسم تواند بود از موائد احسان حضرت واهب منان که
فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعین درین پنجاه
و سه سال که اتفاق نزول این منزل خاک افتاده در کنار
مراد نهادند * * شعر *

* متی زدت تقصیرا یزدني تفضلا *
* کاني بالتقصیر استوجب الفضلا *

باقوافل رجای عفوِ عمیم و رواحل امل رحمت و نعیم کریم رحیم احرام لبیک اللهم لبیک بسته نفس مطمینه را ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در داد * بیت *

* بدین مژده گر جان فشانم رواست *
* که این مژده آسایشِ جانِ ماست *

با بضاعت تحفه کلمه طیبه توحید که درسراچه دنیا بدان زیست اثقالِ احمال آمال ازدوش نهاده روی تضرع بحضرت آورد * * مصرع *

* کز دوست یک اشارت و زما بسر دویدن *

رجاء واثق و امل صادق که هرچه از حضرت مفیض الخیرات روی نماید اگرچه عین زحمت دانیم محض رحمت باشد *

* بیت *

* زهي سلام تو آسایشِ سکینهٔ روح *
* زهي کلام تو مفتاحِ گنجهای فتوح *

والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا

بر بقای عمرو دولت و دوست کامي و بسطتِ جاه و مملکتِ آن حضرت سلیمان منقبت اسکندر مرتبت برکت باد و سایهٔ

معدلتش برسر خلایق پاینده (بحق الحق واهله) بنا بر صدق
نیت و خلوص طویت که نسبت با حضرت معدلت پناهي از
آب صافي روشن تراست واجب دید صورت حال انها کردن
وفرزند دل بندم زین العابدین (طوّل الله عمره في ظلال
عنایتکم) * * مصراع *

* گورا بخدا و بخداوند سپردم *

و دیگر فرزندان طفل و برادرانم را بجناب مملکت پناهي
سفارش نمودن احتیاج نمي داند چه بحقیقت دولتخواهي
آنحضرت پیوسته ذخر اخلاف دانسته ام تا چنانچه از سجیه کریم
و لطف عمیم آن یگانه زمان و زمین سزد مضمون ان حسن
العهد من الایمان کاربسته بقاعده مستمره ایشان را
با جمعهم بجانب مبارك خود مخصوص فرمایند و ظلال اشفاق
بر احوال ایشان گسترانند بوجهي که آثار آن صغار و کبار روزگار
دریابند و در قرنها باز گویند و حاسدان و قاصدان که سالها
است که در آرزوی چنین روز بوده اند مجال شماتت و محل
استیلاء نیابند و این معني موجب ادخار ذکر جمیل واجر
جزیل شناسند و این دوست مخلص را که با میثاق عهد مودت
توفیق عزلت یافت بفاتحه و دعاء خیر یاد فرمایند تا بیمن
همت آن صاحب دولت از فحوای آیت یا لیت قومی
یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من المکرمین

محروم نماند هذا ما عهدنا الیه و العهدة فی الدارین علیه همواره بتوفیق نشر مبرات از بارگاه واهب العطیات موفق باد وحق تعالی بر عمر باقیش برکت کناد بالنبي و آله الامجاد *

گفتار در توجه رایت آفتاب اشراق بجانب فارس وعراق

چون زین العابدین را روز دولت بشام رسیده بود و ایام سعادت بفرجام آنجامیده در آمدن تعلل نمود و فرستاده حضرت صاحب قرانرا موقوف داشته بازنمي فرستاد و اندیشهاے فاسد که حد امثال او نبود بخاطر راه داده سلسله اقبال نا ممکن مي جنبانید رای آفتاب اشراق آنحضرت چون بران معني اطلاع یافت نایره غضب جهانسوزش اشتعال یافته عزیمت صوب فارس و عراق تصمیم فرمود و در پائیز توشقان ایل سنه (تسع وثمانین وسبعمایة) حضرت صاحب قران روی همت عالي نهضت بتسخیر ممالك عراق و فارس آورده و لشکر ظفر قرین را گزین کرده منغلای تعیین فرمود و پیشتر روانه گردانید و فرمان داد که اغرق همایون بصوب ری رفته درسارق قمش قشلاق نمایند و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجي سیف الدین و شیخ علي بهادر را بضبط ومحافظت اغرق باز داشت و رایت نصرت شعار با باقي لشکر فتح آثار

متوجه مملکت فارس گشت * * بیت *

روان شد بصوب مظفر گزین * وطن گاه شاهان ایران زمین
خجسته سمند ظفر زیر ران * سعادت قرین نصرتش همعنان
دلیران توران زمین در رکاب * همه دل پر از کین و سر پر شتاب
یکایک بر ابرو فگنده گره * سنان داده آب و کمان کرده زه
ز گرد سواران جهان قیر گون * سپاهی برون از در چند و چون
همی رفت زین گونه صاحب قران * نگهبان خداوند کون و مکان

و چون از ولایت همدان گذشته بجرباذقان رسید به ترتیب لشکر فیروزی اثر التفات فرمود و ازانجا نهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد و چون ظاهر شهر اصفهان محل نزول همایون گشت سید مظفر کاشی که خال زین العابدین بود و از قبل او حاکم اصفهان با خواجه رکن الدین صاعد و سایر سادات و علماء و اکابر و اشراف از راه استیمان و استعطاف از شهر بیرون آمدند و بشرف بساط بوس فایز گشته بعواطف و مراحم پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و صاحب قران کامگار بشهر درآمد و طبرک را بفر قدوم همایون رشک حصار فیروزه کار طارم چهارم سپهر گردانید و قلعه را احتیاط فرموده امیر ایکو تمور را بضبط قلعهٔ طبرک فرمان داد و بسعادت و اقبال بیرون آمده بمنزل مبارک معاودت نمود و در هر دروازه جمعی از

لشکریان را بضبط و محافظت آن نصب فرمود و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که در تمام شهر از اسپ و اسلحه هرچه باشد بخدام بهرام انتقام سپارند و چون برحسب فرمان کاربند شدند اکابر و اصول شهر بدیوان اعلی آمده جهت نعل بهای عساکر منصور مال امان قبول کردند و بر اهل شهر قسمت کرده از برای استخلاص آن محصلان طلب داشتند و فرمان قضا جریان صادر شد که محلات را بر امراء قسمت کرده هر امیری از مردم خود کسی بتحصیل فرستد و از برای ضبط مال نور ملک برلاس و محمد سلطان شاه را تعیین فرمود و اکابر اصفهان را دراردوی همایون توقیف نموده محصلان بشهر درآمدند و بدرست کردن وجه مشغول شدند و چون ارادت پادشاه قهار جل جلاله بخرابی آن دیار تعلق گرفته و اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه دران اثنا شبی یکی از جهال رساتیق اصفهان که او را علی کچه پا گفتندی و از طهران آهنگران بود در اندرون شهر دُهلی زد و حشری از اشرار عوام کالانام بل هم اضل جمع شدند و دست بی باکی برآورده گرد محلات بر آمدند و اکثر محصلان را بکشتند مگر در چند محل که عقلی و وجودی داشتند و محصلان خود را از شر آن مفسدان بدکردار محافظت نمودند و بسیاری از لشکریان که جهت مهمات خود بشهر درآمده بودند آن شب عرضه تلف گشتند

و محمد پسر خطای بهادر بقتل آمد چنانچه قریب سه هزار
کس دران از غوغاے عوام کشته شدند و آن جاهلان کم خرد
بی باک بعد از قتل اتراک بدروازها شتافتند و از جمعی که
بمحافظت آن قیام می نمودند باز گرفتند و بضبط و احکام آن
مشغول شده بتصور باطل و اندیشه محال بنیاد یاغی گری
نهادند روز دیگر چون کیفیتِ واقعه بسمع مبارك صاحبقران
رسانیدند آتشِ خشم جهان سوزش اشد نار الجحیم ابردها
زبانه زدن گرفت و لشکرِ نصرت شعار را بتسخیر شهر فرمان
داد دلاوران سپاه تیغ انتقام بدستِ جلالت کشیده روی قهر
بشهر نهادند و مردمِ اندرون چون قضیه واقع شده بود
و اختیار از دست رفته در مقابله و مدافعه از بیم جان
حرکة المذبوحی می کردند و بیان تمور آقبوغا دران جنگ
کشته شد و چون بهادران ظفر قرین حصار بکشودند و شهر تمام
مسخر شد صاحب قران کامگار جمعی را بفرستاد تا محله سادات
و کوچه موالی ترکه و خانه خواجه امام الدین واعظ اگرچه
بیك سال پیش ازین حال وفات یافته بود حمایت نمایند
و بقتلِ عام و انواعِ عقوبت و انتقام فرمان داد * * بیت *
فتادند در شهر خیلِ مغُل * برافتاد بنیاد مردم بکُل
بقتل و بغارت گشادند دست * سرای سران جمله کردند پست
و بعضی مردمِ زیرک که لشکریان را بادب نگاه داشته بودند

و از آسیب تعرضِ آن جاهلان بی باک صیانت نموده خانهای
ایشان بسلامت بماند و بسی مسلمانان ازان ممر خلاص یافتند
و یرلیغ شحنه قهر نفاذ یافت که تومانات و هزارجات
و صدجات سرکشتگان بحصه و رسد بسپارند و جهت ضبط آن
تواجیان دیوانی علیحده بنهادند و از ثقات استماع رفته
که بعضی لشکریان که نمی‌خواستند که بدست خود مباشر
قتل شوند سر از یاساقیان می خریدند و می‌سپردند و در
اوایل حال سری به بیست دینار کبکی بود و در اواخر
که هرکس حصه خود سپرده بودند یک سر به نیم دینار آمده
بود وکس نمی‌خرید و همچنان هرکرا می‌یافتند می‌کشتند
و از غوامضِ حکمت الهی آنکه جمعی که در روز ازگزندِ تیغ
بیدریغ امان یافتند در شب خواستند که بگریزند از قضا
برفی نشست و اثر پایهای ایشان در برف بماند روز دیگر
آن کینه خواهان پی ایشان برگرفته برفتند و از هرجا که پنهان
شده بودند بیرون آوردند و به‌تیغ انتقام بگذرانیدند
لیقضی الله امرا کان مفعولا و از عدد کشتگان آنچه
بقلم درتحت ضبط کتابت و حساب درآمد بروایتِ اقل
هفتاد هزار سر در ظاهرِ اصفهان جمع شد وازان در مواضع
متعدد منارها ساختند * * بیت *

* کاه خوش خوش شود که همه آتش شود *

* تعبیها ی عجب یا رمرا خوا ست خوست[1] *

و حقیقت امر آنست که چون جاهلان عاقبت نااندیش سر اطاعت از اولوالامر ذو شوکت کشیده سه هزار مسلمان را بناحق بکشتند این حال پیش ایشان آمد فی الجمله قهر قهار شدید الانتقام عز و علا جلوه که دران زمان در اصفهان کرد تا بهرام خون آشام برین بام فیروزه فام بتیغ گذاري موسوم است کم اتفاق افتاده باشد والله اعلم واحکم و این واقعه در روز دوشنبه ششم ذي قعده سال مذکور اتفاق افتاد و اگر مسلم دارند که بنابر دقایق وبدایع حکمت نامتناهي الهي حوادث و وقایع عالم کون و فساد را نوع ارتباطي با اوضاع فلکي هست این واقعه که دراصفهان دست داد قرب زماني داشت باقران یازدهم[2] از قرانات مثلثه هوائي درجوزا و قران نخستین درسرطان ذلک تقدیر العزیز العظیم *

گفتار در توجه صاحب قران دشمن گداز مسکین نواز بجانب دارالملک شیراز

چون خاطر مبارک صاحب قران کامگار از قضیه فتح

---

(۱) دربعض نسخه (خوست خوست) و دربعض (خواست خراست) و دربعض (خوسش خوشست) (۲) در دو کتاب بجایش (نهم) مکتوب است *

و از آسیب تعرض آن جاهلان بی باک صیانت نموده خانهای
ایشان بسلامت بماند و بسی مسلمانان ازان ممر خلاص یافتند
و یرلیغ شحنه قهر نفاذ یافت که تومانات و هزارجات
و صدجات سرکشتگان بحصه و رسد بسپارند و جهت ضبط آن
تواجیان دیوانی علیحده بنهادند و از ثقات استماع رفته
که بعضی لشکریان که نمی‌خواستند که بدست خود مباشر
قتل شوند سر از یاسافیان می‌خریدند و می‌سپردند و در
اوایل حال سری به بیست دینار کبکی بود و در اواخر
که هرکس حصه خود سپرده بودند یک سر به نیم دینار آمده
بود وکس نمی‌خرید و همچنان هرکرا می‌یافتند می‌کشتند
و از غوامض حکمت الهی آنکه جمعی که در روز از گزند تیغ
بیدریغ امان یافتند در شب خواستند که بگریزند از قضا
برفی نشست و اثر پایهای ایشان در برف بماند روز دیگر
آن کینه خواهان پی ایشان برگرفته برفتند و از هرجا که پنهان
شده بودند بیرون آوردند و به تیغ انتقام بگذرانیدند
لیقضی الله امرا کان مفعولا و از عدد کشتگان آنچه
بقلم در تحت ضبط کتابت و حساب درآمد بروایت اقل
هفتاد هزار سر در ظاهر اصفهان جمع شد و ازان در مواضع
متعدد منارها ساختند * * بیت *

* کاه خوش خوش شود که همه آتش شود *

* تعبیهای عجب یارمرا خواست خوست[1] *

وحقیقت امر آنست که چون جاهلان عاقبت نااندیش سر اطاعت از اولوالامر ذو شوکت کشیده سه هزار مسلمان را بناحق بکشتند این حال پیش ایشان آمد فی الجمله قهر قهار شدید الانتقام عز وعلا جلوه که دران زمان در اصفهان کرد تا بهرام خون آشام برین بام فیروزه فام بتیغ گذاری موسوم است کم اتفاق افتاده باشد والله اعلم واحکم واین واقعه در روز دوشنبه ششم ذي قعده سال مذکور اتفاق افتاد واگر مسلم دارند که بنابر دقایق وبدایع حکمت نامتناهي الهي حوادث و وقایع عالم کون و فساد را نوع ارتباطي با اوضاع فلکي هست این واقعه که در اصفهان دست داد قرب زماني داشت باقران یازدهم[2] از قرانات مثلثه هوائي در جوزا و قران نخستین در سرطان ذلک تقدیر العزیز العظیم *

گفتار در توجه صاحب قران دشمن گداز مسکین نواز بجانب دار الملک شیراز

چون خاطر مبارک صاحب قران کامکار از قضیه فتح

---

(۱) در بعض نسخه (خوست خوست) و در بعض (خواست خواست) و دربعض (خوسش خوشست) (۲) در دو کتاب بجایش (نهم) مکتوب است *

آن دیار بپرداخت امیر حاجي بیگ پسر امیر ساربوغا و نونان(۱) شاه را پسالیانه بمحافظت اصفهان باز داشت و درکنف حفظ وتاييد ملک دیان بصوب شیراز روان شد والي فارس زین العابدین چون خبر شنید * * بیت *
که صاحبقران آمد وصد هزار * دلیران جنگي زتوران سوار
روبگریز نهاد و در تستر پسر عم او شاه منصور حاکم بود باوجود آنکه میان ایشان صفائي چندان نبود کالمستجیر من الرمضاء بالنار با سپاه خود براه کازرون متوجه او شد غافل ازانکه هرکه بردشمن اعتماد نماید وازغدر او حذر واجب ندانه سررشته سعادت از دست داده باشد و در ملامت برخود گشاده و چون بکنار آب دودانکه رسید شاه منصور مردم اورا فریب داده بجانب خود دعوت نمود وچون مزاج لشکر ایران بلک طباع نوع انسان که انه کان ظلوما جهولا بربی وفائي مجبول است مجموع خاک بی‌آزرمي برروی وفا پاشیده بطرف او مایل شدند و زین العابدین باندك نفری بماند شاه منصور جمعي را بفرستاد تا اورا بشهر آورده درقلعه سلاسل باغلال وسلاسل مقید گردانیدند وآن جماعت که بي وفائي نموده ازو برگشته بودند همه را بگرفت و تمام اموال واسباب ایشان بازستده محبوس

---

(۱) دربعض نسخه (توران) ودربعض (تویان) دیده شد *

گردانید *   * بیت *

هیچ دشمن بدشمن این نکند * که کند مرد بی خرد با خود

و چون رایت همایون صاحب قران در ذی الحجه سنه (تسع و ثمانین و سبعمایة) بفتح و فیروزي بشیراز رسید مملکت فارس بی کلفت دفع منازعي در حوزه تسخیر و تصرف بندگان حضرت آمد و در سلک دیگر ممالک محروسه انخراط یافت والله در من قال * بیت *

* دولت آنست که بی خون دل آید بکنار *

* ورنه با سعي عمل باغ جنان این همه نیست *

در ظاهر شهر شیراز حوالي تخت قراچه مرکز رایت نصرت آیت گشت و تمام اصول و کلان تران و کلویان باحراز سعادت زمین بوس شتافتند و بعد از اقامت رسم خاک بوسي یک هزار تومان کبکي قبول کردند که بخزانه اماني فرود آرند و از برای کفایت آن مهم امیر عثمان عباس بشهر درآمد و وجه مذکور بتمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید عید گاه بفر حضور حضرت گردون بسطت آرایش پذیرفت و خطبه با لقاب همایون آراسته گشت و بعد از ادای وظایف عبادت و قربان بمنزل همایون معاودت افتاد والی یزد شاه یحیی که برادرزاده شاه شجاع بود و داماد او با پسر بزرگش سلطان محمد و حاکم کرمان سلطان احمد برادر شاه شجا

و ابو اسحاق نبیره شاه شجاع از سیرجان و سایر حکام اطراف
و جوانب مثل اتابکان لر و گرگین لاري که گویند از نسل گرگین
میلاد است کمر بندگي و فرمان برادري بسته بشرف بساط بوس
رسیدند و پیشکشهای لایق کشیده بعنایت و عاطفت پادشاهانه
سرافراز گشتند و عساکر گردون مآثر بر حسب فرمان جهان
مطاع بعضی ولایت را که قدم انقیاد برجادهٔ متابعت
ننهاده بودند تاخت کردند و چون مملکت فارس با تمامي
توابع و لواحق مسخر شد و در تحت تصرف گماشتگان قرار
گرفت منشیان بلاغت شعار و دبیران لطایف نگار صورت عظایم
امور و جلایل احوال که دران مدت از آثار عنایت بی غایت
پروردگار (عظمت مواهبه و جل جلاله) روی نموده بود
بنوک خامه گوهربار بر صحایف اعلام و اظهار نگاشته فتح نامها
پرداختند و مبشران را بدارالسلطنة سمرقند و خراسان و سایر
ممالک بلاد روان ساختند *   * بیت *

بپرداخت منشي صاحب هنر * بسی نامه درباب فتح و ظفر
برانگیخت یکران کلك دبیر * زمیدان کافور کرده عبیر
رقم زد بسی داستان شریف * بخطی لطیف و ادائي ظریف
بصد لطف چون گشت پیراسته * بمهر همایون شد آراسته
رسانید قاصد بهر کشورے * صدایش برآمد زهر منبرے
جهان شد سراسر کران تاکران * پر آوازهٔ فتح صاحب قران

گفتار در سببِ معاودت حضرت صاحب قرانی بمستقر سریر سلطنت و جهان بانی

روزگار چون این فتح نامدار در عین شوکت و ابهت واقتدار مشاهده کرد دفع عین الکمال را نیل دغدغه برجمال حال فرخنده مآل کشید واز جانب ماوراء النهر چیرا یلچی پهفده روز رسید و خبر رسانید که در آن طرف گرد فتنه برخاسته و توقتمش خان دگر باره خاک بد عهدی و بے وفائی بر فرقِ دولت خود پاشیده لشکری گران بماوراء النهر فرستاده است و صورت آن واقعه چنان بود که چون لشکرِ دشت مقدم ایشان بیگ یارق اغلن و ایلیغمش اغلن و عیسی بیگ و ساتقن بهادر و دیگر امراء از سغناق گذشته بصیران آمدند و بمحاصره آنجا مشغول شدند تمور خواجه آقبوغا که محافظتِ آنجا بدو مفوض بود بمدافعه و مقابله ایشان قیام نمود و بیرونیان هرچند کوششها نمودند و جنگهای مردانه کردند کاری از دستِ ایشان برنیامد و چون از تسخیر عاجز شدند از آنجا گذشته دیگر مواضع را تاخت کردند و امیرزاده عمرشیخ که در اندگان بود لشکر آن نواحی جمع آورده بدفع ایشان روان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر عباس نیز سپاهی که درسمرقند مانده بود مرتب داشته و امیر لعل همراه رطغی بوغای برلاس و شیخ تمور پسر آقتمور بهادر را در سمرقند گذاشته متوجه شدند و با امیرزاده عمرشیخ پیوستند

وباتفاق از آب سیحون گذشته بصحرای جو کلك که به پنج فرسخي اترار واقع است بجانب شرقي درپائیز آن سال لشکر جانبین بهم رسیدند وصفها کشیده میمنه ومیسره آراسته بریکدیگر حمله آوردند وجنک درپیوست * * بیت *

* از بادِ حمله آتشِ حرب اشتعال یافت *
* ترکِ اجل بغارتِ جانها مجال یافت *
* ازبس که کشته گشت خلایق دران مصاف *
* مرگ ازپري مرده زخویش انفعال یافت *

والتهاب نیران محاربه ومقاتله تاشب هنگام تمادي پذیرفت امیرزاده عمرشیخ که درکمالِ جلادت ومردانگي یگانه روزگار بود کالبرق الخاطف والریح العاصف برقلب معرکه زد وازان سوی لشکرِ دشمن بیرون رفته از سپاهِ خود دورافتاد لشکریان چون اورا ندیدند متوهم شدند وشکست یافته متفرق گشتند وامیرعباس را دران مصاف زخم تیر رسید وامیرزاده عمرشیخ بفرّ دولت قاهره ازمیان دشمن بسلامت بیرون آمده باندگان شتافت وباز لشکرهای متفرق را جمع آورد ودران اثنا خبر آوردند که انکاتورا برادرزاده امیر حاجي بیگ ارکنوت نیز حقوق انعام واحسان حضرت صاحب قران فراموش کرده عهد وپیمان شکسته است وبا لشکرِ گران ازمغولستان بسیرام وتاشکنت آمده لشکریانش دست فساد

بغاوت ولایت دراز کرده اند امیرزاده عمر شیخ چون
بران حال اطلاع یافت لشکر اوزکند را فراهم آورده بخجند آمد
و درانجا معلوم فرمود که دشمنان از راه چقمش (۱) بصوب اندگان
روان شده اند فی الحال بعزم آنکه پیش راه ایشان بگیرد
بازگردید و درکنار آب اخسیکت که عبارت از سیحون است
بمقابل رسید و از جانبین گذارها گرفته فرود آمدند و چند روز
کنار بکنار آب در برابر یکدیگر ببالای آب میرفتند و انتهاز
فرصت را رعایت می نمودند شبی انکاتورا حیلت کرد
و در محلی که فرود آمده بود هزار کس را بگذاشت و امر کرد
تا آتش بسیار پراگنده برافروختند و خود با باقی لشکر
ببالای آب روان شد و به تعجیل رانده محلّ گذار پیدا کرده
و از آب گذشته صف لشکر بیاراست امیرزاده عمر شیخ
استقبال او نموده لشکر هردو جانب بهم رسیدند و جنگ
در پیوست * بیت *

چهان شد بگرد اندرون ناپدید * کسی از یلان خویشتن را ندید
بخون گشته آغشته هامون و کوه * زبس کشته کامد ز هردو گروه

امیرزاده عمر شیخ کوششهای مردانه نمود و چون کثرت
وافزونی دشمنان بیش از حد بود عنان از جنگ ایشان

(۱) در بعض نسخه (جقمیش) و در دو کتاب (چقمشن) بجای
چقمش است *

برتافته بحصار اندگان درآمد و انکاتورا با لشکر از عقب روان شده چون برسید خواست که شهر را از اطراف و جوانب فرو گرفته بمحاصره مشغول گردد شاهزاده جوان بخت را عرق غیرت و حمیت ارثي درحرکت آمده از حصار بیرون شتافت و با تیغ تایید و سپر توکل روی جلادت بد شمنان نهاده جنگ در پیوست * بیت *

* بر آمد چنان از دو لشکر خروش *
* که چرخ فلک را بدرید گوش *
* ز عکس سرِ تیغ و برقِ سنان *
* سر از راه مي رفت و دست از عنان *
* ز زخم تبرزین و تیرِ خدنگ *
* همه موج خون خاست از دشت جنگ *

و چون لشکر جته بسیار بود و سپاه شاهزاده به نسبت اندک و او از غایت شجاعت و دلاوري بمیان درآمده چون شیر مي غرید و جگرگاه خصم بزخم نیزه و شمشیر مي درید دران حال توکل بهادر تیغ کشیده حمله کرد و عنانِ اسپ شاهزاده گرفته از جنگ گاه بیرون آورد انکاتورا نیز ایستادن مصلحت ندید باز گردید و راه کافرستان پیش گرفت امیرزاده عمر شیخ لشکریان را درپی او فرستاد و قریب سه روز تکامشی کرده بسیاری از سپاه جته را که از عقب مي رفتند نیست گردانیدند

و امیر سلیمان شاه و امیر عباس و از امراء قوشون تمور تاش
و برا تخواجه و سونچ تمور وغیرهم چون از جنگ لشکر دشت
که در موضع چوکلک واقع شده بود شکست یافته بازگشتند
و بمحافظت سمرقند مشغول شدند و مردم را باندرون حصار
درآوردند و تمورتاش را به ترمذ فرستادند تا بمحافظت آنجا
قیام نماید و مخالفان رسیده دیهها را غارت کرده می گشتند
و بعضی از یشان متوجه بخارا شدند و فوجی دیگر از لشکر
ت ن که از راه خوارزم در آمده بودند چون به بخارا
رسیدند هوای تسخیر آن در سر بعضی از ایشان افتاد و بقصد
محاصره در ظاهر شهر بنشستند و دراندورن طغی بوغای
برلاس و اتلمش قوچین و دربی قوچین حصار و قلعه را محکم
گردانیده بمدافعه و مقابله ایشان دست جلادت برگشادند
جنگ بسیار واقع شد و چون مخالفان از تسخیر بخارا عاجز شدند
بضرورت ازانجا برخاستند و بخرابی ولایات ماوراءالنهر مشغول
گشتند و زنجیر سرای را آتش زدند و دنبال ایشان سلطان مختیار
پسر کیخسرو ختلانی بود و از قرشی راه زار گذشته تا کوی پیش
و لب آب آمویه تاخت کردند و دران ولا امیرا عباس سمرقند
تهری که در جنگ چوکلک باو رسیده بود درگذشت
انا لله و انا الیه راجعون *
یون
گفتار در مراجعت صاحب قران دد

و تفویض حکومت فارس و عراق به آل مظفر

چون خبر وقایع مذکور در شیراز بحضرت صاحب قران
رسید امیر عثمان عباس را با سی هزار سوار از دلاوران
نامدار به تعجیل هرچه تمام تراز راه یزد روانه سمرقند گردانید
و حکومت شیراز را بشاه یحیی برادرزاده شاه شجاع تفویض
فرمود و اصفهان را بسلطان محمد پسر بزرگ او و کرمان را
بسلطان احمد برادر شاه شجاع و سیرجان را با قلعه اش
که ذکر آن خواهد آمد بسلطان ابو اسحاق نبیره شاه شجاع
برسم سیورغال کرامت فرمود و مجموع را بیرلیغ و آل تمغاء
زم الاتباع بلند پایه گردانید و فرمان شد که جناب
فادت مآب قدوة المحققین و افضل المتاخرین سید شریف
رجانی بدارالسلطنة سمرقند نقل فرمایند و از عظمای امرای
وجوه شجاع امیر علاء الدین ایناق نیز با جمعی دیگر از اکابر
و اعیان بتوجه آن جانب مامور گشتند و از هنرمندان
می غرر جماعتی را [illegible] کوچ روانه آن طرف گردانیدند
حال توت صاحب قرآن [illegible] اواخر محرم سنه (تسعین و سبعمایة)
گرفته از راجعت بجانب سمرقند جزم فرموده سوار شد * بیت *
ندید بازگه طالع و اعز نصر * و ارفع دولت و اجل حال
لشکریان را بند امیر رسید پهلوان مهذب خراسانی که حاکم
بسیارے از سپس فرستاد و عرضه داشت که شهر را بی محافظی

گذاشتن مصلحت نمي نمايد اگر داروغه بيايد بے توقف باحراز سعادت زمين بوس شتابم حضرت صاحب قرآن گيتي ستان توکل باورچي را بفرستاد و مهذب باستقبال موکب همايون استعجال نمود و بوسيله امراي کامگار بشرف بساط بوس حضرت اعلي سرافراز گشت و چون رايت نصرت شعار باابرقوه رسيد مهذب کمر خدمتگاري برميان جان بسته حسب المقدور به ترتيب ترغوو ساورے قيام نمود و باندازهٔ قدرت و مکنت خويش پيشکشهاي لايق کشيد عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته ابرقوه را باو مسلم داشت و يرليغ داد حضرت صاحب قراني ازانجا به تعجيل براه اصفهان و تخته پل روان گشت * شعر *

همي رفت منزل بمنزل روان * سعادت قرين و ظفر همعنان
زگرد سپاهش هوا مشك فام * بيک حال روز و شب و صبح و شام
جهان را شب از روز پيدا نبود * تو گفتي سپهر و ثريا نبود

و چون آوازه توجه رايت نصرت شعار بماوراء النهر رسيد دشمنان را پاي قرار برجاي نماند و طريق فرار اختيار نموده بعضي بخوارزم و جماعتي راه دشت قبچاق پيش گرفتند رايت فتح آيت از جيحون گذشته بدارالسلطنة سمرقند رسيد خداداد حسيني و شيخ علي بهادر و عمر تابان و ديگر امرا را درعقب مخالفان روان گردانيد و ايشان برحسب همايون شب و روز رانده تا موضع بيلن تگامشي کرد

مخالفان را بتیغ انتقام بگذرانیده مظفر و منصور بپایه سریر اعلی
معاودت نمودند *

گفتار در پرسش نمودن حضرت صاحب قران امراء را که در ماوراء النهر گذاشته بود

چون سپاه نصرت پناه حضرت صاحب قران را از فرّ دولت
و اقبال آن موید گیتی ستان در هر زمان و مکان غیر از شکستن
دشمنان و برانداختن مخالفان عادت نبود صورت رزم معرکه
چوکلک که لشکر توقتمش خان را اندک غلبه دست داده
بود برخاطر همایون بغایت گران آمد و باحضار امراء که
دران جنگ حاضر بودند فرمان داد و ایشان را یرغو پرسیده
و از کیفیت آن جنگ تفتیش و تفحص نموده * * نظم *
بفرمود تا هرکه روز نبرد * بمیدان چو مردان نینگیخت گرد
چو زن معجرش برسر انداختند * پیاده بشهرش همی تاختند
و اگر کهتری مردئی کرده بود * ورا همچو میران نوازش نمود
برات خواجه کوکلتاش را که بشرایط مردی و مردانگی
چنانچه عادت و شیمه دلاوران عساکر منصور است دران معرکه
اهمال نموده بود برحسب فرمان گرفته و ریش تراشیده
اند *
لشکریان ر خنده عظیم کردند و گوناب و سفیداج(1) کرده معجر پوشانیدند

(1) بسیارے ازیں مر است در اکثر نسخه و در بعض بجایش (سفیداب) و در

وکوچه ملک چون بمراسم شجاعت وجلادت قیام نموده دریی
یاغي رفته بود وبا سیزده مرد درموضع یخچال ازکنار خجند
برسر سي صد نفر کافر انکاتورائي شبیخون برده واسیران
خجند وآن نواحي را از ذلِّ اسار کفار خلاص داده بوطنهای
خویش فرستاده بود اورا سیورغال فرمود وبمزید عنایت و
تربیت مخصوص گردانیده حکم ترخانی ارزانی داشت
وپایه قدرامیرزاده عمرشیخ که دراظهار آثار جلادت واقتدار
ید بیضا نموده بود ازمیامنِ حسن مراحم پادشاهانه از اوج
عَیُّوق برگذشت *

گفتار درنهضتِ همایون حضرت صاحب قران بجانب خوارزم نوبت پنجم

درسال لوی ئیل مطابق سنه (تسعین و سبعمایة)
حضرت صاحب قران بعون تایید ملک دیان عنان عزیمت
بصوب خوارزم معطوف داشته درموضع اکربي یار نزول
فرمود وکونچه اغلن وتمور قتلغ که از توقتمش خان
روگردان شده التجا بدرگاه عالم پناه آورده بودند با شیخ
علي بهادر وشیخ تمور بهادر برسم منغلای ازپیش روان
وایشان ازنهر بغداک عبور نموده عید خواجه را
فرستادند واو برمرکب جلادت سوار گشته روایون
باتان ایلغمش اغلن شخصی را گرفته بیاور

مخالفان ازو استفسار نموده اورا پیش حضرت صاحب قران
کامگار فرستادند و چون آنحضرت خبر دشمنان ازو باز دانست
ازانجا روان شده بجوی چدریس رسید و چون ازانجا
بسعادت و اقبال بگذشت از طرف دشمن کسی گریخته آمد
و خبر داد که الغمش اغلن و سلیمان صوفي سر بر سریر و جان
بر خان اختیار کرده خوارزم را گذاشتند و گریخته روی گریز
بصوب توقتمش خان نهادند حضرت صاحب قران امیرزاده
میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوچ قرا
بهادر و ایکوتمور و سونجك بهادر را درعقب ایشان بتگامشي
روان فرمود ایشان برحسب فرمان از راه قم کنت و قیره
بشتافتند و از برق سرعت سپر استعاره کرده بمخالفان رسیدند
و بسیاري ازیشان را بتیغ قهر بگذرانیدند و با غنیمت نامحصور
مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند حضرت
صاحب قران چند روز درخوارزم توقف فرموده یرلیغ لازم
الاتباع نفاذ یافت تا تمام اهالي و سکان شهر و ولایت را خانه
وی کوچ بجانب سمرقند روانه گردانیدند و شهر خوارزم را یکبارگي
درکشت ساخته جو کاشتند و تخم بدکرداري که مخالفان
وزوال و خرابي بی باکي افشانده بودند هلاك و آوارگي لشکر
چو آمد بخوارزم ... ي دیار و کشور بار آورد * بیت *
صاحب قران * گریزان شده دشمن از بیم جان

مسخرشد آن مملکت بی نبرد * بنقلِ اهالیِ آن امر کرد و چون شعله خشم حضرت صاحب قران که از جسارت و بی باکی مخالفان اشتعال یافته بود بعد از سوختنِ خرمن شوکت و مکنتِ ایشان تسکین پذیرفت رایتِ نصرت شعار محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه سمرقند شد و بسعادت و اقبال بمستقر سریر سلطنت وجلال نزول فرمود و حقیقت آنکه اصل جبلهٔ مبارک آنحضرت مجبول برعدالت و رعیت پروری بود و وجهه همت عالی نهمت تعمیر بلاد و ترفیه عباد و آنچه ازآثار قهرو خرابی احیانا ازعساکر گردون مآثر صدور می یافت جهت ضرورت جهانگیری می بود و مصالح کشور کشائی که بی سیاست والقای رعب میسر نمیگردد لاجرم چون مدت سه سال از تخریب خوارزم بگذشت دراواخرسنه (ثلث وتسعین و سبعمایة) هنگام مراجعت از یورش دشت قبچاق موسیکه پسر جنکی قوچین را بفرستاد که خوارزم را بحال عمارت باز آورد و او محله قاآن را که چنگیزخان هنگام قسمت ممالک بفرزندان آنرا با کات وخیوق داخل الوس چغتای خان کرده بود حصار کشید و آبادان ساخت والحالة هذه معموره خوارزم همان است *

ذکر احوالی که در اثنای یورش همایون بجانب خوارزم روی نمود

چون حضرت صاحب قران عنان عزیمت فرخنده مآل بصوب خوارزم معطوف داشته قرین تاییدات آسمانی روان شد ابوالفتح برادر کوچک محمد میرکه از آستان دولت آشیان روگردان شده بگریخت و شبگیر کرده خود را در چول انداخت و چون لالم بهادر قوچین ازان حال آگاه شد او را تکامشی کرده در راه اسپ لشکریان میگرفت وبشتاب میرفت تا در موضع حصارک باو رسید واو درپای درخت طاق خسپیده بود چون از موجب کفران نعمت و سبب آن حرکت ناپسندیده سوال کرد درجواب گفت برادرم میرکه یاغی شده کسی را بطلب من فرستاده بود من بآن واسطه فرار اختیار کرده پیش او میرفتم لالم بهادر اورا گرفته و بسته سوار گردانید و ازانجا بازگشته در بخارا با میرزاده عمر شیخ که آنجا رسیده بود رسانید و صورت واقعه باز راند شاهزاده چون ازان حال آگاه شد درزمان خبر بخوارزم پیش حضرت صاحب قران فرستاد وبه تعجیل متوجه سمرقند شد و چون بآنجا رسید و ازحقیقت امر استکشاف نمود محمد میرکه با وجود آنکه شرف قرابت و سعادت مصاهرت حضرت صاحب قرانی یافته بود چه مهد اعلی سلطان بخت بیگم را درحباله داشت و از میامن تربیت آنحضرت ولایت ختلان وایل آن نواحی تمام درتحت فرمان او بود بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نشوهٔ غرور شوکت

وحشمت راه سعادت و صواب از دیدهٔ بصیرت او پوشانیده
بسودای محال اندیشهٔ تسلط و استقلال بخاطر راه داده بود
و اگرچه خرد بهزار زبان فحوای * بیت *
مکن آنکه هرگز نکرده است کس * بدین رهنمون تو دیو است و بس
باد امیرسانید سابقهٔ شقاوتش دامن گیر آمده عزم مخالفت
جزم کرده بود و با لشکر که بسمرقند رسیده بود یاغي شد و
از آنجا بازگشته و چون از قهلغه گذشته بودند لشکریانِ ختلان
در ولایت ترمذ دست بی باکي بغارت بر آورده بودند
و نفس شهر را تمورتاش پسر اپاچي صوفي برادر امیر آقبوغا
که داروغه آنجا بود محافظت نموده و کوچه بند کرده از
آسیبِ تعرضِ آن بدکرداران نگاه داشته بود امیرزاده عمر
شیخ را چون کیفیت این اوضاع محقق شد از سمرقند نهضت
فرموده در یلغوز یغاچ نزول فرمود و لشکر را جمع کرده از عقب
میرکه روان شد و او قومِ خود را گرد آوري کرده بود و به بیداد
خانه داد ملك برلاس و آقتموربهادر که از گماشتگان حضرت
صاحب قران بودند در حصار غارتیده و اموال ایشان را تصرف
نموده و زرّاد خانه خاص که آنجا بود گشاده و مجموع اسلحه
و آلات جنگ را بارذال و اوباش بخش کرده و اسپ و جامه
داده و حشري بی طایل باندیشه باطل فراهم آورده و کمر
مخالفت برمیان طغیان بسته مقاومت و جدال را آماده

گشته بود * * بیت *

باسباب شوکت چنان غره گشت * که خورشید در چشم او ذره گشت

غافل از آنکه اسباب صوری را در معرض تایید ملک قدیم همان حکم خواهد بود که حبال و عصی سحره فرعون در مقابل عصای کلیم لا جرم چون امیرزاده عمرشیخ نزدیک رسید مصدوقه فاذا هی تلقف ما یافکون بظهور پیوست و سر عنایت انک انت الاعلی بجلوه در آمده از قوت دولت حضرت صاحب قران عقد جمعیت مخالفان از هم فرو گسست و بمجرد آوازه وصول عساکر گردون مآثر هزیمت یافته متفرق و پراگنده گشتند ومیرکه را چون آتش نخوت و استکبار که از باد غرور و پندار بالا گرفته بود فرونشست شکسته و خاکسار از آب وخش از تاش کبرك گذشته بجانب ختلان گریخت بر شاهزاده به تعجیل تمام از عقب او روان شد و از حصار برانسه تیر کني قبچغای شتافته بکنار آب وخش رسید و بشناه از آب بگذشت و میرکه روی از دولت برتافته بصوب حمایت شاه جلال الدین آورده بدره دروار رفته بود و چون حضرت صاحب قران گیتی ستان را * * بیت *

عزیزی که هرکز درش سر بتافت * بهر در که شد هیچ عزت نیافت

تعالی و تقدس بمحض عنایت بی نهایت عزیز کرده بود هرکه کفران نعمت کرده سر از هواداري او بتافت جز خواري

و نگونساری نتیجه نیافت هرآینه شاه جلال الدین دست رد بر سینه آمید میرکه نهاد و اورا بقلعه راه نداد چه بیقین دانست که نهالِ حمایت و رعایت بی دولتان برگشته روزگار جز نکبت وادبار ثمره بار نیارد ولله درمن قال * * نظم *

* پدرکزمن روانش باد پرنور *

* مرا پیرانه پندی داد مشهور *

* که از بی دولتان بگریز چون تیر *

* وطن درکوی صاحب دولتان گیر *

و چون میرکه خایب و خاسرازدره دروازبازگشت و بیشتر نوکرانش که ملازم بودند دست ازو بازداشته سرِخود گرفتند و چون لشکرِ منصوردرکوه ودشت از راست وچپ وپیش و پس درطلب اوبسیار بشتافتند وازو خبری نیافتند امیرزاده عمر شیخ درختلان بموضع قبچاق درآق سرای که قصرمیرکه بود نزول فرمود منتظرمي بود که دولت روزافزون چه لطیفه برانگیزد تاخارِآن دغدغه بیکبار ازشارع اقبال برخیزد *

* بیت *

* که بس کارکلي بدانسان که خواست *

* زاقبال صاحب قران گشت راست *

اتفاقاً عثمان پسرآروغ عمر باچند نوکربسمرقند میرفت واز عقبه بوتاتو گذشته بسرچشمه رسید وپی اسپان دید که ازجاده

بیرون رفته بود عون عنایت ربانی که پیوسته شامل احوال اعوان حضرت صاحب قران بود در خاطر انداخت که پی اسپان برگرفته بطرفی که رفته بودند با نوکران روان شد و چون از چند پشته بگذشت محمد میرکه را دید با چهار نوکر نشسته بود و اسپان را بعلف رها کرده فی الحال اطراف وجوانب او فرو گرفتند و عثمان عمر تاخته نخست اسپان را که رها کرده بودند بدست آورد بعد ازان ایشان را همه گرفته در بند کشیدند و خبر با میرزاده عمر شیخ فرستاد و اورا مصحوب خود گردانیده باز گشت و متوجه شاهزاده مشار الیه شد و اورا روز دو شنبه در اثنای راه بنا بر اشارتے که ازان شاهزاده رسید بیاساق رسانید و ابو الفتح برادرش را نیز در سمرقند همان شربت چشانیدند تا دیده وران عالم عبرت را روشن گردد که عاقبت غدر وخیم است و جزای کفران نعمت عذاب الیم *

* مصراع *

الا لعن الرحمن من کفر النعم

و بعد از رفع این دغدغه امیرزاده عمر شیخ روی توجه بصوب سمرقند آورده ورانجا بسعادت بساط بوس حضرت صاحبقران مستسعد گشت و در همان وقت که محمد میرکه یاغی شد و از سمرقند باز گشت امیرجهان شاه برحسب فرمان با تمام لشکر

بورلدای[1] و طایخان و اپردي از قندز متوجه معسکر همایون شده بود و چون ببلخ رسید امیر یادگار برلاس با مجموع لشکر بلخ و آن نواحي با ایشان پیوسته باتفاق مي رفتند در اثنای راه ایل بورلداي یاغي شده بازگشتند امیر جهانشاه صورت این حال بپایه سریر اعلی عرضه داشت کرد خواجه یوسف بن اولجایتو و جنید برادر زاده بورلداي و از لشکر بلخ پیر علي تاز را با خود همراه ساخته بازگردید و در عقب بورلداییان به تعجیل روانه شد و شبگیر کرده در بقلان بایشان رسید و کوچ و خانه آن روز برشتگان را غارت کرد و درین حال بامیر جهانشاه خبر رسید که میرکه یاغي شده است و لشکر جمع کرده در ولایت حصار نشسته است امیر جهانشاه سپاه نصرت پناه را مرتب ساخته متوجه او شد و خواجه یوسف جهت ضبط لشکر خود بارهنگ رفت و پیرعلي تاز روانه بلخ شد تا لشکری که در آنجا مانده بیاورد و مقرر کردند که در کنار آب جیحون بهم رسند و چون جهانشاه بکنار آب رسید پسال بسته با تمامي لشکر بشناه از آب بگذشت و هم آنجا توقف کرده و چون شب در آمد جنید بورلدای و برادرش بایزید و علي اکبر با تمامي لشکرِ خود یاغي شده شبیخون آوردند و ایشان

---

(۱) در بعض کتب بجایش (بورالداي) بزیادت الف بعد رای مهمله مکتوب است *

سه هزار سوار بودند و با امیر جهانشاه شصت مرد بیش نمانده بود با ستظهار دولت غرایب آثار صاحب قران کامگار هیچ گونه تزلزل و اضطراب بخود راه نداد و توکل بر خدای ظفر بخش کرده بآن نفر اندك پشت بآب آورده سپرها و چپرها و تورا ها در روی کشیده بمدافعه و مقابله مخالفان مشغول شدند و از آمد شد تیر از طرفین هوای معرکه دران تیره شب پرشهاب شد و از نهیب شمشیر و سنان جانِ بهادران رزم آزمای سراسیمه گشته در اضطراب افتاد * * بیت *

* تیغ چون وسوسهٔ عشق در افتاد بدل *
* تیر چون شعشهٔ نور درآمد به بصر *
* گرز خا یسک شد و تارکِ گُردان سندان *
* دشت ناورد شده کارگه آهنگر *

دران حال خواجه یوسف نوکری را از بالای آب بسناچ در آب انداخته روان ساخت و پیغام داد که در مقام جلادت پای ثبات می باید فشرد که اینك ما جنگ را آماده گشته بمعاونت و مظاهرت شما میرسیم لشکر نصرت نشان را که در مقابل دشمنان چون سدّ سکندر پای قرار استوار داشته بودند و داد مردي و مردانگي می دادند از وصولِ این خبر پشت استظهار و بازوی اقتدار قوي تر گشت و خواجه یوسف و پیرعلي تاز با صد مرد مکمل هم دران شب بشناه از آب گذشته

برسیدند و باتفاق حمله کرده کوششهای مردانه نمودند و چون
صبح صادق از افق آسمان سر برزد صبح فیروزي و ظفر از مطلع
اقبال صاحب قران دمیدن گرفت و لشکر دشمن بآن کثرت که
در مقابلهٔ هر نفری بیست نفر بودند پشت هزیمت نموده رو
بگریز نهادند و از آب گذشته بطرف بقلان گریختند و مصدوقه
وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین
با بلغ وجهی بظهور پیوست لشکر منصور تگامشي کرده بسیاری
از ایشان را بقتل آوردند و امیر جهانشاه با سپاه نصرت پناه
در قندز بنشست و ایل و قبیله بورلدای از عقبهای هندوکش
گذشته بکابل رفتند ابو سعید بیسود چون یاغي گري ایشان
بشنود خبث طبیعتش بران داشت که با وجود سوابق
عنایت که از حضرت صاحب قراني مشاهده نموده بود کفران
نعمت روا داشته یاغي شد بحسب اتفاق آقبوغای بیسود
که دشمن ابو سعید بود حضرت صاحب قران او را بند کرده
بمغولستان و طرف الطائی(۱) فرستاده بود درین ولا از انجا گریخته
مي آمد و او را در راه گرفته باز بند کرده بپایه سریر اعلی
آوردند در خوارزم و چون یاغي شدن ابو سعید بمسامع علیه
حضرت صاحب قران رسیده او را عنایت فرموده فرمان داد
که بند برداشتند و ایل و الوس بیسود را بدو ارزاني داشته

---

(۱) در بعض نسخ بجایش (آله طاق) دیده شد *

پیش امیر جهان شاه فرستاد و چون صاحب قران کامکار از
خوارزم بمستقر سریر سلطنت بسعادت معاودت نمود رمضان
خواجه و دیگر بهادران را با چند قوشون از عساکر گردون
مآثر بمعاونت امیر جهان شاه روانه گردانید و اورا فرمان
داد که هرجا که دشمنان روند از عقب ایشان بروند برحسب
فرمان امیر جهان شاه و خواجه یوسف از قندز و بقلان درعقب
مخالفان روان شدند و از عقبه هندوکش و کابل گذشته
در موضع لقمان بجنید وابو سعید رسیدند وایل والوس ایشانرا
غارت گردانیدند وآنچه از صدمه قهر ایشان بجان خلاص
یافتند بسند گریختند وچون امیر آقبوغا ازان حال آگاه شده
بود از هرات روی قصد بایشان نهاد و امیر سیفل قندهاری
لشکر آنجا جمع آورده درراه بامیر آقبوغا پیوست وباتفاق
از عقبها و جنگلها گذشته بآن سرگشتگان روز برگشته رسیدند وراه
برایشان به بستند * بیت *

* گوئي بقصد دشمن صاحب قران بلا *
* میروید از زمین وهمي بارد از هوا[1] *

ایشان ازبیم جان سراسیمه بجنگ مشغول گشتند وبعد ازآن
بسیاري کشته شدند واندك چیزي که باایشان مانده بود عرضه

(۱) چنین است در اکثرنسخ ودربعض کتاب بجایش (سما)
مکتوب است *

غارت و تاراج گشت جنید و بایزید و ابو سعید بهزار مشقت سر
بدر برده بجانب هندوستان بدهلي رفتند وعساکر منصور قرین
سلامت و غنیمتِ موفور بمواضع خود باز گشتند * * بیت *

* سپاهِ خسرو صاحب قرانِ بنده نواز *
* بهر کجا که رود با غنیمت آید باز *

و دران ایام که رایت نصرت شعار متوجه خوارزم بود
سیورغتمش خان در ولایت بخارا بیمار گشته بود وبعد از چند روز
شنقار شده بجوار رحمت پروردگار پیوست و نعش اورا ازانجا
نقل کرده در جلکاي کش نزد یك قویقان[1] یغاج در گنبدي
که از مستحدثات او بود دفن کردند تغمده الله بغفرانه
ودران وقت که حضرت صاحب قران از تسخیر خوارزم فراغ
یافته در پاییز بدارالسلطنة سمرقند معاودت فرمود وآن خطه
فردوس آیین از فرِّقدوم همایون غیرت سپهر برین گشته سلطان
محمود پسر سیورغتمش خان را بجاي پدر مقرر گردانید ورای
عالم آراي پرتوِ عواطف و اشفاق برحال اولاد واعقاب
انداخته فرمودهٔ حضرت رسالت پناه را ـ حیث قال
صلی الله علیه وسلم تناکحوا توالدوا تکثروا وجه همت
عالي ساخت گماشتگان جهت ترتیب طویهاي بزرگ بپاي
سعي واجتهاد برخاستند و اهالي مملکت دست سرور و

---

(۱) در بعض کتب بجاي قویقان (قوبقان) است *

شادماني به تزيين شهر بركشاده آذينها بستند و تعبيها
آراستند ودرباغ بهشت كه نامش از محاسن صفات نشان
ميدهد و مشاهده صفاتش مطابقه اسم و مسمي بيان مى كند
سراپرده و خرگاه فراوان بفسحت زمين و رفعت آسمان بزدند
و برافراختند وآن را بفرشهاى ملون و بساطهاي ملمع
و هرگونه تكلف و تجمل از غررد رروزرا هرجواهرمزين و مرصع
ساختند و حضرت صاحب قران اميرزاده محمد سلطان و
اميرزاده پيرمحمد برادرش و اميرزاده شاهرخ را باكرايم
جلايل حورانژاد بطريق شرع مطهر عقد بسته درباغ بهشت
بتاريخ سنه (تسعين وسبعماية) داماد كرد * * بيت *

* حبذا عقدي كه عقدِ ملك را داد انتظام *
* حبذا عهدي كز وشد رونق عالم تمام *
* تادران بزمِ همايون گوهر افشاني كند *
* آسمان از بدو فطرت پر جواهرداشت جام *

وبعد ازاتمام اين مهام صاحب قران گردون غلام لشكرِ بهرام
انتقام را اجازت انصراف داد و اميرزاده ميرانشاه بخراسان
رفت و اميرزاده عمرشيخ باندگان و حضرت صاحب قران آن
زمستان در سمرقند با قبال و كامراني بگذرانيد *

گفتار در نهضت همايون حضرت صاحب قران بجنگ توقتمش خان وظفر يافتن بعون ملك ديان

چون توقتمش خان را سرنوشت شقاوت که خامه جف القلم بر پیشانی ادبار و خذلانِ او رقم زده بود بران داشت که حقوق عنایت و رعایت حضرت صاحب قران فراموش کرده بر کفران نعمت اقدام نموده و از تمام الوس جوجی که از میامنِ تقویت و تمشیت آن حضرت باز رسیده بود لشکری گران جمع آورده * . * بیت *

* ز روس و چرکس و بلغار و قبچاق *
* قرم باکفه و آلان و آزاق *
* همان از باشقرد و از مکس هم *
* سپاهي بس گران آمد فراهم *

و با چنان لشکري از حیز شمار بیرون و از اوراقِ اشجار و قطراتِ امطار افزون بتاریخ اواخر سنه (تسعین و سبعمایة) موافق لوی ئیل اول زمستان متوجه حضرت صاحب قران شد آنحضرت چون برین حال اطلاع یافت با لشکرِ سمرقند و کش از مستقر سریر سلطنت نهضت فرمود و ساغرج را مخیم نزول همایون ساخت و تواچیان را جهت جمع و احضار عساکرِ نصرت شعار باطراف و اقطارِ ممالک روان گردانید و بحسب اتفاق آن سال شدت برودتِ هوا بمرتبهٔ بود که آسمان همواره پشت سنجاب بردوش افق کشیده بود و زمین پیوسته شکم قاقم پوشیده * * نظم *

* ز برف گشته زمین همچو صفحهٔ کافور *
* ز ابر مانده جهان همچو گنبدِ بی نور *
* هوا ز غایتِ سرما چنان نمود اثر *
* که برد خاصیت از طبع مردمِ محرور *

دران حال خبر آوردند که مغلای توقتمش خان ایل یغمش اغلن با سپاهان گران از آب خجند گذشته در نزدیک اجوک زرنوق نشسته است حضرت صاحب قران فی الحال عزم فرمود که بتعجیل بر سر ایشان رود امراء و نوینان زانو زده مبالغه نمودند که چندان توقف می‌باید فرمود که لشکرها از اطراف جمع آیند نقد این گفتار در محک رای اصابت شعار آنحضرت تمام ننمود واز تبعهٔ فی التاخیر آفات اجتناب واجب شناخته برحسب اشارت * * بیت *

* از امروز کاری به فردا ممان *
* چه دانی که فردا چه گردد زمان *

امضای عزیمت را صواب دانست و دستِ توکل در حبل متین تایید صمدانی استوار کرده جمع شدن لشکر را نپایید وبا وجود آنکه در تمام راه تا سینهٔ اسپ برف نشسته بود با جمعی خاصگیان برف کوفته متوجه گشت و شبگیر کرده *

* بیت *

روان شد باقبالِ فتح وظفر * سعادت به پیروزیش راهبر

سعودِ فلک نصرتش را ضمان * جنودِ ملک درپیش حرزخوان
و امیرزاده عمرشیخ از اندگان لشکرآنجا مرتب داشته و از کنار
آب خجند شتافته بموکب همایون پیوست صاحب قران
گیتی ستان کونچه اغلن و تمورقتلغ اغلن و شیخ علی بهادر را
با جمعی سپاه روانه ساخت تا راهِ گریزبردشمنان به بندند
روز دیگر در وقت طلوع آفتاب ماهچه رایت نصرت انتساب
از بالای تل انبار برآمده بیاغی رسیدند و سورن انداخته
جنگ درپیوست * * نظم *

پراز نالهٔ کوس شد مغزمیغ * پرازآبِ شنجرف شد جانِ تیغ
زآوازِ اسپ و خروشِ سوار * فروماندهٔ دستِ سواران زکار
و چون آتشِ حرب از بادِ حمله دلاوران اشتعال یافت
نسیم فتح از مهبِّ اقبال حضرت صاحب قرانی وزیدن
گرفت و مخالفان پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند
و بسیاری ازایشان درزیردست و پای اجل سراسیمه گشته
نیست شدند و بعضی ازبیمِ تیغ آتش بار خود را درآب خجند
انداخته خاکِ وجود شان ببادِ فنا بررفت و آنها که ازقتل
خلاص یافته بصوب گریز می شتافتند لشکر منصور که پیش تر
رفته بودند تا راه برباغی بگیرند ازپیش ایشان درآمدند
و سپاهِ ظفرپناه از عقب روان شده ایشان شکاری وار
از اطراف و جوانب درمیان گرفتند و بزخم تیرو سنان

و شمشیر و گرز گران دمار از روزگار ایشان بر آوردند و عنان
حیات شان بدست قهر عزرائیل سپردند و ایدی بیردی
بخشي را دستگیر کرده خواستند که سر از تن جدا کنند
او از بیم جان نام خود اظهار کرد و او را زنده پیش
صاحب قران گیتي ستان آوردند آنحضرت احوال و اوضاع
توقتمش خان را استکشاف نموده او را خلعت عفو پوشانید
و جامه داده بعنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و بعز
ملازمت موکب همایون سرافراز گشت * * مصراع *

* آزاد بندهٔ که بود در رکاب شاه *

و ازان موضع کوچ کرده بسعادت معاودت فرمود و در ماه صفر
سنه (احدی وتسعین وسبعمایة) درآقار فرود آمد و آنجا
توقف نمود و چون از قدوم طلیعهٔ لشکر بهار سپاه تباه کار سرما
پشت هزیمت دادند و عساکر بهجت آیین سبزه و ریاحین از
اطراف و اکناف صحاري وبساتین در حرکت آمدند *

* بیت *

* سلطان گل رسید و دیار چمن گرفت *
* و اطراف جویبار سپاه سمن گرفت *

لشکر ظفر جنایب از اطراف و جوانب برسیدند امیرزاده
میرانشاه با سپاه از خراسان بدرگاه عالم پناه آمد و لشکر
بلخ و قندز و بقلان و بدخشان و ختلان و حصار و دیگر بلاد

و امصار بمعسکرِ همایون پیوستند * * بیت *

از آوازِ اسپان و گردِ سپاه * نه خورشید تابنده پیدا نه ماه
چنان شد زگردِ سواران جهان * که خورشید شد گفتیی اندر نهان

حضرت صاحب قران گیتیی ستان فرمان داد که امیرزاده عمر شیخ و امیر حاجیی سیف الدین و ایکو تمور بروند و برآب خجند از کشتیها وعمد پل سازند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده برفتند و در چند موضع پول بستند و خبر بحضرت صاحب قران فرستادند آنحضرت بتاریخ ربیع الاول سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) موافق اول ایلان ئیل ازانجا کوچ کرده درضمانِ امن و تایید ملک دیان روان شد و چون بکنار آب رسید با فرزندانِ کامگار و تمام لشکرِ نامدار بآن پولها ازآب بگذشتند و تمور قتلغ اوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منقلای تعیین فرمود و چون ایشان بر حسب فرمان روان شدند قراول از پیش فرستادند و فرستادگان قراول دشمن را دیده باز گردیدند و خبر بامراء رسانیدند و امراد بالشکر کمین کرده خود را ننمودند و مخالفان چون کسی را ندیدند و شب درآمد از سرِ فراغت چون بختِ خویش بخواب مشغول شدند غافل ازین معنیی که * * بیت *

نباید غنودن چنان بی خبر * که ناگاه سیلیی درآید بسر

لشکر نصرت شعار از دولت بیدار سوار شده بر ایشان شبیخون بردند * * بیت *

شب تیره رفتند کُندآوران * چو شیرِ ژیان بر سرِ دشمنان
بگرز و سنان و بشمشیر و تیر * بر آورده از جانِ دشمن نفیر
دران شب دلیرانِ نصرت شعار * بکشتند از ایشان فزون از شمار

و چون بیشتر لشکر یاغی بقتل آمدند بقیه که خسته و جسته بصد مشقت ازان ورطه سر بدر بردند و روی بگریز نهادند و از آب ارچ عبور نموده بتوقتمش خان رسیدند و لشکر او صبران را محاصره کرده بودند و درانجا جنکرجه ولاد و قوشچی بمنع و معارضه مشغول گشته جنگهای مردانه کرده بودند و توقتمش خان بعد از عجز از تسخیر صبران پیسی را غارتیده دران صحاری نشسته بود و چون او را از وصولِ سپاه منصور آگاهی دادند شاه و سپاه هرکه این خبر شنید از شکوه دولت حضرت صاحب قران پای ثبات و قرارش بلغزید و خوف و هراس بر ایشان استیلاء یافت لشکری بآن کثرتِ سوار[1] وبسیاری اهبه و استعداد بمجرد آوازه از هم فرو ریخت وهرکس دست اضطرار در دامنِ فرار آویخت و بی توقف منهزم شده کالجراد المنتشر متفرق و پراگنده شدند *

* بیت *

---

(۱) دردو نسخه بجای سوار (سواد) است *

از آوازهٔ شاه صاحب قران * فرو ریخت ازهم سپاهی گران
ندیده کس ازدور گردِ سوار * گزیدند یکسر طریقِ فرار
ازیشها نباشد به نزدِ لبیب * زاقبال صاحب قرانی غریب
صاحب قران گیتی ستان چون از انهزامِ مخالفان آگاهی یافت امیر حاجی سیف الدین را با اغرق بسمرقند فرستاده وبنفس مبارک ایلغار فرموده درعقب دشمنان روان شده و خواجه شیخ قوچین وتوبلاق قوچین وقراقان بهادر و اماان شاه و دولتشاه جداجی با چهل مرد گزیده د واسپه بزبان گیری از پیش بفرستاد ایشان د رموضع سارق اوزن بقراول دشمن که درعقب استاده بودند رسیدند و جنگی عظیم کرده بسیاری ازایشان را بقتل آوردند وبقیة السیف بگریختند وچون بهادران نصرت قرین مظفر و منصور باز گشتند و در بیابان بقتبه ترخان که با صد خانه دار نشسته بودند دوچار خوردند وبایشان نیزداد رزم و پیکار داده به نیروی دولت قاهره قتبه ترخان را که بزرگ آن طایفه بود دستگیر کرده و اورا با قوم وگله ورمه بقهر وغلبه رانده بموضع آقسوما بمعسکر همایون رسانیدند حضرت صاحب قران ازان موضع نهضت فرموده براه اورنگ چقل ازچول گذشته بموضع بیلن رسید وازانجا روان شده ازساریق اوزن وکورجون گذشته به آل قوشون نزول فرموده *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه را بخراسان

در موضع آل قوشون خبر آمد که ملوک سربدال و حاجي بیگ چون غربانی[1] و تمام لشکر کلات و طوس یاغی شده اند حضرت صاحب قران امیر زاده میرانشاه را باطفای نایرهٔ آن فتنه فرمان داد شاهزاده برحسب فرمان با لشکرِ نصرت شعارِ خود باز گردیده و بتعجیل تمام شب و روز رانده بسمرقند آمد و چون مامور بود بقطع مادهٔ فساد ممالک خراسان ملک پیر محمد پسر ملک غیاث الدین را باد و پسر زین العابدین و محمود که دران جا بودند شربت فنا چشانید و از نسل ملوک کرت کس نماند و شاهزادهٔ جوان بخت ازانجا بر سبیل استعجال بخراسان شتافت و در صحرای بحرآباد ملوک سربدال با فوجی از لشکر فدائي وار پیش آمدند و از سرجان گذشته بر لشکرِ شاهزاده حمله آوردند و جنگی عظیم در پیوست عساکرِ منصور جرنغار و برنغار پیش آمده ایشان را شکاري وار درمیان گرفتند و بزخمِ پیکان خاره گذار بیشتر آن اشرار را برخاکِ هلاک و بوار انداختند و ملوک شکسته و خاکسار بمشقت بسیار نیم جان بکنار انداختند و با جوقی از سپاه بیشتر زخم دار روی فرار بصوب عراق آوردند و امیر

---

(۱) دربعض نسخ بجایش (جاني قرباني) مکتوب است *

آقبوقا نیز از هرات متوجه رفع آن آشوب گشته بود طوس را
بعد از محاصره تسخیر کرد و حاجي بیگ برادر کوچک علي
بیگ جون غرباني ازانجا گریخته متوجه عراق شد و چون
بسمنان رسید سادات هزاره کري اورا گرفته باز فرستادند
و به تیغ سیاست سپری شد و چون شاهزاده مشار الیه
مخالفان عصیان ورزیده را مقهور و مخذول گردانیده
عرصه آن مملکت را از خبث وجود و لوث جنود ایشان
پاک ساخت بمستقر سریر جلالت خویش فرمود * * بیت *
درختیست عصیان صاحب قران * که بارش هلاکست و رنج و هوان
کسی کارد آن شاخ نکبت ثمر * که روی نکوئي نه بیند دگر
و عزم حضرت صاحب قران گیتي ستان برقرار جزم بود که
بنفس مبارك درعقب توقتمش خان برود نویینان و امراء
اتفاق نموده زانو زدند و بزبان اخلاص و دولت خواهي عرضه
داشتند که اگر رای اعلی صواب داند اول بجانب خضر
خواجه اغلن پسر تغلقتمور خان و انکاتورا توجه نماییم و ایشان
را گوشمالي بسزا داده نوعی سازیم که دیگر باره اندیشه
جسارت و فضولي بخاطر راه ندهند و بعد از فراغ ازان مهم
روی عزیمت بصوب توقتمش خان آوریم حضرت صاحب قران
سخن ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بمغولستان

بر سرِ خضر خواجه اغلن و انکا تورا نوبت پنجم

در همین سال سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) حضرت صاحب قران گیتی ستان عزیمتِ جانب مغولستان مصمم فرمود و از موضع آل قوشون مراجعت نموده براه بوری باشي با لشکر و خدم و حواشي روان شد و از توپالیك قرق گذشته بعقبه اوزناق برآمد و اسپانِ لشکریان بغایت لاغر بودند از هرده سوار سه نفر را بسمرقند باز گردانید و اسپانِ ایشان را بهفت نفر دیگر قسمت فرمود و لشکر را دو اسپه ساخته بسعادت و اقبال روان شد و چون باتقن سوری رسید آب نبود و سپاه از بی آبي در زحمت بودند و دو سه روز چاهها کنده آب حاصل مي کردند و مي رفتند ناگاه از رشحات فیض الهي دران بیابان در فصلِ تموز بر سرِ سبزه برف و یخ بسیار یافتند چنانچه تمام لشکریان با اسپان و چهارپایان همه سیراب گشتند و بادای شکر باري تعالی و تقدس قیام نموده روان شدند و چون بموضع توغره اوتلغ رسیدند برحسب فرموده شکارانداختند صحرای الغریالي را رانده خرگور بسیار صید کردند و هرچه فربه بود برداشتند و آنچه لاغر بود بگذاشتند و در صحرای اولن چرلیغ بموضع چپارایغر رسیده فرود آمدند و از سپاهِ انکا تورا اولن بوغا و انیك چك با هزار سوار آمده دران صحرا بطلب قبیله بهرین مي گشتند

میرک ایلچی و پیرعلی تاز قراول دست راست لشکر منصور بودند بایشان دوچار خورده دست جلادت و اقتدار بجنگ و پیکار برگشادند و مخالفان بی توقف پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند لشکر ظفرقرین شخصی از ایشان را دستگیر کرده بپایه سریر اعلی آوردند و کیفیت احوال ازو استفسار نموده معلوم شد که انکاتورا در موضع اورنک یار نشسته است حضرت صاحب قران درزمان شیخ علی بهادر و ایکوتمور را با جمعی امراء بایلغار روانه آن جانب گردانید و فرمان داد که بتعجیل تمام رانده سعی نمایند تا بموضع اورنک یار بانکاتورا رسند وفرمود که دران راه اصلا آتش نکنند تا دشمنان از توجه ایشان آگاه نگردند و آن حضرت با عساکر گردون مآثر شبگیر کرده بعون ذوالجلال برسبیل استعجال در عقب ایشان روان گشت و چون روز شد بظهور پیوست که غجرجی راه غلط کرده بجای دیگر افتاده اند آن روز براه قیان قازی بتعجیل تمام رانده شب هنگام بکول سالی فرود آمدند روز دیگر راه یافته بپای اکوز رسیدند و چون درانجا نزول کردند صاحب قران گیتی ستان با شاهزادگان و نوئینان و امراء مشورت فرمود که چون ما سه روز راه غلط کردیم شاید که دشمنان خبر یافته باشند و متفرق شده مصلحت آنست که از دو طرف متوجه ایشان شویم بنا برین امیر زاده عمرشیخ را با بعضی

لشکر روانه گردانید و امیر جلال پسر امیر حمید را غجرجی ایشان ساخت وبنفس مبارک با باقي سپاه براه شرا(۱) و شباد تو و قوبي مراغ و قوراغن و بو یورلا غو گذشته بموضع قراغو جور بر آمد و امیرزاده عمر شیخ با سپاه نصرت پناه کوه و بیابان قطع کرده مي رفتند وهرجا که با قوم دشمن دو چار مي خوردند جنگ کرده همه را مقهور و منکوب مي گردانیدند تا در موضع قوباق با نکاتورا رسیدند واز طرفیـــن سورن انداختند * بیت *

دلیران و شیران دشمن شکار * بر افروختند آتش کارزار
زخون گشت پردامن آسمان * زبیم آب شد زهرهٔ روزکار
فرو بسته لبهای مردم ز نطق * فرو مانده اعضای گردان زکار

بهادران لشکر نصرت شعار بعون تایید پروردگار بسیاری ازان بی دینان را بقتل آورده ایشان را بشکستند و انکاتورا را تکامشي کرده ازولایت بدر کردند واز موضع قاقمه بورجی بگذرانیدند و غنایم بی شمار بدست آورده بسی دختران ماه رخسار و پري چهرگان لاله عذار اسیر گرفتند و شاهزادهٔ کامکار بعد از قهر و طرد مخالفان بدکردار مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت معاودت فرمود ودر موضع اختاد(۲) یکتور

(۱) در دو کتاب بجایش (شراد و شیارتو) دیده شد (۲) در دو نسخه بجایش (اخته دکتور) مکتوب است *

بعز بساط بوس حضرت صاحب قرانی فایز شد و چون مدتی بود که شیخ علی بهادر و ایکو تمور بایلغار رفته بودند و هیچ خبر از ایشان نمی آمد فرمان اعلی بنفاذ پیوست که امیر زاده عمرشیخ با فوجی از سپاه بتفحص حال ایشان روان گردد شاهزاده برحسب فرمان روی توجه براه نهاد و بعد از چند روز شیخ علی بهادر و ایکو تمور از راهی دیگر بمعسکر همایون ملحق شدند و امیرزاده عمرشیخ چون به بیابان ایت ایچمس آله کول رسید ناگاه با هشت صد سوار از دشمنان کلان تر ایشان قرابیان تمور دوچار خورد و دران حال با شاهزاده پنجاه کس بیش نبود اما مجموع امراء و بهادران بودند مثل خداداد حسینی و تمور خواجه آقبوغا و حاجی محمود شاه یسوری و پیرحاجی ارلات و امثال ایشان بقوت استظهاری که لشکر ظفرقرین * * مصراع *

* باقبال صاحب قران داشتند *

توکل برقادر نصرت بخش کرده بی اندیشه و هراس برایشان کردند * * بیت *

* دربیابان بی حصاری کز عدو باشد پناه *

* هریکی را درمقابل شانزده کس کینه خواه *

* لشکر صاحب قران دست جلادت برگشاد *

* دل بتاییــد الهی بستــه و اقبال شاه *

* تیغ کین را برکشیدند از نیام انتقام *

* روز روشن گشت بر چشم بد اندیشان سیاه *

شاهزاده از صدق نیت و حسن اعتقاد در جهاد آن فرقهٔ بغي و فساد داد مردي داده دست بردی نمود که ملک بر فلک زبان تحسین گشاده بر شجاعت و جلادت او آفرین خواند پیرحاجي پسر تیلانجي ارلات که از شجعان و کماة روزگار بود نقد شجاعت را بسکه جلادت زد و چون شیر غرین دران دشت کین بسی از مخالفان بی دین را داغ فنا بر جبین حیات نهاده تن بر زمین انداخت و جان باسفل السافلین روان ساخت و رفع منزلتش را از کمین قضا تیری بمقتل او رسید و بسعادت شهادت فایز شد و از کرامت و قاتلوا و قوتلوا لاکفرن عنهم سیاتهم بهره مند گشت * مصراع * * زهی حیات نکونام و مردن بشهادت *

آخر الامر از مطلع وعد و ان جندنا لهم الغالبون اختر سعادت گستر فتح و فیروزي طلوع نمود و مجاهدان نصرت قرین بر مخالفان فساد آیین ظفر یافته ایشان را منهزم گردانیدند و بسیارے را بقتل آورده هرچه داشتند از اموال و چهارپایان بغارتیدند و گلهای اسپ و گوسفند رانده سالم و غانم بمعسکر همایون مراجعت کردند * نظم

* بفرّ دولت صاحب قران و عون اله *

* امیرزاده عمر شیخ و آن گزیده سپاه *
* گشاده بازوی سعي و کشیده تیغ جهاد *
شکسته دشمن بد کیش و کنده بیخ فساد
* بسوی اردوی اعلی محلّ جاه و جلال *
* مظفر آمده با عالمی غنیمت و مال *

و چون صاحب قران گیتي ستان بموضع قراغوچور رسیده نزول فرمود اموال و غنایم که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب جمع آورده بودند بر لشکریان قسمت نمود و چندان دران موضع توقف فرمود تا اسپان ایشان فربه شدند و فرمان داد که امیر جهانشاه وارج قرابهادر و دیگر آمرای با سی هزار سوار ایلغار کرده بطرف ارتیش بطلب دشمنان شتابند ایشان برحسب فرمان روان شدند و شب و روز رانده بآب ارتیش رسیدند و نیمی لشکر ازین جانب آب و نیمی ازان جانب بجست وجوی مخالفان کنار کنار آب روان شدند بهر موضع از جزایر و غیر آن که دشمنان گریخته پناه برده بودند چون برسیدند ایشان را بقتل و نهب و غارت دمار از روزگار برآوردند و باین طریق اسیر بسیار و غنیمت بی شمار جمع آورده مظفر و منصور باز گشتند و بموکب همایون پیوستند حضرت صاحب قران ایل و الوس مغولستان که بحوزه تصرف و ضبط درآمده بود کورنها کرده بامیر لعل

براد ر طغي بوغا برلاس و تیمور بوغا و دیگر امراء قوشون سپرده روانه سمرقند گردانید و ایشان آن جماعت را رانده با اموال و غنایم بسمرقند رسانیدند و حضرت صاحبقران از چول[1] گذشته و منازل و مراحل طی کرده بمحل ایمل غوچور رسید و در سرای اوزدم مبجل و معظم نزول فرمود *

گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران و فرستادن لشکر باطراف و جوانب مغولستان باستیصال الوس جته

و چون حضرت صاحب قران گیتي ستان که * شعر *

* له همم لا منتهی لکبارها *

* و همته الصغری اجل من الدهر *

هر مقصد که وجهۀ همت عالي ساختی و سایۀ التفات بران انداختی تا باکمل طرق و اتم وجوه در حیز حصول نیامدی خاطر مبارک ازان نپرداختی درین یورش همایون با آنکه سپاه نصرت پناهش بکرات و مرات بر دشمنان ظفر یافته بودند و ایشان را مغلوب و منکوب گردانیده چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفت بازدرباب استیصال الوس جته با شاهزادگان و نوئینان مشورت فرمود و فرمان شد که عساکر گردون مآثر فوج فوج از راههای مختلف روان شوند و مجموع اراضي

(۱) در بعض نسخ بجایش (موضع جوی) و در بعض (موضع جور) است *

و صحاری آن قطر که محلّ حرکت و سکون قوم جته است
احاطه نموده هرجاکه ازایشان نشان یابند اثرنگذارند
و برحسب فرمان واجب الاذعان مجموع غجرجیان و قلاوزان
جمع آوردند و راهها تحقیق نموده ثبت گردانیدند و بر
شاهزادگان و امراء قسمت کرده مقرر شد که هرطایفه
با غجرجیي معین از راهيي مخصوص متوجه قلع و قمع مخالفان
شوند و جمعی که ازبیم تیغ جان ستان ایشان ازهرگوشه بیرون
رفته اند همه رابدست آورند و مجموع درموضع یولدوز جمع
آیند ازانجمله امیرزاده عمرشیخ با لشکرانده گان غجرجيي
ایشان برهان اغلن و بیان تیمور پسر بیکیچک جته برحسب
فرموده براهی که مقررشده بود روان گشتند و اطراف
و جوانب طریق را تاخت کرده هرجاکه دشمنان را مي
یافتند بقتل و غارت کار مي ساختند و ازعقبه دوبسین اندور
گذشته بقصبه قراخواجه رسیدند و مسافت میان سمرقند
و قراخواجه سه ماهه راه کاروان است و فوجی دیگرامیر
جهانشاه و شیخ علي بهادر با سی هزار سوار آراسته نوکرسنقور
را غجرجيي ساخته از راهيي که تعیین رفته بود روانه شدند
و از قرا ارت و شوروغلوق[۱] گذشته هرجاکه بیاغيي رسیدند
بکشتند و بغارتیدند و فوجی دیگرعثمان عباس با بیست هزار

(۱) دربعض کتب بجایش (قرغلغ) مشاهده رفت *

مرد تیغ گزار امیر جلال حمید غجرجی شده براه سغیزغان[1]
به سغولغان لیق و کوک یار بشتافتند * * مصراع *

* و دید انچه دید هر کرا یافتند *

و فوجی دیگر خداداد حسینی و مبشر بهادر با بیست هزار
مرد پرخاش جوی جلادت آثار قمارتقو را غجرجی ساخته
از راه ارچکو روانه شدند و چون بموضع بیقوت رسیدند با قوم
بولغاجی ویلکر ملاقی شده جنگی عظیم واقع شد * * نظم *

* ز تیغ گشته هوا همچــو میغ آتشبار *

* ز نیزه گشته زمین همچو باغ آهن پر *

* زگرد گرد ان گردون شده بلون زمین *

* ز نعل اسپان هامون شده بشکل قمر *

* به نیزه کرده سران چشم بد سگالان کور *

* ز نعره کرده یلان گوش خاکساران کر *

و آتش آن پیکار یکشبانروز مشتعل بود تا باد فیروزی از چمن
دولت صاحب قران وزیدن گرفت و بهادران شجاعت شعار
بزخم شمشیر آبدار مخالفان خاکسار را مقهور گردانیده منهزم
و متفرق ساختند وغارت کرده باغنایم بسیار مظفر و کامگار

(۱) دربعض نسخ بجایش (سغرغان سغرلاغو و سوغالغان لیغ)
و در بعض (سعیرغان سوغولغان لیغ) و در بعض (سغرغان
سغرلاغو) دیده شد *

بازگشتند و حضرت صاحب قران بنفس مبارك با لشكر قول نهضت فرمود و كلن دوجي باتفاق فتح و ظفر غجرجي شده براه الغ قول توجه نمود و از معسكر همايون ايلغار كرده بسيچقان دبان برآمد و الوس بولغاجي را دگرباره نكبت و ادبار در معرض صدمهٔ قهر عساكر گردون ماثر انداخته بيك حمله دمار از روزگار پريشـــان آن بي دينـــان برآوردند و اموال نا معدود و غنايم نا محصور بدست مكنت و اقتدار لشكر منصور افتاد و حضرت صاحب قران درزمان توجه بجانب توقتمش خان اميرياد گار برلاس و امير سليمان شاه و امير شمس الدين ترخان را در تركستان گذاشته بود و چون لشكر توقتمش خان را شكسته و رانده عنان عزيمت ازان صوب مصروف گردانيد و بطرف جته معطوف داشت بايشان كس فرستاد كه شما نيز بمغولستـــان درآييد و بقلع و قمع دشمنـــان مشغول شويد ايشان برحسب فرمان بمغولستان درآمده توی[1] بوغا شيخ را بفرموده حضرت صاحب قران دران سرحد بگذاشتند تا بزراعت اشتغال نمايد و خود بطلب دشمنان روان گشته منازل و مراحل قطع كرده از اورد بان بگذشتند و از آب ايله عبور نموده و بسوت كول وچچكليك رسيده ايل و الوس آن نواحي را غارت كردند و مال و غنيمت بسيار بدست آن

---

(۱) دردو كتاب بجايش (توبي) ديده شد ه

سپاه جلادت آثار آمد و ازانجا بطرف بالای قاز روان شده
هرجا که با مخالفان دوچار خوردند ایشان را بکشتند یا در
قید اسار[1] آوردند * بیت *

* بهرکجا که رسید آن سپاه کشورگیر *
* عدو ز تیغ هلاک ار برست[2] گشت اسیر *

وبطلب ایل بولغاجي وسالوجي اطراف آن نواحي را
تفحص نموده مي رفتند وچون ازصولزود[3] بگذشتند بخضر
خواجه اغلن که حاکم مغولستان بود باز خوردند وبا او غلبه
بسیار بود نوییذان و امراء با ایشان سواره درآویختن مصلحت
ندیدند و گریختن شیمه و وار آن سپاه ظفرشعار نبود بضرورت
پیاده شدند و چلبرا سپان برکمر استوار کرده بر دشمنان تیر
باران کردند و بزخم پیکان جان ستان راه تسلط و استیلاء بر
ایشان به بستند و چون بعد از کوشش بسیار که از جانبین دو
شبانروز بنمودند * بیت *

* یکی پشت بردیگری برنگاشت *
* نبگذاشت آن جایگه را که داشت *

هرچند کوپلک و دیگر امراء و بهادران جنگ پروانه وار خود
را بر آتش پیکار زدند ظفری نیافتند و جنگ قایم شد همه را

---

(۱) دریک نسخه بجایش (اسارا) (۲) در دو کتاب بجای برست
(بدست) (۳) در بعض نسخه بجایش (موازود.و) بنظر آمد *

غبطهٔ ناموس دران بود که عرصهٔ آن مقاتله و جدال بصلح ریخته شود و امراء نامدار با خضرخواجه اغلن عقد مصالحت بشرط و عهد موکد گردانیده بصوب یلدوز که موعد اجتماع عساکرگردون مآثربود باز گشتند و شاه ملک ترخان ازان جنگ فرار اختیار کرده خود را دربیابان انداخته بود درموضع کیتوبد[1] ولت زمین بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت و حالی که مشاهده نموده بود یکی در و معروض داشت و چون صورت واقعه بمسامع علیه آن حضرت رسید به تعجیل هرچه تمام تر روان شد و بتومان سلطان محمود خان پیوسته و از کون گزگذشته بموضع یولدوز رسید و امیریادگاربرلاس و امیر سلیمان شاه و امیرشمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان که از محاربه و مصالحه خضرخواجه اغلن انصراف نموده متوجه بودند درانجا بسعادت بساطبوس سرافراز گشتند صاحب قران گیتي ستان مردان کار از لشکر اختیار فرموده و اغرق را گذاشته با یلغا رروان شد و ازگذرگاه اولاقینا وراز آب گذشته درعقب خضرخواجه اغلن بشتاب براند و دران بیابان بی پایان * بیت *

* که کس ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر *

* کسـی نرفته نشیبش مگر بپای گمان *

---

(۱) دربعض نسخ بجای کیتو (کیتور) است *

* زتنگ عیشی برفروهاش بوده همای *
* از استخوان مسافرن خیرهای گران *
* کسی بروز سفید و شب سیاه درو *
* بجز کبودے گردون ندیده هیچ نشان *

فراز و نشیب عقبها و مغاکهای آن قطع کرده بموضع قرابلاق رسید و ازانجا روان گشت و چون از تیرتاش گذشته در قوشون قاے سیاهي سپاه دشمن پیدا شد دران محل توقف فرمود مخالفان چون از وصولِ لشکرِ منصور آگاه گشتند خوف و هراس برایشان غالب شده درهمان شب آهنگ گریز کردند و هرکس سرِ خود گرفته * * بیت *

یکی شان سراز پا نداندست باز * بیابان گرفتند و راهِ دراز
نگون سار کرده دُرَفشِ سیاه * بورفتند لرزان به بی راه و راه

و لشکر جته چون ازهم فروریخت از غایتِ دهشت هرفوجی بگوشهٔ بدر رفتند گروهي انبوه بهمان صوب که لشکر منصور آمده بودند گریخته میرفتند و با امیرزاده عمر شیخ باز خوردند و سپاه شاهزاده ایشان را غارتیده دمار ازروزگار برآوردند و قلبه ازان گریختگان بطرفی دیگــر بیرون رفته بودند امیر جهان شاه و شیخ علي بهادر با ایشان دوچار خورده همه را بهمان طریق کار پساختند * * شعر *

کسی را که برگشت روز از قضا * بکوشش نیابد خلاص از بلا

اگر باد گردد بگاه گریز * شود آسمان بر سرش فتنه بیز
حضرت صاحب قران ازکوتل تاري رين گذشته دشمنان را
تا قراناش تکامشي فرمود و خضر خواجه اغلن دل از ملک
ومال برداشته بهزار حیله جان بدر برد * * بیت *
خضرخواجه کوجته رابود خان * چو بگریخت از بیم صاحبقران
شدآواره یکبار ه ازجای خویش * تن ازبیم لرزان دل از غصه ریش
نه ملک ونه مال ونه لشکربجای * زدهشت نداندست سر را زپای
سپاهش همه کُشته یا دستگیر * زن وکود کانش بخواري اسیر
اُلُس گشته یکباره زیر و زبر * نمانده زمردم دران بوم اثر
چنین باشد احوال آن پادشاه * که صاحبقران باشدش کینه خواه
عساکرگردون مآثر بقیه مخالفان را که دران کوه و صحرا بوده
تا قولان کوتل تمام غارت کردند و غنیمت بسیار از اسپ و شتر
وگوسفند وغیر آن بدست آورده اسیر و برده بی شمار گرفتند
وصاحب قران سپهر اقتدار مظفر و کامگار ازانجا بازگشته
بجیش(۱) آمد و غنایم آن فتوحات که محاسب وهم با تامل
قیاس وتخمین ازعقد شمار آن عاجز آمدي مجموع برلشکر
قسمت فرمود وازانجا بسعادت واقبال نهضت نموده واز قچرتو
و پلاچر عبور فرموده موضع یولدوز مضرب خیام نزول همایون

قراتال

(۱) دردونسخه بجاي جیش (حلیش) ودریك کتاب بجایش
(حلیس) است *

گشت امراء ولشکریان که برحسب فرمان باطراف وجوانب بقطع واستیصال دشمنان رفته بودند با غنایم بسیار و برده بی شمار درین محل برحسب میعاد مقرر منصور و مظفر بسعادت بساط بوس فایز گشتند و آن موضعی است بغایت نزاهت وطراوت وچشمه بسیار دل پسند و علف فراوان سودمند * * بیت *

زبس چشمهٔ روشن باصفا * بیلدوز خوانند آن جای را
که معنی یلدوز اختر بود * همان چشمهایش منور بود
بقوت علفهای آن بوم و بر * بحدّیست از قدرت دادگر
که اسپ ارچه باشد ضعیف ونزار * چو یکهفته گردد دران مرغزار
شود همچو کوهی روان بیگزند * قوی هیکل و فربه و زورمند

و ازانجا تا بسمرقند دو ماهه راه کاروان است و حضرت صاحبقران کسی را پیش امیرزاده عمرشیخ فرستاد و فرمان داد که براه قهلغه روان شود و مجموع مخالفان را که دران نواحی و حوالی باشند مستاصل و ناچیز گرداند شاهزاده با متثال امر مبادرت نموده از قهلغه گذشته درراه بکو پلک که از امرای بزرگ جته بود بازخورد و جنگی عظیم واقع شد * * نظم *

* خروش آمد و نالهٔ کره نای *
* بر انگیخت شهزاده لشکر ز جای *
* دلیران رزم آزمای ازدوروی *

* خروشان و جوشان شده کینه جوی *

* همـــه دشت پر خستـــه وکشته شد *

* زمیـــن سربسر چون گل آغشته شد *

آخرالامر شاهزاده ارجمند از فرّ دولت ابد پیوند فیروز گشت وکوپلك را گرفته به تیغ انتقام بگذرانید وتمام الوس اورا بغارتید واسپ وگوسفند بسیار غنیمت یافته ازانجا روان شد وازموضع کوزن واوچ فرمان گذشته بکاشغر درآمد وازانجا نهضت نموده با لشکر ظفر قرین بمبارکي وطالع سعد باندگان که اقطاع خاصۀ او بود نزول فرمود *

گفتار در مراجعت صاحب قران جهانگیر بمستقر سریر جلالت صریر خلافت مصیر

صاحب قران را چون خاطر همایون از کارجته بپرداخت *

* شعر *

براعدای دولت مظفرشده * سپاه از غنیمت توانگر شده

همه دشمنان کشته یارانده * به بندش اسیران بسی مانده

دیار بداندیش را سربسر * همه رفته وکرده زیروزبر

برآورده از بوم دشمن دمار * برین گونه فرسنگ بیش ازهزار[1]

عزم دارالسلطنة سمرقند را وجهۀ همت عالي ساخت وبا

---

(۱) دردوکتاب بجای هزار (شمار) دیده شد *

تمام عساکر گردون مآثر از کچک یُولدُوز نهضت فرمودہ به الغ[1] یولدوز درآمد و درانجا طوی عظیم کردہ بعیش و عشرت مشغول گشت و تمام نوییذان و امراء و اشراف را بخلعت و کمر و انعام پادشاهانه محظوظ گردانید * * بیت *

* همه دشت خرگاہ و پردہ سرای *
* ز دیبای زربفت کردہ بپای *
* نهادہ بخیمه درون تخت زر *
* همه پیکر تخت دُرّ[2] و گهر *
* نشسته برو شاہ توران سپاہ *
* بچنگ اندرون گرز و برسر کلاہ *
* بدان فتح یك جشن شاهانه ساخت *
* سران سپه را باحسان نواخت *
* بسی نامداران کشورکشای *
* بخدمت رهی وار گردش بپای *
* ز دست بتان نوش کردہ بکام *
* شراب عقیقی بزرینه جام *
* دران عیش و عشرت چو شد چند روز *
* روان گشت ازان منزل دل فروز *

---

(۱) در بعض نسخ بجای الغ (اولوق) (۲) در سه کتاب بجای در (زر) دیدہ شد *

و امیر جهانشاه را در اغرق گذاشته در یکشنبه پانزدهم شعبان
سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) موافق ییلان ایل متوجه
مستقر سریر سلطنت شد و بتعجیل رانده در یکشنبه هفتم ماه
مبارک رمضان خطه جنت آئین سمرقند از فرّ قدوم همایونش
غیرت سپهر بلند گشت جهانیان را از بشارت فتح حضرت
صاحب قران و مراجعت نمودن در عین اقبال و کامرانی
نهال آمال و امانی بازهار و اثمار بهجت و شادمانی
پاره و بار ورگردید آغایان و شاهزادگان و امراء و نوینان
نثارها کرده طویهای لایق دادند و پیشکشهای مناسب
کشیدند وازادارات اقداحِ افراح ریاض عیش وعشرت
چنان سرسبز و شاداب داشتند که فصلِ پاییز رشک بهار
و کافه خلایق در سایه عدل و احسان و مهادِ امن و امان
و شادمان آسوده از عمر برخوردار شدند وچون
زمستان برسید صاحب قران گیتی ستان ببخارا نقل فرموده
در کول فرکتی قشلاق کرد و دران محل قوریاها رفته قصرها
ساختند و خانها پرداختند و چون دران موضع کول متعدد
هست و هرگونه مرغان بتخصیص قوکه بلفظ فرس آنرا ارج
می گویند بسیار می باشد و ازبرای قوشلامشی و صید طیور
بغایت مناسب افتاده لاجرم درمابین آن کولها مسندِ
خلافت مصیر از شکوه صاحب قران جهانگیر زینت پذیر

مي گشت وبندگان همای فرعنقا شکر[1] عمدها مرتب داشته بکولها درمي آمدند و بغلغله خروش و طنطنه طبل وکوس مرغان را رمانیده مي پرانیدند وتا رسیدن بکول دیگر قوشچیان جانوران مي انداختند شنقارتند حمله تیز منقار و چرغ فلک سرعت نسرین شکار بطیران درآمده مرغان قوي هیکل چون ارج و حواصل از اوج هوا بقهر و استیلاء فرو مي آوردند و چسره چربدل وباز بلند پرواز از کمین بر کلنک و قا کشاده چنگ قضا آهنگ را بخون ایشان یاقوت رنگ میساخت خروش قوشچیان قورا قحوای قوا انفسک مي شنوانیدند اما ازآسیب حمله جان کسل طغرل اما نمي دید وآواز طبل باز مرغان را براجتناب و احترازمید لیکن جلادت بحري و شاهین و دیگر جوارح صید آیین ایش سالم نمي گذاشت * نسب

* نه چندان زمرغان باندك زمان *

ز گرفتار مي شد که وصفش توان *

چه وفو بور وکثرت مرغان دران مواضع بمرتبه ایست که صاحب تاریخ جهان کشای ثبت کرده که شاهزادگان چغتای واوگدای یک زمستان درانجا قشلاق کرده بودند وهرهفته پنجاه شتر وارقو برسم شرلغه باردوی بزرگ که درظاهر

---

(۱) دربعض نسخ بجای شکر (شکار) مکتوب است *

سمرقند نشسته بود مي فرستادند والعهدة عليه وهم دران
زمستان اختر اقبال امير سليمان شاه باوج كمال صعود نموده
بعز مصاهرت حضرت صاحب قراني اختصاص يافت
وطويهاى پادشاهانه مرتب داشته پيشكش بسيار بمحل عرض
رسانيده وخدرمعلى سلطان بخت بيگم را بآن نويين كامكار
دادند واميرزاده ميرانشاه قضايا ومهمات خراسان بر
حسب دلخواه چنانچه ذكركرده شد كفايت نموده متوجه
پايه سريراعلى گشت وامراء ونوييندان باقامت رسم استقبال
قيام نمودند ودران قشلاق بشرف بساط بوس خسرو آفاق
فايز شد * * بيت *

* چو پرداخت شهزادهٔ نامور *
* زانجامشي(۱) پيش تخت پدر *
* جهاندارش از لطف در برگرفت *
* ببوسيد روى وسخن درگرفت *
* بپرسيدش از راه وهربيش وكم *
* زهر درسخن راند شهزاده هم *
* وزان پس بسى پيشكشها كشيد *
* زمين بوسه داد وثنا گستريد *
* شهنشه بسى آفرين خواندش *

۱) دراكثرنسخ بجاى انجامشي (الجامشي) ديده شده *

* بجائي سزاوار بنشاندش *

* جهان شاه ازان اجتماع گزين *

* كزان تازه شد رونق ملك و دين *

و دراثناء آن زمستان بر مقتضاى راى حضرت صاحب قران اميرزاده ابابكر پسر شاهزاده ميرانشاه را دختر امير حاجي سيف الدين نامزد شد و خدر معلي خانزاده برسم طوي اقامت نمود و هم دران اثنا بر حسب عادت روزگار كه هر شادماني را غمي و هر سوري را ماتمي درعقب مي باشد وانه هو اضحك وابكي مهد اعلي قتلغ خاتون كه حرم پدر صاحب قراني بود ازين سراى فاني بدار القرار جاوداني نقل كرد انا لله وانا اليه راجعون خاطر مبارك آن حضرت از وقوع اين حادثه بغايت متالم شد و چهرهٔ همايون كه ديدهٔ دين و دولت بآن روشن بود مصب سيول ملال و محن گشت ولاغرو * * ع *

* القلب تحزن والعين تدمع *

ختم كلام معجز نظام و رسم آش واطعام وافاضت خيرات وصدقات بفقراء و عجزة و ايتام فوق مايتصوره الاوهام باقامت پيوست و نعش محفوف بمغفرت را بكش برده دفن كردند وعز من لا يموت * * مصراع *

* روانش بخلد برين شاد باد *

و چون زمستان بآخر رسید صاحب قران گیتي ستان عزیمت دار السلطنة فرمود و همه راه در پناه حفظ و تایید اِلٰه کامران و شکار کنان بسعادت و اقبال منازل مي گذاشت * * نظم *

* بُنَه دریک شکارستان نمي ماند *

* شکار افگن شکار افگـــن همي راند *

و بفرخنده طالع مسعود از قرشي گذشته در چلکای دلکش کش برلب آب خشکا در اقیار نزول فرمود * * نظم *

سراپردهٔ شاه چرخ اقتدار * زمین را کشیده ز دیبا حصار
همه دشت گشته کران تا کران * پر از خیمه و خرگه و سایبان

گفتار در قرلتای فرمودن حضرت صاحب قران

چون از میامن آثار شوکت و اقتدار حضرت صاحب قران کامگار آفتاب دولت ترک بتخصیص الوس چغتای باوج عظمت و جلال صعود نمود و کمال رفعت و استقلال یافت چنانچه از حدود مشرق تا بمغرب پرتو تسلط و استیلاء انداخت و از کثرت غنایم وافر که دریورشهای پیاپی از فتوحات متواتر بدست جلادت عساکر گردون مآثر مي افتاد یساقیان معسکر ظفرمآب از روی مکنت و اسباب بر امرای دیگر عهد و زمان فایق بودند هر آینه رای ممالک آرای که آیتي بود

لازم الاتباع در شان احکام سلطنت و کشورکشائی اقتضای آن
فرمود که در شان لشکرا ضافتی رود و در بهار آت ئیل سنه
(اثنین و تسعین و سبعمایة) در آق یار که از فرّ نزول همایون
مهبط انوار ابهت و افتخار بود بقورلتای بزرگ فرمان داد
و بعد از جمع تمام امراء و نوینان از تومانات و هزارجات
و صدجات و سایر سروران و حکام مواضع و ولایات رسوم طوی
و قورلتای و آداب آن بحشمتی و تجملی مرتب افتاد که جهان
فریدون و افراسیاب دیده مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون
اشارت علیه در باب زیادت کردن شان سپاه بنفاذ پیوست *

* نظم *

سران سپه سربسر هرکه بود * بخدمت کمربسته فرمان شنود

بموجبی که فرمان واجب الاذعان جریان یافت قرار گرفت
و مجموع التزام نموده خط باز دادند که برحسب مقرر سپاه
بعرض گاه رسانند و تواجیان بزرگ که خط بازمی ستدند امیر
حاجی سیف الدین بود و امیر جهانشاه جاکو و امیر
شمس الدین عباس و هم دران ولا طویهای خسروانه مرتب
گشت و جشنهای پادشاهانه مشتمل بر انواع تجملات و تکلفات
ترتیب کرده شد بغناقهای گوهر آگین برفرق خواتین
بلقیس آیین * ع *

* گفتی مگر ثریا درماه کرده منزل *

و ساغرهای بلورین در دستِ ساقیانِ زهره جبین * ع *
* صافی زهرکدورت همچون ضمیر عاقل * * بیت *
جهانی بشادی شد آراسته * همه بوم پر زیور و خواسته
جهان شد نهان زیر دیبای چین * پراز در و گوهر بسیطِ زمین
و مهد اعلی سونج قتلغ آغا دخترِ شیرین بیگ آغا که نهالی بود
از روضۀ ابهت و جلال و رخسارِ افتخارش را حضرت صاحب
قران خال با میرزاده عمر شیخ داده ند و بعد از فراغ ازین امور
برحسب اجازت و اشارتِ حضرت صاحب قران امیرزاده
میرانشاه بخراسان معاودت فرمود و امیرزاده عمر شیخ
باندگان و امراء و نوئینان نیز بیورتهای خود باز گشتند و حضرت
صاحب قران بمستقر سریر سلطنت فرمود و بعد از چند روز در
ظاهر سمرقند مرغزار یلغزیغاج مرکزِ استقرار رایتِ فتح آثار
نصرت شعار گشت * * بیت *

* نظامِ حال زمانه قوامِ کار جهان *
* تمام گشت باقبالِ شهریارِ جهان *

گفتار در لشکر فرستادن حضرت صاحب قران بطرف جته

حضرت صاحب قران گیتی ستان هم در اوایلِ سال مذکور
امیر سلیمان شاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین

عباس و برادرش امیر عثمان و از امرای قوشون و خانه بچگان
صدیق تابان و سلطان سنجر پسر امیر حاجي سیف الدین
و حسن جاندار و تلک قوچین و عید خواجه و توکل باورچي
و نصرت قماری با بیست هزار سوار بطرف جته روان فرمود
و چون از سیحون عبور نموده از تاشکنت بگذشتند و به اسي
کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ امیر ملش اپردي
و پسرش پیکش و بدر و صدر ترکمان با پنج هزار مرد از شجعان
و دلاوران از جانب اندگان رسیده بایشان پیوستند و چون
بکوک توبه رسیدند چند روز دران موضع توقف کرده بتفحص
احوال مخالفان مشغول شدند و ازانجا پی دشمنان گرفته از
راه عقبه ارچتو روانه شدند و از مخالفان هرکرا یافتند *

* بیت *

بکشتند یا زنده کردند اسیر * زن و بچه شان اولجه برنا و پیر
بغارت ببردند چیزي که بود * زخشک و ز ترشان برآورده دود

باین طریق اطراف وجوانب آن نواحي و اراضي را بمراکب
جلادت و صرامت مي پیمودند تا از المالغ گذشته و از آب ایله
بشناه عبور نموده بقراتال رسیدند که یورت انکا تورا بود
و درانجا خبر یافتند که از قوجینان اولجه بوغا مجلکاجي که
با چهارصد سوار پیشتر بخبرگیري رفته بود درشکارگاهي با
قمرالدین دوچار خورده جنگي عظیم کرده اند و بسیاري از

جانبین بقتل آمده امرای از برای تحقیق کیفیت این قضیه
حسن جاندار و ملش و پیکش را بفرستادند ایشان روی شهامت
و حزم براه آوردند و چون بموضعي رسیدند که آن جنگ واقع
شده بود کشته بسیار دیدند افتاده و دران میان از لشکریانِ خود
از قوم منلغو شخصی رایافتند زخم دار که از حیاتش رمقي
مانده بود و چهل روز بعلف گذرانیده اورا غمخواري نموده
پیش امراء آوردند او تقریر کرد که دران موضع با قمرالدین
جنگ کردیم و بسی مردم از هردو طرف کشته شدند و سپاه
ما شکسته بیرون رفتند وقمرالدین بصوب صحرای ایجنی
بوجنی روان شد امراء بی توقف درعقب او بتعجیل براندند
و چون از ایجنی بوجنی بگذشتند و به اوکرکیتجی رسیدند
اغرق را دران محل گذاشته باید ... وان شدند و چون بکنار آب
ارتیش رسیدند قمرالدین ازآب د ... ود و بطرف تولس که
... د سمور و قاقم دران بیشها مي باشد رفته و سالها و عمدها
... بودند و بدان از آب گذشته یافتند امراء چند روز
... ضع درنگ نمودند و هریک کسِ خود را از آب
... د تا داغ و تمغای ایشان بران درختهای صنوبرعالي
میامن ابیشها بود کشیدند * * بیت *
بدعوات * تا زشیرانِ سپاهِ حضرتِ صاحب قران *
فحوای * باز ماند بر درخت بیشهٔ دشمن نشان *

گویند

* یک وجب بوم از زمین کشور دشمن نماند *
* کین سپاه اسپ تسلط برفراز آن نراند *

و چون زمان یورش ایشان دران بیابانها قریب شش ماه متمادي شده بود و لشکریان را زواده نمانده و دران مدت بیشتر بگوشت شکاري و پیاز صحرائي مي گذرانیدند (و هوا نیز سرد شده بود (۱)) ازانجا بسعادت معاودت نمودند و براه الطون کورکه بازگشتند و آن راهي است که از دو طرف او بحیره عظیم هست که آنرا اتراك کول گویند و منازل و مراحل قطع کرده در سمرقند بپایه سریر اعلی سعادت بساط بوس دریافتند *

گفتار در توجه نمودن خدیو آفاق بدشت قبچاق

در پاییز همین سال سنه (اثنین و تسعین و سبعمایة) صاحبقران گیتي ستان عزم نهضت همایون بجانب دشت قبچاق جزم فرموده سایه التفات بتفقد حال لشکر و ترتیب سپاه انداخت *

ز اسپان که بودش بصحرا یله * بیاورد از دشت چو بمراکب
کجا بود ازان لشکر نامدار * پیاده کسي شاه کرد آب ایله
ز اسپ و سلاح و زر و خواسته * سپاهش سراسر شد آراسته بود
و از سمرقند در ضمان حفظ و تایید ذو الجلال بسعادت یلکاجي که گاهي با بسیاري از

(۱) در بعض نسخه بجایش (و زمستان در رسیده بود بغایت سرد شده) است *

روان شد و بر آب خجند پل بسته عبور نمود و زمستان در تا شکنت میان یارسین و جناس قشلاق فرمود و دران اثنا رای مصلحت نمایش زیارت مرقد تابان فرقد شیخ مصلحت را قدس سره از معدات حصول مقاصد دینی و دنیوی دانسته بآن قصد عنان توجه بصوب معموره خجند معطوف گردانید و از صدق نیت و صفای طویت مراسم زیارت بتقدیم رسانیده دو هزار دینار کپکی از وجهی که تصدق را شاید بارباب استحقاق صرف فرموده بتا شکنت بسعادت معاودت فرموده و درانجا مزاج همایون آنحضرت از نهج استقامت انحراف یافته عارضهٔ مرضی طاری شد و غلوای سورت آن بغایت اشتداد پذیرفت و مدت یک اربعین متمادی گشت چنانچه امراء و ارکان دولت عظیم پریشان خاطر و اندیشناک بودند *

* نظم *

* ز بیم تکسـوش جهـان می لرزید *
* و ز لفـظ ملالتـش زبان می لرزید *
* او جان جهان بود و دران سال ازخوف *
* برجانش دو صد هزار جان می لرزید *

گوید

میامن انفاس قدسی جهت امن و امان جهان و جهانیان بدعوات صالحات مواظبت نموده زبان حال هرگویا و لال فحوای این مقال باداء می رسانید * * نظم *

* گر تیغ تو یک دم از میان برخیزد *
* عصمت همه را زخان و مان برخیزد *
* از بستر غم که جای بدخواه تو باد *
* برخیز سبک ورنه جهان برخیزد *

تا آفتاب سلطنت و اقبال از کسوف سقم و ملال انجلاء پذیرفته همایون ذات بی همالش را از دارو خانه ما هو شفاء ورحمة للمومنین شربت شفای کلي کرامت گشت روزگار زبان تهنیت بمضمون * شعر *

* المجد عوفي اذ عوفیت والکرم *
* وزال عنک الی اعدائک الالم *
* وما نخصک فی برء بتهنیة *
* اذا سلمت فکل الناس قد سلموا *

برگشاد و کافه خلایق شادمان و مستبشر گشته هرکس شکرها گزارد و شکرانها داد و بعد از چند روز که مزاج مبارک بحال قوت باز آمد و امیرزاده میرانشاه با لشکر از خراسان رسیده بسعادت بساط بوس مستسعد شد رای عالي حضرش سوار قراني به ترتیب لشکر التفات نموده امراء راسته بنوازش پادشاهانه مخصوص گردانید و عاطفت و اقبال داد *

(۱) در سه نسخه بجای اولکا (اوکلکا) مکتوب است

در مخزنِ سیم و زر برگشاد * سپه را درم داد و دینار داد
ز اسپ و سلاح و زهرگونه چیز * بهرکس ببخشید و بنواخت نیز
و بعد از ترتیبِ لشکر التفات نموده غجرچیان را برامراء
قسمت فرموده و در قول که مرکز رایات نصرت شعار بود تمور
قتلغ اغلن پسر تمور ملك خان و کونچه اغلن و ایدکو اوزبك
برسم قلاوزي ملازم بودند و در روز پنجشنبه دوازده هم صفر سنه
(ثلث و تسعین و سبعماية) که آفتاب در هشتم درجه دلو بود
موکبِ همایون درضمان عصمت و تایید ملك جلیل نهضت
فرمود و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ را
جهت ضبط مملکت باز داشت و امیرلعل و امیرملکت را ملازم
ایشان ساخت و آغایان را مجموع بازگردانید مگربانوی
کبری جاپان ملك آغا بنت حاجي بیگ جته که دران سفر
دولت آسا بسعادتِ مرافقت ومصاحبت آن حضرت مستسعد
بود وچون رایت ظفر پیکر محفوف بفتح مبین و نصرعزیز
حرکت کرد امراءِ تومان وهزاره وامراء قوشون هریك
بمورچل روان شدند و چون موضع قراسمان مخیم نزول فرخنده
گشت ایلچیان توقتمش خان برسیدند امراء و نوییدان ایشان
را بمحلّ مناسب فرود آورده لوازم رعایت بتقدیم رسانیدند
وبواسطه برف و بارندگي چند روز دران منزل توقف افتاد
خبرِ وصول فرستادگان توقتمش خان بسمع مبارك

حضرت صاحب قران رسید[1] * * بیت *

بفرمود تا برکشایند راه * درآرند شان از دربارگاه
چو دستوري از شاه دریافتند * بخدمت رهي وار بشتافتند
بعزت نهادند سر بر زمین * زباني[2] پر از پوزش و آفرین

وبعد از تقدیم مراسم زمین بوس یکدست شنقار و نه اسپ راهوار که جهت پیش کش آورده بودند بعز عرض رسانیدند صاحب قران سعادت قرین رعایت آیین سلطنت را شنقار بر دست سپهر اقتدار مکرمت آثار گرفت اما از حمیت پادشاهانه زیادت التفاتي نفرمود ایلچیان زبان استکانت وانکسار بصنوف اعتذار واستغفار گشاده رسالت توقتمش خان رابوساطت عظماء امراء زانوزده عرضه داشتند محصلش آنکه آنحضرت نسبت با من بمثابت پدر وولي نعمت کهتر پروراست چه سوابق حقوقِ انواع ایادي ونعم که درباره من ارزاني داشته زیادت ازانست که ازهزار یکی واز بسیار اندکي شرح توان داد اگرآن کردارِ تباه ومخالفتِ بی جایگاه که ازشورشِ بخت تیره روز وافسادِ مردم شریر بد آموز بران اقدام نموده ام وازان شرمسار وپشیمانم بکمال عواطف ومراحم خداوندانه عفو فرمایند ضمیمه سایر الطاف

---

(۱) درچهار نسخه بجای رسید (پیوست) است * (۲) دربعض نسخه بجای زباني (زبانها) دیده شد *

و اعطاف گردد و من حدِ خود شناخته بعد ازین یکسر موی پای از طریقِ متابعت و انقیاد بیرون ننهم و در مراعاتِ شرایط ادب و طاعت گزاری هیچ دقیقه فرو نگذارم * * بیت *

یکــی بنده باشم بفرمان شاه * نه پیچم دگر سر ز پیمـــان شاه

حضرت صاحب قران فرمود که در مبـــادي حال که او از دشمنان جسته زخم خورده و خسته تنها پیش ما آمد عالمیان را معلوم است که او را در سلک فرزندان در آورده رعایتِ او بچه مرتبه کرده شد و از جمله برای او لشکر باُورس خان کشیدم و بدان سبب چندین اسپ لشکریان و اموال و اسباب فراوان دران سال عرضه تلف شد و با وجود آن در تقویت و تمشیتِ او اهتمام نمودم تا ایل اورا از ایل آرس خان جدا کرده بدو دادم و دستِ او را بنوعي قوي کردم که بر تخت الوس جوجي بخاني استقرار یافت دولت از فضل باري تعالی است اما سببش من بودم و پیوسته اورا بزبان عطوفت و شفقت پسر خوانده ام و او مرا پدر مي گفت و چون دولت بر و قرار گرفت و قوتي و شوکتي در حالِ خود مشاهده نمود حقِ نعمت و احسان فراموش کرده شرایط فرزندي بجای نیاورد و چون ما بایران زمین نهضت نموده به تسخیر فارس و عراق

تا مگر از کردار نا پسندیده خود انفعال یافته دست از بی حفاظي و فضولي باز دارد و از شرابِ غرور چنان بیخود شده که اصلا نیک از بد نمیداند دگر باره لشکرکشید و گروهی انبوه بمنقلای پیش فرستان و بولایت ما در آمدند و همان که روی توجه بجانب او آوردیم سپاهي سپاهِ ما نادیده فرار اختیار کرد و اکنون که از عزیمت ما آگاه شده است از درِ عجز در آمده عذر خواهی مي نماید چون بکرات نقضِ عهد و پیمان ازو مشاهده رفته برقولِ او اعتماد کردن از حزم دور است عزیمتی که کرده ایم و لشکر ازان جهت آورده بتوفیق رباني و تایید آسماني با مضا خواهم رسانید * * مصراع *

* تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست *

ارجع الیهم فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون و با این همه اگر راست میگوید که طالب صلح است مي باید که علي بیگ باستقبال فرستد تا با امراء جانقي کرده آنچه مصلحت باشد بجای آوریم و بعد از اقامت رسم طوي ایلچیان را خلعت های زردوزي پوشانید و وثاق تعیین فرموده مثال داد که مراسمِ رعایت و مراقبت بتقدیم رسانند و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول قورلتای کرده با شاهزادگان و امراء مشورت فرمود و ایلچیان توقتمش خان را گرفته بطالع فرخنده و اختر

سعد با تمام عساکر گردون مآثر روی کشور کشائي براه نهاده
وازيسي وقراجوق وصيران گذشته سه هفته دربيابان وچول
منازل ومراحل قطع کردند واسپان از کثرت سیر وقلت آب
مانده وخراب شده در پنجشنبه غره جمادي الاول بموضع
سارق اوزن رسیدند وچهارپایان را سیراب گردانیده شکر
باریتعالی بجای آوردند وچون سیلي عظیم آمده بود چند
روز درانجا توقف نمودند وبعد ازان گذرگاه باز جسته کورگه
زدند وکوچ کردند وپشناه ازآب بگذشتند ودران شب دو
نوکر ایدکو اوزبك گریخته به بیابان وچول بطرف توقتمش
خان بدر رفتند حضرت صاحب قران درعقب ایشان کس
فرستاد وبایشان نرسیدند ورایت نصرت شعار ازانجا روان
شده سپاه ظفر پناه دربیابان وچول درمغاکها آب یافته
مي رفتند روز چهارشنبه بیست ویکم ماه مذکور بکوهی رسیدند
که بکچک تاق[1] مشهور است وازانجا کوچ کرده دو شب درمیان
روز جمعه موضع الغ تاق[2] مخیم نزول همایون گشت مهر سپهر
صاحب قراني وجهان باني بنشاط نظاره آن دشت ببالای
کوه برآمد صحرا درصحرا سبزه بود آن روز درانجا توقف
فرمود وامرعالي بنفاذ پیوست که لشکریان سنگ آوردند

---

(۱) در بعض کتب بجایش (به کچیك طاق) * (۲) در بعض نسخ
بجایش (اولوق طاق) مکتوب است *

و دربن محل نشانه بلند مانند منـــاری برافراشتند و سنگ
تراشانِ چابک دست تاریخ آن ایام بران نگاشتند تا یادنامه
برروی روزگار باقی ماند و ازانجا کوچ کرده شکارکنان روان
شدند و بکنار آب بیلاق جوق رسیده فرود آمدند و از آب
گذشته بعد از هشت روز بموضع انا قرغوی رسیدند و چون
از ابتدای نهضتِ مبارک قریب چهار ماه گذشته بود ولشکریان
را آزوق نمانده و از اطرافِ آن بیابانها پنج ماهه و هفت
ماهه هیچ آبادانی نیست درارد وی همایون که از غایت
فسحت مجال و کثرتِ شجعـــان و ابطال وبسیاری خیول
و جمال دریایی بود درجوش وجهانی پرولوله وخروش
تنگی وگرانی پیدا شد چنانچه یک سرگوسفند بصد دینار
کپکی ویک من غله بسنگ کلان که عبارت از شانزده من شرعی
باشد بصد دینارکپکی رسید و یافت نمی شد حضرت صاحب
قران قولی فرمود وبامرای تومان و هزارجات و صدجات
و دهجــات جار رسانیده محلکا بسرباز ستند که هیچ آفریده
درارد و نان وکماج و بغرا وتتماج ورشته واماج وامثال آن
نپزد و از مطبوخ به بلماق اکتفا نمایند و امراء جهت احتیاط
تجربه نمودند وازیک من آرد بسنگ انبارکه عبارت از هشتم
من شرعی باشد با اضافه سبزی که آنرا مطرگویند شصت
کاسه بلماق بیرون آمد و مقرر فرمودند که از لشکریان هر
[illegible]

بیک کاسه ازان قناعت کنند و بیشتر سپاه آن هم نمي یافتند
و پیوسته دران صحراها مي گشتند و از تخم مرغان و انواع
جانوران که دران بیابان مي یافتند و علفی که مي توانست
خورد روزگار مي گذرانیدند و بدین طریق میرفتند حضرت
صاحب قران در روز شنبه اول جمادي الاخری شکار اختیار
فرمود و تواچیان با امراء جرنغار و برنغار جار رسانیده
سپاه بچرا گاه روان شدند و تمام آن صحرای بی انتها فرو گرفته
وحوش وطیور بی شمار براندند وبعد از دو روز قمارمشي
کرده * * بیت *

* ملک هرسو که مرکب راند حالي *
* زمیـــن از گور و آهو کرد خالـــي *
* چو لختی گشت و صید افگند تا چاشت *
* ازانجا سوی منزل راه برداشت *
* وزان نخچیرگاه آمد سوی تخت *
* بفیـروزی قرین دولت و بخـــت *

سپاه از فرّ اقبال شاه عالم پناه از گوزن و آهو و بکن (۱)
انواع نخچیر چندان انداختند که چنان کثرتی بی ...
فرو جود چنان تنگي که دست داده بود فربه را گزین کر...
مي داشتند و لاغر را مي گذاشتند * * شعر

---

(۱) دریک نسخه بجای بکن (بُلن) است

زهرجنس چندان گرفتار شد * که گیرنده را دست بیکار شد
و از جمله نوعي آهودران صحرا یافتند از گاومیش بزرگتر که
مثل آن هرگز مشاهده ننموده بودند و مغول آنرا قنده غای
میگویند و قشتیان بُلن(۱) بسیارے ازان نیز انداختـه بودند
و مدتي قوت لشکریان از گوشت شکاري آماده بود *

گفتار در عرض دیدن حضرت صاحبقران لشکر منصور را

بعد از فراغ از شکار رای اصابت شعار صاحب قران
سپهر اقتـدار پرتو التفات بر بازدیدن جبه و عرض عساکر
گردون مآثر انداخت لشکر از میمنه و میسره و قلب و جناح
چون گوهر تیغ در آهن نشسته و مرکبان باد پای را چون آتش
جهنده از دل آهن در برگُستوان نهان کرده * * بیت *
سپاهی بکثرت فزون از شمار * ظفر پیشـگان تسلـط شعـار
بهیجا چو آشفتـه پیلان مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست
گرفته سپرها ی چرم نهنـگ * برافگنده برگستوان پلنگ
نه از مرگ شان باک نه از تیغ تیز * نه از آب بیم ونه ز آتش گریز
بمردانگي یگانه بکـوشش گروه * برزخم سندان برحمله کوه
بدین گونه لشکر از حیز قیاس بیرون و بکثرت ستاره و صولت
گردون سراسر مکمل و آراسته فوج فوج و تومان تومان بمورچل

(۱) در دو نسخه بجای بلُن (بکن) دیده شد *

ـ خود روان شده متوجه عرض گاه گشتند * * نظم *

* چهاندار چون لشکر آماده گشت *
* بر آمد باسپ و در آمد بدشت *
* یکی تاج برسر زیاقوت و زر *
* بچنگ اندرون گرزهٔ گاو سر *
* عنان را بسوے جرنغار تافت *
* جهان سربسر کوه فولاد یافت *
* در آمد روان از سرِ صف نخست *
* فروجست بیردی بیگ از اسپ چست *
* که تومان او بود از آغاز صف *
* گروهی همه تیغ و خنجر بکف *
* بقصد عدو تنگ بسته میان *
* بالماس کین تیز کرده سنان *
* سپهبد زده زانو اسپی کشید *
* زمین بوسهٔ داد و ثنا گستردید *
* که باد اجهان از کران تا کران *
* بفرمان صاحب قران جاودان *
* سر و جانِ ما از رهِ دین و داد *
* فدای سمِ مرکبِ شاه باد *
* برایشان جهاندار کرد آفرین *

* که آباد بادا بگردان زمین *

و چون حضرت صاحب قران تومان بیردي بیگ را قوشون قوشون بنظر التفات احتیاط فرموده بسعادت و اقبال پیش راند تومان خداداد حسیني مکمل و آراسته صفها کشیده بودند * * بیت *

سپاهي همه صفدر و رزم ساز * دلیران گردن کش و سرفراز
سواران جنگي و مردان کار * کمند افگن و گرد و خنجرگزار

خداداد حسیني بعد از اقامت رسم اولجامشي و پیش کش زبان اخلاص بعرض ثنا و دعا برگشاد * * بیت *

بسی آفرین کرد بر شهریار * که باشي چنین جاودان کامگار
چنان باد گیتي که کامت بود * فلک بنده اختر غلامت بود
تن و جان ما بندگان سربسر * فداي رهِ خسرو تاج ور

شهنشه مر او را نوازش نمود * بسی آفرین کرد و حرمت فزود و بعد از تومان خداداد شیخ تمور پسر آقتمور بهادر با هزارهای ساده وز صفها آراسته ایستاده بودند * * نظم *

سپاهی سبک حملهٔ تیز جنگ * گشاده بکین جستن خصم چنگ
چو پیل دمان و چو شیر ژیان * بکف تیغ و گرز و کمند و کمان

شیخ تمور بهادر رسوم نیکو بندگي بتقدیم رسانید و زانوزده اسپ کشیده * * شعر *

وزان پس دعا کرد بر شهریار * که بادا مطیعت فلک بنده وار

بکام تو بادا زمین و زمان * نگه بان جانت خدای جهان
چوما بندگان دررهت جان سپار * بهر وقت و هرجا هزاران هزار
جهانبان زگفتار او شاد گشت * برو آفرین کرد و زانجا گذشت
و بعد ازان گروه انبوه لشکر فیروزي اثر شاهزاده عمر شیخ صفها مرتب داشته و اعلام فتح و نصرت برافراشته دران صحرای وسیع المجال راه برگذرندگان صبا و شمال بسته بودند *

* بیت *

ز انبوه لشکر دران پهن دشت * بصد حیله باد ازهوامي گذشت
سپاهي سرافراز گیتي فروز * سواران جنگ آور و کینه توز
همه با دلِ شیر و نیروی ببر * زنوک سنان شان خراشیده ابر
چون آفتاب رایت ظفرپیکر پادشاهي محفوف بعون و تایید الهي سایه وصول برایشان انداخت شاهزاده با قامت وظایف خدمت مبادرت نمود و بعد از تقدیم مراسم ادب بنوعي که از چنان شاهزاده سزد پاسخ همایون را زانوزده زبان را بأثنیه فایحه بیاراست * * نظم

* که ای بر ملک و دین فیروزي از تو *
* جهان را طالع بهروزي از تو *
* کلید تیغت از فتح عدو بند *
* گشاد از حدّ چین تا مرز دربند *
* نگویم کت ز بخت است ارجمندي *

* که خود بخت از تو دارد سربلندي *
* بهر منزل که مشك افشان کني راه *
* منور باد چون خورشید و چون ماه *
* بهر جانب که رو آري بتقدیر *
* رکابت باد چون دوران جهانگیر *
* کمر بسته بدرگاهِ تو از جان *
* غلامانِ زما بهتر فراوان *
* جهاندارش فراوان آفرین خواند *
* دعایش بر زبانِ مرحمت راند *
* که از بختِ بلندت یاوري باد *
* بر اعدایت همیشه برتري باد *
* وزانجا شادمان مرکب روان کرد *
* غبارش باد را عنبرفشان کرد *

و چون حضرت صاحب قران از عساکر امیرزاده عمرشیخ نظاره کنان درگذشت لشکر سلطان محمود خان و تومان امیر سلیمان شاه کران تا کران آن دشت بي پایان فرو گرفته صفها ترتیب داده بودند وایستاده * * بیت *

* سپاهي ز ریگ بیابان فزون *
* که کین نهنگان دریای خون *
* همه تند و کینه کش و رزم ساز *

* سترگ و جهان سوز و دشمن گداز *

ایشان نیز طریق معهود بپای ادب بسپردند و هریک رعایت
رسم بجای آورده *   * نظم *

همي خواند برشهریار آفرین * که بی تو مبادا کلاه و نگین
خدایت بهرکار یاري دهاد * زچشم بدان رستگاري دهاد
جهانت بکام و فلک بنده باد * قضا یاور و بخت فرخنده باد
براهت نداریم جان را دریغ * اگر تیر بارد وگر گرز و تیغ
جهانبان برایشان ستایش گرفت * جهان آفرین را نیایش گرفت
بسی خواند برهریکي آفرین * که پیوسته باشید با داد و دین
وزانجا باقبال بگذشت شاد * زگردِ رهش عطرسا گشت باد

بعد ازان ماهچه چتر آسمان سای آفتاب ارتفاعش پرتوِ
سعادت برلشکرِ شاهزاده جوان بخت محمد سلطان بهادر
انداخت گروهی که از چین جبین خشم شان روزگار چون
زلف پریشان خوبان بهم برآمدی و ازصدای خروش قهر
شان مهرسپهرچون دیده بلادیده عاشقان تیره و خیره ماندی
فضای آن صحرای بي انتهارا از غایتِ کثرت بتنگ آورده
صفها آراسته بودند واستاده *   * بیت *

سپاهی زبسیاری ازحد برون * یگایک بمردي زرستم فزون
دلاور سوارانِ پرخاش جوی * دلیرو قوي هیکل و تندخوی
چوشیران درخشم وپیلانِ مست * زجان ازپیِ آب روشسته دست

و چون حضرت صاحب قران دیدهٔ احتیاط بنظارهٔ آن جهان سوزان خون خواره برگماشت شاهزادهٔ محمد سلطان در اقامت رسمِ اولجامشی و عرض پیش کش شرایط ادب مرعي داشته خطاب مستطاب را بفنون دعا و ثنا بیارا راست *

* نظم *

که ای شـــاهِ سریر آفرینش * دعایت حرز جان اهل بینش
گذشته ز اختر و انجم کلاهت * گرفته مشرق و مغرب سپاهت
فروغِ لعل خورشید از نگینت * طلوعِ صبحِ اقبال از جبینت
ز بهرِ سجدهٔ پیشت گاه و بیگاه * کلاه افگندهٔ هم خورشید و هم ماه
مظفر باد ت از دولت نشانه * مبادا یک زمان بی تو زمانه
همیشه حشمتت در چاره سازي * بقا در سوزي و عاجز نوازي
سپهرت رام در فرمان روائي * خدایت یار در کشور گشائي
چو کار افتد بوقتِ جان سپاري * ز ما کوشش ز اقبالِ تو یاري
زهی توفیق آن فرخندهٔ چاکر * که در بازد براهِ خدمتت سر
شهنشه را خطابِ شاهزاده * نشاط افزود و شد خاطر گشاده
برو کرد آفرین از شاد کامي * که ای شایسته فرزندِ گرامي
چراغي چون تواند رد و ما نم * چرا روشن نباشد چشم جانم
بهر کار ... ی ز یزدان یاریت باد * ز عمرو ملک بر خورداریت باد

و چون بهم... ...ین منوال لشکرِ قول ظفر قرین که از وفور کثرت بحري بود امواجِ آن ... افواجِ بهادران جلادت آیین فوج فوج به ترتیب

عز ملاحظه همایون دریافتند امراء و نوئینان بمراسم آداب معهود قیام نمودند و در برنغار لشکر نصرت شعار شاهزاده کامگار میرانشاه بهادر و دلاورانی که سرمه دیده روشن اقبال را جز گرد حرب و قتال نداستندی و گلگونه رخسار برافروخته سعادت بغیر از خون مبارزان میدان جلادت نشناختندی صفها مرتب ساخته رایت فیروزی براوج گردون برافراخته بسیط هامون را کران تا کران فرو گرفته بودند * * بیت *

* سپاهی به بسیاری از ریگ بیش *
* گذشته که مردی از جان خویش *
* ندیده کسی پشت ایشان بجنگ *
* بچستی چو باد و چو کوه از درنگ *
* فروزنده آتش کارزار *
* فرازنده رایت شهریار *

و چون حضرت صاحب قران ظفر در رکاب و نصرت هم عنان بایشان رسید امیرزاده میرانشاه که شهسوار میدان سلطنت و کامگاری بود پیاده گشته پیش آمد و آنچه از رسوم و آداب آن مقام تواند بود * * مصراع

* چنان کز چنان نامداری سزد *

بجای آورد و زانو زده طوطی ناطقه را بادای * و ظایف ثنا و دعا شکرخا گردانید * * نظم *

* که ای شاهِ دریا دل و پاک دین *
* فروزندهٔ تاج و تخت و نگین *
* جهان آفرین تا جهان آفرید *
* چو تو پادشاهي نیامد پدید *
* جهان مرترا داد یزدانِ پاک *
* ز تابنده خورشید تا تیره خاک *
* بگیتي همه خوبی از داد تست *
* کجا هست مردم همه یاد تست *
* توئي درجهان شاه بیدار بخت *
* ترا دیده دولت سزاوار تخت *
* درخشنده تیغت عدو سوز باد *
* دُرَفش و سنان از تو فیروز باد *
* بجان بنده و هرکه هست از سپاه *
* کمربسته ایم از پی کام شاه *
* درین داوري داورت یار باد *
* سرِ بختِ دشمن نگونسار باد *
* خدیوِ جهان شاه صاحب قران *
* زگفتار شهزاده شد شادمان *
* برو آفرین خواند و بر لشکرش *
* سخنها بسی گفت از هردرش *

* که بیدار دل باش و سنجیده گوی *
* به یزدان پناه آور و کام جوی *
* مکن ایمنی در سرای فسوس *
* که گه روشن است و گهی آبنوس *
* ز تو نام باید که ماند بلند *
* مگر دل نداری بگیتی نژند *
* جهان آفرین از تو خشنود باد *
* سر بد سگالت پر از دود باد *

و همچنین در برنغار امراء نامدار و نوینان رفیع مقدار محمد سلطان شاه و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه چاکو و دیگر امراء و سپهداران که تعرض بذکر هریک نمودن موجب تطویل کلام می شود هریک تومان خود را هزاره هزاره و قوشون قوشون مرتب ساخته و مکمل برآراسته بجای خود داشته بودند و حضرت صاحب قران بهر فوج که می رسید امراء زانو زده اسپان می کشیدند و بزبان اخلاص و هوا خواهی وظیفه دعا و ثنا بادا می رسانیدند و عاطفت پادشاهانه همه را استمالت فرموده بستایش و تحسین بلند پایه و سرافراز می گردانید تا بدو روز از وقت بام که جمشید خورشید بسبز خنک فلک سوار میگشت تا بهنگام شام که قهرمان گردون سپاه ستاره عرض می داد لشکرے بدانشان بسانی که در

جلکای کش بموضع آق یار مقرر شده بود و امراء خط بازداده
بودند عرض دیده شد بعد ازان کورگه زده سورن انداختند
و فرود آمدند روزگار از شوکت صاحب قران کامگار و کثرت
ترتیب آن لشکر جرار متعجب مانده مصدوقه * * بیت *

* ای سپاهت را ظفر لشکرکش و نصرت یزک *
* نه یقین بر طول و عرض لشکرت واقف نه شک *

برای العین مشاهده نمود *

گفتار در روان کردن حضرت صاحب قران کشور کشای امیرزاده محمد سلطان را بمنقلای

حضرت صاحبقران امراء و سران سپاه را بانعام و
نوازش استمالت فرموده خواست که منقلای روان سازد
دران حال امیرزاده جوان بخت محمد سلطان بها در زانو
زده التماس نمود که منقلای او باشد حضرت صاحبقران را
آن جرأت و دلاوری بغایت پسندیده افتاد و ملتمس او را
مبذول داشته مقدمه لشکر ساخت و زبان عاطفت و استمالت
بنوازش و تربیت او برگشاد * * نظم *

* که امید سپاه و سپهبد به تست *
* که روشن روان باشی و تند رست *

و در روز جمعه هفتم جمادی الآخرة باختیار و اتفاق صناعت
تنجیم بطالع فرخنده و اختر سعد از پیش روان گردانیده و

عظماء امراء نامدار بملازمت رکاب همایونش تعیین فرمود و تا غایت از دشمنان خبرے نیافته بودند شاهزاده و امراء دوروزه راه رفته بمنزلی رسیدند که پنج شش جای آتش کرده بودند و هنوز تمام فرو نه نشسته بود فی الحال این خبر بحضرت صاحب قرانی فرستادند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که عجرجیان دانسته پی گرفته تفحص نمایند که افروزندگان آن آتشها بکدام طرف رفته اند و سفارش فرمود که از حال لشکر نیك بر خبر باشند و شرایط حزم و احتیاط مرعي داشته تغافل جایز ندارند * بیت *

بفرزند شایسته فرمود شاه * که آگاه باشد زحال سپاه

تن آسانی و غفلت از کارها * نداند صواب و ندارد روا

نپوید مگر بر طریق خرد * بود دایم آگه ز هر نیك و بد

و چون اشارت علیه بر شاهزاده کامگار و امرای نامدار رسید بامتثال امر مبادرت نموده شب و روز کوچهای دور میکردند و تفحص کنان میرفتند و چون بآب توبل رسیده بگذشتند قراولان خبر رسانیدند که هفتاد محل آتش دیدیم و هرچند در تفتیش آن کوشش نموده شد از هیچ کس اثر نیافتیم باز این معني را بحضرت صاحب قران عرضه داشت کردند و چون صورت حال بمسامع علیه رسید فی الحال کوچ کرده بتعجیل براند و چون بآب توبل رسید بواسطه عبور لشکر منقلای گذار

خراب شده بود حکم شد تا لشکریان چوب و خاشاک جمع آورده گذا از راست کردند صاحب قران کامگار با تمام لشکر نصرت شعار از آب عبور نموده بمنغلا پیوست عساکر گردون مآثر دشت و هامون را در زیر سم ستوران گیتی نورد آوردند و از مخالفان هیچ اثرے و خبرے معلوم نمي شد و هرکس که بخبر گیري میرفت دران بیابان بی پایان سرگردان گشته از کس نشان نمي یافت حضرت صاحبقران بالهام دولت ثابت ارکان شیخ داود ترکمان را احضار فرموده با جمعی دیگر از بهادران بخبرگیري فرستاد و او مردي دلاور کاردان بود در بیابان و ریگستان بزرگ شده و درکفایت کارهای عظیم زحمتها کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده بر حسب فرمان روان شد و دو شبانروز بتعجیل تمام براند در شب دوم اُلاچُوقي چند یافت در پس پشته یا دیگربهادران پنهان شدند و چون صبح دمیدن گرفت سواری از ان اُلاچُوقها بمهمی میرفت صبر نمودند تا ازیشان بگذشت در عقب او شتافته اورا بگرفتند و بحضرت صاحب قران رسانیدند آن حضرت ایشان را تربیت فرموده شیخ داود را بانعامات پادشاهانه مخصوص گردانیده کمرترکش زرین و خلعتِ خاص ارزاني داشت و ازان کس احوال توقتمش خان پرسید گفت یکماه شد که ما از ایل بیرون آمده اینجا ساکن شده ایم

واز خان خبری نداریم اما چند روزاست که ده سوار
جبه پوش آمده اند و درین نزد یکی ما بیشه ایست آنجا
می باشند ومعلوم نیست که چه کسانند حضرت صاحب
قران عبد خواجه را باسی مرد تعیین فرمود که مردم آن
اُلاچُوقها را کوچانیده بیاورند عبد خواجه مردم اُلاچُوقها را
چنانچه امر شده بود بیاورد وقماری یساول را فرمان داد
که با بیست سوار برود و آن ده مرد را که در بیشه اند کوشش
نموده بگیرد وبیاورد قماری یساول برحسب فرموده متوجه
شد وچون بایشان رسید بجنگ پیش آمدند وبعضی کشته
شدند و بعضی را دستگیر کرده بپایه سریر اعلی آوردند وخبر
توقتمش خان ازیشان تحقیق نموده کوچ کردند و منازل
و مراحل بسیار پیموده واز بسی آبها وکولها عبور نموده روز
دوشنبه بیست وچهارم جمادی الآخرة بکنار آب تیق رسیدند
غجرجی بعز عرض همایون رسانید که این آب را سه گذار است
یکی را ایغریالی گویند ودوم را بورکچت وسوم را که از همه
کوچکتر است چپمه کچت حضرت صاحب قران که ضمیر منیرش
مطرح انوار صدق و صواب بود فرمود که ازین گذارها گذشتن
مصلحت نیست چه شاید که دشمن درکمین بود صلاح آنست
که ببالای آب روان شویم وتوکل برمهیمن حفیظ جل وعلا کرده
بر آب زنیم و بگذریم وهمان ساعت کوچ کردند وببالای آب

رفته سوار و پیاده از هرجا خود را بر آب زده بشناه میگذشتند
و ابد و روز تمام آن لشکر بی کران ازان آب گران بسلامت عبور
نمودند و شش روز دیگر منازل و مراحل پیموده بآب سمور
رسیدند و قراول لشکر منصور پیش رفته بودند صدای غلغله
دشمنان شنوده آن معنی را بحضرت اعلی عرضه داشتند
و دران حال امیرزاده محمد سلطان یکی را از مخالفان گرفته
بدرگاه عالم پناه آورد و چون اوضاع ازو استفسار نمودند
تقریر کرد که ایل غلبه اینجا بودند و چون از توجه لشکر آگاهی
یافتند کوچ کردند و برفتند و چون تحقیق شد که مخالفان کجا
اند یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که هیچ کس از هزاره
و قوشون خود جدا نشود و لشکریان در شب آتش نیفروزند
و ازان پس لشکر ترتیب داده فوج فوج روان شدند * بیت *

* چو از دشمنان آگهی یافت شاه *
* گراییـد رایش بضبـط سپـاه *
* بیـاراست لشکـر بآیین و سـاز *
* همه جنـگ جویان دشمـن گداز *
* روان شد پیـاپی سپـه فوج فوج *
* چو بحری که جوشـان درآید بموج *

و چون حوالی آب ابیك مخیم نزول همایون گشت حضرت
صاحب قران صباح دوشنبه غره رجب بسعادت و اقبال سوار

شده بر سر پل بایستاده و فرمان داد که منغلا پیشتر از پل
گذار کنند و چندان توقف فرمود که تمام لشکرِ قول از پل
بگذشتند و برنغار و جرنغار هرکس از مقابلِ خود بر آب زده
عبور نمودند و بعد ازان قرین فتح و فیروزي از پل گذشته روان
شد درین اثنا قراولان سه نفر از دشمنان گرفته بیاوردند
حضرت صاحب قران گیتي ستان ازیشان اخبار استفسار
فرمود تقریر کردند که توقتمش خان از آمدنِ شما آگاه نبود
دو نوکر ایدکو از اردوی شما گریخته آمدند و اورا از توجه شما
خبر دادند که با لشکري فراوان افزون از ریگ بیابان و برگ
درختان مي رسند توقتمش خان را از شنیدن این خبر آتش
درنهاد افتاد ودود از سر برآمد و گفت من نیز دو چندان
لشکر جمع کنم و در زمان خبر باطراف و جوانب فرستاد و لشکر
دست راست و دست چپ را جمع آورد و اکنون در قرق
کول نشسته است و باز بطلب لشکر فرستاده * * نظم *

* غلط بین که بدخواه را در سر است *
* که فیروزي از کثرتِ لشکر است *
* بصد رنج کوشش نماید بجان *
* که جمع آورد لشکرِ بی کران *
* ندانند که هنگام رزم آوري *
* ز حق نصرت آید نه از لشکری *

* سعادت شود روز کین دستگیر *
* نه بسیارئی لشکر و تیغ و تیر *

و توقتمش خان را تصور چنان بود که حضرت صاحب قران چون بآب تیق رسد از گذارها عبور نماید در مکمن فرصت مترصد آن راهها می بود و آنحضرت از تایید الهی آن معنی را در حساب گرفته بود و از بالای آب گذشته و بدینجا رسیده و چون رای عقده کشای بکیفیت اوضاع توقتمش خان احاطه یافت دران منزل توقف نمود تا عساکر منصور تمام رسیدند و میمنه و میسره ترتیب داده امر فرمود که توراها و چپرها آماده دارند و پیرامون معسکر همایون را طناب زده قسمت نمایند تا لشکریان حوالی خود خندق کنند و بر حسب فرمان کاربند شدند و شرایط حزم مرعی داشته آن شب دران مرحله بسر بردند * بیت *

دگر روز چون خسرو خاوری * بر آمد برین کاخ نیلوفری

ازانجا کوچ کرده روان شدند و در هر منزلی بهمین طریق رعایت حزم نموده میرفتند حضرت صاحب قران مجموع امراء را از تومانات تا صدجات احضار فرمود و همه را بتجدید تربیت و نوازش نموده خلعتهای فاخر ببخشید و ایشان را و لشکریان را جبهای لایق داد * شعر *

چو بحر عنایت در آمد بجوش * سپه جام انعام کردند نوش

سران را همه خلعت خاص داد * ببخشش دل همگنان کرد شاد
درگنج وکوپال و برگستوان * همان جبه و تیغ و تیر و کمان
گشاد و بلشکر پراگنده کرد * و زانجا روان شد بعزم نبرد
و در اثنای آن راه بگل ولای وعظیم رسیدند و بتعب و مشقت
بسیار ازان وحل گذشته فرود آمدند ودران روز قراولان
کس فرستادند که ازسپاه مخالف سه قوشون ظاهر شد و باز
خبر رسید که درعقب ایشان غلبه دیگر پیدا شدند حضرت
صاحب قران بسعادت و اقبال سوار شده پیش رفت ولشکر
را امر فرمود که صف راست داشته میمنه و میسره آراسته
روان شوند درین حال قراول یکی را از دشمنان گرفته بیاورد
و او را بعد از استفسار احوال بیاساق رسانیدند و سونچک
بهادر و ارغونشاه را بفرستاد تا از سپاه دشمن خبری باز داند
و چون بر حسب فرموده روان شدند آنها که خود را نموده
بودند باز گشته رفته بودند و ایشان هرچند در تفحص و تفتیش
سعي بلیغ بجای آوردند از مخالفان اثری نیافتند و چون
بازگردیدند حضرت صاحب قران مبشر را بهمان کارنامزد
فرمود و فرمان داد که تا از دشمنان خبری معلوم نکند
مراجعت نه نماید مبشر با چند مرد مردانه بتعجیل تمام روانه
شد و در اثناء راه بجنگلي رسید و در انجا از دور دودي دید
و چون نیک متوجه شد آواز هم شنید کس فرستاد تا کیفیت

وضع تفحص نموده قلت وکثرت ایشان باز دانند و چون بتحقیق پیوست که طایفه از لشکرِ دشمن اند مردم خود را مرتب داشته برسر ایشان راند * * نظم *

* چو دشمن شد آگه که لشکر رسید *
* برآمد بزین تیغ کین برکشید *
* بجز جنگ چون چارهٔ ره نبرد *
* صف آراست و زبیم جان پی فشرد *
* شد از بادِ کین آتشِ جنگ تیز *
* قضا فتنهٔ خفته را گفت خیز *

تایید آسماني که پیوسته رفیق روزگار اعوان و انصار حضرت صاحب قران بود یاوري نموده سپاه ظفرپناه برمخالفان غالب آمده چهل کس راازیشان دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت صریر آوردند حضرت صاحب قران مبشررا بانواع تربیت و عنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و جمعی راکه با او بودند بصنوفِ عواطف سرافرازداشته اکلکا داد ونوازش فرمود و ازگرفتاران قید اسار احوال توقتمش خان استفسار نمود عرضه داشتند که توقتمش خان لشکررا جاررسانیده بود که درموضع قرق کول جمع شوند ما بندگان برحسب فرمان بآنجا رفتیم و او را نیافتیم وسبب تخلف او ازمیعاد هم ندانستیم بدان واسطه دربیابان و جنگل سرگشته مي گردیدیم تا باین

مبتلا شده‌ایم و چون حکایت تمام معروض افتاد قهرمان قهر بقتل ایشان فرمان داد و درین اثنا پسر مماق(١) را بزخمی مجروح گردانیده بحضرت آوردند زانو زده بعز عرض رسانید که بنده از طرف سرای پیش خان می‌رفتم و اورا در محلی که وعده گاه بود نیافتم و برد یگر اوضاع اطلاع ندارم صاحب‌قران گیتی ستان جلال پسر امیر حمید را با ندیله ترخان و مولی و صاین تمور و جمعی از بهادران بقراولی تعیین فرمود و فرمان داد که چون سیاهی سپاه دشمن به بینید اگر بسیار باشند خود را بدیشان نموده گریزان بازگردید تا ایشان فریفته شوند و پیش آیند و هرچه رونماید باعلام آن مبادرت نمایند امیر جلال و بهادران برحسب فرمان روان شدند و چون از لای و گل و آبها بگذشتند سیاهی دشمن پدید آمد و ازیشان پانزده نفر جدا شده پیش آمدند و ازین طرف صاین تمور پیش راند(٢) و با ایشان سخن کرد و بازگردید و مولی را بحضرت اعلی فرستادند تا صورت حال معروض دارد و از برق سرعت سیر استعاره کرده به پایهٔ سریر خلافت مصیر آمد و کیفیت وضع رفع کرد *

ذکر محاربه قراولان و کشته شدن امیر ایکوتمور

(١) دربعض نسخ بجای مماق (قماق) (٢) دربعض کتب بجای راند (رفت) است *

چون خبرِ مذکور بحضرت صاحبقران رسید اشارت
علیه بصدور پیوست که امیر ایکوتمور با بهادران پیش رود
و از مخالفان خبری تحقیق نماید که در کجا اند و غلبه پیش
آمده اند یا اندک و در جمیع احوال طریق حزم و احتیاط
مرعي دارد امیر نامدار با متثال امر مبادرت جسته بتعجیل
روان گشت و از وحلي عظیم و دو آب گذشته با میر جلال حمید
و دیگر قراولان ملحق شد و چون پیشتر رفت گروهی از سپاهِ
دشمن را دید که برپالای پشته ایستاده نظاره مي کردند
في الحال جمعي از مردان کار و مبارزان تیغ گذار را بجانب
ایشان روانه گردانید دشمنان چون توجه ایشان را مشاهده
کردند بازگشته از پشته فرو رفتند و ایشان ببالای پشته بجای
دشمنان بر آمدند و از ان طرف پشته سی قوشون سوار مکمل
جبه پوش را دیدند در مغاکی صف کشیده و جنگ را مهیا
شده و در کمینِ فرصت ایستاده و چون بران حال اطلاع
یافتند همانجا توقف نموده خبر با میر ایکوتمور فرستادند و او
در زمان روان شده ببالای پشته برآمد و لشکرِ دشمن را
احتیاط کرد و چون غلبه بودند جنگ کردن مصلحت ندانست
و صواب دران دید که بآهستگي باز گشته از آبها بگذرند و سپاهِ
خود را روانه گردانید و خود باندک نفري در عقبِ لشکر
باز ایستاد دشمنان چون دریافتند که مدد ایشان دور است

وآب و وحل بسیار دره روان بسر امیرایکوتمور راندند
واو از کمال شجاعت وفرط دلاوري پای ثبات بیفشرد
وبزخم تیر آهن گذار چند قوشون را بازداشت وچندان
کوشش نمود که تمام لشکر منصور سالم از آب ولای بگذشتند
ودرین اثنا ازقضا تیری باسپ او رسید واو نیز زخم خورده
بود باوجود آنکه زخم داشت بهمان اسپ تیرخورده ازآب
بگذشت وچون اسپ را قوت نماند بیفتاد اسپی دیگرپیش
کشیدند که برنشیند هنوز سوار ناشده تیری دیگراز شست (۱)
لا مرد لقضاء الله گشاد یافت و بر مقتل آن اسپ
آمده عرضه تلف گشت ومخالفان غلبه کرده بانبوه گرد او
درآمدند وآن دلاور نامدار عالي مقدار پیاده پای ثبات
بیفشـــرد واز غایت حمیت ومردانگي دست جلادت از
جنگ بازنکشید تادشمنان اورا ناشناختـــه (۲) شهید کردند

انا لله وانا الیه راجعون * نظم *

* زمکر جهـــان هیچ کس جان نبرد *
* کس این رقعه باوي بپایان نبـــرد *
* ندارد جهـــان دوستي باکسی *
* نیـــابي درو مهـــرباني بسی *

---

(۱) در ه. a. نسخ شصت بصاد مهمله است وآن صواب نیست (۲) دربعض نسخه بجایش (بشناخته) است *

* جهان را بدین گونه شد رسم وراه *
* بر آرد بگاه و ندارد نگاه *

ودران واقعهٔ هایله که چراغ دولت مخالفان را وقت فرو نشستن بود وخانه روشن می کرد هریملک پسریادگار برلاس ورمضان خواجه ومحمد ارلات را نیز بدرجه شهادت رسانیدند * بیت *

* چراغی کان فروخواهد نشستن *
* کند در وقت مردن خانه روشن *

حضرت صاحب قران بنفس مبارك باندک سپاهی درین حال بکنار آب رسید وامیر حاجی سیف الدین وامیرجهان شاه ملازم رکاب همایون بودند اشارت علیه بصدور پیوست وسپاه پیاده گشته از آب بگذشتند وبزخم تیر خاره گذار وشمشیر صاعقه کردار یاغی را براندند * بیت *

* ببارید تیر ازکمان سران *
* بران رزم جویان جوشن وران *
* براندند اعدا به شمشیر و تیر *
* برآورده ازجان دشمن نفیر *
* نماند ازمخالف کس آنجا بجای *
که روبه ندارد برشیر پای *

ودران معرکه جلال حمید وظایف نیکوبندگی بجای آورده

باسی کس بوسه قوشون از لشکرِ دشمن که درمقابل او بودند حمله کرده آثارِ جلادت و دلاوري بظهور رسانید و زمان زمان طبل باز فرو کوفته شبرنگ رعد شیهه برق آهنگ را با قُطاس هیبت و باس بهرجانب مي تاخت و ازجرِّ کمان و صفیر تیر صدای فنا درگوشِ جان مخالفان مي انداخت * * نظم *

* خروشان و جوشان گرفته بجنگ *
* کمانِ کیانیي وتیرِ خدنگ *
* روان کرده ازبرج زاغِ کمان *
* عقاب اجل را سوی دشمنان *

وتکیله نیز جنگي مردانه کرد و شاه ملک پسرتغای مرکن کوششهای مردانه نمود * * بیت *

بهرتیری ازلشکرِ دشمنان * بخاک اندر افگند یک پهلوان

و بایزید شش انگشتي نیز دادِ مردي و مردانگيي داد واز دشمنان سه کس را دستگیرکرده بیاورد حضرت صاحبقران ازانجا مراجعت نموده بمعسکر ظفرقرین نزول فرمود و جماعتی را که دران موقفِ هول ناک پای ثبات فشرده بودند و بشرایط سربازي قیام نموده بانواع تربیت و نوازش بلند پایه و سرافراز گردانید وحکم ترخاني ارزاني داشته فرمان داد که جماعت یساولان دست رد پیش ایشان ندارند وازدرآمدن بحضرتِ ما منع نکنند و تا نه گناه که ازایشان

و فرزندان ایشان صادر شود نپرسند *   * بیت *

چنین داد پاسخ که تا نه نژاد * هر آنکس که از تخم ایشان بزاد
گنه شان نپرسند ابنای ما * کزین پس نشینند برجای ما
و خویشان امیر ایکوتمور را که بعز شهادت فایز شده بود
عنایت و مرحمت بسیار فرمود و ازانجمله شاه ملک پسر
قلجغای را بمزید عواطف پادشاهانه اختصاص بخشید و راه
و رسم امیر ایکوتمور باو داده مهر کلان و مهر پروانه باو سپرد
و چون قریب شش ماه بود که رایت نصرت شعار متوجه
صوب شمال گشته میرفتند بمحلی رسیدند که درشب پیش
از غروب شفق اثر طلوع صبح ظاهر می شد چنانچه درهنگام
بودن آفتاب دربرج شمال نماز خفتن دران موضع بحسب
فتوای شریعت غرای واجب نمی شود و بعد ازان حضرت
صاحب قران ازانجا بسعادت روان شد شمشیر نصرت آخته
و رایت دولت و اقبال برافراخته و بربلندی فرود آمد *

* نظم *

* بران پشته سلطان فریاد رس *
* برآسود تا صبح برزد نفس *
* جهان کسوت سوگواری فگند *
* برافراخت خور افسر(۱) ارجمند *

---

(۱) دربعض نسخه بجای افسر (لشکر) دیده شد *

وزانجا بسعادت و اقبال روان شد و چون توقتمش خان نمي ایستاد که لشکر منصور برسد و قراولان سپاه دشمن هرروز خود را مي نمودند و بازگردیده میرفتند و آن بیابان بی پایان را پیش گرفته توقف نمي کردند حضرت صاحب قران با شاهزادگان و نوینان مشورت فرموده امیرزاده عمرشیخ را فرمان داد که با بیست هزار سوار از پیش روان شود و به تعجیل رانده باو رسد تا بضرورت توقف نماید و از امراء امیرسونجك و سلطان سنجر و امیر عثمان و حسن جاندار وغیرهم باو بروند وچون ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند روز دیگر خبر آمد که منقلای از جانبین بهم رسیده اند رای اعلی چون برین حال اطلاع یافت ترتیب لشکر فرموده بطالع سعد و بخت فیروز * * بیت *

* روان شد سوی دشمن کینه خواه *
* به نیروی اقبال و عون اله *

ودران روزها ازکثرت ابر و بارندگی * * شعر *

هوا تیره بود و سحاب اشك ریز * قضا خنجر فتنه مي کرد تیز

گفتار در تعبیه لشکر و آراستن جیش سترگ و وقوع جنگ بزرگ

صاحب قران گیتي ستان روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه (ثلث و تسعین و سبعمایة) موافق قوي ئیل که هوا بعد

از شش روز گشاده گشت در موضع قندزچه بنفس مبارک ملتفت آراستن لشکر و متصدی نسق و ترتیب آن شد و هفت قول مقـــرر فرمود بنوعی که هیچ کس مثل آن ندیده بود و نشنیده و امثال این معانی از نتایج الهامات ربانی و تاییدات آسمانی تواند بود چه در خصوصیت عدد هفت بسی اسرار است که واقفانِ سرّ سبع المثانی بآن راه برند *

* مصراع * * بلبلانِ این گلستان را نوای دیگراست *

یک قول باسم سلطان محمود خان بیاراست گروهی جمله مردان کار وانبوهی از بهادران تیغ گذار * * نظم *

* همه جنگ جوی و همـــه نامدار *

* چو شیـــران آشفتـــه درکارزار *

* سپاهی چو دریای جوشان بجنگ *

* همـــه تیز کرده به پیـــکار چنـــگ

وباشلامشی آن با میرسلیمان شاه رجوع فرمود و قول بزرگ را مرتب داشته بشاهزاده محمد سلطان سپـــرد و اطراف و جوانب آن را بدلاوران شیرافگن و نبرد آزمایان صف شکن *

* بیت *

* همه جنـــگ را تنگ بســـته میان *

* بگـــردن درآورده گـــرزِ گران *

* بخـــون آب داده همـــه تیغ را *

* سنان درجگر دوخته میغ را *

مستحکم ساخت و از بهادرانِ لشکر و مبارزانِ صفدر بیست قوشون مردِ دلاور * * نظم *

یلانِ سرافراز شمشیر زن * نبرد آزمایان لشکر شکن
سوارانِ جنگی و مردانِ مرد * کز آتش بخنجر برآرند گرد
همه کارشان کوشش و تاختن * همه رای شان رایت افراختن

برگزیده ملازم رکاب همایون گردانیده و علی حده در عقب قول بزرگ بایستاد تا هنگام اشتعال نیران قتال و جدال که بهادران جانبین بایکدیگر درآویزند اگر فوجی از سپاه ظفر پناه را بمعاونتي احتیاج افتد مدد آماده و مستعد کار باشد و در دست راست قولی دیگر * * بیت *

همه شیر مردان کار[1] آزمای * دلیر و عدو بند و کشور کشای
بگاهِ وغا هریکی صفدری * ازایشان تنی وزعدو لشکری

ترتیب داد و برایت نصرت آیت امیرزاده میرانشاه مکمل گردانید و درپیش شاهزاده محمد سلطان شاه با چپرها و توراها آماده جنگ شد و در قنبل دست راست امیر حاجي سیف الدین بالشکری آراسته و حشری که دلاوري ازسرجان برخاسته * * نظم *

* هنرنمایي و نبرد آزمای و مرد افگن *

---

(۱) دربعض کتب بجاي کار (رزم) بنظر آمد

* ظفر فزای و ولایت کشای و قلب شکن *
* همه بسانِ سپر سینه باز کرده به تیغ *
* همه چو گوهرِ شمشیر غرق در آهن *

بایستادند و در جرنغار قولی دیگر * * نظم *

گروهی همه پردل و پهلوان * مخالف شکار و ممالک ستان
توانا تن و زورمند و دلیر * بهیکل چو پیل و به نیرو چو شیر

مرتب فرموده ملازم رکاب همایون امیرزاده عمرشیخ گردانید و در قنبل دست چپ بیردي بیگ ساربوغا و خداداد حسیني با فوجی از مبارزان * * بیت *

که گر برکشیدندی از خشم تیغ * شدي آب خون در دل و چشم میغ
وگر مرغ پران زدندي به تیر * بلرزیدي از بیم بهرام[1] و تیر

روی جلادت به پیکار دشمنان آوردند و امرای دست راست و دست چپ از تومانات و هزارجات و قوشونات هریک در مقام خود قرار یافته صفها برآراستند و پیاده و سوار چپرها در پیش داشته جنگ را مهیا و آماده گشتند * * نظم *

* شد آراسته لشکری بی حساب *
* که پوشید گردش رخِ آفتاب *
* درآورد گه هریکی رستمی *
* ازایشان یکی وز عدو عالمی *

---

(۱) در بعض نسخه بجاے بهرام و تیر (بهرام پیر) مکتوب است *

* سپاهي كه شد تيره خورشيد و ماه *
* زبس جوشن و تيغ و خود و كلاه *
* ز تيغ و ز گرز و ز كوس و ز گرد *
* زمين شد سيه آسمان لاجورد *

و ازان جانب قراولِ دشمن پيدا شد و توقتمش خان قلب و جناحين لشكرِ خود را بشاهزادگان جوجي نژاد مثل تاش تمور اغلن و بيگ يارق اغلن و ايليغمش اغلن و بيگ پولاد اغلن و علي اوغلن و جينتة اغلن وغيرهم و امراء و نوئينان مثل علي و سليمان صوفي عنغرات(۱) و نو روز عنغرات(۱) و اقتاو و آقبوغا و اروس جوق قيات و عيسى بيگ برادرِ بزرگ آيدكو و حسن بيگ و سراي و كوكه(۲) بوغا و يغلي بي بهرين و قويغور بي و ديگر امراء و سردارانِ الوس جوجي آراسته و يسال كرده دررسيدند * نظم *

* سپاه اندر آمد همي فوج فوج *
* چو درياے جوشان كه آيد بموج *
* شد از سمِ اسپان زمين سنگ رنگ *
* ز تيره هوا همچو پشتِ پلنگ *
* سراسر همه دشت و صحرا و كوه *

---

(۱) در بعضي نسخه بجايش (قنغرات) (۲) در بعض كتب بجاي كوكه (كوكو) است *

* ز سمِ ستوران لشکر ستوه *

تا از مخالفان دران دشت کین چندان لشکر برسید که محاسبِ وهم با تاملِ قیاس و تخمین از عقد شمارِ آن عاجز آید صاحب قران گیتي ستان که از علوِ مرتبت و رفعتِ شان *

* بیت *

بود گردون فرود پایهٔ او * عالم اندر پناه سایهٔ او

از غایتِ شجاعت و دلاوری بفرمود تا تمام لشکر فرود آمده خیمها بزدند توقمتش خان چون آن حال مشاهده کرد از کمالِ تمکن و غایت شجاعتِ لشکر منصور و بی التفاتي ایشان بسپاهِ دشمن خیره بماند و حسابها برگرفت و با دهشتي تمام به تعبیه و ترتیب صفهاي لشکر مشغول شد *

* بیت *

* بیا راست لشکر کران تا کران *
* ابا تیغ و شمشیر و گرزِ گران *
* ز بس جوشن و ترک و تیر و تبر *
* همان درع و خود و سنان و سپر *
* تو گفتي جهان سربسر آهن است *
* و یا کوه البرز در جوشن است *

چون لشکرِ جانبین برابر یکدیگر صف برکشیدند سپاه دشمن از هرد و طرف میمنه و میسره بچند قوشون زیاده بر لشکرِ این طرف بود صاحب قران موید کامگار که در همه کار استظهار بعنایت

پروردگار و اعتماد بر فضل آفریدگار داشتی نه بیسیاری لشکر جرار و آمادگی اسباب بسیار چنانچه در هر جنگ عادت پسندیده او بود فرود آمد و دو رکعت نماز با خلاص و نیاز بگزارد و روی تضرع و خشوع بر خاکِ استکانت و خضوع نهاده از درگاه پادشاه نصرت بخش تعالی و تقدس فتح وفیروزی طلبید * * نظم *

* که گوناره نمودارِ خدائی *
* در اسطرلاب فکرت روشنائی *
* نه زابرو جستن آید نامهٔ نو *
* نه ازآثارِ ناخن جامهٔ نو *
* بدو جوئی بیابی در حبش حور *
* نیابی گرنه زو جوئی زمه نور *

و بعد از فراغ مناجات با عالم السر والخفیات توکل بر فضل نامتناهی الهی کرده بسعادت سوار گشته متوجه شد دلاورانِ لشکر و بهادرانِ صف در صدای صلوات و غلغله تکبیر در گنبد کیوان و چرخ اثیر انداختند و رایت دولت و اعلام اسلام با وج عیوق برافراختند و از طرفین کورگه و کوس و نقاره فرو کوفته گوشِ زمانه را از خروشِ سورن کر ساختند * * نظم *

* برآمد خروشیدنِ کره نای *
* زمین و زمان اندرآمد زجای *

* برآمد خروشِ سپاه از دو روی *
* جهان شد پراز مردمِ جنگ جوی *
* تو گفتي نه شب بود پیدا نه روز *
* نهان گشته خورشید گیتي فروز *

و درین حال شعبه دوحهٔ عظمت و جلالت و ثمره شجره طیبه نبوت و رسالت سید برکه قدس سره که از مبشراتِ دولت روزافزون حضرت صاحب‌قران بود چنانچه اشارتی بآن رفته دستِ اخلاص بدعا برداشته و فرقِ مبارک بخضوع و ابتهال گشاده از حضرت عزت فتح و نصرت خواست و بر حسب سنت سنیه جد بزرگوارش - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات آیه کریمه یاایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله و علی الله فلیتوکل المومنون برزبانِ اخلاص بگذرانید و شاهت الوجوه گویان خاک بر جانب دشمنان پاشید و صاحب‌قران موید را مخاطب ساخته برزبانِ مبارک راند که توجه حیث شئت فانک منصور درزمان دلیرانِ هرد و سپاه بیاد حمله آتشِ جنگ برافروختند و نایره حرب و قتال التهاب و اشتعال یافت *

* نظم *

* دو لشکر نگویم دو دریای خون *
* به بسیاري از ریگ صحرا فزون *
* بتدبیر خون ریختن تاختند *
* بهم تیغ ورایت بر افراختند *
* زهر سو دلیران و کند آوران *
* کشیدند شمشیر کین از میان *
* گرفتند کوپال و زوپین بجنگ *
* نهادند دل برفنا و بجنگ *
* زمین شد غبار و برآمد باوج *
* جهان گشت بحرو در آمد بموج *
* زگرد ستوران پر خشم و تاب *
* شد انباشته چشمهٔ آفتاب *
* رخ شاهِ گردون شد از بیم زرد *
* پراز خاک شد چشمهٔ مه زگرد *
* بر آورد گردونِ گردان فغان *
* برآمد فغان از جهان کالامان *

امیر حاجي سیف الدین از نیروی اقبال صاحب قران نصرت قرین پیش از همه شمشیر کشیده حمله کرد و دست چپ دشمن که در مقابل او بود برهم شکست و براند *   * شعر *

چنان برگرفتند لشکر زجای * که پیدا نیامد همي سرزپای

چند قوشون که از سپاه دشمن زیاده آمده بود روان شدند
که از عقب لشکر امیر حاجی سیف الدین در آیند جهانشاه
بهادر چون این حال مشاهده کرد با سپاهِ خود پیش ایشان
گرفته بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنانِ آتش بار ایشانرا باز
گردانید و قلنجاق بهادر نیز حمله کرده یک قوشون از مخالفان
برگردانید و امیرزاده میرانشاه مرکب کوه پیکر هامون نورد
برانگیخته زبرجد تیغ را از خون پردلان گونه یاقوت رمانی
بخشید و زمرد شمشیر را از تاثیر پرتو سهیل عقیق یمانی
ساخت * * بیت *

بیک حمله شهزادهٔ نامدار * بیفگند ازیشان فراوان سوار
تا از مخالفان آنچه در مقابل قول او بودند هزیمت یافته
برگشتند و عثمان بهادر با قوشون قبچاقی پیش رانده با سه
قوشون دشمن جنگ در پیوست و در اثنای کر و فر از اسپ
خطا شد و در چنان حالتی از میامنِ دولت صاحب قران
در زمان سوار گشت و باز برهراول دشمن حمله برده متفرق
ساخت و شیخ علي بهادر که نهنگ دریای هیجا بود دست
بردهای مردانه نمود و امیرزاده محمد سلطان از قول بزرگ
پیش رانده قلب دشمن برهم شکست و شیر بیشهٔ شجاعت
امیرزاده عمر شیخ در جرنغار بقوت بازوی کامگار شمشیر
صاعقه کردار را بخرمن سوزي حیاتِ دشمنان درخشان

کرده داد مردي و مردانگي داد و مقابلِ خود را مقهور ساخته منهزم گردانید * * بیت *

* چو دریا بموج اندر آمد زجای *
* ندارد برش آتشِ تیز پای *
* دُرَفشش چو دشمن به بیند ز دور *
* دلش ماتم آرد بهنگام سور *

و بیردي بیگ و خداداد نیز یکران جلادت درمیدانِ شجاعت جهانیدند و قنبل دست راست دشمن را پای ثبات از جای برده براندند و هرکس از امراء و سرداران سپاه ظفر پناه با لشکر مقابل خود درآویختند و خاک معرکه را بیابان در بیابان با خون مخالفان بر آمیختند سپرها و جبها بر سینه و تن دشمنان بزخم تیر و ضرب سنان و شمشیر دوخته و دریده شد و سرهای گردن کشان و گردنهای سروران بگرز گران و خمِ کمند شکسته و بسته آمد * * نظم *

* زبس نیزه و گوز و شمشیر تیز *
* تو گفتي برآمد همان رستخیز *
* اجل برگشاده ز هر سو کمین *
* چو دریای خون شد سراسر زمین *
* چنان شد که کس روی کشور ندید *
* زبس کشتگان شد زمین ناپدید *

توقتمش خان چون آثارِ ضعف درلشکرِ خود مشاهده کرد
و قوت مقابله با حضرت صاحب قران درخود نمي ديد
روی ازان جانب گردانیده متوجه امیرزاده عمرشیخ شد
و چون لشکراورا مرتب و مضبوط یافت ازو نیز اجتناب
نموده رو بشیخ تموربهادر و هزاري سلدوز آورد و با انبوهي
عظیم از امراء و بهادرانِ لشکر خود بجنگ مشغول شد و هرچند
شیخ تموربهادر و تومانش درمقابل تیرباران کردند ایشان
ندائي وار دست ازسرشسته و دل ازجان برداشته روی
برنتافتند و با تیغها و سالیقها حملهای پیاپي آوردند و عاقبت
غالب شده بسیاری ازمردمِ سلدوز را بتیغ قهر بگذرانیدند
و ازمیانه ایشان گذشته درعقبِ لشکرمنصور صف کشیده
بایستادند مهرِ سپهرِ شجاعت و دلاوري امیرزاده عمرشیخ
چون این حال مشاهده نمود بی توقف با چندی ازسپاهش
بازگشته بمقابله توقتمش خان درآمد و چپرپیش گرفته
آتشِ پیکار برافروخت و دران حال حضرت صاحب قران
درعقبِ لشکر توقتمش خان که منهزم شده بودند میرفت
چکه تواجي بسمع مبارک رسانید که توقتمش خان با چند
فوج ازسپاهِ خود ازلشکرمنصورگذشته است و درپس پشتِ
مردم ما صف زده ایستاده است آنحضرت هنوزمتامل بود
دران معني که ازپیش امیرزاده عمرشیخ همین خبررسید

صاحب قران ظفرقرين با جمعی بهادران جلادت آيين عنان توجه بصوب ايشان معطوف فرمود توقتمش خان چون رايتِ نصرت شعار مشاهده کرد پای ثبات و قرارش ازجای برفت * * بيت *

* عقل داند که چو مهتاب زند دست بتيغ *
* رد زخمش نه باندازه درع و قصب است *

بی توقف دست اضطرار بآب حسرت از تاج و تخت شسته دل از مملکت و پادشاهي بضرورت برداشت و ازبيمِ جان سراسيمه و پريشان * * بيت *

عنان بارهٔ تيزتگ را سپرد * بصد حيله زان رزمگه جان ببرد

وچون توقتمش را شامت کفران نعمت و بی ادبي کردن با ولي نعمت دامن دولت گرفته فرار برقرار اختيار کرد و بحکم * * بيت *

با ولي نعمت اربرون آئي * گر سپهری که سرنگون آئي

پشت هزيمت نموده رو بگريز آورد و مضمون و لئن کفرتم ان عذابی لشديد بوضوح پيوست تمام الوس جوجي مقهور و شکسته * * نظم *

* دل ازهستي خويش برداشتند *
* به بيچارگي پشت برگاشتند *
* نمودند شاه و سپه جمله پشت *

* وزان کارباد اندر آمد بمشت *
* نه تاج و نه تخت و نه دولت به جای *
* نه اسپ و نه مردان جنگي بپای *
* نگون گشت کوس و دُرَفش و سنان *
* نَبُد هیچ پیدا رکاب از عنان *
* نه اسباب جنگ و نه بارو بنه *
* همه میسره جسته و میمنه *
* بیابان سراسر پر از کشته شد *
* همه دشت ازان کشتگان پشته شد *
* همانا که فرسنگ بودی چهل *
* پراگنده از خون زمین زیرگل *

وماظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون و خامت عاقبت طغیان و غرور طغرای جند ما هنالک مهزوم من الاحزاب بر منشور شقاوت آن مغروران کشیده و سوء خاتمت بی باکي و بد کرداري فحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر بر صحیفه ادبار ایشان نگاشت * * نظم *

* گر از کوه پرسی بیابی جواب *
* که شاخ خطا میوه ندهد صواب *
* بد اندیش مردم بجز بد ندید *
* بیفتاد و عاجز تر از خود ندید *

* شرانگیز هم در سر شر شود *
* چو کژدم که با خانه کمتر شود *

و چون توقتمش خان واتباعش را مضمون فذاقت وبال امرها وکان عاقبة امرها خسرا صورت حال گشت حضرت صاحب قران بفتح و فیروزي نزول فرمود و با قامت لوازم شکر و سپاس مالك الملوك تعالی و تقدس * * نظم *

* که چرخی بدین گونه بر پای کرد *
* شب و روز را گیتي آرای کرد *
* یکی را سزاوار تخت آفرید *
* یکی را چنان تیره بخت آفرید *

قیام نمود شاهزادگان کامگار و امرای عالي مقدار در پایه سریر نصرت صریر جمع آمده زانو زدند و زبان بهجت و استبشار به تهنیت و مبارک باد آن فتح نامدار برگشاده نثار بسیار کردند صاحب قران سپهر اقتدار ایشان را کنار گرفت و امراء و بهادران سپاه ظفرپناه را بانواع عنایت و عاطفت نوازش فرموده انعامات پادشاهانه ارزاني داشت و تمام لشکر را از ده نفر هفت نفر گزین کرده بتکامشي در عقب گریختگان خون گرفته بفرستاد و بهادران دلاور تیغ کین را بزهر قهر آب داده و کمند چین درجبین ر بکف قوت تاب داده شمشیر آبدار را بفسان خشم تیز کرده و سنان آتش بار را چون غمزه

معشوقان و چشم عاشقان خون ریز ساخته کمان جلادت در بازو افگنده و چین صلابت در ابرو انداخته باد پایان کوه پیکر را برانگیختند و خاک دشت را بسم مراکب توتیا ساخته در چشم کواکب ریختند و بر حسب فرمان از پی دشمنان چون برق جهنده و قضای رسنده بشتاب روان شدند آن روز برگشتگان را از پیش آب آتل بود و از پس شمشیر قاتل نه ازان طرف مهربی و گریزجائی و نه ازین جانب مهلتی و محابائی *

* بیت *

* نه از پیش راه و نه از پس امان *
* نه جز تیر و شمشیر کس درمیان *
* نه قوّت که دارند پای ستیز *
* نه فرصت که جویند راهِ گریز *

از پیش رود آتل عمیق بود و آب از سر می گذشت و از پس آب تیغ بالا گرفته بگردن می رسید لاجرم درمیان دو سیلاب چنان بیشتر ایشان را آبِ زندگانی برخاکِ هلاك ریخته شعله حیات شان بباد فنا بر نشست و اندک مردمی ازان گرداب بلا جریده بیرون توانستند رفت و زن و فرزند و مال و اسباب ایشان تمام بدست لشکر منصور افتاد * * بیت *

* گرفتند آن لشکرِ ارجمند *
* غنیمت نه چندانکه گویم که چند *

و از شاهزادگان و امراء الوس جوجی کونچه اوغلان و تمور قتلغ آغلن و ایدکو از قدیم باز با توقتمش خان مخالفت و عداوت می ورزیدند و ازو گریخته پناه بدرگاه گردون اشتباه حضرت صاحب قران که جلوگاه سلطنت و جهانبانی بود آورده بودند و در سفر و حضر ملازمت رکاب سعادت انتساب می نمودند(۱) آنحضرت ایشان را بمزید عنایت و عاطفت اختصاص بخشیده تازه بتازه انعامات بی اندازه میفرمود و پیوسته بمواهب پادشاهانه مثل کمرهای مرصع و تشریفات فاخر و اسپان راهوار گرانمایه سرافراز و بلند پایه میگردانید و درین وقت که از مکمن تایید الهی نسیم فتح و فیروزی بررایت نصرت شعار وزیده توقتمش خان قضیه من نجا براسه فقد ربح غنیمت شمرده نیم جانی بهزار حیله از ورطه هلاک بیرون برد والوس جوجی بکلی از هم فرو ریخته متفرق و پراگنده گشتند آن دو جوان بخت جوجی نژاد و ایدکو بپایه سریر اعلی زانو زده عرضه داشتند که اگر اشارت علیه صدور یابد ما بندگان برویم و هریک ایل خود را استمالت داده جمع کنیم و بیاوریم عاطفت خسروانه ملتمس ایشان را مبذول داشت و فرمان داد که جهت هریک یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوندد که هیچ آفریده متعرض و

(۱) در بعض نسخه بجای می نمودند این عبارت است (را باعث افتخار ساخته بودند) *

مزاحم خانها واقوام ایشان نشوند و غان از ایشان نستانند
ایشان حکمها حاصل کرده خوش دل و شاد مان بجست و جوی
ایل خود روان شدند صاحب قران گیتی ستان در عقب
عساکر گردون مآثر که بتکامشي مخالفان رفته بودند بسعادت
و اقبال روان شد و چون بکنار آب آتل رسید و صحرای
اورتوپه که دشتی بود از نزاهت و صفا چون خاطر اهل حضور
پرنور و خرم و مرغزاري از غایت نضارت و طراوت غیرت
فزای روضه ارم *   * بیت *

* بساطِ سبزه چون جانِ خرد مند *
* هوائي معتدل چون مهرِ فرزند *

مضربِ خیام نزول همایون گشت سراپرده ابهت و جلالت
پیرامون هامون کشیده و درا ندرون قبه بارگاه نصرت پناه
باوج گردون برآمده *   * نظم *

سراپرده از دیبهٔ زرنگار * درو خیمه و خرگهِ بی شمار
بسیطِ زمین در سراپرده گم * درو بارگه رشکِ چرخِ نهم
زده هرطرف خیمه و سایبان * سه فرسنگ راه ازکران تاکران
پی بزم شهزادگان بارگاه * زهرسو برافراخته سر بماه
امیران بجای خود از چارسو * فزون هریکی را ز جمهای وهو

و تمور قتلغ که بطلب ایل خود رفته بود چون قوم خود را جمع
آورد استشمام روایح رفاهیت هوای خاني الوس جوجي

بر سرپندار او انداخت و حقوق حضرت صاحب قران را رقم نسیان کشیده بعهد وفا ننمود و با اتباع خود رو به بیابان نهاد و ایدکو نیز چون مردم خود را بازیافت و غلبه بد و جمع آمدند چهره عهد را بناخن بی وفائی بخراشید و از طرف دیگر بیرون رفت * * نظم *

مخالف نگردد بجان دوستدار * مغیلان نیارد بجز خار بار
زاهدا نجوید وفا هوشمند * که ریحان نروید ز تخم سپند
ندید از نی بوریا کس شکر * که گوهر نگردد بکوشش دگر
کسی را که باشد بدی در نهاد * نیارد بجز مکر و تلبیس یاد

و کونچه اغلن بعضی از قوم خود را یافته فراهم آورد و چون در مجالس خاص بمزیت قرب و محرمیت مخصوص گشته بود برحسب وعده بدرگاه عالم پناه آمد و ملحوظ نظر تربیت و عنایت گشت و مجموع امراء و لشکریان که برحسب فرمان قضا جریان باطراف و جوانب رفته بودند مظفر و منصور با غنایم نا محصور از اسپ و شتر و گاو و گوسفند و برده فراوان از جواری و ولدان بگرد و نها بدرگاه عالم پناه آمدند از مخالفان هرکه بجزیرهای آتل پناه برده بود همه را گرفته و اسیر کرده بیاوردند و عساکر نصرت شعار را دران فتح نامدار چندان غنیمت بدست افتاد که پای تحریر و تقریر اصلا بسرحد وصف آن نرسد * * بیت *

غنیمت کشان برده شهریار * غنیمت کشیدند بیش از شمار
آحاد و افراد مردم اردوي همایون را که قوت ضروري بزحمت مي یافتند چندان اسپ و گوسفند گرد شده بود که هنگام مراجعت چون باز گشتند از راندن عاجز شده بعضی می راندند و بعضی مي گذاشتند و از برده چنانچه یکی از ظرفاء که ظفرکرد از ملازم موکب فرخنده بود در زمان بزبان امید نظم کرده بود که * * بیت *

گر بماند حیات ما باقي * بکف آریم ترک تقماقي (۱)

چندان کنیز حور وش و غلام چابک دلکش در معسکر نصرت پناه جمع آمد که آنچه از برای خاصه حضرت صاحب قران اختیار کرده شد پنج هزار نفر بیش بود دختران بکرماه رخسار و جوانان سرو قامت (۲) لاله عذار که آفتاب خاوري از شرم طلعت جهان افروز شان روی درپرده توارت بالحجاب کشیدي و زاهد شب زنده دار اکر ایشان را بخواب دیدی جیب خرقه پرهیز چون صبح از مهر جمال شان بدریدی *

* نظم *

بخوبي پري و بپاکي گهر * به پیکر سروش و بچهره قمر
روان را بشمشاد پوینده رفج * خرد را بمرجان گوینده گنج

---

(۱) در بعض نسخه بجاي تقماقي (تغماقي) و در بعض کتاب (تخماقي) بنظر آمد * (۲) درد و کتاب بجای قامت (قد) دیده شد *

بہ بالا بکردار آزاد سرو * برخ چون بہار و برفتن تذرو
دہانش بتنگي دلِ مستمند * سرِ زلف در حلق جانہا کمند
و دران منزل بہشت آیین کہ طراوتش حکایت از نزاہتِ
فردوس برین میکرد طبع شاہ کام خسرو گردون غلام نشاط
عشرت فرمود * * نظم *
یکی جشن شاہانہ فرمود شاہ * کہ باغ ارم گشت آن بزم گاہ
باقبال شاہ سپہرا حتشام * مہیا شد اسباب شادي و کام
ہمہ مرحلۂ دشت (۱) پر شیرہ گشت * بنوعی کہ چشمِ فلک خیرہ گشت
اواني زرين فزون از ہزار * پراز لعل گون بادۂ خوشگوار
قمربود وبال و نبیذ و عرق * جہانرا پراز نقش و شادي ورق
زآمد شدِ ساقیان با قدح * فلک رادل ازجای رفت ازفرح
زلحنِ مغني و آوازساز * بچرخ آمدہ زہرۂ دل نواز
حضرت صاحب قراني بعون تاييدات صمداني دران محل کہ
مستقرِ سریر سلطنت و خاني جوجي خان و فرزندانِ او بود
بتختِ پادشاہي وجہانباني برآمدہ بعشرت و کامراني
مشغول شد * * نظم *

* بگردِ تخت خوبانِ سرائي *
* جہان رادادہ ازرخ روشنائي *
* پري چہرہ بتانِ نازک اندام *

---

(۱) در بعض نسخہ بجای دشت (دہر) مکتوب است *

* زجعد ازبهر دلها بافته دام *
* عروسان لطیف و ناز پرود *
* ز چشم بد ندیده روی شان گرد *
* بریشم زن ره عشاق میزد *
* صلائی عیش در آفاق میزد *
* کرشمه سازکرده ساقی مست *
* زغمزه ناوک افگن شست در شست *
* خرامان جام برکف چون تذروی *
* شگفته لالهٔ بر شاخ سروی *

سبزه منزل همایون را نزهت و طراوتی بی اندازه و روضهٔ سلطنت و جلالت روزافزون از رشحات فتح و فیروزی سرسبز و تازه آب رود بار مخیم نصرت مآب را نزاهت و خرمی افزوده و زلال دولت و اقبال از چشمه عنایت ذوالجلال برجویبار روزگار فرخنده آثار کشوده وُسعت معسکر ظفر پناه چون عرصهٔ امید بی کنار در طول و عرض و سعت مجال مکنت و اقتدار کجنة عرضها السموات والارض جامهای بلورین پراز لعل مذاب برکف ساقیان صاحب جمال و ساغر امانی و آمال از زلال کرامت و افضال مالامال از انتظام اسباب فرحت و سرور جلوهٔ محنت رخت بربسته و سپاه غم و اندوه پشت هزیمت داده و از صولت انتظام عساکر

منصور لشکر دشمن شکسته و بنیاد شوکت مخالف بکلي بر افتاده نوای مطربان خوش الحان زمزمه طرب و شادماني درعشرتگاه ناهید انداخته و نغمه سرای بزم بهجت و اهتزاز این ترانه دل نواز درپرده کامراني ساخته * * نظم *

* که جاوید صاحب قران شاد باد *
* زعدلش جهان یکسر آباد باد *
* برو آفرین ازجهان آفرین *
* که نازد بفرّش زمان و زمین *
* زمین گلشن از پایهٔ تخت اوست *
* زمان روشن از پرتو بخت اوست *
* سر دشمنان باد خاک رهش *
* سر تخت فیروزه عشرت گهش *
* فلک بنده و اخترش یار باد *
* خدای جهانش نگهدار باد *

برین منوال بیست و شش روز دران محل دل فروز بعشرت و کامراني بگذرانید و لله الحمد والمنة *

گفتار در مراجعت رایت آفتاب اشراق صاحب قران آفاق بمستقر سریر سلطنت و جلال از دشت قبچاق

[۷۰]

چون از عنایت الهي آن فتح ارجمند میسر شد و دران
حوالی و نواحي هیچ کس از مخالفان نه در بیابان اوانه در
جزیرها بماند رایات نصرت شعار حضرت صاحب قران سپهر
اقتدار محفوف بحفظ و تایید پروردگار بصوب سمرقند که محلّ
استقرار سریرِ سلطنت معدلت آثار بود توجه نمود * نظم *
روان گشته درموکبش مه رخان * چمان در رکابش شکر پا سخان
گله دار ترکان زرین کمر * کمربسته برکوه سیمین ززر
عساکر منصور درعین رفاهیت و حضور و وفور بهجت و سرور
کران تاکران دشت وهامون فرو گرفته بسعادت روان شدند
ودرعیش و کامراني منزل بمنزل شادمان و خوش دل مي
رفتند چه همه را ازغنایم و فتوحات ثروت و مال و ازبرده
وسراري محبوبان صاحب جمال حاصل شده بود و چون
نشیمن دشتیان دران بیابان بی پایان خرگاه کوترمه مي
باشد که آنرا چنان ساخته اند که ازهم نمي کشایند و همچنان
زده مي نهند و برمي دارند و هنگامِ حرکت وکوچ آنرا
برگردون نهاده روان مي شوند و مجموع آنها بدستِ تسلط
وتصرف عساکرگردون مآثرآمده بود هرکس بکامِ دل ماه
با منزل درکنارِ مراد داشت * * نظم *

* عادت آنست که چون مملکتی گردد فتح *
* مال غارت شود و خانه بماند برجا *

* واندران فتح ز اقبال شهٔ عالم گیر *
* مال با خانه و با خانه نشین شد یغما *

لاجرم کثرتِ سواد اردوی همایون بمرتبه رسیده بود که اگر کسی وثاق خود گم می کرد بیک ماه و دو ماه باز می یافت و چون بآب تیق رسیدند کونچه اغلن را که مسکن اصلی او دشت بود حب وطن راه صواب از دیده خرد پوشیده داشت که حب الشیٔ یعمی و یصم واز طریقِ وفا عدول نموده با مردمِ خود راه گریز پیش گرفت و برفت * * نظم *
به بیگانه مردم مکن اعتماد * که یابی در آخر خلافِ مراد
یقین است وبی شبهه نزدِ خرد * بود میل اشیاء سوی اصلِ خود
و چون از آب تیق عبور نمودند بعد از چند منزل حضرت صاحب قران امیر حاجی سیف الدین و دیگر امراء را در اغرق گذاشته خود بتعجیل روان شد و در ضمان حفظ ذو الجلال بدولت و اقبال مراحل و منازل آن بیابان پرخطر و چولهای پرضرر قطع فرموده در دي قعده سنه (ثلث وتسعین وسبعمایة) از صیران گذشته بسعادت و سلامت باترار رسید * * بیت *
* چشمِ بد ازین دولتِ پیروز لوا دور *
* در رفتن و باز آمدنِ رایتِ منصور *
و چون ازانجا بسعادت نهضت فرموده از آب سیحون عبور فرموده و سایه وصول برخطه فردوس آیین همرقند انداخت

و دیدهٔ اهالي مملکت از غبار موکب همایونش روشنائي یافت واشعهٔ آفتاب مسرت و شادماني بر خواطر و ضمایر اکابر و اصاغر آن دیار تافت شهزادگان وآغایان و امراء ونوینان * بیت *

برفتند یکسر همه با نثار * ثنا خوان و شادان بر شهریار
فراوان زر و گوهر افشاندند * بر و مدحت و آفرین خواندند

و بعد از اقامت رسم نثار و تهنیت قدوم موکب همایون آثار پیش کشهای لایق و سزاوار بمحلِ عرض رسانیدند و طویهای بزرگ مرتب داشته بعیش و عشرت مشغول شدند * نظم *

* سعادت باقبال صاحب قران *
* برآراست بزمي چو باغِ جنان *
* سریر از نشستِ شهِ تاج ور *
* گذشته ز گردون بآیین و فر *
* ز هر سو امیرانِ چرخ اقتدار *
* بخدمت کمر بر میان بنده وار *
* مهیا و آماده اسباب عیش *
* بجوي سعادت روان آب عیش *
* روان کرده ساقي سیمین عذار *
* بزرین قدح بادهٔ خوش گوار *
* مغني بسازاند رآورده ساز *

* سرودش همین نغمهٔ دل نواز *
* که این دولت و شوکتِ برکمال *
* مبیناد از آسیبِ دوران زوال *

و چون چند روز در عیش و شادمانی داد عشرت و کامرانی
داده شد امیرزاده میرانشاه برحسب اجازت و اشارت علیه
متوجه هرات گشت و رایت آفتاب اشراق بطرف تاشکنت
بعزم قشلاق نهضت فرمود و از آبِ خجند عبور نموده صحرای
پارسین مضرب خیام اقامت همایون گشت و در محرم سنه
(اربع وتسعین و سبعمایة) امیرحاجی سیف الدین با اغرق
و تمامی لشکرکه درصفرسال گذشته ازتاشکنت روان شده
بودند بهمانجا رسیدند چنانچه مدتِ آن یورشِ مبارک یازده
ماه بود مجموع دشت و صحرای آن ممالک از بسیارے گله
و رمه که از بقایای غنایم مانده بود مالا مال گشت و عاطفتِ
پادشاه دریا نوال تمام شاهزادگان و خواتین و اشراف
و اعیان مملکت را از فتوحاتِ آن سفر همایون اثر غلامان
و دختران ماه رخسار و اسپان وگوسفندان بسیار برسم ارمغانی
ارزانی داشت و آن زمستان درانجا باقبال و کامرانی
بگذرانید و دراول بهارکه سلطان هفت اقلیم گردون سایه
التفات بر محلِ شرف خویش انداخت فرمان فرمای ربع
مسکون ازانجا کوچ فرموده متوجه مستقر سریرِ سلطنت شد

و چون از آب خجند بگذشت خاطرِ مبارک کامگار نشاط شکار فرمود امراء و لشکریان برحسب فرمان باقامت مراسم آن قیام نمودند و شکاری بسیار انداخته شد *

گفتار در تفویض فرمودنِ حضرت صاحبقران گردون سریر ایالت ولایت زابلستان و کابلستان با میرزاده پیر محمد جهانگیر

چون صحرای آقار از فرِّ وصول و نزول صاحب قران کامگار غیرت سپهر فیروزه حصار گشت عاطفت پادشاهانه ممالک سلطان محمود غازي را انار الله برهانه از غزنین و کابل تا حدود هند و قندهار و آن ولایات و نواحي تا آب سند نامزد امیر زاده پیر محمد جهانگیر فرمود و امراء و نوینان مثل عمه زاده امیر سلیمان شاه قطب الدین و علي غانجي پسر امیر موسی و بهلول پسر محمد درویش برلاس و اسلام پسر ایلچي خواجه برلاس و تمور خواجه پسر آقبوغا و برات خواجه کوکلتاش و حسین صوفي پسر غیاث الدین ترخان و حبیي خواجه خویش(۱) امیر عباس و اقبال شاه برغوجی(۲) و شمس الدین اوج قرا و سونج تمور تیلیه و دیگر فرزندان و برادران امراء با لشکری گران ملازم رکاب شاهزاده گردانید و مجموع خانه کوچ متوجه

---

(۱) در بعض نسخ بجای خویش (پسر) (۲) در بعض کتب بجای برغوجي (غجرجي) دیده شد *

ضبط آن ولایت گشتند و حضرت صاحبقران ظفرقرین در ضمان تایید رب العالمین روان شد و بتاریخ سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) موافق بیچی(۱) ئیل خطه بهشت آیین سمرقند از فرّ نزول همایون غیرت سپهر برین گشت * بیت *

سعادت قرین و زمانه غلام * همه کارِ دولت مهیا بکام

بعد از چند روز کمال عاطفت و رافت حضرت صاحب قران چنان اقتضا فرمود که دران ولا بعضی از نبیرگان بزرگوار را که دراری سپهرِ شهریاری و دررِ بحر سلطنت و کامگاری بودند برحسب اشارت تناکحوا توالدوا تکثروا با کرایم جلایل در سلکِ ازدواج انتظام یابند بسعادت واقبال از شهرِ سمرقند بیرون رفته مرغزار کان گل محلِ نزول همایون گشت فرمان قضا جریان به ترتیب طوی و سور و تهیه اسباب جشن و سرور نفاذ یافت * بیت *

غلامانِ شایستهٔ کاردان * به بستند بر رسم خدمت میان

یکی جشن شاهانه کردند راست * مهیا درو هرچه اندیشه خواست

بسیطِ زمین از کثرتِ سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه چون راز در سینهٔ محرمان آگاه پوشیده ماند و صحن هامون از بس تجمل وزینتِ گوناگون وانواعِ تعبیهای لطیف موزون حیرت

---

(۱) دراکثر نسخ بجایش (بیچین) مکتوب است و آن خلافِ کتب لغت است *

فزاي عقل ذو فنون آمد * * نظم *

بآيين بزمـــگاهی سازکردند * کزان فردوس را دربازکردند
شهنشه تکیـــه زد بر مسندِ ناز * بعشرت رنج سوز و گنج پرداز
فروزان ازجبينش فرِّ شاهي * زمين تا آسمـــان نورِ الهي
بگردِ مسنـــدِ عالم پناهش * جهاني از بزرگانِ سپاهش
برسمِ بندگي استاده بر پای * سرِهریک زرفعت آسمان سای
بچشمت هریکی افراسیابی * سپهرِ سروري را آفتابی
سراســـر در نشاط و کامراني * بفرِّ دولتِ صاحب قرانی
زمانه برگِ عشرت سازکرده * فلک درهای دولت بازکرده
شراب وشیرهٔ واسباب مجلس * فزون زاندازهٔ وهمِ مهندس
زهرسو مطربانِ زهره آهنگ * زده چنگِ طرب دردامنِ چنگ
نواسازان نواها سازکرده * سرودِ خرمي آغاز کرده
بدستِ ساقیانِ ماه پیکـــر * مي لعلِ روان درکاسهٔ زر
زبس عیش ونشاط وشادماني * جهان راتازه شد رسمِ جواني

و حضرت صاحب قرانی درعین عشرت و کامراني امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ و برادرش امیرزاده رستم را باددختر غیاث الدین ترخان و امیرزاده ابابکر پسر آمیرزاده میرانشاه را باد ختر امیرحاجی سیف الدین برسمِ شرع مطهر عقد بسته همه راکه خدا ساخت وزمانه زمزمه تهنیت و خروش مبارک باد درگنبد فیروزه فام سپهر انداخت * * بیت *

نثار افگن شده گوهر نثاران * ستاره برمه وخورشید باران
طبق بردست مروارید ریزان * گهرچینان شده افتان وخیزان
دران تاراجِ دُرهاي زمین‌پوش * زکت معزول گشته چوب چاوش

گفتار در نهضت فرمودن حضرت صاحب قران بیورش پنج ساله

از حضرت تخت نشین کِبریاس جلالت اساس وما ارسلناک الا کافة للناس وفرمان ده بارگاه رسالت پناه فاتبعوني یحببکم الله شاه سوار مضمار انا نبی السیف از دار خلوت لی مع الله وقت و الوقت سیف - علیه من الصلوات اتمها وازکاها ومن التحیات اعمها وانماها - مرویست که الجنة تحت ظلال السیوف ترجمه ظاهر حدیث مبارک آنست که بهشت زیر سایهاي شمشیرها است و از خلالِ ظلال این مقال فرخنده فال ما نند آفتاب جهان تاب میدرخشد که روضهٔ دولت و اقبال بی آب شمشیر نصـــرت مآب نضارت وسرسبزي نیابد ونهالِ اماني وآمال بی آبیاري تیغ ضمیران مثال میوه فیروزي بار نیارد هم ازروي صورت بهشتِ امن وامان درضمان شمشیر خسروانِ جهانبـــان برقرار ماند وهم ازراه معني فردوس برین رهین تیغ سلاطیـــن معدلت آیيـــن تواند بود برمسند حشمت وکامگاري بختیاري تمکـــن تواند یافت که نفـــس ارجمندش ازمشقتِ اسفار واقدام نمودن براهوال واخطار

زیبنده پشد و سریر فرمان دهي وجهانداري شهریاري را سزد که همتِ بلند جنابش از مقاساتِ شدت حرب و دهشتِ پیکار نه پرهیزد چشمِ امید گیتي ستاني بمشاهده جمالِ مراد روشنائي یابد که سرمه دیدهٔ دولت از غبارِ معرکه سازد ودست آرزوي جهانباني بگردنِ عروس مقصود حمایل گردد که با طلعتِ سروقامت نیزه عشق بازد * * بیت *

* کسي بگردنِ مقصود دست حلقه کند *

* که پیش تیر بلاها سپر تواند بود *

بلندي وپاي داري درختِ بخت از سرافرازي سنان کشیده بالا دست دهد که * نظم *

نهالیست دربوستانِ ظفر * که از جوي فتحش بود آب خور

چو در موسمِ کین بهار آورد * سرِ دشمنِ ملک بار آورد

وکشادگي چهره دولت از خمِ ابروي کمان چشم توان داشت که بزبان زه دردهان سوفار این نکته معني ادا مي کند که * * بیت *

* پشتم زپي خدمتِ اسلام دوتا است *

* پشتِ ظفر از کژي من گردد راست *

* سهمي زسعادتم نصیب است وروا ست *

* قوسي است که مشتري اوسعد نماست *

وبصفیرِ تیربگوشِ هوش راست روان طریقِ توفیق میرساند

* نظم *   * کہ

* من خود کج و راستان زمن راست روند *
* داس ظفرم چو کشت دولت دروند *
* پشت از پی خدمت چو کنم خم که و مه *
* از هر طرفی زمزمه زه شنوند *

قرار بر چهار بالش مفاخر و معالی بحرکات متواتر و رکضات متوالی میسر شود و عروج بذروه معظمات مناصب و مناقب بارتکاب شداید پیاپی و متاعب متعاقب متمشي گردد ماه از خمول و خفای محاق بسیر شبا روزي بمرتبهٔ رسد که نشیب و فراز آفاق از نور ظهور برافروزد و آفتاب از وبال دالي بروش بر توالي در بیت الشرف حمل رایت افتخار و اقتدار برافرازد *

* نظم *

* خرم دل آنکه باغم یار بساخت *
* با کام نشست هرکه با کار بساخت *
* مه نور از آن گرفت کز شب نرمید *
* گل بوی از آن یافت که با خار بساخت *

و از شواهد صدق این دعاوي که انوار حکم از فحاوی آن لایح و لامع است آنکه حضرت صاحب قران گیتي ستان چون از یورش دشت قبچاق مقضی الاوطار مظفر و کامگار مراجعت فرمود همت عالي نهمتش مقتضی آن شد که بر ممالك ایران

که سابقاً تسخیر فرموده بود گذاري فرماید و آن بلاد را از
افساد بعضی بی باکان که در غیبت رایت ظفرپیکر بحکم *

* بیت *

چو بیشه تهي گردد از نره شیر * شغال اندر آید به بیشه دلیر
سر تهور برداشته بودند و گردن جلادت برافراشته بعطفۀ
عنانی پاك سازد * * بیت *

درخشیدن ماه چندان بود * که خورشید تابنده پنهان بود
تواچیان را فرمان داد که باطراف و جوانب رفته لشکریان
را جار رسانند تا استعداد یورش پنج ساله کرده متوجه پایۀ
سریر خلافت مصیر شوند در روز جمعه پانزدهم رجب سنه
(اربع و تسعین و سبعمایة) موافق بیچي ایل نهضت همایون
بسعادت و اقبال اتفاق افتاد هوا از حرارت تموز تافته
واژدهای رایت از نسیم فیروزي جان یافته و چون از
غبار موکب همایون هوای بخارا مایه بخش مشک اذفر
و عنبر سارا گشت * * نظم *

* بزرگان شهر آگهي یافتند *
* سوی رایت شاه بشتافتند *
* بشکرانه جان را کشیدند پیش *
* که دیدند روی خداوند خویش *

تمامي آن نواحي از دشت و صحرا لشکر منصور فرو گرفتند *

* نظم *

* شهنشاهِ توران سپاهي کشید *
* که چشمِ فلک طول و عرضش ندید *
* چنان شد زگردِ سواران جهان *
* که خورشید گفتي شد از آسمان *

و درانجا یکشنبه غره شعبان مزاج مبارک حضرت صاحبقران را عرض مرضي طاري شد وبدان التفات ننموده کوچ فرموده و چون بجوی زرکه از ولایتِ بخارا است فرود آمد زحمت روی به تزاید نهاد و سورتِ(۱) مرض اشتداد پذیرفت خواتین وفرزندان را طلب فرموده وحضرات علیا(۲) سرای ملک خانم وتومان آغا وخدرمعلی سلطان بخت بیگم با سایر فرزندان وخواتین از سمرقند بتعجیل شتافته درپایه سریر اعلی حاضر شدند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان که برسم منقلای از پیش رفته بود و از جیحون گذشته لشکررا بموضعی که رسیده باشد بگذارد و جریده بازگردد عجب حالتی حیرت زای و مشکل قضیه دهشت افزای ذاتي که سلامتي عالمی درسلامتِ او بود ازکسوتِ صحت عاري ماند و وجودی که نظامِ سلسله وجود ازمیامنِ

---

(۱) دربعض نسخه بجای سورت (صورت) (۲) بجای علیا در بعض کتاب (عالیات) دیده شد *

عدالتِ او سمت انتظام داشت از حلیهٔ اعتدال عاطل گشت
اطبای حاذق از ترک و تاجیک جمع آمدند و امیر حاجی
سیف الدین بر سر ایشان استاده به ترتیب ادویه و اشربه
و وظیفه معالجه کماینبغی قیام نمودند خواتین و فرزندان
و امراء و نوینان از پرتو صفای عقیدهٔ حضرت صاحب قران
می دانستند که قانون شفای جزاز دار الشفاء و ننزل من
القرآن ماهو شفاء و رحمة چشم نتوان داشت و هر دارو
که نه طبیب لطف الله لطیف بعباده در مطبهّ واذا
مرضت فهو یشفین کرامت فرماید سود مند نیاید فرموده
طبیب دلها و حبیب خدا علیه شرایف الصلوات و کرایم التحیات
کل صباح و مساء داووا مرضاکم بالصدقة پیش نهاد
همت خود ساخته دستِ تصدق از سرِ اخلاص برگشادند
و بمزارات شریفه و مواضع متبرکه بسی هدایا و صلات
فرستادند فقراء و صلحاء و عجزه و مساکین را صدقاتِ و افراز زر
و نفایس و فخایر ارزانی داشتند و اسپان نامدار و بارگیران
خاصه قربان کرده بمستحقان قسمت کردند میامن دعوات
صالحات که صافی دلان و گوشه نشینان از برای صلاح کار
جهانیان بدان مواظبت می نمودند بظهور پیوست و برکات
صدقات که الصدقة تزید فی العمر کارگر آمد و درشبِ
یکشنبه منتصف شعبان که بشب برات موسوم است برات

صحت ذات و مزید حیات آن حضرت مکرمت آیات در دیوان
و اذا سالک عبادي عني فاني قریب اجیب
دعوة الداع اذا دعان اطلاق رفت و روز یکشنبه
پانزدهم شعبان مزاج همایون رو بصحت نهاد * * بیت *
نگویم مزاجش گرفت اعتدال * که عالم شد ایمن زبیم زوال
خلایق را حدایق آمال و بساتین امانی از شقایق بهجت
و ریاحین شادماني آراسته گشت و از صدای شکر و ادای
شکرانه گوش فلک پرسپاس و دامن زمانه پر از خواسته شد *
* بیت * * شکر ایزد را که ذات خسرو گیتي پناه *
* حلهٔ صحت ز نو پوشید ز الطاف اله *
و چون مزاج مبارک بحال استقامت باز آمد اشارت علیه
بصدور پیوست که امیرزاده محمد سلطان جهت ضبط لشکر
منقلای از پیش روان گردد و در روز چهار شنبه بیست و پنجم
ماه بمبارکي و سعادت نشاط حرکت فرمود و بر سبیل طوف
سوار شده دیدهٔ روزگار از مشاهده سلامتي ذات بزرگوارش
روشنائی یافت و دل صغار و کبار از میامن صحت مزاج
خسرو سپهر اقتدار مسرور و شادمان گشت - و الحمد لله
رب العالمین *

گفتار در نهضت فرمودن صاحب قران
فریدون فر بعد از صحت از جوی زر

روز دو شنبه غره ماه مبارک رمضان خاطر خطیر از نو مائلفت انتظام اسباب سفر شد و روز شنبه ششم همان ماه کورگه زده با سعد طالع و آیمن فال کوچ فرمود و بسعادت و اقبـــال روان شد جنود فتح و فیروزي از یمین و یسار و میامن آثار سعود سماوی قرین رایت نصرت شعار و برحســب فرمان مطاع امیر حاجي سیف الدین متوجه سمرقنــد شد و روز چهارشنبه دهم ماه موضع آمویه مخیم نزول همایون گشت و درانجا مهد اعلی سرایملک خانم و تومان آغا را با تمامي آغایان بسمرقند بازگردانید و موکب ظفرقرین از آب جیحون گذشته بقرب قلعهٔ آمویه فرود آمد و روز آدینه شاهزاده جوان بخت شاهرخ را اشارت فرمود که بسمرقند معاودت نماید *

* بیت *

* طلب کرد سلطـــان صاحب قران *
* گرامی خـــود را چومي شد روان *
* به بر در گرفت و رخش بوسه داد *
* ز مهـــرش بهنـــگام غم کرد شـــاد *
* بهرگونه لطفش چو خوشنـــود کرد *
* سپـــردش به یزدان و پدرود کرد *

در همان جمعه که شاهزاده بصوب سمرقند توجه نمود * نظم *
روان شد جهان دار گیتي کشای * بچول اندر آمد بعون خدای

بعد از طی منازل ازماخان و ابیورد گذشته در سه شنبه
سلخ رمضان از یاسي دیان عبور فرمود و چهارشنبه غره شوال
مبارک مستهل فرخنده استکمال دران یورت باقامت نماز
عید و عرض راز و نیاز بر حضرت فعال لما یرید و تقدیم سایر
مراسم و آداب آن روز سعید قیام نمود و ازانجا بمبارکي
کوچ کرده در موضع یلغز یغاج خیوشان با میرزاده محمد
سلطان که برسم منقلای ازپیش روان شده بود ودرانجا توقف
نموده ملحق شد و امیرزاده پیر محمد جهانگیر با لشکر کیها ن
گیر و امیر جهانشاه با سپاه پیش از وصول رایت فتح آیت
بر حسب فرمان از قندز و بقلان بمنقلای پیوسته بودند و خدر
معلی خانزاده نیز از هرات احرام استلام قوایم سریر
خلافت مصیر بسته رسیده بود و درانجا حضرت صاحب قران
را طوی داده و پیشکشهای لایق کشید صاحب قران دریا نوال
بسعادت و اقبال ازانجا نهضت فرموده روز دوشنبه بیستم
شوال بحوالی استرآباد رسید و کنار آب جرجان مضرب خیام
نزول فرخنده گشت ودرهمان روز شعبه دوحه جلالت و
و رسالت سید برکه سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین را
با نثار و پیشکش همراه آورده بعز بساطبوس رسانید و
و سخن سید کمال الدین را درپایه سریر اعلی عرضه داشت
فحوای قصه آنکه سید کمال الدین در مقام مطاوعت و

فرمان برداریست و کمرِ انقیاد و اذعان بر میان جان بسته خراج قبول مي کند و باقامت مراسـمِ هواداري و خدمتکاري التزام مي نماید عاطفت پادشانه سید غیاث الدین را بمزید نوازش واکرام اختصاص بخشید وچون موکب ظفرقرین باستر آباد رسید بیرپاشا پسرِ لقمان پاشا که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب قران او را بجای پدر نصب فرموده بود وظایف خدمات پسندیده از طوی و پیشکش وانچه ازلوام نیکوبندگي تواند بود بتقدیم رسانید *

* شعر *

* فخریست بندگان را دربندگی سلطان *

* ورنه چه آید ازمورشایستهٔ سلیمـــان *

گفتار در تسخیر آمل وساري وقلعهاي ماهانه سر

چون رایت نصرت شعار سه کوچ از استرآباد پیشتر رفت جنگلی عظیم پیش آمد که از تشابكِ اشجار باد ازانجا گذار دشوار توانستي و خیالِ شب رو درخلال آن چون ماهي درشست گرفتار آمدی یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که شیران بیشه پیکار یعنی لشکریان شیر شکار درختان بیشه بریده دران جنگل راهها بگشایند برحسب فرمانِ قضا جریان سه راه بگشادند عرض هریک ازان یك تیر پرتاب رای رزین راه میانین را جهت عبور لشکرِ قول تعیین فرمود ودو راه

دیگر جهت مرور جرنغار و برنغار مقرر شد و بدین طریق جنگل می بریدند و می رفتند و چون بساری رسیدند معلوم شد که سید کمال الدین از نقصانی که قدر و منزلت او را مقدر بود گریخته پیش سید رضی الدین بماهانه سر نقل کرده است و ماهانه سر قریه ایست در چهار فرسخی آمل بجانب بحر واقع شده و بقرب آن بر فراز بلندی حصنی حصین ساخته بودند که از یک طرف بدریا پیوسته بود و دیگر جوانبش مغاک بود و مواضع پست که هم از آب دریا هنگام موج دران میریخت تا نزد یک یک میل حکم دریا داشت چنانچه آب محیط بود بقلعه از جمیع جوانب و پیرامن حصار درختهای بلند به نزد یک یکدیگر فرو برده بودند و خلال آنرا از شاخهای درخت برهم بافته استوار ساخته و باین تعبیه حصاری دیگر برافراخته و دران وقت حکام آمل و ساری با مجموع خویشان و متعلقان و مردان کار و هرچه داشتند از ذخایر و نفایس بآن قلعه رفته بودند و سایر متمولان آن دیار حتّی تجار که از اطراف بآن ولایت رسیده بودند تمام اموال خود را باستظهار مناعت حصار بآن قلعه درآورده بودند لاجرم از نقود و اجناس بتخصیص نقره و زر چندان دران جا جمع شده بود که محاسب وهم با نامل قیاس و تخمین عقد شمار آن نتواند[1] کرد حضرت

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک کتاب بجای نتواند (نتوانستی)

صاحبقران چون ازان حال آگاهي يافت بسعادت و اقبال
روان شد و عساکر گردون مآثر دران گل ولاي جنگل بريده
مي رفتند روز سيوم بآمل رسيدند از پايه سرير اعلي حکم قضا
مضا صادر شد که سيد غياث الدين برود و پدرش را نصيحت
کرده بياورد و چون حکايت سوء اعتقاد و قبح سير و افعال(۱) آن
طايفه بي پاک بتواتر پيوسته بود غيرتِ اسلام و عصبيتِ دين
چنان تقاضا کرد که بزبان پسرش برسبيل تعيير و سرزنش اين
پيغام گزارش پذيرد که مردمِ ولايت تو همه بدمذهب اند و
هيچ مسجد ندارند و از رسم جمعه و جماعات هيچ اثري نيست
بلکه باداء فرايض و سنن اصلا قيام نمي‌نمايند و اگر کسي ببانگ
نماز مشغول ميشود او را ايذا مي کنند و بمرتبه قتل ميرسانند
دريغ اسم سيادت که بروست(۲) و چون سيد زاده را روان گردانيد
فرمان لازم الاتباع نفاذ يافت که تمامي لشکر در امل تغار
بريزند و چون بامتثال امر مبادرت نموده برحسب فرموده
بتقديم رسانيدند و ازانجا روان شدند و جملگي لشکر توره
انداخته هر بيشه و جنگل که پيش مي آمد مي بريدند و خار
و خاشاک و چوب آنرا برآبهـا و لايها مي انداختنـد و
مي گذشتند و آن بيشهاي بي پايان که زمينش چون چشم

---

(۱) دردو نسخه بجاي افعال (احوال) مکتوب است (۲) در
بعض کتب بجاي بروست (برتست) مشاهده افتاد *

نابینا نه در روز از نور آفتاب بهره داشت و نه در شب از شعاع ماه و ستارگان حظی همه را صحرا ساخته هر روز مقدار یک فرسخ کوچ مي کردند و چوب و خس بربالای لای و گل انداخته فرود مي آمدند روز شنبه بیست وششم ماه ذي قعده قراولان ازطرفین بهم رسیده جنگی عظیم واقع شد *

* بیت *

* خروش آمد و نالۀ کرنای[1] *

* همي کوه را دل بر آمد ز جای *

* سپاه از دو جانب درآمد بجنگ *

* زهرسو روان گشت تیر خدنگ *

* بکشتند چندان زهرد و گروه *

که شد خاك دریا و هامون چوکوه *

حبي خواجه پسر شیخ علي بهادر دران مصاف داد مردي و مردانگي داده بحکم * * مصرع *

* مرا نام باید که تن مرگ راست *

حیات فاني را ازبرای ذکر جمیل که عمر ثاني است فدا کرد * * مصرع * * نمرد آنکه نامش به نیکي برند *

بعد از سه روز سید کمال الدین دراز و مولانا عماد الدین بپایه سریر خلافت مصیر آمدند و زبان استکانت بتضرع

---

(۱) در دو کتاب بجای کرنای (کره نای) است *

گشاده امان طلبیدند حضرت صاحب قران فرمود که ملتمس شما مبذول میدارم مشروط برآنکه سادات که وُلات این ولایات اند از هریک یکي از فرزندانِ خود با مالِ ولایت پیش ما فرستند تا ملازم باشند و پدران ایشان را تسکین خاطر حاصل شده ایمن گردند واعتماد کرده بی حجاب بیایند و چون ایشان این سخن برسانیدند تیرگي دیدهٔ دولت آن گروه کوتاه بین طریق صواب از نظر بصیرتِ ایشان پوشیده داشت وبخیال محال که خرد بقهقهه افسوس بران مي خندید در حال نقاره زده اظهار مخالفت کردند صاحب قران گیتي ستان بیرپاشا وارغونشاه برد الیغي ونادرشاه قراکولي وشیخ علي آمویهي را باکشتي بانانِ جیحون ورعد اندازان ونفط اندازان ازراهِ کناردریای قلزم بفرستاد که کشتیهای دشمنان رابدست آورده روی جلادت به تسخیر حصار ماهانه سرآورند ایشان برحسب فرموده برفتند وبه نیروی دولت قاهره کشتیهای مخالفان را بدست آوردند وبی توقف ترتیب قوشونها کرده مردان کار با توقها رعلمها ونقاره ونفیربکشتیها درآمدند روی دریای قلزم ازبرق جبه وشمشیرچون آفتاب میدرخشید وازغریو کورگه وکوس وخروش گیرودار پردلانِ آهن پوش گوش زمانه مي درید وچون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار

انداخت برطبق فرمان قلعه ماهانه سر را درمیان گرفتند و جنگی واقع شد که نه دستِ زبان بدامنِ تقریر آن رسد و نه زبانِ خامه را تحریرِ شرح آن دست دهد * *بیت *

* نه زان گونه پیکار آمد پدید *

* که مشروح گردد بگفت و شنید *

* برافروخت آتش زدریای آب *

* توگفتي که دارد قیامت شتاب *

عاقبت الامر مبارزان سپاه ظفر پناه بفرّ اقبال روز افزون شاه حصار بیرون را مسخر کردند و خصمان ازبیم جان باندرون گریختند روز شنبه غره ذیحجه صاحب قران کامکار بعون تایید پروردگار سوار شده روی دولت بحصار آورد زهره مخالفان از هیبت شکوه آن حضرت آب گشت و جان و جنان دشمنان از غایت دهشت و خوف در قلق و اضطراب افتاده بضرورت از حصار بیرون آمده گروه گروه روی ضراعت بحضرت گردون بسطت نهادند(۱) * * نظم *

* رخشان شد از سپهر امید اختر مراد *

* بشکفت در ریاض اماني گلِ ظفر *

* اسلام گشت خرم و آفاق پر سرور *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای نهادند (آوردند) است *

* چشمِ حسود کور شد و گوشِ خصم کر *

صاحب قران دین پرور در اوایل ملاقات بواسطه عقاید بد
که نسبت بایشان مي کردند همه را تهدید فرمود و سخنانِ
قهر آمیز گفت و در آخر بسبب نسبت سیادت ایشان را
بحسنِ اکرام و بذلِ انعام نوازش تمام ارزاني داشت و بر
حسب نص وتواصوا بالحق ایشان را بر سلوکِ طریق
مستقیم تحریض فرمود که از معتقدات فاسده بکلي رجوع میباید
کرد وبعد ازین طریقه ستوده اهل سنت و جماعت پیش
مي باید گرفت و علماء و صلحاء را تعظیم کردن و حرمت داشتن
و فرزندان را به تعلیمِ علوم شرعي ترغیب نمودن و بران
گماشتن که از اهل اسلام علی الخصوص منتسبان دودمان
پیغمبر علیه الصلوة و السلام غیر ازین پسندیده نیفتد و بعد از
نوازش و نصیحت ایشان را بقلعه ساري فرستاد و فرمان شد
که محافظت نمایند و چند روز درانجا توقف فرمود و از قلعه
چنانچه شرح داده شد اموال بسیار متجاوز از حد شمار در
تحت تصرف آمده بود قلزمِ مکرمت پادشاه دریا نوال
موجي زد وکشتیها را ازان پر ساخته کشتي کشتي بامراء و
لشکریان انعام فرمود *   * بیت *

گر دل و دست بحر و کان باشد * دل و دستِ خدایگان باشد

وباشارت راي رزین آن حصن حصین را بعد ازانکه بجاروب

تاراج پاک ساخته بودند تودهٔ خاک ساختند و هنوز بران
حال است و چون مکرر از هرزبان بمسامع علیه رسیده بود
که دران ولایت مردم بد اعتقاد و فدائي بسیارند یرلیغ
لازم الاتباع از موقف جلال صدور یافت که هرکس که باسم
سیادت متسم باشد ازمیان سپاهیان و عوام بیرون آورده
حاضر گردانند و کافه بدکیشان را بحُسامِ انتقام شربتِ حِمام
بچشانند امر عالي بنفاذ پیوست و آن نواحي از شرّ فساد آن
طایفه گمراه مباحي که اگر ورقي بدست غریبي بیافتندی
بتهمت آنکه فقیه و طالب علم است خونِ او را هدر دانستندی
برست و بتخصیص شیخ علي بهادر جهت انتقامِ قتل پسرش
حبي خواجه و اسکندر شیخي از برای پدرش افراسیاب
و دیگر خویشان که درویشان سید قوام الدین ایشان را کشته
بودند و آمل را فرو گرفته قتل بسیار کردند و حکم شد که سید
کمال الدین را با اهل و عیال در کشتي نشانده بخوارزم
برند و فرزندانش سید مرتضی و سید عبد الله با پسران و
جمعي مردم را از سمرقند گذرانیده بتاشکنت روانه سازند
برحسب فرموده کاربند شدند *

گفتار در فرستادن فتح نامها بتختگاه و طلب داشتن فرزندان و خواتین عصمت پناه

چون ممالک مازندران بکلي مسخر شد صاحب قران

کامران بشارت فتح ساری و آمل و ماهانه سر و توابع
بابیلاکات ارجمند بسمرقند ارسال فرمود و فرزند کامگار امیر
زاده شاهرخ و نبیرگان عالی مقدار امیرزاده خلیل و امیر
زاده رستم و سلطان حسین نبیره امیرموسی که دخترزاده
حضرت صاحب قران بود و خدیجه بیگی سلطان دختر امیرزاده
میرانشاه و حضرات خواتین سرای ملک خانم و تومان آغا
و دیگر آغایان را طلب فرمود و در ماه محرم سنه (خمس و
تسعین و سبعمایة) فرمان داد که در موضع شاسمن[1] از نواحی
جرجان سرای عالی بساختند و داروغگی ساری را بجمشید
قارن که از قاین قهستان بود تفویض نمود و چون سادات آنجا
پدر و برادر اسکندر شیخی را بغدر کشته بودند و آمل را از
ایشان گرفته و او گریخته بود و مدتی بملازمت موکب همایون
مشرف گشته درین وقت عاطفت پادشاهانه آمل را باو
ارزانی داشت و بسعادت و اقبال معاودت فرموده بیستم
ماه بشاسمان دران سرای نزول کرد و تواجیان را باطراف
روانه داشت تا عساکر منصوره که بهرجانب رفته بودند
همه را بپایه سریر اعلی جمع آورند * * بیت *
سپاه پراگنده را جمع کرد * زمین آهنین شد هوا[2] لاجورد

---

(۱) در بعض نسخهٔ بجای شاسمن (شاسمان) (۲) در یک کتاب
بجای هوا (سما) مکتوب است *

و بشارت فتح که بمستقر سریر سلطنت فرستاده بود روز سه شنبه هیـــزدهم ذي الحجه سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) با تحف و هدایا بدارالسلطنة سمرقند رسید * * نظم *

* * گوش گردون پر بشارت شد که از تاییدِ حق *
* صبح فیروزی دمید از مطلـعِ امن و امان *
* شاه مشرق را که در مغرب امان از عدل اوست *
* فتـح گشت از تازه یکســر کشورِ مازنـدران *
* از نسیـمِ گلشـنِ دولت معطر گشـت ملک *
* وز فروغِ کوکبِ نصرت منـور شد جهـان *

غنچه امید همگنان در گلبنِ مراد دهن بخنده دوستکامی بگشاد و همه را بهار بهجت و شادماني از شاخسـار آمال و اماني سر بر زد آورندهٔ خبر فتح را چندان سیُونچِي فتوح شد که لشکری را از فتح کشوری دست ندهد و بشکرانه چندان صلات و صدقات بمستحقان رسید که مساکین و فقراء در انتظام اسباب جمیعت و کامراني با غنیاء برابر گشتند مهد اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا با دیگر خواتیـن و شاهزادگان که اشارت علیه حضرت صاحب قران بطلب ایشان صدور یافته بود در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه از دارالسلطنة سمرقند بمبارکی بیـــرون آمدند و آن شب در موضع توتک[1]

(۱) در بعض نسخه بجاي توتک (توبك) و در بعض (نویک) است *

نزول کردند و روز سه شنبه باران و برف بسیار بارید و سرمای عظیم پیدا شد * * بیت *

* برآمد سحابی ز دریای ژرف *
* فرو ریخت باران بپا شید برف *
* ازان برف سرد رجهان داشته *
* دره تا گریوه شد انباشته *
* زباریدن ابر کافور بار *
* سمن رسته از دستهای چنار *

آن روز آغایان و شاهزادگان بموضع شادمان در آمده بخانها فرود آمدند و درروز چهارشنبه ازانجا کوچ کرده بمحلی که بدمشق معروف است در خانقاهی که از مستحدثات حضرت صاحب قرانی است نزول کردند و دو سه روز درانجا توقف نمودند و چون هوا گشاده گشت بسعادت و اقبال نهضت نموده بازروان گشتند وچون سیوم روز بقرشي رسیدند کسی از پیش حضرت صاحبقرانی آمد که فرزندان و آغایان اغرق را گذاشته بتعجیل بیایند و چون دران ولا امیرزاده شاهرخ را که قرة العین دولت این دودمان ثابت ارکان است عارضه درد چشم طاری شده بود شتاب کردن درسیر تعذری داشت منازل و مراحل بآهستگی قطع کرده میرفتند روز دوشنبه شانزدهم محرم سنه (خمس و تسعین وسبعمایة)

از آب آمویه عبور نموده فرود آمدند و ازانجا متصل أیوار
و شبگیر کرده روز دوشنبه بماخان رسیدند و رمدی که شاهزاده
جوان بخت را روی نموده بکلي زایل شد مهد اعلی سرای
ملک خانم عرضه داشتی بحضـــرت صاحب قران نوشت
مشتمل بر خبر سلامتي تمام فرزندان و عرض صورت حال که
چون حکم واجب الاتباع رسید بر حسب فرموده بی توقف
روان شدیم و چون بقرشي رسیـــدیم اشارتی که درباب
استعجال نمودن در سیر فرموده بودند سمت وصول یافت
لیکن بواسطه رمدی که قرة العین سلطنت امیرزاده شاهرخ
را عارض شده بود تعجیل نمودن میسر نمي شد و این زمان
بحمد الله آن زحمت بشفای کلي مبدل گشت بشتاب هرچه
تمامتر مي آییم و چون عرضه داشت ارسال نمود ازانجا کوچ
کرده بدیه هنـــدوان فرود آمدند و درانجـــا آغایان و
شاهزادگان اغرق را گذاشته بتعجیل تمام متوجه شدند و شب
و روز رانده بعد از سیزده شبانه روز بموضع جیلاون رسیدند
و حضرت صاحب قراني از راه عطوفت و مهرباني ایشانرا
استقبال فرموده درانجا بیکدیگر رسیدند آنحضرت فرزندان را
کنار گرفته دیده دولت روزافزونش که از کسر اهل عناد و فتح
بلاد روشن شده بود از مشاهدهٔ طلعت اولاد و احفاد روشنائي
افزود آغایان و شاهزادگان نثارها کردند و پیش کشهای

ارجمند کشیدند و در عین اشتغال بعیش و طرب از انجا
کوچ کردند و بشاسمن آمده بسعادت و اقبال نزول فرمودند
اسباب عشرت و کامرانی بر حسب دلخواه مهیا و ملتیم و
امور سلطنت و گیتی ستانی در سلک مکنت و اقتدار متسق و
منتظم ریاض پادشاهی از چشمه سار فتح و ظفر سرسبز و
شاداب و ارکانِ دولت و مطیعانِ بارگاه کیوان رفعت

طوبی لهم و حسن مآب و الله عنده
حسن الثواب *

گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بصوب فارس و عراق نوبت ثانی

چون علو همت صاحب قران رفیع مقدار روانمی داشت
که در هیچ حال اوقاتِ همایون بمجرد عشرت و شادمانی و
بهجت و کامرانی گذرد هم در اوایل زمستان که آفتاب هنوز
در او آخر جدی بود حدود عزیمت ممالک فارس و عراق
که بی تکلف واسطه عقد بلاد و امصار است تشحید فرمود *

* نظم *

دگر ره بفرمانِ صاحب قران * به بستند قورانِ گُردان میان
دلاور سوارانِ کوپال گیر * بر آهخته شمشیر و بر بسته تیر
و امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد

را برسم منقلای روانه گردانید و شیخ علي بهادر و سونجک بهادر و تمور خواجه آقبوغا و مبشر و دیگر امراء را ملازم رکاب ایشان ساخت و تمام عساکر گردون مآثر را از هر ده نفر سه نفر اختیار فرموده در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر سنه (خمس وتسعین و سبعمایة) از مازندران درضمان عون و تایید مهیمن دیان تعالی و تقدس روان شد * بیت *

* مگــر موکب شاه بود آسمــان *
* که نا سود برجای خود یک زمان *

و امیر یادگار برلاس و امیر شمش الدین عباس و حاجي محمود شاه و اوچ قرارا جهت ضبط اغرق و نسق لشکــر باز داشت که از عقب بآهستگي بیایند و از مخــدرات تتــق عظمت و جلال سرای ملک خانم و تومان آغا را با غرق بگذاشت و چلبان ملک آغا و دُرّسلطان آغا و نگار آغــا را نصرت آسا مصاحب موکب همایون گردانید و امیرزاده شاهرخ را نیز منقلای ساخت و از ییلاق ولي گذشتــه در دامغان وسمنان وری وشهریار تمام لشکر را تغار داده میگذشت و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد که از پیش رفته بودند چون بقزوین رسیدند خواجه شیخ شهسوار را که حاکم آنجا بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان آوردند و اورا بحضرت صاحب قران فرستادند و ازانجا متوجه سلطانیه

شدند و آقچکی والي سلطانیه وفات یافته بود و ارتق(۱) شاه نوکرِ او قایم مقامِ او شده چون لشکرِ منصور بآنجا رسید قلعه را گذاشته رو بگریز نهاد * * بیت *

مورکی مرد پای پیل بود * پشه کی مرد جبرئیل بود

شاهزادگان یك هفته آنجا توقف نمودند و سپاه را تغارداده و قلعه را ضبط نموده روی جلادت بسعادت بصوب بغداد آوردند چون بکُردِستان رسیدند مولی از حضرت صاحب قران بیامد و فرمان رسانید که ایشان باتفاق از راه جمچمال(۲) روانه شوند برحسب فرموده ازانجا مراجعت نموده بحصار سنقر رسیده و غلات آنرا خورانیده غارت کردند * * شعر *

همه بوم بدخواه بیداد گر * شد از صدمهٔ قهـــر زیر و زبر
همه کشت شد طعمه چارپای * نماندانداران مرز چیزی بجای

و هنگام صبح که وقت کوچ بود کسی دیگر از حضرتِ صاحب قران رسیـــد و خبررسانیـــد که گُردانِ آن نواحي را بربقـــه مطاوعت درآورده مطیع و منقاد گردانند و هرکه مخالفت ورزد و تمرد نمـــاید ولایت اورا غارت نمایند و تمـــام کوه و دشت آنجانب را از خبثِ وجود مفسدان و راه زنان

---

(۱) دربعض نسخه بجاي ارتق شاه (ارتوقشاه) و دربعض (ارتغشاه) است (۲) دربعض کتب بجاي جمچمال (جیجمال) و دربعض (جیچمان) دیده شد *

پاک سازند برحسب فرمان واجب الامتثال روان شدند و چون بجمجمال و کوه بی ستون رسیدند سونجک بهادر و تمور خواجه آقبوغا و مبشر بهادر با لشکر بطرفی دیگر از کُردِستان بایلغار روانه شدند و شاهزادگان متوجه دربند تاشي(١) خاتون گشتند و چون بآنجا رسیدند یکی از سرداران آن طرف بطمع آنکه آن ولایت بدست آورد گریخته پیش شاهزادگان آمد و تقریر کرد که راههای این ولایت کسی بهتر از من نمي داند اگر فرمان شود غجرجي شوم و وظیفه بندگي بجاي آورم امیرزاده محمد سلطان اورا نوازش فرمود و خلعت و کمربند و شمشیر و بارطلا ارزاني داشت و شیخ علي بهادر را منقلای ساخته غجرجي با او روانه گردانید ابراهیم شاه که حاکم آنجا بود بمقامِ اطاعت و انقیاد درآمده پسرِ خود سلطان شاه را با اسپان تازي و تقوزهای مناسب و پیشکشهای لایق بحضرت شاهزادگان فرستاد و چون بسعادتِ بساط بوس استسعاد یافته تحف و هدایا برسانید و بهادران را نیز به تحفهای مناسب خشنود گردانید امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد و شیخ علي بهادر را باز خواند جهان پهلوان برحسب فرموده مراجعت نمود در اثناء راه بمنزلي که فرود آمده بود و بآش خوردن مشغول شد غجرجي که همراه داشت چون از مقصود

(١) در بعض نسخه بجای تاشي (تای) مشاهده افتاده ٭

خود نا امید گشته بفریب نفس بد اندیش کاردي بي خبر باو زد و آن شیر بیشه شجاعت بروباه بازي سگ نفسي بر خاک هلاک افتاد آري بکرات و مرات درمیان چندین شمشیر و سنان و نیزهاي سبک حمله و گرزها گران بمردي درآمده بود و دست برد ها نموده و سر بسلامت بیرون برده و چون وعده لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون دررسید بزخم کاردي جان سپرد * * بیت *

چنین است این منزلِ پر هوس * نماند درو جاودان هیچ کس

و هم دران زمان غجرجي بد کرد ار را بعقوبت هرچه تمامتر بقتل آوردند و بسوختند * * مصراع *

* که واجب شد طبیعت را مکافات *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب لُرستان و خوزستان

چون حضرت صاحبقران سپهر اقتدار در موضع شهریار رسید باز از لشکر جماعتي برگزیده و امیرزاده میرانشاه را با بقیه سپاه آنجا بازداشت و فرمود که چندان توقف نماید که اغرق از استرآباد برسد و خود بنفس مبارک با آن گروه گزیده متوجه صوب ورو جرد شد و به تعجیل تمام براند و امیر زاده عمرشیخ با لشکرِ دست چپ براه آوه روان شد و از موضع کوشک چوپان عبور نموده بآوه رسید و ازانجا

گذشته قلعه کیورا کرد پنج کرد و درحال مسخر گردانید محمد قمي را که کوتوال آن قلعه بود بگرفت * * بیت *

چو شهزاده با لشکر نامدار * در آمد به پیرامن آن حصار
زگرد ره آن قلعهٔ پر نفیر * گرفتند وشد کوتوالش اسیر

وشب درمیان کرده روز دیگر بموضع مرون راند و مظفر بیراهاني که گماشته محمد قمي بود استقبال نموده شرف بساط بوس دریافت و ازانجا کوچ کرده به کرهرود رسید و اسفندیار ازراه عجز و اضطرار بیرون آمد شاهزاده محمد قمی و اسفندیار را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و آن حضرت روز جمعه غره ربیع الآخر بمبارکي و طالع سعد به وروجرد نزول فرمود و امیرزاده عمر شیخ از ترون گذشته بپایه سریر اعلی رسید و اجازت طلبیده بمورچل خود بجرنغار رفت وحضرت صاحب قران سیف الدین قلداش را بکوتوالی قلعه وروجرد نصب فرمود و شیخ میکائیل را بضبط نهاوند باز داشت و ازانجا بسعادت و اقبال روان شده روز سیوم بفیروزي و خرمي بخرم آباد رسید ملک عزالدین چون توقف نیارست نمود بضرورت و اضطرار فرار اختیار کرد صاحب قران کامگار یک شب بسعادت آنجا بگذرانید و روز دیگر بجهت محاصره قلعه جماعتی را از سپاه تعیین فرمود و امیر زاده عمر شیخ را طلب داشته بتگامشي ملک عزالدین فرستاد

ولشکرها ازبرای دفع متمردان وقلع و قمع ایشان باطراف و وجوانب روانه گردانید وبنفس مبارک از خرم آباد نهضت فرموده روی توجه بصوب تُستَر (۱) آورد و بهرمنزل که مضرب خیام نزول همایون می‌گشت مردم دلاوررا درکمین گاهها می‌گذاشت و کوچ می‌فرمود تا جماعت دزدان و قطاع الطریق لُر که از کوهها فرود آمده بیورت درمی آمدند خبثِ وجود ایشان را بآبِ تیغ ازلوحِ هستی فرو شویند *

* بیت *

* بآبِ تیغ توان شست لوحِ گیتی را *
* زنقشِ فتنه وخبثِ وجود اهل فساد *

وبیازده منزل به پول آب زال رسید و امیرزاده عمرشیخ بتگامشی ملک عزالدین تا بحصار منکره برفت و درجست وجوی او دران کوهستان سعی بلیغ نمود واصلا ازو اثری نیافت وتمام مردم قلعه وکوه وصحرا را مطیع ومسخرگردانیده درآب زال بموکب همایون پیوست وامیرزاده میرانشاه که دراغرق بود با جمعی ازسپاه ایلغارکرده بدرکاشان راند ودران وقت ملوک سوبدال که ازهول صدمه لشکر شاهزاده ازخراسان گریخته بعراق آمده بودند وازقبل شاه منصور داروغه کاشان بودند و چون ازوصول رایت شاهزاده

---

(۱) درسه نسخه بجای تُستَر (شوشتر) دیده شد *

خبر یافت کس بیرون فرستاد و بزبانِ عجز و اضطرار امان طلبید شاهزاده اورا خلعت امان بخشید و او بقدم انقیاد بیرون آمده ملازم رکاب ظفر انتساب گشت وشاهزاده بسعادت و اقبال باغرق معاودت فرمود صاحب قران گیتي ستان امیرزاده عمر شیخ را با لشکري بجانب دست راست روان گردانید و هرجا که با دشمن دوچار خوردند دمار از روزگار برآوردند و چون بحویزه رسیدند وکس را یارای اندیشه مقابله و مدافعه نبود داروغه اسلام نام که از قِبَلِ شاه منصور آنجا بود از بیم جان بگریخت امیرزاده عمرشیخ بضبط و نسق حویزه مشغول شد و صاحب قران کامکار شب شنبه شانزدهم ماه بسعادت سوار شده چاشتگاه از پل گذشته در اندرون دزپل نزول فرمود ودرالسنه و افواه شیوعي دارد که آن قنطره بدیع الاوصاف پرداخته وبرافراخته معمار همت موفور شاپور ذوالاکتاف است طرح آساس آن بر بیست وهشت طاق بزرگ واقع شده وبیست و هشت عدد تمام است درمرتبه عشرات متولد از ازدواج عدد امهات سفلي وآبای علوي بطریق ضرب چه حاصل ضرب چهار در هفت بیست وهشت است ولهذا منازل قمرکه نص و القمر قدرناه منازل بآن ناطق است بهمین عدد مقرر شده وحروف که ازجلایل تحف و جزایلِ نعم که بوسایل رسل

از حضرت پروردگارِ عالم به بندگان رسیده آنست که اصول
مفرداتش بزبان عربي مبین که اتم السنه و افصح لغات است
همین عدد آمده از بحارِ زخار معاني که کریمه ولقد آتیناک
سبعا من المثانی محیط است بران گوهرِ صدق این دعوی
استخراج مي توان نمود و عدد جمله رکعات صلوٰة سفر و حضر
همانست و توافق این امور دلیلي روشن است بر خصوصیت
خاصیت این عدد ارجمند والحق خواص آن زیادت ازانست
که در امثال این محال متعرض آن توان شد شمه از ظاهر امر
نموده شد تا لبیب مستبصر دریابد که مهندسي که بنیادِ عمارتِ
آن پل طرح کرده از خواصِ اعداد که حکماء آنرا ارثماطیقي
گویند باخبر بوده و درمیان هر دو طاق ازان طاقهای بزرگ
طاقي خرد بربالای آن انداخته چنانچه تمام اصول و فروع
آن پنجاه و پنج طاق باشد عدد اسم مبارک مجیب و آن مجموع
شمار یکی است تا ده چنانچه بیست و هشت مجموع شمار
یکی است تا هفت و در ضمن این امور که ظاهراً سهل مي نماید
بسی اسرار خفي است وما یتذکر الا اولوا الالباب و تمامي
آن طاقها از سنگ تراشیده و خشت پخته در غایت حصانت
واستحکام بنوعي برآورده اند که بتمادي روزگار و تعاقب
لیل و نهار فحواي فانظروا بعدنا الی الآثار بگوشِ هوش
اولوا الابصار میرساند القصه چون صاحب قران سپهر اقتدار

دزپل را بفرقدوم همایون آثار مصر جامع سعادت و اقبال ساخت دهدار شمس الدین بست خروار نقره پیشکش کرد وگماشتگان دولت قاهره هر اسپ و اشتر که در شهر بود مجموع بدر بردند و همان روز از شهر بیرون فرموده پیشین گاه متوجه تستر[1] گشت و بر سر تلی فرود آمده اسپان را بعلف رها کرده و ازانجا شبگیر کرده سحرگاه به تستر[1] رسید و کنار آب چهاردانگه را مخیم نزول همایون ساخت علي کوتوال و اسفندیار نامي که از قبل شاه منصور متصدي ضبط و محافظت تستر[1] بودند از آوازهٔ توجه عساکر گردون مآثر گریخته بودند و روبشیراز نهاده اکابر و اشراف آنجا کمر بندگي برمیانِ جان بسته بقدمِ اطاعت و انقیاد بیرون شتافتند و از آب گذشته بدرگاه عالم پناه آمدند و آمراء و سپاه تمام احشام و صحرا نشینان آن نواحي را از اطراف و جوانب غارت کرده اسپ و اشتر بسیار بیاوردند صاحب قران دریا نوال آن غنایم را مجموع بر لشکریان قسمت فرموده * * بیت *

* جهان و هرچه درو شاه کامگار بقهر *
* ستد ز دشمن و لطفش بدوستان بخشد *

روز چهار شنبه بیستم ماه از آب چهاردانگه عبور فرموده

---

(۱) در دو نسخه هر سه جا بجای تستر (شوشتر) مکتوب است *

بظاهر شهر در میان نخلستان فرود آمد و امیرزاده محمد
سلطان و امیرزاده پیر محمد از دربند تاشی خاتون کوچ
کرده بمورچل روان شدند و از آبها و عقبها گذشته و تمام آن
ولایتها را از کوه و دشت کُردستان و لُرستان راه براه مسخر
گردانیده و مخالفان را استیصال نموده درین محل بسعادت
بساط بوس استسعاد یافتند * شعر *

* از هر طرف سپاهِ شهنشاه دادگر *
* باز آمدند در کنفِ نصرت و ظفر *

ذکر بعضی از حکایاتِ حکام فارس و عراق که اتمام کلام درین مقام موقوف است بران

درد استانِ مراجعت حضرت صاحب قران گیتی ستان از
یورش سه ساله گفته شد که آنحضرت در زمانی که عزم معاودت
بدار السلطنة سمرقند جزم فرموده بود از شیراز روان می شد
چون آل مظفر همواره دم از هواداری و خدمتگاری آن
حضرت میزدند و دران ولا اکثر ایشان کمربندگی بسته بدرگاه
عالم پناه آمده بودند و بسعادتِ ملازمت استسعاد یافته
عاطفتِ پادشاهانه حکومتِ شیراز را بشاه یحیی که دران
وقت غرهٔ جبین آن دودمان او بود تفویض فرمود ویزد
را نیز که سابقًا با او بوده برقرار مسلم داشت و اصفهان را

بسلطان محمد پسر بزرگ او داد و کرمان را بسلطان احمد
برادر شاه شجاع مسلم داشته او را رخصت مراجعت بآن
ولایت کرامت فرمود و سلطان ابو اسحاق بن اویس بن شاه
شجاع را بحکومت سیرجان با قلعه و توابع سرافراز گردانید
و پهلوان مهذب خراسانی را که از امرای شاه شجاع بود
و مدتی از قبل او و بعد از وفات او از قبل پسرش سلطان
زین العابدین حکومت ابرقوه کرده بود و از عهده آن کار نیکو
تفصّي نموده برقرار بضبط و ایالت آنجا باز داشت و دران
حال شاه منصور برادر کوچک شاه یحیی حاکم تستر(۱) بود
و سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع از بیم توجه عساکر گردون
مآثر از شیراز گریخته بود و به تستر(۱) رفته و شاه منصور اورا
گرفته و دربند کرده و چون حضرت صاحب قران در ضمان
حفظ و تایید یزدان از ایران بتوران معاودت نموده از سنه
(تسعین و سبعمایة) هجري که تاریخ آن قضیه بود تا سنه (خمس
و تسعین و سبعمایة) که صاحب قران کامگار از مازندران باز
متوجه فارس و عراق شد میان آل مظفر بسی وقایع دست
داد و مضمون * * نظم *

* کفل گرد کردند گوران دشت *
* مگر شیر ازان گورگه دور گشت *

---

(۱) در بعض نسخ هر دو جا بجای تستر (شوشتر) دیده شد *

* گوزنان ببازي برآشفته اند *

* هزبران صايل مگر خفته اند

بظهور پيوست ازانجمله سلطان زين العابدين كه در قلعه كوتكرد[1] كه بچهار فرسخي تستر[2] واقعست دربند بود بمعاونت احمد شاه ترمتاشي[3] و محمود شاه خويش او از بند خلاص يافته متوجه ورد جرد شدند پيش ملك عزالدين كريت[4] و باتفاق باصفهان رفتند وچون سرداران اصفهان ميل بجانب او داشتند سلطان محمد نتوانست ايستاد و بقلعه درآمد وبعد از يكماه باتفاق محمد قورچي كه قلعه بدست او بود متوجه يزد شدند و مملكت اصفهان بحوزه تسخير و تصرف سلطان زين العابدين درآمد و درخلال اين احوال شاه منصور از تستر[2] لشكركشيد و بدر شيراز آمد و جماعتي از سادات شيراز كه دراندرون شهربودند باتفاق اتباع و اشياع خود دروازه سلم باز كردند و اورا بشهر درآوردند و شاه يحيي در ايوان شاه شجاع نشسته بود تا او نيك به نزديك رسيد بعد ازان سوار شد و ازدروازه سعادت بيرون رفت و روبه يزد نهاد و شاه منصور بيامد و در ايوان نزول كرد و اصلا متعرض برادر نشد و كس بتكامشي او نفرستاد و چون سلطنت شيراز بر شاه

---

(۱) در بعض نسخه (كيركرد) و در بعض (كرد كوه) (۲) در بعض نسخه (شوشتر) (۳) در بعض نسخه (تمورتاشي) (۴) در دو نسخه (كرت) *

منصور قرار گرفت لشکر کشید و قلعه دیه بید[1] و قلعه سرمق و حصار مروست فتح کرد و بد را بر قوه رفت و دران وقت والي آنجا پهلوان مهذب بود شاه منصور بمحاصره مشغول نشد و بشیراز مراجعت نمود و سلطان زین العابدین در اصفهان لشکري ترتیب داد و بتصور آنکه بیشتر امرای شاه منصور مربای تربیت شاه شجاع پدر او بودند و شاید که رعایت حقوق واجب دانسته بجانب او میل نمایند متوجه شیراز شد و شاه منصور با سپاه خود از شیراز عازم مدافعه و مقابله ایشان گشت و بپای قلعه اصطخر در پول نولاقي فئتین اتفاق افتاد و صورتی که زین العابدین بکلک تمني بر لوح خیال نگاشته بود بر حسب دلخواه رو ننمود و لشکر شاه منصور خود را بر آب زده بگذشتند و جنگ در انداخته سپاه اورا بشکستند و او هزیمت یافته باصفهان باز گشت و پهلوان مهذب از بیم استیلاء شاه منصور باشاه یحیی اساس مصادقت و مصافات در انداخت و در زماني که شاه یحیی بکوهستان یزد که از سرحد آن تا با برقوه یکروزه راه است رفته بود پهلوان مهذب بقدم مطاوعت و انقیاد پیش او رفت و بعد از عهد و پیمان اورا با برقوه دعوت کرد و بشهر در آورده در اندرون قلعه بقصري که از برای خود پرداخته و برافراخته

(۱) در بعض نسخه (ده بند) دیده شده

بود فرود آورد و شاه یحیی بعد از استیلاء بر شهر و قلعه
باغوای جمعی ملازمان مفسد مرتکب نقض عهد شد و پهلوان
مهذب را گرفته بند کرد و بقلعه ملوس که از قلاع حدود یزد
است فرستاد و اورا درانجا بامر شاه یحیی بقتل آوردند
و شاه یحیی ابرقوه را ضبط کرده با میر محمد قورچی که یکی
از امراء او بود سپرد و شاه یحیی بیزد معاودت نمود و شاه
منصور از شیراز لشکر بدر ابرقوه آورد و شهر بگرفت و گماشته
شاه یحیی بقلعه پناه برده متحصن شد و شاه منصور جماعتی
از مردم خود را با برقوه بنشاند و با معظم سپاه روی کین
بجانب یزد آورد و چون شاه یحیی ازین حال آگاه گشت
کس پیش گماشته خود امیر محمد قورچی فرستاد که قلعه
بسپارد بشرط آنکه مردم شاه منصور بولایت یزد درنیایند شاه
منصور از راه بازگشت و قلعه تسلیم او کردند و بعد از ضبط
شهر و قلعه متوجه اصفهان شد و غله آنجا خورانید و خرابی چند
کرده بشیراز باز آمد و سال دیگر لشکر بدر اصفهان برد و همان
طریق سپرد و بازگردید و چون سلطان زین العابدین از بیداد
آن دشمن مسلط بتنگ آمد استغاثت بمجموع خویشان
و اقرباء برده استعانت طلبید و از اشارت * * شعر *

* من استعان بغیر الله فی طلب *
* فان ناصره عجز و خذلان *

غافل ماند سلطان احمد ازکرمان و سلطان ابواسحاق ازسیرجان
بالشکرهای آراسته بعزم معاونت او روان شدند و شاه
یحیی نیز بزبانِ فریب وعده داد و ازیزد بیرون نشست اما
بایشان نه پیوست و دیگر مظفریان جمع شده باتفاق فصل
زمستان روی انتقام بشیراز نهادند و دربعضی ولایات
بتخصیص کربال خرابی بسیار کردند و شاه منصور سپاهِ خود را
مرتب داشته از شهر بیرون آمد و ایشان ازکربال میل بجانب
گرم سیر کردند و چون شاه منصور این خبر بشنید متوجه ایشان
گشت و درچلکای نساجروز جنگ واقع شد و شاه منصور بروفق
اسم خود مظفر و منصور آمد و همای نصرت سایه برو افگنده
غالب گشت و ایشان هزیمت یافته متفرق شدند و هریک بجای
خود بازگشتند و چون بهار شد شاه منصور دگرباره لشکر بدر
اصفهان کشید وچون بظاهر شهر نزول کرد خواجه عضد الدین
صاعدی که درمال امیرلرستان بود اورا طلب داشت و همین
که او بقیتول شاه منصور رسید اصفهانیان شهر بسپردند و سلطان
زین العابدین بگریخت و درنواحی ری میان ورامین (۱)
وشهریار موسی چوکار اورا بگرفت و پیش شاه منصور فرستاد
واو بمیل بی حفاظی ونامردی مردمک دیده آن
نکبت رسیده را از دیدن بازداشت و ازاشارت فرمود ؟

---

(۱) دربعض نسخه بجای ورامین (ورامی بنظر آمد *

من لا یرحم لا یرحم هیچ حساب برنداشت و بعد ازان دو نوبت لشکر بدر یزد کشید و در نوبت دوم والده شاه یحیی که با او همین نسبت داشت از برای مصالحت فرزندان از حصار یزد بیرون آمد و پسر را نصیحت کرد که چون برادر بزرگت باید و پسر بمجرد یزد ساخته و فارس و عراق را بتو گذاشته اگر با او درین نیز مضایقه کنی محل ملامت و جای سرزنش باشد و اورا الزام کرد که از در یزد برخاست و بشیراز معاودت نمود و درین مدت چهار پنج سال میان مظفریان چنانچه شیمه ایشان بود که پیوسته قصد یکدیگر کردندی چند واقعه دیگر دست داد *

* نظم *

نهادند شمشیر در یکدگر * شد آشفته آن مملکت سربسر
شده تنگ از یشان دل سلطنت * که ده پادشه بود و یك مملکت

لیکن چون غرض اصلی نه تحقیق ایشان است تعرضی بذکر تفصیل آن نرفت القصه دران وقت که حضرت صاحب قران در ظاهر قستر قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برافراخته بود شیراز و اصفهان و ابرقوه شاه منصور داشت و خود در شیراز بود و یزد ازان شاه یحیی بود و خود باد و پسر درانجا بودند و سلطان احمد در کرمان بحکومت مشغول بود و سلطان ابواسحاق در سیرجان بود *

گفتار در نهضت صاحب قران سرافراز بجانب شیراز

چون امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد
از طرف دربند تاشي خاتون مظفر و منصور مراجعت نموده
در ظاهر تستر بمعسکر همایون پیوستند صاحب قران گیتي ستان
سونجک بهادر را بحویزه فرستاد بطلب امیرزاده عمر شیخ
و خواجه مسعود سبزواري را که خواهرزاده علي موید
سربدال بود بحکومت تستر نصب فرمود و لشکر سبزوار را که با او
بود پیش او بازداشت و بازاز لشکر ایلغار کرده درروز
دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه (خمس و تسعین و سبعمایة)
موافق تخاقوئیل بسعادت و اقبال متوجه شیراز شد
و امیرزاده عمر شیخ که او را طلب کرده بود واو حویزه
و حوالي و نواحي آنرا ضبط نموده و پیشکشها مرتب داشته
متوجه گشته کس فرستاد که ما بصوب شیراز روان شدیم میباید
که اغرق را سرکرده از عقب بیایي و در شیراز ملحق شوي
و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه بیست و هفتم از آب
دود انکه بگذشت و جمعه بیست و نهم به آب شور و خان کنده
رسیده فرود آمد و در روز شنبه غره جمادی الاولی در
رام هرمز نزول فرمود و اتابک پیر احمد که حاکم لُر بزرگ بود
با پیشکش و هدایا درین محل بدرگاه عالم پناه آمد و بوسیله

امراء شرف زمین بوس دریافت و زانو زده پیشکش کشید و ظفر کرده از ملازم موکب فیروزي شعار گشت و حضرت صاحب قران پیشین همان روز بسعادت سوار شد و ازآب رام هرمز عبور فرموده فرود آمد و روز یکشنبه بآب مي رسیده نزول نمود و روز دوشنبه ازجایزان ایوار کرده صحرای زهره مخیم نزول ساخت و روز سه شنبه از کُردستان و آب ارغون گذشته بهبهان معسکر نصرت آشیان گشت و روز چهار شنبه از آب شیرین عبور نموده در صحرای تستر نزول فرمود و روز پنجشنبه از کج هوس گذشته در سراب خان بیدک فرود آمد و روز آدینه جولاهه از میامی نزولش رشك شهرهای جهان شد و روز شنبه از پاشت و آب شعب عبور نموده بمال امیر شول نزول فرمود و روز یکشنبه از آب خاوران گذشته و استفسار قلعه سفید کرده در صحرای نوبنجان فرود آمد و روز دوشنبه دهم لشکرها آراسته و از نوبنجان روان گشته بپای قلعه آمد و سعادت نام(۱) شقاوت فرجام(۲) از قبل شاه منصور کوتوال آن قلعه عدیم المثال بود * * نظم *

* دزی بود کش خواندندی سفید *
* بدان دز بُدَه ایرانیان را امید *

---

(۱) در چهار نسخ بجای نام (نامي) (۲) در بعض کتب بجای فرجام (انفرجامي) دیده شد *

* عجب گونه کوهی خدا آفرید *
* که مانند آن کس بگیتی ندید *
* رهش تند ولغزان زتنگ تافراز *
* چو زلفِ بتان پیچ پیچ ودراز *
* بران سرکه ازابربالا تراست *
* یکی دشت هموار پهناور است *
* زیک فرسخ افزون بطول و بعرض *
* زمینِ دگربر فلک کن توفرض *
* بهرسوروان چشمهٔ خوش گوار *
* درختانِ پر میوهٔ وکشت زار *
* شکاری ببحد دران پهن دشت *
* شده یارجدی و حمل گاه کشت *
* سران برسرش خانها ساخته *
* بسی مسکنِ طرفه پرداخته *
* نیابد گزند ازغریق وحریق *
* نه ازنقب و عرّاده و منجنیق *
* امیدِ سلاطین گیتی ستان *
* گسسته بکلی زتسخیرِ آن

وحقیقت آنکه تسخیر آن قلعه ازروی اندیشه وقیاس ازحیز امکان بیرون است چه کوهیست ازتمام کوههای آن ولایت

بلند تر و انواع حیل که در فتح قلاع و کشودنِ حصار متصور است
چون نقب زدن و ملجور ساختن و منجنیق افراختن نسبت
با آن خاره پاره همه هبا و هدر است و راهش بحیثیتی است
که هرکجا سه کس بایستد جهانی مردم را از برآمدن منع
توانند کرد و باوجود این جهت زیادتی استحکام بسی مواضع
بسنگ و گچ و آهک استوار کرده اند و چون محصول مزارعش
بقوت محافظان وفا می نماید و گله و شکاری و رمهٔ گوسفند
در صحراش می چرید از تمادی مدتِ محاصره اش
اندیشه نیست * * شعر *

* هر آن کس که دارد درآنجا نشست *
* نیاید کسی ازرهِ چاره دست *
* زسوی زمین ایمن است از خلل *
* مگر ز آسمان تیغ بارد اجل *

پس اگر سعادت مندی بمدت دو روز چنین قلعه را بقهر و
جنگ بکشاید عقلای عالم را یقین گردد که دولت آن صاحب
تایید را سری تواند بود اِلٰهی نه مجرد شوکت و پادشاهی
و آثار فتحهای نامدارش جلوهٔ کمال قدرت پروردگار باید
دانست نه همین کوشش بهادران تیغ گذار و جوشش غلبهٔ
اعوان و انصار * * بیت *

* چنین کاری نباشد جز خدائی *

* که هست افزون ز طورِ پادشاهي *

و صورت قضیه آنکه حضرت صاحب قراني چون بپای قلعه سفید رسید با معدودي از خواص ببالای کوه برآمد و بدروازه نزدیك شد عساکر گردون مآثر از چپ و راست سورن انداختند و از بس غریو که از نعرهٔ دلاوران و خروش کورگه و نقاره و کوس برآمد * مصرع *

* کوه از نهیب آنکه مگر روز[1] محشر است *

بیم آن بود که بباد ینسفها ربي نسفا برود و بسیط زمین سمت قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا گیرد و شامیانه و بارگاه گردون اشتباه بربالای کوهی که بقلعه پیوسته بود باوج سپهر برافراشتند و صاحب قران کامگار بسعادت و اقبال نزول فرمود و فرمان داد تا عساکر گردون مآثر بی توقف روی جلادت به تسخیر قلعه نهاده بآن کوه برآیند برحسب فرموده چون مور و ملخ در جوش آمدند و از اطراف و جوانب پیاده و سوار متوجه حصار گشتند امیرزاده محمد سلطان از دست راست جنگ انداخت و امیرزادهٔ پیر محمد نیز لشکریان را برنبرد اغرا کرده رایت محاربه و قتال بر افراخت و امیرزاده شاهرخ از جرنغار با سپاهي آراسته بپای قلعه شتافت و مردمِ خود را پیاده ساخته آتشِ پیکار بنوعی بر

(۱) در دو نسخه بجای روز (صور) است *

افروخت که تیغ بهرام در طبقهٔ پنجم حصار نیلی چون آهن در کورهٔ حدّادان بتافت و سایر امراء و لشکریان هریک از جای خود در حرکت آمده با زهرهٔ شیر و خشمِ پلنگ آهنگ جنگ نمودند * * بیت *

* زبس جوشش و کوششِ آن سپاه *
* بلرزید مهر و نهان گشت ماه *
* عقابِ دلاور بیفگند پر *
* بدرید چنگ و دلِ شیر نر

دلاوران صف شکن و شیر شکاران پیل افگن خواستند که همان روز بکمرها بالا برآیند و قلعه را تسخیر نمایند و چون شب هنگام در رسید هرکس در مقام خود قرار گرفتند روز دیگر چون خسرو سیارگان از نشیب تحت الارض ببالای حصار فیروزه کار فلک برآمد و از سطوت شکوهش گروه انجم که بر قلعهٔ کوه بی ستون گردون رایت استبداد برافراخته بودند فرو ریختند * * بیت *

دگر بر فرق چرخ سرکشیده * نهادند این کلاهِ زر کشیده

برحسب فرمان قضا جریان شاهزادگان و امراء و سایر بهادران نبرد آزمای جنگ را آماده گشته کمر کین در بستند و از صدای کورگه و غریو سورن دلِ کوه را شگافته جنگ در پیوستند از شست و چنگ مخالفانِ حصاری تیر و سنگ چون

باران آذاري باريدن گرفت و موافقان دولت جان شيرين فداي كار خسرو كرده فرهاد واربكوه دويدن آغاز نهادند ناگاه از نوكران شيخ ايكو تمور آقبوغا نامي از محض دولت صاحب قران بجائي كه اصلا متصور نبود كه هيچ آفريده ازانجا تواند برآمد بالا رفت و صلوات فرستاد *

* نظم *

* برآمد ببالا چو پران عُقاب *

* خروشان چو رعد از فراز سِحاب *

* كه صاحب قران باد فيروزه گر *

* بد انديش اوزار و خونين جگر *

و ازسرِ تهورو پردلي خروش برآورده بسربازي مشغول شد اهل قلعه را از مشاهده آن حال كه در ضمير ايشان نگذشته بود پشت دل بشكست و زورازبازوي جسارت برفت و از غايت دهشت و سراسيمگي دست ازجنگ باز داشتند و لشكريان اميرزاده محمد سلطان از راه دروازه ببالا رفتند وتوقها[1] را باوج نصرت و فيروزي برافراختند و دشمنان را مقهورگردانيده قلعه را مسخرساختند و هركه درانجا بود از لشكري و سپاهي ازكوه در انداختند و محمد آزاد مهتر

---

(۱) در بعض نسخ بجاي توقها (توغها) است وتوغ بالضم لفظ تركي است بمعني علم و نشان و درلغت تركي غين بقاف بدل ميشود *

سعادت کوتوال را گرفته پیش حضرت صاحب قران آورد و تیغ کین را بخون اورنگین ساخت * * نظم *

هرکس که کشد زخدمتش سر * جز تیغ سزای او نباشد
کانرا که خدای بر گزیند * جز بندگیش نکو نباشد

و سلطان زین العابدین که شاه منصور اورا میل کشیده بود و درانجا محبوس داشته بپایه سریر خلافت مصیر آوردند عاطفت پادشاهانه اورا نوازش فرمود و بخلعت خاص اختصاص بخشید و تسلي خاطر شکسته اورا فرمود که بعنایت الهی من داد نوازشاه منصور بستانم و جزای فعل بد او باو رسانم و عوراتي که لشکریان نصرت آیات درقلعه اسیر کرده بودند همه را آزاد فرموده نجات بخشید و ملک محمد اوبهي را بکوتوالی قلعه بازداشت و بسعادت واقبال مراجعت نموده آخرروز سه شنبه یازدهم بذوبنجان فرود آمد و آقبوغا را که پیشتر ازهمه ببالا برآمده بود عنایت فرمود و ازنقد واقمشه و خیمه وخرگاه ودختر واسپ وشتر و استر چندان اسباب تجمل ارزاني داشت که روز سابق یک اسپه بود روزدیگر ازحال خود متعجب مانده زبان وقتش بزمزمه * * مصرع *

* این که مي بینم به بیداریست یارب یا بخواب *

ترنم مي نمود و چون سپیدهٔ صبح چهارشنبه بدمید صاحبقران

گیتی ستان بمبارکی و طالع سعد روان شد و از دره بوان برآمده به تیر مردان نزول فرمود و روز پنجشنبه از انجا نهضت نموده در جرجن(۱) فرود آمد و بامداد جمعه چهاردهم جمادی الاول موافق تخاقو(۲) ئیل بحویم رسید و درین حدود هرچند از احوال شاه منصور استفسار می رفت بمسامع علیه میرسانیدند که پای سبک دارد و موقوف یک خبر تحقیق است که رو بگریز آرد و در واقع معقول این بود چه قطره را با دریای زخار برابری کردن و صعوه را با شاه باز در هوای معارضه پرواز نمودن از مقتضای عقل که کشاینده بند شک و نماینده راه یقین است بعید می نماید * نظم *

چو کنجشک با باز بازی کند * بخون ریز خود ترک تازی کند

گفتار در جنگ کردن حضرت صاحبقران با شاه منصور و کشته شدن شاه منصور

چون حضرت صاحب قران از قضیه شاه منصور حسابی چندان بر نمی داشت درهمان روز ازان مقدار سپاه که حاضر بودند دو قول ترتیب فرمود یکی را مستقر رایت فتح آیت گردانید و آن دیگر نامزد امیر زاده محمد سلطان فرمود

---

(۱) در بعض نسخه بجای جرجن (خرجن) (۲) در سه نسخ بجای تخاقو (توق) است *

و در قنبل دست راست امیر زاده پیر محمد جهان گیر را بداشت و تمور خواجه آقبوغا را هراول او گردانید و قول امیر زاده محمد سلطان در دست چپ بایستاد و در قنبل او شیخ تمور بهادر مقرر فرمود و امیر زاده شاهرخ را ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و امیر عثمان عباس را بقراولی از پیش روان گردانید و با سایر عساکر گردون مآثر مرتب و آراسته روی سعادت بشیراز آورد امیر عثمان چون قراول دشمن را در سر باغات بدید در مغاکی پنهان شد تا ایشان بگذشتند و باصاین تمور والوس و تموک و مولي و قوا محمد و بهرام یسوري از کمین گاه بیرون آمدند و در پی قراول دشمن تاختند و بهرام بهادر با تیغ خون آشام در عقب ایشان تاخته برسید و ران یکی را قلم کرده بگرفت و بحضرت صاحب قران برسانید ازو کیفیت وضع شاه منصور و کمیت لشکرش استفسار نموده در ضمان تایید پروردگار براند و چون قریب یك فرسنگ برفتند لشکر دشمن در باغستان شهر قریب سه چهار هزار سوار پیدا شد مجموع زره و بگتر مکمل پوشیده و تمام اسپان کجیم انداخته و علمها برافراخته * * بیت *

* همه کمان کش و رزم آزمای و تیر انداز *
* همه مبارز و آهن گداز و جوشن در *

* همه فگنده تن اندر مغاکهای هلاک *

* همه نهاده دل اندر نشانهای خطر *

و شاه منصور شمشیرکین کشیده چون شیر خشمناك بی باك
می آمد هرچند خرد صواب اندیش بهزار زبان باو
میرسانید که * * نظم *

* بترس ارچه شیری ز شیرافگنان *

* دلیري مکن با دلیر افگنان *

* گوزن جوان گرچه باشد دلیر *

* عنان به که برتابد از نره شیر *

* بسر پنجۀ آهنینت مناز *

* که نیروی (۱) دهراست آهن گداز *

* مشو غره گر زور بازوت هست *

* که بسیار دست است بالای دست *

لیکن بحکم اذا جاء القضاء عمي البصر سابقه یکتب رزقه
و اجله پردۀ غرور بدیدۀ بصیرت او فرو گذاشت و در
کوه پاتیله وقت نماز جمعه برقلب سي هزار ترک پرخاش جوی
کشورکشای حمله کرد و قوشونها را برهم زده صف سپاه بشگافت
و بکوتلها که در عقب لشکر وا داشته بودند رسید * * بیت *
و زانجا عنانرا بعزم نبرد * به پیچید و رخ سوی ناورد کرد

(۱) در بعض نسخه بجای نیروی دهراست (آهنگراند) دیده شد *

نگویم که مانند نر اژدها * چو دیوی که از بند گردد رها
نه اندیشهٔ جان و نه فکر سر * تو گفتی که از خود ندارد خبر
و حضرت صاحب قران با جمعی از خواص ایستاده نظارهٔ
جلادت آن پهلوان می‌فرمود شاه منصور بجانب آن حضرت
حمله آورد صاحب قران کامگار خواست که بضرب نیزه سندان
گذار دمار از روزگار او برآورد پولاد چهره[1] که نیزهٔ
آنحضرت داشت از صدمهٔ جنگ هزیمت نموده بود
و نیزه برده صاحب قران سعادت یار با آنکه پیش او ده
پانزده کس بیش نمانده بودند توکل بر حفظ و تایید پروردگار
کرده پای ثبات و قرار استوار داشت و اصلا از جای خود
نجنبید تا شاه منصور برسید و دو نوبت شمشیر بخود خجستهٔ
آن حضرت رسانید و از حفظ الهی که در همه حال حارس
و نگهبان آن موید کامگار بود هیچ ضرر بوجود مبارک ایشان
نرسید و چون کوه راسخ بر جای خود متمکن و ثابت استاده
هیچ گونه تغییر باوضاع همایون آن حضرت راه نیافت
عادل اختاجی بر بالای آنحضرت سپر گرفت و قماری
یساول پیش آمده کوششهای مردانه نموده و دستش بزخم
شمشیر از کار باز ماند * * بیت *
ز گرد سپاه آسمان بست میغ * همه گرز بارید و پولاد و تیغ

---

(۱) در دو نسخه بجای چهره (جوزه) مرقوم است *

محمود شاه و توکل باورچي و امانشاه و محمد آزاد
درمیان سپاه دشمن درآمده آثار جلادت و دلاوري
بظهور رسانیدند و شاه منصور ازانجا بطرف قول حمله برد
و امیرزاده محمد سلطان لشکرِ دست راست مخالف را
براند * * بیت *
همه میمنه شد چو دریای خون * درفش سوارانِ ایران نگون
و مبشر بهادر و دیگرامراء که ملازم او بودند پی دشمن کرده
برفتند و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر لشکرِ دست چپ یاغي را
درهم شکست * * ابیات *
دران میسره هیچ رزم آزمای * زگُردانِ ایران نیفشرد پای
بیکباره از هم فرو ریخته * هرآن کو نشد کشته بگریخته
و امیرزاده شاه رخ بنیروي دولت ورای فرخ استاده
چون شیرغران و هزبر ژیان جنگ میکرد و جماعتی از عساکر
گردون مآثر که گریخته بودند باز گشته بازنزد او جمع مي شدند
و جلال حمید و بیرم صوفي پسر یوسف صوفي و پسران
غیاث الدین ترخان و خواجه راستین درپیش او وظایف
شجاعت و جلادت بتقدیم مي رسانیدند و سپاهِ یاغي که در
مقابلۀ ایشان حمله مي آورد همه را بزخم تیر باز میگردانیدند
و عبدل خواجه بیرا و شیخ محمد ایکوتیمور نیز با ایشان
اتفاق نموده مخالفان را راندند و قوشون الله داد که بوفادار

معروف بود و قوشون شیخ نورالدین پسر ساربوغا که پای ملک شهرت داشت و قوشون بوی هزاره خاصه که ایشانرا قوجین گفتندی و قلب لشکر می بودند دیگرباره جمع آمده علم برافراختند و قول آراستند و مرتب ساختند و قوشون شیخ علي و لالم قوجین و قوشون بهرام داد مردي داده از جای خود نجنبیدند و با دشمنان درآویخته دست بردهای دلاورانه نمودند و امیرزاده شاهرخ با آنکه در سن هفده سالگي بود بعون تایید الهي دشمنان را رانده سرشاه منصور را بحضرت صاحب قران آورد و زانو زده سردشمن را بخاک افگنده به تهنیت فتح و فیروزي اقامت نمود و زبان بشاشت بدعا برکشوده که *

سرِ دشمنانِ تو استغفر الله * که خود دشمنانِ ترا سر نباشد
نثارِ سمِ مرکبت(۱) باد اگرچه * نثاری ازین بی بها تر نباشد

و چون منصور مغرور مقهور گشته کشته شد * بیت *

بآن رزمگه زو سواری نماند * وزان سرکشان نامداری نماند
برفتند از ایرانیان هرکه زیست * بران زندگاني بباید گریست

صاحب قران کامیاب نصرت هم عنان و ظفر در رکاب ببالای پشته برآمد و شاهزادگان و نوینان را کنار گرفته شکر و سپاس

---

(۱) در بعض نسخ بجای مصراع اول (فدای سمِ مرکبت فرق دشمن) است *

باري عزاسمه بادا رسانيد امراء و اركان دولت برسم
تهنيت الجامشي كرده گفتند * * نظم *
زمان تا زمان از سپهر بلند * بفتح دگر باش فيروزمند
بلند اخترت عالم افروخته * زوال اخترت دشمنت سوخته
و بقاعده و عادت مغول سرود مي گفتند و زانوزده كاسه
مي داشتند درين اثنا از دشمنان قوشوني دگر آراسته
و مكمل از عقب پيدا شد و چون آب و آتش رو بجنگ نهادند
حضرت صاحب قران و اميرزاده شاهرخ رو بايشان آورده
سورن انداختند * * نظم *
از آواز گردان بلرزيد كوه * زمين آمد از نعل اسپان ستوه
دشمنان از هيبت و صلابت راه گريز پيش گرفته و رنگ از بيم
زرد وروی از نكبت سياه خود را بطرف كوه قلات سرخ
انداختند صاحب قران ظفرقرين چندی از امراء ولشكريان
را درعقب ايشان بتگامشي روان فرمود ومخالفان بكلي
مخذول ومنكوب گشته از ايشان دگر اثري ظاهر نشد * * بيت *
* ميان دو كوه از بر راه و دشت *
* ز خون و ز كشته نمي شد گذشت *
* جهانی برآغشته در خاك و خون *
* يكی بےسر و ديگری سرنگون *
* فراوان ز ايرانيان كشته شد *

* بسی سرکش از جنگ سرگشته شد *

صاحب قران گیتي ستان مظفر و کامران در دنیوکان[1] نزول فرمود و روز دیگر چون منوچهر رخشنده چهر مهر بعزم فتح کشور سپهر سنجق زرنگار اضاءت شعار از دروازه افق برافراخت صاحب قران گردون آثار بسعادت و اقبال عازم دارالملک شده دروازه سلم را مرکز رایت نصرت آیت ساخت و سپاه ظفر پناه در اطراف و جوانب شهر فرود آمدند و فرمان لازم الاتباع بنفاذ پیوست تا بغیر از دروازه سلم هشت دروازه دیگر را به بستند و جمعي از ارکان دولت بشهر در آمدند واز مجموع کلویان و کلانتران محلات محاکات باز ستده تمام خزاین و اموال و اقمشه و امتعه و اسپ و استر شاه منصور و اتباع و اشیاع او جمع کردند و از شهر بیرون آورده بعز عرض همایون رسانیدند بخشش پادشاهانه مجموع آنرا برامراء قسمت فرمود و مال امان حواله رفته بحصول پیوست و امیر زاده محمد سلطان را بجانب اصفهان روان گردانید که آن مملکت را ضبط و نسق نموده مال اماني بستاند و منشیا بلاغت شعار صورت ترادف و تواتر فیض و فضل پروردگار که پیوسته بروزگار همایون آثار واصل و متواصل مي گشت به بلیغ تر عبارتي و بدیع تر سفارتي درسلک تحریر کشیده

---

(۱) در دو کتاب بجای دنیوکان (دنیکان) مکتوب است *

فتح نامها بسمرقند و دیگر ممالك ارسال نمودند * * بیت *

* دبیــرِ سخن گستــرِ چیره دست
* نشست و ظفــرنامهــا نقش بست
* بهر کشورے گشت قاصد روان *
* پر آوازهٔ فتح نو شــد جهــان *

و امیرزاده عمرشیخ که درعقب مانده بود بر حسب فرمان قضا جریان اغرق را سرکرده می آمد و هرجاکه بمتمردان و مفسدان لُروشُول و کُرد میرسید غارت میکرد و درحیز ضبط می آورد و چون از نوبنجان گذشتــه بکازرون رسید از حضرت صاحب قران فرمان آمد که همانجا توقف کرده آن نواحي را ضبط نمایند امرعالي را امتثال نموده بنسق و یاسامشي آن مواضع مشغول شد وبعد از چند روز یرلیغ لازم الاتباع بصدورپیوست که عازم پایه سریر اعلی گردد وبموجب فرموده توجه نموده در شیراز بشرف بساطبوس استسعاد یافت و چون آل مظفر بجائی دیگر نتوانستند رفت * * بیت * و آنکس که جهان ازان او شد * از مملکتــش کجــا گریزد بضرورت روی اطاعت بدرگاه عالم پناه آوردند شاه یحیی وفرزندان از یزد وسلطان احمد ازکرمان بآستان سلطنت آشیان شتافتنــد وهریک بقدر استطاعت پیشکــش بسیار ازجواهرونفایس و اسپ واستر وخیــمه وخرگاه بمحل

عرض رسانیدند و سلطان مهدی پسر شاه شجاع و سلطان غضنفر پسر شاه منصور خود در شیراز بودند حضرت صاحب قران گیتی ستان با شاهزادگان فریدون قدر جمشید مکان و عظمای امراء و نوینان کامگار و کامران در باغ میدان مدت یکماه بزم عشرت آراسته بعیش و طرب گذرانید * * بیت *

خروش ارغنون و نغمهٔ چنگ * رسانیده بگوش زهره آهنگ

شراب لعل گون در ساغر زر * بدست ساقیان ماه پیکر

و سلطان ابو اسحاق نبیرهٔ شاه شجاع نیز از سیرجان رسیده عز بساط بوس دریافت و پیشکش کشید و حضرت صاحب قران سایهٔ التفات بر ضبط امور مملکت و نسق اسباب جمعیت و رفاهیت رعیت انداخت و رفع رسوم جور و اعتساف و نصب الویه عدالت و انصاف آنچه از مراحم چنان پادشاه داد گستر سزد بتقدیم رسانید * * رباعي *

لطفش بکرم چارهٔ بیچاره کند * عدلش ستم از زمانه آواره کند

در موسم عدل او صبا را نبود * آن یاره که پیراهن گل پاره کند

و مملکت فارس را که واسطه عقد ممالک است و در حساب بلاد و امصار بمثابت فذلک نامزد فرزند ارجمند امیرزاده عمر شیخ فرمود و شاهزاده به ترتیب اسباب جشن قیام نموده آنحضرت را طوی داد و زانوزده پیش کشها کشید و انواع خدمات پسندیده بجای آورد *

گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک ایشان بگماشتگان سعادت نشان

چون اولاد و اسباط محمد مظفر از مدتی باز دران ممالک تسلط یافته بودند و هریک در شهری وقصبه لوای سلطنت با ستقلال برافراشته داعیه آن داشت که سکه و خطبه بنام او باشد و باوجود قرابت نزدیک اقارب چون عقارب نیش زهر آلود قهر تیزکرده پیوسته قصد خون و مال یکدیگر داشتند و در خرابی مواضع یکدیگر هیچ دقیقه فرو نمی گذاشتند و هرکه ازیشان بریکی از خویشان دست می یافت اگر خونش می بخشید البته میل میکشید و پسر با پدر و پدر با پسر همین طریق می ورزید و بدین واسطه در زمان ایشان رعایای بیچاره همواره دست خوش رنج و عنا و لکد کوب هرگونه محنت و بلا بودند درین وقت که مرحمت حضرت صاحب قران سایه اهتمام برانتظام امور آن ممالک انداخته بود علما و مشایخ و اهالی فارس و عراق صورت حال و مقابح افعال آن طایفه بعزعرض رسانیدند و محصل درخواست آنکه نواب کامگار مقالید حل و عقد آن دیار دیگر بار بدست اقتدار و اختیار ایشان باز نگذارند که مسلمانان در مشقت و پریشانی می افتند و مآل مملکت بخرابی و ویرانی می کشد بنا برین روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر حکم جهان مطاع بگرفتن ایشان صدور ...

وهمه را بند کرده قیتولهای ایشانرا بغارتیدند و برحسب
فرمان امیرعثمان کس فرستاده واموال وذخایر سلطان احمد
که درکرمان بود بیاورد وحضرت صاحبقران امیرزاده عمرشیخ
راجهت ضبط ممالک فارس و دارائی اهالی آن درشیراز
بازداشت وامیربیردی بیگ ساربوغا وامیرزاده عمر موید
وامیرزاده زیرک جاکو وسونجک بهادر با فوجی از لشکر
پیش او بتوشقـــال سالیانه بگـــذاشت وازامرای خاصهٔ
شاهزاده بیان تمورپسر بیکیجک جته و توکل بن هند و قرقرا
وملش اپردي ودولتخواجه وغیرهم ملازم بودند وایدکو پسر
غیاث الدین برلاس را بحکومت کرمان فرستاد و غیاث الدین
مذکور برادر بزرگ امیرجاکوبود وداروغگي یزد را بتموک
قوچین که برادرکیپکچي یورتچي بود رجوع نمود ولالم قوچین
را بداروغگي ابرقوه نامزد فرمود وجمعی را بمحاصرهٔ قلعه
سیرجان روان گردانید چه دران قلعه ازگماشتگان سلطان
ابواسحٰق نبیره شاه شجـــاع غلامي گودرزنام کوتوال بود
و...
وچون آن حصن * * نظم *
بلاد وا...
...زي بود با آسمان هم نورد * نبرده کسی نام او درنبرد
عمرشیخ فرمو...
...ني که بر تارک مهر و میغ * نشاید زدن نیزه و تیر و تیغ
آنحضرت را طوی ، نقش پنداري برلوح خیال محال نگاشت
خدمات پسندیده بجا...
...شده رایت عصیان برافراخت وپسران شاه

شجاع شبلي که پدرش میل کشیده بود و زین العابدین که از
جام جور شاه منصور همان تلخي چشیده بود هردو را بسمرقند
فرستاد و از بهر هریك اقطاع مقرر فرمود و ایشان باقي عمر
در سایه مرحمت آن حضرت روزگار برفاهیت گذرانیدند *

* مصراع * * بسا لطیفه که در ضمن نامرادیها است *

و تمام هنروران از محترفه و پیشه وران ممالك فارس و عراق
را خانه کوچ بسمرقند نقل فرمود و مراحم خسروانه اتابک پیر
احمد را ملحوظ نظر التفات گردانیده ایالت ولایت لُرستان
باو ارزاني داشت و یرلیغ عالم مطاع بآل تمغای همایون
کرامت نمود و پیر احمد از میامن مرحمت حضرت صاحب
قران با قریب دو هزار خانه دار از متعلقان و اتباع و اشیاع
خود که شاه منصور ایشانرا غارتیده و کوچانیده بشیراز آورده
بود بمقام اصلي باز گشت و بجای آباء و اجدادِ خویش
در مآل امیر بحکومت مشغول شد

گفتار در توجه رایت [illegible] اشراق
بصوب [illegible] نموده [illegible]

روز جمعه بیست و هفتم جم[illegible] بکلك غرور صاحب
قران از شیراز نهضت فرموده [illegible] ران بالا یاغي جانب
اصفهان روان شد و در عین عشرت و شادماني [illegible] ران و [illegible] کار
کذان مراحل و منازل قطع میکرد و میرفت * * بیت *

روان میرانند یکران ظفرشاه * شکار افگن شکار افگن دران راه
جهان خالی شد از صید چرنده * نماند اندر هوا مرغ پرنده
و بعد از قطع دوازده منزل سه شنبه هشتم رجب قومشه محل
نزول همایون گشت و فرمان واجب الاذعان بقتل آل مظفر
جریان پذیرفت بزرگ و خرد ایشانرا بیاساق رسانیدند و دیگر
ذکور ذریات آن دودمان که در یزد و کرمان بودند دارغگان
درهمانجا کار ایشان بساختند و آن ممالک را از استیلاء و تسلط
ایشان بکلی پرداختند اوراق اقبال شان بارقام تلک امة
قد خلت ارتسام پذیرفت و از فرجام احوال ایشان مصدوقهٔ
و تلک الایام ندا ولها بین الناس وضوحی تمام یافت *

* نظم *

* منه تا توانی دل اندر جهان *
* که نا پایدار است و نا مهربان *
* هر آن پاره خشتی که بر منظریست *
* سر کیقبادی و اسکندریست *
* هر آن شاخ عرعر که در گلشن است *
* نمو داری از قدّ سیمین تن است *
* هر آن گل که در گلستانی بود *
* سمن عارض دلستانی بود *
* جز خون شاهان درین طشت نیست *

* بجز خاک خوبان درین دشت نیست *

و حضرت صاحب قران ازانجا روان شده روز پنجشنبه دهم
باصفهان رسید و غبار موکب سعادت یارش سرمه دیدهٔ افتخار
و استظهار اهالی آن دیار گشت امیرزاده محمد سلطان برسم
استقبال قیام نموده بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و آن
حضرت را طوی داد و پیشکشهای پادشاهانه کشید و بصنوف
خدمات شایسته چهره سعادت خود را برافروخت صاحب
قران گیتی ستان پنج روز در نقش جهان اصفهان توقف نموده
روز سه شنبه پانزدهم رجب ازانجا بمبارکی و طالع فرخنده
نهضت فرموده و امیرزاده شاهرخ رخصت خواسته پیشتر براه
دیه علویه متوجه مهد اعلی سرایملک خانم شد و رایت نصرت
شعار از اصفهان دو شب درمیان کرده به جرباد قان رسید
و ازانجا شب درمیان بقریه انکوان نزول فرمود و مردم آنجا
که فرقه از ملاحده بودند یاغی شده در نقبها تحصن جستند
امر مطاع صدور یافت تا عساکر گردون مآثر از بلندی جوی
بریده از بسی راه آب آوردند و دران نقبها انداختند تمام
آن خاکساران بادپیمای از ممر آب بآتش دوزخ پیوستند
و اموال و اسباب ایشان بباد تاراج بر رفت و حضرت صاحب
قران شب همانجا بسعادت و کامرانی بگذرانید و صباح یکشنبه
کوچ کرده بصحرای پراهان فرود آمد و روز دیگر که شهسوار

گنبد فیروزه یعني آفتاب بجرگه افق شتافته رمه ثوابت و سیّاره
بیك بار براند صاحب قران گردون اقتدار کوچ کرده فرمان
داد تا در صحرای پراهان شکار انداختند لشکرستاره حشرکران
تا کران آن بیابان فرو گرفته انواع حیوانات را از وحوش
وسباع براندند روز دیگر جرگه بهم آمد * * بیت *

* دران دشت شیران دشمن شکر *
* فگندند بس آهو و گور خر *
* ز خون شکاري زمین شد تمام *
* چو دامان چرخ از شفق وقت شام *

و حضرت ابهت آیات عصمت سمات سرا یملک خانم و تومان
آغا و از حرمهای شاهزادگان خانزاده و دیگر خواتین براغرق
پیشي گرفته درین محل بسعادت بساط بوس فایز گشتند و بعد از
اقامت تهنیت فتح و سلامت نثارها کردند و پیشکشها کشیدند
و حضرت صاحب قران روز چهار شنبه ازانجا کوچ کرده روان
شد و در مرغزار فول خروره نزول فرمود و سه روز آنجا توقف
نموده روز شنبه بدولت و اقبال سوار شد و روز دوشنبه هوای
همدان از غبار موکب همایون عطربیز گشت و دران مرغزار
خرم وصحرای خوشتر از باغ ارم سراپردهٔ عظمت و جلال
محیط هامون شد و قبه بارگاه عالم پناه باوج گردون برآمد
و کران تا کران آن دشت محل خیمه و خرگاه و سایبان گشت *

* نظم *

بپوشید خیمه همه دشت وکوه * ز آردو شده کوه وصحرا ستوه

و شب پنجشنه دران یورت جنت مثال هلال خجسته فال شعبان مشاهده افتاد و امیرزاده میرانشاه اغرق را درراه گذاشته بپایه سریر اعلی شتافت و جهانشاه بهادر و امیرشمس الدین عباس وحاجي محمود شاه و اوج قرا بهادرکه دراغرق مانده بودند ازراه سلطانیه با لشکرها بأردوی اعلی پیوسته بدولت زمین بوس استسعاد یافتند و امیرزاده محمد سلطان که در اصفهان توقف نموده بود مال آن ولایت بتمام وکمال استحصال فرموده بدرگاه خلافت پناه آمد ولب اقبال را از تقبیل قوایم سریرجلالت صریرخندان ساخت ومخدرات تتق سلطنت وکامگاري سرایملك خانم وتومان آغا حضرت صاحب قرانرا طوی دادند *

گفتار درتفویض فرمودن صاحب قران ظفرپناه تخت هلاکو خان را بامیرزاده میرانشاه

عاطفت پادشاهانه ممالک آذربایجان وری ودربند باکو وشروانات و کیلانات باتوابع و مضافات تاروم نامزد امیرزاده میرانشاه فرمود وشاهزاده جوان بخت ازتبریز

وسلطانیه ودیگرولایات ساوري وپیشکش آورده حضرت صاحب قران را درهمدان طوی پادشاهانه داد وپیشکشهای ارجمند بیرون ازوصف چون وچند بکشید وبزم عشرت ازانتظام اسباب بهجت وحشمت درگرفته چند روز بعیش وشادماني ومسرت وکامراني بگذرانیدند صدای شدرغو وقبوز وپی پا وتیغان وزمزمه بشارت علوشان ورفعت منزلت ومکان سروران توران درایران قهرمان پنجم کشورآسمان انداخته ونوای مطربان مجلس انس بنغمات زیروالحان دلپذیر رامشگري زهره راازنظر مهرسلطان سپهرانداخته * نظم *

همه بزمگه شیره درشیره بود * ازان جشن چشم فلک خیره بود
یکی همچو آتش یکی همچو آب * بگردید جام قمر باشراب

وروز سه شنبه سیزدهم ازانجا کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را ازپیش بطرف قلاغي فرستاد وشکارانداخته بمرغزار ایلمه قرق نزول فرمود روزدیگر سپاه مظفر لوا برتمامي دشت وصحرا محیط گشته انواع شکار ازگوزن وآهو وگورخر صید کردند وبموضع توماتو رسیده پنج روزدرانجا به نشستند وروزششم چون رایت نهضت برافراختند بازشکارانداختند وامرای دست راست ودست چپ مجموع بیوسون معهود بجرگه رفتند روزدیگر صحرای بیش برماق را فروگرفته صید فراوان افگندند وتمام آن دشت راازخون شکاري لاله گون ساخته

مرغزار کل لوجه فرود آمدند روز دیگر بموضع دال پرده[1] رجلکای نبذک فرود آمدند و دران محل برقندان[2] کرده طویها مرتب ساختند و ساز عشرت و شادمانی بآهنگ دولت و کامرانی بنواختند و روز دوشنبه ازانجا نهضت نموده و مقدار چهار فرسخ رفته نزول فرمودند امیرزاده میرانشاه که پیشتر رفته بود از صحرای قولاغی کس بپایه سریر اعلی فرستاد و عرضه داشت که سارق محمد ترکمان درمیان کوهستان نشسته است وکوچ رحشم خود را بکوهها ی محکم برآورده و لشکر بسیار جمع کرده دم ازمخالفت می زند *

گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مظفر لوا حشم سارق ترکمان را

چون رای ممالک آرای برخبر مذکور احاطه یافت رایت کشورکشای درضمان حفظ و تایید خدای بیچون ازراه قلعه سفاسون روان گشت و ازعقبه گذشته و دو شب درمیان کرده صباح پنجشنبه بقولاغی[3] رسید و در دشت جهان آور امر فرمود

(۱) در بعض نسخ درمیان لفظ پر و دراین عبارت است (نقل نمودند و ازانجا کوچ کرده) (۲) در بعض نسخ بجای برقندان (برغندان) دیده شده وبرغندان بفتح اول وسیوم بمعنی جشن و نشاط که اواخر ماه شعبان کنند وگاهی غین معجمه بقاف بدل میشود * (۳) در بعض نسخه بجای قولاغی (قلاغی) مکتوب است *

تا تمام راهها وگریزگاههای مخالفان گرفته محافظت نمایند
وایشانرا حصاری بود که آنرا حبشی می گفتند ودیگر
درهای محکم ازکوه داشتند راههای آن بغایت دشوار و تنگ
ترکمانان دران موضع متحصن شده راههای تنگ گرفته بودند
لشکر منصور پیش رفته جنگ در پیوستند * نظم *

* فریو کوس داده مرده را گوش *
* دماغ زندگان را برده از هوش *
* صفیر تیر و چاکاچاک شمشیر *
* دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر *
* سنان بر سینها سر تیز کرده *
* جهان را روز رستاخیز کرده *

وببالای کوه برآمده رمه بسیار و گوسفند بی‌شمار فرود آوردند
وبراتخواجه کوکلتاش دران پرخاش کوششهای بهادرانه
نمود وازممرهای تنگ بکوه برآمد وجنگ دلاورانه میکرد
تا ازشست تقدیر تیری باو رسید وکمان حیاتش را زه بقا بگسیخت
وشیخ حاجی پسر قماری نیز بکوه برآمده جلادتهای مردانه
نمود و زخم خورده باز گردید وبهمان زخم درگذشت *
* مصراع * * شیرمردان جان فدای نام نیکو می کنند *
ترکمانان مغرور چون صدمه لشکر منصور شمه مشاهده نمودند
همان شب غره ماه مبارک رمضان هرچه داشتند بگذاشتند

و از کوه اوزمان و عقبها گذشته روی عجز بگریز نهادند عساکر گردون مآثر در پی ایشان کرده بکوهها بر آمدند و چهارپای بسیار از اسپ و استر و شتر و گوسفند جمع آورده غنیمت گرفتند و شیخ تمور بهادر سپاه را سرشده در عقب گریختگان بتعجیل هرچه تمامتر براند و با یشان رسیده بسیاری را بقتل آوردند

* نظم *

سپاه جهانگیر صاحب قران * چو بشتافتند از پی دشمنان
رسیدند و شمشیر بران بجنگ * بآن روز برگشتگان بی درنگ
بکشتند از ایشان ز اندازه بیش * و گر ماند از یشان کسی بود ریش

خسته و جسته چند ازان سرگشتگان که بجان خلاص یافتند همه را از گرمسیر بگذرانیدند و دران حدود حصاری دیگر بود که جماعتی گبران بی دین جمع شده بودند حضرت صاحب قران به تسخیر و تخریب آن اشارت فرمود فی الحال عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ در انداختند و به نیروی دولت ابد پیوند مسخر ساختند و قلعه و اهل قلعه را تودهٔ خاک و فرسودهٔ هلاک گردانیدند و صاحب قران ممالک ستان با تمام شاهزادگان بسعادت و سلامت باز گشته در دشت قولاغي نزول فرمود و روز یکشنبه دهم ماه مبارک رمضان بعزم مراجعت از انجا نهضت نمود و شب درمیان کرده صباح دوشنبه درکنار آب آق سای باغرق همایون

پیوست و دران نواحي بهر منزلی یک دو روز توقف نموده تدبیر قلع و قمع مفسدان مي فرمود و امیرزاده میرانشاه را بمحاصره سارق قورغان فرستاده بود و اوج قرا را بکرد تو ایشان از میامن اقبال بی انتقال حضرت صاحب قران هردو قلعه را مسخر کرده و ویران ساخته و مخالفانرا کشته و برانداخته مظفر و منصور معاودت نمودند و بمعسکر همایون لاحق شدند درین ولا خانزاده ترتیب طوی سنگیـــن کرده بود صاحب قران سپهر اقتدار امیر زاده محمد سلطان را فرمان داد که متوجه دربند کُردستان(۱) شود و جماعت قطاع الطریق را که دران نواحي دست بی باکي بایذای مسلمـــانان کشاده اند از پای درآرد و بکلي مستاصل گرداند شاهزاده کامگار بامتثال امر مبادرت کرده بطوی نه استاد و بی توقف روی توجه براه نهاد و خانزاده دران یورت حضرت صاحب قران را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت ازانجا کوچ فرموده بآق یلاق آمد ورمضان درانجا باقامت فرایض و سنن صیام و قیام بطلب مرضات مالک الملک ذوالجلال و الاکرام بگذرانید و در یکشنبه غره همایون‌فال شوال بعد ازادای فطر و دیگر صدقات ازانواع احسان و افضال باقامت نماز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی

(۱) در بعض کتب موجوده بجای کُردستان (لُرستان) است *

علیه الرحمة و الرضوان که از اکابر مشایخ روزگار بود از
طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایه
سریر خلافت مصیر آمد حضرت صاحب قران چنانچه آداب
آن صوید گیتي ستان بود که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه
فرو نگذاشتي مقدم آن بزرگ دین را باعزاز تلقي فرمود
و شیخ مشار الیه پیغام سلطان احمد بعرض رسانید مشتمل بر آنکه
کمر مطاوعت و خدمتگاري برمیان جان بسته ام اما از دهشت
شکوه آنحضرت قوت احراز سعادت بساط بوس ندارم و اگر
به بغداد مي فرماید مرا حدّ مقاومت نیست و قصد محاربه
و معارضه در خاطر نه تقوزها و پیشکشها که با شیخ فرستاده
بود از جانوران صرکن و پارس شکار افگن و اسپان نامي
با زینهای زر بمحل عرض رسانید لیکن چون نقد اخلاص بالتزام
سکه و خطبه که متوقع بود رواج نیافته بود تحف و هدایا
ملحوظ نظر التفات و قبول نگشت و شیخ نورالدین را بجهت علم
و تقوی اعزاز فرموده خلعت خاص ارزاني داشت و اسپ و
زر داده بازگردانید *

گفتار در توجه صاحب قران اسلام ملاذ بجانب دار السلام بغداد

حضرت صاحب قران چون رسول سلطان احمد جلایر باز

گردانیده عزم توجه بغداد جزم کرد و فرمان شد که امیرزاده پیرمحمد جهانگیراغرق را سر کرده با حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مراجعت نمایند و بسلطانیه رفته آنجا توقف نمایند و امر فرمود تا لشکریان را جار رسانند که هرسری مرد از برای گذشتن آب دوسناج ترتیب نمایند و روز جمعه سیزدهم شوال سنه (خمس وتسعین وسبعمایة) موافق توق ئیل بسعادت واقبال سوار شد و در ضمان عون وتایید ذوالجلال عنان توجه بصوب بغداد معطوف داشته بموضع یان بلاق فرود آمدند * بیت *

* زبس لشکرکه بر جوشید از انبوه *
* روان شد روی هامون کوه تا کوه *
* چوکوه آهنین از جای جنبید *
* زمین گفتی که سرتا پای جنبید *

و ازانجا ایوار و شبگیر کرده و ازکوه و بیابان گذشته روز سوم بنفس مبارک بقراولی ازلشکر پیش شد و شبگیرکرده و ازعقبها گذشته بقوره قورغان رسید و چون صبح بدمید با صد سوار از مردان کارمحمد ترکمان را که حاکم ترکمانان بود بگریزانید و ازولایتش بدرکرد و لشکر که ازعقبش می آمدند اهل والوس اورا که در شهرزور بودند بغارتیدند و درآنجا لشکر اختیار نموده و دیگربار ایلغار فرموده بسعادت روان شد و آن

راهی بود بغایت تاریک وعقبهای سخت ودرهای تنگ چنانچه مردم آنجا بدشواری تردد میکردند حضرت صاحب قران درشب بعجله عبور فرموده ومشعلها برافروخته بسرعت هرچه تمامتر میرفت وعساکر گردون مآثر فوج فوج درعقب می شتافتند ٭ ٭ نظم ٭

٭ زبس مشعل آن شب منور شده ٭
٭ زمین آسمانی پر اختر شده ٭
٭ بتعجیل ازان راه تاریک وتنگ ٭
٭ گذر کرد صاحب قران بی درنگ ٭
٭ بزرگانِ لشکر پسِ پشت او ٭
٭ جهان آمده پاک درمشت او ٭
٭ همی رفت لشکر گروها گروه ٭
٭ چو دریا بجوشیده هامون وکوه

وچون رایت نصرت شعار بمزار بزرگوار شیخ ربانی ابراهیم یحیی قدس الله روحه العزیز که بقبه ابراهیم لك مشهور است رسید از ساکنان آنجا استفسار نمود که کبوتر ببغداد روان کرده اید ایشان گفتند بلی چون گرد لشکر مشاهده کردیم کبوتر روان گردانیدیم که لشکر رسید صاحب قران گیتی ستان کبوتری دیگر طلب فرمود وایشان را امر کرد تا مکتوبی دیگر نوشتند که آن گرد که از دور دیده بودیم تحقیق کردیم احشام

ترکمانان بودند که از لشکر گریخته باین طرف آمده اند و مکتوب بر بال کبوتر بسته رها کردند و چون آن کبوتر به بغداد رسید سلطان احمد را فی الجمله تسکینی حاصل شد اما بکلی اعتماد نکرد و همچنان بنا بر خبر کبوتر اول بنه و اثقال خود را از آب می گذرانید صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد از صدق نیت و صفای طویت بآن مزار متبرکه در آمد و میامن زیارت را احراز نموده از روح مطهر صاحب آن مرقد منور استمداد همت فرمود و بتضرع و ابتهال از حضرت ذوالجلال نصرت و فیروزی طلبید و جبر خاطر شکستگان و تطییب قلوب مسکینان کردن از موجبات نیل مراد شناخته بسی صدقات بمستحقان رسانید و عثمان بهادر را بقراولی از پیش روان ساخت و بنفس مبارک با عساکر گردون ماثر متوجه شد آن مسافت که بیست و هفت فرسخ شرعی است بیک نهضت قطع کرده صبح گاه روز شنبه بیست و یکم ماه مبارک مذکور ببغداد رسید سلطان احمد جلایر از دجله گذشته و جسر بریده و کشتیها شکسته و غرق کرده و دران طرف آب سوار ایستاده و چون غریو برغو و خروش سپاه سپهر نیرو از اطراف و جوانب بشنید بی توقف روبگریز نهاد و بطرف حله[1] بدر رفت همه عساکر منصور از هردو طرف بغداد بالا و زیر قریب

(۱) در دو نسخه بجای حلّه (دجله) است *

دو فرسنگ زمین بنوره خود را برآب زده چون مرغ درهوا و نهنگ درآب بگذشتند و محمد آزاد ازآب گذشته کشتي خاصهٔ سلطان احمد که شمس نام کرده بود بیافت و آنرا باین طرف آب آورده صاحب قران دریا نوال بآن کشتي درآمده ازآب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه با جمعي سپاه نصرت پناه از زیر شهر بموضعی که بقریة العقاب معروف است برآب زده بسلامت بگذشت * * نظم *

* چو مور و ملخ لشکـری بی شمار *
* برآن آب چون باد کرده گذار *
* روان درعراقِ عرب ریختنـد *
* سمندِ جلادت بر انگیختنـد *
* گشادند مردانه دستِ ستیـز *
* به بستند برخصـم راهِ گریز *

اهل بغداد درمشاهدهٔ آن حال متحیر مانده روی دجله را ازگذشتن غلبه چغتای ازصحرا بازنشناختند و انگشت تعجب بدندان گزیده بیقین دانستند و دریافتند که حضرت صاحب قران موید من عند الله است و اتباعِ او که بمزید قوت و وفور جلادت برکافهٔ خلایق سمت رجحان دارند نه ازمقولهٔ دیگر سپاه القصه صاحب قران ممالک ستان با شاهزادگان و امراء بتکامشي روانه شدند و چون ازصرصرگذشته به کذبتو

رسیدند ایداچ اغلن و نوییئان وامراء وارکان دولت التماس
نمودند که بندگي حضرت بمبارکي وسعادت معاودت نموده
دربغداد استراحت فرمایند تا بندگان تکامشي کرده سلطان
احمد را بدست آوریم و چون منشاء آن سخن محض اخلاص
ودولتخواهي بود بسمع قبول راه یافت و آن حضرت ازانجا
بشهر مراجعت نمود وخانه سلطان احمد را از فرنزول همایون
رفعت سپهر برین بخشید وانواع ذخایر ونفایس که ازو باز
مانده بود بتحت تصرف بندگان حضرت درآمد وامراء
ولشکریان آن روز روانه شده شبگیر کردند و صبحدم بلب آب
فرات رسیدند سلطان احمد نیم شب از آب گذشته بود وجسر
بریده وکشتیها غرق کرده وبراه کربلا متوجه دمشق شده عثمان
بهادر چون بران حال اطلاع یافت با دیگر امراء گفت وظیفه
آنست که برآب زده بشناه بگذریم و از برقِ خاطف سرعت سیر
استعاره کرده درعقب یاغي بشتابیم دیگر امراء گفتند کنار
بکنار آب برویم و گذاری مناسب پیدا کرده بگذریم برین
اتفاق نموده روان شدند و دران اثنا چهار کشتي یافتند کسي
با آن نه دران کشتیها نشستنــد و اسپان را در پهلوی کشتي
داشته بگذشتند وتمام لشکررا باین طریق بگذرانیدند وپای
چستي وچابکي برکاب درآورده بشتاب براندند و درراه
اموال واسباب یاغي ازخیمه وخرگاه ونقود واقمشــه که از

غایت دهشت و استعجال در عقب می گذاشتند به غنیمت می گرفتند و امیرزاده میرانشاه نیز بایشان رسید و در رحله توقف نموده لشکر را بایلغار در عقب سلطان احمد بفرستاده ایباج اُغلن جوجي نژاد و جلال حمید و عثمان بهادر و شیخ ارسلان و سید خواجه شیخ علي بهادر و دیگر امرای تومان و بهادران به تعجیل هرچه تمامتر رانده چهل و پنج نفر روز یکشنبه بیست و دوم در دشت کربلا بسلطان احمد رسیدند و آن چهل و پنج کس همه امراء بودند که اسپان و لشکریان تمام باز مانده بود و با سلطان احمد قریب دو هزار سوار بود ازان جمله دویست مرد گزین باز گردیدند و با شمشیرهای کشیده حمله کردند امراء از اسپ فرود آمده دست جلادت بکمان و تیر یازیدند ۰ ۰ نظم ۰

۰ کمان برگرفتند و تیرِ خدنگ ۰
۰ ببردند ازروی خورشید رنگ ۰
۰ زپیکان همي آتش افروختند ۰
۰ بتن بر زره را همي سوختند (۱) ۰
۰ خدنگی که پیکانش الماس بود ۰
۰ زره پیش او همچو قرطاس بود ۰

وبزخم پیکان جان ستان مخالفانرا رانده سوار گشتند وپازده‌رهی

---

(۱) دریک کتاب بجای این مصرع ثاني (بتن برزرهها همید وختند) است ۰

ایشان کردند ایشان دگرباره روبجنگ آورده حمله کردند واصراه دگرباره خود را از اسپ انداخته شهاب پیکان جگر سوز را از چرخ کمان بران دیوساران باریدند وچون باز آهنگ گریز کردند امراه دگرباره سوار گشته از عقب دشمنان بتاختند وایشان سیوم بار عنان پیچیده چنان حمله آوردند که امراه را مجال پیاده گشتن نشد وبهادران جانبین درهم آویخته جنگی درپیوست که از نهیب آن بهرام خون آشامرا برفراز قلعهٔ فیروزه فام لرزه براندام افتاد * * بیت *

* خروشان سوار و درفشان سنان *

* سر افشان شده تیغ گردن کشان *

* چو دریا شد از خونِ گُردان زمین *

* تنِ بی سران بُد همه دشت کین *

وعثمان عباس داد مردی ومردانگی داده بقوت بازوی کامکار وضرب تیغ آبدار آتشبار دمار از روزگار مخالفان بر می آورد تا از چشم زخم زمانه بردست او زخم شمشیری رسید ودستش از کار بیفتاد لیکن از میامنِ اقبال صاحب قران سپهر اقتدار آن دلاوران نامدار دشمنان را براندند وغنایم بسیار گرفتند وآن روز هوا بغایت گرم بود ودشت کربلا چون چشم اعدای آل عبا بی آب از شدت حرارت وغلبه تشنگی همه را بیم هلاک بود وهرکس درجست وجوی آب

تکاپوی می نمود و ایباج آغلن و جلال حمید نیز جمعی را بجستن
آب فرستادند و بجد و جهد بسیار زیادت از ده شربت آب
نیافتند و چون بایشان رسانیدند ایباج آغلن یک شربت ازان
آب بیاشامید و تشنگی او تسکین نیافت جلال حمید را گفت
از تشنگی هلاک خواهم شد اگر آن شربت آب که نصیب تست
بمن بخشی غایت کرم و نهایت جوان مردی تواند بود امیر
جلال در جواب او گفت من از حضرت صاحب قران شنیده ام
که شخصی از عرب و یکی از عجم در سفری مصاحب بودند
و در بیابانی بهمین بلا مبتلا گشتند و عرب را قدری آب مانده
بود عجمی با او گفت که سماحت و جوان مردی عرب مشهور
است چه شود اگر بشربتی آب مرا از هلاک خلاص بخشی
عرب تاملی کرد و گفت یقین میدانم که اگر این آب بتو میدهم
مرا جان شیرین بتشنگی می باید سپرد و لیکن روا نمی دارم
که این فضیلت عرب را فوت شود ذکر جمیل را بر حیات فانی
اختیار کردم و جان فدا کرده آب بتو می دهم تا این احدوثه
حسناء عرب را یادگار ماند آب را بعجمی داد و او بآن شربت
آب از مرگ نجات یافته جان بسلامت ازان بیابان بیرون برد
و این ذکر ستوده بر روی روزگار باقی ماند امیر جلال این
قصه ادا کرد و گفت من اقتدا بآن عرب می کنم و از بند حظ
خود برخاسته آب بتو میدهم و این حق بر نسل جوجی و الوس

او ثابت مي گردانم تا اين نيك نامي الوس چغتـاى را
باقي ماند بشرط آنكه چون بپايهٔ سرير اعلى برسى صورت
اين حال عرضه داري تا در تاريخ ثبـت كرده شود و اين
معني بتمادي روزگار برحواشي صفحات ليل و نهار يادگار
ماند ايباچ اغلن تقبيل نمود و بران گواه گرفت و امير جلال دل
برهلاك خود نهاده آب باو داد تا بيا شاميد و ازان تشنگي كه
بسرحد موت رسيده بود خلاص يافت و اميـر جلال نيز
به بركت آن مروت و نيكوكاري ازان ورطه بسلامت برست
و ازانجا با ساير امراء روان شده بمشهد تابان فرقد امام
معصوم ابي عبد الله الحسين بن على المرتضى عليهما السلام
رسيدند و باحراز سعادت آستان بوسي آن موقف مقدس
ومياسن آن زيارت كه از جلايل فتوحات ارجمند است فايز گشته
برمخالفان فيروزي يافتند وعلاء الدولة پسر سلطان احمد وبعضى
فرزندان وزنان ومتعلقان او را اسير كردند وسلطان احمد از بيم
جان دل از ملك ومال وزن و عيال برداشته با معدودي چند
بيرون رفت و امراء با اسراء و غنائم مظفر و منصور مراجعت
نموده بدرگاه عالم پناه شتافتند و چون دولت زمين بوس
دريافتند ايباچ اغلن و امير جلال ماجراى آب باز راندند مكارم
اخلاق پادشاهانه را آن حركت پسنديده از امير جلال بغايت
مستحسن افتاد و عقل وكياست پدرش امير حميد ياد كرده

روح اورا بصالح دعا شاد فرمود و امیر جلال را بزبان عنایت
و تربیت ستایش نمود که در پیش ما بسی جان سپاریها کردی
و این که در چنان روزی که جان در خطر بود دل بر هلاک خود
نهادی و ایباج اغلن را آب دادی تا لباس مفاخر الوس
چغتای باین ذکر جمیل مطرز گردد از همه پسندیده تر افتاده
و اورا بانواع نوازش خسروانه اختصاص بخشید امیر جلال
طریق عبودیت و بندگی سپرده مراسم خدمت و الیجامشی
اقامت نمود آری طایفه ترک بیمن اتفاق و یکجهتی عالم
مسخر گردانیده اند و از داد و دهش برسایر طوایف از
بنی نوع فایق و برتر آمده و بمنقبت متعالی منزلت
و جعلناکم خلایف فی الارض فایز گشته و این خصلت
که صاحب قران گیتی ستان را از جلال حمید ملایم خاطر خطیر
افتاد حضرت پادشاه پادشاهان جل جلاله و عم نواله از صحابهٔ
کرام رضوان الله علیهم اجمعین مرضی داشته و در مقام ثنای
ایشان فرموده و هو اصدق القایلین و یوثرون علی
انفسهم ولوکان بهم خصاصة و این حکایت بدان سبب
گذارش پذیرفت تا هوشمنـــدان را تذکره باشد که مروت
و مردمی پیش خالق و خلایق محمود است و مشکور و نام
نیکوی صاحبش برروی روزگار بالسنه خیر مذکور و مشهور
والله الموفق و الیه ترجع الامور *

ذکر معاودت امیرزاده محمد سلطان بعد از دفع قطاع الطریق و مفسدان کردستان

امیرزاده محمد سلطان که پیش از یورش بغداد متوجه قلع و قمع کردان و قطاع الطریق شده بود بکوهستان ایشان درآمد و بسیاری ازان مفسدان را نیست گردانید و بعضی را مطیع و منقاد ساخت و ازانجمله هفت صد متمرد را که در قلهٔ کوهی شامخ متحصن شده بودند از بالای آن کوه درانداختند و از فر دولت صاحب قران و برکت آن سیاست براهی که پیش ازان کاروان غلبه با صد کماندار در پی راه بدهشت و خوف می گذشتند دو کس و سه کس با امن و حضور تردد می نمودند و این معنی را محرر این سطور در ذهاب و ایاب ازان طریق برای العین مشاهده کرده * بیت *

* ز عدلش جهان آنچنان امن گشت *
* که ایمن تر از خانه شد کوه و دشت *

و شاهزادهٔ جوان بخت بعد از حصول فراغ ازان مهم از راه دربند تاشی خاتون عازم پایهٔ سریر اعلی گشت و در بغداد بسعادت بساطبوس مستسعد شد و بعد از چند روز حضرت صاحب قران او را بضبط و نسق واسط و آن نواحی روان گردانید و بحله پیش امیرزاده میرانشاه کس فرستاد که ازانجا متوجه جانب بصره شود و فرمان قضاجریان بنفاذ

پیوست که زنان سلطان احمد و علاء الدولة پسرش با هنروران
از اصناف محترفه و پیشه وران دارالسلام که هریک در قسمی
از اقسام کامل و تمام بودند خانه کوچ بسمرقند برند برحسب
فرموده کاربند شدند و خواجه عبدالقادر را نیز که از غایت
اشتهار از تعریف و وصف مستغنی است و در فن موسیقی
سرآمد ادوار خانه کوچ نقل کردند و فتح نامها بجانب
تختگاه و کاشغر و ختن و خوارزم و آذربیجان و فارس و عراق و
خراسان و زابلستان و مازندران و طبرستان و دیگر بلاد و دیار
منطا یر گشت * * نظم *
دبیرانِ فاضل بکلکِ هنر * کشیدند بر نامه خطِّ ظفر
چو شد ساز دانشوري ساخته * بسی نامهٔ فتح پرداخته
بشیري بهرجانبی شد روان * شتابان تر از تند بادِ وزان
زمانه زبانِ بشارت گشاد * صدا در خمِ سقف گردون فتاد
و صاحب قران گیتي ستان مدت دو ماه در بغداد داد عیش
و کامراني داد و برکنارهای دجله در قصرهای زرنگار روزگار
همایون آثار بعشرت و مسرت گذرانید * * بیت *

* جهان بکام دل و کام دل بحسب مراد *
* زمانه تابع فرمان و آسمان منقاد *
* نشسته فارغ و فرمان برانش عالم گیر *
* عدو گریخته و باز مانده گانش اسیر *

و در بغداد شراب بسیار بود فرمان شد که همه را در آب ریزند بر حسب فرموده چرکس و دیگر سوچیان تمام شرابها جمع آورده در دجله ریختند و ماهیان را نیز کام عیش از تجرع مُدام بهره مند شد * * نظم *

* از یمن عدل پروري شاه دادگر *
* ماهي در آب و مرغ هوا گشته بهره ور *

و اهالي بغداد بشکرانه سلامتي نفس و عِرض مال اماني قبول کردند محصلان بتحصیل آن قیام نموده بخزانه عامره فرود آوردند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران ایلچي بجانب مصر پیش برقوق

چون همت عالي نهمت حضرت صاحب قران دین پرور بامنِ مسالک و استقامت ممالك و رفاهیتِ بندگانِ خدا و سلامت آینده و رونده در راهها اهتمام و اعتنای هرچه تمامتر داشت درین ولا شیخ ساوه را که از مشاهیر هنروران عصر بود با جمعي مردم [illegible] تحف و [illegible] کات پادشاهانه بجانب والي مصر و شام ملک الظاهر برقوق برسم رسالت روانه فرمود مضمون رسالت آنکه پیش ازین پادشاهان که از نسل چنگیزخان بودند با ملوک آن ممالک منازعت داشتند و بدان واسطه بسي زحمت و تشویش باهالي شام و سکان

آن نواحي ميرسيد و در آخر ميان ايشان رسل و رسايل متواتر شد و قضيه بمصالحت انجاميد و آن معني موجب امن و امان عالم و عالميان گشت و چون پادشاه سعيد ابوسعيد بهادر خان انار الله برهانه بجوار رحمت حق پيوست و از نسل چنگيز خان پادشاهي صاحب شوكت نافذ فرمان در ايران نماند و ملوك طوايف پديد آمدند هرج و مرج بحال عالم راه يافت اين زمان چون سابقه عنايت بي غايت مالك الملوك جل و علا تمام ممالك ايران تا عراق كه در جوار آن مملكت واقع است مسخر فرمان ما گردانيد خير انديشي و نيكو خواهي خلايق اقتضاي آن مي كند كه حق همسايگي رعايت كرده ابواب مراسله و مكاتبه مفتوح گردد و ايلچيان از هر دو جانب در آمد و شد باشند تا راهها ايمن شود و تجار جانبين با من و حضور تردد توانند نمود و اين معاني هر اينه مستلزم معموري بلاد و آسايش عباد تواند بود والسلام على من اتبع الهدى والحمد لله رب العالمين *

گفتار در فتح قلعه تكريت

بعد از آنكه دار السلام بغداد در حوزه تصرف بندگان حضرت صاحب قران درآمد تجار و مسافران بعرض همايون

رسانیدند که درین حوالي قلعه ایست تکریت نام بحصانت مشهور و بمتانت معروف و مذکور و جمعی مفسدان متمرد آن را پناه جسته اند و سر عصیان از جیب تعدي وطغیان برآورده پای از جادهٔ راستي بیرون نهاده اند و راه برگذرندگان بسته دست تعدي و تطاول بنهب و غارت مال مسلمانان برکشوده اند وپیوسته کاروان مصر و شام را میزنند

* نظم *

* حصاریست عالي ز یک پاره کوه *

* درو ره زنانند چندین گروه *

* نه عرادهٔ برگرد او ره شناس *

* نه از گردش منجنیقش هراس *

* همه روز و شب کاروانها زنند *

* ز بد گوهری راه جانها زنند *

و تا غایت این عقده بسرانگشت تدبیر هیچ آفریده انحلال نیافته و هیچ صاحب قوت دفع این واقعه در حیز قدرت و مکنت خود ندیده و بدان اشتغال ننموده پرتو رای مشکل کشاي چون برکیفیت این حال افتاد فرمود که چون بحمد الله تعالی همگي همت ما بر صلاح حال بلاد و عباد و قلع و قمع اهل فساد و عناد مصروف است کفایت این مهم را از ذخایر مثوبات اخروي و جلایل فتوحات دنیوي

باید شمرد و فرمان داد که برهان اُغلان و بیق[1] صوفي و امیر جلال حمید و شاه ملک و سید خواجه شیخ علي بهادر از پیش روان شوند و بمحاصره قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده بدانجا رفتند و بمحاصره مشغول شدند و عاطفت پادشاهانه مال اماني بغداد که بحصول پیوسته بود براُمراء و لشکریان انعام فرمود و امیر عثمان عباس را که در واقعه کربلا زخم دار شده بود در بغداد با غرق باز داشت و جهت مرهم او هرروز یکهزار دینار کپکي مقرر فرمود و رایت نصرت شعار در روز شنبه بیست و چهارم ذی الحجه بسعادت و اقبال نهضت نموده و در مزار متبرک شیخ صاحب قبول بهلول قدس سره نزول فرمود و میامن برکات زیارت دریافته استمداد همت نموده امیرزاده شاهرخ را برسم منغلا از پیش روان گردانید و روز یکشنبه ایوار کرده ببالای آب دجله توجه فرمود و بمنزلی فرود آمد و ازانجا کوچ کرده روز دوشنبه بکنار کولي عظیم رسیده آنجا نزول فرمود و روز سه شنبه بسعادت نهضت نموده عانه مخیم نزول همایون گشت و روز چهارشنبه لجرمه و روز پنجشنبه غره محرم سنه (ست و تسعین و سبعمایة) قریه حربی از فر وصول و حلول موکب همایون رشک فزای سپهر برین گشت و جمعه از حربی

(۱) در بعض نسخ بجای بیق (تابیق) و در بعض (تیق) است *

کوچ کرده بموضع بند اسار آمد و شب آنجا نزول فرمود و شنبه
کزستان معسکر ظفرپناه گشت و شخصی در بیشه شیری دیده
خبر آورد صاحب قران گردون اقتدار بدولت روزافزون
تفاول نموده بعزم شکار شیر سوار شد و شیران بیشه پیکار بیشه
شیران خون خوار را مرکزوار درمیان گرفتند و پنج شیر شرزهٔ
غران که از نهیب آسیب چنگال ایشان شیر فلک آن که آفتاب
شکار اوست ازان سوی خانه ماه آرام گاه جستی از بیشه
بیرون آمدند و دندان خشم تیز و چنگال کینه خون ریز کرده
حمله آوردند دلاوران پیل افگن که به نشتر پیکان سندان گزار
شریان شیر ژیان کشودندی و بنوک سنان جان شکار حلقه
حدقه هزبران غران ربودندی هر پنج را بیک زمان
بینداختند و طعمه دیگر سباع ساختند و حضرت صاحبقران
ازانجا نهضت فرمود و روز یکشنبه بقلعه تکریت رسید و صفهای
لشکر مرتب ساخته و ازغریو کورگه و خروش سورن هول
ان زلزلة الساعة شي عظيم درانداخته * * بیت *
بفرمود تا لشکر نامدار * درآیند پیرامن آن حصار
ببازوی قوت خرابش کنند * بسیلاب خون غرق آبش کنند
و در مقابل حصار قبه بارگاه گردون اشتباه محاذی منزل
ماه گشته صاحب قران خلافت پناه در کنف حفظ و تایید اله
نزول فرمود و درین اثنا امیر موصل یارعلي و حاکم اردبیل

شیخ علي اویرات با تقوزها و پیشکشهای لایق بپایه سریر اعلی شتافت و بوسیله امراء نامدار سعادت بساط بوس دریافتند و زانوزده پیشکشها بمحل عرض رسانیدند صاحبقران ممالک ستان سپاه ظفرقرین پیروزي نشان را بتسخیر قلعه فرمان داد و آن کوه پاره بود برلب دجله واقع شده چنانچه از بیخ آن آب مي گذشت و در زمان سلطنت ساسانیان باز آن قلعه را ساخته بودند و گذرهای آن بگچ و سنگ برآورده حصانت و متانت آن بمرتبهٔ که درهیچ روزگار کمند اقتدار خسروان رفیع مقدار بر کنگرهٔ فتح آن حصار نیفتاده بود و تیر تدبیر هیچ قلعه گشای کشور گیر بهوای تسخیر آن نرسیده *

* نظم *

از بلندیش فوق نتوان کرد * آتش دیده بان ز نور زحل

و والیش امیرحسین(۱) پیوسته بقطع طریق اقدام نمودی و نسبت با هیچ پادشاه درمقام اطاعت و انقیاد نبودی و دران وقت که آوازهٔ توجه رایت نصرت شعار شنیده بود رعب و ترس برو غالب گشته برادر کوچک را بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهار بندگي و خدمت گاري کرده مکارم ملکانه او را بعنایت و نوازش مخصوص داشته باسپ و خلعت گرامي گردانیده بود و باز فرستاده وفرموده که برادرت حسین را

(۱) در بعض نسخ بجای حسین (حسن) مکتوب است *

بگوی که هیچ اندیشه نکند و بی دغدغه هرچه زودتر بیاید
تا ملحوظ نظر عاطفت و تربیت گردد و چون برادرش برحسب
فرموده باور رسیده بود و پیغام رسانیده آن بی توفیق را از
غایت وهم و هراس قوت بیرون آمدن نبود و باضطرار و ضرورت
دل بر طغیان و مخالفت نهاده جنگ را آماده گشته بود
عساکر منصور برحسب فرموده دامن مردی برکمر اجتهاد
زدند و دست اقتدار از آستین سعي برآورده روی همت
به تسخیر حصار آوردند و عرادها نصب کردند و منجنیقها بر
افراختند و خانهای آن خاینان بزخم سنگ خراب ساختند
روز سه شنبه که سیوم روز بود امیرحسین مادر خود را بشفاعت
بیرون فرستاد باچند سر اسپ و دیگر تحفها و بزبان عجز و
استکانت عرضه داشت که مارا با بندگان و ملازمان حضرت
حد مخالفت و مقاومت نیست اما شکوه آنحضرت بزرگ
است و یارای بیرون آمدن ندارم اگر مرحمت پادشاهانه
بنده را امان بخشد و عفو فرماید برادر و پسر را بپایه سریر
اعلی فرستم حضرت صاحب قران مادرش را نوازش فرموده
که گناه اورا بتو بخشیدیم و ازخون او درگذشتیم برو و
بی توقف پسرت را بیرون فرست و یقین بدانکه اگر در آمدن
تقصیر نماید وبال خون چندین خلایق که در قلعه اند درگردن
او خواهد بود و مادرش ازان سخن اندیشه ناک شد و متحیر

و متفکر باز گشته بقلعه در آمد و عسا کر گردون مآثر نقبها بریده بپای حصار بیرون در آمده بودند وسید خواجه پسر شیخ علي بهادر با نوکران دلاور خویش یک برج خالي کرده بودند آنرا در شب بیندا ختند و بقوت بازوی شجاعت و زخم شمشیر جلادت دشمنان را رانده حصار بیرون بگرفتند وا ثیان از بیم جان بحصار اندرون گریختند و امیر حسین را دهشت و خوف زیادت شده به پیغام مادر بیرون نیامد و دل از جان برداشته بجد هرچه تمامتر بجنگ مشغول شد حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که تمام لشکر از اطراف و جوانب نقبها در آرند و بیخ قلعه را تمام خالي سازند تواچیان بر حسب فرمان زمین بخش کرده بموجب تفصیل بر لشکریان قسمت کردند و چکه تواجي نسخه تفصیل بمردمان رسانید و بکار نقب مشغول گشتند و مفصل آن ابتدا از دست چپ کرده بدین موجب بود اول تومان کپک خان که مقدم ایشان شیخ ارسلان بود روی کوشش بکار آوردند دیگر بیر پادشاه نبیره طغي تمور خان بجد تمام دست سعي بنقب کندن برکشاد دیگر خواجه علي پسر خواجه یوسف اولجایتو اپردي دیگر الله داد پسر امیر توکل برلاس دیگر امیر جلال حمید و شمس الدین و علي هرسه بیک نقب مشغول شدند دیگر برهان اغلن و جمال الدین فیروز کوهي هردو بیک نقب اشتغال نمودند دیگر یادگار

اند خودي ديگر لطف الله بيان تمور بن آقبوغا ديگر حمزه تابان
ديگر آدينه قهلغه چيي و تنكري بيردي هردو بيگ نقب و از
توما نات شاهزاده جهان شاهرخ آيت خواجه وموسى كمال(۱) بيگ
نقب مشغول شدند ديگر چركس سوچيي و بايزيد بيك نقب ديگر
جلال باورچيي وبيان قوچين وايشان نقيب بريده بسنگ رسيدند
و به نيروى دولت قاهره مقدار سي وپنج گز سنگ خارا سوراخ
كردند و ديگر شمس الدين اوج قرا و توكلاق قوچين و ابوالقاسم
خويش امير عباس هرسه بيگ نقب ديگر جهان ملك ملكت(۲)
و يوسف جليل پسر حسن جاندار بيگ نقب ديگر خواجه راستي
و قرا محمد بيگ نقب و از تومان كلان و توسقال تومان ختلان
علي درويش برلاس و شيخ حسن و شاه سوار هرسه بيگ نقب
و از تومان طغي بوغا برلاس توكل و يوسف چوره(۳) بيك نقب
دركار بودند ديگر سونجك وقوشون توى بوغا شيخ بيك نقب
ديگر خواجه اصيل قمي ديگر شيخ درويش آللهيي و از تومان
اميرزاده ميرانشاه اميرقطب الدين برادر قمرالدين چته
و احمد محمد سلطان شاه و تغلق تمور قوچين هرسه بيگ نقب
و حمزه سادوز و حمزه قطغو بيگ نقـــب ديگر طاهر ساوه ديگر
دولتخواجه ارلات و اميرزاده عمر مويد و شيرزاده اوج قرا

---

(۱) در دو نسخه بجاى كمال (رك مال) (۲) در بعض نسخ
بجاى ملكت (مملكت) (۳) در دو كتاب بجاى چوره (چهره) است *

بیلک نقیب دیگر محمد بیگ ارلات و درویش بیک نقیب دیگر
یحیی که اتابک امیرزاده خلیل بود و اید ‌ی بیردی بخشي
اوزبلک بیلک نقیب دیگر قوشون امیر عثمان که سر آن تیلک
قوچین بود توشقال امیر یادگار برلاس ومنکلي خواجه وکپکچي
یورتچي و علي همه بیک نقیب دیگر شیخ محمد ایکو تمور دیگر
۹ نملک دیگر اولجایتو بوغا مچلکاچي واسن تمور بیک
نقیب دیگر ارد شیربراد ر علقه تواجي دیگر سید خواجه شیخ
لي بهادر دیگر الله داد برادر امیر حاجي سیف الدین
وامان شاه هردو بیک نقیب دیگر شیخ علي قوچین ولالم
قوچین و استوی هرسه بیلک نقیب دیگر بیق صوفي ودر
سرکار او کوه را سوراخ میکردند دیگر خواجه مسعود سبزواري
ودر سرکار او نیز سنگ مي بریدند دیگر مراد پسر ایلچي بوغا
قوچین و حاجي خداداد کشي درکنار آب بیک نقیب و تمام
این جماعت باندک زماني اراضي حوالي قلعه را چون
غربال مشبک ساختند امیر حسن چون حال برین منوال بدید
مضطر و سراسیمه شد وکس بیرون فرستاد و بجریمه و گناه خود
اعتراف نموده امان خواست حضرت صاحب قران فرمود که
بیرون مي باید آمد وچون فرستاده باز گشت روز دیگر تضرع
و اضطرا رزیادت کرد وکسي دیگر پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد
و دست توسل بدامن عاطفت آنحضرت زده درخواست

کرد که سایه حمایت بر حالِ پریشان او انداخته بزبانِ شفاعت خون اورا بخواهد شاهزاده جوان بخت از مراحم خسروانه التماس اورا مبذول داشت و تقبــل نمود که اورا حمایت نماید امیرحسین برادر را نیز پیش شاهزاده فرستاد و عجز و استکانت بی حد اظهار کرده عرضه داشت که ما بندگان کمر بندگی بر میان جان بسته خود را از کمترین غلامان حضـــرت می شماریم اما برادر مرا از استیلای دهشت و خوف قوت بیرون آمدن ندارد و امیرزاده شاهرخ اورا بعز بساط بوس حضرت صاحبقران رسانید وسخن او عرضه داشت آنحضرت فرمود که تا خود بیرون نیاید و از بدکرداری و قطع طریق توبه نکند و رجوع ننماید هیچ عذر او مسموع نخواهد افتاد و اگر بدین معنی اقدام نماید اورا خلعت عفو و اغماض ارزانی داریم و با برادرش گفت اگر نخواهد آمد تو نیز برو و پیش او باش و اورا خلعت پوشانیده بازگردانیـد و چون برادران بهم رسیدند مشورت کردند که مدتی مدید است که ما درین مقام پدر بر پدر مستقل و بسرِ خود زیسته ایم وآنچه خواسته ایم کرده ایم و کسـی را دستی بر ما نبوده اکنون اگر بیرون رویم بیشک جمعی که درین مدت اموال ایشان بنا حق ستده ایم داد خواهند خواست و فرمان شود که انچه بظلـــم ازیشان گرفته ایم بازگردانیم و ما ازعهده آن بیرون نتوانیم آمد البته

ببد مذاب کشته شویم اولی آنکه تا جان در تن و رگ در بدن باشد بکوشیم و جمعی قطاع الطریق که آنجا بودند درین معنی با ایشان اتفاق نمودند و بنا برین اباطیل طبل زده بتجدید اظهار مخالفت کردند شعلهٔ خشم حضرت صاحب قران ازان معنی اشتعال یافت فرمان نافذ شد تا کورگه و نفیر و برغو و نقاره فرو کوفته سورن انداختند زلزله درافتاد که کوهها از بیم هول القارعة ما القارعة نزدیک بود که چون عهن المنفوش بباد فنا بر رود * بیت *

* بلرزید کوه و بجنبید دشت *
* غریو از نهم آسمان درگذشت *
* تو گفتي که صور قیامت دمید *
* زمین پاره شد آسمان بردرید *

صاحبقران گیتي ستان بخانه که بربالای ملجور ساخته بودند برآمد و چون تمام قلعه را بر سر چوبها گرفته بودند پیش ازانکه آتش درزنند بعضی ازان دیوارها بیفتاد و اهل قلعه رخنه برآورده فدائي وار بجنگ مشغول شدند اشارت علیه صدور یافت که لشکر فوج فوج روی جلادت و اقتدار بحرب و پیکار آورند برحسب اشارت مبادرت نمودند و هرجاکه مجوف ساخته بر سر ستونها داشته بودند از هیمه و نِفْط پر کردند و شب چهارشنبه بیستم آتش زدند * نظم *

* ز نفط سیه چوبها بر فروخت *
* ستونها سراسر همه پاک سوخت *
* ز بس دود کامد فراز از فرود *
* سیه شد بیکبارهٔ چرخ کبود *
* چنان دود شد سوی گردون بتاب *
* که شد چشمهای کواکب پر آب *
* نگون بارهٔ گفتی که برداشت پای *
* بکردار کوه اندر آمد ز جای *

و اکثر دیوارهای قلعه برزمین افتاد وبرجی که بیق صوفی خالی کرده بود بکلی منهدم شد وبیست کس از دشمنان بزیر افتادند * بیت *

* ازان باره چندی زدزدان دون *
* فتادند چون بخت خود سرنگون *

اهل قلعه تختها و توارها گرفته بجنگ مشغول شدند * بیت *

* بر آمد خروشیدن کارزار *
* به پیروزی لشکر شهریار *
* سوی رخنهٔ دزنهادند روی *
* دلیران خصم افگن و جنگ جوی *

حکم جهان مطاع نفاذ یافت و دیگر دیوارها که مانده بود از اطراف و جوانب نقب زده مجوف ساختند و بیندا ختند

برجي که سرکار الله داد و اما نشاه بود بدرالدین ازبیخ کنده بینداخت امیر حسن[1] و قوم گمراهش را آتش در نهاد افتاده دود حیرت ازسر برآمد و از هولِ جان بقلهٔ کوهی که ازان قلعه مانده بود پناه جستند درین حال امراء و بهادران زانو زده اجازت طلبیدند که بآن بالا برآیند وبقلع و استیصال آن زمرهٔ ضلال اشتغال نمایند آن حضرت فرمود که چندان تحمل نمایند که قلعه تمام با زمین هموار شود چون کار باین مرتبه رسید اهل قلعه بتضرع و زاري درآمدند و امراء و ارکان دولت را شفیع انگیختند و بجان امان طلبیدند حضرت صاحب قران شفاعت قبول نه فرمود و امان نداد و زبانِ دولت برکشاد که اگر بیایند و اگرنیایند بعنایت حق ایشانرا بدست خواهم آورد * * نظم *

چو عونِ الهي مرا یاور است * سعادت قرین دولتم رهبر است

بدست آورم رهزنِ شوم را * بهم بر زنم این برو بوم را

عساکر گردون مآثر چون این سخن از حضرت صاحب قران بشنیدند روی جلادت بآن قلهٔ کوه نهاده ببالا برآمدند و قلعه را بجنگ تسخیر کردند و امیر حسن را باهرکه دران قلعه بود گردن بسته بحضرت آوردند فرمان شد که رعایا را ازسپاهی جدا کرده تعرضی نرسانند وسپاهیان را برتوما نات بخش کرده سیاست نمایند برحسب فرموده آن مفسدان حرامي

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و دربعض کتب بجایش (حسین) است *

را جزای فعل بد که سالها خون مسلمانان ریخته بودند
و مال ایشان برده درکنار نهاده ند و تواجیان از سرهای
ایشان برای عبرت دیگران منارها ساختند و ایشانرا مصدوقه
فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا نعت مساکن و مآل شد
ومضمون و مزقناهم کل ممزق وصف حال آمد و هل
نجازي الا الکفور واین فتح مبارک روز دوشنبه بیست
وپنجم ماه مذکور مطابق توق ئیل اتفاق افتاد وباشارت
صاحبقران گردون اقتدار یک دیوار ازان قلعه رهاکردند
تا بتمادي روزگار عالمیان بدیده حیرت واعتبار مشاهده
نمایند که احکام واستواري قلعه تاچه غایت بوده وببازوی
قدرت وکامگاري چگونه تسخیرکرده اند ان في ذلک لعبرة
لاولي الابصار *

گفتار درمراجعت رایت نصرت شعار وجمع آمدن شاهزادگان کامگار وامراء نامدار که بهر جانب رفته بودند برسبیل ایلغار

روز شنبه[1] غره صفر المختوم بالفتح والظفر * * بیت *
به پیروز رائی شه نیک بخت * بتخت روند ه برآمد زتخت
سرِ تاج برزد بسقفِ سپهر * برافراخت رایت برافروخت چهر

(۱) دردو نسخه بجایش (دوشنبه) دیده شد *

بصوب حربي[1] بسعادت و اقبال باز گشته شکار انداخت و خرگاه زده شب درچول نزول فرمود روز دیگر جرگاه[2] بهم بر آمده گور خر بسیار و نخچیر بی شمار صید کردند و جماعتی از شاهزادگان و امراء با انبوهي از سپاه ظفر پناه فوج فوج جهت دفع مفسدان و قلع و قمع مخالفان بهر جانب از عراق عرب و بریه و اطراف و حوالی آن نواحي رفته بودند چه امیرزاده محمد سلطان از کنار کنار شط بواسط رفته بود و از امراء قول رستم طغي بوغا و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان از آب شط گذشته بودند و شیخ تمور بهادر و اوچ قرا بهادر و مبشر و ارغونشاه با لشکری بطرفی دیگر رفته بودند و امیرزاده میرانشاه با سپاه خود از حله نهضت فرموده ببصره رفته بود و امیریادگار برلاس و جهانشاه جاکو باهم روانه شده بودند و محمد درویش برلاس و شیخ علي برغوی و اسمعیل برلاس باتفاق رفته بودند و این گروه بتفصیلي که گفته شد هر طایفهٔ بطرفی در استیصال مفسدان و دفع فساد متمردان کوششها نموده بودند و درین مدت بسی صحرا و بیابانها قطع کرده و از آبها گذشته و بسیارے از عظایم مهمات ساخته از انجمله شهر بصره و واسط را ضبط و یاسامشي کرده

---

(۱) در دو کتاب بجای حربي (حريبي) (۲) در دو نسخه بجایش (جرگا) و بنا یید لغت جرگه صحیح معلوم میشود *

بودند و صحاری و براری بریده بسے از اعراب بریه را که راه
می‌زدند و مانع عبور قفل حجاز می‌شدند بقتل آورده و بنّه
و خیل ایشان را غارتیده و تمامی اصول و کلانتران آن بلاد
و نواحی را از دور و نزدیک مطیع و منقاد گردانیده و خراج
و ساو بگردن داده و هرکس که پای اطاعت برجادهٔ موافقت
نه نهاده سرش بدست قهر از تن جدا کرده اموال و اسبابش
عرضه نهب و تاراج ساخته بودند و امیرزاده میرانشاه ملوک
سربداران را بضبط بصره باز داشته و از شط العرب گذشته با میر
زاده محمد سلطان ملحق شده و مجموع امراء و لشکریان
با یشان پیوستند و با حصول مقاصد و مرام دشمن سوز و دوستکام
مراجعت نموده دریندولا بموضع حربی بسعادت بساط بوس
فایز گشتند و چون مملکت بغداد و دیگر بلاد عراق عرب در
حوزه تسخیر و تصرف بندگان حضرت آمد بر وفق اشارت علیه
امثله و احکام بحکام و وُلات بلاد و ولایات آن حوالی و نواحی
و پیشوایان احشام ترکمانان اغرآق قویلوق وقرا قویلوق ارسال
نمودند مشتمل برآنکه تا غایت این مواضع را بی خداوند
یافته بودید و در میدان خالی گوی مراد زده هرچه
می خواستید میکردید اکنون قدم اطاعت درراه خدمتکاری
و فرمان برداری می باید نهاد وبعد ازین از قطع طریق و
بدکرداری توبه کرده متعرض ایذای بندگان خدا نمی باید

شد تا سایهٔ مرحمت و جناحِ معدلت برحالِ شما گسترده شود و اگرنه هرچه بینید از خود بینید * * بیت *

همینت پسند است اگربشنوي * كه گرخار كاري سمن ندروي

هركرا سعادت مساعد بود و توفيق معاونت نمود روی اذعان بدرگاه عالم پناه آورد و بقدر حال واستیهالِ خود ملحوظ نظر عنايت و تربيت پادشاهانه گشته بصنوف عواطف و سيورغامشي بلند پايه و سرافراز شد وهركرا سابقه شقاوت از طريق متابعت و بندگي عنان برتافت هدفِ تيربلا و مصبّ سيل غضب خدا گشت * * نظم *

* هر كه سر از بندگيِ او كشيد *
* چشمِ اميدش رخِ دولت نديد *
* و آنكه نشد چاكرِ اين آستان *
* شد بدنش حبس غم افزای جان *

و درین اثنا اميرعثمان عباس با اغرق ازبغداد آمده بمعسكر ظفرقرين ملحق شد والحمد لله رب العالمين *

گفتار در توجه رايت همايون نهضت فرخنده فال بجانب ديار بكر د رضمان حفظ وتاييد ذو الجلال

صاحب قران گيتي ستان بعد از تسخير عراق عرب و توابع

آن عزم دیار بکر وجهه همت عالي ساخت و خواجه مسعود
سبزواریرا بمحافظت بغداد فرستاد و فرمود که رعایا و
اهالي آن دیار را در کنف حمایت و رعایت مرفه داشته از
تفقد حال عجزه و مساکین غافل و ذاهل نباشد و در تعظیم و
اکرام سادات و علماء و نوازش و اطعام فقراء و ضعفاء
حسب المقدور بکوشد و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ
آفریدگار متوجه صوب دیار بکر شد و امیرزاده میرانشاه را
با امراء و لشکریان جهت فتح و ضبط ولایت ببالای آب بغداد
روانه گردانید و بنفس مبارک نهضت فرمود و جسر بسته و
از آب گذشته آوازهٔ مراجعت انداخت تا مخالفان اعتماد
بران کرده وظایف حزم و احتیاط مرعي ندارند * بیت *

* سکندر که با شرقیان حرب داشت *

* در خیمه از جانب غرب داشت *

و لشکر ظفر قرین را از هرده نفر دو نفر گزین فرمود و باقی را
در اغرق بگذاشت و عثمان بهادر را بازداشت تا باقي لشکر
و اغرق را سر کرده از عقب بیاورد و ارد شیر تواجیي را جهت
ضبط سپاه و احتیاط یورت تعیین فرمود و در اغرق امیرزاده
محمد سلطان و غیاث الدین ترخان و اوچ قرابهادر برحسب
فرموده باستادند که آنرا ضبط نموده بیارند و رایت
منصور بتعجیل تمام ببالای آب روان شد و چون از توق

گذشته بقلعه کرکوک رسید اهل حصار بقدم اطاعت و انقیاد
پیش آمدند عاطفت خسروانه آن قلعه را با میرعلی موصلی سیورغال
فرموده ازانجا بگذشت دریں الثنا قزل میرعلی اویرات
و بیرعلی و جهانگیر بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادت بساط
بوس مشرف گشتند و امرای آن نواحی با جمعهم و کوتوالان
قلاع آن حدود همه بتخصیص حاکم التون کوپرولک باحراز
دولت زمین بوس مبادرت جسته کمر خدمتگاری بر میان
انقیاد بستند مراحم پادشاهانه ایشان را بنـوازش و اکرام
اختصاص بخشیده بکمرهای زر وجـامهای فاخر سرافراز
گردانید و از بهر زنان و فرزندان ایشان زر و جواهر و اقمشه
انعام فرمود تا برای پسران دختر خواهند و جهت دختران
جهیز ترتیب نمایند و ازانجا بدولت و اقبال روان شده روز
چهارشنبه بموضع اربیل رسید و والی آنجا شیخ علی بمراسم
طوی اقامت نموده پیشکشها کشید و انواع خدمات شایسته
بتقدیم رسانید و آن حضرت روز دیگر ازانجا نهضت فرموده
کنار آب خنازاب مخیم نزول همایون شد و روز جمعه بشناه
از آب گذشته موصل از فرّ وصول موکب نصرت قرین غیرت
سپهر برین گشت صاحب قران سرافراز از صدق نیت بقدم نیاز
باحراز میامن زیارت انبیاء یونس و جرجیس علی نبینا
و علیهما افضل الصلوات والتحیات مبادرت نمود و بعد از

استمداد همت درهر مزاری ده هزار دینار کپکی تصدق فرموده تا برسر مراقد نباهت معاقد ایشان گنبدها سازند و بسی صلات و صدقات بمستحقان و درویشان رسانید رجای واثق که میامن خیرات و مبرات که پیوسته ازان پادشاه دین پرور داد گستر صدورمي یافت چنانچه در دنیا دستگیر دولت واقبال بود در آخرت پای مزد مغفرت و رضوان باشد وما ذلک علی الله بعزیز و امیرزاده میرانشاه که بر حسب فرموده بتسخیر ایلهاے اطراف رفته بود از یمن اقبال روز افزون همه را بمقام اطاعت و فرمان برداري درآورده اینجا بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و یارعلي والی موصل کمر خدمتگاري برمیان جان بسته باقامت مراسم طوی و پیشکش قیام نمود * * نظم *

* چو طو کرد صاحب قران را زشرم *
* سلیمان و مور است میگفت نرم *
* بزد زانو و پیش کشها کشید *
* بحدی که دستش بآن مي رسید *

گفتار در توجه صاحب قران سعادت انتما بجانب روحا

صاحبقران ممالک ستان یارعلي والي موصل را غجرجي ساخته ازانجا شبگیر فرموده و بمبارکي و طالع فرخنده متوجه

روحا شد و امرای تومان ترتیب لشکر داده فوج فوج روان شدند * * بیت *

* جهان شد چو دریای شوریده موج *
* روان گشته دریا دلان فوج فوج *
* بُد آردو زکثرت جهانی دگر *
* ز گردِ سپه آسمانی دگر *

و درا ثنای راه سلطان عیسی والی ماردین کس بر سبیل استعجال باستقبال فرستاد و اظهار بندگی و خدمتگاری کرده بنا برین چون حضرت صاحبقران در اواخر صفر بحوالی ماردین رسید واو را مطیع و منقاد می دانست پیش وی کس فرستاد که با لشکر مرتب در عقب بتعجیل بیا که ما را عزیمت مصر و شام مصمم است و ازانجا گذشته براس العین نزول فرمود و تمامی لشکر را بجبقون[(1)] فرستاد سپاه برنغار ایل وولایت حسین و قراقویلوق را غارت کردند و سپاه جرنغار مواضع و مزارع آن نواحی را بتاراج دادند و اسپ و شتر بسیار و گاو و گوسفند بیشمار غنیمت گرفتند و چون عساکر منصور باغنایم نا محصور باردوی همایون باز آمدند ازانجا نهضت نموده بروحا رسیدند کزل نامی که حاکم آن حصار بود چون خبر توجه عساکر گردون مآثر شنید از بیم حصار گذاشته بیرون

(۱) در بعض نسخ بجای آن (بحیقون) و در بعض (بچپقون) است *

رفت و بعضی از رعایا نیز بموافقت او بیرون رفتند و در
کوهی بلند که داشتند پناه جستند حضرت صاحب قران امراء
و لشکریان را از عقب ایشان بفرستاد و همه را غارتیده اسیر
کردند و آن حضرت با شاهزادگان و نوئینان و ارکان دولت
بمبارکي و طالع سعد بشهر در آمدند و عمارات آن شهر مجموع
از سنگ تراشیده بر آورده اند وگویند از بناهای نمرود است
و قصه در آتش انداختن ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام درانجا دست داده و آن چشمه که از منبع
یا نارکونی بردا وسلاما علی ابراهیم درمیان آتش
جریان یافته هنوز جاریست و در حوالی چشمه آثار سیاهي
آتش و دود پیدا است حضرت صاحب قران کامگار با اعوان
و انصار آثار آن بدایع که بنور ایمان تصدیق نموده بودند
برای العین مشاهده فرمودند و دران چشمه غسل کرده از ان
آب بیاشامیدند و نوزده روز دران شهر توقف نموده مجلس
انس و بزم عشرت بیاراستند و طویهای پادشاهانه مرتب
داشته عاطفت خسروانه جماعتی را که بمراسم جان سپاري
قیام نموده بودند عنایت فرمود و باصناف نوازش سرافراز
گردانیده اوکلکا داد و جندین ترکمان درین موضع عزبساط بوس
دریافته خدمتهای لایق بجا آورد و بجان زینهار جسته جهت
اهل و عیال و ولایت خود امان طلبید و والی حسن کیف نیز

همانجا بسعادت عتبه بوسی استسعاد یافت وبجبین عجز آستان عبودیت فرسوده وظایف نیکوبندگی بتقدیم رسانید و مبامن مراحم بی دریغ شامل حال او گشت وچون سلطان عیسی حاکم ماردین در آمدن تعلل نموده خلاف آنکه خود اظهار کرده بود بظهور پیوست صاحبقران فرمود که مقتضای توره و یاساق نیست که یاغی را درمیان ولایت گذاشته متوجه مملکتی دیگر شوند بنابرین روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول بسعادت و اقبال سوار شد و عنان عزیمت بصوب ماردین معطوف داشته باز گردید و دربن حال سلطان علی حاکم ارزین بدرگاه عالم پناه شتافته تحفهای لایق بمحل عرض رسانید و حاکم باتمن نیز بهدایت دولت و رفاقت اقبال بآستان سلطنت آشیان آمده درسلک بندگان انخراط یافت و مهد اعلی چلپان ملک آغا و دلشاد آغا که مدت سی و پنجروز بود که از حضرت صاحبقران جدا مانده در اغرق بودند از پیش رانده بربالای پشته بدولت تلاقی فایزگشتند و اغرق نیز از ماردین گذشته بموکب همایون پیوست صاحب قران کامکار لشکر نصرت شعار مرتب داشته روان شد و چون بهفت فرسخی ماردین موضع چملیك[1] معسکر همایون گشت

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ ودر بعض نسخه بجای چملیک (چیلیک) دیده شد *

ملک عزالدین حاکم جزیره[1] بدرگاه عالم پناه آمد و شرف بساط بوس دریافته پیشکشها کشید و خراج و تغار قبول کرده بنوازش خسروانه مخصوص گشت و باز گردید و چون سلطان عیسی از توجه عساکر گردون مآثر آگاه شد بپایه سریر اعلی شتافته انواع پیشکشها از اسپان نامدار و استران راهوار و تقوزهای لایق بیاورد و بوسیله امراء در شنبه بیست و هشتم ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید آن حضرت از سبب تعلل در آمدن سوال فرمود و او بزانو درآمده زبان استغفار باعتذار برکشاد پرتو آفتاب عاطفت خسروانه بر حال او تافته صنوف عنایت و نوازش پادشاهانه درباره او ارزانی داشت و بخلعت خاص اختصاص بخشید و ازانجا کوچ کرده به نزدیک ماردین دامن کوه مضرب خیام نزول همایون گشت *

ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمرشیخ انار الله برهانه

شاهزاده عمرشیخ که باستجماع سایر ملکات ملکانه در شجاعت و مردی آیتی بود و درمیان لشکر منصور رایتی در قریب یکسال که در فارس بود از قلاع آن حوالی و نواحی انچه ایل نشده بودند چون قلعه اِصطخر و قلعه فرک و در گرم سیر قلعه شهریاری به نیروی دولت روزافزون همه را فتح

(۱) در بعض نسخ بجای جزیره (حویزه) مکتوب است *

فرموده بود و بدرقلعه سیرجان که جمعی امراء بمحاصرهٔ آن مشغول بودند و هنوز فتح نشده بود رفته و حضرت صاحب قران دران وقت که عزم توجه شام و مصر جزم فرموده متوجه دیار بکر شد کس بطلب امیرزادهٔ مشار الیه فرستاد و در زمانی که بمحاصرهٔ آن قلعه مشغول بود خبر باو رسید شاهزاده بر حسب فرمان ایدکو برلاس و شاه شاهان والی سیستان و پیر علی سلدوز را برقرار بمحاصره بازداشت و بشیراز مراجعت نمود وازانجا یراق کرده امیر سونجک را جهت ضبط مملکت فارس بگذاشت و بعزم بساط بوس حضرت اعلی متوجه دیار بکر شد و امیر سونجک بر حسب اشارت حضرت صاحب قران بتعمیر قلعه قهندز که شاه شجاع خراب کرده بود مشغول شد و شاهزاده با لشکری آراسته از راه شولستان روان شد و از کردستان عبور نموده میرفت در راه بقلعه مختصر رسید که آنرا خرماتو گویند و اندک مردمی درانجا ساکن بودند شاهزاده بنظارهٔ آن قلعه ببالای تلی برآمد و ناداني از قلعه تیری انداخت و از قضا بشاه رگ او رسید و درجه شهادت یافت *

* نظم *

هردم بکمان کینهٔ خویش * تیری کشد آسمان بدکیش
مفکر که بدیگری کشاید * کزوی چوگذشت برتو آید

آری ازافق حدوث آفتاب دولتی بالا نگرفت که بحد زوال

نرسید و در عرصهٔ ظهور کاخ حشمتی سر بگردون نکشید که از زلزله فنا اختلال پذیر نگشت * * نظم *

بگلزار گیتی درختی نرست * که ماند از جفای تبرزن درست
درین باغ رنگین چو پرّند رو * نه گل در چمن ماند خواهد نه سرو

فرزند ارجمندش امیرزاده پیرمحمد و ارکان دولت را دود حیرت از سر برآمد و حدوث آن واقعه هایل آتش اندوه در جان همگنان زد * * نظـــم *

* باز اجل چو جانِ جهان را شکار کرد *
* دلها خراب از اندُه و جانها فگار کرد *
* شام از فراقِ خسرو انجم زدُرِّ اشک *
* اطرافِ چرخ پرگهـرِشاهوار کرد *
* زین هول صعب ناک بسی کارزار شد *
* درمان چه با قضا نتوان کارزار کرد *

واین واقعه اواسط زمستان در ربیع الاول سنه (ست و تسعین وسبعمایة) موافق توق ئیل دست داد مدت عمر شاهزاده شهید سعید چهل سال بود لشکریان بناله و خروش چون دریا بجوش آمدند و آن قلعه را با زمین برابر ساخته هیچ متنفس را درانجا زنده نگذاشتند وچون خبـر این مصیبت جهان سوز در ظاهر ماردین بارد وی اعلی رسید امراء متحیر مانده نه روی اظهار کردن داشتند و نه رای پنهان گذاشتن *

* نظم *

* بو العجب واقعه باشد و مشکل کاری *
* که نپوشیده توان داشت نه گفتن یارند *

اخر الامر همه اتفاق نموده صورت حادثه را در خلوتی بعرض رسانیدند * * بیت *

حدیث شه و قلعه و زخم تیر * نمودند یک یک بآه و نفیر

صاحب قران کوه وقار از کمال نفس بزرگوار لباس کرامت بفت و ما صبرک الا بالله شعار ساخته زبان رضا و تسلیم بکریمه انا لله و انا الیه راجعون برکشاد و اذخار ثواب جزیل و اجر جمیل را بر مرارت این شربت تلخ مذاق صبر فرموده هیچ گونه فزع و جزع بخود راه نداد و حکومت مملکت فارس را با توابع به فرزند ارجمند او امیرزاده پیر محمد ارزانی داشت و یرلیغ عالم مطاع دران باب بنفاذ پیوست و او دران وقت شانزده ساله بود و اوچ قرابهادر را با حکم همایون بتعجیل روانه ساخت که بشتاب هرچه تمام تر بامیر زاده مصیبت رسیده ملحق شود و او را با امراء پدرش بازگردانیده در رکاب دولتش متوجه شیراز گردد و چون اوچ قرابهادر بخرما تو رسیده و فرمان برسانید امیر بیردی بیگ و امیر زیرک جاکو با لشکر توسقال متوجه اردوی اعلی گشتند و امیرزاده پیر محمد با امراء پدرش و اوچ قرا متوجه

شیراز شد و نعش شاهزادهٔ شهید را از موضع برگشته خرماتو بشیراز نقل کردند و بمرقدی عاریتی بسپردند و بعد از چندگاه خواتینش سونچ قتلغ آغا و بیگ ملک آغا و ملکت آغا و پسر او امیرزاده اسکندر که در صغر سن بود و در شیراز مانده نعش را از شیراز بکش بردند * * بیت *

* روانش روان شد بدار السلام *

* شد آب و گلش سوی کش والسلام *

و در آنجا ببقعهٔ که از مستحدثات حضرت صاحب قران است دفن کردند * * نظم *

مرقدش تا بنده و پرنور باد * با شهید کربلا محشور باد

و باعث بران نقل با وجود آنکه در سلک ممالک صاحب قران متعالی مکان تمام ایران با توران انضمام و انتظام یافته بود آن شد که آن حضرت در کش بقعهٔ ساخته و پرداخته است بمحلی که مزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین کلار و مدفن پدر نامدارش امیرطراغای در جانب قبلی آن واقع شده و از یمین و یسار آن بقعه از برای امیرزاده جهانگیر و دیگر اولاد امجـــاد (۱) مقابر و بقاع احداث فرموده و چون دولت سرمد صاحب قران موید از بینات آیات قدرت الهی و جلایل مخایل عنایات نامتناهی بود اعوان و انصار سپهـــر

(۱) در بعض نسخ بجای امجاد (و احفاد) دیده شد *

اقتداء نسبت با آن حضرت اخلاصي داشتند که سبب آنرا بمجرد حصول مال و جاه و دیگر اغراض دنیوي حمل نتوان کرد چه امیر آقبوغا که یکی از ان خدمتگاران مخلص بود مدة العمر درهر حال و هر محل که بود هرگز چنان نه نشست که پشتش بر طرفی بودي که آوازه آنحضرت از ان طرف شنودي و هنگام استراحت پای بآن جانب دراز نکردی بنابران اخلاص امرای برنغار و جرنغار و سایر خواص بندگان سعادت یار نسبت با بقعهٔ مذکوره هریك بمورچل مقرر خود مدفني ساخته بودند و درهرجا که بحکم وما تدری نفس بای ارض تموت وفات یافتند ایشانرا برحسب وصیت بآن مدفن نقل می کردند * * بیت *

* محبتی که خدائي بود نه نفساني *
* بموت و فوت نیابد زوال تا داني *

تتمه داستان ماردین

چون سلطان عیسی که ملك ماردین بود موکب همایون را استقبال نموده بشرف بساط بوس فایزگشت و مال تغار قبول کرده محصلان جهت تحصیل وجه و لشکریان ازبرای خرید فروخت بشهر درآمدند گروهی از زمره جهال و انبوهی از جهله[1] ارذال جمع آمده بر لشکریان غوغا کردند حضرت

---

(۱) در بعض نسخه بجای جهله (جمله) است *

صاحب قران چون برین معنی اطلاع یافت همان لحظه
سلطان عیسی را طلب داشت و بزانو در آورده کیفیت حال
ازو سوال فرمود و از هرگونه کاوش و خطاب و مجاری
کلمات او در جواب معلوم شد که در وقت بیرون آمدن برادر
و اتباع خود را وصیت کرده است که بهیچ وجه حصار از
دست ندهند و شهر نسپارند و مبالغه کرده که اگر من هزار
مکتوب بنویسم و شفاعت کنم قطعا التفات مکنید که من جان
خود را فدای شما و سلامت مملکت میسازم و چون این
معنی برو ثابت شد امر لازم الاتباع بگرفتن و بند کردن او نفاذ
یافت و چون کثرت لشکر و انبوهی سپاه بسیار بود و اواخر
زمستان و دران حوالی علف یافت نمی شد رای ممالک
آرای ماردین را دران ولا محاصره کردن مصلحت ندید
و روز سه شنبه هشتم ربیع الاخر ازانجا نهضت فرموده بطرف
کوهستان روان شد و از دره گذشته فرود آمد و روز دیگر ازانجا
کوچ کرده بجانب اسپنج توجه نمود و تمام شاهزادگان و امراء
لشکرها آراسته بمورچل خود بقوره روان شدند و روز جمعه
یازدهم ماه هوا متغیر شد و برق جستن و رعد غریدن گرفت
و بارانی دست داد که گفتی تمام اجرام آسمانها ابر گشته
می بارد *   * نظم *

* فلک خواست تا برکه چشم سحاب *

* خیام معسکر بر آرد بآب *
* ز دریا برآورد ابری چو قیر *
* سر مشک بکشاد ابر مطیر *
* تو گفتی جهان باز طوفان گرفت *
* محیط بلا جمله کیهان گرفت *
* دران دشت امکان بودن نماند *
* بجز کشتی عجز مامن نماند *
* روان گشت لشکر چو کشتی بر آب *
* فرو ماند اشتر چو خر در خلاب *
* ازان پیل بالا گل تیره جوش *
* ز اسپان نبودی برون غیر گوش *

و زمین آن موضع بغایت سست بود و گل و لای عظیم باز دیده شد بحیثیتی که چهارپایان تا بسینه در وحل فرو میرفتند و چند روز لشکر در بلای آن لایی ماندند و بسیاری از استران و شتران قطار قطار تلف شدند و در گل غرق گشته بماندند و بیشتر لشکریان فرود آمدند و خیمها زدند و زمان زمان شدت باران زیادت می شد تا بحدی که اکثر مردم خیمها بگذاشتند و پیاده براه افتادند و حضرت صاحب قران با لشکر قول در جمعه دهم جمادی الاول ازان بلاد بیرون آمده در علف زاری نزول فرمود و از بهر تفقد و استعلام احوال شاهزادگان کس

بازگردانید وشاهزادگان و امراء با تومانهای خود هرکس درپیش خود نمدها وزیلوها وتاجیرهای[1] خیمه خود برروی لای انداخته وراه ساخته بتمامي بیرون رفتند وازانجا کوچ کرده بطرف موصل کهنه روان شدند وحضرت صاحب قران کسی را با بسی تحف و هدایا جهت فرزندان بجانب سلطانیه فرستاده بود وشخصی شیخ نام که درموضع چیملک با ملک عزالدین بشرف بساط بوس رسیده بود وبنوازش مخصوص گشته درراه پای ازراه صواب بیرون نهاده دست جسارت بآن تحف وهدایا درازکرده همه را برگرفت وبجزیره درآورد وملک عزالدین حاکم آنجا عهدی که با بندگان حضرت کرده بود شکسته با آن شور بخت هم داستان شد ویاغي گشت صاحبقران گردون اقتدار الزام حجت راد ونوبت قاصد فرستاد واورا پیغام داد که شیخ را گرفته پیش ما فرست تا از سرگناه تو درگذریم واگرنه جزیره وقلاع وخیل وحشمت درزیر سم ستور ناچیز خواهد شد ملک عزالدین را نکبت وادبار دامن گیر شده بود برحصانت قلعه وآب شط اعتماد کرد وسخن قبول ننمود خرده‌اند که بنیادي که برآب نهند استوار نیاید اما خاکساری را که باد نکبت آتش دولت فرونشاند پرده پندار پیش

---

(۱) دربعض نسخ بجای تاجیرهای (قناطهای) دیده شد *

بصیرت فرود آمد * * بیت *

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه زیرکان کور گشتند و کر

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب جزیره و نواحی آن

چون ملک عزالدین حاکم جزیره از امتثال امري که در باب ارسال شیخ صادر شده بود ابا نمود حضرت صاحبقران روز دوشنبه سیزدهم جمادي الاول اغرق را گذاشته ایلغار فرمود و با تمام لشکر از دجله بکوبسرو عمد گذشته شبگیر کرد در وقت سحر که آن روز برگشتگان در خواب بودند بیخبر و غافل عساکر گردون مآثر چون قضای نازل بایشان رسیدند و تمام ولایت و احشام ایشان عرضهٔ غارت و تاراج گشت و دو سه قلعه او را بگرفتند و مال و چهارپای بسیار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار شد و حاکم جزیره ملک عزالدین دران آشوب بدست یکی از لشکریان افتاد چون او را بشناخت بشکنجه و عقوبت بسیار بسي چیزاز و بستد و او را رها کرد و چون صرصر قهر صامت و ناطق آن نواحي و دیار را بباد غارت و تاراج برداد و حاکم جزیره نیم جاني بهزار مشقت بیرون برده آواره شد صاحب قران گیتي ستان ازانجا نهضت نموده بسعادت و اقبال بازگشت و روز پنجشنبه شانزدهم از دجله گذشته فرمان داد که تمام غنایم و گوسفندان را بموصل برند بر حسب

فرموده آنرا بچهل کشتــــي در مدت ده شبانه روز از آب بگذرانیدند و از آب بشیب رانده باردوي همایون رسانیدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قراني بصوب ماردین نوبت ثاني

چون شهریار عدالت شعار بهار از میامن عون وافتدار مبدع مختار جل و علا جنود قواي نامیه را تقویت نموده بکار درآورده و سپاه زبرجد لواي گیا روي زمین را بفیروزي فرو گرفته تمام دشت و صحرا سبزه زار و علف خوار گشت حضرت صاحب قران کامگار بعد از فتح جزیره و توابع و تسخــــیر قلاع آن نواحي و مواضـــع عازم ماردین شد و قورلتاي فرموده سایه التفات برضبط لشکر انداخت و مجمـــوع پیادگان را سوار ساختــــه و در روز جمعـــه غره جمادي الآخر متوجه ماردین شد *

* نظم *

زکوس شهنشه برآمد خروش * سپاهي چو دریا درآمد بجوش
شد از جوش پولاد پوشان ستوه * همه دشت و صحرا وهامون و کوه

امیرزاده میرانشـــاه با لشکــــرهاي خود بر حسب فرموده بمنقلاي روان گشـــت و صحرا نشینان آن ولایت که در بیابان وکوهها بودند همـــه را بتاخت وغارت کرد و روز سه شنبـــه دوازدهم ماه مذکور صاحب قران کامگار با لشکر منصور بظاهر ماردین رسیده شهر را مرکز وار درمیان گرفتند وخیمه

و خرگاه و سرا پرده و بارگاه طناب در طناب کشیدند * بیت *
سپاه اندر آمد چنان چون سزد * همه بوم و بر خیمه بر خیمه زد
روز دیگر که خسرو جهان گیر زبرجد سریر گردون مقام بعزم
تسخیر این عالي حصار فیروزه فام تیغ زرنگار از نیام ظلام
برآورد صاحب قران گیتي ستان و شاهزادگان و امرای
تومانات و هزارجات و قوشونات لشکرها آراسته متوجه
حصار شهر شدند و از غریو کورگه و کوس و کرنای و خروشِ
سورن و جوشِ بهادران رزم آزمای گوش زمانه کرساختـه
جنگ درانداختند *   * بیت *

* سواران ســوی رزم کردند رای *
* تو گفتـــي که عالم برآمد زجای *
* جهان گشـــت پردار و گیرِ نبـــرد *
* شد از وهم رخسارِ خورشیـد زرد *

و پیش از همه لشکرِ قول سپر در روی کشیدند و نرد بانها بر
دیوار حصار نهادند و با تیغ سرافشان و گرزِ گران بنرد بانها
برآمدند و سایر لشکر مغفر شگاف از جوانب و اطراف حمله
آورده به نیروی دولت قاهره دشمنانرا براندند و شهر را
مسخر گردانیدند و مخالفان از بیم جان روی گریز بقلعه کوه
نهادند و سپاه ثوابت شمار بهرام انتقام با شمشیرهای خون
آشام در پی ایشان کرده تا دروازه قلعه براندند و بسي از

ایشانرا بقتل آوردند و بسیاری از پسران و دختران ایشان در
زیر دست و پا هلاک شدند و بعضی بتشنگی بمردند و غنایم بی حد
بدست عساکر فلک حمله ستاره عدد افتاد و اسپان و قطارهای
شتران گرفتند و در پای قلعه کوه بجنگ مشغول شدند و آن
حصاریست بغایت استوار بر سر کوهی بلند واقع شده و یک
راه بیش ندارد و از قلعه مقدار یک آسیا آب بزیر می آید و
جواهر اوصاف آن حصار در عقد اشعار بلاغت شعار شعراء
بتخصیص ابن سرایا منظوم است و بقلعه شهبا موسوم سپاه
گردون انتقام آنروز تا بشام در پای آن حصار آتش پیکار
افروخته بودند و خرمن حیات مخالفان سوخته و ایشان از
بالای قلعه بسنگ باران سیل بلا را پیش گیری میکردند و
چون شب درآمد لشکر ظفر قرین در حوالی قلعه توقف
نمودند و روز دیگر که شهسوار خورشید ببالای افق برآمده
جیش کواکب که در اطراف حصار نیلی سپهر التجا جسته
بودند همه را فرو ریخت عساکر گردون مآثر بازوی جلادت
بقلعه نهاده ببالا برآمدند و جمعی را که در اندرون حصار
رفته بودند و پناه بکمرها برده همه را دستگیر کردند و فرود
آوردند اهل قلعه چون قوت و شجاعت لشکر منصور مشاهده
کردند وهم و هراس بریشان غالب شد و بتضرع و زاری زنهار
خواستند صاحبقران سپهر اقتدار با لشکر فیروزی آثار از

پای قلعه معاودت نموده باردوی همایون خود فرود آمد وایشان از قلعه تقوزهای بسیار واسپان نامدار بیرون آورده پیشکش کردند ومال وخراج بگردن گرفتند والتزام وظایف خدمتگاری را متقبل شدند واز اتفاقات حسنه که درین ولا اهالی ماردین را یاوری نمود آن بود که چون شب بگذشت ومبشر سپیده دم بشارت قدوم نیراعظم در اغوار وانجاد عالم انداخت صباح جمعه از جانب سلطانیه از پیش سرایملک خانم ایلچی رسید وبشارت رسانید که حق سبحانه وتعالی شاهزاده عالمیان امیرزاده شاهرخ را فرزندی کرامت فرموده ونهالِ اقبال در جویبار سلطنت گلی تازه بار آورده *   * نظم *

* طالعِ عالم شده نیکو بمیمون اختری *
* منتظم شد سلک ملک ودین بوالاگوهری *

ذکر ولادت امیرزاده الغ بیگ

در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه (ست وتسعین وسبعمایة) مطابق فروردین ماه جلالی موافق ایت ئیل در قلعه سلطانیه *   * نظم *

* بسلطان گیتی ستان شاهرخ *
* خدا داد شه زادهٔ ماه رخ *
* که اوجِ سریرِ شهی یافت تاب *

* ازان ماه چون مشرق ازآفتاب *
* فروغِ سعادت وانوارِ جاه *
* درخشان زرویش چوخورشید وماه *
* توگفتی یکی کوکب ازاوج ماه *
* برآمد باقبال بر تخت گاه *

ماهرانِ صناعت تنجیم درتحقیق وقتِ ولادت واستخراج جزو طالع وتحریر مراکز سایر بیوت وتعیین مواضع کواکب و سهام شرایط احتیاط مرعي داشته ودقایق اعمال بجای آورده زایچه طالع همایونش بقلم دولت برپیاض سعادت کشیدند * * نظم *

* اسد طالع وصاحبش آفتاب *
* ازان گشت درسلطنت کامیاب *
* شرف یافته آفتاب از حمل *
* گرایندہ از علم سوی عمل *

وچون این بشارت مسرت افزا بسمع مبارک حضرت صاحب قران گیتي ستان رسید مواد بهجت وسرورش تضاعف پذیرفت وازغایت خرمی وشادمانی نایره غضب وخشم آن حضرت بکلي فرو نشست وبشکرانه آن عطیه جرایم اهالی ماردین وآن حوالی را رقم عفو واغماض کشید واز سرِ انتقام ایشان گذشته مال راکه قبول کرده بودند ببخشید

و آن ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان عیسی ارزانی داشت و یرلیغ بآل تمغا کرامت فرمود *

* نظم *

بخواهندگان گر کسی زر دهد * بجای زر او شهر و کشور دهد
و روز شنبه کورگه کوچ زده بمبارکی و طالع سعد نهضت نمود و را هها بخش کرده متوجه طرف بسری شد و امیرزاده محمد سلطان با لشکر خود براه میدان روان گشت و حضرت صاحب قران از راه سور و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود و امیرزاده میرانشاه بالشکر خود از راه جوسق و امرای تومان بمور چل خود بهمین سبیل هرکس از راهی باز گشتند و چون حضرت صاحب قران از راه سور بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را بجهت ضبط آن نواحی ببالای آب دجله بایلغار روانه گردانید و بنفس مبارک از آب گذشته بعلف زاری در غایت نزاهت نزول فرمود و سه روز در انجا توقف نمود و در خاطر همایون چنان بود که عنان عزیمت بجانب آله تاق معطوف دارد که ناگاه از پیش امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه خبر آمد که مردم حصار قراجه قیا که عبارت از شهر آمد است که بحامد اشتهار یافته بحصانت حصار مغرور گشته سرکشی می کنند و بقدم انقیاد پیش نیامدند *

گفتار در توجه رایت کشورکشای گیتی ستان بصوب حامد و فتح آن

چون حضرت صاحب قران بر مخالفت اهالی حامد اطلاع یافت در حال امیر جهانشاه را بایلغار بفرستاد و روز دوشنبه بیست و سیوم جماد ی الآخر قرین نصرت و ظفر با تمام لشکر متوجه حامد شد و شب درمیان کرده آنجا رسید و مجموع لشکر از دجله که آبش دران محل بغایت سبک است عبور نموده کورگه و نقاره فرو کوفتند و سورن انداختند و حصار را درمیان گرفته فرود آمدند و آن حصار در استحکام و استواری بمرتبه ایست که کس مثل آن در عالم ندیده و نشنیده چه باره ایست بغایت بلند از سنگهای تراشیده برآورده و بگچ استوار کرده و عرض دیوارش بحیثیتی است که بر بالای آن دیوار دو سوار پهلوی یکدیگر توانند راند و بر سر باره هم از طرف بیرون و هم از جانب اندرون بمقدار قامت شخصی بلند دیوار از سنگ تراشیده برآورده اند و بر بالای آن آهک زده و باز بر سر آن از طرف بیرون دیوار سنگ برآورده کنگرها ساخته چنانچه مجموع آن بارو دو طبقه است تا هنگام بارندگی و وقت شدت سرما و گرما مردم در طبقه زیرین توانند بود و برجهای عالی ترتیب کرده اند و درمیان هر دو برج ده پانزده گز باشد و دراندرون حصار ده و

چشمه آب سنگین جاریست و بسی باغهای معتبر هست و این
اوصاف از دیده ثبت افتاده نه از مجـــرد سماع و گویند
از بنای آن حصار چهار هزار و سیصد سال گذشته و در هیچ
عصر از اعصـار دست قدرت و قوت هیچ ذو شوکت صاحب
اقتدار بفتح و تسخیر آن نرسیده مگر آنکه در ابتداء اسلام
خالد بن ولید با فوجی از لشکرِ اسلام بعد از انکه مدتی بمحاصره
آن مشغول بودند از راهی که آب از شهر بیرون می آید
به پنهانی در آمده اند و آنرا فتح کرده القصه پیرامن آن حصار
مخیم نزول عساکر گردون مآثر گشت روز دیگر صاحب قران
ممالک ستان بسعادت و اقبال سوار شد و لشکر را به تسخیر شهر
تحریض فرمود و ایشان جنگ را آماده گشته با چپرها و توارها
و خرکها پیـــش رفتند و از اطراف و جوانب بر اهل حصـــار
تیرباران کردند و ایشان هرچند از بالا سنگ و تیر بر سرِ آن
دلاوران نبرد آزمای می ریختنـــد چون کوه از جای خود
نجنبیدند و عثمان بهادر پیش رفت و یک برج او را نقب زده
راه ساخت و سیـــد خواجه جنگ بسیار کرده برجی دیگر را
نقب در آورد و همچنین ارغونشاه برجی را نقب زده پیش
از همه در آمد و ببالای برج برآمد و داد مردی و مردانگی
داد و دیگر امرای تومان کوششهای دلاورانه نموده هریک
بنوعی ببالای حصار برآمدند و چنان حصاری منیع که در مدت

چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود
به نیروی دولت روزافزون بدو سه روز مسخّر گشت * بیت *

* و امثال این غرایب و زین هم غریب تر *
* بسیار کرده دولت این شاه داد گر *

ولشکریان باندرون حصار درآمده شهر را غارت کردند
وخانها را آتش زدند وسپاهیان آنجا تمام در نقبها رفته
ناپیدا شدند وکس ایشانرا نیافت و یساقیان با تبرها
ومتینها بربالای بارو برآمده بویران کردن حصار مشغول
شدند وچون آن بنا از غایت استحکام بمرتبهٔ بود که بسعي
بسیار اندکی ازان کنده مي شد و خراب کردن آنرا روزگاري
مي بایست پارهٔ از سرهای باروي آن بینداختند و روز
سه شنبه ازانجا کوچ کردند و روان شدند و روز جمعه آخر
جمادي الآخر یکي از طایفه اوزبک بپایه سریر اعلی حاضر شد
وبعزعرض همایون رسانید که ییق صوفي یاغي شده میخواهد
که درشب بگریزد درحال فرمان شد تا اورا گرفته حاضر
گردانیدند وچون تفحص نموده شد اقرار کرد و معترف شد
وجمعي مردم که با او متفق شده بودند باز نمود وحال آنکه
حضرت صاحب قران بکرات ازو امثال این حکایات ناپسندیده
مشاهده کرده بود و از مکارم اخلاق ملکانه عفو فرموده
وپیوسته درباره او عواطف ومراحم پادشاهانه ارزاني

داشته و او را تومان داده بود و در برونغار بعد از نسل خانان
ازو بزرگتر امیری نبود و با این همه از سرشت بد مرتکب
چنین حرکات نا پسندیده میشد * * بیت *
زهرکس پشیمان ترا و را شناس * که نیکی کند با کسی نا سپاس
بنابرین حضرت صاحب قران ببند او و پسرش امر فرمود و
جماعتی را که با او متفق شده بودند بیاساق رسانیدند *

گفتار در مراجعت ماهچه رایت آفتاب اشراق بجانب آله تاق (۱)

رایت آفتاب اشراق محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه
آله طاق شد و درجمله مهروان (۲) و نواحی آن از قلاع و ولایات
مجموع حکام و کوتوالان و متعینان و سرداران کمر خدمتکاری
بسته بدرگاه عالمپناه شتافتند و بسعادت بساط بوس استسعاد
یافتند و مال و خراج قبول کردند و فرود آوردند و چون
حضرت صاحب قران از میافارقین و باتمان و اشما عبور فرمود
راهها تعیین فرمود و امرای تومان را غجرجیان مقرر کرد
و امیرزاده محمد سلطان با امرای جرنغار از راه چپاچور روان
شد و رایت ظفرنگار از راه سیواسر متوجه صحرای موش

(۱) دردو کتاب بجای تاق (طاق) (۲) دردو نسخه بجای مهروان
(مهروران) و دریك نسخه بجایش (نهروان) دیده شد *

گشت و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود ودران
طریق عقبهای بلند بود بغایت مرتفع و با آنکه بهار بود از
بسیاری برف بسی چهارپای از استر و شتر دران راه تلف
شد روز شنبه پانزدهم رجب ازان عقبهای بلند و دشوار و
راههای سخت عبور نموده دز صحرای موش نزول فرمود
و امیرزاده میرانشاه با امرای بونغار از راه تبلیس گذشته
با ره وی کیهان پوی ملحق شد و امیرزاده محمد سلطان نیز
با لشکر جرنغار دران محل برسید و حکام آن نواحي مجموع
مطیع و منقاد گشتند و حاکم تبلیس حاجي شرف که در تمام
بلاد کردستان به نیکي و راستي او کسی نبود و نسبت با بندگان
درگاه عالم پناه پیوسته در مقام عبودیت و بندگي بودي
باحراز سعادت بساطبوس مبادرت نمود و اسپان نامدار
پیشکش کرد * * نظم *

* بسی اسپ بازین و برگستوان *
* بلند و قوی مغز و سخت استخوان *
* سبق برده از آهوان در شتاب *
* بگرمي چو آتش بنرمي چو آب *
* بصحرا ز مرغان سبك خیز تر *
* بدریا در از ماهیان تیز تر *

و ازانجمله یك اسپ بود که با مجموع اسپان نامي که حکام

وسرداران از اطراف آورده بودند در صحرای موش دوانیدند و ازهمه بدر رفت وهیچ باد پای بگرد او نرسید حضرت صاحب قران اورا ملحوظ نظر تربیت و عنایت گردانیده بسی نوازش فرمود و مملکت اورا بادیگر ضمایم باو ارزانی داشت ویرلیغ داد وبخلعت طلادوز وکمر و شمشیر زرین بلند پایه وسرافراز ساخت و ییق صوفي را باو سپرد که اورا در قلعه محبوس دارد وراهها را تفحص فرموده فرمان داد که بنویسند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران لشکرها باطراف وجوانب از برای تسخیر قلاع وبلاد و دفع اهل شرو فساد

رای ممالك آرای صاحب قران ممالك ستان محمد درویش برلاس را بافوجی از لشکر بمحاصره قلعهٔ النجق فرستاد و قرا یوسف و احشام ترکمانان از آوازه وصول عساکر گردون مآثر رو بگریز نهاده بودند و رفته حضرت صاحب قران باشاهزادگان و امراء و نوییذان قورلتای کرده مشورت فرمود و رای بران قرار گرفت که لشکر درعقب ایشان برود و برهان اغلن را سرسپاه گردانید و ایباج اغلن و جهانشاه بهادر را بادیگر امراء همراه اوکرده از صحرای موش بایلغار

روانه ساخت و فرمود که از پی دشمنان تا هرجا که باشد بروند
و در دفع شر و فساد ایشـــان کوشش نمایند و بنفس مبارک
در ان جلکا چند روز توقف فرمود و بجهت قلع و قمع آنان که
بدرگاه عالم پناه نیامده بودند امیرزاده میرانشاه را
بفرستاد تا هر که بقدم اطاعت و انقیاد پیش آید او را امان
بخشند و آنرا که سرکشی ورزد بدست انتقام از پای
در آورده ولایت و احشام او را غارت کنند و بقلعه النجق
رفته بمحاصره مشغول شود و تواجیانرا فرمان داد که بروند
و از تمام ممالک لشکر جمع کرده بپایه سریر اعلی آورند
و رایات نصرت شعار نهضت نموده بسعادت و اقبال بجانب
آله طاق بازگشت و حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان
آغا و سایر آغایان که در سلطانیه مانده بودند و زمستان
آنجا گذرانیده در فصل بهار که موعد تلاقی گل و بلبل و موسم
سمن و سنبل است ازانجا کوچ کرده متوجه پایه سریر اعلی
گشتند و از تبریز گذشته می آمدند حضرت صاحب قران
امیرزاده شاهرخ را در سه شنبه بیست و پنجم رجب
باستقبال ایشان فرستاد و شاهزاده جوان بخت چهار شبانه
روز قطع راه کرده در میان مرند و خوی بایشان رسید *

* نظم *

دولت دیدار میســـر شده * دیدهٔ اقبـــال منور شده

و چون نواحي اخلاط مخيم نزول همايون گشت خاقان حاكم عادل جوزكه از هواخواهان ديرينهٔ آنحضرت بود بپايه سرير خلافت مصير آمد و پيشكشهاے لايق كشيد و چون خدمات او از سر اخلاص بود در حضرت اعلى عزقبول يافت و عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته اخلاط وايل آنجا را با وسيورغال فرموده يرليغ داد و روز سه شنبه دوم شعبان دران صحرا شكار انداخت روز چهار شنبه جرگه بهم آمد * نظم *

* جهان جوي ميشد چو غرنده شير *
* جهنده هزبري شكاري بزير *
* بران صيدگه چون گذر كرد شاه *
* معنبر شد از گرد او صيدگاه *
* شكار افگنان با ظفر هم قرين *
* ز چرّنده خالي شد آن سرزمين *
* اديم گوزنان سرين تا بسر *
* ز پيكان زرين شده كان زر *
* كمان شهنشه كمين ساخته *
* شكاري بهر تيري انداخته *

صيد بسيار از آهوي سفيد و غوچ و ميش كوهي و گوزن و غير آن بيندا ختند و چون مدت يازده ماه بود كه شاهزادگان

با اغرق مبارک در سلطانیه مانده بودند استیلای شدت شوق سلسله عطوفت حضرت صاحب قران را تحریک داد و اغرق گذاشته ایلغار فرمود و روی توجه بسوی ملاقات ایشان آورد و ازالش کرد گذشته شب دراوج کلیسا ی آله تاق استراحت نمود و صباح جمعه جمعیب آثار سعادت شعار که عید اخیار و ابرار راست چشم امید روزگار بجمع شمل اقبال و اتفاق دولت تلاقي و اتصال روشن گشت امیرزاده پیر محمد جهانگیر و آغایان نثارها کردند و همگنان را نهالِ آمال و اماني از میامنِ وصول بحضرت صاحب قراني بازهار و اثمارِ بهجت و شادماني آراسته و برومند گشت * بیت * وبروفق دورنگي روزگار * که لطف گلشن نیست بی قهرخار از تذکر واقعۀ جگرسوز غم اندوز امیرزاده عمرشیخ جراحتِ آن مصیبت تازه گشته و شاهزادگان و خواتین و نوینان مراسم تعزیت بجای آورده وظایف دعا بادا رسانیدند * نظم *

* گرفرورفت اختري از آسمانِ سلطنت *

* آفتاب اوج شاهي جاودان تابنده باد *

* ورگلی ازشاخسارِ ملک برخاک اوفتاد *

* گلبنِ اقبال سلطانِ جهان پاینده باد *

صاحب قران خلافت پناه زبانِ استرجاع رابا عادۀ انا لله برگشاده چهرۀ وقار پادشاهانه را بگلگونۀ صبرِ جمیل بر

افروخت و رای ممالک آرای سایه التفات بر اشتغال جهانبانی انداخت و تیمور خواجه آقبوغا را با فوجی از لشکر بمدد محمد درویش برلاس بمحاصره قلعه النجق فرستاد و در روز دوشنبه بمبارکی و طالع فرخنده کوچ کرد و متوجه قلعه آیدین شد و چون بآنجا رسید اهالی قلعه اطاعت و انقیاد نموده هرچه داشتند از نقود و اقمشه و چهارپای و غلات بیرون فرستادند و بتضرع و زاری امان خواستند موجمت حضرت صاحب قران ایشانرا معاف داشته ازانجا مراجعت نمود و شب درمیان کرده باوج کلیسیا نزول فرمود درین اثنا از شهر ارزنجان که سرحد روم است طهرتن بدرگاه عالم پناه آمد و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بلند پایه و سرافراز گشته بخدمات پسندیده قیام نمود و زانوزده پیشکشهای لایق کشید عاطفت پادشاهانه اورا بانواع نوازش و تربیت اختصاص بخشید *

گفتار در فتح قلعه اونیک

چون مصر پسر قرا محمد که حاکم اونیک بود تا غایت بدرگاه عالم پناه نیامد و باقامت مراسم بندگی و خدمتگاری قیام ننمود داعیه تسخیر آن حصار از خاطر حضرت صاحب قران سربرزد و امیرزاده محمد سلطان را با لشکری بجانب اونیک روانه گردانید و بنفس مبارک روز

سه شنبه شانزدهم شعبان کوچ کرده در علف زار جلکای الش کرد نزول فرمود و از انجا نهضت نموده به تعجیل براند و از کوسه طاق[1] گذشته روز پنجشنبه هزدهم پیشتر از امیرزاده محمد سلطان باونیك رسید و از غریو کورگه و خروش سورن زلزله در جهان افگنده بتسخیر حصار فرمان داد عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته به نیروی دولت قاهره حصار زیرین را مسخر گردانیدند و با زمین برابر ساختند و مصر با اتباعش گریخته ببالای قلعه کوه بر آمدند و آن قلعه کوهیست بغایت بلند و تند و هر ممرکه احتمال آن داشت که پیادگان کوه رو توانند رفت آنرا بگچ و سنگ استوار کرده بودند و یك طرف آنرا بارو کشیده و دروازه مستحکم گردانیده و ترکمانان دران بالا جنگ و قتال را آماده گشته امرای تومان و بهادران لشکر کشورستان پیاده شده چپرها گرفتند و به نزدیك دروازه بپای کمر برآمدند و جنگ درپیوستند * * نظم *

* پیاده روان شد بکردار پیل *
* سوی مصر مانند دریای نیل *
* سپه چون بقلعه رسیدند تنگ *
* برآمد ز هرجانبی کوس جنگ *

---

(۱) د ، ه ، سه نسخه بجای طاق (تاق) است *

* قبوجي ز هرگوشه بگماشتند *
* عراده ز هرسو برافراشتند *
* که هرکس که جنبد فراز فصیل *
* بناوک زنندش که گردد قتیل *
* فراز کمرها بسان پلنگ * شد
* سپاه انجمن شد بآیین جنگ * ماوه
* چو مژگان خوبان دو صف رزم ساز * توپ
* یکی در نشیب و یکی در فراز * باع

وجمعه نوزدهم ماه مصرپسرو نایب خود را با پیشک
لایق بیرون فرستاده وعرضه داشت که بنده مطیع آن حضرت
ومرا قوت مقاومت با بندگان درگاه نیست و زهره
آمدن هم ندارم اگرآنحضرت این نوبت بنده را بجان
بخشد از سرامن واطمینان بوظایف خدمتگاری قیام
حضرت صاحب قران ایشانرا نواخته خلعت وکمرداده و
که ازسر جریمهٔ او درگذشتم باید که هیچ اندیشه بخود راه
وبی توقف بیرون آید و چون ایشان باز گشتند و
درآمده این سخن باو رسانیدند توفیقش یاوری ننمود
سخن را که خیر و صلاح او دران بود بسمع قبول راه
وجنگ آغاز نهاده بتیر انداختن مشغول شدند
امیر طهورتن پیش رفت و مصر را از راه نیک

نصیحت کرد که این چه سودای فاسد است که ترا بر
مخالفت میدارد با حضرتی که سلاطین هفت اقلیم از
مقاومت او سپرانداخته اند معارضه کردن نه طریق عقل
ست ترا ازین ورطه جز بوسیله عجز و مسکنت خلاص ممکن
نست * * نظم *
ی که شاهان روی زمین * سپردند شاهي و تاج و نگین
وقتم و صد برد ربار اوست * کمربسته وزجان هواد ار اوست
ن و جمشید وخاقان چین * بدرگاه او بنده کمترین
ترا مصلحت داوري * همان به که رو سوی عجز آوري
ي قلعه مسازید جنگ * که درچنگ ترکان چوموم است سنگ
ه تو باشد باو کارزار * چنین کار را خوار مایه مدار
به کزین قلعه آئي برون * سر کوه نا گشته دریای خون
گفتن ایزد گواه من است * که سوی صلاح تو رای من است
چون این سخنان استماع نمود خوف و هراسش زیاده
باز پسر را باستلمش که از خویشان نزدیک او بود
رداران ودلاوران آن دیار با اسپان نامدار بیرون
ه و بتضرع و زاري همان التماس که اول کرده بود
است نمود صاحب قران سپهر اقتدار دانست که او
بیرون آمدن ندارد في الحال بحبس ستلمش
ی که با او بودند فرمان داد و روز یکشنبه بیست و یکم

ماه مذکور امیرزاده محمد سلطان با لشکری که ملازم بودند
بمعسکر همایون پیوست و شب هنگام لشکر منصور بپای کمر
شتافته بجنگ مشغول شدند و تا روز کوششهای مردانه
نمودند و در اثنای جنگ از قلعه تیری انداختند خبری
بران نوشته چون بپایه سریر اعلی رسانیدند و بر مضمون
اطلاع افتاد حاصلش آن بوده که ستلمش که بیرون آم
از خویشان نزدیک مصراست و بهادر و سردار این ق
اوست اگر او را بند کنند پشت استظهار اینها بش

* بیت *

* بشه گفتی ایزد خبر داده بود *
* که بند وی از پیش بنهاده بود *
* شهی را که دل گشت چون آفتاب *
* بود حکم رایش سراسر صواب *

و حضرت صاحب قران روز دوشنبه پسر مصر را طلب فرم
و او در سن شش سالگی بود و چون بپایه سریر اعلی آم
روی نیاز بر زمین نهاده پای بندگی حضرت را ببوس
و زانو زده بلفظی فصیح زاری کنان خون پدر درخواست کرد
و عرضه داشت که اگر بندگی حضرت اورا ببخشد من بر
و او را بگویم که با کفن و شمشیر بدرگاه آید و از جمله غلام
این حضرت باشد صاحب قران کامگار فرمود که خون پدرت

بتو بخشید ... رط ... بید و برحال این کودک ترحم
فرموده خلعه فرزند خود درو پوشانید و حمایل زرین
درگردن او آویخت و استمالت نامه بقلم عاطفت نگاشته
باو داده و پیش پدر فرستاد و چون اورا باین طریق بقلعه
آوردند اهالي آنجا درخروش آمده زبان بدعا و ثنا
گشادند و جماعتی از بندگان حضرت را که با آن کودک
نه بودند استقبال نمودند و ایشان را بسی زر و خلعت
ده به تعظیمی هرچه تمامتر باز گردانیدند لیکن مصر را
ف بمرتبه غالب شده بود که سراسیمه مانده اصلا راه
لاح خود نمي برد و آن مایه قوت نفس که بیرون آید
خود را ازان مهلکه برهاند نداشت و چون بازدر آمدن
ل کرد حضرت صاحب قران امر فرمود که امراء تومان
کس به سِیبَهٔ خود استاده منجنیقها ترتیب کردند و سایر
باب جنگ حصار از عراده و رعد و تیر چرخ آماده
باشته کورگه و نقاره فروکوفتند و برغو کشیده بجنگ
مغول شدند * * نظم *

* برآمد خروشیدن کارزار *
* سپاه اندر آمد بگردِ حصار *
* ز بس ناوک وسنگ شد پر نهیب *
* نشیب از فراز و فراز ازنشیب *

عساکر گردون مآثر بزخم سنگِ منجنیق بسیارے ازان خانها
که دران بالا ساخته بودند خراب کردند درین اثنا مادر
مصر از قلعه فرود آمد و بسعادتِ بساطبوس فایزگشته زبان
تضرع بشفاعت فرزند برکشاد و از سرِ عجز و اضطرار عرضه
داشت که اورا چه حد مقاومت با بندگان این آستان باشد
این اضطراب از غایت خوف میکند والحق از هیبت شکوه
این درگاه شیرشرزه را جگر آب میشود اگر او نیز ترسد عجب
نباشد * مصراع *

* چه کند بپای پیلان الجوق ترکمانی *

روز دیگر حضرت صاحب قران اورا نوازش فرموده خلعت
فاخره پوشانید و فرمود که پسرت اگر امانِ جان و سلامتِ
خان و مان می طلبد بگو تا زود بیاید و حضرات عالیات
سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین اورا خلعت
داده روانه گردانیدند و چون بقلعه درآمد و صورت حال
با پسر باز راند دولتش پشت کرده بود یاری ننمود و سعادت
روی برتافته بود دستگیری نکرد که از سرِ عناد برخاسته
بپای اذعان و انقیاد بدرگاه عالم پناه شتابد و ازان مضیق
خلاص یابد همچنان در مقام یاغی گری باز ایستاد یرلیغ لا
الاتباع بنفاذ پیوست که در مقابل حصار ملجور سازند

* نظم *

چنین داد فرمان شهِ نامور * که هرکس که بود از سپه سربسر
سه روزه ره از هر طرف تاختند * درختی که پیدا شد انداختند
در اطراف قلعه به نیروی بخت * کران تا کران شد فگنده درخت
امیری که در رزم بودی چوسام * علی قدر عثمان عباس نام
شهش گفت تا برسرِ آن سدگاه ستاد از گهِ شام تا صبح گاه
بجد هرچه تمام تر آن چوبها را برهم مینهادند و لشکریان میان
آنرا از سنگ و گل پر میکردند و بر میآوردند تا ملچور تمام
شد و از حصار ایشان بلند تر آمد چنانچه بر قلعه مشرف بود *

* نظم *

چو ملچور سرکوب شد با حصار * بگردون برآمد دمِ کارزار
گروهِ سپه بر سرِ ملچور * چو دریای جوشان درآمد بشور
و از بالای ملچور که با کاخ ناهید و قصرهور برابر ساخته بودند
و از ان منجنیقها که از اطراف و جوانب حصار برافراخته
شوند چندان سنگ برهوای آن قلعه پران گشت * * نظم *

* که گفتی سپهرِ بلند اقتدار *
* کند اهل آن قلعه را سنگسار *
* مگر آسمان سنگ بارد همي *
* جهان را بر ایشان سر آرد همي *
* کسي را که با شاه دل نیست راست *
* اگر بر سرش سنگ بارد رواست *

و چون از ماه رمضان پانزده روز بگذشت کار دشمنان بغایت اضطرار انجامید و از بی آبی آتش در نهاد ایشان افتاد و تمام رعایا را باین واسطه از قلعه بیرون کردند مصر و متعلقانش با جمعی سپاهیان همچنان بخیرگی جلادتی می نمودند و ازبیم جان دست و پای می زدند لشکر منصور بسنگ منجنیق خانهای ایشانرا ویران ساختند و خرگاهها برسر ایشان کوفتند درین حال مصر مضطر و سراسیمه گشته باز نایب خود را بیرون فرستاده التجا با میرزاده محمد سلطان آورد و تضرع و زاری بسیار نمود شاهزاده جوان بخت فرستادهٔ اورا پیش حضرت صاحب قران برد و حال اضطرار و سراسیمگی مصر را عرضه داشت آن حضرت فرمود که اگر بیاید در امان باشد و فرمان داد که فرستاده را خلعت پوشانیده باز گردانیدند و چون بمصر رسید و پیغام بگذارد دهشت و حیرت او زیاده ازان بود که بآن سخن تسکین یابد بهمان وضع که بود برقرار اصرار نمود و بکوشش بیهوده دست و پای میزد گروهی از مبارزان سپاه ظفر پناه بکمرها و راهها باریک رفته بودند و چون شب شد خواجه شاهین با هفت کس پیشتر از دیگران بپای حصار بکمری بلند برآمد * نظ

* چو بگرفت طوطی زرینه پر *
* زنیلی قفس آشیانی دگر *

* ابا هفت کس خواجه شاهین بجنگ *
* بر آورد پر و بیسازید چنگ *
* دران شام مانندهٔ پر زاغ *
* که کس ره نبردی بشمع و چراغ *
* بر آمد ببالای کوه بلند *
* به نیروی اقبال شه بی گزند(۱) *

و دران بالا جهت اعلام لشکر منصور آتش بر افروخت امیر ارغونشاه اختاجي و امانشاه خزانچي چون آن حال مشاهده کردند با چند بهادر دیگر بالا رفتند و بکمری باریک رسیدند و مخالفان از وصول ایشان آگاه شده بجنگ مشغول شدند * نظم *

* شب تیره بود و گذرگاه تنگ *
دلیران سوی جنگ یازیده چنگ *
* خروشیدن تیغ افراشته *
* چراغی براه اجل داشته *
* برون جسته تیر از کمین کمان *
* شده مرگ را راهبر سوی جان *

دران جنگ امانشاه زخم دار شد و ازانجا بازگردید و ...ونشاه و بهادران که با ایشان همراه بودند و ذکر هریک

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای گزند (کمند) است *

بتفصیل تطویل دارد پیش رفته بکمری برآمدند که سَمْکِ آن
مقدارسي صد گز بیش بود بپای دیواری رسیــدند بزخم
کلنگ و میخین سنگ را سوراخ کرده زیربارو را مجوف
ساختند و برسرچوبها بازداشتند دران حال نوکران مصر
چون نیل بلا را برخود محیط یافتند از مصراعراض کرده روی
برگردانیدند و از بالای کوه خود را می انداختند و خلایق
که دراندرون حصاربودند بجمع فریاد برآوردند و ساز و سلاح
جنگ ازتن کشیده و انداخته راه بیرون آمدن طلبیدند مصر
ازین حال بغایت عاجزو مضطرب شد و روز آدینه که روز عید
بود دیگربار مادرو پسر را بیرون فرستاد و ایشان بپایهٔ سریراعلی
شتافته مادرش برخاک افتاد و روی تضرع بر زمین مالیده
بآب دیده و سوزسینه خون پسر را درخواست کرد عاطفت
پادشاهانه برزاري آن بیچاره ترحم نموده فرمود که او را
بخشیدم و از خون او درگذشتم اما اگر حیاتِ خود میخواهد
همین لحظه بیرون آید و اگرتقصیرفماید بتایید الهي قلعه را
تسخیرخواهم کرد و خون خلایق بگردن او خواهد بود مادر
مصر متحیرو اندیشه ناك بازگشته بقلعه درآمد و آنچه شنیده
بود بازراند مصرآن روز دیگر بیرون نیامد و بقیه نوکرانش
که مانده بودند خود را از قلعه انداختن گرفتند چون مصر
حال بران منوال دید بر حسب ضرورت کفن در گردن

اند اختة و شمشیر بدست گرفته روز شنبه دوم عید فرود آمد و آنجا با میرزاده محمد سلطان برده روی عجز بر خاک نهاده زاریها کرد که خون مرا از حضرت صاحب قران درخواست کن که تا جان در تن و رگ در بدن باشد کمر غلامي بر میان جان بسته از زمره بندگان کمترین باشم و مدة العمر بمراسم خدمتگاري و جان سپاري قیام نمایم شاهزاده او را استمالت نموده دل خوشي داد و بدرگاه عالم پناه آورد و سخنان او را بعرض رسانیده خون او را درخواست کرد حضرت صاحب قران آن شفاعت را بقبول تلقي فرمود و رقم عفو بر جریدهٔ عصیان مصر کشیده او را بشاهزاده بخشید *

* بیت *

شفیعي گرامي مددگار بود * گنه عفو شد گرچه بسیار بود

تمام اسلحه وادوات حرب که دران قلعه بود فرود آوردند و فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که مصر و سلطان عیسی حاکم ماردین هردو را بسلطانیه برند و ازانجا بسمرقند فرستند بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و عواطف خسروانه بهادران و مبارزان لشکر را که آثار جلادت و مردانگي بظهور رسانیده بودند همه را نوازش فرمود و خلعت داد و اولکا[1] آرزاني داشت *

---

(۱) در چهار نسخه بجای اولکا (اوکلکا) دیده شد *

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار حضرت صاحب قران از اونیک

حضرت صاحب قران قلعه اونیک را بامیر اتلمش سپرده جمعی از لشکریانرا پیش او بتوسقال باز داشت و پنج روز دران موضع جشن کرده بعشرت و کامرانی بگذرانید و روز پنجشنبه هفتم شوال بسعادت و اقبال ازانجا نهضت فرموده روان شد و روز آدینه هشتم * * نظم *

جهان خرد آصف جم نگین * وزیر فلک مرتبت سیف دین
ز سوی سمرقند شادان رسید * بسی پیشکشهای لایق کشید
شه ازوی خبرهای توران زمین * بپرسید تا باز داند یقین
چنین گفت کاندر همه ملک شاه * نیارد کسی تیز کردن نگاه
چو چرخ ارکشد کس بسر طشت زر * که یارد دران تیز کردن نظر
جته از قرا خواجه زان سو شتافت * خبر زین ممالک ستانی چو یافت
حکایت بدستور می گفت شاه * چنین تا سوی منزلی کرد راه
یکی مرغزار چو باغ بهشت * که رضوان تو گفتی دران لاله کشت
گل هفت رنگ اندران مرغزار * علف خوار اسپان وجای قرار
فرود آمد آنجا باقبال شاه * سپاهش گرفتند یکروزه راه

و دران جاکا چند روز توقف فرمود و روز دوشنبه هیزدهم دران موضع طوی عظیم فرمود * * نظم *

صاحب قران گیتیزار چو خلد برین * بفرمود شاه زمان و زمین
یش نهاده همه بزمی برآراستند * بشاشت فزودند و غم کاستند
رهان آغلر ون رسیده سر بارگاه * ز فرّ شه آراسته تاج و گاه
نهاد ر بهر سو امیران و گردن کشان * بآیین خدمت کمر بر میان
جهان در جهان شیره بود و شراب * خورشهای الوان برون از حساب
نوای مغنی و آواز رود * بعالم فگنده صدای سرود
که بی شه زمانه زمانی مباد * ز دور زمانش زیانی مباد
جهان باد یکسر بفرمان او * خداوند عالم نگهبان او

و درین اثنا امیر طهرتن راه را امور ملکی نصیحتهای پادشاهانه فرموده بانواع نوازش و انعام اختصاص بخشید و ولایت ارزنجان و آن نواحی باو ارزانی داشت و یرلیغ بآل تمغا کرامت فرمود و بکلاه و کمر مرصع سرافراز گردانیده روانه ساخت و امیر زیرک جاکو با فوجی از سپاه ظفرپناه پیش ازین برحسب فرمان بدر قلعه آیدین رفته بود و در محاصره آن حصار آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده و امیر بایزید که حاکم آن قلعه بود چون عجز خویش و جلادت لشکر منصور مشاهده نمود و یقین دانست که قلعه را بقهر و غلبه خواهند گرفت امان طلبید و عهد کرد که اگر لشکر از پای حصار بر خیزد من بیرون آیم امیر زیرک ملتمس او را مبذول داشت و از پای حصار باز گشته نزول کرد و بایزید در شب

از قلعه بیرون آمد و بی آنکه امیر زیرک نورد حضرت کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت بساط گشت *

* کمیتی گرانمایه آورد پیش *
* که از رخش رستم بدش مایه بیش *

عاطفت پادشاهانه او را بصنوف نوازش و تربیت مخصوص گردانید و آن قلعه و ولایت را باو بخشیده لشکر با طلبید * * نظم *

* شهش تربیت کرد و دادش مثال *
* که در قلعه هم او بود کوتوال *
* یکی خلعتش داد و زرین کمر *
* سوی قلعه کردش روان تاجور *
* به نزد یک مضراب پیغام کرد *
* که آرد سپاه و گذارد نبرد *

گفتار در لشکر فرستادن حضرت صاحب قران بغزو گرجستان

رفعت منزلت مجاهدان و علوشان غازیان بنص کتاب و سنت بنوعی محقق و مقرر گشته که دربیان آن احتیاج بکلفت حجت و برهان نیست ان الله یحب الذین یقاتلون في سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص لاجرم

دران مرغزار ییستان را پیوسته احراز فضیلت غزو و جهاد که شاهانه ت عالي نهمت بوده ي درین وقت به نیت غزا بکردن و امیرحاجي سیف الدین و امیرجهانشاه و عثمان را بالشکری گران بجانب گرجستان بسوی آقسقا ...شتاد وبنفس مبارک از راه جنگلستان آله تاق عازم صوب گرجستان شد * * نظم *

* ظفر بر یمین نصرتش بر یسار *
* قلاوز ره لطف پروردگار *
* الفهای انا فتحنا همه *
* علمهای او عرش فرسا همه *
* ز سم ستوران شیران کین *
* چو سیماب درلرزه آمد زمین *
* تو گفتي همان است لشکر مگر *
* نگشت است ازیشان جدا یك نفر *

و چون عساکر گردون مآثر فوج فوج روان شد فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست و جماعتی که دران نواحی یاغي بودند همه را بغارتیدند و حضرت صاحب قران دران صحرا شکار انداخت * * نظم *

* چنین داد فرمان شه کامگار *
* که بهر شکار از یمین و یسار *

* همه کوه مالان صحرا نورد *
* بر انگند صید و بر آرند گرد *
* شه از پیش آراست قلب سپاه *
* سپه را شد از دور رخ سوی شاه *
* چو باز سفید سحر در رسید *
* غراب شب از سهم او بر پرید *
* بهم بسته شد جرگه پرکارسان *
* چو نقطه همه صیدها در میان *
* چو آمد سر جرگه با یکدگر *
* در و دشت پر صید شد سربسر *
* ز کثرت بپوشید روی زمین *
* گوزن سیه چشم عنبر سرین *
* ز آهوی مشکین دم تیز دو *
* فرو بسته شد راه بر راه رو *
* سواران چابک دران پهن دشت *
* فگندند هریک ده و هفت و هشت *
* ز خون گوزن و دد و غوچ و رنگ *
* سراسر در و دشت شد لاله رنگ *
* ز بس صید کان روز افگند مرد *
* زده صید فربه یکی بار کرد *

* شکاری چنـــان کرد مالک رقاب *

* که بهرام گور آن نه بینـــد بخواب *

و صاحب قران سپهر اقتدار در ضمان عون و تایید پروردگار مراحل و منازل قطع کرده میرفت و لشکر نصرت شعار از هرجا که با اهل کفر و انکار دو چار می خوردند قتل و غارت کردند *

* نظم *

بسانِ سلیمان بر اسپ چوباد * همي رفت و هرکو نکرد انقیاد بغارت ببردند مالش سپاه * که واجب بود زجر اهل گناه وچون باعث برین سفر همایون اثر نیت جهاد و غزا و تقویت و تمشیت شریعت غرا بود هرآینه فتوحات ارجمند و سعادات برومند روي مي نمود ازانجمله چون بشهر قارص رسیدند در ظاهر آن بصحرائی در غایت نزاهت فرود آمدند * * نظم *

* یکي منـــزلِ دل کش و جان فزا *

* ز باغِ خـــورنق فزون در صفـــا *

* بهرچند گامي دران سبـــزه زار *

* روانه شده چشمـــۀ خوشگـــوار *

* هوای خوش و بیشهـــای فراخ *

* درختـــان بارآورِ سبـــز شاخ *

* روان آب در سبـــزۀ آب خورد *

* چو سیمـــاب در پیکـــرِ لاجورد *

* ریاحین دمیده در اطراف جو *
* صبا عطر بیز و هوا مشک بو *
* شکفته گلِ بختش از شاخسار *
* ز پیروزیش سبزهٔ مرغزار *
* دران دل نشین دشت جنت مثال *
* باقبالِ سلطان دریا نوال *
برآمد ز اوجِ جلال اختری *
* سپهر اقتداری جهان داوری *
* جهان گشت ازان اتفاقِ گزین *
* پر از عشرت و بهجت و آفرین *

گفتار در ولادت همایون شاهزاده سپهر آستان ابراهیم سلطان

* شعر *

* نعم الاله علی العباد کثیرة *
* و اجلهن نجابة الاولاد *

اهل دانش و بینش و واقفان اسرار کارخانه آفرینش از جلایل آلاء بی انتها و جزایل نعماء بیرون از حیز حصر و احصا که از فیض فضل نامتناهي الهي بتمادي ایام ولیالي علي التعاقب و التوالي برعالم و عالمیان بتخصیص افراد و اشخاص نوع عالي شان متعالي مکان انسان فایض و ریزان

است نجابت فرزند و رشد اولاد شمرده اند چه بقای نوع بتوالد و تناسل منوط است و استدامت ایام دولت دودمان بوجود فرزندان شایسته بایسته متعلق و مربوط ولهذا زمرهٔ برگزیده انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام که منشور منقبت شان بطغرای فحوای اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده موشح و محلی است حصول آن عطیه ارجمند از حضرت بخشنده بی مانند تعالی و تقدس بزبان دعا استدعاء فرموده اند چنانچه آیه کریمه رب هب لي من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء ویتیمه فاجعلني من لدنک ولیا یرثني ویرث من آل یعقوب ازان افصاح نموده لاجرم عنایت ازلي بر وفق حکم لم یزلي بجلالت قدر و نباهت ذکر و تمادي روزگار خجسته آثار دولت واقبال حضرت صاحب قران تعلق پذیرفته بود کاخ راسخ ارکان سلطنت و جهانباني اورا بکثرت اولاد عظام و اسباط کرام فرخنده فرجام از تطرق اختلال و انهدام ایمن گردانید و بیت القصیدهٔ این حکایت و طراز خلعت این کرامت و عنایت آنکه در روز فیروز سه شنبه بیست و ششم شوال مبارک فال سنه (ست و تسعین وسبعمایة) که بحقیقت غرهٔ ایام دولت واقبال و مفتح تباشیر صبح نجح اماني و آمال بود حضرت وهاب شکور از خزانه

یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور
امیرزاده شاهرخ را پسری که لسان سعادتش بمضمون *

* مصراع *

* فلي فيه معني شاهدا با بو تي *

گویا بود کرامت فرمود * بیت *

یکی غنچه از باغ دولت دمید * کزان سان گلی چشم گیتي ندید
انوار سلطنت و پادشاهي از ناصیه همایونش مانند تلالٔ نور
از چهره حور لایح و تابان و آثار جلالت و سروري از فرمهد
گردون رفعتش چون فروغ مهر از اوج سپهر واضح و درخشان *

* شعر *

في المهد ينطق عن سعادة جده
* اثر النجابة ساطع البرهان *
* ان الهلال اذا رایت نموه *
* ایقنت منه البدر في اللمعان *
* گرامي دُرّی از دریای شاهي *
* چراغی روشن از نورِ الهي *
* مبارک طالعی فرخ سریری *
* بطالع تاجداری تخت گیری *

مهد اعلی قیدافه زمان سرای ملک خانم کس فرستاده مسامع
علیه حضرت صاحب قران را از ایصال این مژده دلکشا مملو

از سرور گردانید * * نظم *

* چو شاه این حدیث چو در کرد گوش *
* محیط عنایت در آمد بجوش *
* ازان مژده شه شادمان شد عظیم *
* بشکرانه بسیار زر داد و سیم *
* همی گفت شکر جهان کردگار *
* که آمد درخت امیدم ببار *
* چو از بخت فرخنده شاه جهان *
* بدیدار فرزند شد شادمان *
* دو چشم نیا در نبیره بماند *
* وزان فر و فرهنگ خیره بماند *
* گهی رو بروی نبیره نهاد *
* گهی بر سر و چشم او بوسه داد *
* دلم گفت بروی گواهی دهد *
* که او را خدا پادشاهی دهد *
* چو سرو خرامان شود این نهال *
* به بدر درخشان شود این هلال *
* که در روی پدید است از آغاز کار *
* که گیتی ستانی شود نامدار *
* همه تاجداران شوندش رهی *

* چو بینندش این فرّ و فرمان دهی *
* امیران لشکر کشي کامگار *
* نمودند تقدیم رسم نثار *
* جواهر باشتر بخروار زر *
* بدرگاه آورده هر نامور *

شهزادگان و خواتین و امراء و نوینان نثار بسیار کردند حضرت صاحب قران در عین مسرت و کامراني کلاه بهجت باوج ماه بر افراخت و دست همت دریا نوالش خزاین را از ذخایر و نفایس بپرداخت * نظم *

* بدین شادماني یکی بزم ساخت *
* بگردون سر بارگه بر فراخت *
* شه از مهر فرزند فیروز بخت *
* در گنج بکشاد و بر شد بتخت *
* بشکرانه اندر سرای سپنج *
* بخواهندگان داد بسیار گنج *

کافه خلایق را بفیض انعامِ عام محظوظ و مسرور گردانید و طبقات مردم را از فرط احسان بی امتنان مرفه و معمور ساخت پرتو انوار شادمانیش بر سایر سرایر و ضمایر اکابر و اصاغر افتاد و ابواب معدلت و مرحمت بر جهان و جهانیان بر کشاد * * نظم *

* بهر کشور و بوم ازین ابتهاج *
* ببخشید یکساله مال و خراج *
* همایون قدم بود و فرخنده فال *
* شد از مقدمش مردم آسوده حال *

و صاحب قران دین پرور نیکو اعتقاد هر چند میدانست که
مجموع حوادث البته بی واسطه مستند است بقادر مختار
تقدست اسماؤه خاطر خطیرش برین معنی اطلاع
داشت که صانع عالم حکیم و علیم است و با آنکه وجود
همه از محض جود اوست وقوع اشیاء را بر حسب حکمت
بعضی ببعضی مرتبط فرموده چنانکه اختلاف لیل و نهار
و تفاوت طباع فصول ازمنه سال از شتا و صیف و خزان
و بهار بمسیر شمس متعلق ساخته و معرفت هنگام زرع و
حصاد و موسم استواء هر گونه بدایع از انواع ازهار و
اثمار بآن باز بسته و نظام عقد شهور هلالی که شناختن
اوقات عبادات از صوم و حج و زکات موقوف است بران
بتطورات اشکال قمر مربوط گردانیده چنانچه از نص
ویسالونک عن الاهلة قل هي مواقیت للناس والحج
مستفاد می شود پس تواند بود که فی الجمله اوضاع اجرام
علوی علامت و امارت ظهور بعضی امور در قوابل سفلی باشد
ذلک تقدیر العزیز العلیم بنابرین اشارت علیه بنفاذ

پیوسته و دقیقه شناسان صناعتِ تنجیم و متصدیانِ استخراج مواليد و تقاويم بتخصیص مولانا عبد الله لسّان که برای صایب و رویت ثاقب * * بیت *

همه زیجِ فلک جدول بجدول * باسطرلاب حکمت کرده بُد حل

از سرِ تیقظ و احتیاط زمان ولادت فرخنده نیکو تحریر نموده بتحقیق طالع همایون مشغول شدند * * نظم *

* از اختر شناسانِ آن روزگار *
* خبر جست از طالعش شهریار *
* ــ باز دادند شه را جواب *
* که گردد بر آفاق مالک رقاب *
* چو از مهد فوق آورد زیر تاج *
* ازایران و توران ستاند خراج *
* شود ملک گیتی بفرمانِ او *
* همه گنج فرمان دهان زان او *
* بیک حمله کو برکشد تیغ کین *
* بگیرد چو خورشید روی زمین *
* بگیتی نماند یکی تاجور *
* به بندند پیشش بخدمت کمر *
* شود دشمن از تیغِ تیزش جهان (۱) *

(۱) در بعض نسخه بجای جهان (نهان) است *

* بهر جا که رو آورد از جهان *
* مسلم شود ملک بی هیچ رنج *
* خزاین بدست آید و مال و گنج *
* بهر کس که قهرش فرستد سپاه *
* بگیرد بران خصم اَجل پیش راه *
* ز القاب این شاه عالی تبار *
* شود سکه و خطبه هم نامدار *
* کند وقت را صرف کسب کمال *
* بعلم و خطش کس نیاید مثال *
* بحکمت ز دانشوران بگذرد *
* همه مردم اهل را پرورد *
* کند خوش چنان خط عنبر سرشت *
* که یاقوت پیشش نیارد نوشت *
* چو نقد سخن در عیار آورد *
* همه مغز حکمت ببار آورد *
* سیاست کند چون شود کینه ور *
* ببخشاید آنگه که یابد ظفر *
* چو در زین کشد سرو آزاد را *
* براسپی که طعنه زند باد را *
* هم آورد او گر بود زنده پیل *

* کم از قطره باشد بر رود نیل *
* زسر تا قدم مردی و مردمي *
* سروشي بود صورتش آدمي *
* باو تختگاهِ سلیمان نخست *
* رسد وآنکه آفاق گیرد درست *

واگر کیفیت اوضاع طالع خجسته او بتفصیل گزارش پذیرد واقفان دقایق احکام موالید را شبهه نماند که جواهر احکامي که ناظم در سلک بیان کشیده مجموع از اصناف دلایل وشواهد استنباط رفته که زایچهٔ طالع همایون محیط است بران و صریح قواعدِ فن بصدق آن گویا است نه از قبیل اطراء واغراق است چنانچه شیمهٔ شعراء است اما چون رعایت حزم از افشای تفاصیل اوضاع طالع پادشاهان فرمان فرما مانع است درشرح آن شروع نرفت وبذکر یک نکته دقیق که غرابتي دارد اکتفا میرود وحال آنکه اگر بقانون اصول وقواعد این فن دربروج دوازده گانه وحالات لازمه هریک قطع نظر ازخصوصیات اوضاع هرطالعي تفکروتدبر کرده مي شود برجی که بطالع سلاطین نامدارکه وثوق رجای بدوام ایام سلطنت واقتدار ایشان تواند بود لایق تر ومناسب ترمي نماید از سابقه عنایت ازلي همان برج طالع واقع شده چه درمثل چنان طالع اهم امورحال طالع است وعاشرو

ثبات در هردو مطلوب است و انسب بطالع برجیست
که صاحبش از کواکب علوي باشد علی الخصوص کوکبي
که امضاء و اجراء عزایم و مقاصد از منسوبات او شمرند
و ظاهر است که الیق بعاشر خانه آفتاب تواند بود *

* بیت *

اسد بود عاشر خداوند زور * کزان دیدهٔ دشمنان گشت کور
و این جمله امارا تیست که ظاهر تبیان بآن استدلال
نمایند واگرنه * * مصراع *

* اهل دل درصورتش معني رحمت دیده اند *

و حقیقت انکه * * نظم *

* رخشان زماه طلعتش انوار سروري *
* حاجت بحکم طالع و سیر ستاره نیست *

و از اتفاقات بدیع که درین ولادت همایون دست داده
آنست که بقواعد علوم یقیني محقق شده که از امهات
مشخصات و معینات حوادث زمان است و مکان و زمان
بحسب اشرف تواریخ سال هفت صد و نود و شش بود عدد *
بسم الله الرحمن الرحیم * بهج و قارص که ظاهرش مطلع
آفتاب آن ولادت سعادت انتساب بوده ازروي عدد مطابق
شمار اسم بزگوار - الرفیع - است باآنکه اسم آن شهرهر چند
قارص مي نویسند بزبان اشتهار که اعتبار آن دارد بقرس

مذکور است که عدد[1] آن موافق مجموع درجات فلکي است و موافق اسم مبارک - رفیع - که مستند القاء روح واقع شده درکلام رباني - حیث قال عزوعلا - رفیع الدرجات ذوالعرش یلقي الروح من امره علی من یشاء من عباده و درامثال این اتفاقات حسنه بسی اسرار ارجمند مندرج مي باشد که واقفان زبان رمزآنرا دریابند - والله اعلم بحقایق الامور - و بروفق الاسماء تنزل من السماء اسم مبارکش ابراهیم سلطان مقرر گشت تا سمي خلیل الرحمن باشد

* نظم *

سلطنت از گنج خدا کام یافت * برحق ابراهیم سلطان نام یافت

و ازشمول مبامن توافق و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ارکان دولت و اقبال این دودمان خجسته به نیروی سعادت این شاهزاده جوان بخت و اولاد و امجادش مزید رفعتی یابد *

* رباعي *

* شاهي که زمانه کمترین چاکراوست *

* خورشید غلام طلعت انور اوست *

* نامش زخلیل است ونشانش زحبیب *

* زان ملک سلیمان بسزا درخوراوست *

---

(۱) در بعض نسخ بجای عدد (عدّه) دیده شد *

گفتار در جشن کردن حضرت صاحب قران جهت ولادت همایون بسعادت وکامرانی

* نظم *

چو سلطان خاور برافراخت سر * بدامان گردون برافشاند زر
حضرت صاحب قرانی در عین شادمانی وکامرانی از
مرغزار قارص نهضت نموده روان شد وبدشت منیک کول
نزول فرمود و امراء که بجانب گرجستان به نیت غزو وجهاد
رفته بودند غزوات بسیار کرده و ولایت گرجستان را مسخر
گردانیده وبسی از قلاع ایشانرا به نیروی دولت روز
افزون کشوده مظفر ومنصور باغنایم نامحصور معاودت
نمودند و درین محل بشرف بساط بوس فایز گشتة نقود
بسیار وجواهر شاهوار نثار کردند * * نظم *
نثار بی شمار از سیم و از زر * برافشاندند باپس لعل وگوهر
زلؤلؤ حلّها بستند ره را * نثار افشان ثنا گفتند شه را
کزین شهزاده دولت را نوی باد * وزو پیوسته پشت دین قوی باد
بر حسب فرمان جهت ترتیب اسباب طوی وآیین جشن
بسی بارگاه پادشاهانه عالی تر از شرف ایوان زحل
وسرا پرده خسروانه فسیح تر از عرصه امل * * بیت *
دران پهن صحرای همچون بهشت * پر از خرده کاری ارده ی بهشت

برافراختند * * نظم *

* زده هرطرف خیمه و سایبان *
* دو فرسنگ راه از کران تا کران *
* ز سبزه رخِ خاک پیدا نبود *
* ز خیمه زمین پرستاره نمود *
* بسی خیمه و خرگهِ بی شمار *
* زده پیش وپس لشکرِ نامدار *
* تو گفتی نهم خیمهٔ آسمان *
* زده‌ستند در مرغزارِ جهان *
* بهرسو یکی بارگه چون فلک *
* بگردش گروهی چوحورو ملک *
* چل استون زده سایبانی دگر *
* بطول و بعرض آسمانی دگر *
* مرصع یکی تخت زرین بپای *
* نشسته برو شاهِ کشور کشای *
* خواتین فرخ رخ نازنین *
* دران سایبان جمع چون حورِعین *
* بفرقِ سرِ جمله بُغتاق زر *
* گرفته خم از بارِ لعل و گهر *
* چو برجِ سپهر از کران تا کران *

* جواهر درو جمع چون اختران *
* چو جشت یکی بزم آراسته *
* مهیا درو هرچه دل خواسته *
* کورگه ز شه صد قدم دور تر *
* فراوان تیبق با صراحي زر *
* بمین کورگه همه مطربان *
* شدُ رغُوی ساطاني و یاتغان *
* زسوی یسارش نی و چنگ وعود *
* ز گردون گذشته صدای سرود *
* دران بزم چون گلشن از هرکران *
* چو بلبل نواساز رامشگران *
* یکی تُوقُوزُ از چاوُشانِ گزین *
* بر اسپانِ تازي و زریفه زین *
* به بسته مرصع کمرهای زر *
* طلا دوز خلعت فگنده ببر *
* یکایك همه شش پر زر بدست *
* ز بهرِ سرانجام اهلِ نشست *
* جهان تا جهان خوان ودستارخوان *
* بر آراسته شیرها بی کران *
* جدا نزد هرکس ز ارباب عیش *

* مهیا ز هرگونه اسباب عیش *
* مرصع صراحي و زرینه جام *
* پر از بادهٔ لعل سیما مدام *
* می خسرواني و صافی عرق *
* ز کوثر بصد رجه برده سبق *
* بسی سرو بالای زهره جبین *
* کشان ذیل بغتاق اندر زمین *
* بقامت چو سرو و سمن بو همه *
* بطلعت چو ماهِ سخن گو همه *
* تو گفتي کواکب ز چرخِ کبود *
* همه آمدستند آنجا فرود *

شاهزادگان نامدار و امراء و نوینان رفیع مقدار و جمهور ارکان دولت و سایر اعیان حضرت از کمال بهجت و شادماني و غایت مسرت و کامراني بعیش و عشرت مشغول گشتند *

* بیت *

* ز بس خسرو و میر فرخنده چهر *
* چو چرخی بد انجا پر از ماه و مهر *
* همه بادرونهای صافي چو جام *
* بکف باده از بام تا وقت شام *

و طوایف اکابر و اشراف از سادات و موالي و علماء و مشایخ

واعالي که از اطراف و اکناف بدرگاه عالم پناه آمده بودند

* نظم *

همه نامداران و دانشوران * ز اطراف عالم کران تا کران
ز توران و ایران و هر مرز و بوم * ز هندوستان تا باقصای روم

هر کس بحسب حال خویش به نیل امانی و آمال فایز شده از شاخ شادمانی میوه کامرانی چیده و زبان مسرت بتهنیت کشاده مراسم ثنا و دعا باد ارسانیده که * * بیت *

* شکر خدا که از افق سلطنت ز نو *
* ماهی طلوع کرد که روشن کند جهان *
* خورشید طلعتی که ز فرّ جبین او *
* صد گونه نازش است زمین را بر آسمان *

و چون حضرت صاحب قران محافظت ذات شریف و جوهر لطیف او را که در کنف حفظ حفیظ علیم تعالی و تقدس پیوسته مصون و محروس است — والحمد لله علی ذلک — بمهد اعلی تومان آغا که بلقیس زمان و قیداقه عهد و اوان بود نامزد فرمود آن ملکه ملک نهاد فلک اقتدار مراسم طوی و نثار تقدیم نمود * * نظم *

* بشکرانه بانوی بلقیس فر *
* بر آراست بزمی و جشنی دگر *
* که فردوس در جنب آن بزمگاه *

* نمودی ز صد بوستان یک گیاه *

* دران بزم شه کرد بخشش بسی *

* فزون زانکه داند شمارش کسی *

* بعشرت یکی هفته بگذاشتند *

* مراد دل از عیش برداشتند *

و چون امیر عثمان عباس برسم اتابکی آن شاهزاده جوان بخت بلند پایه و سرافراز گشته بود و حلیله اش ساد قین آغا که قرابت نزدیک با حضرت صاحب قران داشت بدایگی استسعاد یافته ایشان نیز طویهای لایق و جشنهای موافق مرتب داشته پیشکشها کردند و نثارها افشاندند

* نظم *

* بصد گونه اقبال وشادي و کام *

* بعشرت برآمد سه هفته تمام *

و چون از وظایف طوی و لوازم عیش فراغت حاصل آمد و مراسم شکر و شکرانه باقامت پیوست حضرت صاحب قران گیتي ستان در سه شنبه هجدهم ذي قعده از منزل کول نهضت فرمودہ بسعادت و اقبال روان شد و بر سر عقبه فرود آمد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران شاهزاده جوان بخت ارجمند شاهرخ را جهت

ضبط تختگاه سمرقند

صاحب قران سپهر اقتدار صباح جمعه بیست و یکم ذی‌قعده امیرزاده شاه رخ را اشارت فرمود که متوجه سمرقند شود و بضبط و دارائی آن مملکت قیام نماید و درباب دادگستری و رعیت پروری سعی بلیغ بتقدیم رساند و دریں معنی از هرگونه نصایح پدرانه بسی سخن راند محصلش آنکه * نظم *

* روان شو سوی تخت که با سپاه *
* ولی دار پندم سراسر نگاه *
* نخست آنکه غافل مباش از خدای *
* که فضلش بدولت بود رهنمای *
* میاساز طاعت شبان دراز *
* سوی عدل چون روز شو سرفراز *
* ز گفتار پیغمبرش بر مگرد *
* اگر بر سریری وگر در نبرد *
* طلب هیچ جز نام نیکو مکن *
* که این نیک نامی نگردد کهن *
* بران باش تا هرچه نیت کنی *
* نظر در صلاح رعیت کنی *
* خدا ترس را بر رعیت گمار *

* که معمار ملک است پرهیزکار *
* بد اندیش تست آنکه خونخوار خلق *
* که نفع تو بیند در آزار خلق *
* ز ظالم ستان داد مظلوم را *
* بیارا بانصاف آن بوم را *
* حرام است بر پادشه خواب خوش *
* چو بیند ضعیف از قوی بارکش *
* خدا مهربانست بر دادگر *
* به بخشای و بخشایش حق نگر *
* بسمع رضا مشنو ایذای کس *
* و گر گفته باشد بغورش برس *
* چو خشم آیدت بر گناه کسی *
* تامل کنش در عقوبت بسی *
* که سهل است لعل بدخشان شکست *
* شکسته نشاید دگر باره بست *
* ز صاحب غرض تا سخن نشنوي *
* که گر کار بندی پشیمان شوي *
* ترا این سخن ها ز من یاد باد *
* بذیروی دولت دلت شاد باد *
* برسم وداع آن زمان دربرش *

* گرفت و ببوسید چشم و سرش *

* روان گشت شهزادهٔ کامکار *

* رفیق رهش عون پروردگار *

و چون شاهزاده شاهرخ بعزم تختگاه روی سعادت براه آورد حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان و خواتین نیز با تمامی اغرق بر حسب فرمان قضا جریان متوجه سلطانیه شدند و بعد از وصول بسلطانیه حضرات عالیات و خواتین با اغرق بر حسب فرموده درانجا اقامت کردند و شاهزاده جوان‌بخت ازانجا گذشته روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده از جیحون عبور فرموده اهالی ما وراء النهر برسم استقبال بانثار و پیشکش پیش آمدند *

* نظم *

زنزدیک شه تا حواشی کش * همه ره نثار و زرو پیشکش
زهر کشور و بوم فرمان دهان * پذیره شدندش کهان و مهان
چوآگاهی آمد سوی تختگاه * که شهزاده آمد بکش با سپاه
پذیره شدش میر روشن روان * سلیمان شه آن سرور کاردان
به بستند آذین[1] سمرقند را * که مستحسن افتد خردمند را
سراسر همه مردم پیشه‌ور * نمودند هریک دگرگون هنر
بیاراسته همچو خلد برین * همه شهر وکو از در آفرین

(۱) در سه نسخه بجای آذین (آیین) مکتوب است .

زگسترده زیور بدیوار ها * چمنهای گل گشته بازارها
زگفتان زربفت و خود و کمر * علم بسته دروازها سربسر
زدروازهٔ شهر تا قصر شاه * فگنده سقرلاط و اطلس براه
همه شهر در زیورِ زرنگار * زر و سیم در پای اسپان نثار
چون شاهزاده موید کامگار درعین جلالت و اقتدار بمستقر سریر
سلطنت قرار یافت وازمیامن انوارِ داد و نَصَفَت وآثارِ
مرحمت و معدلت بی نهایتش عرصهٔ دل کشای روح افزای
سمرقند که نزهت گاه شیرین لبان شکرخنداست غیرت
فردوس برین و رشک نگارخانه چین گشت * * نظم *

* منادي بفرمود در شهر شاه *
* که آید سوي بارگه دادخواه *
* چو نوشیروان کرد بنیاد داد *
* جهان را ز عدلِ عمر یاد داد *
* چنان پند صاحب قران کاربست *
* که از امرو نهیش دروني نه خست *
* بران پور باد آفرین خداي *
* که گفتِ پدر یکسر آرد بجاي *

ازمجاري احوال واوضاعِ سکان آن دیارو بقاع واهالي آن
نواحي مصدوقه * * نظم *
بقومي که اقبال خواهد خداي * دهد خسروِ عادل و نیکراي

بظهور آمد و کافه خلایق در مهاد امن و امان و بساط عدل واحسان فارغ البال و مرفه الحال بیاسودند چه از کران تا کران آن ممالک و ولایات از کمال مهابت و عدالت آن سپهر سلطنت و جلالت * * بیت *

* نکردی هیچ باد[1] از آب فریاد *
* قبای گل نگشتی پاره از باد *
* کبوتر را عقاب آموختی پند *
* بجان میش خوردی گرگ سوگند *
* بجز مطرب کسی ره زن نبودی *
* برهنه کس بجز سوزن نبودی *

گفتار در غزا فرمودن حضرت صاحبقران * با کفار گرجستان

صاحب قران گیتی ستان را دگرباره داعیه احراز فضیلت وتجاهدون في سبيل الله باموالكم وانفسكم ذلكم خيرلكم دامن همت عالي نهمت گرفته عزم جهاد کفار گرج مصمم فرمود و ازان یورت کوچ کرده شکارکنان براه کوهستان گرجستان درآمد و گرجیان آن نواحی را مقهور گردانیده غارت کرد * * بیت *

---

(۱) در دو نسخه بجای باد از آب (آب از باد) است *

روان کرد لشکر بعزم جهاد * سمند ظفر زیر ران مراد
ولایات گبران بتاراج داد * سران را زشمشیر خود تاج داد
و عنان عزیمت بصوب بعضی گرجیان که بقرا قلقا نلیق مشهور
اند معطوف داشت وایشان بقلعه و کوههای بغایت محکم
متحصن شده بودند برحسب وعده وان جندنا لهم الغالبون
بر همه غالب آمده مجموع را بقتل و تاراج دمار
ازروزگار برآورده مظفر و منصور ازان کوه فرود آمده
بسعادت واقبال دران جلکا نزول فرمود و بعیش و کامرانی
مشغول شد وازانجا رایت نهضت برافراخته بشهر تفلیس که
تختگاه آن بلاد است نزول فرمود وازانجا باز گشته شکارکنان
بجلکای شکی درآمد و چند روز آن محل رامضرب خیام اقامت
ساخت وجهت تسخیر ایل وولایات برتاز امیر حاجی سیف الدین
و جهانشاه بهادر را با جمعی امراء وگروهی گزین ازسپاه
ظفرپناه بایلغار روانه فرمود وایشان برحسب فرموده
شتابان رفته تمامی کوه و دشت برتاز را بغارتیدند وایل و
الوس آن نواحی را کورن کرده براندند و بدرگاه عالم پناه
آوردند شیخ نورالدین ساربوغا را با لشکری گران بجانب
کوهستان فرستاد واو چون بکوهستان درآمد سید علی شکی
ازلات ازخوف آن حال ملك و مال گذاشته راه گریز
پیش گرفت شیخ نورالدین خانهای اورا چون دل دشمنان

خاکسار و خراب ساخت و بیادہ تاراج بر دادہ آتش زد و چون
ازان مهم فراغ یافت اقبال آسا بپایه سریر اعلی شتافت و درین
اثنا از شروان خبر آمد که لشکر توقتمش خان مقدم ایشان
علی اُغلن و الیاس اُغلن و عیسی بیگ و یغای بی و دیگر امراء
از دربند گذشته بعضی ولایات شروانات را تاختند * نظم *

* بصاحب قران قصه برداشتند *
* که اوزبک دگر رایت افراشتند *
* شهنشه مثل زد که نخچیر خام *
* بپای خود آن به که آید بدام *
* تذروی که بروی سر آید زمان *
* بنخچیر شاهینش آید گمان *
* ملخ چون پر سرخ را ساز داد *
* بگنجشک خطی بخون باز داد *

و با لشکر نصرت شعار بعون آفرید گار ازشکی روی توجه بسوی
ایشان نهاده شاهزادگان کامران و امراء و نوئینان اعلام
دولت بر افراخته و اسباب جنگ و جدال آماده ساخته
فوج فوج روان گشتند * * نظم *
دررو ار رفتاد موکب شاه * نم بماهی رسید و گرد بماه
لشکر انگیخت بیش از اندازه * تیغها تیز گشت و کین تازه
ناله کره نای و رو یین خم * در جگر کرد زهرها را کم

کوه وصحرازبس نفیروخروش * بر طبقهای آسمان زد جوش
لشکری بیشتر ز مور و ملخ * گرم گشته چو آتشین دوزخ
همه پولاد پوش و آهن خای * کین کش و دیوبند وقلعه کشای
هریکی درنهاد خود شیري * قایم کشورست بشمشیري

لشکر توقتمش خان چون ازین حال واقف شدند بی توقف رو بگریز نهاده بازگشتند و حضرت صاحب قران کنار بکنار آب کر میرفت چون ازگریختن سپاه دشت خبر آمد فرمان داد که یورتچیان از برای قشلاق یورتي مناسب اختیار نمایند ایشان بعد از تفحص علف زار محمود آباد را لایق دیدند صاحب قران سپهراقتدار بآنجا رسیده بقرب قریه فخرآباد درقالین گنبد نزول فرمودند و مجموع لشکر نصرت شعار برنغار و جرنغار تومان تومان یورتها بخش کرده فرود آمدند و چون تعلق خاطر و دل نگراني حضرت صاحب قراني نسبت با صغار اولاد و اسباط نصاب کمال داشت کس بسلطانیه فرستاد و حضرات را با اغرق طلب فرمود سرایملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و سایر خواتین و فرزندان با اغرق بدرگاه عالم پناه شتافتند * و از آب کر گذشته باردوی همایون پیوستند و امیرزاده میران شاه نیز از ظاهر النجق متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون ببابي[1]

(۱) در بعض نسخ بجای ببابي (بپایه میرزا علي) دیده شد *

رسید اورا پسری شد و چون صدای این بشارت بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید اورا ایجل نام نهاد و امیرزاده پیر محمد بر حسب فرموده امیر سونجک و حسن چغداول و علي بیگ عیسی را در شیراز گذاشته و با لشکر متوجه شده درین محل باردوی همایون پیوست و بعز زمین بوس استسعاد یافت و آن زمستان دران موضع بعیش و کامراني و مسرت و شادماني بگذرانیدند * * بیت *

* شب و روز ارغنون عیش درساز *
* بهر جانب دری از خرمي باز *

گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران ممالک ستان دوم بار بجانب توقتمش خان

در آخر زمستان که سپاه سبزه بفرمان سلطان ربیع بجوش درآمده روی پیروزي بدشت نهاد و از فرمقدم عدالت آثار صاحب قران بهار بنیاد شوکت لشکر بیداد آیین شتا بکلي برافتاد رای ممالک آرای حضرت صاحب قران اقتضای آن فرمود که لشکر بطرف توقتمش خان کشد و اورا از نو گوشمالي دهد که دگرباره پای غرور از حدّ قدرت و مکنت خود فراتر ننهد * * بیت *

* کان سیه دل که شد از جام هوا مست غرور *
* فتنه انگیزتر از غمزهٔ خوبان گردد *

بنابرین سایهٔ التفات بر ترتیب سپاه انداخته لشکریان را
اوکلکا داد * * بیت *

غنی کرد گردن کشان را زگنج * زگوهرکشی لشکر آمد برنج

و فرمان داد که حضرات عالیات با اغرق بسلطانیه روند
و سرایملک خانم و تومان آغا با فرزندانِ خرد روانه سمرقند
شوند و چلپان ملک آغا و بعضی خواتین د را نجا توقف نمایند
و موسی رکمال را ملازم ایشان ساخت تا باتفاق اخی
ایرانشاه که کوتوالی قلعه سلطانیه مفوض بدو بود بضبط آنجا
قیام نماید چون ایشان برحسب فرمان متوجه شدند حضرت
صاحب قران بتاریخ یکشنبه هفتم جمادی الاول سنه (سبع
وتسعین و سبعمایة) * * نظم *

* ازانجا برفتن علم برفراخت *
* بآهنگ نصرت نوائی بساخت *
* نشست از برِ بارهٔ ره نورد *
* برآراست لشکر برسمِ نبرد *
* جهان درجهان لشکر آراسته *
* زکوس وکورگه فغان خواسته *

و عساکر گردون مآثر با ترتیبی هرچه تمامتر فوج فوج علمها
برافراخته و چین کین در جبین مهابت و جلادت انداخته
متوجه شدند و چون روی توجه بصوب مشرق و شمال داشتند

پیشتر دست چپ چنانچه معهود سپاه ترک است روان گشت و حضرت صاحب قران هم در قشلاق جهت الزام حجت مکتوبی بتوقتمش خان نوشته بود * * نظم *

* سخنهای پروردهٔ دل فریب *
* که از مغز مردم رباید شکیب *
* حفاظی که امیدواری دهد *
* عتابی که بر صلح یاری دهد *
* زبان بندهای(۱) چو پیکان تیز *
* دری در تواضع دری در ستیز *
* سخن ساخته در گذارش دو نیم *
* یکی نیمه زامید و دیگر زبیم *
* طراز سر نامه بود از نخست *
* بنامی کزو نامها شد درست *
* خدائی که امید و آرام ازوست *
* دلِ مرد جوینده را کام ازوست *
* پدید آورِ هرچه آمد پدید *
* رساننده هرچه خواهد رسید *
* پس از آفرینِ جهان آفرین *
* بسی داستان رانده از مهر و کین *

---

(۱) در بعض نسخه بجای بندهای چو (بندها همچو) است *

* که ای بردهٔ دیو غرورت ز راه *
* چرا پایهٔ خود نداری نگاه *
* چه داری ندانم دگر در دماغ *
* که بر باد صرصر کشائی چراغ *
* فراموش کردی مگر آن نبرد *
* که از ملك و مالت بر آورد گرد *
* مکن بازکاری که این تند شیر *
* بنخچیر گوران در آید دلیر *
* بلا بر سرِ خود فرود آورند *
* که با یاد مستان سرود آورند *
* بهر مرز و بومی که من تاختم *
* ز بیگانه آن خانه پرداختم *
* کسی کو مرا نیک خواهی نمود *
* ز من هیچ بد خواهی او را نبود *
* زبانم چو بر عهد شد رهنمون *
* نبردم سر از عهد و پیمان برون *
* گرم ژرف دریا بود هم نبرد *
* ز دریا برآرم به شمشیر گرد *
* بهر جا که نیروی من پی فشرد *
* مرا بود پیروزی و دست برد *

* چو کین آوری کین ستانی کنم *
* سوی مهربان مهربانی کنم *
* اگر گوهرت باید و گر نهنگ *
* ز دریای من هر دو آید بچنگ *
* درشتی و نرمی نمودم ترا *
* بدین هر دو قول آزمودم ترا *
* چو نامه بخوانی نسازی درنگ *
* نمائی بمن صورت صلح و جنگ *
* تغافل نسازی که سیلاب تیز *
* بجوش است در ابر سیلاب ریز *

و شمس الدین المالیغی (۱) را با آن مکتوب برسالت پیش توقتمش خان فرستاده بود و شمس الدین مرد دانا و سخن ور و کار دیده بود و رسوم و قواعد توره را نیکو دانستی و بسخنان دلپذیر آداء مقصود برحسب اقتضای هر مقامی توانستی و چون از در بند گذشته در دشت قبچاق بتوقتمش خان رسید مکتوب رسانیده سخنان حضرت صاحب قران بحسن عبارت و چرب زبانی ادا کرد در خاطر توقتمش خان بغایت جای گیر آمد و میل بمصالحت نموده خواست که بدست مجامله در دامن اعتذار آویزد و از سر صدق و صفا پای

(۱) بجایش در دو کتاب (المالغي) و دریک کتاب (الماغي) است *

اطاعت درراه موافقت نهاده نوعی سازد که غبار وحشت
از میان برخیزد امرای او ازسر جهل و عناد پای منع و
افساد درمیان آن کار زده نگذاشتند وبدست پند ازخاک
ادبار چشمه دولت ولی نعمت و چشم سعادت خود را
بینباشتند * * نظم *

گزندی که بر شهر یاران رسد * ز تدبیر دستور نادان رسد
کسی را که دولت رود زآستان * شود با فرومایه هم داستان

توقتمش خان بسخن آن بی دولتان از راه صواب افتاده
در تیه نخوت و غرور تخم ویل و ثبور کشت و سخنان خشونت
امیز در جواب مکتوب نوشت * * بیت *

* به نزدیک صاحب قران نامه کرد *
* سخنهای بد بر سر خامه کرد *

و شمس الدین المالیغی را خلعت پوشانیده باز گردانید
چون مشار الیه در آب سمور بموکب همایون رسید وبعد از
اقامت مراسم زمین بوس مکتوب توقتمش خان بعرض رسانید
صاحب قران ازان جوابهای ناصواب بغایت خشم ناک شد
و بعرض لشکر و ترتیب سپاه فرمان داد *

گفتار در عرض دیدن حضرت صاحبقران مظفرلوا لشکر فیروزی نشان را

* نظم *

شهنشاه دین دار صاحبقران * خدیو فلک قدر گیتي ستان
بفرمود تا بر نشیند سپاه * درآید بآیین سوي عرض گاه
بر آراسته یکسر اسپ و سوار * همه با سلاح آنچه آید بکار
و آب سمورد ردامن کوه البرز واقع شده و از انجا تا دریاي قلزم پنج فرسخ باشد برحسب فرمان لشکرها به ترتیبي تمام سوار شده توره انداختند چنانچه قنبل دست چپ در دامن کوه البرز بود و قنبل دست راست درکنار دریاي قلزم از جنب کوه تا لب دریا صفها راست بر آراسته از فراز توک رزم آزمایان تا شیب نعل باد پایان * * مصرع *

* درخشنده چون ماه ناکاسته *

از کثرت و بسیاري بمرتبه که از زمان چنگیز خان باز هیچ آفریده لشکری بآن انبوهي نشان نداده و ندیده و در تجمل و آراستگي بحیثیتي که در قصص و حکایات ملوک عجم هیچ کس مثل آن نخوانده و نشنیده * * بیت *

سپاهي بکثرت فزون از حساب * بآیین فروزنده تر ز آفتاب
همه غرق فولاد و آهن کسل * هزبران پیل افگن و شیردل
صاحب قران کامگار محفوف بعون و تایید پروردگار دست چپ و قول و دست راست لشکر نصرت شعار گردیده بنفس مبارک خود جبه دید و بهرفوج از سپاه ظفر پناه که میرسید امیر(۱)

(۱) در بعض نسخه بجاي امیرایشان با بهادران (امیران وبهادران) است

ایشان با بهادران بزانو درآمده زبان اخلاص و خدمتگاري بعرض ثنا گستري وجان سپاري بر مي کشادند * * نظم *

* که ای ملک را از تو فرخنده فال *
* بعهدت سر فتنه شد پایمال *
* سپهر برین پایۀ تخت تست *
* جوان گیتي از دولت بخت تست *
* سراسر سرو جان ما بندگان *
* فدای سم اسپ صاحب قران *
* به نیروی اقبالت ای تاجور *
* اگر پر ز دشمن شود بحر و بر *
* بروزي که باشد گه دار و گیر *
* بگرز و سنان و بتیغ و به تیر *
* زمین کوه تا کوه پر خون کنم *
* ز خون شان جهان رود جیحون کنم *

وهریك زانو زده اسپ با زین چنانچه رسم است میکشیدند و آن حضرت ایشانرا نوازش نموده بمواعید پادشاهانه استمالت مي فرمود و چون درکنف حفظ الله بقلب گاه باز آمد کورگه و نقاره وکوس فروکوفتند وکره نای و برغو کشیده از قلب و جناح و میمنه و میسره تیغهای برهنه برطرف دشمن آخته سورن انداختند بنوعي که ازصدای آن زلزله در

کوه و غلغله در بحر افتاد * * بیشتر *
بجوشید بحر و بلرزید کوه * روان گشت لشکر گروها گروه
امراء تومان و هزاره و قوشونات فوج فوج بمورچل خود
روان شدند و چون از دربند بگذشتند در دامن البرز کوه
قومی از هواداران توقتمش خان بودند که ایشانرا قیتاغ
می گفتند حضرت صاحب قران جهت تفاول بافتتاح امر که
الفاتحه ام الکتاب بقلع و قمع آن بی دینان فرمان داد
عساکر گردون مآثر بی خبر برسر ایشان ریختند و اطراف
و جوانب ایشان را چنان فرو گرفتند که از هزار یکی جان
بدر نبردند و مجموع را غارتیده دیهای ایشانرا آتش
زدند آن بدکیشان خود درضرام دوزخ سوخته و در مسکن
شان شعله انتقام افروخته وکذلک یفعل بالمجرمین
و توقتمش خان شخصی اورتاق نام بایلچیگری روانه
بجانب صاحب قران کرده بود درین اثنا بنزدیک معسکر
همایون رسید و چون کثرت و غلبه سپاه ظفر پناه مشاهده کرد
سراسیمه و هراسناک بتعجیل تمام بازگشت و توقتمش خان
را آگاهی داد که صاحب قران با لشکری گران منقلای
و قول مرتب داشته اینک رسید توقتمش خان را از استماع
این خبر دود حیرت بسر برآمد و قزانجی را منقلای ساخته
با لشکری فراوان روان گردانید و چون حضرت صاحب قران

با مجموع لشکر بموضع ترقی رسیده نزول فرمود بمسامع علیه رسانیدند که منقلای توقتمش خان قزانچی با غلبه تمام درکنار آب خوبی فرود آمده است صاحب قران نصرت قرین بنفس مبارک با لشکری گزین شبگیر کرده روان شد و در وقت صبح چون باد از آب گذشته بر ایشان حمله کرد و بزخم شمشیر آتش بار دمار از روزگار مخالفان خاکسار بر آورده عرصه صحرا و دشت را بخون دشمنان لاله گون گردانید و سبزهٔ تیغ از نهال اقبال غنچه فیروزی شکفانید *   * شعر *

* روی صحرا همه گلگون شده از خون عدو *

* شسته شمشیر بخون جگر دشمن رو *

صاحب قران گیتی ستان با عساکر نصرت نشان از انجا روان شد و بکنار آب سونج رسیده فرود آمد و توقتمش خان برکنار آب ترک لشکرهای خود جمع آورده بود و همه تورها و عرابها و کویمها در پیش داشته جای خود را محکم گردانیده بود و محاربه و مقاتله را آماده گشته چون حضرت صاحبقران با صفهای لشکر آراسته نزدیک رسید به نیروی دولت ثابت ارکان و شکوه عساکر کشور ستان سیلاب رعب و هراس در خانهٔ ثبات و تمکن توقتمش خان انداخت و توقف نتوانست نمود با سپاهش چترها انداخته و آهنگ گریز تیز ساخته باز گشتند صاحب قران با لشکر ظفر قرین گذار پیدا کرده از

آب ترک عبور نمود و توقتمش خان بآب قوري رسیده بایستاد و بجمع باقي لشکرهای خود مشغول شد و چون سپاه ظفر پناه را زواده(۱) کم مانده بود حضرت صاحب قران کنار کنار آب بطرف ولایت جولات روان شد تا لشکریان از غلات آنجا آزوق بردارند و از سر فراغ روی جلادت باستیصال مخالفان آرند درین اثنا قراولان خبر آوردند که توقتمش خان دگرباره لشکر آراسته است کنار کنار آب بطرف نشیب درعقب لشکر منصور مي آید حضرت صاحب قران میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر نصرت شعار ترتیب داده باز گشت و ببالای آب متوجه ایشان شد و چون مسافت میان جانبین نزدیک شد در روز سه شنبه بیست و دوم جمادی الثاني سنه (سبع و تسعین و سبعمایة) موافق تنگوز ئیل در مقابل یکدیگر فرود آمدند تواجیان سپاه ظفر پناه برحسب فرمان زمین قسمت کردند و لشکریان از جمیع جوانب پیرامن معسکر نصرت قرین خندق فرو برده چپرها زدند و منفذها استوار کردند و بیرون آن خندق خندقی دیگر بکندند و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که دران شب هرکس بجای خود پای ثبات برقرار داشته از محل خود حرکت نکند و از شبیخون پرحذر بوده هیچ آفریده آواز برنیارد و فغان ندارد *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (آزوق) است *

* بیت *

بفرمود کاتش نسوزند کس * نباید که آید صدای جرس

امر عالي را امتثال نمودند و چون پاسي از شب بگذشت توقتمش خان عزم شبخون ساخت که مگر تفرقه دراردوی همایون انداخت و چون نزدیك رسید کورگه زد و نقاره فرو کوفته برغو برکشیدند و سورن انداختند عساکر گردون مآثر برحسب فرموده اصلا ملتفت ایشان نشدند و از کس آوازي برنیامد ایشان چون اثر تغیري به هیچ وجه احساس نکردند ازان تمکن اندیشناک شدند و یارای پیش آمدن نداشتند بضرورت بازگشتند و درهمان شب * * نظم *

ز رای کج تیره ایباج اغل * بگشت از طریق سعادت بکل
بادبار شد نکبتش راهبر * خطا کرد و بگربخت دورابتر
زبون و زنا بود امثال او * چه خیزد بجز سوء احوال او
زجوجي نژادان وفا کس ندید * کسی فرّ طغرل زکرگس ندید

گفتار در رکوب حضرت صاحب قراني بعزم جنگ سلطاني

روز دیگر که از کمین گاه افق * * نظم *

* شه خاور علمها را برافراخت *
* به تیغ روز شب را سر به یند اخت *

* فلک را شد تهي از مهرها طاس *
* مبدل شد لباسِ آل عباس *

صباح روز چهارشنبه لشکر از هردو طرف بجوش و خروش درآمدند * * نظم *

* علمها کشیدند لشکرکشان *
* پدید آمد از روز محشر نشان *
* سپاه از دو جانب صف آراسته *
* زمین آسمان وار برخاسته *
* غریویدنِ کوس گردون شگاف *
* زمین را درافگنده پیچش بناف *
* به تیره برآمد ز درگاه شاه *
* بسر برنهادند گردان کلاه *

صاحب قران سپهر اقتدار پرتو رای آفتاب اشراق برنسق و ترتیب لشکر افگند و هفت قول مرتب ساخته توره انداخت و بهادران را مقدم داشت و پیادگان لشکر چپرها گرفته پیش استادند و امیرزاده محمد سلطان را در قول بزرگ تعیین فرمود و اطراف و جوانب قول را بدلاوران صفدر و صف شکنان دلاور مستحکم گردانید * * نظم *

* برآراست لشکر چو کوهِ بلند *
* به شمشیر و گرز و کمان و کمند *

* سر آهنگ تا ساقه از تیر و تیغ *
* برآورده کوهی ز آهن بمیغ *
* جداگانه از موکب هر گروه *
* حصاری برآورده مانند کوه *

و بنفس مبارک با بیست و هفت قوشون مکمل * * بیت *
همه آلتِ جنگ برداشته * چو دریائی از آهن انباشته
در عقب لشکر باستاد * * شعر *

* نصرت عنان گرفته و اقبال در رکاب *
* وز آسمان رسیده بشارت بفتح باب *

و لشکرِ مخالف نیز در مقابل صفها مرتب ساختند و علمها
برافراختند * * بیت *

* ز نیزه نیستان شد آوردگاه *
* بپوشید دیدار خورشید و ماه *
* دو لشکر نگویم که دو کوه قاف *
* رسیدند در جلوه گاهِ مصاف *
* چو دریای هیجا درآمد بجوش *
* ز مردان جنگی برآمد خروش *
* اَجَل فتنه را کارسازي نمود *
* سپه با سپه دست بازي نمود *
* برآمد ز لشکر دِه و دار و گیر *

بپوشید روی هوا پر تیر *

درین اثنا از طرف میسره شخصی خبر آورد که از میمنه مخالف کونچه اغلن و بیگ یارق اغلن و اقتاد و داود صوفی داماد توقتمش خان و اتورکو با غلبه تمام مقابل میسره لشکر منصور درآمده اند حضرت صاحب قران بتعجیل تمام متوجه ایشان شد و با قوشونهای آراسته حمله کرد ایشان چون صولت عساکر گردون مآثر مشاهده کردند پشت داده رو بگریز نهادند و از جمله بیست و هفت قوشون که با حضرت صاحبقران بودند جمعی در عقب ایشان روان شدند و ایشان چون بقول خود رسیدند بازگشتند و بران جماعت که درپی ایشان رفته بودند حمله آورده بازگردانیدند و بحضرت صاحبقران رسانیدند و بعضی از هر طرف بگریختند و بدین واسطه قوشونات بهم برزده شد و ایشان دلیرگشته پیش راندند و بر حضرت صاحب قران حمله آوردند امیر شیخ نورالدین جان فدای ولي نعمت و توکل بر حضرت عزت عزّ اسمه کرده پیش دشمنان فرود آمد و پنجاه کس با وی فرود آمدند و بزخم تیرجگردوز ایشان را بازداشتند * نظم

بهر تیر کز شست شان شد روان * بپهلو درآمد یکی پهلوان

و محمد آزاد و علي شاه برادراو و توکل باورچي هریک عرابهٔ از عرابهای مخالفان گرفته بیاوردند و هرسه را

در پیش حضرت صاحبقران کامگار بجای چپرها برهم بستند و الله داد با قوشون وفاداراینمد رسیده او نیز پهلوی شیخ نورالدین پیاده شد و حسین ملک قوچین نیز با تغمکان برسید و فرود آمد و امیرزیرک جاکو نیز با قوشون خود بیامد و با ایشان موافقت کرد و قوشون قول با توغ و علم رسیده کورگه زدند و برغو کشیده سورن انداختند و استوی نیز با قوشون خود رسیده درعقب قوشون قول فرود آمد * نظم *

* نهیب خروشیدن کوس جنگ *
* زسر مغز می برد و ازروی رنگ *
* نفیر دلیران بر آمد باوج *
* بهر گوشه میرفت خون موج موج *

هرچند لشکر دشمن فوج فوج آمدند و حملهای پیاپی کرده کوششها نمودند بهادران ظفرپناه را که فرود آمده و سوکلامشی کرده تیرمی انداختند از جای نتوانستند جنبانید *

* بیت *

* زبس قتل و زخم اندران دشت کین *
* توگفتي که دریای خون شد زمین *
* زبس کشتگان گرد بر گرد راه *
* چوبازار محشر شده حرب گاه *

خداداد حسینی که قنقبل دست چپ بود از کونچه آغان

که قنبل دست راست مخالف بود گذشته از پس پشت افتاد که در مقابل حضرت صاحب قران ایستاده جنگ میکرد در آمده بر ایشان تیرباران کردن گرفت و دران حال امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه آراسته و مکمل بمدد رسید و از دست چپ حضرت صاحب قران در آمده بجنگ مشغول شدند و مجموع بهادران باتفاق حمله آوردند و بیکبار بر لشکر مخالف زدند و بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتش بار دست راست دشمن را منهزم گردانیدند و امیر حاجی سیف الدین را که قنبل دست راست بود ازان صعب تر حالتی افتاد چه دست چپ مخالف که قنبل ایشان امیر عیسی بی و بخشی خواجه بود غلبه کردند و ازوی گذشته اورا درمیان گرفتند و او نیز دل از جان برداشته با تومان خود فرود آمد و چپرها پیش گرفته و سوکدامشی کرده بمدافعه و مقابله دشمنان دست جلادت برکشادند و چون کوه پای ثبات فشرده کوششهای مردانه نمودند و هرچند سپاه مخالف بمدد یکدیگر میرسیدند و به نیزه و شمشیر و سالیق حمله می آوردند ایشان بزخم تیر همه را باز می گردانیدند *

* بیت *

تونگی کمان کرده جانها ستوه * فشانان کشان تیر بر هر گروه

تا جهانشاه بهادر با تومان خود از طرفی دیگر در آمده و بر

دشمنان حمله آورده جنگی عظیم درپیوست * * بیت *

* بر آشفته شیران کوپال گیر *
* فرو ریختند از دو سو تیغ و تیر *
* سنان چشمهٔ خون کشاده ز سنگ *
* برو رسته صد بیشه تیر خدنگ *
* خدنگی همه سرخ گل بار او *
* گل خون برآورده از خار او *
* همه باد پایان ز خون چون عقیق *
* شده تا نمد زین بخون در غریق *

و چون آن دو امیر صاحب تدبیر بل دو شیر دشمن شکار کشور گیر پشت اتفاق بتقویت یکدیگر باز داده قدبل دست چپ مخالف را که در مقابل بود منهزم گردانیدند و تمور خواجه آقبوغا نیز دست برد های دلاورانه نموده از میسره مخالف انچه برابر او بود براند و امیرزاده رستم عمر شیخ با تومان خود برق وار و صاعقه کردار بر اعدا ءزده وخرمن ثبات ایشان را سوزانیده بگریزانید ودران خرد سالي نام پدر نامدار را زنده گردانید * * شعر *

* ان السري اذا سري فبنفسه *
* وابن السري اذا سری اسراهما *

ویغلی بی بهرین که از مقربان و ایچکیان توقتمش خان بود
با بهادران لشکر خویش پیش راندہ * * نظم *
ستایید خود را و گفتا منم * هزبری که در جنگ پیل افگنم
پلنگان درم بوسرِ کوهسار * نهنگان خورم برلبِ جوی بار
سنانم ز پهلو درآید بقاف * گزافی نمي گویم ایغلك مصاف
و آواز برآورده عثمان بهادر را بمبارزت طلبید امیر عثمان را
ازان لاف باد انگیز او آتش حمیت زبانه زد و بی توقف *

* بیت *

* چوکوهی روان گشت برپشت باد *
* عجب بین که برباد کوه ایستاد *
* درآمد بمیدان چوسیلی بجوش *
* که از کوه در پستي آرد خروش *
* درآمد بناورد چالش کنان *
* بخونِ مخالف سِگالش کنان *

چون عثمان بهادر باقوشون خود بایشان رسید از طرفین
درهم آویختند و بی دریغ شمشیر و گرز و سالیق بر یکدیگر
ریختند * * نظم *

* چنان درهم آویختند آن سپاه *
* که از گرد شد روي گیتي سیاه *
* زبس قتل روي زمین خون گرفت *

* فلک مانده زان چیره دستی شگفت *

عاقبة الامر از نیروی دولت قاهرهٔ عثمان بهادر غالب آمده مخالفان را مقهور گردانیده براند و دیگر امراء و بهادران عساکر گردون مآثر هر کس در محل خود داد مردی و مردانگی دادند و از میامن اقبال صاحب قران بی همال سپاه مخالف را بیکبارگی برهم شکسته همه را متفرق و پریشان ساختند و تو قتمش خان با شاهزادگان جوجی نژاد و امراء و نوئینان پشت بهزیمت داده رو بگریز نهادند و بسیاری از لشکریان ایشان کشته شد *   * نظم *

* خدا داد فرصت شهنشاه را *
* هزیمت درافتاد بدخواه را *
* ز دشتی بسی خون و خوی ریختند *
* گرفتند و کشتند و آویختند *
* پر از جوی(۱) خون گشت صحراودشت *
* سراسر زمین سونش لعل گشت *
* بخون غرقه شد مرکبان را نعال *
* تو گفتی مگر در شفق شد هلال *
* چو بر دشمنان شاه شد کامگار *
* شد از خرمی کار او چون نگار *

(۱) در دو نسخه بجای جوی (موج) است *

* فرود آمد از بارهٔ خوش خرام *
* که(۱) دید آنچه مقصود بودش بکام *
* بشکر خدا روي برخاک سود *
* که(۲) پیروزي از داور پاك بود *
* چو کرد آفرین داور خویش را *
* بسی سیم و زر داد درویش را *

شاهزادگان و امراء و نوینان زانو زده مراسم تهنیت بجاي آورده نثارها کردند و حضرت صاحب قران ایشان را کنار گرفته ستایش فرمود و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده بفتح و فیروزي روان شد و چون کنار آب قوراي مخیم نزول همایون گشت عاطفت پادشاهانه تفقد احوال اعوان دولت نموده امیر شیخ نورالدین را که در جنگ جان سپاري کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید و پایه قدر او را بلند گردانیده اسپ و جامه زردوز و کمر مرصع ارزاني داشت و صد هزار دینار کپکي اولکا فرمود و دیگر امراء و بهادران که آثار شجاعت و جلادت بظهور رسانیده بودند همه را اولکا داده بانواع نوازش خسروانه سرافراز گردانید

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران از عقب توقتمش خان

(۱) (۲) هر دو جا در بعض نسخ بجاي که (چو) دیده شده ٭

صاحب قران گیتي ستان اموال و غنایم که از اندازه بیرون درین فتح همایون حاصل آمده بود با اغرق بگذاشت وامیرزاده میرانشاه را که پیشتر از مصاف از اسپ خطا کرده بود و دست مبارکش آسیب کسری یافته در اغرق بگذاشت و امیر یادگار برلاس و امیر حاجي سیف الدین را پیش او بازداشت و لشکر اختیار کرده ایلغار فرمود و یتکامشي توتمش خان روان گشت وبتعجیل تمام شب وروز درعقب او مي راند وچون بمعبر آتل رسید که آنرا گذار تورا تور گویند پسراروس خان قویرجی چاق آغلن را که ملازم حضرت صاحب قران بود وجمعي بهادران اوزبک که در سلک ملازمان موکب همایون منخرط بودند همراه کرده واسباب پادشاهي آماده داشته بخلعت طلادوز و کمرزرین مشرف گردانیده واز آب آتل بگذرانید و خاني الوس جوجي را باو تفویض فرمود * * بیت *

آوردهٔ جهان به تیغ فراز * بسر تازیانه دادی باز
گنج در حضرتش روانه شده * غارت تیغ و تازیانه شده

شاهزاده جوجي نژاد بر حسب فرموده بدانجانب رفت وبجمع آوردن سپاه پراگنده وضبط الوس مشغول شد و عساکر گردون مآثر درپی دشمنان شتافته تا اوکک[1] برفتند و

(۱) در بعض نسخه بجای اوکک (الک) ودربعض (اوکل) است *

بسياري ازيشان را بقتل آوردند و آن روز برگشتگان را ازين طرف ضرب شمشير قاتل بود وازان طرف آب خون‌خوار آتل بيشتر ايشان را گرفته اسير كردند و اندكي ازيشان بعمدها خود را در آب انداختند و بآن طرف آتل گذشتند و توقتمش خان خاني را با خان ومان و هرچه داشت از پيدا و پنهان بگذاشت و ازبيم جان با معدودي چند بطرف بولر[1] بجنگلستان درآمد و از چنگال شيران دشمن شكن امان يافت و لشكر منصور ازين سوي آب تا بآن موضع رفتند كه در يورش اول دشت ازان طرف آب بآنجا رسيده بودند و غارت كرده و آن موضع نزديك است بظلمات و سپاه ظفرپناه اين نوبت نيز بيشتر دشت قبچاق را غارت كردند * * نظم *

* نچندان غنيمت بخسرو رسيد *
* كه اندازهٔ آيد آن را پديد *
* زسيم وزرو قندز ولعل ودر *
* منازل كران تا كران گشته پر *
* غلامان تغماقي خوب روي *
* كنيزان حوراوش مشك بوي *
* وشاقان موكب روي زود خيز *
* بديدار تازه برفتار تيز *

(۱) دربعض نسخه بجاي بولر (بوكز) است *

* مواشي و انواع حيوان بسی *
* شمار جهاني چه داند کسی *

و امیرزاده میرانشاه با امراء که بکنار آب قورای در اغرق مانده بودند تا اغرق را سر کرده در عقب بیاورند در موضع یولوقلوق ازوقلوق بموکب همایون ملحق شدند و چون دران سفر خجسته اثر اکثر شاهزادگان کرام و امراء عظام ظفر آسا ملازم رکاب مغلي بودند مانهم دولت ملاحظه رعایت جانب حزم درخاطر همایون انداخت و فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ با شش هزار سوار بدار الملك شیراز معاودت نماید و امیر شمس الدین عباس با سه هزار مرد و غیاث الدین ترخان که داخل تومان او بود بدارالسلطنة سمرقند شتابند ایشان بر حسب فرموده روی توجه براه آوردند و چون از دربند گذشته بارد بیل رسیدند از تبریز خبر آمد که قرا یوسف ترکمان با غلبه ترکمانان که باز جمع شده اند در حوالي آله طاق است و عزیمت خوی دارد و امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان برقرار عازم سمرقند شدند و امیرزاده پیرمحمد با امراء خود مثل امیر ابوسعید برلاس و بخش و دولت خواجه و توکل بهادر بتبریز آمدند و سپاهی که دران حوالي بودند تمام جمع گشتند و امراء شاهزاده میرانشاه که در تبریز مانده بودند بایشان

پیوستند و عرض سپاه دیده روی جلادت بقلع وقمع مخالفان نهادند و چون بخوی رسیدند تیزک وچالیق با لشکر ملحق شدند و درانجا خبرآمد که قراول قرا یوسف در قرادره است امیرزاده جوان بخت ایلغار فرمود وچون سایه وصول موکب کشورکشایش بر قرادره افتاد قراول قرا یوسف بگریخت و پیش او رفت که دربند ماهي بود و قرا یوسف را از استماع توجه عساکرگردون مآثر ارکان ثبات و قرار متزلزل شد و روی عجز و اضطرار بصوب هزیمت وفرار آورد و امیرزاده پیرمحمد درعقب او ایلغار فرمود و به بند ماهي راند و ملک عزالدین کرد با لشکرخود دران محل بموکب امیرزاده جوان بخت ملحق شد و شاهزاده مشار الیه امراء ولشکریان را ازعقب قرا یوسف بفرستاد و دو سه منزل ازپی ایشان رفته فرود آمد و امراء تا اونیك برفتند و چون قرا یوسف را نیافتند بازگشتند و امیرزاده پیرمحمد ازانجا مراجعت نموده ازتبریز گذشته بسلطانیه آمد و خانزاده اورا طوي داده خلعت پوشانید وبجانب شیراز روان شد *

گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مظفرلوا دست راست الوس جوجي و ولایت روس را

همت عالي نهمت صاحب قران گیتي ستان که درهر

امری جز بغایت قصوی آن رضا ندادی بعد از شکستن و
راندن توقتمش خان وقتل و قهر سپاه و لشکریان او خواست
که مجموع آن ممالک و ولایت را در حوزهٔ تسخیر و تصرف
آورد و تمام اقوام و احشام آن حدود و نواحی را مقهور
و مستاصل سازد بقصد الوس دست راست جوجی خان
بجانب آب اوزی دران دشت بی پایان روان شد و امیر
عثمان را بقراولی تعین فرمود و اوقلاوز گرفته روی جلادت
براه نهاد و چون بآب اوزی رسید در موضع مفکرمن بیگ
یارق اغلن را و بعضی الوس اوزبك که درانجا بودند تالان
کرد و اکثر ایشان را در تحت ضبط آورد چنانچه اندکی یلك(۱)
سواره جان بیرون توانستند برد و باش تیمور اوغلن و اقتاد
گریخته و از آب اوزی گذشته بالوس هرمدای که دشمن
ایشان بودند درآمدند وحال ایشان آنجا از غارت و اسر
بدتر شد و ازانجا تومان اقتاد فرار جسته بروم رفتند و در
صحاری اسریقه ساکن شدند والحالة هذه هنوز آنجا اند
وچون حضرت صاحب قران از آب اوزی بازگشت بسعادت
و اقبال آهنگ روس فرمود عساکر گردون مآثر بیگ یارق
را دگربار بکنار آب تی درپیچیدند از پیش آب خونخوار
داشتند و از عقب لشکر جرار و بقراسو که از شهرهای روس

---

(۱) در بعض نسخ بجای یلك (اوزبك) است ه

است رسیده تمام آنرا از اندرون شهر و بیرون غارت کردند
بیگ یارق اغلن بغایت عاجز و بیچاره گشت و از سر ضرورت
و اضطرار اهل و اولاد خود را در چنگال بلا رها کرده با یک
پسر بگریخت و از میان ایشان بیرون رفت و سپاه ظفرپناه
زن و فرزند و متعلقان او را مجموع پیش حضرت صاحب قران
آوردند و آن حضرت جهت ایشان خرگاه و خیام تعیین نمود
و انواع رعایت فرمود و از چهار پایان و اقمشه و اجناس
و هرگونه تجملات بسی اسباب ارزانی داشته خوشدل و
آسوده خاطر از عقب بیگ یارق اغلن بفرستاد و امیرزاده
میرانشاه و جهانشاه بهادر و دیگر امراء تومان و هزاره با
لشکریان باز گشته بطرف برنغار الوس جوجي دیگر باره
تاخت کردند و بایشان رسیده بیگ خواجه و دیگر امراء را
با تمام الوس اونقول بقتل و اسر و غارت دمار از روزگار
ایشان برآوردند و شهر سرای (۱) و اوروس جوق را نیز غارت
کردند و تمامي الوس و ولایات را در تحت تصرف آوردند
و مال و منال فزون از حد و تخمین وهم و خیال ضمیمه دیگر
غنیمتها گشت و گله و رمه بیحساب گرفتند و زنان و دختران
صاحب جمال اسیر کردند ٭ ٭ نظم ٭

٭ گرفتــه لشکـــر سلطـــان آفاق ٭

---

(۱) در بعض نسخه بجاي شهر سراي (از روس) دیده شد ٭

* بسی مه پیکران از دشت قبچاق *
* پري وش دختـــرانِ سرو بالا *
* ظریف و چابک و دلبند و رعنا *

حضرت صاحب قران بجانب مسکوکه هم از شهرهای روس است نهضت فرمود و آنجا رسیده سپاه ظفرپناه تمام آن ولایت را از شهر و بیرون بتاختند و مجموع امراء آنجا را منکوب و مخذول ساختند * * بیت *

بنیروي بازوي شمشیر تیز * برآورده از روسیان رستخیز
زبس روسي برهم انداخته * شده دشت و کوهی برافراخته
وغنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد * * نظم *

* نه چندان گرانمایه در کار بود *
* که آنرا شمـــاري پدیدار بود *
* زرِ کاني و نقـــرهٔ زیبقـــي *
که مهتاب را داد بي رونقـــي *
* ز کتّان و انطـــاکي خانه باف *
* زده کوهه برکوهه چـــون کوه قاف *
* به خروارها قنـــد زِ تیـــغ دار *
* سمورِ سیه نیز بیـــش از شمـــار *
* زقاقم نه چندان فروبسته بنـــد *
* که تقریر آن کرد شاید که چنـــد *

* و شق تیغهای شبستان فروز *
* چو خال شب افتاده برروی روز *
* فروزنده سنجاب و روباه لعل *
* همان کره اسپان نادیده نعل *
* جز این مایها نیز بسیار گنج *
* که آید ضمیر از شمارش برنج *

ورای این نفایس و اجناس امیرزاده محمد سلطان نیز جمیع اقوام قبونجی قراول را غارت کرد و دیگراقوام وطوایف مخالف نیز مثل قوم کوربقا و بیرلان و یورکون و گلچی که ازبیم لشکر منصور در بیابان متحیر وسرگردان می گشتند همه را دریافته غارت کردند و اموال و اسباب فراوان غنیمت گرفتند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیرکرده بیاوردند * * بیت *

* چه گویم زان پری رویان روسی *
* چو گل آگنده درکتان روسی *

صاحب قران سپهر اقتدار غجرجی گرفته ازانجا متوجه طرف یال چمکین شد و چون بحصار آزاق رسید امیرزاده میرانشاه و لشکری که با او بود کنار آب تن گرفته و دشمنان را تاراج کرده درانجا بموکب همایون پیوست و یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت ودرآزاق مسلمانان را ازمیان غیرملت جدا

ساخته رها کردند و تمام بی دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و خانهای ایشان را غارت کرده آتش زدند و مصدوقه کم من قریة اهلکنا ها بظهور آمد *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب چرکس

رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده بصوب قوبان روان شد چرکسان علف زارها که میان آزاق و قوبان است سوخته بودند و بدان سبب بسیاری از چهارپایان عساکر منصور دران راه تلف شد و قریب هفت و هشت روز از بی علفی تشویش کشیدند و از آب و گل بسیار گذشته بقوبان رسیدند و چند روزی دران مرحله توقف افتاد حضرت صاحب قران گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر جهان شاه و دیگر امراء را بجانب چرکس فرستاد و مبالغه فرمود که هرچند زودتر آن ولایت را تسخیر کرده مراجعت نمایند شاهزادگان و امراء برحسب فرموده ایلغار کردند و بتعجیل تمام بآن ولایت شتافته از میامن تایید آسمانی و فر دولت حضرت صاحب قرانی مجموع الوس چرکس را بدست تسلط و استیلاء تاراج کرده غنایم بسیار گرفتند و بسعادت و اقبال بسلامت ازانجا معاودت نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافتند *

گفتار در توجه موکب گردون شکوه بجانب البرز کوه

چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر از مهمات ولایت روس و چرکس به پرداخت با تمامی عساکر گردون مآثر بصوب البرز کوه بازگشت ودرین اثنا شحنهٔ غیرت و حمیت پادشاهانه بواسطهٔ تهمتی که در واقع حقیقتی نداشت بقتل امیر عثمان عباس فرمان داد و چنان سروری بسبب افساد جمعی مفسدان فتّان از پای درآمد ولا مرد لقضاء الله و رایت کشورکشای به نیت غزا متوجه بوری برده ی و براقن شد که حاکم قوم آس بود ودران طریق جنگلها بود درختان را انداخته و راه ساخته امیر حاجی سیف الدین را با اغرق بگذاشت و بقصد جهاد بالبرز کوه برآمد ودر قلعهای کوه و درهای محکم با مخالفان دین محاربه بسیار کرد ودر جمیع مواقف سپاه ظفرقرین بروفق میعاد وان جندنا لهم الغالبون مظفر آمدند وبسیاری ازان بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده بآتش جهنم و بیس المهاد فرستادند و قلعهای ایشانرا خراب ساختند وغنیمت بی شمار از اموال کفار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار گشت و ازانجا مظفر و منصور با مساعي مشکور و غنایم نا محصور بازگشته باردوی همایون نزول فرمود وامیر حاجی سیف الدین که در اغرق

ماندہ بود ترتیب طوی کردہ جشنی خسروانہ برآراست *

* نظم *

* زدہ بارگاہی بریشم طناب *
* ستونش زر و میخش از سیم ناب *
* بگوہر بیاراستہ تخت زر *
* نشستہ برو خسرو تاج ور *
* سرانِ جہان جملہ در پیش گاہ *
* سر افگندہ در سایۂ یک کلاہ *
* کمر در کمر تاجدارانِ دہر *
* بہ پیشِ جہانجوی پیروز بہر *
* نخستین ز جلاب نوشین سرشت *
* زمین گشت چون حوضہای بہشت *
* نہادند خوان آن گہی بیدریغ *
* گرایندہ شد گرد عنبر بمیغ *
* ز ہر نعمتی کاید اندر شمار *
* فرو ریختہ کوہی از ہر کنار *
* خورشہای الوان زہر گونہ بیش *
* بخوانہای زرین نہادند پیش *
* چو خوردند چندانکہ آمد پسند *
* زجام و صراحي کشادند بند *

* مي ناب خوردند با بانگ رود *
* زگردون گذشته صدای سرود *
* یکی هفته از خرمي یافت بهر *
* بر آسود با پهلوانان دهر *
* دگر هفته روزی پسندیده جست *
* کزو فال فیروزي آید درست *
* بفرمود تا کوس بنواختند *
* برفتن علمها بر افراختند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بقلعه کولا و طاؤس و غیر آن

حضرت صاحب قران باز اغرق را گذاشته از آنجا متوجه قلعهٔ کولا و طاؤس شد و ایشان نیز از طوایف ساکنان البرزکوه بودند و سکان آنجا را قلعهای و حصارهای محکم بربالای کوه بود وراههای بغایت دشوار داشت از بس بلندي بمرتبه که نگرنده را چشم خیره ماندی وکلاه از سر افتادی بتخصیص قلعه طاوس که در سیوم‌مین کمرکوهی رفیع واقع بود چون آشیانه جانوری وارتفاعش بحدی که تیر پرتاب بآن نمیرسید عقل تسخیر آن از قبیل محالات مي دانست و وهم کشودن آن بهیچ وجه تصور نمي توانست صاحب قران کامگار جماعتی را از قبیله تکریت که در عساکر منصور بودند و ایشان

در کوه روی بحیثیتی چست و چالاک می باشند که هرجا که نخچیر تواند رفت بروند طلب فرمود و به تفتیش و تفحص راههای آن قلعه فرمان داد ایشان بر حسب فرموده بجست وجوی محل برآمدن و فرود آمدن آن کوه مشغول شدند و هرچند بگشتند و احتیاط نمودند اصلا طریقی که بآن قلعه توان رسید نیافتند رای مشکل کشای آن حضرت پرتو اندیشه بران کار فرو بسته انداخت وبعد از امعان نظر بفرمود تا چند نردبان بلند بساختند و بر یکدیگر پیوند کردند و بر کمر اولین نهاده جمعی بهادران ببالا برآمدند و نردبان را برکشیده بر کمر دومین نهادند و ببالا برآمدند و باز برکشیده بر کمر سیومین نهادند که قلعه در آنجا بود و آن شیر مردان دلاور دل از جان بریده و شمشیر کشیده از پی یکدیگر به نردبان برآمدند و گروهی دیگر از دلاوران جان باز دست از سر شسته و دل از جان برداشته دربالای کوه طنابها بر میان بستند و سرهای طناب بر قله کوه مستحکم گردانیده با تیغهای آبدار آتش بار تا برابر قلعه فرود آمدند و هرد و گروه باتفاق از زیر و بالا حمله می آوردند و هرچند که از قلعه تیر و سنگ می انداختند و بهادران بدرجه شهادت فایز می شدند دیگر دلاوران دین دار از فر دولت صاحب قران کامگار روی جلادت بآن کار می نهادند *

* بیت *

* حسن عالم سوز او چندانکه عاشق می کشد *

* زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سربر می کنند *

اهل قلعه چون آفت سماوی وارضی از فراز و نشیب هابط وصاعد یافتند مضطر و سراسیمه گشتند و بهادران سپاه ظفر پناه آن قلعه را باین نوع مسخر گردانیدند و بسیاری از قوم ارکون که درانجا بودند بقتل آوردند * نظم *

* روان شد یکی چشمهٔ خون زکوه *

* بفرمان سلطان توران گروه *

* غلط شاه توران و ایران همه *

* که عدلش شبان بود و عالم رمه *

وکولاو طاوس را که سرداران قلعه بودند دستگیر کرده از پای درآوردند ورایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده متوجه قلعه پولاد شد که اوترکو که از عظماء امراء الوس جوجی بود پناه بآنجا برده بود ودر اثنای راه در موضع بلقان(۱) یک روز توقف نمود دران جا چندان عسل بود که لشکریان هرچند خواستند برداشتند و ازآنجا کوچ کرده بسعادت واقبال روان شد وازبرای الزام حجت مکتوبی بپولاد نوشت ومصحوب برادر اوترکو پیش او فرستاد متصل کتابت و رسالت آنکه اوترکو را که آنجا بقو آورده است

(۱) در دو کتاب بجای بلقان (بلقا) است بی نون *

بفرست و اگر نه با لشکر بی شمار همه شیران دشمن شکار میآیم
و چون مکتوب بپولاد رسید از سر استظهاری که بحصانت حصار
خویش داشت در جواب گفت که قلعه محکم دارم و اسباب
جنگ آماده است و اوترکو پناه بمن آورده تا جان در تن
باشد اورا نسپارم و تا توانم اورا محافظت نموده نگاه دارم
و چون آن جواب بحضرت صاحب قران رسید شعله حمیت
پادشاهانه برافروخت و در راه آن جنگلی سخت بود چنانچه
از کثرت اشجار و تشابک اغصان باد چابک نهاد ازانجا
افتان و خیزان گذار کردی امر عالی صدور یافت و عساکر
گردون مآثر سه فرسنگ جنگل بریده راه ساختند و رایت
عزم برافراختند چون بدانجا رسیدند قلعه او در دره بود
بغایت سخت و مردم آنجا راه دره را گرفته بودند و دل از
جان برداشته فدائی وار بجنگ مشغول شدند سپاه نصرت
پناه بعد از کوشش بسیار بر ایشان ظفر یافتند و قلعه را کشوده
بسیاری ازان گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و اوترکو
گریخته بدرهای کوه البرز بدر رفت و لشکر منصور خان و مان
ایشانرا غارت کرده آتش زدند و اولجه بسیار و غنیمت
بیشمار گرفتند درین اثنا شخصی خبر آورد که سه فوج از
مردم بی دین گریخته بکمر کوه بر آمده اند و استاده حضرت
صاحبقران متوجه ایشان گشت و عساکر گردون مآثر

جنگ کرده ایشان را بگرفتند و تمام آن دوزخیان را بآتش
بسوختند واز برنغار امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که اوترکو
را درپی کرده ایم و درمیان کوهستان البرز بموضع اباسه
درآمده صاحب قران سپهر اقتدار بسعادت و اقبال سوار شد
واز عقبها و درهای کوه البرز گذشته در اباسه نزول فرمود
ودران محل اوترکو را گرفته و بسته بدرگاه عالم پناه آورده اند
فرمان جهان مطاع صدور یافت که اورا بند نهاده محبوس
گردانند و لشکر منصور بسیاری ازمردم آن نواحي را غارت
کرده در ظل رایت نصرت شعار باز گشتند و باردوی همایون
پیوستند * * بیت *
شکوه سپاهش به تیغ نبــــرد * بر آورده از کوه البرز گرد
و صاحب قران کامگار با تمامي عساکر نصرت شعار چند روز
در پاش طاق و حوالي آن توقف فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران با جود بسمسم و قلاع کفار که دران جانب بود

صاحب قران ممالک ستان با عساکر فیروزي نشان
ایلغار کرده متوجه سمسم شد و چون بسعادت و اقبال آنجا
رسید تمامي آن الوس را بفر دولت روزافزون مسخر گردانید
و محمد غیورخان کمر مطاوعت و انقیاد برمیان جان بسته با
ایل خود درپایه سریر اعلی حاضر آمد و بشرف بساط بوس

سرافراز گشته در سلک بندگان درگاه انخراط یافت و جمعی دیگر از اهل ولایت گریخته بودند و پناه بکوه برده و بجایهای سخت در آمده که پیاده بدشواری آنجا توانستی رفت حضرت صاحب قران بنفس مبارک متوجه ایشان شد و بآن کوهها برآمده سپاه ظفر پناه دست جلادت بجنگ برکشادند و مجموع آن قلاع را مسخر گردانیدند و باشارت قهرمان قهرمردمان آنجا را بسته از کوه بینداختند و دران کوهستان (۱) بسی ولایات را بگرفتند و در تضاعیف آن مواقف بسی محل بود که فرود آمدن ازان نه سواره متمشي میشد و نه پیاده بلکه خود را رها مي بایست کرد که لغزیده بشیب آیند و آن خدیو موید دین دار از غایت شغف باحراز فضیلت جهاد بنفس مبارک مرتکب آن اهوال و اخطار میشد * * نظم *

* هزار آفریـــن از جهـــان آفریـــن *

* بران شاه با دانش و داد و دین *

* که قصـــدی نبودش ز تیـــغ آختن *

* بجـــز رایت ملـــت افراختـــن *

و درمواضعی که از غایت ارتفاع وهم از عروج بران قاصر آمدی بقوت دولت جهانگیر و حسن رای و تدبیر مخالفان را مقهور و اسیر کرد و قلعها را بحیز تسخیر درآورد و یک دو

(۱) در دو کتاب بجای کوهستان (کوهسار) است *

روز آتش قهرچنان برافروخت که تر و خشک آن درهم سوخت
و مجموع کلیساها و بتخانهای ایشان را خراب و ویران
گردانید و از آنجا فرود آمده دامن کوه اوهر را تاخت فرموده
و لشکریانرا غنیمت بسیار بدست افتاد و از آنجا باز گشته
بجانب بیش کنت روان شد و آن ولایت را بانوار عدل و
احسان و آثار مکرمت و امتنان آذین بست و اهالی آن
مواضع که پیشتر از ین آمده بودند و انقیاد نموده سیورغال
یافتند و ملحوظ نظر عنایت گشته از خوف و هراس ایمن
شدند و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که لشکریان اصلا
متعرض ایشان نشوند و بکم و بیش زیان نرسانند تا عالمیان را
معلوم گردد که هرچه از نیك و بد بمردم میرسد جزا و سزای
اعمال و افعال ایشان است چنانچه از فحوای نص
من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها مستفاد
میشود و حضرت صاحب قران از آنجا گذشته بر ولایت
جوتورقزاق تاخت آورد و مجاهدان سپاه ظفرپناه تمام
گمراهان که دران کوههای بزرگ نشست داشتند طعمه تیغ
فساد سوز گردانیده ایل جوتور قزاق را تاراج کردند و
اموال و غنایم بسیار درحیز حصول آمد و عسل فراوان نیز
برداشتند و از آنجا بموضع بوغازقم رسیده دران محل قشلاق
فرمود و تمامی اهالی ولایت ممقتو و قازی قوموق از سرافغان

و مطاوعت بپای انقیاد و متابعت بدرگاه عالم پناه آمدند و مراسم بندگي و طاعت گزاري بجای آورده بعنایت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و درمیان جزایر بسی مواضع بود که مردم آنجا بر آب اعتماد کرده آنرا حصار خود ساخته بودند و در اظهار شعار خدمتگاري و فرمان برداري تهاون و تقصیر مي نمودند و ایشان را بالیق جیان مي گفتند یعني ماهي گیران حضرت صاحب قران جهت استیصال ایشان جمعي را بایلغار فرستاد و چون زمستان بود و آبها مقدار دو گز و زیادت یخ بسته * بیت *

* بفرمان شه بر سر آب گیر *
* ز پشت کمانها (۱) روان گشت تیر *
* ز پرنده پیکان بران روی یخ *
* تبه شد سپاهي چو مور و ملخ *

دلاوران بر روی یخ گذشته تمامي آن جزایر را بتاختند و در حوزهٔ تسخیر و تصرف آورده ایشانرا یغا رئیدند و اسیر گرفتند و مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند *

گفتار در تاخت فرمودن حضرت صاحبقران مظفرلوا حاجي ترخان وسرای را

چون عمر تابان از بندگان حضرت صاحب قران که بر

(۱) در بعض نسخ بجای پشت (شست) بمعاینه افتاده *

حسب فرمان بضبط حاجي ترخان مشغول بود از محمدی
کلان تر آنجا آثار مخالفت تفرّس نمود و صورت حال عرضه
داشت پایه سریر اعلی گردانید رای عالي تخریب و استیصال
حاجي ترخان وسرای را وجهۀ همت بلند جناب ساخته در
اغروق امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر
حاجي سیف الدین و دیگر امراء را بگذاشت وبنفس مبارک
ایلغار فرمود و آن زمستان بغایت سرد بود و برف بسیار *

* نظم *

* تاب سرما که برد ز آتش تاب *

* آب را تیــــغ و تیــــغ را گرداب *

* کوه قاقم زمیـــــن حواصل پوش *

* چرخ سنجــاب درکشیـــده بدوش *

عساکر گردون مآثر برف کوفته روان شدند و حاجي ترخان
بر کنار آب آتل واقع است حصار او را متصل بآب از کنار آن
نهر کشیده اند تا باز بآب رسیده چنانچه از یک جانب شهر آب
بجای حصار است و چون زمستان درانجا یخ بنوعی مي بندد
که سطح آب حکم بسیط خاک میگیرد برلب آب از پارهای
یخ بجای خشت و گل دیواری بنیاد مي نهند و شب هنگام
آب بران مي پاشند تا مجموع برهم بسته یک لخت میشود
و باین طریقه بلند ساخته حصار شهر را بآن دیوار یکپاره از یخ

مکمل میگردانند و دروازه می نشانند والحق این وضعی غریب است ازین جهت ثبت افتاد القصه حضرت صاحبقران چون بنزدیک حاجی ترخان رسید صبحگاهی با اندک نفری از خواص پیش از سپاه بحاجی ترخان راند و محمدی حاکم آنجا بضرورت باستقبال بیرون آمد و آن حضرت اورا با امیرزاده پیرمحمد و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین و تمور خواجه آقبوغا با لشکری بطرف سرای فرستاد و حضرت صاحب قران بحاجی ترخان درآمد و بعد از حوالهٔ مال امانی و تحصیل آن هرچه درانجا بود از صامت و ناطق عرصهٔ تاراج گشت و شاهزاده مشارالیه با امراء از آب آتل بر روی یخ بگذشتند و برحسب فرمان محمدی را بزیر یخ فرستادند و طعمهٔ ماهیان شد و سپاه ظفرپناه سرای را بگرفتند و آتش زده بسوختند واحشام و صحرانشینان آن نواحی را مجموع غارت کرده براندند و بیاوردند و خراب کردن سرای انتقام جسارتی بود که لشکر دشت در تخریب زنجیر سرای نموده بودند چه در زمانی که حضرت صاحبقران بتسخیر فارس و عراق مشغول بود ایشان ماوراء النهررا خالی یافته تاخت کردند و سرای قزان سلطان خانرا که بزنجیر سرای مشهوراست خراب کردند لاجرم سرای بدین گونه زیروزبر گشت *

* مصرع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

و تمام اهالی حاجی ترخان را کوچانیده شهر را آتش زدند و شاه عالم پناه با سپاه بقشلاق معاودت نمود و چون بواسطه شدت سرما و سورت برودت هوا ضعف و فتور بحال لشکر منصور راه یافته بود و بیشتر چهارپایان ایشان تلف شده و تنگی و غلا بمرتبه رسیده که یکمن ارزن به هفتاد دینار کپکی و یک کله گاو بصد دینار و یک سر گوسفند بدویست و پنجاه دینار یافت نمیشد مرحمت پادشاهانه غنایم حاجی ترخان و سرای را از غلات و اموال و انواع فتوحات که آورده بودند بر لشکریان ارزانی داشت و تواجیان بر ایشان قسمت کردند و بعضی پیادگان سوار شدند * * بیت *

چو دریای رحمت در آمد بموج * سر حال لشکر برآمد باوج

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب قران بی همال از دشت قبچاق و بلاد شمال

چون تمام ممالک دشت خرز و دست راست و دست چپ الوس جوجی و سایر بلاد شمال بحوزه تسخیر و تصرف در آمد و عساکر گردون مآثر بلاد و مواضع آن قطر و نواحی را از اولک[1] و ماجر و روس و چرکس و باشقرد و مکس و بال جیمکین

(۱) در دو نسخه بجای اولک (اوکک) و در بعضی (اوکل) و در بعض (اوکالک) دیده شد *

و قرم و ازاق و قوپان والان با مجموع توابع ضمایم آن تاخت
کرده آثار کمال تسلط و استیلاء بظهور رسانیدند و ازدشمنان
انچه زنده مانده بودند آواره و سرگردان و متفرق و بی
خان و مان گشتند حضرت صاحب قران گیتی ستان در اوایل
بهار سنه (ثمان و سبعمایة) موافق سچقان ئیل از قشلاق
بوغازقم بسعادت و اقبال نهضت فرموده بصوب دربند
و آذربیجان روان شد * * بیت *
سران سپه رایت افراختند * روارو بعالم در انداختند
تو گفتي که گیتي کران تا کران * بجوش آمد از عزم صاحبقران
ز لشکر که عرضش بفرسنگ بود * بیابان به نخچیر بر تنگ بود
و چون از آب ترك برروی یخ عبور نموده بموضع ترقي
رسیدند صاحب قران کامگار از اغرق جدا شده لشکر ظفر قرین
را ترتیب داده به نیت غزا متوجه اشکوچه شد و بعد از
وصول سپاه نصرت پناه اشکوچه را درمیان گرفته فرود آمدند
و لشکریان باطراف و جوانب بغارت و تاراج شتافتند درین
اثنا شوقلي از قازي قوموق و اوهر با سه هزار مرد بمدد اهل
اشکوچه مي آمدند با آنکه ایشانرا پیش ازین عادت بود
که پیوسته با کفار آن مواضع غزا کردندي قراول دست
راست از آمدن ایشان خبر یافت و بعز عرض همایون رسانید
حضرت صاحب قران * * بیت *

درآمد بزین چون یکی اژدها * سر بارگی کرده بروی رها
نه اسپی عقابی برانگیخته * نه تیغی نهنگی درآویخته
و با پانصد سوار مکمل گزیده پیش ایشان باز رفت و ایشان
درپس پشته فرود آمده بودند واسپان بعلف رها کرده
آنحضرت بنفس مبارک تنها ببالای پشته بر آمده احتیاط
فرمود و بتعجیل فرود آمده سپاه ظفرپناه را آگاهي داد
دلاوران بر ایشان تاختند وبیشتررا به تیغ گذرانیده بنیاد
شان بر انداختند و مبشر[1] بهادر بشوقل رسید و او از بیم جان
بکوهی برآمد دلاور نامدار بیک[2] چوبهٔ تیر دشمن شکار او را
ازان بالا بغلطانید * * بیت *

* چنانش دودر کرد پیکان تیـز *
* که کرد از قفس مرغ جانش گریز *

سرش بخنجر کین بریده بحضرت صاحب قران آورد * بیت *
هر سر که ازو بتافت گردن * آورد برش زمانه بی تن
و بعضي را ازیشان دستگیر کرده زنده بیاوردند صاحب
قران کامیاب بزبان عتاب از ایشان سوال فرمود که شما پیش

---

(۱) در دو کتاب بجای - و مبشر بهادر بشوقل رسید - (مصراع * مبشر بهادر بشوقل رسید *) (۲) همچنین دران دو کتاب بجای بیك چوبهٔ تیر دشمن شکار - (مصراع * بیك چوبهٔ تیر دشمن شکار *) دیده شد *

ازین بشعار اسلام مشرف شده دایما با کفار محاربه میگردید اکنون چه شد که ازان برگشته بمعاونت ایشان می آمدید مجموع بخطای خود معترف شدند وبدی کارِ خود اقرار نمودند وزبان مسکنت وانکسار باعتذار واستغفار بر کشاده زنهار خواستند مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشت ورقم عفو برجرایم جرایم شان کشیده همه را بخلعت وانعام نوازش فرموده ورخصت داد که بمحل خود باز گردند و کلانتران وبزرگان خود را پیغام رسانند که اگر دررراه دین صادق دم وثابت قدم اند بی توقف بیایند واز فعل قبیح خود انابت نمایند تا همه را بعنایت وتربیت سرافراز گردانیده ولایت برشما مقرر داریم وچون حضرت صاحب قران بمعسکر ظفرقرین معاودت فرمود عساکر گردون مآثر اشکوجه را به نیروی دولت قاهره بگرفتند وتمام آن بی دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند واز کشته پشتها ساختند و مجموع ولایتش را تاخت کردند درین اثنا کلانتران قازی قوموق واوهر باقضات واکابر آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند وبزلت وگناهِ خود اعتراف نموده به تمهید معذرت وانابت مشغول شدند ومراسم بندگی ووظایف خدمتگاری بجای آوردند حضرت صاحب قران زلال عفو را بشستن نقوش سیئاتِ ایشان افاضت فرموده پرتو نیر عاطفت خسروانه

بر احوال همه انداخت وبانواع عوارف و عواطف از خلعت هاي فاخر وجامهاي زربفت وکمر و شمشیرزرواسپان تازي بنواخت ونصیحت فرمود که برقرار سابق باید که همواره با مخالفان دین غزا کنید و در تقویت اسلام شمشیر انتقام از نیام کشیده دارید ونص قاطع وجاهدوا فی سبیل الله نصب العین ضمیر داشته وفحوای اقتلوهم حیث ثقفتموهم را بر لوح خاطر نگاشته بهیچ حال از احراز آن فضیلت تغافل و تکاسل روا ندارید و ولایت بر ایشان مقرر داشته یرلیغها داده وباز گردانید وازآنجا بسعادت واقبال نهضت فرموده روی توجه بقلعه نرکس آورد وبعد از وصول آنرا بجنگ مسخر گردانیده لشکریان نصرت نشان گمراهان آنجارا طعمهٔ شمشیر غزا ساختند وقلعه را غارتیده با زمین هموار کردند واز بی دینان گروهی انبوه بکمرها وغارهای کوه درآمده بودند وبسوراخها وشکافها که درمیان جای کوههای بلند بود پناه برده صاحب قران کامگار عنان همت واقتدار بجانب استیصال ایشان معطوف داشت وبقلع وقمع ایشان فرمان داد جمعی دلاوران جانباز با آهبه وساز جنگ * * مصراع *

* همه شیرافکن ونهفته آهنگ *

در صندوقها نشستند وایشانرا ازبالای کوهها تا برابر کمرها وسوراخها که آن گمراهان درآنجا تحصن داشتند فروگذاشتند

و بزخم نیزه و تیر دمار از روزگار آن مخاذیل و مدابیر بر آوردند و بهمین طریق مجموع بی دینان که به بلند جایهای منیع متحصن شده بودند همه را مسخر گردانیدند و اموال و اسباب ایشان را قلیل و کثیر و جلیل و حقیر بغارتیدند فقطع دابر القوم الذین ظلموا الحمد لله رب العالمین و حصار میکا و حصار بالو و حصار درکلو را نیز بقهر و غلبه بکشادند و با زمین هموار ساخته بود و نابودش بباد نهب و تاراج بر دادند و ازانجا با قبال و سعادت سالم و غانم با غرق همایون معاودت نمودند اجر جزیل جهاد در دیوان مثوبات مثبت و سپاه ظفر پناه از کثرت غنیمت در عین غنا و ثروت و چون تمامي قلاع و ولایات پشت البرز کوه که بجانب شمال داشت بعون تایید آسمانی و فر اقبال صاحب قراني بحوزه تسخیر در آمد و از خبث وجود کفار و مخالفان دین پاک شد رایت نصرت آیت بفتح و فیروزي روان گشت * نظم *

در آمد بزین شاه گیتي نورد * زهامون بگردون بر آورد گرد
درای شتر خواست ازکوچ گاه * سر آهنگ لشکر در آمد براه
گلوی هوا در کشیده ای شکفت * بضیق النفس کام گیتي گرفت
ز رنگین علمهای گوهر نگار * همه روی صحرا شده نوبهار

عساکر فیروزي شعار شادمان و بختیار هریک را پنج شش

سروقد گلعذار دلرفتار و غنایم بسیار فتوح روزگار بعوا بها میرفتند * بیت *

همه شادي کنان و باده گسار * نقد مقصود شان تمام عیار

و مجموع اهالي ولایت زره گران موکب همایون را بقدم اطاعت و انقیاد استقبال نمودند و زره و جوشن بسیار پیشکش کردند و عاطفت خسروانه ایشان را بصنوف نوازش اختصاص بخشید و ایل قیتاغ نیز مطیع شده امان جستند و مرحمت بی دریغ شامل حال ایشان نیز گشت و صاحب قران گیتي ستان درضمان عون و عنایت رحیم رحمان از دربند باکو عبور نموده بعمارت و استحکام قلعهٔ آنجا امر فرمود و برحسب فرموده کاربند شدند و طنطنه بشارت مراجعت حضرت صاحب قران درجهان افتاد * نظم *

بهر شهري از شادي فتح شاه * بشارت بران بر گرفتند راه
بشکرانه رایت برافراختند * بهر کشوري جشنها ساختند

و والي شروانات شیخ ابراهیم که درین سفر ملازم رکاب همایون بود چند روز پیشتر رخصت خواسته بشابوران آمده بود و به ترتیب و تهیه اسباب ترغو و ساوري مشغول شده و چون رایت ظفرپیکر آنجا رسید باقامت رسم ساوري وظایف خدمتگاري بتقدیم رسانید و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت فرموده بعد ازطي منازل از شماخي گذشته

لب آب کر مخیم نزول فرخنده گشت * * بیت *

* سرا پردهٔ شاه گیتی پناه *

* کشیدند بر اوج خورشید و ماه *

و دران محل شیخ ابراهیم طوی مناسب ترتیب کرد و
پیشکشهای فراخور کشید و مراسم نیکوبندگی چنانکه پیوسته
وارِ آن سعادت مند دولت یار بود اقامت نمود لاجرم
عواطف پادشاهانه اورا بانعامات بیکرانه مخصوص فرمود
و بخلعت خاص و کمر مرصع بلند پایة و سرافراز گردانید
و اعیان خواص و نزدیکانش را نیز بخلعتهای فراخور بنواخت
و شروانات را با توابع برقراربرو مقرر داشت وفرمود که
دربندرا نیکو محافظت نموده از سرحد با خبر باشد و
وصاحب قران جهان ستان ممالك بخش چند روز دران محل
دل فروز بعیش و کامرانی و عشرت و شادمانی گذرانیده
ازانجا بسعادت و اقبال ارتحال فرمود و از آب کر گذشته
موضع آق تام مضرب خیام نزول همایون گشت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران موفق امیرزاده میرانشاه را بضبط آذربیجان و محاصره قلعه النجق

حضرت صاحبقران تختگاه آذربیجان و حکومت آن

ممالك از دربند باكو تا بغداد و از همدان تا روم باميرزاده
ميرانشاه تفويض فرموده بود چنانچه سبق ذكر يافت
وكس رفته بود كه متعلقان شاهزاده مشار اليه كه در خراسان
مانده بودند با كوچ تمام امراء و لشكريانش بآذربيجان
نقل كنند درين وقت فرمان اعلي بنفاذ پيوست كه شاهزاده
بضبط آن ممالك قيام نمايد و قلعه النجق را نيز محاصره كند
شاهزاده جوان بخت برحسب فرموده عازم شد و صاحبقران
كامگار او را برسم وداع كنار گرفت و بانواع نوازش فرموده
روان ساخت و اميرزاده رستم و جهانشاه بهادر را با لشكر
همراه او گردانيد و فرمود كه بمحاصره قلعه النجق مشغول شوند
وكوچ امراء شاهزاده و لشكريانش كه طلب داشته بودند
رسيده دست راست سپاهش قراباغ ونخجوان تا باونيك يورت
ساختند و دست چپ سوق بلاق و دركزين تا بهمدان
فرو گرفتند *

ذكر فتح قلعه سيرجان و واقعه يزد و مخالفت بهلول مخذول در نهاوند

دران وقت كه صاحبقران ممالك ستان با عساكر
گردون مآثر در دشت قبچاق و اقصاي بلاد شمال بدفع و
استيصال مخالفان اشتغال داشت قلعه سيرجان كه سه سال

متصل سپاه کشورستان بتخصیص شاه شاهان بالشکر سیستان
آن را محاصره می کردند و مخالفان چنان به تنگ آمده
بودند که بجز کودرز کوتوال با شش کس خراب و بد حال
کسی زنده نمانده بضرورت و اضطرار قلعه بسپردند و کودرز
بغرامت عصیان و طغیان جان بتیغ بران سپرد و چون دران
یورش تموک قوچین که آن حضرت داروغگی و ضبط یزد با او
تفویض فرموده بود ملازم معسکر همایون بود یکی را از نوکران
خود بمحافظت آنجا باز داشته بود و چون مدت یورش
فرخنده متمادی شد سلطان محمد پسر ابوسعید طبسی و
بعضی خراسانیان که از بقیه سپاه مظفریان در یزد مانده
بودند بخیال فاسد وسودای محال که از وساوس شیطان
دردماغ جهل و نادانی ایشان افتاد با یکدیگر اتفاق نموده
یاغی شدند و گماشته تموک را بقتل آوردند و از بزرگان و
متعینان یزد جمعی را بکشتند و بعضی بگریختند و دران هنگام
مال دوساله آن ولایت نقد کرده در خانه قابض اموال
دیوانی نهاده بود و جهت مهد اعلی سرایملک خانم چند
خروار قماش دریزد خریده بودند و هنوز نقل نکرده آن
بی باکان نقود و اقمشه را تصرف نمودند و مجموع دوزندگان
شهر را جمع آورده قبای بسیار بدوزانیدند و هربی سروپا
که دست از جان شسته با ایشان همداستان شد اورا جامه

پوشانیدند و زرداده‌اند و باندک فرصتی بسی ارذال و جهال از اشرار الناس و قطاع الطریق آنجا جمع آمدند *

* بیت *

پراگندهٔ چند را گرد کرد * که از آب دریا برآرند گرد

و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ از شیراز بالشکر متوجه اطفاء نایرهٔ آن فتنه گشت و سایر داروغگان آن حوالي و نواحي چون اصفهان و کرمان و قهستان و خراسان با مردم خود و چریک آن مواضع روی توجه بیزد نهادند و در ظاهر یزد کثرتي تمام مجتمع شده شهررا محاصره کردند و بجنگ مشغول شدند و چون این معني بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسید فرمان اعلیٰ صادر شد که امیرزاده پیرمحمد جهانگیر با تمور خواجه آقبوغا و دیگر امراء و لشکریان روانه آن طرف گردند و چون بدان حوالي رسند بنابر آنکه در حوالي یزد علف زاري که داد چهارپایان چنان لشکری تواند داد نیست لشکریان اسپان را در ییلاق کوشک زرو ولایت اصفهان گذاشته پیاده بیزد روند و بمحاصره اشتغال نمایند شاهزادگان و امراء بامتثال امر مبادرت نمودند و چون از اصفهان گذشته بیزد رسیدند شهررا مرکزوار احاطه کرده فرود آمدند و هرروز دو نوبت بالغدو و الآصال بمحاربه و قتال اشتغال مي نمودند و هم دران هنگام که صاحب قران گردون غلام

بجانب دشت بود امیر مزید برلاس که مردی اصیل نیکو
سیرت و کاردانی شجاع پاک سریرت بود برحسب تفویض
آنحضرت والي نهاوند بود بضبط آنجا مشغول و نوکري داشت
بهلول نام مفسدی شریر نهاد نکوهیده فرجام از خبث طبیعت
برکفران نعمت اقدام نمود و امیر مزید را بمکر و حیله هلاك
گردانید و نهاوند را بدست فرو گرفته اسباب مدافعه و جدال
را آماده داشت * نظم *

* بتسویل نفس و فریب هوا *
* غروري بخود راه داد از خطا *
* سگی کیست روباه ریزیده چنگ *
* که در بیشهٔ شیر سازد درنگ *

و چون حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال باردبیل رسید
امیر شیخ نور الدین را بجهت ضبط اموال فارس بشیراز فرستاد
و چون او بشیراز رسید امیر سونجک ازانجا متوجه اردوی
همایون شد و موکب ظفر قرین از اردبیل نهضت نموده در
کنف تایید الهي روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده
بسلطانیه نزول فرمود عاطفت پادشاهانه پرتو ترحم بر حال
سلطان عیسی حاکم ماردین انداخت که از قریب سه سال
باز درانجا مقید و محبوس بود و اورا از بند خلاص فرموده
بخلعت عفو و مرحمت سرافراز گردانید و حکومت ماردین

بد و مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع ارزانی داشت و او با
امراء عهد کرد که مدت العمر از جادهٔ انقیاد و خدمتکاری
انحراف نجوید و بهرجانب که رایت نصرت شعار توجه نماید
ظفر کردار ملازم باشد و در هیچ حال یک سرموی در وظایف
خدمت و نیکو بندگی تقصیر و تهاون جایز ندارد و پیمان را
بایمان موکد گردانیده بجانب ماردین روان شد و فرمان
اعلی بنفاذ پیوست که امیرزاده سلطان حسین و خداداد
حسینی با دیگر امراء و لشکریان بایلغار متوجه نهاوند شوند
و بتسخیر آنجا قیام نموده بهلول مخذول را سزای کفران نعمت
و بدکرداری در کنار روزگارنهند ایشان بر حسب فرمان
بایلغار روان شدند و موکب گیتی ستان از سلطانیه متوجه
همدان گشت و چون ایشان بنهاوند رسیدند کورگه زده و برغو
کشیده سورن انداختند و قلعه را محاصره کرده بعد از کوشش
بسیار مسخر گردانیدند و مجموع باغیان را بتیغ انتقام
بگذرانیدند و بهلول کافر نعمت را گرفته بآتش بسوختند و بعد
از وصول خبر این فتح بمسامع جلال حکم لازم الاتباع صادر شد
که ایشان بطرف تستر توجه نمایند و تمام قطاع الطریق لرستان
را قلع و قمع کرده آتش فساد آن خاکساران بادپیما را بآب
تیغ دشمن سوز بکلی فرو نشانند و کناره ساحل گرفته مجموع
آن بر و بحر را تا باقصای هرمز در تحت ضبط آورند و بفتح

و فیروزی مراجعت کنند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده از نهاوند روان گشتند و چون رایت نصرت شعار محفوف بعون و عنایت آفریدگار بهمدان رسید دران جلگای فرده وس آیین سراپردهٔ ابهت و تمکین پیرامن بسیط زمین درکشیدند و قبهٔ بارگاه عظمت و جلال از اوج افلاک و ذروهٔ سماک بگذرانیدند و دران مکان سعادت نشان حضرت صاحبقران ماه مبارک رمضان را بطاعت و عبادت ذوالمنن و اقامت وظایف صیام و قیام و هرگونه فرایض و سنن بگذرانید *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان را بجانب هرمز جهت ضبط آن ولایت باتمام توابع و لواحق آن

چون تباشیرِ صبح عید از افقِ بخت سعید طالع شد و انوارِ بهجت و آثارِ مسرت و استبشار بر بشرهٔ روزگار ساطع گشت صاحبقران دین پرور باداء صلوات و افاضت صدقات و اشاعت صنوف خیرات و مبرات قیام فرمود و بعد از تقدیم مراسم جشن عید امیرزاده محمد سلطان‌را روانه جانب شیراز گردانید و امیر حاجی سیف الدین را امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و ارغون شاه اختاجي و دیگر امراء تومان و هزاره

را ملازم او ساخت تا بضبط و نسق آن مملکت قیام نموده هرمز
وتمام بلاد سواحل را مستخلص گردانند همگنان برحسب فرمان
روان شدند ودرین اثنا خبر فتح یزد رسید و صورت حال چنان
بود که چون مدت محاصره متمادي شد خلق شهر ازبی
قوتی چنان بتنگ آمدند که باوجود آنکه هرچه مي یافتند
از مرده و مردار وغیر آن میخوردند قریب سي هزار کس
بزعم عامه آنجا بگرسنگي هلاک شدند و آن بی باکان ناپاک
را نیز که آتش آن فتنه برافروخته بودند قوت نماند و از زیر
خندق شهر نقبی کنده بیرون رفتند که بگریزند سپاه ظفرپناه
آگاه گشته درپی ایشان کردند و پسر ابوسعید طبسي که مقدم
آن یاغیان بدکردار بود در حوالي مهریجرد کشته شد و تمام
مفسدان که باتفاق با او طریق بغي و عدوان سپرده بودند
بعضی را بشمشیر بگذرانیدند و بعضی را بآتش بسوختند و
چون رای عالم آرای حضرت صاحب قران که مطرح انوار
الهامات رباني بود اطلاع داشت برآنکه اهالي آن ولایت
مردم مسکین اند و دران واقعه که روی نمود ایشان را
اختیاری نبود مرحمت ارزاني فرموده بود که چون شهر مسخر
شود باید که غارت نکنند و اماني نطلبند برحسب فرموده
هنگام فتح امراء بر دروازها باستادند و تمولک قوچین را
که داروغهٔ آنجا بود با نوکرانش باندرون شهر فرستادند و

لشکریان را نگذاشتند که بشهر درآیند و متعرض مردم شوند و از میامن مراحم آن پادشاه دین پرور مسکین نواز هیچ آفریده اهل آن دیار را نه از جهت امانی و نه از جهت مال دوساله که درانجا تلف شده بود باز خواستی نکرد و پرسشی نمود وبا آنکه یزد از بیداد آن بدفعلان چنان خراب شده بود که درشهر هیچ دکان در نداشت و بیشتر خانها از فوت ساکنان غیر مسکون مانده بود باندک زمانی چنان شد که بسیاری از اول خوشتر وآبادان تربود * * بیت *

* شه چو عادل بود زقحط منال *

* عدل سلطان به از فراخي سال *

و چون خبرفتح یزد بپایه سریراعلی رسید فرمان همایون نافذ گشت که شاهزادگان معاودت نمایند و لشکریان را رخصت دهند که بخانهای خود روند برحسب فرموده امیرزاده پیرمحمد جهانگیر براه خراسان بازگشته متوجه قندز وبقلان شد و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ متوجه درگاه عالم پناه گشت و عساکر منصور هرکس روی فراغت بخانهای خود نهادند *

گفتار درمراجعت صاحب قران برجیس قدر بهرام قهر بجانب ماوراء النهر

صاحب قران گیتي ستان درتابستان سچقان ییل بروز

دوشنبه یازدهم شوال سنه (ثمان و تسعین و سبعمایة) بمبارکي و طالع سعد از همدان نهضت فرمود و عنان عزیمت همایون را بصوب سمرقند معطوف داشته در مرغزاری نزه دلکش فرود آمد وکس فرستاد تا امیرجهان شاه محاصره قلعه النجق را بسلطان سنجر حاجي سیف الدین و لشکریان امیرزاده میرانشاه بازگذارد و در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه صوب فارس گردد و همان روز بآهنگ شکار فرمان داد ارکان دولت و ملازمان حضرت جرگه انداخته بر تمامي آن صحاري محیط شدند روز دیگر که خسرو سیّارگان بر سبز خنگ آسمان سوار گشته رمه نجوم چون نخچیر وحشي برمیدند صاحب قران گیتي ستان بسعادت و اقبال سوار شده نشاط شکار فرمود * مصراع *

* که هم صید خوش بود و هم صیدگاه *

وبعد ازفراغ از شکار عبد الملک قراقان را که ازالنجق آمده بود بازفرستاد که امیرزاده رستم را طلب دارد و چون بسلطانیه آمد امیرزاده مشارالیه عزیمت نموده بود و بآنجا رسیده عبد الملک بر حسب فرمان ملازم شد و بی توقف روان گشتند و مراحم حضرت صاحب قران لشکر نصرت قرین را اجازت انصراف داد و از اغرق جدا شده بتعجیل تمام و سعادت بردوام روان گشت و سه منزل و چهار منزل را یکی کرده

بشتاب میراند * * نظم *

* سمندش در شتاب آهنگ بیشي *
* فلك را هفت میدان داد بیشـــي *
* جهت شش طاق او برد وش کرده *
* فلك نه حلقـــه زو درگوش کرده *

و چون موضع ورامین از وصول موکب فتح آیین غیرت چرخ برین گشت امیرزاده رستم بسعادت بساط بوس فایز شد و بموجب اشارت علیه متوجه جانب شیراز گشت تا با میر زاده محمد سلطان پیوندد و حضرت صاحب قران درحین مراجعت از دشت قبچاق سکزک تواجي را بسمرقند پیش امیر زاده شاهرخ فرستاده بود که امیرزاده ابا بکررا با جمعي از ابناي امراء مثل رستم طغي بوغا برلاس و پیرعلي پسر حاجي محمود شاه یسوري و پنج هزارسوار ازلشکر که مانده اند روانه اردو سازد ودرین ولا چون رایت کشورکشا به بسطام رسید امیرزاده ابا بکر بموکب همایون پیوست و بعز بساط بوس استسعاد یافت عاطفت پادشاهانه شاهزاده را نوازش نموده صد هزارد یغارکپکي انعام فرمود و اسپ کمیت طهرتني که پیکر کوه گران باسرعت باد وزان جمع داشت باو داد ونوکرانش را نیزبصنوف انعامات اختصاص بخشید و به تبریزپیش پدرش امیرزاده میرانشاه فرستاد و خود

بسعادت و اقبال بکران استعجال بصوب مستقر سریر سلطنت و جلال روان داشت و بهر ولایت که میرسید امراء و سرداران آنجا مراسم بندگی بتقدیم رسانیده ساوري مي آوردند و پیشکشهای لایق مي کشیدند و چون در کنف حفظ ذوالجلال بسعادت و اقبال بخراسان در آمد امیر آقبوغا از هرات برسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافت و بتقدیم وظیفه نثار قیام نموده ساوري مناسب کشید و پیشکشهای فراخور بمحل عرض رسانید صاحب قران داد گستر بهر ولایت که مي رسید بنفس مبارک احوال رعایا پژوهش نموده داد مظلوم از ظالم مي ستد و متغلبان را بجهت عبرت دیگران گوشمالیهای بلیغ میداد و بعضي را بقتل سیاست مینمود و ازبرای تحقیق این معني که شاید که از قوي بر ضعیف زوري رفته باشد و از جایل بر حقیر تعدي گذشته امیر الله داد را بمفرد خراسان تعیین فرمود و بکشتي از آب آمویه گذشته ولایت خزار را از فرقدوم همایون رشک سپهر دوار گردانید و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان با شاهزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم استقبال شتافته سعادت بساط بوس دریافتند و نثارها کرده پیشکشها کشیدند *

* نظم *

هزار اسپ مرصع گوش تا دم * همه زرین ستام و آهنین سم

هزار استر ستاره چشم یکرنگ * که دوران بود بار رفتارشان لنگ
همه را در ریاض آمال و امانی گل بهجت و شادمانی
شکفیده دیده امید همگنان از فروغ طلعت مراد روشن گشته
وظایف شکر و شکرانه بادا رسانید و رایت نصرت شعار از
خزار نهضت نموده بشهر کش درآمد و در آق سرا که از
مستحدثات معمار همت بلند جناب آنحضرت است چنانچه
اشارتی بدان رفته نزول فرمود و از صدق نیت و صفای
عقیدت بمزار بزرگوار شیخ شمس الدین کلار و دیگر مشایخ و اکابر
آن دیار توجه فرموده باقامت رسم زیارت قیام نموده و
مجاوران مزارات متبرکه را بصدقات وصلات بنواخت و بمرقد
پدر نامدار و امیرزاده جهانگیر و دیگر فرزندان و اقارب در
آمده حفاظ را بتلاوت کلام الله اشارت فرموده تا ختمات کردند
و ایشان را بجزایل مواهب و عطایا اختصاص بخشید و تمام
بزرگان و متعینان کش و دیگر ممالک ماوراء النهر از ولایت
و شهر بپایه سریر اعلی شتافته *   * نظم *
زمین بوسه دادند در بزم شاه * که خالی مباد از تو تخت و کلاه
توئی آن جهاندار کشور کشای * که از داد و دین آفریدت خدای
بهر جا که رو آری از نیک و بد * پناهت خدا باد و پشت خرد
و با ارکان دولت و اعیان مملکت در آق سرا بسط بساط نشاط
فرموده بعیش و شادمانی و عشرت و کامرانی مشغول شد *

* بیت *

نوازندگان با می و رود و جام * بر آراسته دست و مجلس تمام
بتان پری وش برامشگری * همه شیوهٔ ساقیان دلبری

و از انجا بفرخی و فیروزی و خرمی و بهروزی کوچ کرده و از عقبهٔ کش گذشته بسمرقند گزین که ساحه با راحتش از جلوهٔ ماه پیکران زهره جبین غیرت خلد برین و طیره حور العین است در آمد اهالی آنجا دست مسرت و شادی کشاده بودند و شهر را آذین بسته و از هر طرف تعبیهای لطیف انگیخته و مطربان خوش الحان نشسته *

* نظم *

جهانی بشادی بیاراستند * بهرجای رامشگران خواستند
همه شهر در زیور زرنگار * گهر پوش روی زمین از نثار
بآئین ببستند بسی چار طاق * که هریك بدی رشك نیلی رواق
بپوشیده بر هریکی زیوری * فرازش بهر گوشه رامشگری
همه مملکت گشته آراسته * در و بام و دیوار پر خواسته
چه در کوچها و چه بازارها * بزیور بر آسوده دیوارها
تمامی بازارها سر بسر * بیاراسته مردم پیشه ور
همه راه زیر پی بارگیر * بگسترده دیبا و خزّ و حریر
نهان گشته بوم و بر آن دیار * ز زربفت آیین[1] و سیم نثار
یمین و یسار و فراز و نشیب * نبدّ هیچ پیدا جز آیین و زیب

---

(۱) در سه نسخه بجای آیین (آذین) است *

صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد نخست بمزار اولیا و اکابر و علماء و زهاد گشته مجاوران و سایر مستحقان را بافاضت صدقات و عطیات نوازش نمود و بسریر سلطنت و جهانبانی بر آمده نشاط عشرت و کامرانی فرمود و جشنهای پادشاهانه ترتیب افتاد و بزمهای خسروانه آراسته شد و خرگاههای مرصع زده و بارگاههای ملمع برافراخته * * بیت *

* بگسترد فراش صد نوع فرش *
* زبهجت زمین گشت مانند عرش *
* شد آراسته بزمی از نازونوش *
* که مثلش ندیده بمینو سروش *
* جهان در جهان شیره درشیره بود *
* زمین آسمان شیرهٔ انجم نمود *
* زهر نعمتی کاید اندر شمار *
* فرو ریختهٔ کوهی از هر کنار *
* خورشهای الوان زاندازه بیش *
* بخوانهای زرین نهادند پیش *
* می ارغوانی بزرین قدح *
* بمی خوارهٔ افگنده عکس فرح *
* مغنی مشکین نفس کرده ساز *
* سرود خوش و نغمهٔ دل نواز *

ساقیان سیمین ساق و سوچیان زرین نطاق ساغرهای مالامال از شراب زلال در گردش آورده قوبوزچیان[1] خوش الحان و نغمه سرایان شیرین زبان نوای تیغان و ارغنون و صدای بربط و قانون در گنبذ گردون و فضای هامون انداخته *

* نظم *

* که تا باشد جهان صاحب قران باد *
* زمانه حکم کش او حکم ران باد *
* مظفر باد بر اعدا سپاهش *
* میفتاد از سر دولت کلاهش *
* مرادش را سعادت راهبر باد *
* زنو هر روزش اقبالی دگر باد *
* ز ماهی تا بماه افسر پرستش *
* ز مشرق تا بمغرب زیر دستش *

چون خاطر خطیر آن حضرت از عیش و عشرت بپرداخت سایه التفات بر ضبط بلاد و تدبیر مصالح عباد انداخت و سادات و علماء و مشایخ و صلحاء مملکت را - علی تفاوت درجاتهم و تباین طبقاتهم - نوازش فرمود و همه را از فتوحات و غنایم که بتازه از عراقین و دشت قبچاق و دیگر دیار و آفاق آورده بود بمواهب پادشاهانه محظوظ و بهره مند گردانید و احوال

(۱) در چهار کتاب بجای قوبوزچیان (قویزچیان) دیده شد *

رعايا و زيردستان بتقدير و تقطير استكشاف نموده بر هركس كه
ظلمي رفته بود بعدالت و مرحمت جبر فرموده و ظلمه و متغلبان
را بند كرده و دو شاخها بر گردن نهاده گوشمالهاي عظيم داد
و بعضي را بياساق رسانيد و خراج سه ساله بر عايا بخشيد
و جمعي كاردان متدين معدلت نهاد را باطراف ممالك
فرستاد تا احوال رعايا تحقيق نموده برهركه بيدادي رفته
باشد تدارك نمايد و فقرا و مساكين مملكت را جمع آورده زر
و غله وجامه زمستاني ارزاني داشت و كافه خلايق و قاطبه
برايا از ميامن نصفت و احسان و مكرمت و امتنان آن دادده
گيتي ستان در مهاد امن و امان مرفه و آسوده و فارغ البال
و شادمان دست دعا ببارگاه كبريا برداشته بزبان اخلاص باداء
ميرسانيدند *   * بيت *

* كه يارب برين شاه صاحب قران *
* كه آراست گيتي بامن و امان *
* بقاي زيادت ز اندازه بخش *
* بهرلحظه اش دولتي تازه بخش *
* همه كام او را بر آور بخير *
* بهيچش مباد احتياجي بغير *

و حضرت صاحبقران آن زمستان به ارك سمرقند در كوك
سراي بسعادت و اقبال در عين عظمت و جلال *   * بيت *

عدل میکرد و داد میفرمود * خلق ازو راضي وخدا خشنود
و امیرزاده پیر محمد عمرشیخ را که از فارس بعزم احراز دولت
بساط بوس آمده بود اجازت مراجعت فرمود و او برحسب
فرمان بازگشته متوجه شیراز گشت ودرخلال این احوال
اختری از افق سلطنت و اقبال درخشیدن گرفت و امیرزاده
محمد سلطان راپسري متولد شد و بمحمد جهانگیر موسوم گشت
وبرسم معهود مراسم طوي و نثار و لوازم بهجت و استبشار
باقامت پیوست و برحسب اشارت علیه آن بشارت توره ملک
قوچین بشاهزاده مشار الیه که بمملکت فارس بود رسانید *

گفتار در تعمیر قصر باغ شمال

اول فصل بهار که جمشید خورشید از نصف جنوبي فلک
البروج بجانب شمال انتقال نموده به نزهت گاه شرف و اقبال
نشست وطناب سراپرده شاهي از دنبال ماهي بگردن بره بست *

* بيت *

* نشست خسرو گردون ببارگاه حمل *
* بنام نامیه منشور داد بهر عمل *

مهندسان طبایع و معماران قوای نباتي درعرصه باغ قصر
فیروزکار گلبن را ببدیع ترین وضعی اساس انداختند وکاخ
شاخ را بنقوش وزیب ازهار واوراق بخوبتر صورتی
بپرداختند * * نظم *

• شد طرف جویبار بیمن بهار سبز •
• آري بنو بهار شود جویبار سبز •
• بستان به نیکوئي شده چون روی دلبران •
• گل در میان شکفته و گشته کنار سبز •

حضرت صاحب قران بباغي که بطرف شمال معموره سمرقند احداث فرموده بود وبباغ شمال مشهور نقل فرمود سراپرده کیهان فسحت زده کُندلان و بارگاه و خیمه و خرگاه باوج آسمان و ذروه ماه برافراختند وآن آرام گاه ارم آیین را از التیام اسباب تجمل و تمکین رشک نزهت سرای خلد برین ساختند و فرمان قضا جریان بصدور پیوست که دران باغ فردوس وش قصری رفیع دلکش وعشرت گاهي بغایت خوش باسم خدر معلی دختر امیرزاده میرانشاه بیکیسي سلطان بپردازند مهندسان کاردان و معماران چابک دست روشن روان که از تمام ممالک فارس وعراق وآذربیجان ودار السلام و دیگر بلاد بدار السلطنه جمع آورده بودند طرح آنرا بکلک بصارت بر لوح مهارت کشیدند وبعد از عز قبول حضرت اخترشناسان رخشنده رای در اختیار وقت بناد قایق تیقظ و احتیاط مرعي داشته بتاریخ جمادی الآخر سنه (تسع وتسعین وسبعمایة) مطابق اُوي[1] ئیل در ساعتی فرخنده و طالعي خجسته بنیاد نهادند وچهار رکن

(۱) در بعض نسخ بجای اوي (اُودْ) است هردو لفظ بمعني گاو •

آنرا برامراء قسمت کرده در هر سرکاری استادان مملکتی و هنروران کشوری تعیین نمودند و بجدّی از حد بیرون و سعیی ازاندازه افزون روز و شب بعمارت آن مشغول گشتند و صاحب قران فلک غلام از غایت اعتناء و اهتمام در اتمام آن مدت یکماه و نیم بنفس مبارک ملتفت آن کار بود تا سقف رفیعش در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت و وضع بدیعش در نزاهت و ارجمندی غیرت فزای روضهٔ رضوان گشت * نظم *

* فراز قبّهٔ کیوان رواق آن نَزِه ایوان *
* فرود چنبر سقفش طلوع جبهه و شعْری *
* ز شوق آنکه شود حلقهٔ زد رگه قصرش *
* عروس چرخ شبی میکند هزار تجلی *

ارکان راسخ بنیانش بغایت متانت و استحکام برآوردند و بهر رکنی ازان ستونی از سنگ مرمر که از تبریز نقل نموده بودند نصب کردند سطوحِ دیوارش را بلاجورد و زر چنان طُرفه و درخور منقش ساختند که طراوتش گرد تعییر و تشویر بر ارتنگ[1] مانی و نگار خانه چین نشاند و فرشِ صحنش از سنگ مرمر و سنگ کوه نور بنوعی به پرداختند که در لطافتش * مصراع * * هوش مه هوش و عقل خیره بماند *
ایزاره اندرون و دیوار بیرونش بکاشی کاری آراسته

---

(۱) در بعض نسخه بجای ارتنگ (ارژنگ) بمعنی ارتنگ دیده شد *

روح القدس دفع عين الكمال را وان يكاد ميخواند *

* بيت *

* رضوان بلاجورد ابد در کتابه اش *
* تحرير كرده دام لک العز و البقا *

بعد از اتمام دران مقام همايون فرجام خاقان گردون احتشام طويهاى پادشاهانه و جشنهاى خسروانه فرمود *

گفتار در تفويض فرمودن حضرت صاحبقران بطالع سعد و راى فرخ مملکت خراسان را بشاهزاده شاهرخ

صاحب قران سپهر اقتدار با وجود کثرت اولاد و اسباط که هريک ازايشان خسروي بود کامکار و فرمان دهي رفيع مقدار بحکم - ارباب الدول ملهمون - مي دانست که بقاى دولت روزافزون و دوام اقبال دودمان همايونش بوساطت شاهزاده ارجمند شاهرخ و اعقاب خلافت انتساب او خواهد بود لاجرم راى صواب نماى عالم آراى که بي شبهه عکس پرتو انوار الهامات رباني بود چنان اقتضا فرمود که مملکت خراسان را که دراقليم رابع و وسط معموره ربع مسکون واقع شده و واسطه است ميان ايران و توران و ممالک شرقي و غربي هم در زمان حيات خويش بآن شاهزاده جوان بخت تفويض فرمايد درا ثناى آن جشنها که در عمارت خجسته

امارت باغ شمال مي فرمود ایالت ممالک خراسان و سیستان و مازندران تا فیروز کوه ورني بمهر سپهر سلطنت و سپهر مهر خلافت - المعتضد بالملک الذي یحکم ویامر - امیرزاده شاهرخ بهادر نامزد فرموده و امراء نامدار و سرداران عالي مقدار مثل امیر سلیمان شاه و امیر مضراب چاکو و سید خواجه شیخ علي بهادر و عبدالصمد حاجي سیف الدین و حسن جاندار و ملکت و جهان ملک پسرش و پیر محمد پولاد و از فرزندان غیاث الدین ترخان علي ترخان و حسن صوفي و از قوچیقان تویلاق و کپک چي یورتچي و طغای مرکن و اولجه بوغای مچاکاچي و شیخ علي و میرک و غیرهم و از هرتومان جمعي همه را خانه کوچ بملازمت او تعیین فرموده و دیگر امراء هرکس پسري یا برادري همراه کردند و حضرت صاحب قران اورا یرلیغ جهان مطاع ارزاني داشته در هنگام وداع اگرچه * نظم *

* جدائي او بر دلش سخت بود *
* که او زیور افسر و تخت بود *
* طلب کرد و بگرفت اندر برش *
* بصد مهر بوسید چشم و سرش *
* و زان پس برون آمد از پیش شاه *
* چو شیر ژیان رو نهاده براه *

* روان گشته شهزاده با لشکری *
* بروزِ وغا هر یکی صفدری *
* همه پادشه زادگان با سپاه *
* دو منزل برفتند با او براه *
* امیران و هرکس که بُدّ نام دار *
* برفتند پدرود را بنده وار *
* سران چون ز پدرود گشتند باز *
* همی راند شهزادهٔ سرفراز *
* ظفر هم عنان نصرتش رهنمای *
* زگردِ سپاهش هوا مشکسای *

و چون بسعادت و اقبال بکنار آب آمویه رسید در شعبان سنه (تسع و تسعین و سبعمایة) موافق اوی ئیل با تمامی لشکر از آب بگذشت و باندخود رسیده فرود آمد و ازانجا منازل و مراحل قطع کرده * * نظم *

* بهر یورت و منزل و هر مقام *
* که آنجا رسید آن شهِ نیک نام *
* مهیا شده ترغو و ساوری *
* خلایق ز شادی براشگری *
* زهی دولت مردمِ آن دیار *
* که شاهی چنان باشدش شهریار *

وچون بحیجکتو رسید امیر آقبوغا با سادات و علماء و اعیان
و اکابرِ هرات برسم استقبال پیش آمده نثارها افشاندند و
پیشکشها کشیدند و ازانجا بسعادت و اقبال روان شد و در آخر
شعبان بروز مبارك وطالع فرخنده درظاهر هرات بمرغزار
کهدستان نزول فرمود و آن مملکت را بانوار عدالت و
احسان و آثار نصفت و امتنان آراسته رشك بستان ارم و باغ
جنان گردانید و ماه مبارك رمضان درانجا باقامت فرایض
و سنن صیام و قیام و تقدیم سایر موجبات مرضات ملك علام
بگذرانید و بسعادت و اقبال ازانجا بشهر نزول فرموده باغ
زاغان را نشیمن همایون ساخت * * بیت *

* دست جور و درِ عدالت و داد *
* آن یکی بست و این دگر بکشاد *
* ستمِ گرگ برگرفت از میش *
* باز را کرد با کبوتر خویش *
* از سرِ فتنه برد مستیها *
* کرد کوته دراز دستیها *

حُکام و وُلات خراسان و مازندران و سیستان بانواعِ هدایا و
پیش کشها بدرگاه سلطنت پناه شتافتند * * نظم *

* کار داران ز جمله کشورِ او *
* گنجها ریختند بر درِ او *

* قلعـــه داران خزانهـــا بردند *
* قلعهـــا با کلیـــد بسپـــردند *

مجموع پادشاهزادگان از اطراف برسم تهنیت تحفه و نثار فرستادند و درآخر همین سال اختر دولت از برج اقبال طلوع نموده آنحضرت را در شب جمعه بیست و یکم ذی الحجه سنه (تسع و تسعین و سبعمایة) موافق اوی ئیل پسری آمد بطالع جوزا بارقه سعادت ازجبین مبارکش لامع و انوار دولت از ناصیه همایونش ساطع و چون کس فرستاده خبر این بشارت بمسامع علیه رسید بپای سنقرموسوم گشت *

گفتار در نهضت همایون صاحبقران گیتی ستان بخطه فردوس نشان کش و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از یورش فارس و نواحی آن

درشعبان سال مذکور حضرت صاحب قران از باغ شمال بیمن واقبال سوار شده براه رباط یام عازم سبزگشت و چون بجلگای دلکش کش رسیده بمبارکي نزول فرموده سراپرده عظمت بربساط هامون کشیدند وقبه بارگاه بقمه خورشید و ماه برافراختند و چند روز دران سبزه و لاله زار بهجت آثار * * نظم *

* صد هزار گل شکفتـــه درو *

* سبزه بیدار و آب خفته درو *
* هر گلي گونه گونه از رنگي *
* بوی هر گل رسیده فرسنگي *
* آبهای روان بسان گلاب *
* ریزه سنگش بلطف در خوشاب *

کامران و کامیاب توقف نموده بعشرت پرداخت و ازانجا کوچ کرده بشهر درآمد و باق سرای نزول فرمود و ماه مبارک رمضان را آنجا دیده بسعادت ازان محل نهضت نمود و به ییلاق سلطان ارتوچ برآمد * * بیت *

* همه کار جهان برحسب دلخواه *
* ز ماهي بندهٔ فرمانش تاماه *

و دراثنای یورش پنج ساله گفته شد که امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان حضرت صاحب قران با جماعتی امراء متوجه هرمز شده بود و صورت حال برین منوال بود که چون شاهزاده از شیراز توجه مي فرمود با امراء کنکاش کرده مجموع راهها قسمت کرد و خود بنفس مبارک از طریق دارابجرد وطارم نهضت نمود و امیرجهان شاه و دیگر امراء ملازم رکاب نصرت انتساب بودند و امیر حاجي سیف الدین بواسطه عارضه مزاجي که داشت در کربال باغرق توقف نمود و امیرزاده رستم عمرشیخ که برنغار بوده

باتفاق امیرشاه ملک براه کارزین وفال بکنار دریا روان گشت و امیرجلال حمید و ارغونشاه اختاجي و بیان تمور و بیکیچک جته براه جهرم ولار متوجه شدند و از طرف دست چپ ایدکو برلاس از کرمان روان شد و کیچ و مکران را تاخت کرده غنیمت فراوان گرفت * بیت *

* ز مکران و دشت علی تا بکیچ *
* مسخر نکرده نهشتند هیچ *

وباین ترتیب هرطایفه بناحیهٔ عبور نموده راه براه هرجا که والي واهالي آن بقدم اذعان و انقیاد پیش نیامدند بغارتیدند و سرکشان را بدست قهر از پای درآوردند *

* نظم *

* همه سرکشان را سرانداختند *
* مخالف وشان را برانداختند *
* امان یافت هرکس که گردن نهاد *
* شده عاصیان را سر وزر بباد *

و چون بحدود هرمز کهنه رسیدند هفت قلعه را دران حوالي و نواحي تسخیرکرده خراب ساختند اول قلعه تنگ زندان را بگشادند و غارت کرده ویران گردانیدند و ازانجا بکوشکک شتافته با آن نیز همین طریق سپردند و ازانجا بحصار شامیل رفتند وآنرا هم گرفته خراب کردند و بهرمز کهنه درآمده

قلعه مینا را بگرفتند و آتش زدند و قلعه منوجان و ترزک
و تازیان نیز مسخر گردانیده ویران ساختند * نظم *

* ز آسیب قهر لشکر صاحب قران دهر *
* باشند هفت قلعهٔ افلاک در خطر *
* هرمز و هفت قلعهٔ او را چه اعتبار *
* جائی که این سپاه درآید بکر و فر *

لاجرم محمد شاه ملک هرمز از بیم صدمهٔ آن سپاه پیروز
مخالف سوز چون سملک آب بحر را وقایه خود ساخت
و چون کشف در جزیرهٔ جرون سر در نقاب عجز کشید و از
هیبت عساکر بحر جوش رعد خروش که زلزله درکوه و ولوله
در دریا افگندندی ایل شده زنهار خواست و بسی تحفه
از تنسوقات بحر فرستاده باج و ساو برگردن گرفت * نظم *

* چو والي هرمز آن شعله دید *
* کزان بحر نم در جگر مي کشید *
* بترسید کان شاه بحر اغتراف *
* چو موسی بدریا درآرد شکاف *
* اگر هرکس آرد کف سنگ و خاک *
* شود تا لب انباشته آن مغاک *
* و گرشان ز عمان بود آب خورد *
* ازان کو برآید بعیوق گرد *

* در عجـــز و خواهش گري باز کرد *
* بسیـــم و بزر خدمت آغاز کرد *
* بران شد مقـــرر که هرسال باج *
* رساند نبـــاشد ببحـــث احتیـــاج *

و خراج آنجا هرسال سیصد هزار دینار بود و مدت چهار سال هیچ ازان بکسی نداده بود مال چهارساله قبول کرد و بازاء بعضی ازان بی توقف نقد و مروارید و اقمشه بفرستاد و تتمه التزام نمود که تدبیر کرده ارسال نماید و امیرزاده محمد سلطان ازانجا کوچ کرده بدولت و اقبال بازگشت و نورملک برلاس را که برادر ایدکوبود پیش او فرستاد که آن زمستان در جیرفت توقف نماید و از مخالفان هرکس که متواري و پنهان شده باشد اورا بدست آورند و دربهار بشیراز آیند و خود بمبارکي و سعادت بشیراز معاودت فرمود و بی توقف متوجه خوزستان شد و امیر حاجي سیف الدین ازراه یزد عازم درگاه عالم پناه گشت و شاهزاده تمامي خوزستان و لرستان و آن نواحي را درتحت ضبط آورد و دراثنای آن روزی شاهزاده سوار بود و جمال الدین فیروز کوهي برسم خدمتکاري پیاده دررکاب همایونش استاده بود وصول اجل مقضي که لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون ازان خبرداده آن خون گرفته را بران داشت که بیخبر کاردي

بشاهزاده جوان بخت زد چنانچه اثر اندک جراحتی باندام همایونش رسید و خود از هول جان بطرف کوه دوید و بسر درآمده دران دره افتاد و جان بداد و بعضی از چاکران شاهزاده از عقب او بدره درآمدند و اورا مرده یافته سر از تن جدا کردند و بیاوردند شاهزاده ازانجا کامگار و مقضی الاوطار مراجعت نموده از راه وروجرد و همدان روی توجه بسمرقند نهاد و منازل و مراحل قطع کرده از خراسان بگذشت و از جیحون عبور نموده در ییلاق سلطان ارتوج بشرف بساط بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت و آنحضرت اورا کنار گرفته * بیت *

* به پرسید وبس مهربانی نمود *
* بران آمدن شادمانی نمود *

و شاهزاده زانو زده پیشکشها کشید و طویهای بزرگ مرتب ساخته شادمانیها کردند و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت فرموده بسمرقند تشریف داد و مهد اعلی خانزاده از تبریز عازم پایه سریر خلافت مصیر گشت و چون به نزدیک سمرقند رسید فرزند ارجمندش امیرزاده محمد سلطان برسم استقبال پیش باز رفت و آن بانوی بلقیس مانند را از دیدار فرزند دلبند دیده امید روشنائی پذیرفت و در سمرقند بباغ بلند عزبساط بوس دریافته دیده روشن بختش از مطالعه

ت سعادت پرتو حضرت صاحبقران صورت نور علی نور مشاهده نمود و بسی پیشکشهای شایسته از جامهٔ طلادوز و اسپان تازی بازین زر بمحل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان را خلعتهای فاخرهٔ زردوز پوشانید *

الحمد لله که طبع جلد اول ظفرنامه تمام شد
و این تقسیم بدو جلد از مولف نیست
بلکه عند الطبع برای تخفیف
حجم دو جلد نموده شد